۴۳
زمستان ۱۳۷۴
دانش
فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی
سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

۴۳
زمستان ۱۳۷۴

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

شایان توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

* فصلنامه دانش مشتمل بر مقالاتی درباره زبان وادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارّه و آسیای مرکزی و افغانستان است .
* بخش اصلی فصلنامه به مقالات فارسی و بخشی به مقالات اردو اختصاص می یابد.
* مقالات ارسالی برای چاپ در " دانش " نباید قبلاً" منتشر شده باشد .
* مقاله ها باید تایپ شده باشد و پاورقی ها و توضیحات وفهرست منابع درپایان مقاله ذکر شود .
* دانش داوطلب معرفی کتابهایی درزمینه های زبان وادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران شناسی و پاکستان شناسی است. برای معرفی ، لازم است دو نسخه از هرکتاب به دفتر دانش ارسال شود .
* آراء و دیدگاه های مندرج درمقاله ها ، نقدها و نامه ها ضرورتاً" مبیّن رای و نظر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست .
* فصلنامه دانش درویرایش مطالب آزاد است. مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس فرستاده نخواهد شد .
* هرگونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به نشانی زیر ارسال فرمایید.

دفتر فصلنامهٔ دانش

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان .

تلفن : ۸-۸۲۷۹۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

معرفی کتابهای تازه

تجلیل و یاد

بخش اردو

بخش انگلیسی

باسم الحق

فصلنامه دانش، سال ۷٤ را در حالی به پایان می رساند که راه جدیدی را آغاز کرده و برای رشد و ارتقاء خود، به تلاش های تازه دست زده است. اثر این تلاش ها در شماره قبل و بیش از آن در این شماره ، به چشم می خورد ولی خود می داند که ″ هنوز اندر خم یک کوچه ″ است.

سرفصل های مطالب و مقالات ″دانش″ ، نشان می دهد که این فصلنامه ، در پی چیست و چه اهدافی را می جوید. این فصلنامه ، نه می خواهد یک فصلنامه ادبی تخصصی در حد عالی باشد که با مجلات و زین ادبی ایران به رقابت برخیزد، و نه یک نشریه تفننی کم مایه ،که فقط برای تمرین نویسندگی و تشویق قلم به دست های تازه وارد ، به کار آید. بلکه در این میان ″ دانش ″ بر آن است که :

- تحولات و پیشرفت های ادبی و علمی زبان فارسی و فرهنگ ایران را به دوستداران و علاقه مندان به این زبان و فرهنگ منتقل کند و آنان را در جریان وضعیت کنونی زبان فارسی و ادب امروز ایران قرار دهد.

- برای استادان و محققان فارسی در ایران ، وضعیت کنونی فارسی در این خطه را بنمایاند و نقاط قوت و ضعف حیات ادب و فرهنگ فارسی در این منطقه را نشان دهد.

- ذخیره ها و گنجینه های فارسی این سامان را به علاقه مندان و ادیبان و دانشمندان ایران و سایر کشورها ، معرفی کند.

- برای دانشجویان و علاقه مندان به فارسی در این منطقه ، زمینه ای برای بروز و ظهور تجربه های ادبی و قلم زدن به فارسی باشد تا مجالی برای رقابت و سازندگی فراهم سازد.

- و بالاخره فضای تنفس علمی و ادبی دانش پژوهان ، استادان ، دانشجویان و محققان فارسی این سرزمین باشد.

بنابر این ، استادان و محققان فارسی در ایران ، از راه این فصلنامه باید برای معرفی نویسندگان ، شعراء و محققان فرهنگ ایران و زبان فارسی ، به استادان و دانشجویان شبه قاره بهره برند و سطح آگاهی آنان را درباره ادب امروز ایران افزایش دهند ، و محققان و فارسی دانان این منطقه نیز برای نشر آثار و

اندیشه های خود ، از این فصلنامه بهره جویند و دانشجویـان و دانش پژوهـان فارسی نیز با رابطه مستمر با این فصلنامه ، هم راهی بـرای ممـارست مستمر بـا فارسی داشته باشند و هم اینکه زمینه ای برای عرض اندام و نشر آثار قلمی خود فراهم بینند. البته این عزیزان باید انتظار نقد و بررسی آثار خود را هم داشته باشند و " دانش " هم برای بازکردن چنین راهی آماده است.

با نگاهی به علاقه و شور وافری که در این مرز وبوم نسبت به زبان فارسی وجود دارد، قطعاً " دانش " در اهداف خود توفیق خواهد یافت و از همکاری و همفکری همکاران ادب شناس فارسی دوست این سرزمین ، برخوردار خواهـد بود. ان شاء الله.

* * *

از سال آینده "دانش" به عنوان فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایـران و پاکستان منتشر خواهد شد تا ارگنجینه ارزشمند وکم نظیری که در بخش کتابخانه و اسناد این مرکز (کتابخانه گنج بخش) در اختیار محققـان و نویسندگـان قـرار می گیرد ، بهره جوئی شود و با ارتباط تنگاتنگی که این مرکز با مراکز آموزشی و تحقیقاتی فارسی در پاکستان و ایران خواهد داشت، بتواند اهداف پیش گفته را محقق سازد و همچنین اساتید و محققان و دانشجویان فـارسی ، از طـریق ایـن فصلنامه بیش از پیش با این مرکز -که ذخیره ها و میراث مشترک فرهنگی و ادبی ایران و پاکستـان را پاسداری و ترویج می نماید - آشنا شوند و بتوانند زمینه های رشد کیفی تحقیقات و زبان فارسی را فراهم سازند.

وظیفه خود می دانم از علاقه مندان و محققـان فـرهنگ ایـران و زبـان فـارسی ،کـه ایـن فصلنـامه را مـرهون الطـاف و همکـاری خـود سـاخته انـد سپاسگزاری کنم و آنان را به یاری بیشتر فرا خوانم و مجدداً تـاکـید نمـایم کـه خوانندگان ، " دانش " را آینه میزان حضور خود در لابلای مقالات و مطالب آن بدانند و مطمئنم که هر چه حضور و تجلی آثار قلمی و فکـری شمـا محققـان و اساتید عزیز فارسی ایران و پاکستان در " دانش " بیشتر شود، تابش و روشنی آن، افزون خواهد شد.

وآخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

زمین در التهاب استقبال از موکب بهار، به میزبانی گلها مـی رود و آسمـان آغوش خویشَ برای پرندگان مهاجر می گشاید.
طبیعت طرب انگیز، حرکتی بهجت زا را تجربه می کند.
کوهها جلوه می فروشند. دشتها آبستن می شوند. باغ می خندد.
نسیم پیام آور سحر زلف سنبل شانه می زند. مرغ چمن با گل نو خاسته نجوا دارد.
هوای مسیحا نفس، غبار تن از چهرهٔ جان می شوید و باد نافه گشای ، روح انسانی را از آلایش، پالایش می کند.

زمزمهٔ جویبار ، غریوباد، غوغای جنگل، امواج متلاطم دریا ، خرمن ماه، سر در دامان بهار سرود عشق . می خوانند.

در چنین حال و هوایی شادی و شور و شوق بر شاخهٔ دلمان رستن و شکفتن دوبارهٔ حیات را نظاره می کند و تصویری زنده و زیبا در ذهن انسان زیبا جوی می آفرینند.

در هر لحظه روان انسان با روح هستی پیوند می خورد و دلهای مشتاق محو تماشای جلوه های صنع می شود.

به راستی هنگامی که اسفند، آغاز انقلاب سبز طـبیعت را نظـاره مـی کـند. و خرمن ماه و طیف شمس و آب و آفتاب و زمین ، مظهری از جمال و زیبایی کمال

مطلق را به نماش می گذارد، گاه محاسبهٔ " فراپس" برای بهتر نگریستن " فرارو "نیست"

آری ، می توان در خود تأملی داشت و به کلبهٔ زیبای دل سری زد واندرون به استقبال سوک بهار و نوجوانی طبیعت ، از غبار اندیشه های شبهه ناک پاک ساخت که رسول خدا (ص) فرمود:

"زیرکترین افراد کسانی هستند که به محاسبه نفس خویش می پردازند و تدارک پس از مرگ می بینند و ابله ترین افراد آنان اند که پیرو هوای خویش می دوند و به آرزوها دل خوش کرده اند".

متأسفانه ساط پر درد سری که امروز به نام " زندگی شهری "جلوی انسان پهن شده ثمره‌ای حز طغیان روحی و نتیجه ای جز دلزدگی و افسردگی روانی برای او ندارد، که ناگزیر بشر امروز از " خود بودن" به " بی خود شدن " بناه برده است.

انسان امروز به جای آنکه " مال را صرف آسایش عمر کند، عمر را برای گرد کردن مال صرف می کند" و لذتی که باید از مشاهده زیباییهای زندگی و طبیعت ببرد، فدای رسدن به ز شنیهایی می کند که نه لذتی دارد و نه عزتی به او می بخشد.

بی هیچ تردید کسانی که مدام از پی کسب نیازهای کاذب دنیوی می دوند و درتنازع بقا به زندگی عریان انگلی خو کرده اند، عمر خویش برباد می دهند، چرا که " هستی" تنها در پرانتز محدود " دنیا " و از زوایه " اقتصاد" خلاصه نمی شود.

امید به خدا که تقارن فروردین با نوروز باستانی و نوشدن سال به یاری محول الحول و الاحوال ایامی سرشار از ذوق و حال و دریایی بی کران از اندیشه های ژرف و افکار بدیع و تلاش و کوشش برای همه حق جویان و فضیلت خواهان به همراه داشته باشد و جملگی تحت تعلیم و تربیت کلام الهی و سنت نبوی مبدأ خیر و برکت و مشتاق کسب فضیلت و منشأ بروز صفات پسندیده و اخلاق مرضیه باشیم.

****

شرح و توضیح و تفسیر اسماء الحسنی بسیار شده است امّا قدمت و اهمّیت این شرح و توضیح اسماء الحسنی (اسمای باری تعالی) این است که در آغاز یک تفسیر قدیمی است به نام **"تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم"** تألیف و تفسیر ابو المظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی یا عماد الدّین ابو المظفر طاهر بن محمد اسفراینی متوفی ۴۷۱ هـ.ق موسوم به" شهفور، شهپور، شاهفور، شاهپور نام این تفسیر را " تفسیر اسفراینی" و تفسیر طاهری نیز می گویند هنوز چاپ نشده است بنابر این شرح و توضیح این مفسّر دربارهٔ اسماء الحسنی نیز چاپ نشده است. ضمناً این اوّلین تفسیر است که اسماء الحسنی را برده قسمت نموده و نود و نه نام را بر حسب صفات و افعال باری تعالی شرح و توضیح داده است شمارهٔ نسخه ۵۲۵ محفوظ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . اسلام آباد (پاکستان)

به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

شَرح اَسمْاءُ الحُسْنیٰ

فصل سیم

اندر بیان معانی اسمای خدای - عَزَّوَ جَلَّ - این است که بدانی که هر چیزی که ترا یادکردیم از صفات و اوصاف خدای - عَزَّ اسمهُ - از آن چه باذات گردد یا با صفتی زاید بر ذات گردد به جملگی اسامی خدای است - عَزَّ اسُمهُ - که اندر کتاب خداوند هست و یا اندر سنّت رسول - صَلّی اللّٰه عَلَیْهِ وآله و سلّم - آمده است بر آن دلالت کند چنان که یک به یک ترا یادکنیم تا بدانی که اصل هر چه گفتیم اندر اعتقاد از کتاب خدای - عَزَّوَ جَلَّ - و سنّت رسول - صَلّی اللّٰه عَلَیْهِ وآله و سلّم - آمده است و معروف ترین آنها که آمده است اینست که ابو هریره روایت کرده است از پیغامبر - صَلّی اللّٰه عَلَیْهِ وآله وَ سَلَّمَ - که وی گفت " اِنَّ لِلّٰه تِسْعَةَ و تِسْعینَ اِسْماً مَنْ اَحْصٰاهٰا دَخَلَ الجَنَّةَ " : "خداوند را - عَزَّوَ جَلَّ - نود و نه

نام است هر که آن را بشمرد و معانی آن دانسته باشد اندر بهشت شود. و این معنی اشارت بدان چه تراگفتیم که هر چه اندر اعتقاد به کار آید اندر این اسماء مجموع است که اگر مجموع نبودی نشان آن نبودی که آن کس که این را داند ، ازیرا که سبب آن کسی از اهل بهشت گردد اندر شریعت ایمان هست و اعتقاد دُرُست. و آن نام ها این است گرگویی :

هُوَ اللّٰه الَّذی لا اِلٰهَ الاّ هُوَ الرّحمنُ الرّحَیم

۱ - المَلکُ	۲ - القُدُّوسُ	۳ - السَّلامُ
٤ - المُؤمِن	٥ - المُهَیمِنُ	٦ - العزیزُ
۷ - الجَبّارُ	۸ - المُتَکبّرُ	۹ - الخالِقُ
۱۰ - الباریُٔ	۱۱ - المُصَوّرُ	۱۲ - الغَفّارُ
۱۳ - القَهّارُ	١٤ - الوَهّابُ	۱۵ - الرَزّاقُ
۱٦ - الفَتّاحُ	۱۷ - العَلیمُ	۱۸ - القابِضُ
۱۹ - الباسِطُ	۲۰ - الخافِضُ	۲۱ - الرّافعُ
۲۲ - المُعِزّ	۲۳ - المُذِلّ	۲٤ - السّمیع
۲۵ - البَصِیرُ	۲٦ - اَلحَکَمُ	۲۷ - العَدلُ

٢٨ - اللّطيفُ	٢٩ - الخَبيرُ	٣٠ - الحَليمُ
٣١ - العَظيمُ	٣٢ - الغَفُورُ	٣٣ - الشّكوُرَ
٣٤ - العَليُّ	٣٥ - الكَبيرُ	٣٦ - الحَفيظُ
٣٧ - المُقيتُ	٣٨ - الحَسيبَ	٣٩ - الجَليلُ
٤٠ - الكَريمُ	٤١ - الرَّقيبُ	٤٢ - المُجيبُ
٤٣ - الواسعُ	٤٤ - الحَكيمُ	٤٥ - الوَدوُدُ
٤٦ - المَجيدُ	٤٧ - الباعِثُ	٤٨ - الشَّهِيدُ
٤٩ - الحَقُّ	٥٠ - الَوكيلُ	٥١ - القَوىُّ
٥٢ - المَتينُ	٥٣ - المُحْصىُّ	٥٤ - الوَلِیُّ
٥٥ - الحَميدُ	٥٦ - الُمبْدِیُ	٥٧ - المُعيدُ
٥٨ - المُحىُ	٥٩ - المُميتُ	٦٠ - الحَیُّ
٦١ - القيّومُ	٦٢ - الواجِدُ	٦٣ - الماجدُ
٦٤ - الواحدُ	٦٥ - الأَحَدُ	٦٦ - الصَّمَدُ

۶۷ - القادرُ　۶۸ - المُقْتَدرُ　۶۹ - المُقَدَّمُ

۷۰ - المُؤَخِّرُ　۷۱ - الأَوَّلُ　۷۲ - الآخِرُ

۷۳ - الظَّاهِرُ　۷۴ - الباطِنُ　۷۵ - الوالِیُ

۷۶ - المُتَعالی　۷۷ - البِرُّ　۷۸ - التَوّابُ

۷۹ - المُنْتَقِم　۸۰ - العَفُوُّ　۸۱ - الرَّؤُفُ

۸۲ - المالِکُ / المَلِکُ　۸۳ - ذُوالجَلال وِالإکرامُ

۸۴ - المُحَیطُ　۸۵ - المُقْسِطُ　۸۶ - الجامعُ

۸۷ - الغَنیُّ　۸۸ - المُغْنیُ　۸۹ - المُعْطَی

۹۰ - المانعُ　۹۱ - الضارُّ　۹۲ - النّافعُ

۹۳ - النورُ　۹۴ - الهادیُ　۹۵ - البَدیعُ

۹۶ - الباقِیُ　۹۷ - الوارِثُ　۹۸ - الرَّشِیدُ

۹۹ - الصَّبوُرُ

جملۀ این نام ها بر ده قسمت است:

وبدان که جملۀ این نام ها برده قسمت است : قسمتی که دلالت کند بر ذات

خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعالَی - و هشت قسمت دیگر که دلالت کند بر هر یکی از آن بر صفتی از صفات وی. و قسمتی دیگر دلالت کند بر فعل وی ، و بود که نامی باشد که مشترک بود میان دو قسمت یا بیشتر ازاین اقسام که یادکردیم و امّا آن چه پیدا تر از این یادکنیم به توفیق خدای عَزَّوَ جَلَّ :

قِسْمِ اوّل :

اندر بیان نامهایی که دلالت کند بر اوصاف ذات وی چنان که گویی:
۱ - اَللّهُ : آن که هستی وی باز ندارد هستی چیزی دیگر را، و آن که مستحّق عباده باشد بر اطلاق . و آن که نشاید که اندر مراد وَی خلاف باشد ، و آن که آفریدن از وی در شاید.
۲ - المَلِک : آن که حجر و اطلاق از وی شاید و کسی را بروی امر و نهی نشاید و گفته اند با قدرت وی گردد.
۳ - مالِک المُلِک : آن که پادشاهی پادشاهان مِلکِ وی باشد و اگر گویی ملکت قوی دهد و وی بشاید با فعل گردد.
٤ - ذُو الجَلال وإِلا کْرام : آن که وی را اوصاف شرف باشد بی نهایت وگرگویی آن که جلالت آفریند آن کسی راکه خواهد با فعل گردد وإکرام نیز از صفات فعل بود بر آن معنی که گرامی گرداند آن راکه خواهد.
۵ - القُدُّوسُ : آن که هیچ نقص بروی نشاید.
٦ - السّلام : سلیم است از آن که وی را ضّد بود یا مثلی یا بر(افتاده) صتی شناسد.
۷ - المُهَیْمن : بزرگتر از آن است که بر همه خلقان محیط گردد و وی بر هر کوی مطلع است بر خلق گواه است بر هر چه نشان کنند با علم گردد.
۸ - الأوّل : وجود وی نه از حال عدم است.
۹ - الآخِر : عدم وی نه از (افتاده).
۱۰ - الظّاهر : آن که هر چه آفریده است دلیل کند بر وجود وی تا هیچ خرد مند نبود که چیزی به وی اندر آید بی اختیار وی که نداند که کسی آن را بروی در

آورده است.

۱۱ - الباطِنُ : آن که وی را نتوان دانستن به بوییدن و چشیدن ویرا و یا بر جواهر و آغراض قیاس کردن و داند ظاهر و باطن چیزها چنان که باشد.

۱۲ - المُؤمِنُ : آن که ایمن است از زوال و اعتراض . و اگر گویی ایمن گردانیده است مطیعان را از عذاب خویش باکلام گردد و اگر گویی تصدیق کـرده است راست گویان را با علمش گردد به صدق ایشان و با خبرش و از صدق ایشان.

۱۳ - الماجدُ : آن که اوصاف و کمال شرف و عزّ بر تمامی وی را بُوَد.

۱٤ - المجیدُ : مبالَغت بُود اندر این معنی که یادکردیم.

۱۵ - الواحِدُ : آن که تبعیض بروی نشاید به فعل و نه به وَهم.

۱٦ - الصَّمَدُ : آن که از وی جویند حاجت ها اندر حال خوف و رَجا و مُحال بُود بروی قسمت و نهایت و نشاید وی را همتا.

۱۷ - الحَکَمُ : ذات وی بر آن صفت است که به حکم کند هر چه خواهد وفعل ها بر آن قرار گیرد که وی خواهد و نیز شاید که این وصف با فعل گردد و با ارادت گردد.

۱۸ - العَظیُم : آن که اوصاف اَلهیّت جز از او بر نشاید و اگر گویی فعل های عظیم کند هر چند آن فعل به نزدیک وی حقیر بود اندر جنب مقدورات وی از صفات فعل باشد.

۱۹ - الجَلیلُ : بزرگ تر از آن است که بروی چیزی شاید از نشان های آفریدگی واجب بود وی را انقیاد کردنَ و اگر گویی برداشته است آن راکه خواسته است با فعل گردد.

۲۰ - الکَبیرُ : ابتدای کارها از وی بُود و انتها با وی بود و جلالت وی را نهایت نباشد.

۲۱ - اُلمتَکَبِّرُ : آن که هیچ کس را انقیاد نکند و کس را بروی طاعت نباشد و بـر تدبیر هیچ کس کار نکند.

۲۲ - العَلیُّ : آن که ذات و صفات وی بزرگتر از آن است که به چیزی از صفات آفریده ماند.

۲۳ - الحَکِیمُ : اعتراض کردن بروی نشاید ، و اگر گویی بر آن معنی که افعالش منتظم و مُتْقَن بود با علم گردد و گرگویی آن که افعالش محکم بُود. حکیم به معنی محکم بود و از صفات فعل بود.

۲۴ - الحَقُّ : آن که هستی بروی واجب باشد، و نیستی بروی روا نبود و مستحقّ عبادت است. و اگر گویی آن که ایمانش محقّق حقایق است از صفات فعل باشد.

۲۵ - الوَکیلُ : گفته اند به معنی حقّ بود و گفته اند منفعت ها از وی بُود و مَضَرّت‌ها وی دفع کند و انبیا و اولیا را نصرت کند و براین قول با فعل گردد.

۲۶ - الوالِیُ : شاید که بدارد خلقان را بر آن چه خواهد.

۲۷ - الوَلِیُّ : دُرست آید که نگه دارد اهل ولایت خویش را بر آن چه خواسته است و دانسته . و اگر گویی نگه دارد ایشان را فعل گردد.

۲۸ - العَزیزُ : همتا نشاید وی را اندر صفات و کمال ، و اگر گویی عزیز کند آن را که خواهد بافعل گردد، و اگر گویی هر چه تواند کرد با قدرت گردد.

۲۹ - الحَمیدُ : به معنی مَجید باشد ، و اگر گویی هیچ فعل نکند که نه بر آن ستوده باشد درست آید ، و اگر گویی اهل طاعت را حمد کند به نیکوی که با ایشان کند بافعل گردد، و امّا بدان که مُراد ایشان خواهد به ارادت گردد.

۳۰ - القَیُّومُ : مبالغت است از قایم بر آن معنی که وی هستی است وی را اوّل و آخر نشاید. و اگر گویی کافی است مهمّات خلق را بردوام با فعل گردد.

۳۱ - البَرّ : موصوف است به جلالت و بزرگی بی نهایت و اگر گویی آن چه گوید راست گوید با کلام گردد، و اگر گویی رفق کند با بندگان خویش با فعل گردد،و اگر گویی خواسته است عزیز بکردن اولیای خویش را به ارادت گردد.

۳۲ - المُتعَالی : هیچ بزرگی نبود از معنی صفات مدح و کمال که نه بزرگی او بزرگتران باشد بی نهایت و کس را اندر عدل وی طاقت نباشد.

۳۳ - الغَنِیُّ : انتفاع و استعانت بروی نشاید و حاجت را فراوی راه نباشد و اگر گویی مستغنی گرداند خلقان را به فضل خویش با فعل گردد.

۳۴ - النُّورُ : آن که هر که به معرفت خدای رسید به وی رسید. و از بهر این گفته اند که کس وی را نشناخت اِلاّ به وی ، و کس وی را طاعت نداشت الاّ به وی، و اگر

گویی که دلیل های معرفت آفریند با فعل گردد.
۳۵ - الواسِع : به معنی غنی باشد و اگر گویی آن که عطا بسیار دهد و بروی دشخوار نباشد با فعل گردد.
۳۶- الوارِثُ: آن که مِلکت دیگران منقطع گردد و پادشاهی وی دایم بماند و اگر گویی باقی بود و دیگران فانی شوند با بقا شود و اگر گویی زنده بماند آن که دیگران بمیرند با حیوة.

قِسمِ دُوُم :

اندر بیان آن چه دلالت کند بر اثبات قدرت چنان که گویی:
۳۷ - الحَیُّ : آن که وی را حیوة است و بر صفتی باشد که علم و قدرت و ادراکِ بر وی روا باشد.

قِسمِ سِیُّم :

اندر بیان نام ها که دلالت کند بر اثبات قدرت چنان که گویی:
۳۸ - القادِر : آن که وی را قدرت بود.
۳۹ - القَهّارُ : آن که قادر بود که خلق را بر آن چه خواسته است بدارد طَوع و کُرهِ ایشان .
٤٠ - الجَبارُ: به معنی قَهّار بود، و اگر گویی آن که به هیچ چیزی باک ندارد با ذات گردد، و اگر گویی آن که جبر کند خللهای خلقان ، با فعل گردد.
٤١ - المُقتَدِرُ : آن که اندک و بسیار اندر حکم و قدرت وی بر آن یکی بود.
٤٢ - القَویُّ : آن که هیچ چیز از آن چه شاید توانستن بر وی دشخوار نبود.
٤٣ - المَتینُ : آن که قادر بُوَد هر چه توان اندیشیدن که کی قدرتی بدان تعلّق گیرد، ضعف و عجز را فراوی راه نباشد.

قِسمِ چهارم :

اندربیان نام هایی که دلالت کند بر اثبات علم وی ،چنان که گویی:

۴۴ - العَلیمُ : آن که معلومات وی را نهایت نباشد.
۴۵ - الخَبیرُ : آن که ظاهر و باطن چیز ها داند به حقیقت و شک و شبهت را فراوی راه نباشد.
۴۶ - الحَفیظُ : آن که دانا بُوَد هر چه کند و فراموش کاری بروی نشاید و اگر گویی مضرّت ها از خلقان دفع کند، با فعل گردد.
۴۷ - المُقیتُ : آن که داند هر چیزی بر آن قدر و بر آن حال که باشد و آن را نگه دارد بر آن چه خواسته است و دانسته که نه افزاید بر آن و نه کاهد.
۴۸ - الحَسیبُ : عدد چیزها اندر تَفْصیل و جمله را.
۴۹ - الشَّهیدُ : آن که هر چه داند از جلیل و دقیق اندر هر حالی که داند وی را چنان محقّق باشد که دیگران را باشد اندر حال مشاهده، و اگر گویی گواهیی دهد روز قیامت مطیع را و عاصی را اندر وقت شمار، با کلام گردد.
۵۰ - المُحْصی : آن که اجزای هر چیزی داند و مقادیر صفات هر چیزی اندر یابد.
۵۱ - اللَّطیفُ : آن که اندک و بسیار از اجزای فعل ها داند و آن چه اندر افعال وی باشد دیگران را از مضرّت و منفعت و مَحْمَدَت و مذمّت هیچ چیز بر وی پوشیده نگردد، و اگر گویی هرچ کند با مطیعان خیر و صلاح ایشان باشد، هر چند دیگر کس سِرّ آن نداند با فعل گردد، و اگر گویی با خلق لطف کند، با فعل گردد.
۵۲ - الرَّشیدُ: عاقبت کارها داند و منفعت و مضرّت آن شناسد وفصل کند میان حقّ و باطل ، و اگر گویی دلیل آفریند خلقان را به معرفت،با فعل گردد.

قِسْمِ پنجم :

اندر بیان نام هایی که دلالت کند بر اثبات ارادت وی چنان که گویی:
۵۳ - الرَّحْمنُ : آن که خواسته است که روزی دهد خلق را چنان که دانسته است ، و اگر گویی روزی بیافریند ایشان را با فعل گردد.
۵۴ - الرَّحیمُ : خواسته است که نعمت کند براهل طاعت اندر آن جهان ، و اگر گویی آن که نعمت دهد ایشان را، بافعل گردد.
۵۵ - الکَریمُ : خواسته است نیکوی کردن بسیار و آن بروی دشخوار نباشد، و اگر

گویی صفات مدح باشد وی را، باذات گردد.

۵۶ الغَفّارُ: خواسته است آمرزیدن بسیاری از عاصیان که دانسته است.

۵۷ - الغَفُورُ: خواسته است که عذاب نکند بسیاری را ازعاصیان و اگر گویی آن که عذاب نکند بسیار از عاصیان ، با فعل گردد.

۵۸ - التَّوّابُ : خواسته است که عقوبت نکند قومی راکه توبه کنند و اگر گویی پشیمانی آفریند بندگان را بر تعصّب ، با فعل گردد.

۵۹ - الوَدُودُ : خواسته است که نیکوی کند باز آن که دانسته است از اولیای خویش، و اگر گویی آن که نیکوی کند با فعل کند.

۶۰ - العَفُوُّ : خواسته است که عذاب نکند بسیاری را از عاصیان و نیکوی کند باایشان .

۶۱ - الرَّؤف : خواسته است که با بندگان رفق کند و دشخواری ها بر ایشان آسان کند، و اگر گویی رفق کند با ایشان با فعل گردد.

۶۲ - الصَّبُورُ: خواسته است تأخیر گردد عقوبت عاصیان.

۶۳ - الحَلیمُ : آن که خواسته است که عقوبت نکند بسیاری را از عاصیان که دانسته است، و گر گویی که عقوبت نکند آن راکه خواسته است ، با فعل گردد.

قِسمِ شِشُم :

آن چه دلالت کند بر اثبات سمع از نام های وی چنان که گویی:

۶٤ - السَّمیعُ : آن که شنود هر چه شاید شنیدن.

قِسمِ هفتم :

اندر بیان آن چه دلالت کند بر اثبات بصر از نام های وی چنان که گویی:

۶۵ - البَصیرُ: آن که بیند هر چه شاید دیدن .

٦٦ - القَریبُ : آن که بینا و شنوا و داناست به احوال بندگان و قادر است برگردانیدن احوال ایشان و این نام دلالت کند بر چهار صفت.

قِسمِ هشتم

اندر بیان آن چه دلالت کند بر کلام وی از نام های وی چنان که گویی:

۶۷ - الشَّکُورُ : آن که بشاید بندگان خویش را بر اندک و بسیار از طاعت های ایشان ، و اگر گویی ثواب دهد بر طاعت به ارادت گردد.

۶۸ - المُجیبُ : آن که اجابت کند خوانندگان را بر معنی خطاب و اگر گویی که بیافریند آن چه همی خواهد ، با فعل گردد.

۶۹ - الباعِثُ : آن که رسولان فرستاد و حَشر کند خلقان را.

قِسمِ نُهُم

اندر بیان آن چه دلالت کند بر اثبات بقا از نام های وی چنان که گویی :

۷۰ - الباقی : آن که بروی فنا نشاید ، وی را صفتی بود قایم به ذات وی که از بهر آن باقی باشد لم یَزَل و لا یَزال ، و قیّوم نیز گفته اند که بر معنی بقا دلالت کند.

قسم دَهُم

اندر بیان نام هایی که دلالت کند بر افعال مختلف از نام های وی ، چنان که گویی :

۷۱ - الخالِقُ : هست کنندهٔ آفریده ها است.

۷۲ - البارئُ : چیزها بیا فریند. " برأ " به معنی ایجاد و پیدا کردن

* * * * *

تذکر:

(ظاهراً متن نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اینجا افتادگی دارد! باوجود این ، این مقدار باقی مانده را باید مغتنم شمرد.)

دکتر شیخ عنایت الله
مترجم خانم انجم حمید

نقش خاورشناسان انگلیسی در معرفی ایران و ادبیات آن

انگلیسی ها در آغاز با اهداف بازرگانی و سیاسی به ایران روی آوردند. در روزگار ملکهٔ الیزابت در سال ۱۵۶۱ م (۹۶۵هـ) بازرگانی به نام انتونی جینکن سونی (Anthony Jankonson)به دربار شاه طهماسب (۹۱۹ - ۹۸٤ هـق) رسید و اسناد رسمی خود را به وی ارائه داد و از شاه تقاضا کرد که به او اجازه داده شود که در ایران به بازرگانی بپردازد. اما انتونی به اهداف خود نرسید. با این همه آنان کوشیدند که با ایران روابط بازرگانی برقرار کنند، زیرا نمی خواستند ، از بازارهای غنی ایران چشم بپوشند. هیئت بازرگانی دیگری از انگلیستان در سال ۱۵۶۸ م (۹۷۶ هـ) به ریاست آرتهر ایدورد (Arthor Edward) و رچرد ولز (Richard Wills) به قزوین که در آن زمان پایتخت ایران بود، آمد . این بار هیئت مزبور به اهداف خود رسید و میان انگلیس و ایران پیمانی منعقد شد. به این ترتیب بازرگانان انگلیسی برای بازرگانی در ایران اجازهٔ رسمی دریافت کردند.

شاه عباس در سال ۱۵۸۷ م (۹۹۶ هـ) برسرکار آمد. در این دوره نه تنها با انگلیس روابط دوستانه برقرار شد، بلکه این روابط به گونهٔ سیاسی درآمد. انتونی شرلی (Anthony Sherly) که فارغ التحصیل دانشگاه آکسفرد بود، در سال ۱۵۹۸ م (۱۰۰۷ هـ) با هیئتی به دربار شاه ایران آمد و درباره اتحاد سیاسی میان دو کشور پیشنهاد داد. انتونی شرلی برای به دست آوردن رضایت شاه عباس کارهای دیگر نیز انجام داده بود.

از جمله به گروهی در ارتش ایران به شیوه جاری در انگلیستان فنون جنگی آموخت. ایرانیان با کمک آموزش نظامی و نیز انگلیسیان در سال ۱۶۲۲ م (۱۰۳۲ هـ) پرتغالیها را از جزیره هرمز بیرون راندند. پرتغالیها از سال ۱۵۱۵ م (۹۲۱ هـ) هرمز را به تصرف خود در آورده بودند.

پس از شاه عباس ، شاه صفی (۱۲۵۱ - ۱۳۱۶ هـق) به سلطنت ایران رسید. در روزگار شاه صفی نیز به سال ۱۶۲۹ م (۱۰۳۹ هـ) میان ایران و انگلیس پیمان

تازه ای بسته شد. لکن در همان زمان برای انگلیستان دشواری پیش آمد و آن این بود که هلندیها نیز در زمینهٔ بازرگانی به میدان آمدند و درکشورهای شرقی درکار بازرگانی با انگلیسی ها سهیم شدند. انگلیسی ها در سال ۱۶۵٤ با هلندیها به کنار آمدند و در همان زمان فرانسویها به رقابت با انگلیستان برخاستند. در این دوره رقابت بین المللی که سفیران انگلیسی نیز در ایران بودند، از اهداف بازرگانی خود حمایت می کردند.

شرکت هند شرقی (East India company)

هنگامی که سلسلهٔ صفوی در ایران زوال پذیرفت، سیاحان و بازرگان انگلیسی با دشواریهای بسیار دچار شدند. در برابر آن شرکت هند شرقی پیشرفت بسزایی کرد. و با افول تیموریان در هند، شرکت مزبور گسترش بسیار یافت. از دوره های پیش از آن، زبان فارسی در هند به عنوان زبان رسمی و ادبی شناخته شده بود. اسناد و فرمانهای رسمی شرکت نیز به زبان فارسی بود و برای کارمندان شرکت فراگرفتن زبان فارسی لازم بود. در پیامد این کارگزاران انگلیسی به زبان و ادب فارسی دلبستگی پیدا کردند و همان علاقه کم کم کار آنان را به مرز پژوهشگری علمی و ادبی رساند.

ویلیام جونز

کارگزاران شرکت هند شرقی به زبانهای شرقی و ادبیات آن علاقه شدیدی داشتند، از آن میان "ویلیام جونز" بسیار سرشناس و پرکار بود. وی در سال ۱۷٤۶ م (۱۱۵۹ هـ) در لندن چشم به جهان گشود و برای آموزش دوره های عالی در دانشگاه آکسفرد ثبت نام کرد، و زبانهای شرقی را مورد پژوهش قرار داد، افزون بر آن بسیاری از زبانهای غربی را نیز فراگرفت. جونز در بیست و دو سالگی به عنوان "خاورشناس" شناخته شد. هنگامی که شاه دانمارک به نام "کرستیان" در سال ۱۷۶۸ م (۱۱۸۲ هـ) به سیاحت انگلستان آمد، ترجمهٔ کتاب" تاریخ نادری" تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی را برعهدهٔ جونز گذاشت و او این کتاب را به زبان فرانسوی ترجمه کرد که در سال ۱۷۷۰ (۱۱۸٤ هـ) منتشر شد. جونز کتابی با عنوان "دستور زبان فارسی" در سال ۱۷۷۰ م منتشر ساخت. سپس چندین بارکتاب مزبور چاپ شد. سال بعد وی بسیاری از سروده هایی اززبانهای شرقی را (به زبانهای غربی) ترجمه کرده به دنیای ادب عرضه کرد. در آغاز این

کار، دربارهٔ شعر در زبانهای شرقی دو مقاله ارزشمند به رشتهٔ تحریر درآورد جونز پس از فراگرفتن زبانهای شرقی به علم حقوق پرداخت. پس از چند سال مدیران شرکت هند شرقی او را درکلکته که در آن روزگار به نام "فورت ویلیام" معروف بود، دعوت کردند و ماموریت قضاوت دادگاه عالی را برعهدهٔ وی گذاشتند حکومت انگلیسی او را لقب "سر" (Sir) (آقا) داد. جونز به مدت اقامت در هند زبان سانسکریت را نیز آموخت و در ضمن آن نمایش مشهوری از "کالیداس" (Kalidas) را به عنوان "شکنتلا" به زبان انگلیسی برگرداند. افزون بر آن داستانهایی از "هتوپودیش" را نیز به زبان انگلیسی ترجمه کرد. جونز پس از فرا گرفتن زبان سانسکریت متوجه شدکه این زبان با زبان فارسی و زبانهای گوناگون اروپایی تشابهه نردیکی دارد. در نتیجه او نظریه ای را عرضه کرد که زبانهای سانسکریت، فارسی یونانی و لاتینی یک ریشه دارد. پژوهش های بعدی این نظریه را تایید کرد و به این گونه تحقیق و بررسی تطبیقی زبانهای آریایی بنیاد گشت.

یکی از بزرگترین خدمات ادبی وی این بود که به همراهی چند تن از دانشمندان "انجمن آسیایی بنگال" (Asiatic Society of Bengal) را برپا کرد. انجمن مزبور مجله یی به عنوان "تحقیقات آسیایی" (Asiatic Researches) منتشر می کرد. جونز نیز در آن مجله به نگارش مقاله ها پرداخت. انجمن آسیایی بنگال در طی دویست سال گذشته کتابهایی به زبانهای فارسی و عربی انتشار داد و در پیامد آن علوم شرقی بسیار گسترش یافت.

پیش از این گفتیم که ویلیام جونز سروده هایی از زبانهای شرقی به زبان انگلیسی برگردانده بود. از آن میان برخی از غزلیات خواجه حافظ شیرازی را به انگلیسی ترجمه کرد و ضمن آن لطافت و بیان شیرینی به کار برد که علاقه مندان شعر به آن توجه کردند.

چارلس ولکنس (Sir Charles Wilkins)

از میان همروزگاران ویلیام جونز "چارلس ولکنس بود. وی کتابدار شرکت هند شرقی بود و فرهنگ ضخیم فارسی تألیف " رچردسون" (Richardson) را در سال ۱۸۰۶ م (۱۲۲۱ هـ) منتشر کرد. وی چاپ نستعلیق را ساخت و برای نخستین بار آن را در سال ۱۷۸۱ م (۱۱۹۶ هـ) تجربه کرد. پس از آن بسیاری کتابها را با همان وسیله چاپ کرد.

فرانسیس گلادوین (Francis Gladwin)
از میان کارگزاران شرکت هند شرقی، در فعالیت علمی و ادبی خود بسیار سرشناس بود وی در دورهٔ استاندار "وارن هیستنگس" (Warren Hastings) در سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۶ هـ) استاد دانشکده فورت ویلیام (کلکته) گشت و سال بعد در پتنه مامور گردید و بقیه عمر را در همانجا به سربرد. گلادوین نخست کتاب "آئین اکبری" (تألیف ابوالفضل علامی) را با عنوان "Institute of Akbar" به زبان انگلیسی ترجمه کرد. ترجمهٔ مزبور از حیث ضخامت کتاب و اهمیت تاریخی آن ویژگی دارد. افزون بر آن "پندنامه" اثر سعدی و "بیان واقع" از عبدالکریم کشمیری را نیز به زبان انگلیسی برگرداند. گلادوین "طوطی نامه" نوشتهٔ محمد قادری را تصحیح کرد و سپس ترجمهٔ انگلیسی این را منتشر کرد. ارزشمندترین بخش کارنامه ادبی او ترجمهٔ انگلیسی "گلستان سعدی" به شمار می آید که در سال ۱۸۰۸ م (۱۲۲۳ هـ) در لندن انتشار یافته است. اگرچه پس از آن دیگرانْ بهترَ از کارهای او کتابهای مزبور را به زبان انگلیسی ترجمه کردند. اما نمی توان از گفتن آن ابایی داشت که گلادوین به خاطر تقدم بر آنان برتری دارد.

در همان دوره کتابهای تاریخی بسیاری به زبان انگلیسی ترجمه شد مثلاً پرفسور الف داو (A-Dow) "تاریخ فرشته" (از فرشته) را به انگلیسی ترجمه کرده که با عنوان "History of Hindostan" (تاریخ هند) در سال ۱۷۷۰ م (۱۱۸٤ هـ) در لندن چاپ شد. همچنین جی وائت (G. White) "ملفوظات امیرتیمور" (توزک تیموری) را با عنوان Institute Timur به انگلیسی ترجمه کرد و در سال ۱۷۸۳ م (۱۱۹۸ هـ) از آکسفرد انتشار داد. افزون بر آن، جان ملکم (Sir John Malcolm) دربارهٔ تاریخ ایران کتابی مستقل به انگلیسی با عنوان History of Persia نگاشته که در سال ۱۸۱۵ م (۱۲۳۱ هـ) در لندن منتشر شد، آن کتاب کماکان از اهمیت تاریخی برخوردار است.

شعر فارسی :

کتابهای پیشگفته بیشتر تاریخی است. اما دانشمندان انگلیسی در شبه قاره به شعر فارسی بی علاقه نبودند. در این زمینه نخست به "شاهنامه" فردوسی توجه کردند که حماسهٔ ملی ایرانیان از شهرت جهانی برخوردار است. جوزف کامپیون (J-Campion) پاره‌ای از شاهنامه را در سال ۱۷۸۵ م (۱۲۰۰ هـ) در کلکته منتشر کرد. سه سال پس از آن بخش دیگری از آن را در لندن انتشار داد. ترنر

میکن(Turner Macon) تمام "شاهنامه" را در چهار مجلد در سال ۱۸۲۹ م (۵-۱۲٤٤ هـ) چاپ کرد و راه را برای هرگونه پژوهش دربارۀ شاهنامه بازکرد. شرکت "اپ جا ن" (Up-John) در سال ۱۷۹۱ م (۱۲۰٦ هـ) برای نخستین بار دیوان حافظ را چاپ کرد. چهار سال پیش از آن "جان نات "(John-Not) ترجمۀ منظوم چند غزل از خواجه را در لندن چاپ کرده بود. "بوستان" سعدی در سال ۱۸۲۸ م (۱۲٤٤ هـ) به صورت کامل منتشرگشت. اگرچه چند حکایت از منظومه مزبور پیش از آن نیز چاپ شده بود. گلادوین "گلستان" سعدی را به انگلیسی ترجمه کرد که پیش از این نیز از آن یادکرده ایم. پس از آن دومولین (Dumoulin)و روس (J-Ross) گلستان را دوباره به انگلیسی برگردانیدند. ترجمه های تازه اهمیت و جایگاه گلستان سعدی را نزد آنان نشان می دهد. ایتکنس (Atkins) در سال ۱۸۳٦ م (۱۲۵۲ هـ) داستان "لیلی و مجنون" نظامی گنجوی را به انگلیسی ترجمه کرد و بلیند (Bland) در سال ۱۸٤٤ م (۱۲٦۰ هـ) مخزن الاسرار او را چاپ کرد.

اگر کوششهای علمی و ادبی کارگزاران شرکت هند شرقی و خدمات آنان را به ادب فارسی به تفصیل ذکر کنیم دفتری جداگانه لازم دارد. لکن ما تنها اشاره ای گذرا به آن کرده ایم. درکنار دوستداران انگلیسی ادب فارسی نویسندگان فارسی نویس بومی شبه قاره نیز فعالیت می کردند و آن سنت ادبی و علمی تا به حال ادامه دارد. سخنان پیشگفته نشان می دهد که کارگزاران شرکت، مردم انگلستان را به زبان و ادبیات فارسی آشنا کردند و در این کار، سهم بسزایی داشته اند. نا بجا نیست اگر بگوییم آغاز ایران شناسی در انگلیستان مدیون ذوق علمی کارگزاران شرکت انگلیسی است.

در ادبیات سرزمین بزرگ ایران، شعر فارسی جایگاه والایی داشته است. شیرینی و عذوبت غزل، شعر فارسی را در سراسر دنیا پسندیده و مقبول داشته است. بسیاری از نویسندگان ملل پیشرفته نه تنها غزل فارسی را ستایش کرده، بلکه موضوعات غزل فارسی و اسلوب و تشبیهات و استعارات آن را در سخن خود به عاریت گرفته، ادب خود را با شیوه های آن آراسته کرده اند. حافظ بزرگترین سراینده غزلسرای ادب فارسی به شمار می آید. این امر شگفت انگیز نیست که خاورشناسان اروپایی نه تنها شائستگی خود را در چاپ متن دیوان حافظ نمایش دادند، بلکه برخی از نویسندگان غزلیات حافظ را به زبانهای خود برگردانده اند. از جمله ترجمۀ جان نات که نمونه ای دلآویز از ذوق ادبی شعری

نویسندگان اروپایی و مهارت فنی آنان در کار ترجمه است.

بسیاری از سرایندگان اروپایی تحت تأثیر غزلسرایی حافظ اند از آن میان "گوته" (Goethe) آلمانی بسیار سرشناس است که به پیروی او دیوانی با عنوان "West Oestliche Divan" تنظیم کرد و در سخن خود از همان موضوعات و تشبیهات و تلمیحات بهره برده که از ویژگیهای شعر حافظ بوده است. گذشته از آن، وون پلیتن (Von Platten) و "رکرت" (Fr. Ruckert) نیز به پیروی حافظ سروده هایی گفته اند و این روش تا آنجا گسترش یافت که در میان نویسندگان و سرایندگان آلمانی چیزی به پیروی حافظ گفتن دیگر تازگی نداشت.

امری که لازم است ذکر کنیم این است که غزلیات حافظ در میان اروپاییان به آن اندازه مقبول نشد که رباعیات عمر خیام. این امر از این حیث بسیار شگفت آور است که جایگاه حافظ به عنوان غزلسرا بی نظیر و مسلم است. به هر حال ادوارد فتس جیرالد (Edward Fitz Gerald) از آن افتخار برخوردار بود که رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه کرد و به مردم انگلستان عرضه کرد. نسخه های خطی رباعیات او در کتابخانه با دلیان آکسفرد نگاهداری می شد. فتس جیرالد گزیده آن را به زبان انگلیسی برگردانده که برای نخستین بار در سال ۱۸۵۹ م (۱۲۷۶ هـ) در لندن منتشر شد اما تا چند سال مردم بدان توجه نکردند و در پایان به طور تصادف روستی (Rossette) و سوونبرن (Swinburne) آن را در یک کتابفروشی دیدند و ویژگیهای ادبی و ندرت اندیشه آن را فوری متوجه شدند و دیگر نویسندگان را دربارهٔ آن آگاه ساختند. بدین گونه ترجمهٔ رباعیات خیام بسیار شهرت یافت. کم کم وی درغرب از شهرتی جهانی برخوردار شد که نصیب دیگر نویسندگان و سرایندگان مشرق زمین نشده بود. راز این پسندیدگی در فلسفه زندگی و شیوه اندیشیدن او پنهان است که وی در رباعیات خود عرضه کرده است.

بسیاری از نویسندگان دیگر نیز کوشیده اند که رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه کنند. لکن ترجمه جیرالد از شهرت بسزایی برخوردار بوده است.

تحقیق در تصوف ایرانی

در نخستین سده های روزگار اسلام، عرفای ایرانی در ارتقای تصوف اندیشه‌های تازه ای مطرح کردند که بررسی آن تازگی ندارد. در آغاز کار کتابهای عرفانی به زبان عربی نگارش یافته بود. اما علی هجویری (م۴٦۵ هـ/ ۱۰۷۲م)

زبان فارسی را برای اظهار بیان خود برگزید و کتاب او به نام "کشف المحجوب" نخستین کتاب عرفانی ارزشمند به زبان فارسی بود. خاورشناسان انگلیسی تصوف اسلامی را مورد توجه خود قرارداده به بسیاری از متون فارسی دست یافتند. نخستین خدمت خاورشناسان به تصوف این بود که بسیاری از کتابهای پیشین تصوف را منتشر کردند و در تصحیح متون آنها به گونهٔ علمی جدید بسیار زحمت کشیدند. کتابهای مزبور برای تحقیق در زمینهٔ عرفان از اهمیت اساسی برخوردار اند، زیرا بدون آنها نمی توان آموزشها و اندیشه های صوفیان را دانست. در ضمن آن خدمت دیگری خاورشناسان آن بود که بعضی از کتابهای عرفانی را به زبان انگلیسی ترجمه کردند. به این گونه راه را برای دوستداران علم و ادب باز کردند تا هرچه بیشتر از آنها استفاده کنند.از خدمات آنان یکی این بود که کتابهای مستقلی دربارهٔ تصوف نگاشته اند. در ضمن آن نیز از آثار فارسی و عربی بهره برده اند.

کتابهای فارسی عرفانی و یا ترجمه آنها که به کوشش دانشمندان انگلیسی منتشر شده بسیار است، برای نمونه چند نمونه از آن را در اینجا نام می بریم :

فالکنر (Falconer) ترجمهٔ انگلیسی "تحفة الاحرار" از جامی را در سال ۱۸٤۸ م (۱۲٦۵ هـ) در لندن منتشر ساخت.

نساولیس (Nassau Lees) "نفحات الانس" اثر جامی را در سال ۱۸۵۹ م (۱۲۷٦ هـ) در کلکته چاپ کرد.

پرفسور و نفیلد (Whinfield) "گلشن راز" تألیف شیخ محمود شبستری را با ترجمهٔ انگلیسی در سال ۱۸۸۰ م (۸-۱۲۹۷ هـ) در لندن انتشار داد. علاوه بر آن با همکار خود به نام میرزا محمد قزوینی "لوایح" جامی را نیز با ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۰۷ م در لندن به چاپ رسانیده است.

پرفسور نکلسون ، استاد معروف دانشگاه کمبریج در رشتهٔ پژوهش تصوف بسیار نامور شده بود. وی کتاب "اللمع فی التصوف" از شیخ ابوالنصر سراج طوسی و "تذکرة الاولیا" شیخ فرید الدین عطار را چاپ کرد. افزون بر آن دربارهٔ تصوف کتابهای مستقلی و نیز مقاله ها نگاشته و آغاز تصوف و ارتقای آن و نیز گروههای گونان صوفیان ، آموزشها و نظریات ویژه آنان را بررسی کرده است. از میان آنها ترجمه انگلیسی او از کشف المحجوب "علی هجویری جایگاه بلندی دارد که در سال ۱۹۱۱ م (۱۳۲۹ هـ) در لندن انتشار یافت. اما بزرگترین کارنامهٔ نکلسون در رشته تصوف این بود که پس از زحمت فراوان بیست ساله خود

"مثنوی معنوی" مولانا رومی را که از شهرت جهانی برخوردار است، در سه مجلد چاپ کرد. در تصحیح آن گذشته از نسخه های خطی مثنوی از گزارشهای به زبانهای عربی، فارسی و ترکی نیز استفاده کرده است. افزون بر آن مثنوی مزبور را به سه مجلد به زبان انگلیسی برگردانید. ضخامت کل این چاپ چهار هزار صفحه بوده که یکی از شاهکار های ادبی پرفسور نکلسون به شمار آمده نام او را در دنیای ادب جاودان ساخته است.

پس از پرفسور نکلسون روزگار شاگردش به نام "آربری"(Arbery) به میان کار آمد. وی نیز مانند استاد سرشناس خود تصوف و مسائل آن را بررسی کرد. در این زمینه بسیاری ازکتابهای عرفانی را منتشر ساخت مثلاًکتاب "الصدق" اثر ابو سعید الخراز، "التعرف لمذهب اهل التصوف" از محمد بن اسحاق کلاباذی، " التوهم" تألیف محاسبی ، "عشاق نامه" از عراقی و "المواقف" محمد بن عبد الجبار. گذشته از آن دکتر آر بری دربارهٔ تاریخ تصوف و مسایل آن دو کتاب مستقلی نیز به زبان انگلیسی به رشتهٔ تحریر درآورده است که از این قرارند. :

1 - An Introduction to the study of Sufism. 1942معرفی علم تصوف

2 - Sufism, London , 1950. تصوف

پروفسور براون : (Edward Granville Brown)

در انگلیستان بسیاری دانشمندان به زبان و ادبیات فارسی علاقه شدیدی داشته اند و بنا به توانایی خود به شیوهٔ علمی بدان زبان خدمت کرده اند. اما از میان خاورشناسان پروفسور براون از شایستگی بسزایی برخوردار بوده است که کسی دیگر بدان پایه نرسیده است. علت آن این است که وی نه تنها به ادبیات فارسی دلبستگی داشته بلکه به ایرانیان و اندیشه هایشان نیز بسیار علاقه مند بوده است. وی با آنان بسیار صمیمی و دلسوز بود. هرگاه که به ایران مصیبتی وارد می‌شد، براون بسیار ناراحت می شد و به طور آشکار به حمایت ایران بر می خاست.

ادوارد براون در سال ۱۸۶۲ م (۱۲۷۹ هـ) در انگلیستان در خانواده ای ثروتمند دیده به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی را در مدرسهٔ ایتون (Eton) گذراند. پس از آن در دانشگاه کمبریج ثبت نام کرد. در آنجا زبانهای شرقی اسلامی یعنی فارسی، ترکی و عربی را آموخت. در سال ۱۸۷۷ م (۵-۱۳۰۴ هـ) دانشکده پمبروک او را به عنوان پژوهشگر برگزید، به او کمک هزینه تحصیلی داد و پیشنهاد شد که وی سالی را در ایران به سربرد. براون بنا به همان پیشنهاد

سالی را در ایران گذراند و با گروههای مردم روابط دوستانه برقرار کرد و با اندیشه‌هایشان آشنا شد. هنگامی که وی از ایران بازگشت، تجربیات و مشاهدات خود را به صورت سفرنامه ای به رشتهٔ تحریر درآورد.

وی در سال ۱۸۸۸ م (۱۳۰۶ هـ) در دانشگاه کمبریج به سمت "مربی" برگزیده شد و مدت چهارده سال در همان سمت کار کرد. براون زبان فارسی را تدریس می کرد. در همان روزگار "نکلسون" نیز در درس وی حاضر بود و از محضر استادان بی نظیر خود استفاده می برد. یکی از ویژگیهای درس براون آن بود که وی در قلب شاگردها محبت دانش را جایگزین می کرد و آنان را عاشق علم می کرد.

در سال ۱۹۰۲ م (۱۳۲۰ هـ) براون به سمت "پروفسور" برگزیده شد و مدت بیست و چهار سال به همان سمت کارکرده در آن مدت به علم و ادب خدمات بسزایی انجام داد.

براون دربارهٔ سرایندگان و نویسندگان ایرانی و کارهایشان مقالات تحقیقی نوشته است که بیشتر در فصلنامه "انجمن آسیایی شاهی (Royal Asiatic Society) منتشر می شد. افزون بر آن پروفسور نامبرده "تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی، "لباب الالباب" تألیف محمد عوفی و "نقطة الکاف" را با زحمت و دقت تصحیح کرد و نیز دربارهٔ تاریخ، سیاست و ادبیات ایران کتابهای فراوان از خود به یادگار گذاشته است که پرداختن بدان فرصت بسیار لازم دارد. لذا بر "تاریخ ادبیات ایران" (Literary History of Persia) بسنده می کنیم که از میان تمام کارهایش بسیار مهم و ارزشترین اثر اوست و نام براون را تا مدتهای مدید زنده نگاه می دارد. این کتاب به چهار مجلد مشتمل است. نخستین جلد آن در سال ۱۹۰۲ م / ۱۳۲۰ هـ) منتشر شد و جلد نهایی آن در ژوئین ماه ۱۹۲٤ م (۱۳٤۳ هـ) یعنی یک سال و نیم پیش از مرگ او به انجام رسید. دربارهٔ ادبیات فارسی کتابی بدین جامعیت نه پیش از آن به رشتهٔ تحریر درآورده شد و نه پس از آن. نویسندگان متأخر نه تنها از این کتاب اطلاعات ارزنده ای به دست آوردند بل در نگارش کارهای خود نیز آن را به گونه نمونه برگزیده اند. نویسندگان ایرانی که در این روزگار در آن زمینه کتابهایی نگاشته اند، شیوهٔ نگارش پروفسور براون در آن نمایان است. یکی از ویژگیهای کتاب مزبور آن است که نویسنده متن فارسی را با ترجمه انگلیسی به خوانندگان عرضه کرده است. چون براون ادیب بود، از آن روی ترجمهٔ منظوم انگلیسی او از ظرافت و لطافتی برخوردار بود که اهل ذوق

بدان متوجه بودند.

براون سروده های بسیاری از سرایندگان ایران را به شعر انگلیسی ترجمه کرده است و با این شیوه تلاش و سهم ایرانیان به ادب را به اروپاییان معرفی کرده و رتبه و مقام ایران را در دنیای ادب بالا برده است. این خدمتی است که مردم مشرق زمین همیشه با احساس سپاسگزاری نسبت به براون یاد خواهند کرد. پروفسور براون سه زبان مهم اسلامی کلاسیکی یعنی عربی ، فارسی و ترکی را فرا گرفته بود و می توانست با آن زبانها به نحو احسن سخن بگوید. بعضی مواقع اتفاقی پیش می آمد که در مجلس وی عربها ، ایرانیها و ترکها با هم حضور داشتند و براون با همه آنان به زبانهای اصلی شان سخن می گفت و از نامه نویسی فارسی و عربی خوشحال می شد. براون همیشه به دوستان ایرانی خود به فارسی نامه می‌نوشت. برخی از نامه های او به زبان فارسی تا کنون پیش نویسندگان و بزرگان ایرانی نگاهداری می شود.

در سال ۱۹۰۵ م (۱۳۲۳ هـ) مفتی محمد عبده ، مصری درگذشت، براون نامۀ تسلیتی به برادر مفتی عبده، نوشت نامۀ مزبور نه تنها شیوۀ نگارش عربی پروفسور براون را نشان می دهد، بلکه از عبارت آن دانسته می شود که وی تا چه اندازه به اوصاف مفتی آشنا بود و از صمیم قلب برای آن روحانی، نویسنده سرشناس و سیاستمدار احترام قایل بود. در نامه پیشگفته براون شخصیت مفتی عبده، رابه خوبی بررسی کرده بود که از آن نه تنها بینش او بلکه طبیعت پاکیزه‌اش نیز برای مردم روشن می گردد. پروفسور براون در کتاب تاریخ ادبیات خود به بعضی جاها به "شعر العجم" تألیف مولانا شبلی ارجاع داده است. باری من (عنایت اللّه) از دکتر محمد اقبال استاد سابق گروه فارسی دانشگاه پنجاب پرسیدم که شما در دوران اقامت خود درکمبریج براون را به خواندن "شعر العجم" یاری کرده بودید ؟ دکتر اقبال پاسخ داد که براون زبان اردو می دانست و خود آن کتاب را می خواند، در آغاز کار در کنار دیگر زبانهای شرقی زبان اردو نیز آموخته بود.

در سال ۱۹۲۲ م (۱۳٤۰ - ٤۱ هـ) چون براون به شصت سالگی رسید، به افتخار وی مجموعۀ مقالات به نام "عجب نامه" منتشر شد. پروفسور آرنولد و دکتر نکلسون آن را ترتیب داده بودند در آن مجموعه بسیاری از خاورشناسان سرشناس مقاله‌هایی نگاشته بودند.

پروفسور براون به ایران و ادبیات فارسی از حیث علمی و سیاسی خدمات با

بسزایی کرده بود که ایرانیان به طور کامل بدان متوجه بودند. چنانچه آنان نیز در جلسهٔ مزبور به خدمت پروفسور براون سپاسنامه ای عرضه کردند. شانزده تن سراینده ایرانی نیز به افتخار وی قصیده ها سرودند. از میان آنان ملک الشعرای بهار نیز شعر گفته بود. و از دولت ایران لقب عالی دریافت کرد.

دکتر نکلسون : (Reynold Nicholson)

براون در سال ۱۹۰۲ م در دانشگاه کمبریج به عنوان استاد، برگزیده شد. در همان روزها نکلسون نیز در آنجا مربی زبان فارسی شد. هر دو دانشمند در یک چهارم آن سده در زمینه تحقیق و تألیف کتابها فعالیت کردند. آنان بنابر کارنامه‌های شاهکار علمی برای دانشگاه کمبریج باعث افتخار بودند. پروفسور براون در رشتهٔ ایران شناسی، سرشناس و چیره دست بود و دکتر نکلسون در زمینهٔ تصوف از پایه بلندی برخوردار بود. براون و نکلسون هر دو بنا به برتری خودشان شهرت بین المللی به دست آورد. می توان گفت بر آسمان علم و ادب مانند ماه و خورشید می‌درخشیدند. در روزگار آنان دانشگاه کمبریج از حیث مرکز تحقیقات دانشهای شرقی و اسلامی شهرت جهانی پیدا کرد. بسیاری از شاگردان پرکار و فعال از محضر علمی آن دو دانشمند استفاده بردند. دکتر نکلسون به رشتهٔ تصوف خدمات شایسته ای کرده بود که پیش از این نیز نام برده شده است. متأسفانه تنگ دامانی این مقاله مانع پرداختن به تفصیل آن بوده است. دکتر نکلسون بیشتر دربارهٔ عرفای بزرگ تحقیق کرده که با سرزمین ایران پیوند داشته اند. از آن روی ایرانیان بویژه کارهای علمی نکلسون را ستودند و از دانش و فضل وی اعتراف کردند. چون نکلسون در سن هفتاد و هفت سالگی در گذشت، سراسر دنیای ادب برمرگش اندوهگین شد. در آن موقع در تهران "فرهنگستان ایران" و "دانشکدهٔ ادبیات" به بزرگداشت وی جلسه‌ای برگزار کرد. دکتر صدیق عیسی در سخنان زیر به وی احترام گذاشته است :

"به نظر من بزرگترین خدمتی که مرحوم دکتر نکلسون به کشور ما کرده شناساندن یک قسمت از مهمترین فرهنگ ایران است به جهانیان. شاهنامه را ژول موهل (Jules Mohl) دانشمند فرانسوی به زبان فرانسه ترجمه کرد و بدین ترتیب متن کامل حماسهٔ ملی را در دسترس عاشقان علم و ادب گذاشت. رباعیات عمر خیام را فیتس جیرالد به شعر انگلیسی ترجمه کرد و مهرومحبت عالم انگلو سیکشن (قسمت انگلیسی ها ، Anglo Section) را به سوی ما جلب کرد تاریخ

ادبیات ایران را مرحوم پروفسور براون به انگلیسی تدوین کرد و مغرب زمین را متوجه فرهنگ و تمدن معنوی ما نمود. مرحوم دکتر نکلسون هم به واسطهٔ ترجمه متن کامل مثنوی به انگلیسی که نتیجه تمام عمر اوست ، خدمت بسیار بزرگی به عالم علم و معرفت کرد و دنیای غرب را از این منبع بی کران تصوف و عرفان ایران آگاه ساخت و ما را مرهون خدمات خویش نمود و گرچه ظاهراً از میان مارفت ولی اثری از خود برجای گذاشت که همیشه اسم نکلسون را جاوید نگاه خواهد داشت ".

در همان جلسه استاد دانشکدهٔ ادبیات "فروزان فر" به یاد نکلسون مرثیه ای خوانده بود، ابیاتی چند از آن برای خوانندگان در زیر آورده می شود :

روشنایی دیدهٔ تو بکاست ‌ ‌ ‌ ‌ تا سخن روشنی فزا کردی
قرب پنجاه سال بردی رنج ‌ ‌ ‌ ‌ وین همه از برای ما کردی
زهره وار از صریر خامه خویش ‌ ‌ ‌ ‌ گوش گیتی پر از نوا کردی
نور پاش آمدت روان چون لمع ‌ ‌ ‌ ‌ صح وار آفتاب زا کردی
زان سنا رق کت سنائی داد ‌ ‌ ‌ ‌ عالم تیره پر سنا کردی
شیخ عطارت آفرینها راند ‌ ‌ ‌ ‌ ناره چون ذکر اولیا کردی
راز صوفی به نثر آوردی ‌ ‌ ‌ ‌ ورق از خامه مشک سا کردی
رمز احوال رهروان طریق ‌ ‌ ‌ ‌ به عبارات خوش ادا کردی
پرتو از شمس دین گرفتی و زان ‌ ‌ ‌ ‌ غرب را مشرق ضیا کردی
و ز فروغ کلام مولانا ‌ ‌ ‌ ‌ روشن این تیرگون فضا کردی
مثنوی را بدان بیان لطیف ‌ ‌ ‌ ‌ نغز شرحی گره گشا کردی
طبع و تصحیح و شرح آن نامه ‌ ‌ ‌ ‌ هرچه کردی همه بجا کردی
شرقیان وام دار او بودند ‌ ‌ ‌ ‌ تو مر آن وام را ادا کردی
چون جهان فمات داشت به رنج ‌ ‌ ‌ ‌ جای در مأمن بقا کردی
مرغ عرشی نهاد را ز قفس ‌ ‌ ‌ ‌ بال بگشادی و رها کردی
هم خدایت جزای خیر دهاد ‌ ‌ ‌ ‌ کاین زمان روی در خدا کردی

(این مقاله در مجلهٔ صحیفه (شمارهٔ خصوصی فارسی) شماره ۵۷ ، اکتبر ۱۹۷۱ م مجلس ترقی ادب، لاهور، صص ۱۵۶ - ۱۷۴ به چاپ رسیده است. نویسنده فاضل استاد فقید دکتر شیخ عنایت الله رئیس اسبق بخش عربی دانشگاه پنجاب لاهور بوده است.)

*****

پروفسور محمود عالم
دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلی نو

میرزا عبد القادر بیدل عظیم آبادی

آنچه کلکم می نگارد محض حرف و صوت نیست
هوش می باید که دریابد زبان بیدلی
گرهمه جبریل باشد مرغ فهم آگاه نیست
تاچه پرواز است محو آشیان بیدلی
گوش دل در حیرت آئینه خوابانیدن است
بی نفس دارد تکلم ترجمان بیدلی
هر که از خود شد تهی از هستی مطلق پر است
سجده می خواهد حضور آستان بیدلی
از حساب من سراغ گوهر نایاب گیر
یک نفس چیدست بحر ایجادکان بیدلی

بلی ، این است بیدل عظیم آبادی که بعداً مثل خود بنده دهلوی شده و لیکن اهالی دهلی طبق سنت دیرینه خودشان به خارجیان چندان اعتنا نمی ورزند ، آنقدر که بایسته و شایسته قدر و ارزش وی را نشناختند. البته بعد از وفاتش مزاری ساختند که با روزگاری دراز مرکز تجمع ارادتمندان و دوستداران وی بود . آنان هم بیشتر از حومه و نواحی دهلی مثل میوات و پانی‌پت بودند که هر ساله در سالروز مرگش به زیارت خاکجای او می شتافتند ۱. این مجالس " روز عرس" برگزار می‌شد و مشاعره هم از طرف میرزا محمد سعید که فرزند ارجمند پسردایی بیدل میرزا عباداللہ بود، ترتیب داده می شد ۲ .
دربارهٔ مدفن بیدل استاد عطا کاکوی که سالها ریاست دانشکدهٔ تحقیقات عربی وفارسی و ریاست بخش فارسی دانشگاه پتنه (عظیم آباد) بعهده داشت ، در

حیرت زار می نویسد که بیدل در صحن منزل خودش که نزدیک "دهلی دروازه" بود، طبق وصیتش مدفون شد ۳ و بعد از مدتی دراز آقای حسن نظامی قبری به نام بیدل با کمک مالی از طرف نظام حیدرآباد تعمیر کردند که اصلا" دوکوس" از جای مدفن اصلیش می باشد و یک کتبه هم آویزان کردند که یک یادگار مستقل اشتباه بزرگی می باشد.

قبل از آن که ارزیابی شعر بیدل بکنیم و مقامش در ردیف سخنوران فارسی تعیین شود، لازم می دانم که توجه شما را به زادگاه این دانشمند شهیر جلب کنم. چراکه خوشگو مسقط الراس بیدل را اکبر آباد گفته است ٤. بندر ابن داس خوشگو که همعصر بیدل بوده است، ادعامی کند که شخصا" هزار بار با بیدل ملاقات کرده و از محضر بیدل استفاده نموده، دربارهٔ زادگاهش اشتباه کرده است. همچنین آزاد بلگرامی که دِر وقت فوت بیدل هفده ساله بوده، "در خزانهٔ عامره" نوشته است که میرزا عبدالقادر عظیم آبادی ٥ متخلص به بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ١٠٥٤ هجری در عظیم آباد، (پتنه امروز) متولد شده. تقریبا" هر دانشمند و استادی که بیدل را مورد مطالعه قرار داده، دربارهٔ بیدل حرفی زده و مقام و منزلتش را در مملکت سخن تعیین نموده اند، اما قطعیت و صراحت در بارهٔ زادگاهش نشان نداده اند. بنده یک فهرستی از بیدل شناسان را در اختیار دارم که مشتمل بر تقریبا" سی نفرند و هر شخص همین اشتباه را تکرار کرده است. الا استاد کاکوی که به حوالهٔ "مراة واردات" به وسیله شام غریبان با قطعیت تمام گفته که "زادگاه بیدل اکبر نگر معروف به راج محل در ایالت بنگال می باشد، که در سرحد بهار و بنگال جا دارد ٦". برای آگاهی بیشتر عرض می کنم که فعلاً راج محل (معروف به اکبرنگر) در ایالت بهار واقع است. از دُمکا و صاحب گنج زیاد دور نیست، این آخرین سرحد بهار می باشد. رودگنگ حدود بهار و بنگال را تعیین می کند. این طرف رودگنگ راج محل است که در آن زمان اردوگاه شاهزاده اعظم ٧ بوده و میرزا عبدالخالق پدر بیدل در لشکرش وظیفهٔ نظامی بعهده داشت. ماورای گنگ شهرهای راج شاهی و مرشدآباد در ایالت بنگال جا دارد، که مرکز بزرگ مسلمانان می بوده است.

در آن زمان بهار و بنگال گوی دو صحن یک منزل بودند. به همین علت پدر بیدل میرزا عبدالخالق و عموی او میرزا قلندر که بعد از وفات میرزا خالق وظیفهٔ تعلیم و تربیت بیدل را بعهده داشت، به عظیم آباد (پتنه امروز) که مرکز بهاربود آمد و رفت داشتند. بعد از بازنشستگی از خدمات نظامی میرزا عبدالخالق به دست حضرت شاه کمال که ولی الله وقت بود، بیعت ۸ کرد. این صوفی بزرگ در "رانی ساگر" مقیم بود. رانی ساگر از شهر "آره" (شاه آباد)، در حدود هجده میل و از شهر عظیم آباد (پتنه)، تقریباً شصت میل مسافت دارد. بیدل هم همراه میرزا عبدالخالق بسا اوقات به عظیم آباد می آمد و اکثراً در همین شهر سکونت داشت و احتمالاً به همین سبب عظیم آبادی مشهور گشت. بهرحال! دیگر هیچ شک و تردیدی نیست که بیدل در راج محل بنگال در سال ۱۰۵٤ هجری بدنیا آمد.

این بیان از این لحاظ هم معتبر تر به نظر آید که سر چشمهٔ این انکشاف ۹ آقای شاه محمد شفیع وارد است. بیدل در منزل شفیع وارد به مدت یک و نیم سال اقامت داشت. وی می نویسد "میرزا به مدت یک و نیم سال در خانهٔ راقم این اوراق ۱۰ بی نشویش معاش رحل اقامت افکند، تا آنکه قاصد شکر الله خان که در آن ایام به حکومت بلده نارنول من اعمال میوات می پرداخت پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق وداع والد بنده نموده، روی نوجه به صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سر رشتهٔ حیات خان مذکور نوعی فی مابین .... اتحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود".

دربارهٔ زادگاه بیدل شفیع وارد این چنین می گوید، "طایر خوش نوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبر نگر عرف راج محل از ممالک بنگال پر پرواز گشود ۱۱".

خود میرزا بیدل دربارهٔ نسب خویش به شفیع وارد این چنین گفت، "آنچه میرزا در حضور ابن احقرالعباد مکرر تقریر کرد این است، که سلسلهٔ اجداد میرزا منتهی به شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس، ممدوح خواجه حافظ شیرازی می گردد. هنگامیکه شاه منصور با امیر تیمور صف آرایی نموده کشته گردید، اولادش و

احفادش رو به صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماورا النهر اقامت داشت. بزرگوار میرزااز آن مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند ۱۲".

Jiri Becka شاید به همین علت نوشته است که "زبان مادری وی احتمالاً زبان بنگالی بوده ، ولی او خود زبان اردو و سانسکریت را می دانسته است۱۳".

بعد از تعیین زادگاهش بیاییم به مدعای اصلی که مقام و منزلت بیدل در میان خسروان مملکت شعر و ادبیات فارسی است بپردازیم. بیدل گفته است.

ای بسا معنی که از نامحرمی های زبان
با همه شوخی مقیم پرده های رار ماند

و جای دیگر گفته است :-

با که باید گفت بیدل ماجرای آرزو
آنچه دلخواه منست از عالم ادراک نیست

و باز می گوید :-

بلبل به ناله حرف چمن را مفسر است
یارب زبان نکهت گل ترجمان کیست

چنین به نظر می رسد که با آن چشم بینا و ذهن رسا و دل فطرت آشنا که بیدل داشت و به علتی که با دقت جلوه های قدرت و منظرهای بدیع که خودش مشاهده می کرد ، همیشه در جستجوی یک منزل نا آشنا و یک تمنای ناپیدا بود. آن احساس تشنگی سیر نشدنی که داشت، می خواست دیگران هم با او سهیم باشند. ولی برای اظهار آن شدتی که در درونش حس می کرد ، احساس کمبود الفاظ هم داشت . همیشه نگاهش برای مطالعۀ مناظر قدرت بازاست و هر ذره را مظهر قدرت الهی می بیند.

از زمین تا به آسمان سخن است

برای سعدی برگ درختان سبز دفتر معرفت کردگار بوده است ، ولی بیدل می‌گویدکه

هوش اگر باشد کتاب و نغمه ها در کار نیست

چشم وا کردن زمین تا آسمان فهمیدن است

بیدل انجماد و یخ زدگی را نمی پسندد، در نظرش هر چیز درکائنات درحرکت است

هر کجا نکهت گل پیرهن رنگ درید

نیست پوشیده که از خود سفری می خواهد

مسلک بیدل همین است که :

عمر آسودگی ما به سمر می گذرد

غالب دهلوی هم این درس را از بیدل گرفته است و می گوید :

زهی روانی عمری که در سفر گذرد

سرچشمۀ بهره وری اقبال لاهوری هم بیدل است :

هستم اگر می روم گر نروم نیستم

ولی چگونگی بیان و تفکر بیدل را با دقت نگاه کنید

درهای فردوس وابود امروز

از بی دماغی گفتیم "فردا"

دربارۀ بیدل معروف است که لطف زبان ندارد. در افکارش هم تصنع به نظر می آید و بلندی خیال اینقدر است ، که همۀ گفته های او معما شده است. بعضی ها هم گفته اند که ترتیب و ساخت اشعار بیدل خسته کننده می باشد. بی گمان همۀ دوستداران شعر، آمادگی کامل برای لذت بردن از شعر را ندارند. ولی دانشمند شهیرایرانی و مؤلف "شاعر آئینه ها " پروفسور شفیعی کدکنی می گوید،

"بیدل کشوری است که به دست آوردن ویزای مسافرت بدان، به آسانی حاصل نمی شود. به هر کس اجازۀ ورود نمی دهد و اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای اقامت دائم خواهد کرد. شاید او به این حساب درمیان بزرگان ادب ما،

دیر آشناترین چهرهٔ شعر فارسی باشد. پس به آنها که شعر را با همان عجله ای می‌خوانند که روزنامه یا رمان بینوایان یا هزار و یک شب را توصیه می کنم که بیهوده وقت عزیز خود را در این راه صرف نکنند.۱۴ ".

هم بیدل عقیده دارد که شوق منزل ، عاشق صادق را برای حصول منزل وادار می‌کنند و چرا که عشق او صداقت دارد او راه دور را هم بآسانی طی می کند.

برامید وصل مشکل نیست قطع زندگی
شوق منزل می کند نزدیک راه دور را

بیدل محبت را به موج دریا تشبیه می کند و می گوید که محبت با آرام و سکون هیچ مطابقت ندارد. به همین علت همنشینی ساحل و موج دریا امکان پذیر نیست.

موج دریا را به ساحل همشینی مشکل است
بیقراران ندر منزل کرده اند آرام را

درس بیدل در راه حصول منزل همیشه سعی و کوشش بوده است. درس او درس حرکت است. او انجماد را دوست ندارد. درس او درس جوش و ولوله است. پیغامش همیشه مملو از حرکت است. برای نایل آمدن درجادهٔ هدف هرگز دلسرد نباید بود و هر نفس را عمر جاودانی باید شمرد و تا آخرین نفس جدوجهد باید کرد، ولی بیدل مومن است. وی صوفی مسلم است و اعتقاد کامل در رضای خداوندی دارد و در صورت ناکامی و نامرادی درس صبر و استقامت می دهد و مثل یک صوفی کامل در عدم موفقیت هم مصلحت ایزدی را می بیند.

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل
به شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را

یک نکته مهمی که بیدل را درمیان همه شعرا و ادبای آن زمان بویژه در شبه قاره ممتاز می کند توکل بالله است و اینکه شان مومن فقر است الفقر فخری . این عظمت در بیدل به درجه اتم موجود است. بیدل قانع است. از زبان حال خودش بشنوید :

دنیا اگر دهند نجنبم زجای خویش

من بسته ام حنای قناعت به پای خویش

و یا

آخر زفقر برسر دنیا زدیم پا

خلقی به جاه تکیه رد و ما زدیم پا

در شعری به عنوان " به قصیده گویان سلاطین" ۱۵ بیدل نظر خودش چنین اظهار می نماید که به یاد "هفت بند" معروف مولانا محتشم کاشی می افتیم، شما هم محظوظ بشوید :

ای که تعریف سلاطین کرده ای

مشق تعلیم شیاطین کرده ای -

چیست تعلیم شیاطین حُبّ حاه

ای شیاطین مرشدت رویت سیاه

* * *

فحر طبعت مدح شاهی بیش نیست

کان همه نحت و کلاهی بیش نیست

امیازی ناندانی شاه کیست

این قمس پرورد و هم وحاه کیست

* * *

برسرش افتاده آن زرین رخام

آمده پایش به سنگی تخت نام

تحت سیم و افسر زرین دو سنگ

او چو آتش درمیان این دو سنگ

* * *

فی الحقیقت آتش است آن شاه نیست

لیک هر آتش پرست آگاه نیست

قــرب ایــن آتش بــلای جــان تست

بــرق دیــن و خــرمن ایمــان تست

* * *

گــر به بــزم شــاه قــرب انــدیشه ای

بیگمـــان زردشت کــــافر پـــیشه ای

رفـــته گـــیر آئـــینهٔ دیـــنت زدست

نــیست هــرگز حــق پرست آتش پرست

عظمت و بزرگی یک شاعر ،نویسنده و فیلسوف از این امر هم هویدا است ،که وی همعصر خودش را و یا نسل آینده را تاچه حدی متاثرکرده است. از این لحاظ هم بیدل در مملکت شعر مقامی دارد. غالب دهلوی و اقبال لاهوری بدون هیچ شک و تردید از ستارگان درخشان در آسمان ادبیات فارسی هستند و این اتفاق محض نیست که هر دو از بیدل کسب فیض کرده اند. غالب با بیدل زیاد شباهت و مطابقت دارد. هم در تنوع افکار و هم در نمایندگی سبک هندی ، یعنی پیچیدگی در اظهار خیال ، تا آن جا که بعضی از بیت‌های غالب عیناً نقل از بیدل است .

غالب بیدل را "محیط بی ساحل "نامیده است. جای دیگر وی را "قلزم فیض" گفته است. وقتیکه اشعار نوشته زیر از غالب می خوانیم چنین به نظر می رسدکه غالب قلم بیدل را مستعار گرفته و چشم بسته افکار بیدل را نقل می کند.

نــفس بــا صــوردم ســاز است امــروز

خـــموشی مـــحشر راز است امـــروز

رگ ســـنگم شـــراری مـــی نـــویسم

کــف خــاکــم غبــاری مــی نــویسم

شکـــــایت گـــونه ای دارم ز احبـــاب

کتــان خــویش مــی شــویم بــه مهتــاب

این بیت غالب را با دقت بخوانید و به قول بیدل از "جادهٔ منصفی" انحراف نکنید و خودتان قضاوت بفرمایید که آیا این نشان گر و آئینه دار طرز شاعری وافکار

بیدل نیست ؟

خطی بر هستی عالم کشیدیم از مژه بستن

زخود رفتیم و هم با خویشتن بردیم دنیا را

اثر و نفوذ بیدل در اشعار غالب را مشاهده بفرمایید.

بیدل

طریق عشق دشوار است زآیین خرد نگذر

حریف کمر اگر نتوان شدن باری مسلمان شو

غالب

دولت به غلط نبود از سعی پشیمان

کافر نتوانی شد ناچار مسلمان شو

غالب

تاکدامین جلوه زان کافر ادا می خواستم

کز هجوم شوق در وصل انتظاری داشتم

***

بیدل

لب فروماندیم تارفع دویی انشا کنیم

درمیان ما و تو، ما و تو حایل می شود

غالب

ماهمان عین خودیم اما خود از وهم دویی

درمیان ما و غالب، ما و غالب حایل است

اقبال هم از بیدل درس گرفته است و به حد کافی مستفیض شده است. فلسفهٔ خودی و بیخودی ، زمان و مکان، وجود و عدم، درس عمل، عظمت انسانی و همچنین بعضی دیگر افکار اقبال هم متاثر از بیدل است. نمونه های زیر را ملاحظه بفرمایید.

بیدل

ملت اضداد خلق اوج و حضیض فطرت است

زین سببها بولهب خصم پیمبر بوده است

اقبال

ستیزہ کار رہا ہے ازل سے تا امروز

چراغ مصطفوی سے شرار بو لہبی

بیدل

با هر کمال اندکی آشفتگی خوش است

هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش

اقبال

اچھا ہے دل کے ساتھ رہے پاسبان عقل

لیکن کبھی کبھی اسے تنہا بھی چھوڑ دیے

بیدل

گویند بهشت است همه راحت جاوید

جاییکه نه داغت نتپد دل چه مقام است

اقبال

مرا این خاکدان من ز فردوس برین خوشتر

مقام ذوق و شوق است این حریم سوزو ساز است این

بیدل

دل اگر می داشت وسعت بی نشان بود این چمن

رنگ می بیرون نشست از بسکه مینا تنگ بود

اقبال

پرتو حسن تو می افتد برون مانند رنگ

صورت می پرده از دیوار میناساختی

بیدل

دمیده است چو نرگس در این تماشا گاه

هزار چشم و یکی را نصیب دیدن نیست

اقبال

هزارون سال نرگس اپنی بےنوری به روتی هے

بڑی مشکل سےهوتا هےچمن میں دیده ور پیدا

یک نکتهٔ دیگر عرض می کنم. بخشی از مطالعات درباب بیدل در آسیای مرکزی نشر یافته است و باید گفت که نخستین منطقه ای است که بطور جدی کارهای این شاعر مورد توجه قرار گرفته است .در آن سرزمین (مخصوصاً تاجیکستان) دانشمندانی بوده اند و هستند مثل صدرالدین عینی، مومنوف، میرزایف، تورسون زاده و دیگران که بیدل شناس محسوب می شوند. ولی جای تاسف است که همهٔ آنها افکار بیدل را از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده اند ، حتی افکارش را ضد مذهب توصیف کرده اند و امثال از ابیات بیدل آورده اند، مانند:

درهای فردوس وا بود امروز

ار بی دماغی گفتیم فردا

و یا فلسفه تحولات انسانی داروین را ۱۹ در این بیت می بینند:

هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نشد

آدمی هم پیش از آن آدم شود بوزینه بود

اکنون تعدادی از آن ابیات که سالها بنده را محظوظ کرده است می آورم تا شما هم لذت ببرید :

زندگی در گردنم افتاد بیدل چاره نیست

شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن

*

همه عمر باتو قدح زدیم و نرفت رنج خمارما

چه قیامتی که نمی رسی ز کنارما به کنارما

*

احتیاج خودشناسی جوهر آیینه نیست

من اگر خود را نمی دانم تو می دانی مرا

صد سنگ شد آیینه و صدقطره گهربست

افسوس همان خانه خرابست دل ما

*

بیدل تو جنون کن و از این ورطه بدر زن

عالم همه زندانی تقلید رسوم است

*

خیال زندگی دردیست بیدل

که غیر از مرگ درمانی ندارد

*

دنیا الم غفلت و عقبی غم اعمال

آسودگی از ما دو جهان فاصله دارد

*

اگر دشمن تواضع پیشه است ایمن مشو بیدل

به خون ریزی بود بیباک شمشیری که خم دارد

هر قدر مژگان کشایی جلوه در آغوش تست

ای نگاه مفت فرصت طالب دیدار باش

*

یک قدم را هست بیدل ار تو تا دامان خاک

برسر مژگان چو اشک استاده ای هشیار باش

*

من نمی گویم زیان کن یا به فکر سود باش

ای ز فرصت بی خبر در هرچه باشی زود باش

*

تپیدم،ناله کردم، آب گشتم ،خاک گردیدم

تکلف بیش از این نتوان به عرض مدعا کردن

تب و تاب اشک چکیده ام که رسد به معنی راز من

ز شکست شیشهٔ دل مگر شنوی حدیث گداز من

*

گر بـه ایـن رنگ است بـیدل رونـق بـازار دهـر

تـاقیامت یـوسف مـا بـر نـمی آیـد ز چـاه

*

بـیدل اگـر آگـه شـوی از درد مـحبت

یک زخـم بـه صـد صـبح تـبسم نـفروشی

سراسر کلام بیدل بهترین نمونه اشعار غنـایی است و مـوسیقی و آهـنگ در کلامش به درجه کمال موجود است . اگر بالفرض دیگر خوبیهای شعر بیدل را نادیده بگیریم ، تنها موزونی و آهنگ اشعارش بیدل را از دیگـر شـعرای دورهٔ مغول ممتاز می کند . بنده از جادهٔ منصفی منحرف می‌شوم اگر اختتام کلام را با این اقتباس از "سفینهٔ خوشگو" نکنم. چراکه بندر ابـن داس خـوشگو نـه فـقط همعصر بیدل بود، بلکه افتخار شاگردی بیدل را داشت . می گویند که این بیدل بود که به وی خوشگو تخلص داد،: "آن حضرت (بیدل) در فهم معنی توحید و معارف پایهٔ بلند داشته و علم تصوف خوب ورزیده بود. و مسائل آن را از تحمل این فن به تحقیق کمال رسانیده ، در این مقدمه جنید و با یزید وقت خود بود. بسا مقدماتی که مولوی رومی در مثنوی و شیخ ابن عربی درفصوص الحکـم بیـان کرده ، آن همه را به شرح و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی بی اندازه در کلام خود بسته. چون نمک جمیع اصناف سخن شور انگیز توحید است. در سخن طرز بلندی اختیار فرموده که اگر بالفرض شعر به دشنام کسی گفتند سر رشتهٔ توحید از کف نمی دادند. در همه اشعارش این منظور رعـایت است . او در ایـن فـن از استادانی است که صاحب طرز خاص شده اند . از زمانیکه زبان با سخن آشنا شد این طرز مخصوص به دست کسی نیافتاده . قسم به جان سخن که جان من است خاکپای ارباب سخن که ایمان من است ،که فقیردر این مدت عمرکه پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم ثقه برخورده می‌باشم ، لیکن به جامعیت کمالات

و حسن اخلاق و بزرگی و هموار ی و شگفتگی و رسایی و تیز فهمی و زود رسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضایل انسانی همچو او ندیده ام... بالجمله آن جناب از الهیات و ریاضیات و طبیعیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصه مها بهارت که در هندیان از آن معتبر ترکتابی نیست بیاد داشت و در فن انشا منشی بی نظیر ، چنانچه چهار عنصر و رقعات او بر این دعوی دلیل ساطع است. " (سفینهٔ خوشگو)

تصانیف بیدل

بیدل قدرت کامل در شعر و نثر داشت. با وجود اینکه وی معروف بود برای بیان پیچیده ، اسلوب نگارش او مملو از رعنایی و لطافت است. از این لحاظ که در وصف زور بیان تک بوده و موجد سبک جداگانه بوده یک شاعر و نثر نویس مفرد محسوب می شود. بعضی ها وی را نابغهٔ روزگار توصیف کرده اند.

شرح تصنیفاتش از این قرار می باشد:

۱ - غزلیات : دیوان غزلیات مفصل است. در کیفیت والهانه نظیر خود ندارد. تعداد غزلیاتش تقریباً پنجاه هزار است

۲ - رباعیات : تعداد رباعیات بیدل در حدود دو هزار است

۳ - قطعات ، مخمسات و ترکیب بند و ترجیع بند هم زیاد نوشته است

٤ - محیط اعظم : این مثنوی را در سال ۱۰۷۸ هـ نوشت. عمر بیدل در آن وقت فقط ٢٤ سال بود. مثنوی دارای شش هزار بیت است و در بحر شاهنامه است. از یک لحاظ درجواب ساقی نامه ظهوری نوشته شده است ولی در این مورد بیدل خود می گوید که "این میخانه حقایق است ، نه ساقی نامهٔ اشعار ظهوری

۵ - طلسم حیرت : در سال ۱۰۸۰ هـ نوشته شده و یک مثنوی تمثیلی است. حقایق و معارف و تکوین عالم را به رنگ تمثیل سروده است و در بحر "یوسف و زلیخا" از جامی می باشد و دارای شش هزار بیت است.

۶ - طور معرفت : کوهی به نام بیرات است که در آنجا اوقات خودش را گذرانده است. مناظر و مظاهر قدرت آن محوطه فوق العاده و استثنایی بوده است. طور معرفت مثنوی طویل بیدل است و عکاسی آن منظره های جالب و جاذب است که وی در بیرات مشاهده کرده است. این مثنوی دارای سه هزار بیت است و در مدت فقط دو روز نظم شده است. غالب بعد از مطالعهٔ این مثنوی روی نسخه قلمی این ببت را نوشته است

هرحبابی را که موجش گل کند جام جم است
آب حیوان آب جوی از محیط اعظم است

۷ - عرفان : این مثنوی در سال ۱۱۲٤ هـ تمام شده و دارای یازده هزار بیت است. در تصنیف این مثنوی بیدل سی سال صرف کرده است و شارح حقایق کاینات و نکات فیلسوفانه است . بیدل بر این مثنوی فخر می کرد.

۸ - تنبیه المهوسین : این مثنوی در مذمت زر پرستان و هوسبازان نوشته شده است و دارای دویست و ده بیت است

۹ - مثنوی بیانبه : در این مثنوی ۵۳۶ بیت است و در تعریف و توصیف اسب ، فیل و شمشیر نظم شده است

۱۰ - قصاید : نوزده قصیده است و اکثر قصاید نعتیه است. چند قصیده درشان محسنین و احباب است که "خوش آمد ۱۷ نیست، بلکه دوستانه است. بیدل طمع برای انعام و اکرام مطلقاً نداشت.

۱۱ - چهار عنصر : کتابی در نثر است و شرح زندگی بیدل . این کتاب چهار بخش دارد و در مدت بیست سال تصنیف شده و در سال ۱۱۱٦ به پایان رسیده است .

۱۲ - رقعات بیدل : مجموعه ای از رقعات بیدل است که تعدادش به دویست و هفتاد و سه می رسد. نامه های است بیدل به نام اعزه و احباب و کرم فرمایان خود و در طرز منفرد خودش نوشته است.

۱۳ - نکات : این کتاب دارای اقتباس و مطالب از چهار عنصر است که مطالب اخذ شده را در جمله های مختصر و در اسلوب دلپذیر با آمیزش اشعار آورده است. جانسن پاشا ترجمهٔ این کتاب همراه ترجمهٔ مثنوی گلشن راز شبستری و

رباعیات عمر خیام از دبلن در سال ۱۹۰۸ میلادی چاپ کرده است.
اگر سطور تصانیف نثر بیدل را بیت تصور کنیم، ابیات کل تصانیف بیدل از صدهزار بیت تجاوز می کند. وقتیکه بیدل کلیات خودش را وزن کرد چهارده سیر شد و برابر آن زر و جواهرات خیرات کرد.

پانوشتها

۱ - میرزا عبد القادر بیدل، صدرالدین عینی ، ص ٤٠
۲ - حیرت زار، سید شاه عطاء الرحمن عطاکاکوی در صفحهٔ ۱۷
۳ - حیرت زار، بیدل ده سال پیش از مرگ خودش جای مدفنش را تعیین نموده بود.
٤ - بندر ابن داس خوشگو (وفات ۱۱۷۰ هـ) از شاگردان بیدل بود و بنا به گفتهٔ عبدالغنی این بیدل بود که وی را خوشگو تخلص داد
٥ - خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی ، چاپ نولکشور صفحهٔ ۱٥۲
٦ - حیرت زار، صفحهٔ ۱۱
۷ - شاهزاده اعظم پسر شاه اورنگ زیب عالمگیر بود. به نام اعظم شاه هم مشهور است
۸ - حیرت زار صفحهٔ ۱۱
۹ - شاه محمد شفیع وارد همعصر بیدل بوده و تذکره‌ای به نام "مراة واردات" نوشته بود
۱۰ - این اوراق ، یعنی اوراق "مراة واردات"
۱۱ - حیرت زار ، صفحهٔ ۳٦
۱۲ - حیرت زار، صفحهٔ ۳۸
۱۳ - شاعر آینه ها. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، صفحهٔ ۸۱
۱٤ - شاعر آینه ها ، شفیعی کدکنی، صفحهٔ ۹.
۱٥ - حیرت زار ،صفحهٔ ۱۰۲
۱٦ - Darwin;s Theory of Evolution of Man
۱۷ - حیرت زار، عطاکاکوی

* * * * *

سلیم مظهر
دانشجوی دکترای ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

آذری اسفراینی
شاعر و عارف خراسانی قرن نهم هجری

تذکره نویسان نام او را حمزه (۱)، علی حمزه (۲) و لقبش را فخرالدین (۳)، نورالدین (٤) جمال الدین (۵) و مفخر الملت والدین (٦) نوشته‌اند نام پدر وی نیز در تواریخ و تذکره ها مورد اختلاف است چنانکه دولتشاه، علی ملک (۷)، رضا قلی خان هدایت، عبدالملک (۸) و اسمعیل پاشا بغدادی، علی بن مالک (۹) نوشته است. آقا بزرگ تهرانی در مجموعه‌ای به نام "کنز السالکین" که از میانهٔ سدهٔ ۹ تا آواخر ۱۰ ق / ۱۵ تا ۱٦ میلادی گرد آوری شده، نام او را ظاهرا" به خط خودش به صورت نورالدین محمد بن عبدالملک دیده است (۱۰) پدر آذری در زمان سربداران (۱۱) در اسفراین و بیهق صاحب اختیار بود و نسب وی به معین صاحب‌الدعوة احمد بن محمد الزمجی المروزی می‌رسد (۱۲).

آذری در ۷۸٤ق / ۲۸۱۳ م در اسفراین به دنیا آمد (۱۳) و به این دلیل که مدتی در طوس زندگی کرد به طوسی نیز شهرت یافت و بنا بر قول خودکه در پاسخ الغ‌بیگ میرزا گفته است که، چون ولادتش در ماه "آذر" بوده است، بنا بر این خود را "آذری" نامید (۱٤). وی در عنفوان جوانی به شعر سرایی پرداخت و در این راه شهرتی به دست آورد و میرزا شاهرخ پسر تیمور (ح ۸۰۷ تا ۸۵۰ ق / ۱٤۰٤ تا ۱٤٤۷ م) را در قصیده ای با این مطلع ستود:

چیست آن آبی که تخم فتنه بر می افکند   خسرو گردون زسهم او سپر می افکند(۱۵)

و در این قصیده داد سخنوری داده و خواجه عبدالقادر درعودی (۱٦) به معارضهٔ شیخ برخاست و شیخ را در چند قصیدهٔ خواجه سلمان امتحان کردند، معارض شده جواب بروجهی گفت که پسندیدهٔ اکابر بود و پادشاه اسلام به

تعریف و تعظیم شیخ مشغول شد (۱۷). آذری مدتی مداح و مورد لطف و عنایت شاهزاده شاهرخ و ملک الشعرای دربار وی بوده است ، اما در اثنای آن حال نسیم فقر و عالم تحقیق بر ریاض خاطر عاطر او وزید و آفتاب جهانتاب فقر بر روزن کلبهٔ احزان او پرتوی انداخت .... قدم درکوی فقر نهاد و اسم و رسم و سود و زیان به بادفنا بر داد و به صحبت شریف شیخ الشیوخ محی الدین طوسی (۱۸) ، (درگذشته ۸۳۰ق / ۲۷ - ۱۴۲۶م) مشرف شد (۱۹)

در مورد تغییر و تحول زندگی آذری و پیوستن وی به زمرهٔ درویشان در تذکره ها و تواریخ چون " مجالس النفائس " (۲۰) ، تاریخ فرشته (۲۱) و حبیب السیر (۲۲) بدینگونه نقل شده است ، که وی درکهولت به تصوف روی آورد. اما چنانکه از شرح حالش برمی آید ، وی در اواسط عمر دست ارادت به شیخ محی‌الدین داده است . آذری پنج سال در خدمت شیخ به تحصیل علم حدیث و تفسیر پرداخت و هنگامی که شیخ به سفر حج می رفت با او همسفر شد و پس از درگذشت شیخ محی الدین در ۸۳۰ق در حلب ، به حلقهٔ مریدان سید نعمت الله ولی (درگذشته ۸۳۸ / ۳۵-۱۴۳۴م) پیوست و مدتی در خدمت سید به سیر سلوک پرداخت و از وی اجازه و خرقهٔ تبرک راگرفت و بعد از ریاضت و مجاهدت و سلوک به سیاحت مشغول گشت و محضر بسی اولیا الله را دریافت و خدمت کرد و دومین بار پیاده سفر حج رفت و مدت یکسال (۲۳) در جوار بیت‌الحرم کتاب " سعی الصفاء نوشت . (۲۴)

آذری پس از طی مراحل سلوک و دومین سفر حج و اقامت در مکه ، از آن دیار به شبه قاره رفت و به دربار سلطان احمد شاه اول (ح ۸۲۵ تا ۸۳۸ق / ۱۴۲۱ تا ۱۴۳۵م) ، از سلاطین بهمنی دکن وگلبرگه پیوست و ملک الشعرای دربار وی شد و با قصیده سرایی در مدح وی جایزه های گران قیمت دریافت کرد و به فرمایش سلطان به سرودن بهمن نامه آغازکرد. وقتی به داستان آن پادشاه رسید ازوی برای بازگشت به اسفراین اجازه خواست . پادشاه گفت " مرا از فوت سید محمد گیسو دراز" (درگذشته ۸۲۵ق / ۲۲-۱۴۲۱ م) کلفتی عظیم روی نموده است و وصال تو رافع مواد غم و الم است مپسند که به فراق تو نیز مبتلاگردم".

شیخ با مشاهدهٔ این لطف از طرف سلطان ، زندگی در هندوستان را ادامه داد و فرزندان خود را نیز از اسفراین به شبه قاره طلب کرد(۲۵).
احمد شاه بهمنی وقتی شهر بیدر (۲۶) را بنا نهاد و جهت دارالاماره قصر بزرگی در آن احداث کرد ، آذری در توصیف آن قصر بیتی چند گفت ، به عنوان نمونه دو بیت نقل است -

حبذا قصر مشید که زفرط عظمت
آسمان سده ای از پایهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است
قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است(۲۷)

این اشعار آذری بر سر در قصر کنده شد ، چنانچه روزی چشم شاه بر این اشعار افتاد ، از فرزندش علاالدین پرسید که این شعر کیست ، وی گفت نتایج طبع شیخ آذری است ، شاه را خوش آمد ، شهزاده فرصت را غنیمت دانسته به شاه عرض کرد که شیخ به مقتضای " حب الوطن من الایمان " ارادهٔ ولایت دارد و می گوید که حضرت اگر رخصت فرمایند، نیمهٔ ثواب حج اکبر که کرده ام پیشکش می‌نمایم. شاه ازین معنی بیش از پیش شکفته گردیده در ساعت به احضار شیخ فرمان داد و با انعام و اکرام زیاد و خلعت خاصه و پنج غلام هندی ، برای بازگشت به اسفراین به شیخ اجازه داد (۲۸).
آذری در سپاس از این لطف و بخشندگی در شأن آن شاه بر فور این رباعی گفته و تقدیم حضورری کرد.

یگانه داور داد اربی نظیر و همال　　صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان
امید بنده نماندی به ایزد متعال (۲۹)　　وگرنه هر دو ببخشیدی او به وقت کرم

و رو به خراسان نمود و هنگام و داع این بیت خواند :
من ترک هند و جیفهٔ جیپال گفته ام
باد و بروت جو نه به یک جو نمی خرم (۳۰)
آذری بعد از سفر هند پای قناعت در دامن همت کشید و از سیاحت عالم ملک به تماشای عالم ملکوت سر به جیب تفکر برد وسی سال به سجادهٔ طاعت نشست،

که به در خانهٔ هیچکس از ارباب دولت التجانبرد، بلکه به تبرک اصحاب دین و دولت و ارباب ملک و ملت طالب صحبت او بودندی" (۳۱). با توجه به گفتهٔ دولتشاه، اگر شیخ آذری پس از بازگشت از هند به اسفراین سی سال دیگر زندگی کرده است، پس وی باید نزدیک سال ۸۳۹ق / ۳۳-۱۴۳۲م به اسفراین مراجعت کرده باشد. آذری پس از ۸۳۰هـق / ۱۴۲۷م که سال درگذشت شیخ محی الدین طوسی است، در حلقهٔ ارادت سید نعمت الله ولی در آمد. مدتی در خدمت وی بود و پس از سیاحت و کسب فیض از اولیاء الله، دوباره پیاده به سفر حج رفت و یک سال در جوار خانهٔ خدا معتکف شد و" سعی الصفا" را تألیف کرد. چنانچه مدت زمان وقایع یاد شده دو یاسه سال در نظر گرفته شود، در آن صورت آذری در سالهای ۸۳۲ یا ۸۳۳ق به ملازمت سلطان احمد شاه بهمنی در آمده و در نتیجه وی نزدیک به مدت سه یا چهار سال به دربارهٔ سلطان وابسته بوده است.

وفات آذری در سن هشتاد و دو سالگی، به سال ۸۶۶ق / ۱۴۶۲م در اسفراین اتفاق افتاد و همانجا در قسمت شمالی شهر به خاک سپرده شد و آرامگاهش تا زمان دولتشاه سمرقندی (زنده در ۸۹۲ هـ ق) زیارتگاه مردم بوده است (۳۲). خواجه اوحد مستوفی مادهٔ تاریخ درگذشتش را " خسرو" (۸۶۶) یافت و چنین سرود:

دریغا آذری شیخ زمانه — که مصباح حیاتش گشت بی ضو
چو او مانند خسرو بود در شعر — از آن تاریخ موتش گشت خسرو (۳۳)

شیخ آذری به نظم و نثر آثاری به یادگار گذاشته است بدین شرح:

۱ - دیوان آذری، که شامل قصائد، غزلیات، ترجیع بند و مقطعات و رباعیات است به قول غیاث الدین خواند امیر " درمیان ابناء روزگار اشتهار دارد(۳۴). تقی اوحدی گفته است "در دیوان وی غزلهای عاشقانه و عارفانه وجود دارد و وی در توحید، نعت، منقبت و هم مدح سلاطین شعر گفته است" (۳۵). علی ابراهیم خان برانواع سخن یادشده، مراثی سید الشهدا رااضافه نموده است(۳۶). نورالله شوشتری نقل کرده است که "اغلب قصیده های آذری در منقبت اهلبیت رضی الله علیهم اجمعین است" (۳۷). آقا بزرگ تهرانی در "الذریعه الی

تصانیف الشیعه" نظر شوشتری را تایید می‌کند (۳۸). به گفتهٔ دکتر فتح الله مجتبایی، دیوان آذری شامل قصائد و غزلیات و ترجیع بند و ترکیب بند و چند مثنوی است و قصائد او بیشتر در مدح و منقبت خاندان رسول اکرم (ص) است و غزلیات او رنگ عرفانی دارد (۳۹). نسخهٔ خطی دیوان آذری در کتابخانهٔ ملک وابسته به آستان قدس رضوی، تهران به شمارهٔ ۵۹۳۸ محفوظ است، که به خط نستعلیق خوش و دارای ۱۶۰ برگ ۱۵ سطری، به قطع ۱۴/۶ + ۲۲/۸ است و با ابیات زیر آغاز می شود.

آغاز سخن به که کند عارف دانا　　برنام خداوند تبارک و تعالی

سردفتر دیوان‌کتب خانهٔ دانش　　حمد است و ستایش صفت حضرت اعلی

و با بیت زیر پایان می پذیرد:

عالم که او مهار دل از دست می دهد　　می دان که در علوم ندارد مهارتی(۴۰)

۲- بهمن نامه: اثر منظوم دیگری است که آذری در پیروی از شاهنامهٔ فردوسی و اسکندر نامهٔ نظامی، در بحر متقارب، در شرح سلطنت سلاطین بهمنی دکن (از ۸۴۷ تا ۹۳۳ هـ ق / ۱۴۴۲ تا ۱۵۲۷ م) سروده‌است. این سلسله‌از سلاطین شبه‌قاره باقیام علا الدین حسن کانگو ملقب به ظفر خان (ح ۷۴۷ تا ۷۵۹ ق) علیه سلاطین تغلقیه (۷۲۰ تا ۸۴۷ ق / ۱۳۲۰ تا ۱۴۴۲ م) شروع و تا سال ۹۳۳ ق / ۱۵۲۷ م دوام یافت. آذری ازمیان پادشاهان این سلسله با سلطان احمد شاه (در گذشته ۸۳۸ ق) معاصر و چندی نیز ملازم وی بود و در سال ۸۳۶ ق یعنی دو سال پیش از درگذشت سلطان، آن درگاه را ترک کرد و به خراسان باز گشت. آذری به فرمایش همین سلطان "بهمن نامه" را در ذکر تاریخ سلاطین بهمنی از آغاز تا سلطنت احمد شاه اول به نظم در آورد. هنگامی که رخصت بازگشت به خراسان می یافت در حضور پادشاه عهد کرده بود که مادام الحیات در گفتن "بهمن نامه" خود را معاف ندارد. هر آینه در خراسان تا در قید حیات بود برخی از اوقات شریفش را به سرودن "بهمن نامه" دکنی صرف نموده و بعد هر سال آنچه گفته می شد آن را به دارالخلافه دکن می فرستاد. القصه بهمن نامهٔ دکنی تاداستان سلطان علاالدین شاه بهمنی (ح ۷۶۲ تا ۷۶۵ هـ)، از شیخ آذری است و

بعد ملانظیری و ملا سامعی و دیگر شعرا تاانقراض دولت بهمنیه هرکدام که توفیق یافته اند داستان و حکایات شاهان دیگر را لاحق نموده در سالک نظم کشیده‌اند و از ملحقات بهمن نامهٔ شیخ آذری گردانیده اند. بلکه بعضی بی انصافان برخی از ابیات خطبه را تغییر داده تمام آن کتاب را به نام خود ساخته‌اند. لیکن از اختلاف رتبه شعر می توان دانست که تمام آن کتاب از یک شاعر نیست (۴۱).

محمد قاسم فرشته که تاریخ وی، مستند و مهمترین منابع اطلاعات دربارهٔ آذری است، بهمن نامه را در شمار منابع تاریخ خود یادکرده است. برخی از ابیاتی که در بخش مربوط به سلسلهٔ بهمنی (مقالهٔ سوم) درکتاب او دیده می‌شود، از بهمن نامه نقل شده است. از این کتاب هیچ نسخهٔ خطی و یاچاپی در فهرستها نشانداده نشده است. کتابی که در ذیل فهرست موزهٔ بریتانیا یاد شده است، بهمن نامهٔ دیگری است (۴۲). علاوه برآن از بهمن نامه دو نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است (۴۳). در ذکر داستان بهمن پسر اسفندیار، که آن رارستم بن بهرام بن سروش ملقب به لفتی تالیف کرده که در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م در بمبئی به چاپ رسیده است (۴۴). باوجود اینکه فرشته بهمن نامه را در شماره منابع تاریخ خود یادکرده اما وی در یک جا نسبت این کتاب را به آذری یک مطلب شایعه ای قرار می دهد. بدین سبب که نسب نامهٔ بهمنیان که در " بهمن نامه" آمده است مستند و تحقیقی نیست. و دیگر تخلص شاعر در هیچ جای متن کتاب ذکر نشده است به نظر مولوی محمد شفیع، اشعاری که در تاریخ بهمنیان در بحر شاهنامهٔ فردوسی در تاریخ فرشته نقل شده است، برخی از آنها به هر حال از بهمن نامه است (۴۵).

۳ - عجائب الغرائب: مثنوی دیگر آذری است در عجائب و غرائب شهرها، چشمه ها و ساختمانها و جانوران و جز آنها و استنتاجهای عرفانی و شامل چهار باب است. باب اول، الطامته الکبری، در مراتب عالم علوی و سفلی و آرای عالمان و اهل توحید در تحقیق ایجاد عالم، مراتب موجودات، حکمت وجود آدمی، مناسبت آفاق با انفس و مطالب دیگری مانند آن. باب دوم غرائب‌الدنیا،

در شگفتیهای جهان از جمادات و گیاهان و جانداران و جز اینها.باب سوم ، عجائب الاعلی ، در عجایبی که در عوالم علوی و آسمان است . باب چهارم ، سعی الصفا (٤٧) در تاریخ مکه و آداب مناسک حج .

عنوان این کتاب در فهرستها به صورت عجائب و غرائب ، عجائب الغرائب ، عجائب الاعلا و عجائب الدنیا نیز آمده است . ولی آذری خود در مقدمه ، نام کتاب را مرآت "گفته و عناوین هر چهار باب را یاد کرده است . مولوی محمد شفیع (٤٨) و دکتر مجتبایی (٤٩) نیز این کتاب را به همین عنوان ذکر کرده اند. مأخذ اصلی این مجموعه ، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات زکریای قزوینی است که مؤلف غالباً از آن به عنوان عجائب الدنیا یاد می کند.

باب اول این مجموعه برابر است با مقدمه و مقالهٔ دوم کتاب زکریای قزوینی (فی السلفیات) ، (٥٠) با توجه به شعر مندرج در ذیل مثنوی :

خرق عادات نیست در هر کار گفته‌ام در "جواهر الاسرار"

آذری " عجائب الغرائب " را بعد از جواهر الاسرار سروده است. استاد احمد منزوی از چهار نسخهٔ خطی این کتاب سراغ داده است ، که یک نسخه در کتابخانهٔ مجلس تهران ، یکی در کتابخانهٔ سلطنتی تهران و دو تای دیگر در کتابخانهٔ آصفیهٔ دکن محفوظ است (٥٢). سید مسعود حسن رضوی ادیب در مقالهٔ خود به عنوان "آذری اسفراینی" برخی از اشعار این مثنوی را نقل کرده است (٥٣).

از ابیات مقدمهٔ مثنوی معلوم می شود که شیخ آذری دیگر از سرودن غزل ، قصیده و مثنوی های عاشقانه دست کشیده و بیشتر به : مثنوی هایی دربیان حقایق و معارف به سبک مخزن الاسرار نظامی ، منطق الطیر عطار ، حدیقة الحقیة سنایی و مثنوی معنوی از جلال الدین بلخی ، گرایش پیدا کرده بود :

صنعت شاعری به قول و غزل بازی کودکان به لعب و مثل
هرچه فن قصیده و غزل است قوت طبع را در آن عمل است
عمل مثنوی است استعداد نه همین ذکر خسرو و فرهاد
بلکه باید در این سخن سنجی از درعلم و معرفت گنجی

تا کند در حکایت آن را خرج — همچو جمع خطوط اندر درج
مخزنی چون نظامی از اسرار — منطق الطیر دان چو از عطار
چون سنائی حدیقهٔ معنی — بحری از مثنوی چو مولانا (۵۴)

و دیگر تاریخ و شاهنامه نیز مورد پسند آذری نبوده است:

چیست تاریخ و نظم شهنامه — قصه خوانی و علم و هنگامه
این دم آن خسروان کرّوکورند — همچو بهرام جمله در گورند (۵۵)

و دربارهٔ مثنوی خودش می گوید:

هست این نسخه مغز جمله علوم — می شود مغزکون از او معلوم
صرف های خزانهٔ عالم — اندر این لوح برده ام به قلم
نیست در وی حکایت خط و خال — هست این قصهٔ جمال وکمال
هست ابواب این خجسته کتاب — جمله حمد مفتح الابواب
قصهٔ دیگران چرا جویم — هم از اوگویم آنچه می گویم
نیست در وی بجز غرایب صنع — هست یکسر همه عجایب صنع (۵٦)

نسخهٔ مثنوی که مسعود حسن رضوی ادیب آن را دیده است، به قول وی ناقص الاخر و دارای ۵۵۰۰ بیت شعر بوده است (۵۷). این مثنوی به صورت یک مجموعه ای است که در آن عجایب و غرایب مختلف به طور جدا بیان شده است، و اما بحر سایر ابیات مجموعه یکی است.

٤-جواهر الاسرار: اثر دیگر آذری در چهار باب بدین شرح (الف) - اسرار حروف مقطعات قرآنی، (ب)- شرح و تفسیر عرفانی از احادیث نبوی به عنوان اسرار برخی از احادیث نبوی در "نُه سر".

ج - اسرارکلام مشایخ در دو فصل، (د)- اسرارکلام شعرا، در یک "مقدمه" دربیان صنعت شعر و شاعری، سپس ده فصل بدین شرح درج شده است:
۱-اشکال قصاید مشهوره، ۲ - اشکال قصاید مجهوله، ۳ -اشکال غزلیات مشهوره، ٤ -اشکال غزلیات مجهوله، ۵ - اشکال مقطعات، ٦ -اشکال مثنوی ها، ۷ -اشکال رباعیات، ۸ -در اشکال شاعری و مایتعلق به، ۹ -در اشکال معمیات، ۱۰ -در اشکال نغز (۵۸).

آذری در مقدمهٔ این کتاب می گوید،در ۸۳۰ ق / ۱۴۲۷ م که وی در سوریه بود، کتابی به نام "مفتاح الاسرار" تالیف کرد. چون به دکن آمد،در ۸۴۰ ق / ۱۴۳۷م به درخواست دوستان خودهمان کتاب را به صورتی تازه دوباره تصنیف نمود(۵۹). گزیده ای از این کتاب به نام "منتخب جواهر الاسرار" به پیوست اشعه‌اللمعات جامی و برخی رساله های دیگر در سال ۱۳۰۳ ق / ۱۸۸۶ م در تهران به چاپ رسیده است. از این کتاب دو نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) اسلام آباد و یک نسخه در سندی ادبی بورد حیدر آباد (پاکستان) محفوظ است (۶۰).

۵ - عروجیه : رسالهٔ منظوم دیگری از آذری دارای چهار برگ که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۳۲۳۵۸ محفوظ است (۶۱).

۶ - طغرای همایون : اسمعیل پاشا بغدادی این کتاب را طغرای همایون نوشته است. اطلاعی درباره این کتاب به دست نیامده است (۶۲).

شیخ آذری در سالهای آغازین شعر سرایی ، مانند شاعران قصیده گوی دیگر به مدح و قصیده سرایی شاهزادگان ، امیران و پادشاهان پرداخت و صله های گران دریافت کرد. اما پس از بازگشت از شبه قاره به میهن خود قناعت و گوشه گیری برگزید. به طوری که اصحاب دین و دولت و ارباب ملک و حکومت ، طالب همنشینی و صحبت وی بودند. بی میلی به اسباب دنیا خرسندی و عزت نفس ، جوهر ویژهٔ شخصیت آذری است. نقل شده است که سلطانزاده اعظم محمد بن بایسنقر به وقت عزیمت عراق به زیارت آذری آمد و شیخ او را در قانون ، عدالت و رأفت نصایح مفید فرمود. شاهزاده را اعتقاد صافی به شیخ دست داد و فرمود تا بدرهٔ زر پیش شیخ ریختند و شیخ آن مال را قبول نکرد و این بیت بخواند.

زر که ستانی و برافشانیش   هم به از آن نیست که نستانیش (۶۳)

یک بار دیگر سلطان احمد بهمنی شیخ آذری را پنجاه هزار درم انعام فرمود و شیخ را فرمودند که جهت تعظیم و شکرانه پیش ملک سر برسر زمین نهد. شیخ آن مال را قبول نکرد و منع آن سجده نمود (۶۳).

آذری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، آئمه و اهلبیت اظهار ارادت فوق العاده ای داشت . بنا براین تعداد زیادی از منظومه های وی در توحید و نعت و منقبت ائمه و اهلبیت است، که نشانگر عشق حقیقی و بی پایان اوست. وی در مرثیهٔ امام حسین علیه السلام اشعاری به مطلع زیر سرود :

سوراخ می شود دل ماچون گل حسین هرجا که ذکر واقعهٔ کربلا رود (٦٥)

آخر رو ابود که ز سنگین دلان شام بر اهل بیت این همه جـو رو جفـا رود

که بسیار معروف و زبان زدهمگنان شد و اسکندر بیگ در توصیف آن گفته است: البته مرثیهٔ شیخ آذری تا غایت هیچکس از شعرا تتبع آن نتوانستند نمود (٦٦). وی در شعر پیر و شیوه و سنتهای شاعری قرن هشتم هجری، یعنی سبک عراقی است و اشعار وی یاد آور شعر شاعران برجستهٔ این سبک می باشد . اگرچه او را نمی توان در ردیف شاعران استاد چون سعدی و حافظ قرارداد ، اما میان همعصران خود ، از جملهٔ شاعران بزرگ به شمار می رود و در پیروی از غزل‌های حافظ ، مولانا جلال الدین بلخی ، سعدی ، امیر خسرو دهلوی (٦٧) و حسن دهلوی شهرت داشته است . اگرچه قصاید مدحی شخصی و غزلهای عاشقانه که در آنها از درازی زلف یار و تاریکی شب تار عاشق مهجور و زار، سخن به میان آمده است ازوی به یادگار است . اما پس از بازگشت به اسفراین گرایش و علاقه وی به عرفان و عشق حقیقی به جایی رسید که دیگر رو به موضوع های این جهان آبی و خاکی و پُر رنگ و بونکرد و زلف و رخسار و لب و خط و خال نازنینان برای وی کششی نداشت . در این دوره حتی در غزلهای وی نیز، بر خلاف ظاهر عاشقانه ، اندیشه های عرفانی منعکس و جلوه گراست :

در ازل نقش تو برصفحهٔ جان پیدابود زآن میان صورت ابروی تو پر غوغا بود

پیش از آن روز که ماسکهٔ رندی بزنیم در همه میکده ها خطبه به نام مابود

آذری چاشنی شرب تو از میکده نیست شرب طبعست که از ساغر مولانا بود (٦٨)

آذری عشق را سبب حیات جاوید و زندگی ماندگار می داندو این رانیرویی به حساب می آورد که عبد نیاز مند رابا قرب بی نیاز آشنامی کند و وی مصر است که این حکمت را برای دیگران بگوید و تعلیم دهد:

زحکمت بیاموز مت نکته ای را — که در هر دو عالم شوی سرفراز
لباس طریقت چو در برکنی — به ذلت مرنج و به عزت مناز
به عشق آر روتا که شاهی کنی — که محمود گردید عبد ایاز (٦٩)

وی شعر سرایی را از کارهای عادی و کسبی خیال نمی کند ، بلکه به نظرش شاعران از آدمهای عادی جهان رنگ و بو نیستند،بلکه بانیروی ماوراء الطبیعی سرافراز و توسط اشعار خود نشانگرآن هستند.

اگرچه شاعران از روی اشعار — زیک جام اند در بزم سخن مست
ولی باباده بعضی حریفان — فریب چشم ساقی نیز پیوست
زبان معنی ایشان که نظم — دهان از گفتهٔ صورت فروبست
همه غواص دریای کمال اند — که در بحر حقیقت افکنند شست
مبین یکسان که در اشعار این قوم — ورای شاعری چیزی دگرهست (۷۰)

منابع و پاورقی ها

۱ - آذر بیگدلی ، لطف علی بیگ ، آتشکده ، به کوشش جعفر شهیدی، تهران ۱۳۳۷، ص ۸۶ . رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، ج۲ ، به کوشش جواد فاضل ، تهران ص ۲۹۶ . هدایت ، رضا قلی خان ، ریاض العارفین ، به کوشش مهرعلی گرگانی ، تهران، بی تا ، ص ۴۹ . دولتشاه سمرقندی ، تذکره به کوشش محمد رمضانی ، تهران ۱۳۶۶ ش ، ص ۳۰۰ .

۲ - نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ تهران ۱۳۶۳ ش ص ۲۹۳ ؛ قدیم ترین مأخذی که در آن از نام آذری ذکر به میان آمده ، تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی است و در آن " حمزه"، نقل شده است، و علاوه بر آن ، با توجه به گفتهٔ صفا که " آذری "گاه در پایان اشعارش به جای تخلص نام خود یعنی حمزه، را می آورد (تاریخ ادبیات ، ج ۴ ، ص ۳۲۹)، بنابر این نام وی را " حمزة" صحیح می توان پنداشت.

۳ - بغدادی اسمعیل پاشا، هدیة العارفین ، ج ۵ ، بیروت ۱۹۸۲ ، ص ۳۳۷.

۴ - شوشتری ، قاضی نور الله ، مجالس المومنین ، تهران ۱۳۵۷ خ ، ص ۲۹۶ ؛ هدایت ، رضا قلی خان ، ریاض العارفین ، ص ۴۹.

۵ - نفیسی ، ص ۲۹۳

۶ - دولتشاه ، ص ۳۰۰

۷ - دولتشاه ، ص ۳۰۰

۸ - هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۴۹

۹ - بغدادی ، ص ۳۳۷

۱۰ - آقا بزرگ تهرانی ، الذریعه الی تصانیف الشیعه ، ج ۱ / ۹ ، بیروت ، بی تا ، ص ۳ ؛ جلد ۸ ، ص ۱۸۷.

۱۱ - خاندان "سربدار" بر سبزوار و مناطق اطراف آن از ۷۳۸ ق / ۸ - ۱۳۳۷م تا ۷۸۸ ق / ۷-۱۳۸۶ م حکومت کردند. اولین سردار این خانواده عبد الرزاق و مؤید آخرین بود - (روضة الصفا، خواند میر ، بمبئی ۱۲۶۶ق ، ۵ / ۱۷۹ به بعد) .

۱۲ - دولتشاه ، ص ۳۰۰

۱۳ - سن آذری ، در مآخذ هشتاد و دو سال نوشته شده است ، خواجه اوحد مستوفی مادهٔ تاریخ وفاتش را " خسرو" (= ۸۶۶) یافت. سایر ترجمه نگاران آذری نیز درگذشت وی را در سال یاد شده نوشته اند. بنابر این ولادتش به سال ۷۸۴هـ‍ق واقع شد.

۱۴ - فرشته محمد قاسم هندو شاه ، تاریخ ، ج ۱ ، کانپور ۱۸۷۴، ص ۳۲۶

۱۵ - دولتشاه ، ص ۳۰۰

۱۶ - از رجال عهد شاهرخ تیموری است

۱۷ - دولتشاه ، ص ۳۰۱ - ۳۰۰

۱۸ - از اکابر مشایخ قرن هشتم و نهم هجری است

۱۹ - دولتشاه ، ص ۳۰۱

۲۰ - نوایی ، میر علی شیر ، مجالس النفائس ، به کوشش علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۶۳ ، ص ۱۸۵ " در وقت شیخوخت و پیری میل سیر و سلوک درویشان نموده"

۲۱ - فرشته ، ص ۳۲۶ ،"... شیخ در سن کهولت به طریق درویشان مایل شده از اسفراین به حجاز رفت."

۲۲ - خواند میر ، غیاث الدین ، حبیب السیر ، ج ۴ ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۳ ش ، ص ۶۱ " و در سن کهولت به سلوک و طریق درویشان مایل شده از اسفراین به حجاز شتافت".

۲۳ - تقی کاشی ، این مدت را دو سال نوشته است(به نقل از محمد شفیع ، مولوی ، اردو دائرة المعارف اسلامیه ، ج ۱ ، لاهور ، ص ۵۰ به ذیل "آذری")

۲۴ - دولتشاه ، ص ۳۰۱

۲۵ - فرشته ، ص ۳۲۵

۲۶ - بیدر (محمد آباد) شهری است در بهارت که پایتخت بهمنیان و برید شاهیان بوده است. در حال حاضر این شهر در ایالت حیدر آباد دکن واقع است. از آثار باستانی آن معلوم می شود که این شهر پیش از ورود مسلمانان به این منطقه نیز شهر مهمی بوده است.(اردو دائرة المعارف اسلامیه ، لاهور).

۲۷ تا ۲۹ فرشته ، ص ۳۲۵

۳۰ تا ۳۳ دولتشاه ، ۳۰۱

۳۴ - خواند میر ، ص ۶۱

۳۵ - تقی کاشی ، خلاصة الاشعار) تالیف ۹۹۶ هـ) ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ کپورتهله ، ورق ۳۰۶ ، ۲۷۷ ب (به نقل از محمد شفیع ، مولوی ذیل "آذری").

۳۶ - علی ابراهیم ، صحف ابراهیم) به نقل از رضوی ادیب ، ص ۱۸)

۳۷ - شوشتری ، نور الله ، (به نقل از رضوی ادیب ، ص ۱۸)

۳۸ - آقا بزرگ تهرانی ، ج ۱ / ۹ ، ص ۳

۳۹ - مجتبایی ، فتح الله ، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ (ذیل آذری طوسی)

۴۰ - ایرج افشار ، محمد تقی دانش پژوه ، فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملک (ج۲ ، تهران ۱۳۵۷خ ، ص ۵۵ - ۲۵۴ ؛ علاوه بر نسخه خطی یاد شده ، پیراکنده‌های اشعار آذری در جنگها و مجموعه ها نقل شده است که برای آنها نگاه کنید به :

(الف) فخری راستکار ، فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، ج ۸ ، تهران ۱۳۴۷، ص ۴۲ (ترجیع بند آذری از ص ۶۹۹ تا ۷۰۴ در مجموعه ای به شمارهٔ ۲۶۶۵)

(ب) -- دانش پژوه ، محمد تقی ، فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ص ص ۴۷۳ - ۴۷۶ ، ۵۹۳ ، ۶۱۴ ، ۷۱۸ (اشعار آذری ، امامیه آذری)؛

(ج) - منزوی ، احمد ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ۴ ، تهران ۱۳۵۱ ش ۷ ص ۳۰۰۲ (عروجیه آذری).

(د) - دانش پژوه ، محمد تقی ؛ ایرج افشار، نسخه های خطی دفتر پنجم ، نشریه های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱۳۴۶ ش ، ص ۶۹۸ تا ۷۰۰ (دیوان آذری ، نستعلیق درویش شیرازی در ۸۶۳ ، مجدول شامل مجموعه ای به عنوان مجموعهٔ قدیم به شمارهٔ ۱۱۷ ذیلی مجموعه)

(هـ) -- آتابای ، بدری ، فهرست دیوان های خطی کتابخانهٔ سلطنتی و کتاب هزارو یکشب ، (ج ۲ ، تهران از ص ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۷) اشعار آذری ، شامل مجموعه‌ای به شمارهٔ ۴۶۳)

علاوه بر آن در منابع اطلاعات دربارهٔ "آذری "نبز نمونه های اشعار وی را نفل کرده اند.

در مقالهٔ "آذری طوسی" دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ " مثنوی آذر" ،" مغنی نامه" و " ساقی نامه " به خطا به "آذری" نسبت داده شده است که در اصل از لطف علی بیگ اذر بیگدلی است (نگاه کنید به : منزوی ، احمد ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ۴ ، تهران ۱۳۵۱ ش ، ص ص ۲۸۵۷ ، ۳۱۱۶ ، ۳۱۱۷ ، ۳۲۲۵)

۴۱ - فرشته، ج ۱ ، ص ۳۲۸

۴۲ - مجتبایی ، فتح الله ، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، صص ۴۵ - ۲۴۴ (ذیل آذر برزین نامه)

43 - Blocket , E, catalogue des manuscripts persians, bibliotheque nationale, Paris, Vol , III . PP. 1192 - 3.

۴۴ - نوشاهی ، عارف ، فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام اباد ، ج ۱ ، اسلام آباد ۱۳۶۵ ش / ۱۹۸۶م، ص ۲۰۶

۴۵ - محمد شفیع ، مولوی ، اردو دائرة المعارف اسلامیه لاهور ، ذیل "آذری" ص ۵۳

۴۶ - منزوی ، احمد ، نسخه ها ج ۴ ، ص ۳۰۰۱

۴۷ - به گفتهٔ دولتشاه سمرقندی " سعی الصفا، کتابی مستقل است که آذری آن را در کیفیت مناسک حج و تاریخ کعبه معظمه در ظرف یکسال در جوار حرم نوشته و بعد از ان به شبه قاره رفته است" (تذکره ، ص ۴۹ - ۴۴۸).

۴۸ - محمد شفیع ، مولوی ، ذیل "آذری"

۴۹ - مجتبایی ، فتح الله ، ذیل "آذری طوسی"

۵۰ ایضاً

۵۱ - رضوی ادیب ، مسعود حسن ص ۱۷

۵۲ - منزوی ، احمد ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ۴ ، تهران ۱۳۵۱ ش ، ص ۲ - ۳۰۰۱

۵۳ - نذیر احمد(مرتب)، سید مسعود حسن رضوی ادیب ۷ دهلی ۱۹۹۳م، ص ص ۲۳ - ۱۱ (مقالهٔ مسعود حسن رضوی ادیب به عنوان " آذری اسفراینی ")

۵۴ تا ۵۷ - رضوی ادیب ، مسعود حسن ، ص ۱۷

۵۸ - منزوی ، احمد ، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ۱ ، اسلام اباد ، ص ۸۱۳

۵۹ - مجتبایی فتح الله ، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ۲۶۷ ، اما با در نظر گرفتن اطلاعات زندگانی "آذری" معلوم می شود که وی در دورهٔ احمد شاه اول بهمنی (در گذشته ۸۳۸ هـ.ق) به اسفراین بازگشت و به احتمال قوی بازگشت وی به نزدیک سال ۸۳۶ ق انجام گرفت . بنابر این اطلاع تالیف " جواهر الاسرار" در سال

۸۴۰ ق در دکن مورد تردید است . علاوه بر آن مولوی محمد شفیع نوشته است که "کتاب " جواهر الاسرار " دارای یک دیباچه و چهار باب است و در دیباچه تاریخ ۸۴۰ هـق. درج است " (اردو دائرة المعارف اسلامیه ذیل "آذری") این عبارت مولوی محمد شفیع می رساند که وی تاریخ یاد شده را به طور قطعی ، تاریخ تألیف کتاب قلمداد نکرده است.

۶۰ - منزوی ، احمد ، مشترک ، ج ۱ ، ص ص ۱۴ - ۸۱۳

۶۱ - منزوی احمد ، نسخه ها ، ج ۴ ، ص ۳۰۰۲

۶۲ - محمد شفیع ، مولوی ، ذیل " آذری"

۶۳ - دولتشاه ، ص ۳۰۲ فهرست نسخه خطی فارسی

۶۴ - دولتشاه ، ص ۳۰۱

۶۵ - کتاب خانه خدابخش بانکی پور ، ورق ۲۲۸ الف (به نقل از رضوی ادیب ، مسعود حسن ، ص ۱۹

۶۶ - اسکندر بیگ ، تاریخ عالم آرای عباسی ، تهران ۱۳۱۴ ش ، ص ۱۳۰

۶۷ - اوحد مستوفی ، در مادهٔ تاریخ در گذشت "آذری " وی را در این بیت " مانند خسرو" گفت.

"چو او مانند خسرو بود در شعر　　　از آن تاریخ موتش گشت "خسرو"

(دولتشاه، ص ۳۰۴)

۶۸ - صفا ، ذبیح الله ج ۴ ، ص ۳۳۱

۶۹ - صفا ، ذبیح الله ، ج ۴ ، ص ۳۲

۷۰ - رضوی ادیب ۷ مسعود حسن ، ص ۱۹

* * * * *

نوشته و اقتباس و ترجمه از
دکتر محمد حسین تسبیحی

نوروز عالم افروز

در پاکستان "نوروز" را ، "عالم افروز" می گویند. یعنی : آن روز تازه رسیده و نوین که همهٔ جهان را با ورود خود ، روشن و درخشان می کند. " عالم افروز" یعنی روشن کنندهٔ عالَم . بنابر این صفت که به نوروز، داده شده، نوروز را باید جهانی و همگانی نامید و بپذیریم که واقعاً " نوروز" یک " زمان" و " وقت " و " حالت " است که همه کس و همه چیز و همه جا را ، روشن و درخشان و خوشبو و زیبا و دلاویز می گرداند و برهر چیز و هرکس و هر جا پر تو افشانی می کند.

تقویم نوروز:

تقویم یا روز شمار و یا سالنمای نوروز و یا شناخت دقیقه و ساعت و روز و هفته و ماه و سال نوروز، در نزد مردم بسیار اهمیت دارد. بدین جهت گروه ها و دسته های مختلف دینی و اجتماعی ، در صفحات اول تقویم های خود ، به تفسیر و توضیح نوروز و ارزش و اهمّیت آن می پردازند. تقویم را در پاکستان "جَنتَری" می نامند، مانند: " زنجانی جَنتَری"و" امامیّه جَنتَری". در همین "جَنتَری ها" آگاهی های ارزشمند و مطالب جالب دینی و اجتماعی تاریخی و فرهنگی و ادبی دربارهٔ نوروز می توان یافت. اساس این آگاهی ها ، اعتقادات و توجّهات مردم است به " نوروز عالم افروز" که می توان آنها را "خوبی هایی نوروز" و " نیک روزی های نوروز"نامید.

تحویل نوروز:

"تحویل " ، اصطلاح منجّمان و ستاره شناسان است، بدین معنی که مثلاً "تحویل آفتاب در بُرج حَمَل" نشان رسیدن نوروز است. امّا این " تحویل".

شرایط گوناگون دارد. "منجّم" و "نویسندۀ تقویم" با طرح ها و نقش های گوناگون آنرا نشان می دهد. الفاظ "زایچه" و "زایچۀ یونانی " و "زایچۀ هندی" را ، فقط می توان از دهان و بیان ستاره شناس دریافت کرد و در جدول ها و نقش های او دید.

زایچه:

زایچه = زایجه = زایرجه: لوحۀ مربّع یا چهار گوش یا دایره واری است که برای نشان دادن مواضع ستارگان در فلک ، ساخته می شود، تا برای به دست آوردن حُکم (طالع) مولد (ولادت ، زایش) و چیزهای دیگربدان بنگرند.

زایچۀ یونانی :

طریقۀ و روش یونانی است در نزد منجّم یا ستاره شناس که آنرا " طالع " یا "یونانی زایچه " یا " زایچۀ یونانی " می نامند.

زایچۀ هندی:

در نزد منجّم یا ستاره شناس ، برای شناخت " زایچه" ، طریقه یی دیگر در تقویم‌ها آمده است که آنرا " هندی زایچه" یا " زایچۀ هندی" می گویند.

مطلع نوروز:

در همین " جَنتَری ها" یا " تقویم ها" در برابر هر " بُرج " " مَطلَع نوروز" را به کار می برند. و مثلاً می نویسند:" مطلع برج ثَور در ۳۵ / ۹ درجه" و " مطلع بُرج حَمَل در ده درجه" و از همین " مَطلَع " ، " تحویل نوروز" را می شناساند و نقش و جدول آنرا ترسیم می کنند. پس از نقش مطلع، در هر جدول ، برج های ۱۲ گانه را نیز با درجات آنها می نویسند: حوت، حَمَل، جَوزا، سَرطَان ، آسَد، عَقرَب، سَنبُلَه، میزان، قَوس، جُدَیّ (جَدی)، دَلو، ثور.

پادشاه نوروز یا پادشاه سال :

منجّم از همین مَطلَع معلوم می گرداند، " پادشاه سال "کدام " سیّاره " است. مثلاً در تقویم سال ۱۹۹۱م(۱۳۷۰ه‍ ش) پادشاه سال ، سیارهٔ مشتری مالک فلک ششم است. برخرگوش زرد سوار، کلید خزانه و کتاب قانون در دست ، لباس زرد پوشیده ، و روی شانه هایش شال زرد انداخته، و دستار زرد بر سر و روی آن تاج طلایی یا زرّین گذاشته و به این حالت و صورت بر تخت حکومت ، همانند، آفتاب می نشیند و همه جا را روشن و درخشان می گرداند. در این موقع سفرهٔ غذای او را می اندازند که انواع غذاهای خوش مزه روی آن چیده شده است ، از جمله: دال (لپّه)، نخود، زرد چوبه، شکر، لَدُّو(نوعی شیرینی از روغن و آرد نخود)، پکهراج (نوعی شیرینی یا سنگ قیمتی) زرد، لباس زرد، و گل زرد.

وزیر نوروز:

در این سال ، (یعنی ۱۳۷۵ هجری شمسی) وزیر نوروز" زُهره" است و در خانهٔ چهارم زایچهٔ نوروز در کنار پادشاه نوروز قرار دارد و انواع مشورت های نیک و مفید را به پادشاه نوروز می دهد.

سپهسالار نوروز:

در این سال ،" شمس = خورشید" ، " سپهسالار نوروز" است و در خانهٔ دوازدهم نشسته و همواره در انتظار فرمان پادشاه است.

احکام نوروز:

از نظر ستاره شناس و اعتقادات مردم، حوادث و وقایع نیک و بد در هر سال روی می دهد که هر کدام ، احکامی دارد. مثلاً : تباهی و ویرانی در معادن، زیان های مالی ، آمدن زلزله های گوناگون ، کاهش محصولات در مزارع و کشت زارها، آمدن سیل در مناطق مختلف و خرابی بسیار آوردن . از جمله سیّارگان که در این حوادث نیک و بد تأثیر دارند، عبارتند از : مشتری ، زُحَل، عُطارِد، مِرّیخ ،

زُهره ، و پلوتو. البته این اعتقادات بعضی از مردم است که به این "احکام نوروز" توجّه داشته باشند و یا برخلاف آن عقیدهٔ خود را اظهار بدارند . شاید هزاران سال است که این اعتقادات در دل و جان و ذهن مردم برقرار است و برقرار خواهد بود و شاید برخی از مردم خودشان ندانند که چرا " احکام نوروز" از سیّارگان آسمان بر زمین نازل می شود؟ و چرا : " در سرمایه ها و بازار ها و بانک ها و اداره های دولتی و غیر دولتی " تغییرات خوب و بد رخ می دهد ؟ جواب این ها را ، منجمان بادلایل و براهین گوناگون حاضر و آماده دارند، فقط "اعتقاد" است که این دلایل و براهین را ، ثابت و محکم و جاویدان می دارد.

سیّارگان نوروز:

در تاریخ هیئت و فلکیّات و ستارگان ، چه در اسلام و چه در غیر اسلام ، بنابر اعتقادات مردم ، این سیّارگان نقش و اثر مهم در کلیهٔ حوادث و وقایع و پیشگوییها دارند. در " نوروز" و " آمدن نوروز" این سیّارگان ، نقش های شگفت آور دارند. مثلاً " تحویل آفتاب در برج حَمَل " بنابر " زایچهٔ یونانی" و " زایچهٔ هندی" در روز پنجشنبه ، ساعت ۹ و ۳۵ دقیقه است. این حکم را تقویم نگار از روی گردش ماه و آفتاب و دیگر سیّارات ، تشخیص می دهد و حساب می کند و دقیقاً مردم را در جریان می گذارد و پی آمدهای این سیّارگان را در دل و جان و ذهن مردم جای گزین می گرداند و مردم آن لمحه یا لحظهٔ ورود آنرا انتظار می‌کشند.

آداب و اعمال نوروز:

همان رسم و طریقه و عمل به پی آمد های حوادث و وقایع و روش مردم در هنگام آمدن نوروز و تحویل و ساعت و دقیقه و دعاها و مناجات و دیدار مردمان یکدیگر را و مسائل اعتقادی آنان وغیره و عمل به آنها، " آداب و اعمال نوروز"است . و این آداب و اعمال ، آن قدر وسیع و عریض است که فقط بایدگفت : سینه ها و قلوب و روان های مردم همراه با اعتقادات محکم و استوار

آنان، آداب و اعمال نوروز است. و شگفت آور این است که هر طبقه و گروه از این مردم، در هر حالت و صورت، چه فقیر و چه غنی، نوروز. و فرارسیدن آن وسرانجام اعمال و آداب آنرا بسیار دوست دارند و برای نوروز هرگونه فداکاری و جان بازی را متحمّل می گردند. و پاکیزه کردن خانه وکاشانه و لباس های نو و جدید پوشیدن و انواع شیرینی و غذاها را تهیّه کردن و عیدی دادن و گرفتن و به دیدار یکدیگر رفتن و نواختن و نوازش یکدیگر را با احترام و اخلاص باید از آداب و اعمال نوروز نامید.

دعای تحویل و آغاز نوروز:

چون آمدن نوروز باقلب و جان و تن، ارتباط دارد، بنابر این منلجات و دعا نیز دارد و مردم معتقدند که در هنگام تحویل نوروز (یعنی رسیدن زمان نوروز)،دعای نوروزی مستجاب است و باید از یک مرتبه تا ۳۶ مرتبه این دعا را بخوانیم :یا مُقَلِّبَ القُلوبِ والأبصار، یَا مُدَبِّر اَللّیلِ وَالنَّهار، یا مُحَوِّلَ الحَولِ وَالأحوال، حَوِّلْ حالَنا اِلیٰ اَحسَن اَلحالِ ″ یعنی : ای : دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌ها، ای گرداننده و تدبیر کنندهٔ شب ها و روزها، ای آورنده و رسانندهٔ زندگی و محیط و حالات زندگی، بیاور و برسان حال ما را به بهترین و زیباترین حال ها″ این دعا، معروف ترین دعای نوروزی است که در کتب ادعیه و اخبار و روایات موجود است. و هر گاه این دعا را مدام با اخلاص و خُشوع و خُضُوع به درگاه ذات باری تعالی بخوانند در روزهای نوروزی، پیروزی و موفّقیّت درکارها نصیب خواهد گشت.

دعای اعمال نوروز:

آنگاه که نوروز تحویل می شود، اعتقاد مردم این است که بسیار مبارک است و دعاهایی که خوانده شود، انشاء الله مستجاب می گردد و این دعا ها بیشتر از قرآن کریم و از احادیث نبوی(ص) و اخبار و روایت ائمّهٔ اطهار(ع)، و صحابهٔ کبار (رض) اقتباس و انتخاب شده است،مثلاً: ۳۶۹بار بخوانند: ″یاذَاالجلال

والاکرام!"

نمازهای نوروز:

در وقت خواندن این دعا ها ، هر مسلمان معتقد باید خود را مطهّر و با وضو و باخضوع و خشوع نگاه دارد و به نماز بایستد و در روز نوروز بعد از نماز ظهر، چهار رکعت نماز به این ترتیب بخواند :

۱ - نیّت می کنم دو رکعت نماز بخوانم " قربةً إلیَ اللّه ، اَللّه اکبر "

۲ - در رکعت اوّل ، سورهٔ " حمد" را بخواند و ده بار سورهٔ " إنّا اَنزَلْناهُ" را بخواند.

۳ - در رکعت دوم، بعد از سورهٔ "حَمْد " ، ده بار سورهٔ "قُل یا أیّها الکافِرُونَ " بخواند . و بعد " سلام " بخواند و نماز را تمام کند.

٤ - بار دیگر ، برای دو رکعت نماز دیگر نیّت کند و این گونه نماز را شروع نماید. در رکعت اوّل بعد از سورهٔ حمد"، ده بار سورهٔ " قل هو اللّه اَحَد" بخواند .

٥ - در رکعت دوم ، بعد از " سورهٔ حمد" ده بار " قُل أعُوذُ بربّ النّاس " و " قُل اَعُوذُ بِرَبّ الفَلَقِ " بخواند و بعد" سلام بخواند و نماز را تمام کند و مناجات و دعا بخواند.

سَجْدهٔ نوروز:

بعد از نماز های نوروزی، سر بر سجده گذاریم و این دعا را بخوانیم :

اَللّهُمَّ صَلّ عَلیٰ مُحمَّدٍ و آل مُحمَّدِنِ الأوصیاء الَمرضِیّین وَ عَلیٰ جَمیع أنبیائِکَ وَ رُسُلِکَ بأفضلِ صَلَواتِکَ وَ بارِکْ عَلَیهِمْ بأفضَلِ بَرَکاتِکَ وَ صَلّ عَلَی اَزواجِهِمْ وَ اَجْسادِهِمْ اَللّهُمَّ بَارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ بارِک لَنا فی یَومِنا هَذا اَلّذی فَضَّلْتَهُ وَ کَرَّمْتَهُ وَ شَرَّفْتَهُ وَ عَظَّمْتَ خَطَرَهُ ، اَللّهُمَّ بارِکْ لِی فیما اَنعَمْتَ بِه عَلَیَّ حَتّی لا اَشْکُرَ اَحَداً غَیْرُکَ وَ وَسّعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی یا ذا الجَلالِ وَ الإکْرام . اَللّهُمَّ ما غابَ عِنّی فَلا یَغیبَنَّ عِنّی عَوْنُکَ وَ حِفظُکَ وَ مَا فَقَدْتُ مِنْ شَیْءٍ فَلاَ تَفقُدْنی عَونُکَ عَلَیْهِ حَتّی لا أتکَلَّفَ ما لا اَحْتاجَ إلَیْهِ یاذَا الجَلالِ وَ الإلکْرام " بعد از آن سر از سجده بردارد و پیوسته زبان و دل به دعا جاری دارد. اما معنی این دعا به زبان فارسی :" ای پروردگار! درود و سلام باد بر محمّد و آل محمّد و برگزیدگان و خُشنود شدگان ، و بر تمام پیامبران و فرستادگانت به بهترین درودها و سلامهایت. و برای آنها مبارک کن به

بهترین برکات خودت ، و درود و سلامت برروان های آنها و تن های آنان باد!. ای پروردگار ، مبارک کن بر محمد و مبارک کن برای ما در این روز (نوروز) ما، که برتر داشتی آنرا، تکریم کردی، و بزرگی بخشیدی آنرا ،و بزرگی بخشیدی اهمیّت آنرا، خدایا مبارک کن برای من و برای آن که به من نعمت دادی، تا آنجایی که نمی توانم به غیر از تو ،کسی را سپاسگزار باشم، و ای صاحب جلال و بزرگواری رزق خود را برای من بسیارگردان . ای پروردگار ، همه چیز غایب است از من، اما کمک تو و نگاهداری تو از من غایب نمی باشد. و هرچه از من گم شود و لیکن کمک و یاری تو از من دور نمی شود تا اینکه آن چه را نیازمند هستم، به دست آورم ،و هیچ گونه سختی و دشواری برای من پیش نمی آید. ای صاحب جلال و بزرگواری ". البته در خواندن این دعاها ، همواره دل و جانت به جانب خدای یگانه باشد تا نوروز ترا پیروز و هر روز نوروز را ، شادی افروز گرداند. آمین.

اَعْداد ایّام یا اَعداد موافق نوروز:

بازی با اعداد و مطابقت آنها با حروف اَبجَد نیز دربارهٔ نوروز به حساب آمده است . مثلاً گفته شده است بعضی ها عقیده دارند که در روز نوروز، اعداد روزهای سال را به حساب آورید یعنی ۳٦۵ روز، و این دعا را به همان تعداد بخوانید. "اَللّهُمْ هٰذِهِ سَنَةٌ جَدیدَةٌ وَ اَنتَ مَلِکٌ قَدیمٌ اَسْأَلُکَ خَیْرَها وَ خَیْرَ مٰا فیها وَ أَعُوذُ بِکَ مِن شَرِّ مٰا فیْها وَ اُستَکْفِیکَ مَئُونَتَها وَ شُغْلَها یاذَا الجلاَل و إلاکرَام! " : یعنی " ای پروردگار ، اینک سال نو آمده است ، و تو پادشاه قدیم هستی، از تو درخواست می‌کنم نیکی آنرا و نیکی آن چه در آن است، و از بدی آن و بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم و برای مخارج آن و کاروبار آن از تو یاری و همراهی می خواهم ، ای دارندهٔ جلال و بزرگواری!"

سلام های هفتگانهٔ نوروز(به جای هفت سین نوروز):

در هنگام نوروز، به جای چیزهای هفتگانه یا هفت سین (سکّه، سیب، سَبْزَه ، سیر، سُماق، سَمَنُو، سِنجِد) هفت سلام می خوانند که همهٔ آنها از آیات قرآن کریم و مصحف عظیم استخراج شده است، بدین شرح:

∴

۱ - سَلامٌ علیٰ نوُحٍ فِی العالَمِین :" درود بر نوح (ع) در همهٔ جهان".
۲ - سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ الرَّحیم:" درود بر گفتاری از پروردگار بخشاینده".
۳ - سَلامٌ عَلیٰ ابراهیمَ :" درود بر ابراهیم (ع)".
٤ - سَلامٌ عَلیٰ مُوسَی و هارُوُن:" درود بر موسی (ع) و هارون".
۵ - سَلامٌ عَلیٰ آل یسین :" درود بر آل یاسین".
٦ - سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلوُها خالِدِینَ ": درود بر شما خوش باشید پس جاودانه داخل آن (بهشت)شوید".
۷ - سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْر":درودبراو(شبهای قدر)تابرآمدن طلوع خورشید.
چنان که ملاحظه می شود، روز نوروز و آمدن نوروز را از هر جهت ، مورد احترام دینی و اخلاقی و روحانی و قرآنی قرار داده‌اند و بدان اعتقاد خاصّ و خالص دارند. و این همان " آداب فرهنگی نوروزی و آداب ایمانی و روحانی " است.

نَقْشِ نوروز:

در تقویم ها (جَنْتَرِی ها) برای نوروز" نَقْشِ نوروز" ترتیب داده اند، این نقش باکلمات " اَلْعَلِی (ع)(۲۰بار) و یاعلی (ع)(۲۰بار) و آیهٔ " فَاللّٰه خَیرٌ حافظًا وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمِین " مزیّن شده است و ضمناً با اعداد و رموز گوناگون همراه است. بعضی را عقیده بر این است که در هنگام تحویل سال، این نقش را در یک صفحه پاک و پاکیزه با گلاب و زعفران بنویسند و در تمام سال با خود همراه داشته باشند ، تا از برکت آن در تمام سال از اَمراض و بلاها و غم ها و ناراحتی ها محفوظ و مَصُون خواهند ماند. از دشمن دور خواهند ماند، به هدف و مقصود خواهند رسید، این نقش بسیار آزموده شده، و راز آن سر بسته است،و حتّی نقش دیگری را درهنگام نوروز با مُشک و زعفران می نویسند و با گُلاب آنرا می‌شویند و می نوشند و ضمناً آنرا روی طلا و نقره حکّ می کنند و روی نگین انگشتری حکّ می سازند و در تمام سال در انگشت خود می کنند و اعتقاد دارند که بدین وسیله ازامراض جسمانی و روحی و آفات اجتماعی محفوظ می گردند و ثروت و مِلک آنان زیاده می‌گردد انشاء الله.

بهار نوروز:

اصولاً " نوروز " یعنی " روز نو " و از آن بوی خوش گل و سبزه به مشام می‌رسد و آواز بلبل به گوش دل و جان می رسد. بنابر این "نوروز" یعنی "بهار" و "رسیدن" بهار و فصل بهار و آغاز زندگی نو، و ماه فروردین بوی بهار و عِطرِ روز نو می‌دهد. و در پاکستان و هند " ماهِ چیت " در سال بَکْرَمی ، نیز آغاز بهار است. و به جرأت می توان گفت : " نوروز همان بهار است که دشت و کوه و صحرا و آب و ابر و آسمان و انسان و حیوان " زندگی تازه و نو را از سر می گیرند.

شعر نوروز:

نوروز لفظ بسیار زیبا و خوش آهنگی است ، بنابر این هرکس که اندکی از آهنگ و وزن و موسیقی و ترنّم بهره یی داشته باشد، دلش می خواهد ، که شعر نوروز بخواند و دربارهٔ نوروز شعر بگوید و با آواز خود آن چه در دل دارد با آهنگ بر آورد و بشنواند ، بدین جهت در ادب فارسی و دری و اردو و عربی و دیگر زبان های شبه قارّه، اشعار نوروزی بسیار فراوان است و شاعران در سرودن اشعار نوروزی از یک دیگر پیشی گرفته‌اند. هرگاه اشعار نوروزی یکجا گرد آوری شود ار ده ها جلد کتاب بیشتر خواهد بود و نوروز نامه ها و قصیده ها و غزل ها و غیره یادگار نامه های نوروز است.

لباس های نوروز:

عید آمدن و عید شدن و عیدگرفتن و عید بودن و عیدی دادن و عیدی گرفتن و نماز و مناجات در عیدگاه ، این الفاظ همگی نشانهٔ شادمانی و خوشی و خوشحالی و ایمان پاک است. در پاکستان دو عید ، بسیار مهم است: عید فطر ، عید الاضحی . البته " نوروز" را به نام "عید"یا " عید نوروز" نگفته اند. بلکه آنرا نشانهٔ بهار و گل و سبزه و بلبل و چمن و خوشی و سعادت و شادمانی شمرده اند و بدین مناسبت در هنگام نوروز همانند عیدهای دیگر ، لباس های نوروز زیبا و پاکیزه می پوشند و خانه و زندگی را پاک و زیبا و با صفا می سازند و گُل و گلدان و بوته های گل های خوشبو در گوشه و کنار خانه می چینند. و خودشان نیز با لباس ها پاک و زیبا و رنگارنگ برای دیدار دوستان در روزهای عید آماده

می‌شوند. مردمان در لباس های نوروزی ، رنگارنگی آنرا بسیار در نظر دارند و آنرا گاهی "بَسَنْت "و " فصلِ بَسَنْت" و " ماه چیت" و " چیت" می گویند.

غذاهای نوروز:

در هنگام نوروز " سفرهٔ نوروزی" رنگین و پُر از غذاهای گوناگون است. انواع شیرینی ها و میوه ها را روی سفره می چینند و آنرا با گل های خوش رنگ تزیین می کنند و ضمناً مقداری از غذا را نذر حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - می کنند و انواع چیزهای خوشبو ، مانند : هِل ، وانیل، میخَک، دارچین و ادویه های گوناگون خوشبو با شیرینی ها می آمیزند. مثلاً " فرنی" و " سِوِّیان" و " شیربرنج -کهیر" و " چا ت" و "دهی بهلے"در هنگام سفرهٔ نوروز و دیگر اعیاد بسیار مشهور است و مورد پسند همگان.

شیرینی های نوروز:

همانگونه که " سفرهٔ نوروزی" باید پُر نعمت و رنگین باشد ،" شیرینی های نوروزی" نیز، باید خوش رنگ وخوش شکل و خوش مزه باشد. انواع شیرینی‌هایی که در هنگام عید نوروز ، تهیه و آماده می کنند: لدّو، گلاب جامن، رَس مَلایی ، کِیک ،برفی، شکرپاره،کریم رول،سوهن‌حلواواقسام دیگر.البته از این شیرینی ها ، مقداری باید نذر حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السّلام جداگانه آماده باشد. در همین حال فقیران و درویشان و بینوایان رانباید فراموش کرد.

مقصد از نوروز:

هرگاه سخن از "نوروز" در ذهن می آید. در این اندیشه فرومی‌رویم که " مقصد ازنوروز" چیست ؟ پاسخ این است که نوروز یعنی تازگی و شکفتگی ، بهار و گل و سبزه ، خوشحالی و خوشبختی و سعادت ، روز نو، سال نو، زندگی نو و بالاخره تغییر روز و هفته و ماه و سال کهنه به سال نو و اضافه شدن یک سال بر عمر هر انسانِ به میمنت و مبارکی و شادمانی ، مقصد از نوروز، یک زندگی زیبا و روشن و خوش همراه باتندرستی و پیروزی وسرفرازی است.

مقصد از نوروز، امیدواری در امن و صلح و آشتی در جهان اسلام و عالم انسانیّت است تا آنجاکه به جز آزادی و آزادگی، خوشبختی و کامیابی، محبّت و دوستی و برادری و برابری، همچون بوی خوش گلهای بهاری در دل و جان مردمان جایگزین می گردد.

خوبی ها ی نوروز:

در هنگام نوروز، مردم هرگز سخن بد نمی گویند. الفاظ زیبا و جملات فریبا ادا می کنند و اشعار خوش آهنگ برای یکدیگر می خوانند. کارت های دلاویز و خوش رنگ و همراه گل و بوته و نوشته های ادبی روحنواز به یکدیگری می دهند و یا به نشانی های دوستان و یاران و بستگان ارسال می‌دارند. طرح و رسم و نقشۀ این کارت ها خود هنری است ارزنده و فرهنگی است شگفت آفرین، زیرا از آثار باستانی و نشانی های تاریخی تا اشخاص مشهور و معروف و کلمات و جملات منثور و منظوم و نقاشی های قدیم و جدید، روی این کارت ها نقش می کنند و به چاپ می رسانند و توزیع می نمایند. اشکال گونا گون این کارت ها خود هنری است جدا گانه و دیده نواز، که هم در هنر و ادب و هم در کسب و تجارت سودمند است، مجالس نوروزی و محافل جشن و سرور نیز از خوبی های نوروز است. ملاقات های خانواده ها و دیدارهای دوستانه و مهمانی‌ها و گردش های فردی و همگانی و سفرهای دور و نزدیک از فرآورده‌های نوروزی است. در هنگام نوروز (ماه چیت وموقع بَسَنت) در پا کستان بادبادک‌های رنگارنگ هوا می کنند و در این کار از پیر و جوان و غنی و فقیر شرکت می جویند و حتی در این راه مسابقه ها ترتیب می دهند و بعضی ها سرمایه گذاری می کنند و از یکدیگر سِبْقَت می گیرند و به قهرمان بادبادک بازی جایزه و انعام می دهند. هنر بادبادک سازی خود یک نوع تجارت و بازار گرمی است و آنرا در پا کستان "پتنگ" و "پتنگ بنانےوالا" و "پتنگ اڑانےوالا" می‌نامند. و روزنامه ها و مجلات دربارۀ آن با تصاویر گونا گون داد سخن می دهند.

مراجع نوروز عالم افروز

۱ - امامیّه جَنتَری : سال ۱۹۹۱م ، تألیف الحاجّ آغا نثار احمد، افتخار بُک دپو (رجسترد) ، (اردو) ، اسلام پوره، لاهور.
۲ - محّمدی جنتری : چاپ کراچی، ۱۹۹۵م.
۳ - مقالهٔ "نوروز عالم افروز" : پرفسور محمّد سلیم ایوّبی (اردو)، (امامیه جنتری) سال ۱۹۹۱م.
٤ - نوروز مبارک : تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی و اقدس رضوانی . چاپ راولپندی ، ۱۳٥٤هـ.ش (فارسی).
٥ - نامهٔ نوروزی : تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی و اقدس رضوانی (فارسی) چاپ راولپندی ، ۱۳٥٥هـ.ش .
٦ - لغت نامهٔ دهخدا: علاّمه علی اکبر دهخدا، مادّه "نوروز" و "زایچه" و "کیک"
۷ - زنجانی جنتری : از شاه زنجانی ثانی، چاپ لاهور (اردو)، ۱۹۷۳م
۸ - دیوان امام : سرودهٔ امام خمینی (روح اللّه الموسوی رضوان اللّه تعالی علیه) فارسی ، چاپ بنیاد نشر و آثار امام خمینی ، تهران (ایران).
۹ -کلّیات علاّمه اقبال (فارسی) ، چاپ لاهور ، غلام علی پبلشرز، ۱۹۷۳م.
۱۰ - چهار تقویم از دو سال و در یک شهر : به کوشش و تصحیح ، دکتر علی اکبر جعفری ، چاپ لاهور ۱۹۷۳م ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (فارسی و انگلیسی).
۱۱ - جشن نوروز در پاکستان : نوشتهٔ دکتر محمد حسین تسبیحی (مجلّه دانش ، سال ۱۳٦۹ هـ.ش، شماره ۲٤ - ۲٥) (فارسی) ، چاپ اسلام آباد (پاکستان)، ص ۱۱۳ - ۱۱۹).
۱۲ - نوروز : (فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی) ج ۲، (ص ۳۰٤ - ۳۱٥) ، چاپ لاهور، (فارسی)
۱۳ - ماهنامهٔ سروش : (چاپ اسلام آباد)(ش ۱ ، ج ۱) ۱۳٥٤هـ.ش، از انتشارات وزارت فرهنگ و اطلاعات (پاکستان).
۱٤ -گل چینی خزف ها: از محمد شریف چوهدری ، چاپ ملتان ، ۱۹۷٦م .
۱٥ - نوروز :(برنامهٔ رادیو و تلویزیون پاکستان)(اردو) ، دکتر محمد حسین تسبیحی ، سال ۱۹۹٦م.

* * * * *

اَللّٰهُمَّ مَا غَابَ عَنِّیْ فَلَا یَغِیْبَنَّ عَنِّیْ عَوْنُكَ وَحِفْظُكَ وَمَا فَقَدْتُّ مِنْ شَیْءٍ فَلَا تَفْقِدْنِیْ عَوْنُكَ عَلَیْهِ حَتّٰی لَا اَتَكَلَّفَ مَا لَا اَحْتَاجُ اِلَیْهِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ ۔ بعدہٗ دعا کرے بعض نے لکھا ہے کہ نوروز کے دن موافق اعداد ایام سال یعنی ۳۶۰ مرتبہ اس دعا کو پڑھے:

اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ سَنَةٌ جَدِیْدَةٌ وَّاَنْتَ مَلِكٌ قَدِیْمٌ اَسْئَلُكَ خَیْرَهَا وَخَیْرَ مَا فِیْهَا وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِیْهَا وَاَسْتَكْفِیْكَ مَئُوْنَتَهَا وَشُغْلَهَا یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ (زاد المعاد)

مشہور ہے کہ جو شخص یہ سات سلام نوروز کے دن مشک و زعفران سے کسی چینی کے برتن پر لکھ کر گلاب کے عرق سے دھوئے اور اس میں سے پیئے تو آئندہ سال تک کوئی رنج و درد اس کو نہ ستائے گا۔ اگر دہر یلا جانور کاٹے تو اس پر اثر نہ ہوگا

سات سلام یہ ہیں

سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعٰلَمِیْنَ، سَلَامٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ، سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ، سَلَامٌ عَلٰی مُوْسٰی وَهَارُوْنَ، سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ یٰسِیْنَ، سَلَامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِیْنَ، سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۔

(از حاشیہ زاد المعاد)

مندرجہ ذیل نقش کو مشک و زعفران سے لکھ کر گلاب سے دھو کر پیئے یا اپنے پاس رکھے وبا و امراض جسمانی سے محفوظ رہیگا۔

الا = ۹ ۱۱۱۹ ۱۱۱۹ لا = ۹ ۱۱۱ = المحیط

یہی نقش اگر سونے یا چاندی پر کندہ کر کے انگشتری ہاتھ میں پہنے گا تو غنی ہوگا۔

نقش نوروز

تحویل آفتاب کے وقت کسی پاک جگہ باطہارت گلاب و زعفران سے اس نقش کو لکھ کر اپنے پاس رکھیں تو تمام سال جو امراض و بلیات غم و صدمات مصائب سے محفوظ رہیں گے دشمن مقہور ہوگا مقاصد پورے ہوں گے۔ نہایت مجرب اور راز سربستہ ہے۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

العلی العلی العلی العلی العلی

یا طی یا علی یا طی یا طی

۱۲۸۱	۱۲۸۳	۱۲۸۷	۱۲۵۴
۱۲۶۶	۱۲۵۵	۱۲۷۰	۱۲۶۵
۱۲۵۰	۱۲۶۹	۱۲۶۲	۱۲۵۹
۱۲۶۴	۱۲۵۸	۱۲۵۷	۱۲۶۸

نامهٔ نوروزی

اقدس رضوانی ـ محمد حسین تسبیحی

اسلام آباد ـ پاکستان

نوروز مبارک

محمد حسین تسبیحی و بانو

راولپنڈی ـ پاکستان

۱۳۹۷ ہجری قمری

۱۳۵۵ ہجری شمسی

۱۹۷۷ میلادی

تألیف

علی اکبر جعفری

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

راولپنڈی ـ پاکستان

۱۳۵۱ ہجری شمسی

۱۹۷۲ میلادی

دکتر محموده هاشمی
اسلام آباد

تأثیر قرآن در شعر فارسی اقبال

گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن
(اسرار و رموز،ص ۱۳۳ / ۱۱۷)

ز قرآن پیش خود آیینه آویز دگرگون گشته ای از خویش بگریز
ترازویی بنه کردار خود را قیامت های پیشین را برانگیز
(ارمغان حجاز، ص ٨١٦ / ٦۴)

عشق زاید الوصف علامه اقبال به قرآن و اسلام در مجموعه های شعر فارسی وی به نام "اسرار و رموز"، "جاوید نامه"، "پیام مشرق"، "زبور عجم"، "ارمغان حجاز" و مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" نمایانگر این است که در بیشتر موارد از آیه های قرآن مجید الهام گرفته و مطالب را به نحو بسیار جالب و شیرینی در قالب شعر منعکس ساخته است. وی عقیده دارد که شعر بهترین وسیله برای ابراز مکنونات و احساساتِ درونی بشر است. وی به مسلمانان توصیه می کند که زندگی خویش را مطابق دستورات قرآن بنا کنند، و آن را آینه ای برای ادامهٔ حیات تصور نمایند تا به حیات جاودان برسند.

در کلام الله مجید، خداوند انسان را به عنوان خلیفه فی الارض یعنی نائب خود در زمین برگزیده است. به هنگام میلاد آدم پروردگار به فرشتگان فرمود که من در روی زمین خلیفه خواهم گماشت." و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفه "(بقره ۳۰) فرشتگان آشفتند و گفتند که آیا خواهی کسانی را به گماری که در زمین فساد کنند و خونها بریزند؟ حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود "انی اعلم ما لا تعلمون" (بقره ۳۰) من چیزی از اسرار خلقت بشر می دانم که شما نمی دانید و خداوند آدم را آفرید و فرشتگان را فرمود که بر او سجده کنند. همه سجده کردند مگر ابلیس که انکار کرد و تکبر ورزید.

این موضوع را اقبال در کتاب خود "پیام مشرق" به عنوان تسخیر فطرت، میلاد آدم و انکار ابلیس چنین آورده است:

۱ - میلاد آدم

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور خودگری، خود شکنی، خود نگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد
(پیام مشرق، ص ۲۴۴ / ٦٨)

۲ - انکار ابلیس به هنگام سجده بر آدم :

نوری نادان نیم سجده به آدم برم او به نهاداست خاک من به نژاد آذرم
می تپد از سوزمن، خون رگ کائنات من به دو صرصرم ، من به غوتندرم
من ز تنک مایگان گدیه نکردم سجود قاهر بی دوزخم ، داور بی محشرم
آدم خاکی نهاد، دون نظر و کم سواد زاد در آغوش تو پیر شود در برم
(پیام مشرق ص ۵-۲۴۴ / ٦٩ - ٦٨)

پروردگار ، آدم و حوا را آفرید و در بهشت جای داد و توصیه کرد که از شجر ممنوع دوری جویند. ولی شیطان آنان را گمراه کرد و آدم و حوا از بهشت بیرون رانده شدند.چنانکه در قرآن مجید آمده است:

"و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین. فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما" (سوره بقره ۳۵، ٣٦) پس شیطان آدم و حوا را به لغزش افکند.
اقبال بیرون راندن آدم از بهشت را چنین عنوان کرده است:
آدم رانده شده از بهشت می گوید:

چه خوش است زندگی راهمه سوزوساز کردن دل کوه و دشت و صحرا به دمی گداز کردن
ز قفس دری گشادن به فضای گلستانی ره آسمان نوردن به ستاره راز کردن
(پیام مشرق، (ص ٢٤٦ / ۷۰)

اما پس از اینکه آدم از بهشت بیرون رانده شد، پشیمان گشت و از خداوند طلب عفو نمود. در قرآن مجید آمده است. " فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم " (سوره بقره ۳۷) پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش توبهٔ او گردید".

اقبال این مطلب را در "پیام مشرق " صبح قیامت و آدم در حضور باری ، عنوان کرده و چنین آورده است:

من به زمین در شدم من به فلک برشدم بستهٔ جادوی من ذره و مهر منیر
گرچه فسونش مرا برد ز راه صواب از غلطم درگذر ، عذر گناهم پذیر
(پیام مشرق، ص ۲۴۷ / ۷۱)

پس خداوند توبهٔ او را پذیرفت و انسان به عنوان نائب حق و اشرف المخلوقات بر روی زمین مستقر شد و از این مقام شادگشت و به فکر جهان بینی و کارپردازی افتاد. اقبال این مطلب را این گونه بیان می کند:

نائب حق در جهان بودن خوش است / بر عناصر حکمران بودن خوش است
نائب حق همچو جان عالم است / هستی او ظل اسم اعظم است
از رموز جزو کل آگه بود / در جهان قائم به امر الله بود
خیمه چون در وسعت عالم زند / این بساط کهنه را برهم زند
زندگی را می کند تفسیر نو / می دهد این خواب را تعبیر نو

(اسرار و رموز، ص ٦١ - ٦٠ / ۴۵ - ۴۴)

به عقیدهٔ اقبال این نائب بر حق به عناصر اربعه حکمرانی می کند و کائنات میدان فعالیت های تازه و توانایی اوست. چنانکه قرآن کریم بهٔ تفحص در انفس و آفاق اشاره کرده و اقبال این تفحص را "لذت ایجاد" نامیده و بنیاد مشاهدات طبیعت فکر خلقت و تکامل بشر را بر آن نهاده و انسان را برای تسخیر زمان و مکان ناگزیر از استخدام آن-می داند . وی تسخیر کائنات و تصرف طبیعت را از اهداف اصلی بشر می نگارد. چنانکه می گوید:

آیهٔ تسخیر اندر شان کیست؟ / این سپهر نیلگون حیران کیست؟
راز دان علم الاسما که بود ؟ / مست آن ساقی و آن صهبا که بود ؟
ای تو را تیری که ما را سینه سفت / حرف ادعونی که گفت و با که گفت؟

جاوید نامه ص ۱۰

اقبال عقیده دارد که بشر موجودی است کنجکاو که پیوسته در جستجو و تلاش است، چون به اطراف خود می نگرد، از خویش سؤال می کند، ازکجا آمده و به کجا خواهد رفت؟ جایگاه اصلی اش کدام است؟ چنین طرز تفکر او را وادار به پرواز در این جهان می کند. تا به دنیای دیگری که مقصود اوست برسد و از نیروی الهی که در ذات او نهفته استفاده کند. زیرا خداوند استطاعت کار پردازی جهان بینی را به او ارزانی داشته است. ولی نیروی لازم را خودش باید به دست آورد. اقبال در دیباچهٔ "جاوید نامه" این نقش را چنین منعکس کرده است:

خیال من به تماشای آسمان بوده است / به دوش ماه و به آغوش کهکشان بوده است
گمان مبر که همین خاکدان نشیمن ماست / که هر ستاره جهان است،یا جهان بوده است

جاوید نامه (دیباچه)

راه یافتن به میان آسمانها و زمین به منظور پی بردن به حق و آشنایی با مظاهر طبیعت است. جستجو و آرزوی رسیدن به حق و عشق حقیقی و جاودانی.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که چگونه باید راه حق را به دست آورد. و از میان زمین و آسمان عبور کرد؟ سورهٔ الرحمن در قرآن کریم به خاطرش می آید و او را امیدوار به عبور از زمین و آسمان و رسیدن به حق می کند. در این سوره آمده است که " یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان " (سورهٔ الرحمن آیه ۳۳) یعنی ای گروه جن و انس اگر می توانید در اطراف زمین و آسمان برشوید پس بر شوید ! این کار را نمی توانید بکنید مگر به قوت و نیرویی."

اقبال در شعر خود این مطلب را چنین آورده است:

عشق شور انگیز را هر جاده در کوی تو برد
بر تلاش خود چه می نازد که ره سوی تو برد

(زبور عجم ص ۱۱)

و اینکه :

گفت:اگر سلطان ترا آید به دست می توان افلاک را از هم شکست
(جاوید نامه ص ۲۱)

سورهٔ الرحمن زیباترین پیام قرآن مجید برای اقبال است که می خواهد اسلام و قرآن را مشعل جهان بینی خود قرار دهد و بر مهر و ماه و افلاک کمند اندازد.

چون زمین و آسمان را طی کنی این جهان و آن جهان را طی کنی
از خدا هفت آسمان دیگر طلب صد زمان و صد مکان دیگر طلب
(حاوید نامه ص ۲۹)

اقبال توحید را مهمترین وسیله در شناخت حیات و کائنات برای ایدهٔ اسلامی می‌داند و آن را سر چشمه دین و حکمت و قانون و آئین می پندارد و می‌گوید که آیین مسلمان آیین قرآن است. او ملت اسلامی را به دو رکن توحید و نبوت مرتبط می سازد و عقیده دارد که حق تعالی رسولی به سوی ما فرستاده که ما را به سّر توحید آشنا کند و با هم متحد سازد و درس اخوت و مساوات را به بنی نوع بشر بیاموزد.

در قرآن مجید به توحید و احدیت و رسالت تاکید شده است که اقبال آن را در اشعار خود تذکر می دهد و بقا و دوام شخص را مدیون ذات الهی و عشق رسول می داند و می گوید که حضرت ختمی مرتبت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جامعه انسان را بطور کلی عوض کرد و انقلابی عظیم پدید آورد و برای انسانی که در این جهان زیر بار یوغ و بردگی و استثمار به سر می برد و در

نهایت بیچارگی و در ماندگی می زیست نوید اخوت و مساوات داد و او را به مقام والایی رسانید و از احساس برابری برخوردار ساخت.
اقبال عقیده دارد که ایمان به توحید و عشق به رسول انسان را به سر منزل مقصود می برد و به مقامی که شایستهٔ آن است می رساند، چنانکه می گوید:

به منزل کوش مانند مه نو — در این نیلی فضا هر دم فزون شو
مقام خویش اگر خواهی درین دیر — به حق دل بند و راه مصطفی رو
(ارمغان حجاز ص ۵۸)

و اینکه :

در دل مسلم مقام مصطفاست — آبروی ما ز نام مصطفاست
(اسرار و رموز ص ۲۰)

اقبال از جامعیت خاصی در اندیشه و افکار، اخلاق و عمل، دین وعرفان و قانون و سیاست برخوردار است. مفاهیم سخن او بنا به پیش گفته در مجموعه‌های اردو و فارسی او کاملاً آشکار است که همواره در تلاش انسان سازی و احیای فکر دینی مسلمان است و درس عشق و انسان دوستی، وحدت و یگانگی و پاکی و آزادی را می دهد و بنی نوع بشر را توصیه به مبارزه با مشکلات و سختی‌ها و تلاش برای آینده روشن و درخشان می کند و عقیده دارد که این مبارزه طلبی مقتضیات عمدهٔ زندگانی بشر را تحقق می بخشد و نیروی حرکت و عمل را در او به وجود می آورد که اگر این حرکت نباشد مرگ انسان است. برای تاکید مطلب اشعاری را تحت عنوان زندگی و عمل آورده و می گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم — هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
موج ز خودرفته ای تیز خرامید و گفت — هستم اگر می روم گر نروم نیستم
(پیام مشرق، ص ۲۸۱ / ۱۰۵)

منابع و مأخذ

۱ - محمد منور، پروفسور، اقبالیات، شمارهٔ اردو، مجله اقبال اکادمی لاهور ۱۹۸۸م. صص ۸۹ تا ۹۵ و ۲۳۹ تا ۲۶۰.
۲ - ایضاً شمارهٔ فارسی ویژه نامه لاهور ۱۹۸۹م.ص ۶۵، ۹۶ تا ۱۱۳
۳ - بدر الدین حسن و حکیم محمد یوسف حسن - نیرنگ خیال - چاپخانه کریمی لاهور، سپتامبر، اکتوبر ۱۹۳۲م.

٤ - پیام مشرق - علامه محمد اقبال ، شیخ غلام علی ایند سنز - لاهور - ۱۹۷۱ صص ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۰.
٥ - اسرار و رموز ، علامه محمد اقبال شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹٦٤م صص ٤۹ و ۵۰
٦ - زبور عجم علامه محمد اقبال ، شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹۷۰م.ص ۱
۷ - ارمغان حجاز علامه محمد اقبال ، شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹۵۵ ص ۸۹
۸ - جاوید نامه علامه محمد اقبال ، شیخ غلام علی ایند سنز ۱۹۷۰م ص ۱۵، ۲ × ۳، دیباچه و ۲۹
۹ - زهرا نگاه و ثریا مقصود (ترتیب) ماه نو - اقبال نمبر اپریل ادارهٔ مطبوعات پاکستان کراچی ۱۹۷۰م.
۱۰ - فارسی گویان پاکستان - جلد یکم - ازگرامی تا عرفانی ، تألیف سید سبط حسن رضوی ، دکتر. از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - راولپندی - ۱۹۷٤م.
۱۱ - شهیندخت کامران مقدم ، دکتر، جاویدان اقبال - اثر جاوید اقبال ، اقبال اکادمی - چاپخانهٔ اظهار - لاهور ۱۹۸۹ - صص ۳۲، ۳۳ ، ۳۵
۱۲ - قرآن مجید ، مترجم ، قمشه ای (ره) چاپ تابش ، انتشارات علمیه اسلامیه تهران - ایران .
۱۳ -کلیات اقبال -فارسی -اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور - اشاعت اول ۱۹۹۰

ج - مهجور
اسلام آباد

اندر مقولهٔ بعض ناهنجاریهای شعر امروز

گفته اند شعر بیانگر لطیفترین و زیباترین احساسات آدمی و مؤثرترین وسیلهٔ تجلی مکنونات پیچیدهٔ ذهن و واسطهٔ بیان غوغاهای درون است. واژه‌ها در قالب شعرگویی صیقل می خورند، می درخشند و زنجیر وار درکنار هم جلوه‌هایی نومی آفرینند و بار معنایی عمیق تر و مفهومی وسیع‌ترمی یابند. شعر جلوه گاه آرزوها، اندیشه ها و رنجهای ماست. همان ظرافتهای ترکیب الفاظ، نازک خیالیها و ژرف اندیشی ها با توجه به قالب و اسلوب است که شعر را در گسترهٔ ادب بر مسندی والاتر می نشاند. وسواس در انتخاب مضمون و واژه‌ها و احاطهٔ سراینده در آفرینش بدایع و دقت درگزینش جایگاه مناسب هر لفظ و معنا و ذوق بهره وری از ظرافتهای ادبی است که افق اندیشه و تسلط گوینده را به نمایش می‌گذارد و درگوش جان شنونده پیامی را زمزمه می کند. تدارک دیدن چند واژه در یک قالب و ردیف کردن قافیه ها بدون برخورداری از محتوایی غنی، اشارات وکنایه های لطیف ، جزالت و استواری و زیبایی می تواند تفننی باشد در ردیف نظم ، که مردم ما در سیر ادبی فاخر خویش چندان اعتنایی به آن نداشته اند. بهترین محک برای پذیرفتن و رد هر اثر هنری جامعه است که با مرور زمان بر مبنای ارزیابی و پسند خاطر وکمال ذوقیات خودکسی را می پذیرد و او را بر می کشد و یا نیم نگاه عنایتی هم به جانب او ندارد. درک و تعبیر و احساس مردم است که حافظ را بر می گزیند و در اوج می نهد و او را لسان الغیب می‌خواند، در حالی که ازکنار صدها تن سرایندهٔ دیگر و شعر آنان بی تفاوت می گذرد و حتی نام آنان را به خاطر نمی سپارد. آخر چه کس دیگر توانسته است ، آن چیره گی بُهت آور را برای ابراز سرّ درون عیان کند و الفاظ بیجان را چون

گوهرگری توانا برگزیند و از قراردادن سنجیدهٔ آنها درکنار هم کلامی چنین سحر انگیز، فاخر و تابناک بیافریند. و چه کسی جز یک جامعهٔ صاحب ذوق طی سالیان دراز نظامی و سعدی و فردوسی و مولوی را از خیل هم سلکان جدا کرده و بر مرتبه ای برتر گذاشته است. در این مختصر مجال گفتگو در این مباحث نیست که جملگی برآنند که ادبیات و شعر یکی از ارکان هویت و سند بالندگی جامعهٔ ماست.

گفتیم هر اثر هنری اعتبار و جایگاه خود را در میان اهل فن و جامعهٔ هنر شناس به دست خواهد آورد. مثل اینکه جامعه خود می داند که چه می خواهد و همانند اقیانوس همهٔ آنچه سطحی و مهمل است به کناری می افکند و با هیچ طرفندی نمی توان این معیارهای اجتماعی را دگرگون کرد. اینکه چه کسانی در این سنجش دخالت دارند، نمی دانم ، ولی می بینیم که در طول قرنها این انتخاب و پذیرش صورت گرفته است. باری ، مردم تصورات ذهنی و خیالپردازیهای خویش را در نظم و نثر جست و جو می‌کنند و هرچه گوینده و نویسنده در چگونگی ترسیم احساسات و بیان ریزه کاریها و نشان دادن آن پرده های ناگفته تواناتر باشد ، مقبولتر و پسندیده تر خواهد بود. پس رجال ادب و صاحبان قریحه که نگاهدار و انتقال دهندهٔ میراث فرهنگی و ادبی هستند ، باید گزیده تر بگویند و جریده گام بردارند. اما معلوم نیست چرا گاه بعضی سرایندگان در این حال و هوا نوعی سهل انگاری دارند و به اهمیت رسالت خویش اعتنا نمی کنند و به اعتبار خویش لطمه می زنند.

مروری بر شعر های چند نشریه که اتفاقی به دستم رسید این تصور را در من بر می‌انگیزد که شاید کم و بیش آشفتگی‌ها ونابسامانیهایی در کار شعر بروز کرده است. آنان که در ادبیات فارسی سیر و گذری داشته اند به یاد دارند که نیما و یارانش با دست مایه ای از ادبیات گذشته و تجربه هایی در نظم و نثر و در اسلوب‌های کهن سخن فارسی ، راهی نورا برگزیدند.

نیما ابتدا خود برشیوهٔ پیشینیان شعر می‌سرود و قواعد و اصول عروضی را به درستی می شناخت . بدون عنایت به سوابق کار و بها دادن و باور داشتن شعر در ضوابط گذشته و دریافت عمیق پیام آن بزرگان سخن و پی بردن به دقایق شگفت

آور و آگاهی از عظمت و زیبایی های آنچه بوده است ، چگونه می توانیم مرد میدان ادب امروز باشیم.

بعض قطعاتی که در روزنامه ها و مجلات چاپ می شود ، بی ذوقی و بی حوصلگی سراینده را همراه دارد. از مرور بر بعضی قطعات می توان دریافت که سراینده بر آثار گرانقدر ادبیات فارسی حتی نیم نظری هم نداشته است ، تا اثری بپذیرد و مایه ای اندوزد. از راه و رسم نیما و یارانش نیز جدا افتاده و در نتیجه در بیان آنچه می خواسته ، توفیقی نداشته است. چنین شعر ها گاه ، بازار آشفته ای را نشان می دهد که کسی واژه ها را به بازی گرفته و از سر شوخی آنها را درهمریخته و قالبها را در هم شکسته و بدون توجه به محتوا کلماتی نامفهوم بدون اینکه به جایی تکیه داشته باشند تکرار کرده و شاید خود نیز نمی داند چه گفته است و چه می‌خواهد بگوید. نظمهایی بی محتوا ، مبهم و نامانوس ردیف می‌کنند، که ابداً اثری در شنوندهٔ دردآشنا ندارد.

درست است که قالب شعر نو و اسلوب جدید تاثیری از شعر اروپا را در خود داشت ، اما رنگ و بوی اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ ما را در خود آمیخت و همواره برای پیام رسانی رکن مهمی به شمار می رفته است. بعضی شعرای قبل از انقلاب اشارات و کنایه هاواستعاره هایی در شعر وارد کردندکه بیانگر ظریفترین، گویاترین و دردناکترین مسائل واقعی جامعهٔ ما بود. شعر در قالبی نو و تعبیری تازه حربه ای شد برای بیداری و مبارزه. در آن پیچ و خمهای زیرکانه و رندانه شاعران پیام خود را به خواستاران می رساندند. اما در عین حال این نوع نو آوری پناهگاهی شد برای آن کسان که نمی توانستند درگیر و دار قافیه و وزن و یا خلق مضمونها و جلوه های نو مطرح باشندو کار شایسته ای بیافرینند. پس شعر آزاد به بازار سرا زیر شد و هر کلام درهم ریخته ای که صادر فرمودند ، شعر نامیدند. خوش آهنگی و زیبایی وزن را نادیده گرفتند و از بند قافیه گریختند. نه در پیروی از سبک قدیم توانایی و جرئت داشتند و نه عروض نیمایی را شناختند و نه مضمونی بکر را آفریدند و ندانستند جای شکستن و پیوستن بحور را. پس شعر منثور را ابداع کردند و شعر سپید را به بازار فرستادند و می فرستند که ندانستم اگر شعر است، پس نثرش چرا خوانند و اگر نثر است ، شعرش چگونه گویند. گرچه در

تاریخ ادبی ما اگر مضمون و محتوا تازگی و کشش و ظرافتهای لازم را نداشته، وزن وقافیه کاری ازپیش نبرده و شعر ازگوشهٔ اطاق سراینده‌اش پارا فراتر ننهاده است.

سخن اول این است که اگرکسی اصراری داردکه حتماً شعری بگوید و خیال می کند طبعی موافق و ذوقی مساعد دارد و حرفی تازه برای گفتن و احساس می کند تمام موهبتها و ظرایف لازم در او جمع آمده است ، پس چرا درجاهای غیر ضروری از وزن خارج شود و قالبها را بی جابشکند و خواننده را در فراز و نشیب سخن مبهوت و سرگردان رها کند. تاکید ما بر حرفی و سخنی نو برای گفتن بود، پس اسلوب گفتار پس از آن جای می گیرد. مردم در هر دوره جلوهٔ تمناها و بروز نیازهای معنوی و اجتماعی خویش را در شعر ناب جستجو کرده اند. چه بسیار آرزوها و دردهای ناگفته و نهفته در ضمیر خویش را در مصراعی بلند و استوار از حافظ می یابیم و غوغای درون را در زمزمهٔ پر جلال او احساس می کنیم و طغیانهای روح سرکش را در سایهٔ حلاوت بخش سخن مولانا فرو می نشانیم. چنین توقعی از شعر همیشه به قوت خود باقی است، پس آنان که در این عرصه مُدّعیند، مسئولند و جوابگو و متعهد. جامعهٔ ما که جذبه و جلال را دریافته ، دریغ است که به سستی ترکیب و مفاهیم روی آورد. روزنامه ها و مجلات باید ضوابطی داشته باشند و از انتشار مطالب سست و بی محتوا پرهیزکنند. امروز باید بدانیم کدام شیوه را برگزیده‌ایم و برای جلوگیری از تشتت در ذهن خوانندگان و آیندگان چه روشی در پیش داریم.

بگذریم ، بدنیست در این قطعه از خانم طاهرهٔ صفار زاده تأُملی بکنیم.

آسانسور طبقهٔ دوم
شب ازکار افتاده است
زندگی تکرار در نگاه آسانسورچی است
بالا
پایین
پایین
بالا

بالا

پایین

این مرده نزد برهمن اعتراف کرده بود

اعتراف این مرده نزد برهمنان چه بود.

خیره شدن به دسنهای خبازان

شاید تجاوز به ساحت یک قرص نان ، شاید

دیروز بردوش آدمی

ارابه ای دیدم

بارش مهاراجه و بانو

گفتم وحدهٔ لا اله الا هو

پیام خانم صفارزاده را به زحمت در می یابیم، اما واژه ها با یکنوع سردی و اکراه همراهند، بدون اینکه در ماحالت و هیجانی به وجود آورند بر صفحه نشسته‌اند. کوششی صورت گرفته که از مفردات و مجردات یک واحد به وجود آید، اما واژه‌ها گویی نتوانسته اند پیوند بخورند و در فواصل آنها ورطه ای احساس می شود. مصراعها به جمله های بریدهٔ از روزنامه ای می ماندکه تناسب و شور یک اندیشه را در لابلای خود گم کرده اند. این کلمهٔ آسانسور که بر صدر مصرع اول نشسته، تصوری را تقویت می دهد که سراینده می خواهد تأکید کند که شعر مربوط به قرن بیستم است و او واژه های متداول عصر را می شناسد و در جای خود می گذارد و دیگر دوران محمل و کجاوه گذشته است. اما درمیان واژه‌های مرده و آسانسور، دکان نانوایی، تجاوز و مهاراجه چه ارتباط معنوی و منطقی می توان برقرار کرد، نمی دانم. این آسانسور لعنتی در طبقهٔ دوم متوقف شده و یا مربوط به طبقهٔ دوم است و برای دریافت و شناخت زیبایی مصرع مقطع، دوستان را به مروری مجدد بر ترجیع بند هاتف دعوت می کنم. تا خود به قضاوت بنشینند و نشیب و فراز کلام را دریابند.

و قطعهٔ دوم از آقای ضیاء الدین خالقی است :

از باغ سنگی به سمت برکه

پرتاب می شود

آبی به شکل باغ در هوا می افتد
و این سان
جهان
درمن
اتفاق می افتد

اکنون که مشغول نوشتن هستم نمی دانم ازکدام مجله این قطعه را گرفته ام. اما لختی می اندیشم تا از این تصویر پرداخته و نقش بدیع، نیت سراینده را دریابم و ناامید می شوم. هرچه تلاش می کنم نمی توانم آبی به شکل باغ را در ذهن ناتوانم مجسم کنم، آن هم باغی که در هوابیفتد. از خیر آن می گذرم و با خود می گویم شاعر بدون عنایت وکفایت درکار شعر سخنی به بیهوده نمی گوید، قطعاً ایرادی در من است که پیام را در نیافته‌ام.

به قطعه ای از خانم ماند انا صادقی پناه می برم که در مجلهٔ زن روز آمده :

خوب یادم هست
آنجا همیشه
کسی گیس نذر می کرد برای سید عباس
کسی
که تمام تنش بوی خوب خال کوبی می داد
و چشمهایش
شبیه صبورهای تازهٔ کوچک بود
همان
که حجم قهوه ای نگاهش
پربود
از انعکاس صوت آبی ها
آن کس که بیش از همه بود
و من هنوز یادم هست
آن شب
زیر بلم های مند و

یک نارنجستان بهار نارنج زائید
و همه جانخل شد
سبز.

راستی را دلم می خواهد از میان این الفاظ، اندیشه ای شکرف و پیامی پرشور را بیرون بکشم. ابداً کششی در آن نیست و در هر سطر اشاره به ایستادن. نه آن را منطبق بر ذوق و یا صناعات ادبی می بینم، نه هیا هو و طغیان احساسی درونی از آن بر مشام جان جاری می شود و نه الهامی جوشیده از ضمیر. از بخت بد بیشتر ناتوانی و پریشان گویی در ذهنم می خلد.

همه بر این باورند که با در همریختن اوزان عروضی و بکار زدن مصرعهای نامساوی بدون قافیه، شاعر این آزادی را به دست می آورد که بتواند مضمونی تازه را به راحت ترین شیوه بیان کند. باید در این وسعت بیکرانه محتوایی بکر و بدیع را بی تکلف و روشن به خواننده منتقل کند. شاعر امروز، باید اندیشه و احساس مستقل و مبتکرانه اش را با تصاویر جاندار و ملموس به صورتی ترسیم کند که خواننده را مسحور و مجذوب کلام و پیامش کند. اگرجزاین باشد با فروکش کردن هیاهوی روزگار خودش فراموش خواهد شد. امروز حتی یک تن هم از دکتر تندرکیا و محمد علی جوهری و هوشنگ ایرانی و بسیاری آدمهای ریز و درشت دیگر که سی چهل سال پیش از پیشگامان و مقلدان شعر نو بودند، یاد نمی کند و شعر آنان همراه با خودشان مرد. حتی کسی یک مصرع هم از آنهمه آثار چاپ شده در خاطر ندارد. اگر زحمت نباشد بعضی سرایندگان که اصراری هم در سرودن دارند، و احساس می کنند کارشان نیازمند تشریح و توضیح است که دیگران نمی دانند و نمی فهمند، خلاصهٔ ساده ای از منظومهٔ خود را درپا نوشت هر قطعه بیاورند تا سرگشتگان و گمراهان و کج اندیشان راچراغی فراراه دارند. کوتاه آنکه بیاییم بر قاعده ای اساسی بیندیشیم و بنویسیم و بر ادبیات فارسی ترحم کنیم و این هرج و مرج رادامن نزنیم و یا دم فروبندیم.

* * * * *

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان -

خرقهٔ فاخر حماسه و عرفان‌بر :

قامت برازندهٔ ادب امروز ایران

ادبیات انقلاب اسلامی ستم ستیز و مردم گر است، ادبیاتی است ملتزم و متعهد به ارزشهای اجتماعی و دفاع از محرومان، که توجه به انسان دارد، لکن به "اومانیسم" به معنای غربی آن، خیر، به عبارتی ، انسان گرا هست، لکن انسان مدار نیست، چرا که انسان در آن به اعتبار انانیت و نفسانیت خود حرف آخر را نمی زند، بل از سرچشمه وحی می جوشد.

جهان بینی مستقل اسلام، به ادبیات انقلاب اسلامی ، جهان بینی تازه ای بخشیده و " عالمی از نوساخته و آدمی تازه پدیده آورده است".

ادبیات انقلاب اسلامی متأثر از زمان و پدیده ها و تحولات عمیق اجتماعی اسلامی است، از این رو در ادبیات انقلاب اسلامی عشق هست اما آلودگی شهوانی نیست. واقعگرایی و واقع بینی هست، اما بی آرمانی نیست، گزارشگری هست ، لکن به اعتبار هدایت آن به سوی آنچه باید باشد، می نگرد.

در ادبیات انقلاب اسلامی عرفان هست، اما انزوا و درویشی ، به معنای منفی کلمه نیست. تقیّد به فرم و صورت هست، لکن اکتفا به آن ندارد و اصالت به آن نمی دهد.

ادبیات انقلاب اسلامی به ادبیات اروپا و سایر بلاد نیز توجه دارد، اما تسلیم آن نمی شود، از طرفی چون مبین ارزشهای اسلامی است، جای خود را درمیان اقوام فارسی زبان که وجه مشترک آنان اسلام است، باز کرده است.

بی شبهه ، ادبیات انقلاب اسلامی به عرفان آمیخته است، اما نه عرفانی که از فعالیت سازنده و مثبت اجتماعی دور باشد. امام خمینی (ره) نیز با عرفان انقلاب کرد و حماسه امام هم جلوه ای از عرفان اوست. ولوله ای که امام خمینی با القای یک عبارت، در سراسر گیتی افکند، به یمن وجود ملکوتی و انفاس قدسی و

عرشی و شخصیت ماورایی آن حضرت بود. امام با سر انگشت عرفان و شهود و معنویت دلها را تکان و جهت می داد و دشمن را می ترساند.

از جمله ویژگیهای بارز ادبیات انقلاب اسلامی، نوگرایی آن است، اما گذشته ستیز نیست. به تاریخ و زبان و ادب پارسی علاقه مند است و میراث هزار و دویست ساله مکتوب آن را میراث متعلق به خود می داند و پشتوانه خود می‌شناسد ،که ما این معنا را به وضوح و بارها از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبتهای گوناگون به ویژه در سمینارهای زبان فاخر فارسی شنیده ایم.

بنابر پیش گفته ، ادبیات انقلاب اسلامی گذشته ستیز نیست، لکن به تاریخ نقاداست ، یعنی همه آنچه بوده، چشم بسته نمی‌پذیرد. جغرافیایی وسیعتر از مرزهای ایران دارد. همهٔ قلمرو فارسی زبان، می تواند قلمرو ادبیات انقلاب اسلامی محسوب شود، چرا که به برکت اسلام، زبان فارسی از مرزهای این سرزمین فراتر رفته و در شبه قاره و دیگر سرزمین ها گسترده شده است، از این رو شبه قاره می تواند، ادبیات انقلاب اسلامی را ، ادبیات خود محسوب دارد.

ادبیات و شعر این دهه از انقلاب اسلامی بوی زندگی و عطر عاطفه دارد و از حالتهای فردگرایی وگاه " لائیک " و درد دلهای شخصی و خصوصی خارج شده است و " منِ شاعر" تبدیل به فردی اجتماعی شده که هم نزدیک را می نگرد و هم چشمی دور نگر دارد.

ادبیات انقلاب اسلامی ، در حقیقت جوانهٔ نو ظهور و نهالی نازک اندام است که بر پیکر کهن ریشه دار و بلند قامت ادبیات کهن ، پدیدار شده است.

این نهال نو پا که تناوری و شکوه آینده آن را از هم اکنون می توان مجسم کرد، در آغاز راهی است که تحولی بدیع،کم نظیر و سرنوشت ساز با ویژگیهای خاص خود برای فرهنگ ما به ارمغان خواهد آورد. این جوانهٔ با طراوت از میان حماسه و خون ، پای به عرصه وجود نهاده و در عمق عزت و آزادگی ریشه دوانیده است.

ادبیات به طورکلی بخشی عظیم ازکوششهای جدی بشر برای حفظ و گسترش فرهنگ را تشکیل می دهد و به مثابه پدیده‌ای هنری است که در تأمین نیازهای

روانی و تلطیف روح انسانی نقشی بسزا دارد و به همین علت، اخیراً یکی از شیوه‌هایی است که در درمان بیماران روانی به کار گرفته می شود و " شعر درمانی" نام گرفته است. چنانچه ادبیات به خدمت ایده و تفکر درست در آید، نقش پر جاذبه و فراگیری در مسیر تحقق آرمانهای انسانی خواهد داشت ، که متأسفانه گاه در مسیرهای نادرست شخصی و اغراض سیاسی به کار گرفته می‌شود.

ادبیات انقلاب، حماسه خونین هفده شهریور است و حماسه دانش آموزانی است که روی نیمکت مدارس درکنار معلمشان در زیر رگبار گلوله و موشک دشمن جان دادند، ادبیات انقلاب ، خونهایی است که بر دیوارهٔ سنگرها پاشیده شد؛ گورهایی دسته جمعی است که در دزفول و سایر گلستانهای شهدا چشم هر انسانی را می گریاند، شهدای بی شمار است ، دستهای جوانی است که در غرب بر ضامن نارنجک یخ زد، سفره های عقدی است که چیده نشده بر چیده شد، گهواره‌های تهی خانه های ویران، نخلهای سوخته و بدنهای پوست کنده شده از سلاح شیمیایی و در اسید گذاشته شده است. اینها، خمیر مایهٔ ادبیات و فرهنگ انقلاب اسلامی است.

در نخستین مقاله از این سلسله مقالات که ان شاء الله در شماره های آینده ملاحظه و مطالعه خواهید فرمود ذکر این مقدمات لازم بود.

اینک در اولین گام به شعر و شاعری و ویژگیهای سبکی این دوره از تاریخ انقلاب می پردازیم.

ترکیب شعر امروز انقلاب اسلامی

تأثیر پذیری شاعران از معارف و فرهنگ اسلامی و نمود صبغه ها و جلوه‌های اسلامی و مذهبی در واژگان شعری به حدی است که باید گفت دوران انقلاب، یکی از بارز ترین و غنی ترین دوره های شعری به شمار می رود. به نمونه های زیر بنگرید:

ردای امامت / صحیفه نور / عِطر تکبیر / تفسیر آیه های جهاد / سجادهٔ گلبرگ

/ معراج طور / نسیم بال ملایک / مشعل سبز ظهور / گلدستهٔ مینا / کلیم نور / مذهب عشق / نماز باران / همصدا با حلق اسماعیل / بانگ الله اکبر / شبستان حرا / شب قدر / جام اکملت لکم / صحرای خم / ثار الله / کتیبه کوفه / خطبهٔ خون / حیدر مآب / دژ نصر من الله / تکبیر ناب / شق القمر / زبان ذوالفقار / خشت یحیی / نوح نسیم / کوه کلیم / دست جبرئیل / سوره سوک / آیهٔ داغ و از این قبیل ترکیبها

سبک و ویژگیهای شعر انقلاب اسلامی

سبک شعر انقلاب اسلامی آمیزه ای است از سبکهای شعر در قرون گذشته و مفاهیمی که شاعران در قوالب شعری ریخته‌اند که در مواردی سیاسی و اجتماعی است.

تنوع و گرایشهای گونه گون شاعران، نموداری از سبک خراسانی (دوره اول سامانی) تا دوره بازگشت و حتی معاصر را برای ادبیات اسلامی ترسیم کرده و برای هر سبکی، نمونه یارگه ای در شاعر یا شعری جویاشده است.

چنانچه بخواهیم نامی برای آن برگزینیم، باید آن را "امتزاج سبکها" یا "سبک در سبک" نامید.

و اما ویژگیهای سبک شعر انقلاب به لحاظ طرز سخن و ادای مقصود:

۱ - تمامی قالبهای شعری گذشتگان مورد توجه شاعران انقلاب اسلامی بوده است.

۲ - شعر نو و کهن هر دو وجود دارد و هیچ کس به شعر نو یا کهن نمی تازد.

۳ - شاعر در صورت لزوم، مدیحه سرایی می کند، اما نه برای صله یا شخص ممدوح، موسوی گرما رودی برای نمونه می‌گوید:

گرنبودی رهبر دینم خدا داند هگرز	لب‌نمی‌کردم مدیحت رابه عمر خویش،تر
اینک اما چون مرا در دین و آیین رهبری	مدح می گویم تو را و خود بدانم، مفتخر
می ستایم تا ستایم با تو دین خویش را	تا بدان یابم به روز حشر، از آتش، مفر
در تو من قرآن وحق را می ستایم نی تو را	و اندر آن از حد قرآنی نرفتم زاستر

۴ - شاعر نیز همچون دیگر مردم، در سنگر سخن، بسیجی است و خود را در جهاد احساس می کند و گاه تفنگ نیز به دست می گیرد.

۵ - صلابت سخن و استواری لفظ نیز، یکی از محسنات شعر انقلاب است.

۶ - زبان شاعر و اصطلاحاتی که به کار می گیرد، برای مردم مأنوس و آشنا ست.

۷ - ملمّع (ذولسانین) فراوان نیست، اما با همهٔ قلّت، مزیّن به آیات قرآنی و کلام معصوم است، همانند این شعر:

رزمنده مسلمان، آن شیر دشت صحرا — برکوه و رود و جلگه، بر صحن آب دریا

در هر شفق نویسد، تفسیر سرخ گلگون — بر حرف حرفِقول" والعادیات ضبحا"

در اوج آتش عشق ، با قهر آتش خشم — فریاد آتشینش ، در گیر و دارغوغا

آتش زند به خیل،دشمن ز هر کرانه — آن سان‌که‌گفته‌قرآن"فالموریات قدحا"

در تاختن به دشمن، الله اکبر او — طوفان کند که گویی هر دم " اثرن نقعا"

ناگه به جمع دشمن، چونان رند شبیخون — کرآسمان به شأنش،آمد"وسطن جمعا"

۸ - رباعی نیز فراوان گفته شده، اما در آن ، سخن از پوچی و بی اعتباری دنیا و یا از مستی شراب انگور نیست، بلکه سخن از جاودانگی و حیات و ثبت لحظات تاریخ است، به نمونه ای چند از آن توجه فرمایید:

بانگ ظفر از مناره بر خواهد خاست — صبح از نفس ستاره بر خواهد خاست

آن یار که در کویر، افتاد به خاک — با بیرق گل، دوباره بر خواهد خاست

مصطفی علی پور

*

او مست و خراب جام نابی دگر است — هر قطرهٔ خون او گلابی دگر است

بنگر که شهید خفته در دامن خاک — در مشرق عشق ، آفتابی دگر است

وحید امیری

*

آن پیر که زیور کلام من و توست — سرفصل جریدهٔ قیام من و توست

آن گُرد وضو ساخته در چشمهٔ ماه — سردار سپاه خون، امام من و توست

دکتر غلامرضا رحمدل

پیراهن پاره پاره اش را بنگر زخم تن چون ستاره اش را بنگر
بر روی زمین فتادنش را دیدی برخاستن دوباره اش را بنگر

همایون علیدوستی

۹ - غزل نیز از محدوده شناخته شده خود گذشته با حماسه در هم آمیخته و با ناشناخته ای فراتر از مرز اندیشه همراه شده است؛ هم عاشقانه است و هم عارفانه،هم سیاسی و هم حماسی، هم اجتماعی و هم تعلیمی ، و سرخِ سرخ، چون شقایق، با عصاره ایمان به کهکشان روان است:

اذان عشق ، به بام ستاره می خواند کسی که سورهٔ خون در شراره می خواند
تو در کجای جهانی ، بزرگ بی آغاز که میر عشق ، تو را بهر چاره می خواند
یگانه ای که ز آینده های روشن گفت کتاب واقعه بی استعاره می خواند
سرود سرخ سحر در حصار بستهٔ شب پیام آورِ خون، بر مناره می خواند
دهان حادثه در لحظه های زخمی هول هجای فاجعه را با اشاره می خواند
حماسه های شهادت عزیز کشور عشق به گور سرخ شهیدان دوباره می خواند
طلایه دار غزل حافظ زمانه کجاست که دوستدار غزل نثر پاره می خواند
به کهکشان روان ای عصارهٔ ایمان سپیده نام تو را با ستاره می خواند

نصر الله مردانی

۱۰ - زنان شاعر در انقلاب اسلامی با عشق عمیق به اسلام و انقلاب، مردانه سخن می گویند، همچون:

به خون گر کشی خاک من دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من
تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی جدا سازی ای خصم ، سر از تن من
کجا می توانی ز قلبم ربایی تو عشق میان من و میهن من
من ایرانی ام آرمانم شهادت تجلّی هستی است ، جان کندن من

مرحومه سپیده کاشانی

۱۱ - کلام جوانان نیز در انقلاب اسلامی از حکمت پیرانه برخوردار است؛ "افشین علا" تنها هیجده بهار از عمرش گذشته بود که درباره امام خمینی (ره) سرود:

دیدنش فتنه ها به دل می کرد — صورتش ماه را خجل می کرد
گر که می دید روی او بی شک — گل سرش رابه زیر گِل می کرد
آفتابی که در نگاهش بود — چشم خورشید را کسل می کرد
گریه با خنده، اشک با فریاد — با نگاهش مرا دو دل می کرد
او چو خورشید بود و من فانوس — حالت قطره بود و اقیانوس
تا که لب را به گفته وا می کرد — شور و حالی دگر به پا می کرد
چشم دل باز کردم و دیدم — تا رو پودش خدا خدا می کرد
مولوی هم اگر در آنجا بود — دامن شمس را رها می کرد
او چو خورشید بود و من فانوس — حالت قطره بود و اقیانوس

۱۲ - شعر در این سبک رنگ خون دارد، حسن حسینی می گوید:

بازم لب بسته قصد گفتن دارد — چشمم سرِ تا سحر نخفتن دارد
بر سینهٔ صحرایی ام از خنجر عشق — زخمی است که آهنگ شکفتن دارد

"مایاکوفسکی" گفته است:

"انقلاب، زبان خشن میلیونها مردم را وارد بازار کرده است، زبان کنار شهریها وارد خیابان اصلی شهر شده و زبان حقیر و فقیر روشنفکران را نابود کرده است.... باید بایک ضربه ، همه حقوق اجتماعی را در زبان نو وارد کنیم. به جای نغمه سرایی فریاد بکشیم و به جای خواندن لا لایی، طبل بزنیم." (مایاکوفسکی، چگونه می‌توان شعر ساخت ، ترحمه هومان)

لذا شعر انقلاب اسلامی امروز ایران نیز از چنین ویژگیهایی برخوردار است.

این غزل فرید اصفهانی نیز به لحاظ درون ساخت و محتوایی به مفاهیم و مضامین عرفانی عراقی مشابه است:

جـــدایـــیِ لب پیمـانه را نـمی تـابم	عـــذاب دوری میخـانه را نـمی تـابم
خمـار مـی کشـدم سـاقیا مـدار ابـی	کـه دورگـردش پیمـانه را نمی تـابم
شهیدغیرتم آن سان که درحوالی دوست	نگـــاه صــوفی بیگـــانه را نـمی تـابم
ستون پشت مرا تا شکسته ای بـه فـراق	فغـــان اســـتن "حنّانه" را نـمی تـابم

جلوه هایی از نازک خیالی و باریک اندیشی سبک هندی را هم مـی تـوان در برخی ابیات سراغ کرد؛ از جمله در این بیت شعر قادر طهماسبی (فرید):

در دبستـــان فـــرامـــوشیِ عشـق	دفتریـــاد مـــرا ســتوان نـــوشت

یا در شعر احمد عزیزی:

شـــیشهٔ رنگ ـفس درمـا شکست	هم قناری هم قفس درمـا شکست
مـــا تب گـل ، مـا بهـار حـیرتیم	ما در ایـن گـلشن شکـار حـیرتیم
عـطر بـیداری سحرهـا را گـرفت	پـــیچک لبخند، درهـا را گـرفت
چشم نازیبای ما بـی غـیرت است	ورنه این آیینه، بـاغ حـیرت است

طوفان انقلاب و سیل خروشان ادبیات پویا و فریادگر، اندیشه هایی چون "هنر برای هنر" را به زباله دانی نظریه های ادبی سپرد و ادبیات را در خدمت تعالی انسان قرار داد.

ویژگیهای شعر امروز انقلاب اسلامی

- صراحت بیان، بی پیرایگی زبان و طرح حقایق و مسائل مهم در کمال آزادی، یکی از ویژگیهای اساسی شعر انقلاب است.
- شعر انقلاب و زین و محجوب، در عین حال طوفانی ، جوان، اما بـرومند و استوار ، معصوم و پویا وزنده است.
- شعر انقلاب، شعر خشم و خروش و مقاومت و مبارزه و اعتراض و فریاد است.
- شعر انقلاب ، شعر زندگی و مردانگی و آمیزه ای از مهر و قهر، لطف و خشم و زمزمه توحید و اخلاق است.

□ شعر انقلاب ، جویباری است از نیایش و دعا، در عین حال، دریایی است از حماسه و آتش

□ شعر انقلاب ، شعر "آیدایی" ملوس و عریانی نیست که تمام قد در آیینه شاعر عریان شده و وجود شاعر را از آن خود کرده است.

□ شعر انقلاب ، آمیزه ای است از عشق و عرفان و حماسه ، عرفان در شعر انقلاب به دور از دکّه سازی و مریدتراشی وصوفیگری یأس آلود مطرح شده و عرفان ایمانی، جایگاه اصیل خود را در شعر دهه انقلاب بازکرده است.

خلاصه ، شعر انقلاب ، شعر عشقهای حیوانی و توصیفهای شیطانی شاعری هماره مست لا یعقل نیست. شعر انقلاببادگلوی شاعری لا ابالی وخماری فاسد نیست، و سرانجام شعر انقلاب ، شعر " فهمیده " هایی است که معادله نوظهور "تن" و "تانک" را آفریده اند.

ویژگیهای شاعران امروز انقلاب اسلامی

□ شاعر و نویسنده انقلاب اسلامی ، جهان نگر است ، اما غربزده نیست، او چشمی باز به همهٔ آفاق جهان دارد .

□ شاعر انقلاب از رنجها و دردهای مردم افریقا، فلسطین ، بوسنی و هرزگوین، افغانستان ، لبنان و دیگر رنج کشیده های دنیاغافل نیست.

□ شاعر و نویسنده انقلاب اسلامی ، غایت قصوای (دورتر) خود را خدا می داند و در عین حال برای رسیدن به خدا ، راه خود را از میانه اجتماع و از خلق انتخاب می کند. چرا که دلی پاک و چشمی تیز بین دارد و می داند که این امت سرافراز،امتی " لا یدرک و لا یوصف" است.

□ احساسات لجام گسیخته و درونی و خصوصی شاعر بر ادبیات انقلاب اسلامی حکمفرمانیست.

□ شاعر انقلاب اسلامی به ارزشهای اخلاقی، اکرام دارد، نه به زیبایی محض رضای دل و هوس خود

□ شاعر و ادیب انقلاب درمیان مردمی شیدا و ایثارگر گم شده است، قطره ای است از اقیانوس خروشان امت

□ شاعر انقلاب به دریایی از حماسه و کوهی ستبر از ایمان و ارزشهای الهی و معنوی تکیه زده است.

□ شاعر انقلاب اگر از کسی تعریف می کند از پیشوای شب شکنان و بزرگمرد قرن است.

□ شاعر انقلاب از امام خمینی (ره) یعنی عصاره یک ملت حرف می زند. او هم خود و هم شعر را مسؤول می داند:

شعر مسؤول ، بود حق پرور ... نه ستایشگر زور است و نه زر

شعر مسؤول ، پیام است و خروش ... از خدا نغمه و از غیب ، سروش

شعر مسؤول ، حماسهٔ تپش است ... بعثت و نهضت و شور وجهش است

شعر مسؤول ، سرا فراشتن است ... در دُرون تخم وفا کاشتن است

شعر مسؤول ، جهاداست و تلاش ... نه شکمبارگی و حرص معاش

شعر مسؤول ، بت انداختن است ... نه زمداحی ، بت ساختن است

در هیچ دوره از ادوار تاریخ ادب فارسی تا این اندازه جوانان مؤمن و متدین به شعر روی نیاورده اند.

شاعران انقلاب اسلامی برای رضای حق از جمهوری اسلامی دفاعی می کنند. تا این لحظه از تاریخ بشر چنین پیوندی صادقانه بین حکومت و شاعران وجود نداشته است و این میزان شعر خوانیها و کنگره های ادبی را تاریخ جهان سراغ ندارد.

بیشتر شاعران این نسل، زبان انقلاب را درک کرده و شناخته اند و با دریافت مفهوم اصیل سیاست ، عرفان و آگاهی اجتماعی ، شعر را از نظر تصویر سازیهای نو، به راهی تازه کشانده اند. این خصیصه را می توان در شعر شاعرانی مانند قیصر امین پور ، یوسفعلی میرشکاک ، محمد رضا عبد الملکیان، فاطمه راکعی، صدیقه و سمقی ،افشین سرفراز،اکبر بهداروند، علیرضا قزوه ، محمد علی بهمنی، پرویز عباسی داکانی ، عبد الجبار کاکایی ، زنده یاد سلمان هراتی ، نصر الله

مردانی ، احمد عزیزی، سهیل محمودی ، صابر امامی ، عباس خوش عمل و دیگران مشاهده کرد.

برای نمونه به قسمتی از شعر " بدرقه مردی به نام آفتاب" سروده محمد رضا عبدالملکیان نظر می افکنیم:

دست بر گردن پدر افکند — اشکهایش به گونه پرپر شد

آبی آسمان چشمانش — تیره شد، تا رشد، مکدّر شد

کودک احساس کرد، قلب پدر — پر تپش تر ز قلب دریاهاست

پدر احساس کرد، قلب پسر — آفتاب زلال فرداهاست

مرد، اندیشه ناک جبهه جنگ — ماشه و تیر و آتش افروزی

کی می آیی پدر ؟ پدر خاموش — در دلش گفت:" روز پیروزی"

اگر در آن روز تنها سهراب سپهری بود که گفت: " من مسلمانم، قبله ام یک گل سرخ"، امروز هر شاعر مسلمانی فریاد" من مسلمانم" سر می دهد، از جمله در بعد عظیم شهادت که در بطن و متن " من مسلمانم" جای دارد. شعر " به یاد شهیدان" سلمان هراتی براستی به مرغ اندیشه مجال پرواز ملکوتی می بخشد:

در سینه ام دوباره غمی جان گرفته است — امشب دلم به یاد شهیدان گرفته است

تا لحظه های پیش دلم گور سرد بود — اینک به یمن یاد شما جان گرفته است

از هرچه بوی عشق ، تهی بود خانه ام — اینک صفای لاله و ریحان گرفته است

دیشب دو چشم پنجره در خواب می خزید — امشب سکوت پنجره پایان گرفته است

امشب فضای خانهٔ دل ، سبز و دیدنی است — در فصل زرد، رنگ بهاران گرفته است

جامعه گرایی مثبت ، جنگ ، شهادت و شعر های پرخاشگرانه به ابر قدرتهای ستمگر و تفرقه انداز در اشعار شاعران انقلاب فراوان است.

شاعران انقلاب به اسطوره ها و باورهای تمثیلی غیر ایرانی و جایگزین شدن اسطوره های مکتبی نیز حرکتی پوینده بخشیده‌اند زیرا، فضای شعر که عاشقانه شد، کلام راه خود را می جوید و جاری می شود. از این عاشقانه ها خوشتر، صدایی نیست،نامکرّرند و کشف و شهودی در این برهوت آهن و فولاد، عشق را برداریم چه می ماند؟ جز هیولایی از عصب و خون.

تغییر و تحول واژگانی و تصویری نیز بشارتی برای جهان شاعران است؛ برای نمونه "بهت خیابان" سرودۀ عبد الرضا رضایی نیا، درک کردنی است:

غم آن نیست که در سفره، کمی نان دارم — به صمیمیت دستان تو ایمان دارم

سالها سال ، دلم پهنه یک موج نبود — اینک از برکت چشمان تو طوفان دارم

تو اگر باشی سرشار بهارم همه عمر — چه غم از فتنۀ پاییز و زمستان دارم

کفشها راوی و ماندۀ بن بست می اند — آه از این زجر که از بهت خیابان دارم

نعره ها، حنجره ها ، زل زدن پنجره ها — خاطراتی چه از این دست، فراوان دارم

دوست‌ای‌دوست،مراشب‌همه‌شب‌دست نگیر — بس که فانوس غزلهای درخشان دارم

نیست در کوچۀ احساس ، غباری درکار — باز شب آمد و از عاطفه باران دارم

در عین حال، به شعر " به انتظار بلوغ پرنده" سرودۀ عباس باقری التفات کنید که شعرش دارویی آرام بخش است و سکر عرفان و عطوفت را در خود نهفته دارد:

به آبروی غزل طعنه می زنی /وقتی /به عطر نورس گل تکیه می دهی آرام /و بیت سرخ دلت را/در آستان تماشای باغ می‌خوانی /تو شعر آینگی را /کجای این شب دلتگ خوانده ای /کاینک/گل از صدای تو / محمل به صبح می بندد/و خوشه های طراوت / به داربست خیال پرنده می روید/ تو تا کجای سفر باشکوفه همرازی ؟/که گل/ سراغ تو را از سپیده می گیرد / و عشق / کوچه به کوچه / به راه می افتد / به آفتاب غزل تکیه می دهی / وقتی / به انتظار بلوغ پرنده می مانی.

امام خمینی و ادبیات انقلاب اسلامی

قلم و زبان امام، می جوشید و می تراوید و تبدیل به عشق و ایمان می شد و در کام جانها و کشتزار اندیشه ها می ریخت و در قلبها و قالبها نفوذ می کرد.

بلاغت کلامش ، افسون قلمش ، اوجها و عمقها داشت و نثرش گرم و خون ساز و روشن و روشنگر بود. او باور باختگان را به باوری دوباره خواند و سرمایه‌های عظیم نهفته و گنجینه های پر ارج فراموش شده را فرا یاد آورد. ابر مردی که ردای شهادت بر دوش می کشید و طنین آشنای عاشورا در صدایش بود ، او بر شهید

نوحه نمی کرد، با شهید حماسه می ساخت.

همچون تیغ می برید، همچون باران، می بارید، همچون خورشید گرمی می‌بخشید و همچون آیینه تصویر گر حقایق بود، کلامش به حکمت لقمان می مانست و در عمق و اصالت به ذوالفقار علی (ع) شباهت داشت و در قاطعیت و دشمن شکنی به مواعظ پیامبر شبیه بود.

او کلام وحی را در پرنیان سخن می پیچید و در ژرفای جان می ریخت. او رشته محَبَّت بر گردن دلها افکنده بود که با اشارتی هزاران هزار ذبیح عاشق را تا مسلخ دوست می کشاند و میلیونها دل را قاف تا قاف قرب، راهبری می کرد.

او از پس خرقه حماسه و عرفان، پنجه در پنجه بزرگترین قدرتهای جابر زمان انداخت. او ابر مردی بود که نه تنها بت، که بت تراش را شکست. در مقام پیوند عرفان را از آسمان به زیر کشید و فلسفه را تا آسمان بالا برد.

در یک کلام پیام و کلام او، آیینه جانش بود و جانش آیینه حق.

شاعر خوش قریحه ثابت محمودی خطاب به آن بزرگمرد آسمانی می گوید:

شاید از شب و تشویش با تو صحبت کرد　　ز عقل مصلحت اندیش با تو صحبت کرد

دل از تلاوت وحی کلام تو پنداشت　　که جبرئیل دمی پیش با تو صحبت کرد

*

یا به تعبیر حسن حسینی:

با گام تو راه عشق آغاز شود　　شب با نفس سپیده دمساز شود

با نام تو این بهار جاری درجان　　یک شاخ گل محمدی بار شود

*

و یا به گفته قیصر امین پور:

مردی که طلایه دار مردان خداست　　از طایفهٔ نور نورداران خداست

قطبی که مدار چشم او قبله نماست　　قلبش گل آفتابگردان خداست

*

و همو می سراید:

ای پیشوای من / هر شب تو را / بر پشت بام خانه / با واژه های روشن شعر

ستارگان / پیوند می زنیم.
آثار شاعران انقلاب از عطر ارادت به معصومان و به ویژه حضرت سید الشهدا(ع) معطر است . حادثه عظیم عاشورا به دلیل تأثیر عمیقی که در شعر انقلاب گذاشته است، جایگاهی خاص دارد. همچون:

روزی که ز دریای لبش دُر می رفت — نهر کلماتش از عطش پُر می رفت
یک جوی از آن شطّ عطش سوز زلال — آهسته به آبیاری حُر می رفت

پرداختن به ابعاد نثر ادبی امام خمینی نیز فرصتی دیگر می طلبد، همین قدر اشاره شود که مضمون آفرینی، زیباییهای لفظی، جوان بودن نثر و ایجاد انگیزه در پیام و کلام امام موج می زند. و قتی می نویسد:
" سبکبالان عاشق شهادت، بر توسن شرف و عزت ، به معراج خون تاخته اند " و می نگارد:" ملت بزرگ ایران با قامتی استوار، بر بام بلند شهادت و ایثار ایستاده است" و می نویسد:" در مرگ آباد تحجرّ و مقدّس مآبی چه ظلمها بر عدّه ای روحانی پاکباخته رفته است" و پیام می دهد:" هیهات که امت محمد (ص) و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان به مرگ ذلّت بار و به اسارت غرب و شرق تن در دهند...." و دهها از این دست الماسهای درخشان در نگین پیامها.
آیا اینها،نثریک فقیه حوزه ومجتهد سالخوردۀ نشسته برقلّه نود سالگی‌است؟

پیوند حماسه و عرفان در ادبیات گذشته ایران

درمیان آثار مشهور عرفانی متقدمان ، منطق الطیر عطار بیش از سایر آثار، ویژگیهای" حماسه عرفانی" دارد. منطق الطیر ، در واقع نوعی حماسه عرفانی است، شامل ذکر مخاطر و مهالك روح سالك، که بی شباهت به " هفت خوان" رستم و اسفند یار نیست. منطق الطیر حماسۀ مرغان روح ، حماسه ارواح خدا جوی و حماسۀ طالبان معرفت است. بهترین نمونۀ حماسه سراییهای عرفانی را می توان در برخی آثار عطار و غزلیات شمس مشاهده کرد. در برخی ابیات ، آنچنان حماسه عرفانی در روح مولوی باز تابیده که گویی رستم است که به

زابلستان رسیده است. در بعضی غزلها ، مولوی به نحوی لفظ و معنی حماسی را خمیر مایهٔ غزل عرفانی قرار داده است که تمام تقسیم بندیهای سنتی و رایج ، دربارهٔ دوگانگی حماسه و عرفان را باطل کرده و طرحی نو برای بنای جهانی شگفت در انداخته است:

تو ز تاتار هراسی که خدا را نشناسی — که دو صد رایت ایمان سوی تاتار بر آرم

هله این لحظه خموشم چومی عشق بنوشم — زره جنگ بپوشم صف پیکار بر آرم

ز پس کوه بر آیم، علم عشق نمایم — ز دل خاره و مرمر، دم اقرار بر آرم

زتک چاه کسی را تو به صد سال بر آری — من دیوانهٔ بی دل به یکی بار بر آرم

خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برازنده ادب امروز ایران

گذشته افتخار آمیز ادبیات انقلاب اسلامی از ادبیات حماسی در جریان جنگهای ایران و روس گرفته تا نهضت جنگل و نهضت نفت، حماسه عرفانی قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی، همه و همه بر اتحاد حماسه و عرفان در آن ، صحه می گذارد ، شاید بتوان ظهور " ادبیات جهادی " بر ضد تجاوز روس و تهییج و تحریک مدافعان و بیدار کردن روح حماسی مردم در جنگهای ایران و روس را نقطهٔ عطف در تکوین ادبیات انقلاب اسلامی نامید. این ادبیات کما بیش در نهضت تنباکو ،مشروطه ، نهضت جنگل ، قیام شهید مدرس و نیز در بخشی از نهضت ملی شدن نفت تجلیاتی داشته و سرانجام به طورمشخص در انقلاب اسلامی ایران نمایان شده است، که بازتابهای آن را می توان در موضعگیریهای امام خمینی(ره) در اعلامیه ها ، خطابه ها و آثار مکتوب ایشان مشاهده کرد.

سخن ادبیات انقلاب نیز ، سخن حقیقت برین اهل امانت قلم ، اهل درد مستضعفان و فریادگران علیه ظالمان و مستکبران است. شعر و نثر عرفانی انقلاب اسلامی ، به ویژه ادبیات مربوط به دفاع مقدس، نه تنها اسطوره ستیز نیست، بل برعکس در کوره آتش این عشق عرفانی ، پهلوان انقلاب با همه

آرمانهای اسطوره ای خود ذوب می شود تا صافی گردد. همت عرفانی انقلاب ، خود اسطوره ای برای آیندگان است.

اگرچه حماسه و عرفان دفاع مقدس که در ادبیات این عهد ، منعکس است، بی اغراق کمتراز قطره ای از دریاست لکن ادبیات جنگ توانست تحولی در قالبهای موجود ادبی ، صرف نظر از محتوا، ایجادکند. سالیان سال بسیاری بر این باور بودندکه رباعی،قالب محدودی است که با کوشش شاعرانی چون عطار، خیام و ابو سعید ابو الخیر ، به پایان رسیده است. اما از شکوهمندترین تلاشهای شاعران انقلاب سرودن رباعیهای عمیق،قوی، ماندگار و سر شار از تازگی است که در این مسیر ، سه تن از شاعران روزگار ما، یعنی "حسن حسینی"،"قیصر امین پور" و "وحید امیری" سهم به سزایی دارند. در سبزه زار فرهنگ اسلامی این انقلاب ، نهالهای جوانی سر برآورده اند که با غرور از درختان تناور مژده می دهند.

آیا می توان رمان "نخلهای بی سر" نوشته قاسمعلی فراست و "باغ بلور" نوشته محسن مخملباف را نادیده گرفت. مردانی چون "محمد رضا محمدی نیکو"، "محمد رضا سنگری"، "ساعد باقری"، "محمد رضا عبد المکیان"، "ثابت محمودی"، "حسن اسرافیلی" بهترین شاهد در اثبات این نکته اند که باید به آینده شعر انقلاب خوش بین بود.

"طوفان در پرانتز" نوشته قیصر امین پور از ظهور حرکتی تازه در نثر ادبی حکایت می کند.

ادبیات داستانی جنگ تحمیلی یک حماسه عرفانی تمام عیار را شامل می شود، برای مثال "رمان" نخلهای بی سر" منطق شهادت و اتصال به حق، مقصد و طریق مشترک حماسه و عرفان در انقلاب است.

استقصای دقیق و عمیق در آثار پدیده آمده عصرانقلاب ، نشاندهنده این حقیقت است که همهٔ آنها کما بیش بر پیوند عرفان و حماسه مهر تأیید می نهند، از جمله میر هاشم میری می گوید:

جـــلوه روشـن ایثـار، بـه گـلگشت عـروج　　به سرا پرده خـورشید رسـد، چـرخ زنـان
گــفتی از سینه طوفـانی گـلدشت شـفق　　مـی دمـد رایت پـیروزی طـو بـا وطنـان
بـــیقرارانـــه بـه نـابودی شب شـعله کشـد　　عزم خـورشید دلان ، هـمت آیـینه تنـان
صف به صف پیکرظلمانی شب مـی شکـند　　آتشین ضـربت اسـطوره ای صـف شکنـان

حماسه انقلاب ، مقاتله یک قـوم از یک آب و گـل نـبود، بـل حـدیث حماسه‌های دل بود، درمیان حمـاسه سـازان انـقلاب اسـلامی هـر کـه عـارفتر، پهلوانتر، داغهای لاله‌های هامون تفسیر این معنی اند.

سردار حماسه ساز عرصه نبرد، عاشقانه و بسیجی می رزمد تا جرعه ای از جـام عشق الهی بنوشد:

در عرصه عشـق ، سـبز پـوشت دیـدم　　در پـــهنهٔ رزم ســخت کـوشت دیـدم
سردار بسـیج عـاشقان در شب وصـل　　هـمسنگ یـلان جـرعه نـوشت دیـدم

آنجاکه در هالهٔ انقلاب ، وصل معشوق بالاترین فتح است، خانقاهیان باید با غبار جبهه ها، مأوای خود را تطهیر کنند و راههای دور و دراز را رهاکرده به طریق این فروتنان خود آگاه تقرّب جویند.

شعار اصولی انقلاب را آن سردار فاتح بزرگ قلبها ، امـام خـمینی (ره) "پیروزی خون بر شمشیر" خواند که خود آن را از رایت سرخ حسین (ع) در محرم آموخته بود و در پیوند آن به کربلاهای تاریخ فرمود:

"جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست، جنگ فقر و غنا بود، جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد."

بلی: رسم عاشق کش و شیوه شهرآشوبی　　جامه ای بودکه برقامت او دوخته بود
بر قامت آن سردار بزرگ تاریخ و به تبع آن بر قامت برازنده ادب امروز ایران

خانم ام سلمیٰ
دانشگاه داکا - بنگلادش

ابوالبرکات منیر لاهوری و مثنوی او در وصف بنگاله

(فصلنامه دانش بنادارد که نوشته های فارسی نویسندگانی که فارسی زبان مادری آنها نیست، به همان صورت به چاپ برساند و بجز موارد ضروری در شیوهٔ مقاله‌نویسی و محتوای آن دخل و تصرفی نکند.

مثنوی "در صفت بنگاله" یکی از آثار ابوالبرکات منیر لاهوری است. وی سال ۱۶۱۰ م / ۱۰۱۹ هـ در لاهور متولد شد. نام پدرش عبدالجلیل خطاطی قوی پنجه بود. عبدالجلیل در زمان جلال الدین اکبر، در خدمت ابوالفضل، اولین مسودهٔ "اکبرنامه" را نوشت. منیر در زمان خود از دانش و فضل برخوردار بود و از کودکی شعر هم می سرود. (۱)

منیر در حدود سال ۱۶۳۵م / ۱۰٤۵هـ از لاهور به آگره مهاجرت کرد و در این شهر سکونت گزید و به دربار نواب سیف خان وابسته شد. نواب سیف خان در سال ۱۶۳۹م / ۱۰٤۷ هـ به بنگال رفت و منیر نیز همراه او عازم بنگاله شد. اما چون نواب در همین سال وفات یافت منیر از بنگال بازگشت. چند سال تحت حمایت نواب اعتقاد خان بسر برد، سپس به آگره بازگشت و در ۳٤ سالگی به سال ۱۶٤٤ م / ۱۰٥٤ هـق به سرای باقی شتافت. جسد وی را به لاهور بردند و به خاک سپردند.(۲)

منیر مردی زیرک و جویندهٔ دانش و برهر صنف سخن چیره دست بود، زیرا از آغاز جوانی آثار قابلیت و ترقی از ناصیه اش هویدا بود. نظر اکثر نوابان عصر خود را به طرف خویش معطوف کرد و مورد محبت آنان قرار گرفت. بسیار پرکار بود و در انواع غزل، قصیده و مثنوی دست داشت و محسنات شعری به نیکی می‌شناخت. سخن سنج بود، به این لحاظ تعقیدات لفظی و معنوی را در کلام عرفی، ظهوری، زلالی و طالب باز شناساند. (۳)

منیر مردی نیک نفس بود و پیوسته به کار مردم می رسید. او "چندنامه به اصحاب اقتدار برای سفارش و مدد دوستان نوشته بود، ولی خودش خوددار و خود آگاه بود. به ظواهر دنیایی اعتنایی نداشت. قناعت در نظر او خوشتر از گنج بود. در نظر او قناعت انسان را از زیربار منت دیگران می رهاند. بدین سبب عصر جوانی منیر به مفلسی و تنگ دستی گذشت.(٤)

منیر ابتدا، در زمان خود قدر و منزلتی بین مردم به دست نیاورد، زیرا با وجود شعرای بلندپایهٔ ایرانی ناموری و شهرت پیدانکرد. بدین سبب در کلامش برتریهای عمومی عصر خود و تعصبات انسان را نشان داده است. در یکی از تصنیف هایش بنام "کارنامه" نوشت که "در این زمانه فقط آن شاعر ناموری تواند یافت که چهار صفت دارد. اول کسیکه صاحب مال و ثروت است. دوم که سالخورده است ، سوم، ایرانی باید باشد و چهارم که معروف باشد. مگر من که هندی نژاد، گمنام، مفلس و جوانم ، پس هیچ یک مرا در خور اعتنا نداند". ولی منیر ناامید و مأیوس نگشت و این قیاسها را از سرخویش بیرون ریخت و با کارش ثابت کرد که این معیارها درست نیست. و مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، امیر خسرو، حسن و فیضی که همه شعرای هندی نژادند ، هر یکی را برابر با شعرای ایرانی نژاد می توان شمرد(٥).دربارهٔ خودش اینطورنوشت: (٦)

"من مهر پرست که چون بدر منیر از بلدهٔ لاهور طلوع کرده ام
و از فیض خورشید ازل طبع درست و رای روشن یافته ام کوکبهٔ معنی را به آسمان رسانیده ام و در درجه شناسی سخن دقیقه ای فرو نگذاشته ام . صد هزار بیت که هر یک بیت الشرف کواکب معانی است به اوج ظهور آورده ام و از فروغ معانی مطلع سخن را چون مطلع خورشید نورانی ساخته ام".

منیر علاوه بر نثر ، غزلیات ، قصاید ، قطعات ، ترجیحات، مسدّس و مفردات تقریباً یکصد هزار شعر گفته است. (٧) ولی مثنویهای او خیلی مهم اند که در آن سرزمین پاکستان و هند وآسیا را مدح گفته و با سخنان زیبا و شعرهای دلربا آن سرزمینها را ستوده است. این صفت در مثنوی "مظهر گل" خوب جلوه گراست که به نام " مثنوی در صفت بنگاله " معروف است ، که سخن دربارهٔ بنگال دارد. در این مثنوی منیر مناظر طبیعی بنگال را ماهرانه تعریف کرده است و اشیای ساده مانند گل و ثمر و جانوران را بفصاحتی بیان کرده است که معلوم می شود شاعر

خیلی باریک بین بوده و با احوال عمومی و با دقائق انسانی ، آشنائی کامل داشته و مطالعه زیاد داشته و مطلب را در سخنش نیک پرداخته است. آغاز مثنوی با این ابیات شروع می شود (۸):

به نام فیض بخش دانش آموز — که دلها گشته از وی فیض اندوز
به درگاهش خرد جسته توسل — زفیضش گشته انسان مظهرکل
به فکر او همه دلهابه جوش است — به ذکرش جمله لبها درخروش است
طراوت بخش حرف تربانان — لطافت سنج طبع نکته دانان

چند بیت از نعت سرور کائنات صلعم اینجا نقل می گردد (۹) :

سروسر کردهٔ پاکان محمد(ص) — نخستین موجهٔ دریای سرمد
جز او خاتم میان انبیانیست — درآن خاتم به جز نام خدانیست
بروختم است آئین فتّوت — گل حتمی ست در باغ نبوت
بروپیغمبری ختم از جلالت — وجودش مقطع نظم رسالت

سیف خان راکه پشتوانهٔ منیر بود، این طور مدح کرده است :(۱۰)

بهم دمساز مدح سیف خان است — که مدحش جوهر تیغ زبان است
ازآن بر لشکر آرایان شده چیر — که می نازدبه هم نامیش شمشیر
به مشت تیغ دست او قرین است — دعای سیفیش نقش نگین است

بنگال سرزمین آب و دریا است ، در اینجا رودهای زیادی جاری است . رود گنگ یکی از مهم ترین آنها است که صدها نهر در آن به هم می پیوندد. منیر در وصف رود گنگ شعر سروده است که چند بیت بطور نمونه اینجا نقل می‌شود.(۱۱)

چو گنگ آبستن صدبحر قلرم — فلک چون قطره آبی در و گم
کسی را ساحل او نیست معلوم — کنارش چون میان دوست معدوم
به فکر آشنایان او فتاده — به حرف آشنا لب بر گشاده
کسی نام پل آن جا کم شنیده — که آبش جز پل ماهی ندیده

سرزمین بنگال خیلی نمناک و مرطوب است ،بدین سبب اینجا خیلی پشه است که شبیخون زنند و فتنه سازند و مردم از آزار آن نمی توانند به آرامی استراحت کنند. منیر هم از اذیت پشه دلتنگ شد. در مذمت پشه این طور گوید :(۱۲)

به گوش خلق از طبع گزنده نگفته غیر حرف پوست کنده
شبیخون آورد از فتنه سازی کند هر دم به خون خویش بازی
به خون ریزیست دائم نشترش تیز صدای او بود گلبانگ خون ریز
بود آزار خلقش مذهب و کیش که در حق همه کس می زند نیش

منیر از سرزمین بنگال خیلی خوشش می آید که پر از سبزه و گل است . پس بنگاله را این چنین وصف میکند :(۱۳)

رسیدم چون زفیض لایزالی به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلها نگارین گلش چون چهرهٔ حوران بهارین
سوادش سرمه سای چشم نرگس تن گل از نسیمش یافته حس
به هرجا کاندرین کشور رسیدم بعیر از سنبل و ریحان ندیدم
به نوعی پرز سبزه این دیارست که شهر سبر از وی شرمسارست
به صحرایش همه جا سبزه رسته زمین ز آب زمرد روی شسته

ذکر هوای بنگال هم خالی از لطف نیست - می گوید (١٤)

هوایش کرد سیرابی چنان سر که دود شمع گشته سنبل تر
هوا ز آنسان رطوبت کرده بنیاد که گشته مرغ آبی کاغد باد
هوا ر آنسان زتری فیض یاب است که نقش مطربان نقش برآب است
چو کشتی زین سبب چنگ نواگر به آب افتاده است از نغمه تر
چمن آنجا هوا دار سحاب است هوای ابر دائم بر یک آب است

زمین بنگال خیلی شاداب و سیراب است دربارهٔ زمین می گوید(۱۵)

چه گویم زآن زمین فیض گستر که آب از شرم خاک او شده تر
زمین او بود زا تگونه سیرآب که نقش پای گردد چشمهٔ آب
زبس خاکش ز سیرابی است معمور ر زهد زاهدان خشکی شده دور

در تعریف چشمه می سراید (١٦)

ز وصف چشمه اش تر شد زبانم چکید آب طراوت از بیانم
ز چشمه بسکه گل بیرون ترا وید ز شاخ آب هر گل می توان چید
شده از چشمهٔ او سبزه محبوس به رنگ چشمهٔ پرهای طاووس
شده آب حیات از چشمه اش تر ز رشک ناله اش نالیده کوثر

سبزهٔ بنگال هم شاعر را مجذوب ساخت. در توصیف سبزه ابیاتی سروده که چند

بیت بطور نمونه اینجا نقل می شود (۱۷)

چنان بر آب سبزه آشکارست | که دریا در حقیقت سبزه زاراست
به زیر سبزه بینی آب هر سو | چو زیر خط رخ خوبان دلجو
چنان دریا ز سبزه بهره یاب است | که موج سبزه اش بر روی آب است

معلوم می شود منیر گلهای بنگاله را خیلی دوست داشت او در تعریف گلها ابیاتی سروده است چند بیت اینجا نقل می شود (۱۸)

سخن از وصف گلهایش کنم سر | شوم گلدسته بند از تار مسطر
چو اوصاف گل سرخش نگارم | شود خامه رگ ابر بهارم
میان غنچهٔ او چون نکویان | بهم جمع اند مشتی تازه رویان
لطافت بسکه خارش کرد بنیاد | به چشمش جای چون مژگان توان داد

بعد ازآن گل لاله ، صد برگ، قلعه، عشق پیچان، چنبیلی ، رای بیل ، تیوتی، رای چنپه، کیوره ، جاهی جوهی، فرنگی، عجائب، جهانگیری، گل قدم، مشک دانه، گل مهدی، چنبه، نیلک، کلیجن، بندلی، فرنگی نیزه ، دوپهری و لیلی و مجنون را فرداً فرداً در ابیات ذکر کرده است.

گلهایی که دران خطّه دیده می شود ذکر کرده است :

گل ناکسیرش، کوزه، کرنه ، کندراج، مخمل ، چینی، کند، پیاری و سهاگن وغیره.

درختهایی که در بنگال می روئیده اسمهای آنها را بیان کرده است و دربارهٔ هر یک ابیاتی هم سروده است. نام آنها چنین است :

درخت ناریل، نیشکر، انبه ، موز ، آناناس، کونله، برهل، کتهل، فالسه ، کمزکهـ و هریار یوری.

در این منطقه هزاران میوه است که هر یکی کام بخش پیرو برناست. می گوید :(۱۹)

هزاران میوهٔ دیگر در این جاست | که هر یک کام بخش پیرو برناست

در بنگال، برشگال شش ماه دارد که در این فصل آسمان همیشه پر سحاب می‌شود. ابر می بارد ، سیل می آید و هزارها مردم از سیلاب می میرند. در صفت برشگال می گوید. (۲۰)

هوای ابر این جاماه و سال است | ولی شش ماه خاص بر شگال است
روان گردد زفیض لایزالی | همه نظم سمایی و زلالی

عجب نبود اگر خلقی بمیرد　　که یکسر مردمان را آب گیرد

هر آنچ از سیل و آبش می شنیدم　　حیات آبی به چشم خویش دیدم

طوفان بنگاله همیشه پر خطر و تباه کننده است. طوفان بنگاله را این طور ذکر می‌کند.(۲۱)

ازآن این ملک آشوب آفرین ست　　که باد او چنان آتش چنین است

در این منطقه هوا همیشه تغییر پذیر است و در یک حال استوار نمی شود:(۲۲)

درین کشور که خاکش جمله آب است　　هوا هر ساعتی در انقلاب است

هوایش که خنک که شعله تاب است　　گهی ابراست و گاهی آفتاب است

از قلم منیر جانوران و پرندگان این ناحیه رد نمی شوند. او مور، فیل، کرگدن، گاو میش، طوطی و مینارا ذکر می کند. "در تعریف طوطی" این طور سروده است.(۲۳)

مرا از نکته دانان گشت معلوم　　که خیزد طوطی گویا ازین بوم

چه طوطی آینه دارمعانی　　دل او در خیال نکته دانی

شود طبعش زهر گون نکته اندیش　　در آئینه کند شاگردی خویش

این مثنوی بابیت های زیر خاتمه می یابد.(۲٤)

منیری جبهه افروز معانی　　دلت ماه سپهر نکته دانی

چو کردی از معانی مبرهن　　چراغ دودمان خامه روشن

کشودستی در معنی فروشی　　برای در بنه قفل خموشی

سخن را نیست پایانی بهش باش　　خمش باش و خمش باش و خمش باش

حواشی

۱ تا ٦ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند (اردو) - دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۱ از صفحه ۳٦۲ تا ۳٦۵.

۷ - دیباچهٔ مثنوی در وصف بنگاله در صفت بنگاله.

۸ تا ۲٤ - مثنوی در صفت بنگاله - ابوالبرکات منیر لاهوری از صفحه ۷ تا ۹۵

* * * * *

بشیر حسین ناظم
اسلام آباد

نذرانه عقیدت

بحضور امام خمینی اعلی الله مقامه

پیر ما پیر خمینی آفتاب عرش دین　　بحر علم وفضل و حکمت را دُر و لعل ثمین
تو علمبردار تعلیمات قرآن مبین　　حافظ ناموس دین رحمة للعالمین
آتش حُبّ نبی در سینه ها افروختی　　بندگان را سروری و خواجگی آموختی
هرکه ومه را بکردی آشنائی قدر دین　　در جهان تابنده ای مثل سنای بدر دین
کشتهٔ در این زمان از فضل مولا صدر دین　　باز گردانیده ای تو قوم را از غدر دین
ملت اسلام را بر راه حق انداختی　　کرده ای قربان هر چه ، بهر مولا، داشتی
نکهت گلهائی باغ دین ز تو صد چند گشت　　قلب اسلام اله العالمین خورسند گشت
هر نفر از امرتو پابند نصح و پند گشت　　"پیکر آذر"به زندان ضلالت بند گشت
تا به کیوان، پرچم توحید را افراشتی　　در زمین قلب و جان تخم حمیت کاشتی

*****

رئیس امروهوی

فروغ مهر

از فروغ مهر سیمای افق تابنده شد　　شب بسر آمد که ایوان سحر رخشنده شد
ملّت ما از فسون سامری خوابیده بود　　نغمه روح الامین بشنید و روحش زنده شد
مطرب ما از تفنن نغمه های نو سرود　　ساقی ما از تلطف بزم آراینده شد
غنچهٔ نو خیز از خواب خزان بکشود چشم　　مرغک پر سوخته بر شاخ گل رقصنده شد

*****

آفتاب تازه از بطن افق آمد پدید　　بزم مشرق از جمالش مطلع انوار شد
خواب آزادی هم ار تعبیر نو شد بهره یاب　　روح آزادی هم از خواب گران بیدار شد
مژدهٔ عهد بهاران در چمن آمد پدید　　انقلاب نو به اقوام کهن آمد پدید

*****

آقای فضل حق صاحب مثنوی "مولا علی"
اسلام آباد

ساقی نامه

چهره صحرا ز گل جانانه گشت　　خاک مرده زنده و مستانه گشت
موج رنگ و بو چمن ایجاد کرد　　شهر خاقان خزان ویرانه گشت
از رگ هر برگ باده می چکد　　لاله اشگفته خود پیمانه گشت
گر کسی امروز بامامی نخورد　　گونیا دست و لبش خس خانه گشت
هر کسی کز مجلس ما دور ماند　　کور چشمش دیده بینانه گشت
هرکه از درویشی ما بر بخورد　　از ریا وارسته و فرزانه گشت
ساقیا آتش بریز و تیز ریز　　میکشان از عاقبت بیگانه گشت

دان که فصل گل گریان می بود
رونمایش گاه گاهان می بود

ساقیا ایام گرداں را نگر　　افغنه و پاک و ایران را نگر
در بیابان گماں گم گشته است　　فکر بی نور مسلمان را نگر
یک نظر کن نرگس بیمار را　　لاله خونین گریبان را نگر
باده باطل شکن را عام کن　　سستی بینائی ایمان را نگر
این خمستانم که بد روشن بسی　　ننگ می آرد شبستاں را نگر
چار سوی من بهاران فرنگ　　آئنه دارد گلستان را نگر

ساقیا زهراب مرگ آشام ده
زان ما، اقبال را پیغام ده

گو که ما برسنگ ره افتاده ایم　　زار ویران و تباه افتاده ایم
در زمینم لاله ها تابد ولی　　ما به شبخون سیاه افتاده ایم
پیش سیل رقص و آهنگ فرنگ　　مثل یک مرگ سپاه افتاده ایم
داده ایم از دست ذات خویش را　　پیش غیران چون گیاه افتاده ایم

ای به تو ارزان حضور آستان
با نبی گو حال غم افتادگان

*****

نصرت زیدی
راولپندی

غزل

خوشا عهد جنون فتنه سامان — سلامت نیست یک تار گریبان
روان شد جانب کوئی نگاران — اسیر گیسوی جانان جانان
تبسم زیر لب برق تجلی — خرام او بصد محشر به دامان
جبین او ضیائی صبح روشن — پریشان گیسوی او شام هجران
ندیده هیچکس آن ذات باری — اگرچه هست او نزد رگ جان

*****

فیض عارفی

نوای مسلم

کجا می روی کار فرمای پاک — ز یزدان نداری مگر، هیچ باک
کجا بایدت بین کجا می روی — ز دونان تو داری امید بهی
ز بیگانگان چشم دارد کسی — که مایوس باشد ز داور بسی
شود باعث انقلاب جهان — ز مشرق به مغرب بدستش عنان
چرا چشم داری ز افرنگیان — نیابی گهی سودی از دشمنان
بکوشند همه ملحدان جهان — دماری بر آرند از مسلمان
بکوش از پی اعتلای عمل — بیا بی مقامی به فوق ملل
ندیدی مگر حکمت شوروی — پس ناکسان جهان می روی
جها کرد با لیبیا و عراق — به افغان و مصر و به شام و عراق
نه بینی که ایوبی اسپی بداد — به دشمن که اسپش بمیدان فتاد
محال است فیض نصاریٰ رسد — یهودی به مسلم امانی دهد

*****

گرچه زبان انگلیسی از دیر باز به عنوان زبانی بین المللی شناخته شده ، لکن این توفیق نصیب انگلستان نشده است که دربارهٔ زبان خود، کنفرانسی جهانی با شرکت استادان زبان انگلیسی، تشکیل دهد، اما در تاریخ معاصر، این افتخار نصیب ایرانیان شده است. در نخستین مجمع بین المللی استادان فارسی در ایران، نه تنها از ایران، بلکه استادان فارسی از چهل کشور جهان جمع آمدند، تا مسائل مربوط به گسترش و تدریس زبان فارسی را بررسی کنند. این مجمع از ۱۳ تا ۱۶ دی ماه سال ۷۴ هـ. ش در تهران برگزار شد.

دکتر محمد صدیق شبلی
اسلام‌آباد

گزارش نخستین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی در ایران

صبح چهار شنبه ۱۳ دی ماه سال ۷۴ برابرباسوم ژانویه ۱۹۹۶ م مجمع استادان زبان فارسی باحضور ریاست جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای رفسنجانی گشایش یافت. در این مجمع که در تالار علامه امینی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران برگزار شد ، ابتدا آقای دکتر عارف رئیس دانشگاه تهران به حضار خیر مقدم گفت. سپس آقای مهندس میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سخنانی ایراد کرد و ضمن آن به تشکیل شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی برای خارج ازکشور و برگزاری مجمع بین المللی استادان فارسی به منظور تقویت کرسیهای زبان فارسی، باز آموزی استادان، نشر علمی کتب و تدوین کتب آموزشی و پژوهشی اشاراتی کرد. آن گاه جناب آقای هاشمی رفسنجانی این مجمع را رسماً افتتاح کردند. رئیس جمهور در سخنان خود از میهمانان و استادان به مناسبت قبول رنج سفر تشکر کردند. ایشان اظهار داشتند که این کنگره در زمان بسیار مناسبی برگزار شده است ، چراکه ایران به پیشرفتهای فراوانی دست یافته و مغتنم است که این پیشرفتها به جهانیان شناسانده شود، که چنین کاری از طریق زبان ممکن است، ولی زبان باید پویا، مستعد، انعطاف پذیر و حاوی مایهٔ ادبی باشد. ایشان فرمودند این جنبه های فارسی، خیلی قوی است، محتوای تمدن اسلامی، بعد از انقلاب اسلامی به زبان راه یافت، لذا فارسی از لحاظ محتوا نیز پربار شده است و جهانیان، بزرگان شعر و ادب فارسی را بیشتر ارج می‌نهند،

ایشان یادآوری کردند : این وظیفهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که به تناسب زمان، زبان باب روز و جدید را پرورش دهد و برای اصطلاحات علمی جدید واژه‌های فارسی پیدا کند. ایشان اضافه کردند که باید با کتابخانه های دنیا ارتباطات قوی داشته باشیم تا آثار پرارج فارسی موجود در آنها را جمع آوری کنیم. همچنین ایشان بر لزوم ایجاد ارتباط با کلیهٔ استادان زبان فارسی و کشورهای فارسی زبان تاکید کردند و این مجمع را حرکتی مبارک برای جهان اسلام و فارسی زبانان ذکر کردند. در این جلسه آقای دکتر هاشمی گلپایگانی وزیرفرهنگ و آموزش عالی نیز ضمن سخنانی به موارد زیر اشاره کرد :

۱ - تبدیل زبان فارسی به یک زبان علمی و فرهنگی پویا و کارآمد متناسب با نیازهای دوران توسعه و تحولات سریع بین المللی
۲ - توسعه و اشاعه دانش و فن واژه سازی و واژه گزینی
۳ - بهنگام کردن آموزش و پژوهش های زبان شناسی در دانشگاهها و مراکز پژوهشی. ایجاد رشته های جدید واژه شناسی و واژه گزینی و واژه نگاری
٤ - ایجاد شبکهٔ واژه شناسی و زبان شناختی در داخل کشور و در بین کشورهای فارسی زبان
٥ - تلاش در پالایش زبان و گویشهای گوناگون درکشورهای فارسی زبان، به منظور نزدیک ترکردن آنها به یکدیگر
٦ - ترویج و گسترش ترجمهٔ متون مفید زبان شناختی سایر زبانها به فارسی
۷ - لزوم بهره برداری از آثار و نتایج پژوهشهای فارسی شناسان سایر کشورها
۸ - فعال تر ساختن نقش فرهنگستانهای زبان و علوم در این زمینه و ایجاد ارتباط بین فرهنگستان ها و مراکز دانشگاهی و پژوهشی کشورهای فارسی زبان

سپس آقای دکتر حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز به سخنرانی پرداخت. ایشان از طرف فرهنگستان به میهمانان خوشآمد گفت و اظهار داشت : زبان فارسی کما بیش همزمان با استقرار دین مبین اسلام در ایران تکوین و تکون پیدا کرد، حامل جهان بینی و فکر و فرهنگ اسلامی در ایران شد و این فکر و فرهنگ را تا دورترین نقاط جهان اسلامی گسترش داد و در تمدن بشری نقش عمده‌ای ایفا کرد. آقای دکتر حداد عادل اهمیت زبان فارسی در فرهنگ جهانی را روشن ساخت. سپس آقای دکتر پور جوادی مسئول کمیتهٔ علمی مجمع، سخنرانی مختصری ایراد کرد. دیگر سخنرانان مجمع، آقای محمد عاصمی از کشور تاجیکستان به عنوان آخرین سخنران بود، که ضمن برشمردن اهمیت برپایی این گونه مجامع، برلزوم ارتباط استادان زبان فارسی تأکید کرد.

در این مجمع پیام مدیرکل یونسکو، استادان زبان فارسی کشورهای مشترک

المنافع و قفقاز و انجمن فارسی پاکستان و انجمن استادان فارسی هند قرائت شد.
مدیرکل یونسکو ضمن پیام خود گفت :

زبان فارسی در سایهٔ ادبیات گستردهٔ خود از مرزهای ایران بسی فراتر رفته است ، به طوری که آثار رودکی برای تاجیکیان از مهمترین عناصر هویت آنان به شمار می آید . هزار سال پس از رودکی ، اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی دیگری، مظهر استقلال پاکستان مسلمان شد. و مقبرهٔ جلال الدین بلخی که شعر و حکمت را با شیوه‌ای بی بدیل درهم آمیخته، زیارتگاه عارفان جهان در ترکیه شده است. همان گونه که سنایی در افغانستان و امیر خسرو دهلوی در هند و نظامی در قفقاز مورد تکریم و ستایش همگان‌اند.

جلسات علمی مجمع بعد از ظهر روز چهارشنبه سیزدهم دی ماه ۷٤، طبق برنامهٔ پیش بینی شده در محل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به این شرح برگزار شد :

۱ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای افریقایی و عرب
۲ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای قفقاز و ماورای قفقاز
۳ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای تاجیکستان و افغانستان
٤ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای شبه قاره هند
۵ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای چین، اندونزی و مالزی
٦ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای اروپای غربی و امریکا
۷ - وضعیت زبان فارسی درکشورهای ژاپن و کرهٔ جنوبی

دراین جلسات ،استادان و پژوهشگران دربارهٔ مسائل گوناگون مربوط به تدریس و تحقیق فارسی مقالاتی قرائت کردند و مفاد آن را مورد بحث قرار دادند. این جلسات فرصتی برای تبادل نظر و تجارب شرکت کنندگان فراهم کرد و آنان نیز پیشنهادهای مفیدی عرضه کردند.

روز پنجشنبه ۱٤ دی ماه ۷٤، دومین جلسهٔ عمومی نخستین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی با تلاوت آیاتی از قرآن کریم به ریاست هیئت رئیسه متشکل از آقایان دکتر پور جوادی (ایران)، یانی ریشار (فرانسه) ، دکتر محمد اکرم شاه (پاکستان) احمد تفضلی (ایران) ، ملک عبدالحمدوف (ازبکستان) و آقای توفیق جهانگیراف (آذر بایجان)، کارخودراآغازکرد و استادان دربارهٔ موضوعهای زیر سخنرانی کردند :

آقای اظهر دهلوی (هند) - جنبهٔ بین المللی زبان فارسی
آقای بروس لارنس (امریکا) - نقش زبان فارسی در ایجاد تمدن اسلامی
استاددکتر عبدالحسین زرین کوب (ایران) -تکامل و سایل تحقیق درایران امروز

خانم آنایل کیلر (انگلستان) - ایرانشناسی در انگلستان
دکتر محمد جعفر یاحقی (ایران) - آسیب شناسی آموزش ادب فارسی به خارجیان
آقای محمد جان شکوری (تاجیکستان) - تاجیک و تاجیکی

همچنین جلسات علمی مجمع بین المللی استادان فارسی بعد از ظهر روز پنجشنبه چهاردهم دیماه ۷٤ نیز در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در گروههای مختلف تشکیل شد که شرح آنها به قرار زیر است :

۱ - وضعیت زبان فارسی در شبه قارهٔ هند
۲ - آموزش زبان فارسی
۳ - مطالعات ایرانی
٤ - وضعیت زبان فارسی در آسیای مرکزی
۵ - دستور زبان فارسی و لهجه ها
٦ - مسائل تصحیح و ترجمه
۷ - اسلام و زبان فارسی

و نیز صبح روز جمعه ۱۵ دی ماه ۷٤ با حضور میهمانان جلسهٔ بحث و بررسی دربارهٔ اساسنامهٔ تأسیس انجمن جهانی استادان فارسی در محل دفتر مطالعات وزارت امور خارجه برگزار شد. در این جلسه آقای دکتر کمال حاج سید جوادی، دبیر شورای گسترش زبان فارسی دربارهٔ اهمیت و دورنمای تاریخی فارسی مطالبی ارزنده ایراد کرد. سپس شرکت کنندگان دربارهٔ انتخاب رئیس و اعضای انجمن بین المللی استادان زبان فارسی اظهار نظر فرمودند، که در نتیجه قرار شد بعد از تشکیل انجمن، اعضای شورا از بین خود فردی را که دارای صلاحیتهای علمی باشد، به عنوان رئیس، انتخاب کنند.

بعد از ظهر روز جمعه ۱۵ دی ماه ۱۳۷٤ ، در ساعت ۱۸ مراسم اختتامیه مجمع بین المللی استادان فارسی در تالار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزار شد آقای دکتر پور جوادی رئیس کمیتهٔ علمی مجمع گزارش خود را دربارهٔ مجمع قرائت کردند . سپس آقای دکتر شعر دوست سرپرست ستاد اجرایی مجمع نیز گزارشی داد. این جلسه با بیانیهٔ مهندس میر سلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به پایان رسید.

در این مجمع بین المللی ازاستادان فارسی پاکستان، چهار تن شرکت داشتند که عبارت بودند از: استاد دکتر محمد اکرم شاه (لاهور)، دکتر محمد صدیق شبلی (اسلام‌آباد) و آقای نوازش علی (لاهور) . دکتر محمد اکرم شاه دربارهٔ موقعیت فارسی در پاکستان ، و آقای دکتر محمد صدیق شبلی دربارهٔ آموزش فارسی از

راه دور، سخنانی ایراد کردند و آقای نوازش علی در معرفی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور و مسائل مربوط به تدریس فارسی مطالبی اظهار داشتند.

نظر به اهمیتی که رهبر معظم انقلاب به زبان و ادب پارسی و این قبیل گردهمایی ها می نهند، یکصد و پنجاه تن از اعضای شرکت کنندهٔ در جلسه، صبح روز شنبه ۱۶ دی ماه ۷۴، با حضرت آیة الله العظمی خامنه ای دیدار کردند. رهبر معظم انقلاب در سخنرانی که در جمع این استادان ایرادفرمودند با بیان اهمیت زبان فارسی در دنیای امروز رهنمودهای بسیار مفیدی کردند. این سخنرانی جامع ترین و مفیدترین و موثرترین سخنرانیهای این مجمع بین المللی استادان زبان فارسی به شمار می رفت.

حضرت آیة الله خامنه ای بعد ازخیرمقدم به میهمانان فرمودند زبان فارسی برای مافارسی زبانان مایهٔ فخر و مباهات است، ولی دیگران هم شیفتهٔ این زبان شیرین شدند. زبان مادری حکیم نظامی، اقبال لاهوری و شهریار و بسیاری از دیگران فارسی نبود ولی آنان بیشتر شعر خود را به زبان فارسی سروده اند فارسی به عنوان یک زبان پدیده بسیار بزرگ و پرشکوهی است، زیراکه ازگسترش واژگان و ظرفیت ترکیب پذیری و زیبایی موسیقایی برخوردار است و با این خصوصیات ظرفیت بسیار بالایی برای حمل هرگونه معانی دارد. هیچ بخشی از گسترهٔ معارف بشری نیست که این زبان از حمل و بیان آن عاجز باشد و در عین حال با شیرینی و نرمی خود، زبان بهنجار و گوش نوازی است.

ایشان در بخش دیگری فرمودند: زبان فارسی خدمت شایانی به دین اسلام کرده است. گسترش این دین مبین در شبه قارهٔ هند و چین و بخشی از آسیای میانه بلا شک به وسیلهٔ زبان فارسی ممکن شده است بسیاری ازکسانی که در آن مناطق مسلمان شده اند، هنوز نشانه ها و یادگار های زبان فارسی را در اظهارات و کلمات و اصطلاحات دینشان حفظ کرده اند. اگرچه امروز قلمرو زبان فارسی آن وسعت سابق را ندارد اما بازهم این زبان خوشبخت است، چراکه علاوه بر ایران در هرجای دنیا دوستدارانی داردکه نسبت به این زبان احساس مسئولیت و محبت می کنند و برای پیشرفت و گسترش آن گامهای مؤثری بر می دارند، که مسلماً تلاشهای آنان ان شاالله با موفقیت مواجه خواهد شد.

معظم له در پایان سخنان خود برای پیشبرد زبان فارسی توصیه هایی فرمودند که از لحاظ زبان شناختی نیز بسیار مهم و مفید بود.

بیانیهٔ نخستین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی

در نخستین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی که از چهل کشور جهان از

کشورهای قاره های آسیا و اروپا و افریقا و امریکا در آن شرکت جسته‌اند، شرکت کنندگان مراتب تشکر خود را از کلیه برگزار کنندگان این مجمع علمی بخصوص از شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی ابراز و موارد ذیل را که در طول جلسات عمومی و تخصصی مجمع ابراز شده است و شرکت کنندگان دربارهٔ آنها اتفاق نظر داشته‌اند، اعلان کردند :

۱ - نظر به اهمیت جغرافیایی و سوابق تاریخی و فرهنگی و کاربرد علمی زبان فارسی در منطقه ای پرجمعیت از جهان، نخستین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی از سازمان ملل و بخشهای وابسته بدان درخواست می کند که استفاده از زبان فارسی را به منزلهٔ یکی از زبانهای رسمی سازمانهای بین المللی معمول دارد و از هم اکنون نیز یونسکو در کنفرانسها و جلسات علمی و فعالیتهای انتشاراتی مربوط به آسیای مرکزی و آسیای غربی استفاده از زبان فارسی را حتی المقدور متداول نماید.

۲ - مجمع از وقایع اخیر در جمهوری اسلامی افغانستان که منجر به نابود شدن میراث فرهنگی و کتابخانه های افغانستان شده است، اظهار تأسف کرده از سازمان یونسکو درخواست می کند که در حفظ میراث فرهنگی افغانستان و باز سازی کتابخانه های آن مساعدت کند. همچنین از مؤسسات انتشاراتی دولتی و غیر دولتی جمهوری اسلامی ایران که به چاپ و نشر کتابهای فارسی اهتمام دارند، درخواست می کند که دربازسازی کتابخانه های افغانستان همکاری نمایند.

۳ - مجمع سالی (یا دست کم هر دو سال) یک بار در یکی ازکشورها (ترجیحاً در یکی ازکشورهای فارسی زبان) برگزار شود.

٤ - از دولتهای کشورهای فارسی زبان ، بخصوص جمهوری اسلامی ایران ، درخواست می کند که تسهیلات بیشتری برای مسافرت دانشجویان و استادان فارسی به این کشورها و اقامت کوتاه مدت ایشان فراهم نماید و وسایل پژوهشی و آموزشی لازم را در اختیار ایشان قرار دهند.

٥ - از فرهنگستان زبان و ادب فارسی در جمهوری اسلامی ایران درخواست می‌کند که در ایجاد دبیرخانهٔ انجمن بین المللی استادان زبان فارسی و فراهم آوردن امکانات اداری و مالی و تشکیل شورای عالی انجمن ،نهایت کوشش خود را مبذول کند.

٦ - از هیئت برگزار کنندهٔ مجمع درخواست می کند که مقالات عرضه شده در جلسات عمومی و شعبه های تخصصی را هرچه زودتر به صورتی منقح چاپ و منتشر کند.

کتابها و جزوه های زیر نیز به مناسبت برگزاری مجمع بین المللی استادان فارسی ، چاپ و میان شرکت کنندگان در مجمع توزیع شد :

۱ - راهنمای مراکز آموزشی و پژوهش زبان فارسی
۲ - زبان و ادب فارسی در تاجیکستان
۳ - کتابشناسی کتابهای آموزشی فارسی
٤ - تدریس فارسی در پنجاب (پاکستان)
٥ - زبان ایرانی درگسترهٔ آسیای مرکزی
٦ - زبان و ادب فارسی در هند
۷ - نگاهی به روند نفوذ زبان و ادب فارسی در ترکیه
۸ - آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان
۹ - گنج شایگان

شایان ذکر است که مجمع سه روزهٔ بین المللی استادان فارسی یکی از رویدادهای بزرگ و مهم فرهنگی تاریخ معاصر ما بود که در آن استادان و پژوهشگران فارسی با هدفی واحد ، یعنی گسترش و تدریس فارسی از گوشه و کنار دنیا در تهران گرد آمدند . این گردهمایی از یک طرف وسعت قلمرو امروزی فارسی و از طرف دیگر ابعاد تأثیر فارسی را نشان داده است و این مجمع به استادان زبان فارسی فرصتی داد که ازمراکز آموزشی و پژوهشی ایران دیدن کنند و با شخصیتهای برجستهٔ علمی و ادبی ایران ارتباط مستقیم داشته باشند . تحقق این موارد به استادان زبان فارسی اعتماد تازه ای بخشید و ایشان با خاطرات خوشی ازاین مجمع به کشورهای خود مراجعت کردند.

* * * * *

دکتر محمد اختر چیمه
دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد
پاکستان

بررسی شروح لمعات عراقی [۱]

رسالهٔ "لمعات" شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی همدانی (۶۱۰ - ۶۸۸ هـ/ ۱۲۱۳ - ۱۲۸۸ م) شاعر و نثر نگار دلسوختهٔ ایران، بی گمان یکی از شاهکارهای بسیار بلند زبان و ادبیات فارسی و تصوف و عرفان اسلامی است. هر لمعه‌ای از آن بحریست متضمن جواهر کشف ولآلی وجدان، و حدیقه‌ی است مشتمل بر ازهار علم و اشجار عرفان. در بیان منازل عشق و محبت و در ذکر مقامات توحید و معرفت....۲. "لمعات" از همان زمان تألیف در ردیف کتب درسی تصوف اسلامی جای گرفته ، چنانکه استاد ارجمند دکتر ذبیح الله صفا در کتاب "تاریخ ادبیات در ایران" در مبحث "صوفیه" قرن هفتم هجری می نویسد : "کتابهای فصوص الحکم و فتوحات مکیه و فکوک و لمعات و قصاید ابن فارض و شرحهای آنها از قرن هفتم ببعد در شمار کتابهای درسی عرفانی در آمدند و هنوز هم همین حال را دارند."۳

لمعات چون تلخیص معتقدات و تعلیمات شیخ محی الدین ابن عربی است، رنگ فلسفی دارد، و فهم و ادراک آن برای عموم سالکان طریقت و طالبان حقیقت کار دشوار و سنگین بود. بنابر این برخی از بزرگان عرفا و مشایخ صوفیه، در زمان های مختلف به شرح و تفسیر آن پرداختند تا برای یادگرفتن اصول تصوف و عرفان رهروان معرفت سهل و آسان بشود.

تعداد شروح لمعات عراقی در فهارس و کتب مختلف به قرار زیر است :

۱ - در کشف الظنون (۲/ ۱۵۶۳) سه شرح مندرج گردیده است.

۲ - در فهرست المخطوطات الفارسیه (۲ / ۹۷) چهار شرح ضبط شده است.

۳ - در تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۷۷ پنج شرح مذکور افتاده است.

۴ - سعید نفیسی در دیباچهٔ کلیات عراقی (چاپ چهارم ص ۳۸ - ۳۹) شش شرح متذکر شده است.

۵ - ریتر دانشمند آلمانی، در مجلهٔ در اسلام (شمارهٔ ۲۱ ص ۹۵ - ۹۹) هشت شرح را ذکر نموده است.

۶ - خانم دکتر ممتاز بیگم در تأثیر معنوی ایران در پاکستان (ص ۱۲) راجع به ده شرح نگاشته است.

۷ - نگارندهٔ این سطور بطور کلی بیست و نه شرح را بدست آورده است.

شروح لمعات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

اول شروح نسخه دار که عبارت است از تفاسیر لمعات که به صورت نسخه های خطی و چاپی در کتابخانه های مختلف شبه قارهٔ پاکستان و هند و ایران و جهان محفوظ مانده است.

دوم ، شروح بی نسخه که عبارت است از تفاسیر و حواشی بر لمعات که در بعضی کتب تاریخی و عرفانی ذکر آنها رفته ولی از نسخه های آنها خبری و اطلاعی بدست نیامده است.

ما در اینجا همهٔ شرح های لمعات را خواهیم آورد و به ترتیب زمانی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱ - شرح لمعات از درویش علی بن یوسف الکرکری ٤

از شرح حال درویش علی فرزند یوسف الکرکری خبری نیست ، جز اینکه به گفتهٔ استاد سعید نفیسی وی از متصوفهٔ اوایل قرن نهم هجری بوده و کتابی در تصوف به نام زبدة الطریق دارد، که در ۸۰۵ هـ ق (۱۴۰۲ م) به پایان رسانیده و شرحی بر لمعات عراقی نیز نوشته است.۵

مؤلف مستقیماً به شرح متن لمعات پرداخته اقوال و ابیات شیخ ابن عربی ، شیخ صدرالدین قونیوی، شیخ اوحدالدین کرمانی، حکیم سنایی ، خواجه عطار و مولانای رومی را بطور شواهد آورده. علاوه بر آن اسامی سلطان ولد و شیخ عبدالرزاق و مولانا محمد شیرین نیز در نسخه دیده شده. شارح، شیخ عراقی را به

نام "مصنف علیه الرحمه" یاد کرده. کلمات و ابیات لمعات را به عنوان قوله معرف ساخته و توضیحات را با کلمهٔ یعنی، مشخص کرده است. در میان عبارات "موکد این معنی است که گفته شد"، بسیار تکرار شده. گاه گاه "بدان ای موحد" و یا "ای موحد" به طرز پند و موعظت، در آغاز جملات ذکر گردیده. در آخر هر لمعه نوشته شد : "فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف "، یا به اختصار "فهم من فهم"، یا فقط "فهم" سئوال و جواب هم داراست. شارح برای روشن ساختن بعضی حقایق و دقایق عرفانی، از تمثیلات و حکایات کوتاه استفاده کرده، و آنها را عموماً با "نقلست" آغاز نموده است.

۲ - اللمحات فی شرح اللمعات از شیخ یار علی شیرازی ۶

دربارهٔ شرح حال شیخ یار علی بن عبدالله تبریزی شیرازی اطلاعی در دست نیست. فقط اینقدر معلوم است که از عارفان سدهٔ هشتم و نهم هجری بوده و میان سالهای ۸۱۲ - ۸۱٦ ق / ۱٤۰۹ - ۱٤۱۳ م در گذشته است۷. از مطالعهٔ لمحات برمی آید که وی شرحی برفصوص الحکم نیز نگاشته است۸. علاوه بر آن ترجمهٔ نثر اللآلی هم از تالیفات او باقی مانده است. ۹

مطابق نسخه های خطی محفوظ در اصفهان ، نگارش لمحات در نیمهٔ ماه جمادی الاول سال ۸۱۲ ق (۱٤۰۹ م) انجام گرفته است ۱۰.

شیخ یار علی مقدمه ای مشتمل بر چهار لمحه نوشت :

۱ - در بیان موضوع و مبادی و مسایل این علم

۲ - در بیان وجود حق سبحانه و تعالی و لوازم آن

۳ - در بیان غیب هویت و احدیت و واحدیت

٤ - در مراتب الهیه و کونیه. پس از آن زیر عنوان " تنبیه" از اسامی و القاب شیخ اکبر محی الدین ابن عربی ، شیخ کبیر صدرالدین قونیوی، شیخ مطلق اوحدالدین کرمانی ، حکیم سنایی غزنوی، خواجه عطار نیشابوری و مولانا جلال الدین رومی یادی کرد و همت بر شرح این رساله گماشت. در تمام کتاب از اقوال و کلام عارفان ذکر کرده و به آنها استناد نمود. صرف نظر از پیشروان تصوف که شیخ

عراقی رسالهٔ خویش را با سخنان و مقالات آنها زینت داده بود، شیخ یار علی از بزرگانی مثل شیخ ابو سلیمان دارایی ، شیخ ابو سعید ابوالخیر ، امام محمد غزالی ، عین القضاة همدانی، شیخ ابو مدین مغربی، امام فخر رازی ، شیخ نجم الدین کبری ، شیخ ابوالحسن شاذلی ، شیخ مؤید الدین جندی، شیخ سعید فرغانی ، شیخ علاءالدین سمنانی ، شیخ عزالدین کاشی ، شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی نیز سخنان نقل نموده است. به هنگام نقل قول گاهی اشاره ای به برخی از مؤلفات عرفانی نیز کرده است ، که اثبات بر مطالعهٔ دقیق شارح می باشد. همچنین اکثر اشعار و رباعیات مندرج در لمعات را به نام خود شیخ عراقی یا به نام حکیم سنایی و خواجه عطار و ابن فارض تشخیص داده است.

مؤلف عبارات و بیانات لمعات را به عنوان "قوله" مشخص کرده، و در تمام کتاب عناوین لمعه ، تنبیه ، سوال و جواب را تکرار نموده و گاه گاه تمثیل ، تتمیم و ایضاح نیز داشته است. در ضمن شرح و تفسیر شارح در بعضی موارد راجع به عبارات رسالهٔ لمعات و بیانات عشق و عرفان، به روش انتقادی نقد و نظرها داده است که دلیل بر کمال علم و تحقیق او می باشد.

۳ - ضوء اللمعات از صاین الدین ترکه اصفهانی

خواجه صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی از اجلهٔ فضلا و حکما و عرفای عصر شاهرخی است. کتاب ضوء اللمعات او شرحی است بر رسالهٔ لمعات شیخ فخر الدین عراقی که صاین الدین این را به سال ۸۱۵ ق - ۱۴۱۲ م تالیف نموده ۱۱ ، و در خرداد ماه ۱۳۵۱ ش - ۱۳۹۳ ق - ۱۹۷۲ م در تهران در " مجموعهٔ چهارده رسالهٔ فارسی از صاین الدین ترکه "، چاپ شده است. سید ابرهیم دیباجی درمقدمهٔ مجموعهٔ رسایل در باب ضوء اللمعات چنین می‌نویسد:

۱ - "پیش ترین سخن در بیان اینکه عراقی را از جانب صدرالدین قونیوی و فصوص الحکم ابن عربی مدد رسید و از سوانح العشاق شیخ احمد غزالی الهام یافت و همانها پایه و مایهٔ کتاب لمعات قرار گرفت".

۲ - "مقدمه در بیان موضوع علم عرفان و بعضی از اصول و قواعد و حقایق و دقایق آن.

۳ - شرح بیست و هشت لمعه که کتاب لمعات بدان ترتیب یافته و بیان مشکلات هر لمعه و در آن عبارات عربی با عنوان "قوله " در صدر و جمله های فارسی با تعبیر " الی آخره" در ذیل ممتاز می گردد. در این شرح اشارات و افکار بعضی از فرزانگان عرفان اسلامی مانند ابن عربی ، قونیوی ، عراقی وغیره را می بینید که با نثری پخته و محکم به زیور هویدایی آراسته شده و پیرامون عشق .... بحث شده و تعبیرات و ترکیبات خاصی آورده که در کمترین نوشته ای صورت تسطیر پذیرفته است." ۱۲

نگارنده افزاید که ضوء اللمعات شرحی است بسیار پرمغز و پرمعنی و شارح مانند شارحان دیگر لمعات ، مطلب را زیاد شرح وبسط نداده ، بلکه با الفاظ کمتر از خود لمعات ، نکات و معارف عشق و تصوف را توضیح داده است.

٤ - شرح لمعات از شاه نعمت الله ولی کرمانی

سید نورالدین معروف به شاه نعمت الله ولی کرمانی از اقطاب بزرگوار و مشایخ نامدار ایران است که در سال ۷۳۱ هـ‍ق / ۱۳۳۰م به روایتی در شهر حلب و به روایتی دیگر در کوهبنان در قریه های کرمان تولد یافت. او سر سلسلهٔ صوفیان نعمت اللهی است و مزار او در ماهان کرمان واقع است . از شاه نعمت الله دیوان شعر در رساله های بسیار در علم تصوف باقی مانده است. یکی از آنها شرح لمعات است که بطور کلی شرح عارفانه ای است و در حین گزارش سخنان شیخ عراقی با رمز (ع) می آید و گفتار شاه نعمت الله ولی هر بندی با رمز (ن) آغاز می گردد. شاه برخلاف روش شارحان متقدم و متاخر ، شرح لمعات خویش را بدون دیباچه و مقدمه باکلمات عربی شیخ فخرالدین عراقی آغاز نموده است.

۵ - شرح لمعات از امیر عبد الله برزش آبادی ۱۳

استاد احمد منزوی او را از مشایخ نامی و صوفیان سدهٔ نهم می شناسد ۱۴ و

سعید نفیسی او را از ادبای سدهٔ دهم به شماره آورده ۱۵ مولف و شارح قبل از پرداختن به شرح مطالب لمعات، مقدمه مفصلی حاوی چهارده صفحه نگاشته سپس بیست و هشت لمعه را تفسیر نموده و تفسیر عارفانه و موحدانه خوبی به نگارش درآورده. عبارات لمعات را با "قوله" تشخیص داده است.

۶ - التنبیهات فی شرح اللمعات از شارح ناشناس ۱۶

مؤلف التنبیهات فی شرح اللمعات به روش بزرگان، خودش را فقیر و حقیر نگاشته ، ولی متأسفانه اسم خویش را ذکر ننموده است. از مطالعهٔ التنبیهات پی برده شد که "رسالهٔ کشف الاسرار" نیز از مؤلفات وی بوده است.۱۷

یگانه نسخهٔ خطی التنبیهات محفوظ در یزد (جمهوری اسلامی ایران) از آغاز و انجام افتاده است. شارح تاریخ نگارش را ماه ذی الحجه سال ٨٦٤ (١٤٥٩م) ثبت نموده و شرح را به نام امیر عبدالخالق مصدر ساخته که "آنحضرت را میل خاطر اشرف به مطالعهٔ این کتاب بود" و نام کتاب "التنبیهات فی شرح اللمعات" موسوم گردیده است.۱۸

روی همرفته باید گفت که مصنف التنبیهات ، از لمعات شیخ یار علی استفاده جسته و تقلید نموده ، ولی تصنیف را رنگ خویشتن داده است .

نسخهٔ مذکور التنبیهات از نظر تنظیم و ترتیب لمعات از لمعهٔ ۱۹ به بعد بی نظم شده و توافق باکتاب لمعات عراقی ندارد و لمعهٔ ۲۰ و ۲۱ اصلاً در نسخه موجود نیست.

۷ - شرح لمعات از سید محمد نور بخش

سید محمد نور بخش از علما و عرفای معروف ایرانی و مؤسس فرقهٔ نور بخشیه در تصوف اسلامی است. سال وفات وی ۸۶۹ق - ١٤٦٤ م است ۱۹

درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخهٔ خطی به شمارهٔ ٤٥٥٠ مشهود افتاده که در مجلد آن عنوان کتاب "شرح لمعات عراقی" مندرج است، و مؤلف آن مجهول و نامعلوم مانده است. نگارندهٔ مقاله از مطالعهٔ این شرح لمعات به

نتیجه‌ای رسیده که شرحی است احتمالاً از آن سید محمد نور بخش به دو دلیل:
اول اینکه در شرح بیت زیر:

فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من
بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم[20]

شارح انسان کامل را توصیف کرده او را یکی بیش ندانست و به "قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب العالم" ملقب ساخت و گفت که " این امام زمان و هادی و مهدی افراد انسان باشد..." و در جاهای دیگر هم ترکیب " صاحب زمان" بکار برد.

دوم اینکه، مؤلف در جایی قول حضرت علی علیه السلام را به زبان عربی نقل کرد و بعد چهار بیت به فارسی مندرج ساخت و به نحوی در بیتی اسم خودش را چنین ذکر نمود:

نوربخش زمان شدم اکنون　　شد منور ز نور ما همه جا

به دلایل مزبور نگارنده گمان می کنم که ممکن است شرح حاضر از نوشتجات سید محمد نوربخش باشد، زیرا که سید در عصر خویش مسئلهٔ مهدویت را بسیار اهمیت داده بود. علاوه بر آن سید به تصوف نظری ابن عربی هم توجه داشته و به آن معتقد بوده، چنانکه در این نسخه نیز از شیخ ابن عربی و فصوص و فتوحات وی سخنان نقل گردیده است.

نسخهٔ شرح لمعات مذکور افتادگیهایی در ابتدا و انتها و اواسط دارد، و آنچه موجود است آنهم دارای پس و پیشی های فراوانی می باشد. و فقط لمعهٔ ۱، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱٤، ۲۱، ۲۲ محفوظ است، که شمارهٔ آنها از نه تجاوز نمی کند. در ضمن شرح مطالب در دو مورد اشاره به شرح حق الیقین شده ۲۱ که اصل رسالهٔ حق الیقین از شیخ محمود شبستری است.

۸ - اشعة اللمعات از مولانا عبد الرحمن جامی ۲۲

مولانا نورالدین عبد الرحمن بن احمد جامی از بزرگترین شعرا و ادبا و عرفا و اساتید تصوف قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) است. مقام عالی در فقر و

صفحه ای دارای ۱۷ سطر می باشد. کاتب صادق چشتی بر عبارت لمعات با قلم قرمز خط کشیده و عناوین را مشخص ساخته است. این نسخهٔ خطی باوجود اینکه ۳۰۰ سال از نوشتن آن گذشته در وضع خوبی به چشم می خورد ۳۹، و شارح مباحث عرفانی را به نحو احسن شرح و تفسیر فرموده است.

۱۶ - شوارق اللمعات فی شرح اللمعات از عبد النبی شطّاری ۴۰

اسم کاملش شیخ عبد النبی عماد الدین محمد عارف عثمانی شطّاری است. او عالم و فاضل و صوفی و عارف سلسلهٔ شطاریهٔ هند است، و در قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) می زیسته است. در شریعت پیرو امام ابو حنیفه و در طریقت مرید شیخ عبد الله صوفی شطاری اکبرآبادی ۴۱ از علمای عظام و صوفیای کرام بود. شوارق اللمعات به ظن قوی شرح و تفسیر کتاب لمعات شیخ عراقی می باشد که از نسخهٔ آن تاحال هیچ خبری نیست.

حاشیهٔ لمعات از شاه حبیب الله قنوجی

قنوجی مرید شاه عبدالجلیل اله آبادی است و او مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابو سعید از احفاد امجاد شیخ عبد القدوس گنگوهی است ۴۲. تاریخ وفاتش ۱۱٤۰ هـ می باشد و در محلهٔ مؤمنان قنوج مقبرهٔ رفیع و مسجد آجری و خانقاه عمده‌ای دارد.

حاشیهٔ لمعات به زبان فارسی از حبیب الله قنوجی به صورت خطی در کتابخانهٔ راجه محموذآباد لکهنو به شمارهٔ ردیف ۸٤/۲ وجود دارد که نگارنده از فهرست نسخه های خطی کتابخانه مذکور استفاده کرده است. این نسخه ای است مشتمل بر هشت صفحه، هر صفحه حاوی ۱۹ سطر می باشد. و نسخه به خط نستعلیق نوشته شده است. ۴۳

۱۸ - حاشیه بر لمعات از شیخ محمد حسین عشاق

از شرح زندگی و زمان شیخ محمد عشاق اطلاع دقیق در دست نیست. فقط

گفتم بشمارم خم زلفینک جادوش
یک پیچ بپیچید و غلط کرد شمارم

سال درگذشت وی ۸۹۳ق - ۱۴۸۷ م ضبط شده است ۲۸. و از نسخهٔ این شرح لمعات اطلاع قطعی هنوز در دست نیست.

۱۰ - شرح لمعات از مولانا خاوری

شرح زندگی مولانا خاوری درکتب تواریخ و سیر یافت نشده است، اما به روایت سعید نفیسی " ظاهراً وی در قرن نهم هجری می زیسته است.۲۹

۱۱ - حواشی بر لمعات از مولانا سماء الدین دهلوی

مولانا سماء الدین کنبوه دهلوی سهروردی جامع علوم ظاهری و باطنی و ورع و تقوی بود و از دنیا به قدر مایحتاج اکتفا داشت. به سال ۹۵۱ق / ۱۴۹۵م رحلت نمود.

۱۲ - حاشیه اشعة اللمعات از مولانا عبد الغفور لاری ۳۰

به سال ۹۵۱ق / ۱۴۹۵م رحلت نمود. حضرت مولانا رضی الدین عبد الغفور حنفی و نحوی، از شهر لار فارس بوده است. تاریخ وفات لاری را فخر الدین علی صبح یکشنبه پنجم ماه شعبان ۹۱۲ هـ/ ۱۵۰۶م بعد از طلوع آفتاب ضبط کرده است ۳۱. مدفنش در هرات نزدیک به مزار مولانا جامی است ۳۲ نسخه‌های خطی متعدد از حاشیهٔ اشعة اللمعات مولانا لاری در کتابخانه سعدیه خانقاه سراجیه، کندیان میانوالی (پنجاب پاکستان) نشان داده شده است۳۳. متأسفانه فرصتی پیدا نشد که نگارندهٔ مقاله این نسخ را ملاحظه کند.

۱۳ - شرح لمعات از شیخ عبد القدوس گنگوهی ۳۴

قطب عالم شیخ عبد القدوس بن اسماعیل بن صفی الدین حنفی گنگوهی از اکابر اولیاء سلسلهٔ چشتیهٔ صابریهٔ هند است، که در سنه ۸۶۰ق - ۱۴۵۶ م متولد

شد. و به سال ۹٤٤ ق = ۱۵۳۷ م درگذشت و مزارش در گنگوه واقع است.

شیخ عبدالقدوس یک نوع برتری در شرح لمعات نسبت به آثار دیگر خویش نشان داده است. اخیراً در مجلهٔ وحید (تهران) مذکور افتاده که نسخهٔ خطی آن کتاب ارزنده و بی مانند درکتابخانهٔ شخصی دکتر ذاکر حسین رئیس سابق هند در دهلی محفوظ است ۳۵، ولی متأسفانه در دسترس نگارنده نیست.

۱٤ - معدن الاسرار از شیخ نظام الدین تهانیسری ۳۶

شیخ نظام الدین بن عبدالشکور فاروقی تهانیسری بلخی، جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی کمالات صوری و معنوی، واقف رموز شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت. مرید و داماد خلیفه و جانشین عمومی خود شیخ جلال الدین تهانیسری (م ۹۸۹ ق = ۱۵۸۰م) و عارف سلسلهٔ چشتیهٔ صابریه بود. به سعایت حاسدان و بدگویی معاندان، دوبار وی را از هند تبعید کردند. در اخراج اول شیخ به حرمین شریفین رفت، و در زمان اقامت در مکه معظمه و در مدینهٔ طیبه دو شرح بر لمعات عراقی تصنیف کرد. سال وفاتش ۱۰۲٤ ق - ۱٦۱٤م می باشد و مرقدش در بلخ است. ۳۷

نسخهٔ خطی معدن الاسرار درکتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان) دیده شد. با اینکه نسخهٔ ناقص الاول و الآخر وکرم خورده است، دارای ارزش زیاد و کاملاً قابل استفاده است. ظاهراً یک دو ورق از آغاز و همینطور از انجام افتادگی دارد.

بعد از دیباچه، شارح به شرح کتاب لمعات پرداخته و به ترتیب ۲۸ لمعه را تفسیر کرده است. متن و مطالب لمعات با "م" وکلمات وعبارات شرح را با "ش" مشخص ساخته است. در خاتمهٔ نسخهٔ حاضر در شرح لمعه بیست وهشتم، دو بیتی از مولانا جامی منقول شده است.۳۸

۱۵ - تجلیات الجمال از شیخ نظام الدین تهانیسری

نسخهٔ کتاب موجود در دیال سنکهـ در سال ۱۱۱۸ هـ استنساخ شده و هر

تصوف حاصل کرد و به شرف دامادی فخر الدین عراقی نایل گشت ۲۳ و به مرتبهٔ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقهٔ نقشبندیه درآمد که پس از وفات پیرو مرشد جانشین مسند طریق وی شد.۲۴

مولانا جامی صاحب آثار منظوم و منثور در علوم و فنون مختلف به زبان فارسی و تازی بوده است.

بنا به روایت تذکرهٔ مجالس العشاق " جامی در تألیفات به طریق اهل تصوف تتبع حضرت شیخ محی الدین ابن عربی و شیخ صدرالدین قونیوی کرده اند.۲۵ " مقصود صحبت ما در اینجا فقط اشعة اللمعات ، شرح کتاب لمعات عراقی است.۲۶

مولانا جامی برعکس کتب و شروح دیگر لمعات ، آغاز اشعة اللمعات را با دو بیت عربی زیر کرد :

لولا لمعات برق نورالقدم   من نحو حی الجود و حی الکرم

من یخرجنا من ظلمات العدم   او یعصمنا هفوات القدم

آنچه از این دیباچهٔ مختصر مستفاد می شود، امیر علی شیرنوایی از مولانا جامی درخواست مقابله و تصحیح لمعات رانموده، و مولانا ظاهراً از اشتغال بدان اجتنابی داشته. سرانجام امر امیر علی شیرنوایی را پذیرفته. هنگامیکه بدان مشغول می شود، مجذوب حقایق عرفانیهٔ آن تألیف منیف گشته، به شرحش می‌پردازد و آن را ″اشعة اللمعات″ نام می دهد. اشعة اللمعات مجموعهٔ بسیار ارزنده‌ای است که به سال ۸۸۶ق / ۱۴۸۰م تألیف یافته و معروفتر و مفیدتر از شروح دیگر است ۲۷

۹ - شرح لمعات از برهان الدین عبد الله ختلانی

بنا به گفتهٔ رضا قلی خان هدایت، برهان الدین عبد الله ختلانی از مشاهیر مشایخ و عرفا و فضلای قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) بود. وی چند کتاب در تصوف ، محققانه و موحدانه نگاشت که از آنجمله کشف الحجاب و شرحی بر کتاب لمعات شیخ فخر الدین عراقی است. این بیت نیز از اوست :

این قدر معلوم گردید که قبرش در اورنگ آباد دکن می باشد.

نسخهٔ خطی کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ عربیهٔ اسلامیه ، جمشید رود کراچی محفوظ است. نگارنده فتوکپی آن را گرفته و از آن استفاده برده است. این نسخه عیناً مطابق عنوان مذکور می باشد ، یعنی نسخه ای است مشتمل بر رسالهٔ لمعات و در کنار آن در بعضی موارد شیخ محمد حسین عشاق در توضیح مطالب لمعات حواشی را افزوده است.

۱۹ - شرح اللمعات از علامه عبدالقادر اربلی

حضرت علامه شیخ عبدالقادر بن محی الدین الصدیقی الاربلی القادری عالم علوم شرعی و دینی و عرفانی بوده است. وی صوفی و عارف زمان خود و از شاگردان شیخ عبد الرحمن طالبانی بوده. بیشتر عمرش در اورفه (ترکیه) بسر شده و همانجا در ۱۳۱۵ هـ/ ۱۸۹۷ م درگذشته است.

اربلی به زبان عربی کتابهای زیادی نوشته که در هدیه العارفین نام آنها آمده است. علامه اربلی بر لمعات عراقی به زبان عربی شرحی نگاشته ،اما افسوس که در مورد نسخه اش هنوز خبری به دست نرسیده است.

۲۰ - شرح لمعات از شیخ محمد زاهد

در مورد ترجمهٔ حال و زمان حیات شیخ محمد زاهد اطلاعی به دست نیامده است. و اسم این شرح لمعات عراقی در مجلهٔ در" اسلام " شمارهٔ ۲۱ ، چاپ برلن ۱۹۳۳ م (ص ۹۶) مذکور افتاده است.

۲۱ - شرح لمعات از مولف ناشناس

بنا به تصریح استاد احمد منزوی "متن از فخر الدین عراقی گزارش ناشناخته. نسخهٔ خطی آن از سدهٔ دوازدهم، مشتمل بر ۹۹ برگ، درکتابخانهٔ امیر المومنین نجف اشرف (عراق) به شمارهٔ ۱۵۱۹ باقی مانده است ۴۴

۲۲ - شرح لمعات از مؤلف ناشناس

استاد احمد منزوی در فهرست مشترک پاکستان ۱۸٤۹/۳ ، تحت شمارهٔ ۳۳۸۹ دو نسخه از این شرح لمعات ناشناخته را نشان داده است.

اول درکتابخانه الریاض ، جی معین الدین لاهور به حوالهٔ دکتر ظهور الدین احمد، مندرج گردیده که باوجود سعی بسیار مشهود نیفتاده است.

دوم در مخطوطات شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ارائه شده۴۵. نگارندهٔ این سطور این نسخه را طبق شمارهٔ ۳۳۵٤/۳۵۰ ملاحظه کرده. در این نسخه (مجموعه رسائل) اولین نسخه زیر عنوان "هذا کتاب اللمعات فی علم السلوک الانوار" موجود است. در آخر هم " تمت الکتاب اللمعات" مرقوم است که آغازش عیناً مطابق لمعات چاپی خانقاه نعمت اللهی تهران می باشد.

۲۳ - شرح لمعات عراقی از ناشناس

در فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة العلما لکهنو (ص ۲٤۲ -- ۲٤۳) "شرح لمعات عراقی " به شمارهٔ ۱۵۳ ردیف ب /۸۳ نشان داده شده . اسم مؤلف این شرح نامعلوم است.

این شرحی است مشتمل بر ۲۸۰ صفحه ۲۱ سطر که به خط نستعلیق نگارش یافته و آغازش ناقص است.

۲٤ - شرح لمعات عراقی از ناشناس

در همان فهرست لکهنو (ص ۲٤۳) نسخهٔ دیگر "شرح لمعات عراقی" از شارح ناشناس به شمارهٔ ۱۵٤ ردیف ۸۳ به حیطهٔ تحریر درآمده است.

این شرحی است حاوی ۱۵٤ صفحه ۲۱ سطر به خط نستعلیق که پایانش ناقص است.

۲۵ - مشارق اللمعات

۲٦ - انعکاس اشعة اللمعات

در مجلهٔ در "اسلام" (شمارهٔ ۲۱، برلن ۱۹۳۳ م، ص ۹۶ - ۹۹) ذکر این هر دو شرح بدون نام شارحین رفته، و در باب مخطوطات آنها رقم گردیده که در کتابخانه های خارج از پاکستان و ایران مصون مانده است. لذا امکان رؤیت نیفتاد.

ناگفته نماند اخیراً آقای محمد خواجوی رسالهٔ لمعات رابه انضمام سه شرح از شروع قرن هشتم هجری به اهتمام انتشارات مولی تهران در ۱۳٦۳ هـ.ش چاپ کرده و در مقدمهٔ مصّحح (ص ۱۸) اسامی این شروح سه گانه را:

۲۷ - فتوحات در شرح لمعات

۲۸ - شرح .... از سکاکی

۲۹ - نشأة العشق

نگاشته که در کتابخانهٔ ملی ملک تهران به شمارهٔ ۲۰۵۵ همراه نسخهٔ لمعات محفوظ می باشد. و آقای بهروز صاحب اختیاری هم در مقاله ای به عنوان "شیخ فخر الدین عراقی و رسالهٔ لمعات" درکیهان اندیشه (شمارهٔ : ۳۷) مرداد و شهریور ۱۳۷۰ هـ.ش (ص ١٤٤) به اینها اشاره کرده است.

نتیجه

کتاب لمعات عراقی ارزنده ترین نمونهٔ ادبیات عرفانی در عشق خدایی و حقیقی است. از بررسی و مطالعهٔ شروح لمعات و فراوانی شمارهٔ تفسیر نامه هایی که برمتن و معانی و مطالب آن نگارش یافته، برمی آید که لمعات یکی از رایج ترین کتابهای منثور زبان فارسی و تصوف اسلامی بوده است.

شیخ فخر الدین عراقی در اواخر قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) رحلت فرموده و چنانکه ملاحظه گردید لمعات بزودی پس از وی میان ارباب تصوف و اهل عرفان مقبول شد.

منابع و مآخذ

۱ - کتاب "لمعات" جز اینکه نسخه های خطی فراوان دارد (رک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی، جلد ۲ ، ۱۳۴۵/۱ - ۱۳۴۷)، در ضمیمهٔ کلیات شیخ عراقی به کوشش سعید نفیسی از انتشارات کتابخانهٔ سنایی تهران سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ شمسی چهار بار به زیور طباعت آراسته گردیده است. علاوه بر آن رسالهٔ لمعات همراه رسالهٔ اصطلاحات تصوف عراقی (که به قول نصر الله پور جوادی مؤلف اصلی موخر الذکر شرف الدین حسین الفتی تبریزی است و به فخر الدین عراقی نیز نسبت داده شد، به حوالهٔ معارف ص ۴)، به سعی دکتر جواد نور بخش از انتشارات خانقاه نعمت اللهی تهران در خرداد ماه ۱۳۵۳ چاپ شده است.

در مورد شروح آن نیز نگارندهٔ این سطور در پایان نامهٔ دکتری خویش که در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال ۵۳ - ۱۳۵۲ هـش گزارده شد و تا حال چاپ نگشته از ص ۳۸۲ - ۴۰۵ حواشی ص ۵۵۴، ۵۶۲ گزارشی مفصل داده است که با اصلاح و تجدید نظر و اضافه ها برای استفادهٔ دانش پژوهان و محققان گرامی در اینجا مذکور می افتد.

۲ - لمعات فی شرح اللمعات عکسی ، مرکزی شمارهٔ ۵۷۱۳ ، ص ۲

۳ - از انتشارات دانشگاه تهران ، ج ۳ ، ۱۷۰/۱

۴ - باتوجه به نسخهٔ خطی شرح لمعات عراقی محفوظ در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تهران شماره ۶۴۰۹ ، ص ۱ و نسخهٔ خطی همان کتاب مملوکهٔ کتابخانه شخصی دکتر ذاکر حسین ، دهلی (رک : مجلهٔ وحید، شمارهٔ ۱۲۰ ، ص ۹۴۴)، نسبت مؤلف آن یعنی درویش علی "الکرکری" قید شده است. اما سعید نفیسی در دیباچهٔ کلیات عراقی ص ۳۹ تاریخ نظم و نثر در ایران ۲۸۴/۱ و دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ۱۱۹۸/۲ ، نسبتش راکوکهری نوشته اند. احمد منزوی در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۳۴/۳ کوکهوی ، کرکهری ، کرکدی، کرکبری و کرکری نگاشته است و نیز اشاره کرده که "کهوکهر تیره‌ای است در پنجاب پاکستان ، در صورتیکه به استناد "کرکر" از معجم البلدان یاقوت، ۲۴۰/۷ نسبت "کرکری" قرین مصلحت می نماید.

۵ - کلیات عراقی ، دیباچهٔ نفیسی، ص ۳۹ ، تاریخ نظم و نثر در ایران ۲۸۴/۱
شرح لمعات درویشعلی ، خطی سپهسالار شمارهٔ ۶۴۰۹ ، ص ۲۵ پ
۶ - لمحات فی شرح اللمعات علاوه بر نسخه های خطی متعدد محفوظ در کتابخانه های مختلف جهان، یک بار در حاشیهٔ اشعة اللمعات جامی به اشتباه منسوب به مولانا جامی همراه رسالات دیگر در تهران به سال ۱۳۵۳ هـق چاپ سنگی یافته است.
۷ - فهرست نسخه های خطی، منزوی ، ۱۳۴۴/۲
۸ - لمحات فی شرح اللمعات ، عکسی مرکزی ، شماره ۵۹۳۱ ، ص ۱۰
۹ - فهرست نسخه های خطی ، منزوی ۱۵۷۸/۲
۱۰ - ایضاً ۱۳۴۴/۲
۱۱ - مجموعهٔ سخنرانیها ، ص ۱۰۳ - ۱۰۵ و نیز رک : حبیب السیر ، ۹/۴ - ۱۰ مجالس المومنین ، ۴۱/۲ - ۴۲ که درگذشت صاین الدین را به سال ۸۳۰ ق = ۱۴۲۶ م ضبط کرده اند. مجموعهٔ سخنرانیها ، ص ۱۲۳ ، تاریخ نظم و نثر در ایرن ۴۵۱/۱
۱۲ - چهارده رسالهٔ فارسی از صاین الدین ترکه / یح
۱۳ - یگانه و منفرد مخطوطه آن در کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد به شمارهٔ ۵۲۵۰ (ص ۱۰۱)
۱۴ - یگانه نسخهٔ خطی کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات در یزد (جمهوری اسلامی ایران) محفوظ است و از همان نسخه فیلم شمارهٔ ۲۴۸۶ و نسخهٔعکسی شماره ۵۸۲۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که مورد استفادهٔ نگارندهٔ این سطور قرار گرفته است.
۱۵ - التنبیهات ، عکسی مرکزی ص ۲۳
۱۶ - ایضاً ص ۴
۱۷ - مجالس المومنین ، ۱۴۳/۲ - ۱۴۸ ، ریاض العارفین ، چاپ محمودی ص ۲۵۱، طرایق الحقایق ۴۸۵/۱ - ۴۸۶ تاریخ نظم و نثر در ایران ۳۱۸/۱ - ۳۱۹
۱۸ - شرح لمعات عراقی ، خطی مرکزی ۴۵۵۰ ، ص ۱۴۰

۱۹ - ایضاً ص ۳۱

۲۰ - ایضاً ص ۹، ۳۲

۲۱ - اشعة اللمعات جامی علاوه بر نسخه های خطی فراوان ، یک بار به نام " لمعات حضرت مولانا فخر الدین عراقی ، مع شرح حضرت مولانا عبد الرحمان جامی " در مطبع بشیر دکن (هند) بدون تاریخ ، و بار دوم در مجموعه ای به نام شرح اشعة اللمعات مولانا جامی در تهران به سال ۱۳۵۳ ق (=۱۹۳۴ م) سنگی طبع شده است و بار سوم نیز در گنجینهٔ عرفان - اشعة اللمعات جامی، سوانح غزالی وغیره به تصحیح حامد ربانی در تهران بدون تاریخ انتشار یافته است.

۲۲ - رشحات ص ۱۶۲

۲۳ - تذکرهٔ دولتشاه ، ص ۵۴۷

۲۴ - نسخهٔ خطی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، ص ۱۶۸

۲۵ - مولانا جامی در دو رباعی خویش از لمعات عراقی چنین یاد کرده است :

توحید حق ای خلاصهٔ مخترعات　　باشد به سخن یافتن از ممتنعات

رونقی وجود کن که در خود یابی　　سر که نیابی ز فصوص و لمعات

(دیوان کامل جامی، ص ۸۱۱ ، و نیز در پایان اشعة اللمعات ملاحظه شود.)

ای خاک درت کعبهٔ ارباب خصوص　　نازل شد ز آسمان به وصف تو نصوص

از پرتو روی و خاتم لعل لبت　　ظاهر شده سر لمعاتست وفصوص

(دیوان کامل جامی ، ص ۸۲۲)

۲۶ - در اختتام اشعة اللمعات (سنگی ص ۱۲۸) در "قطعه فی التاریخ "، مولانا جامی در کلمهٔ "اتممته" که به حساب ۸۸۶ در آید، تاریخ تألیف کتاب را بیان نموده است. لیکن در کتاب از سعدی تا جامی، ص ۶۵۵ تاریخ اتمام اشعة اللمعات سال ۸۸۵ ثبت گردیده است ، که به احتمال قوی مؤلف آن از کلمه "اتممته" الف را محسوب نداشته است.

۲۷ - ریاض العارفین ، چاپ محمودی ، ص ۱۷۲ ، مجمع الفصحا، چاپ دکتر مصفا، ۸۶۷/۲ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ۲۸۴/۱ ، ۳۲۹

۲۸ - تاریخ نظم و نثر در ایران ، ۲۸۴/۱

۲۹ - برای شرح حال عبد الغفور لاری ملاحظه شود: رشحات نولکشور، ص ۱۶۳، رشحات عین الحیات ، تهران ۲۸۶/۱ - ۳۰۲ طرایق الحقایق ، ۱۱۳/۳: حدایق الحنفیه ، ص ۳۶۰ - ۳۶۱ هدیة العارفین ، ص ۵۸۸ معجم المؤلفین ، ص ۲۶۹ ، تکملۀ حواشی نفحات الانس ، مقدمۀ مصحح ، ص ۲ - ۴ ، تاریخ نظم و نثر ، ۲۵۵/۱ - ۲۵۶

۳۰ - رشحات عین الحیات ، تهران ۳۰۱/۱

۳۱ - از سعدی تاجامی ص ۷۴۸

۳۲ - فهرست مشترک پاکستان، منزوی ، ۱۸۴۶/۳ - ۱۸۴۷

۳۳ - برای احوال و مقامات شیخ گنگوهی ملاحظه شود : اخبار الاخیار ص ۲۱۵ - ۲۱۸ سفینة الاولیا ، ص ۱۰۱ ، اقتباس الانوار، فارسی ص ۲۲۵ - ۲۵۲ ، اقتباس الانوار، اردو ترجمه ، ۶۰۲ ؛ ۶۷۲ : انیس العاشقین، خطی ص ۳۵ - ۳۹ خزینةالاصفیا، ثمر هند، ۴۱۶/۱ - ۴۱۸ ؛ روز روشن ص ۵۲۲، تذکرۀ علمای هند، فارسی ص ۱۳۰ مکتوبات قدوسیه ، مقدمه مترجم ص ۲۱ - ۵۴ ، شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی (بزبان اردو)

۳۴ - مجلۀ وحید، شمارۀ ۱۲۰ ، ادر ۱۳۵۲ ، ص ۹۴۴

۳۵ - از مطالعۀ کتب تذکره و مخطوطات موجود شرح لمعات منسوب به شیخ نظام الدین تهانیسری (رح) پیداست که ایشان دو شرح بر رسالۀ لمعات عراقی نگاشته اند. اقتباس الانوار فارسی ص ۲۶۲ اقتباس الانوار، اردو ترجمه ص ۶۹۹ "شرح لمعات مکی و مدنی " را نشان داده اند. در خزینة الاصفیا، مطبع ثمرهند، ۴۶۳/۱ "دو شرح لمعات مکی و مدنی قدیم و جدید" ضبط شده است. در حدایق الحنفیه ، ص ۴۰۲ فقط "شرح لمعات قدیم و جدید " مذکور افتاده است. راقم الحروف جستجو کرده هر دو مخطوطۀ شرح لمعات از شیخ تهانیسری بنام "معدن‌الاسرار" و "تجلیات الجمال" را بدست آورده ، مگر نسبت مکی و مدنی بر آنها رقم نگردیده است.

احمد منزوی در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (۱۸۴۷/۳) بعنوان معدن الاسرار (شرح لمعات) دو نسخه را معرفی کرده از آنها اولی دیده شد که

بنام "معدن الاسرار" از تالیفات فیض الله بن زین العابدین بن حسام ملقب به صدرجهان، غیر از شرح لمعات" کتابی در موضوع دیگر است. و دومی البته شرح رساله لمعات میباشد.

نام این شرح لمعات عراقی در خود نسخهٔ خطی مخطوطات شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، به شمارهٔ ۳۵۰۰/۴۷۶ "معدن الاسرار" مندرج است (نیز رک : فهرست مخطوطات شیرانی ، ۲۵۲/۲) ولی ستوری ۱۸/۱ در فهرست انگلیسی خویش بعنوان "شرح لمعات مکی یا مدنی" یاد نموده است. در فهرست بودلین (انگلیسی) ۷۷۹/۱ فقط بنام "شرح لمعات" مذکور است.

۳۶ - توزک جهانگیری ، اردو ترجمه ۱۴۰/۱، ۱۷۲ ، انیس العاشقین ، خطی پنجاب ص ۴۰ - ۴۲ ، نزهةالخواطر ، ۴۱۸/۵ - ۴۱۹ ، تذکرهٔ علمای هند، ص ۲۴۱ شیخ عبدالقدوس گنگوهی و تعلیمات وی ، ص ۵۴۰ - ۵۴۲

۳۷ - معدن الاسرار ، ص ۱۳۰ دو بیتی از مولانا جامی ملاحظه شود :

گنجینه اسرار کمالش مائیم آیینه انوار جمالش مائیم

دور افگن استار جلالش مائیم دستان زن اوتار نوایش مائیم

۳۸ - فهرست مخطوطات ، دیال سنگهه ترست ۷۲/۱

۳۹ - ملاحظه شود : نامهٔ مینوی مقالهٔ همائی ، ص ۴۹۹، شطّاریه یکی از سلاسل معروف تصوف است که بنام سلسلهٔ طیفوریه و با یزیدیه (منسوب به با یزید بسطامی) و خاندان عشقیه نیز نامیده میشوند، اگرچه همهٔ سلاسل تصوف خود را اهل عشق می دانند اما شطّار را اصل مذهب و طریقت همان عشق است ".

۴۰ - بروایت اخبار الاخیار ، ص ۱۷۱ شیخ عبد الله شطّاری از اولاد شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی است "

۴۱ - نیز در تقصار جیودالاحرار ، ص ۱۹۱ بحوالهٔ کتاب مناقب الاولیا تالیف شاه قنوجی (رح) نوشته که "و این فقیر ازین هر دو خانواده (قادریه و فریدیه) بهره مند گشته ".

۴۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد، لکهنؤ ص ۱۶۳

۴۳ - این اسم را احمد منزوی در فهرست مشترک پاکستان ۱۸۴۸/۳ نگاشته است.

۴۴ - فهرست نسخه های خطی فارسی، تهران ۱۲۵۴/۲
۴۵ - فهرست مخطوطات شیرانی، دکتر بشیر حسین ، ۲۳۳/۲

مشخصات مآخذ و مدارک

۱ - اخبارالاخیار فی اسرار الابرار ، شیخ عبد الحق محدث دهلوی ، دهلی ۱۳۰۹ ق
۲ - از سعدی تاجامی، تالیف ادوارد براؤن ،ترجمه علی اصغر حکمت ، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹ ش.
۳ - اقتباس الانوار ، تألیف شیخ محمد اکرم قدوسی، اردو ترجمه سرهنگ واحدبخش سیال ، بزم اتحاد المسلمین لاهور ۱۴۰۹ هـق
۴ - انیس العاشقین ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ، شماره ۱۹۶
۵ -تاریخ نظم ونثردرایران و در زبان فارسی،سعیدنفیسی ۲ جلد تهران ۱۳۴۴ش.
۶ - تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی، به تصحیح محمد عباسی، تهران ۱۳۳۷ هـش
۷ - تذکره علمای هند، مولوی رحمان علی ، جاپ دوم نولکشور لکهنؤ ۱۹۱۴ م
۸ - تقصار جیودالاحرار من تذکار جنود الابرار ، تألیف نواب السّید محمد صدیق حسن خان بهادر بهوپالی ، طبع فی المطبع الشاهجهانی الکائن فی بهوپال ، ۱۲۹۸ هـق .
۹ - تکملهٔ حواشی نفحات الانس ، تألیف رضی الدین عبد الغفور لاری به تصحیح و مقابله و تحشیهٔ بشیر هروی،ازنشریات انجمن حامی،کابل(افغانستان)، ۱۳۴۳ ش.
۱۰ - التنبیهات فی شرح اللمعات عراقی ، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۵۸۲۰
۱۱ - توزک جهانگیری ، شهنشاه نورالدین محمد جهانگیر، ترجمه و حواشی اعجازالحق قدوسی ، جلد اول ، طبع اول لاهور ۱۹۶۸ م
۱۲ - چهارده رسالهٔ فارسی از صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی (شامل ضؤاللمعات)
به تصحیح دکتر سید موسی‌بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران ۱۳۵۱ ش.

۱۳ - حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، خواند میر، طبع خیام ، جلد چهارم تهران ۱۳۳۰ ش .

۱۴ - حدایق الحنفیه ، تألیف مولوی فقیر محمد جهلمی ثم لاهوری، نولکشور لکهنؤ.

۱۵ - خزینة الاصفیا ، مفتی غلام سرور لاهوری، جلد اول مطبع ثمر هند لکهنو ۱۸۷۳ م ، جلد دوم مطبوعهٔ نولکشور ۱۹۱۳ م.

۱۶ - دیوان کامل جامی، ویراستهٔ هاشم رضی ، تهران ۱۳۴۱ هـ ش.

۱۷ - رشحات ، علی بن حسین واعظ کاشفی ، نولکشور کانپور ۱۹۱۱م.

۱۸ - رشحات عین الحیات ، تألیف مولانا فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی ، با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینیان ، از انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی تهران ، دو جلد.

۱۹ - روز روشن ، مولوی مظفر حسین صبا ، به تصحیح رکن زاده آدمیت ، تهران ۱۳۴۳ ش

۲۰ - ریاض العارفین ، رضا قلی خان هدایت ، بکوشش مهر علی گرگانی ، چاپ محمودی تهران ۱۳۴۴ ش .

۲۱ - سفینة الاولیا ، شاهزاده دارا شکوه ، چاپ نولکشور کانپور ۱۸۸۴ م

۲۲ - شرح لمعات عراقی، تالیف درویش علی بن یوسف کرکری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپه سالار ، تهران شمارهٔ ۶۴۰۹.

۲۳ - شیخ عبدالقدوس گنگوهی و تعلیمات وی (اردو) ، اعجاز الحق قدوسی ، کراچی بار اول ۱۹۶۱ م .

۲۴ - طرایق الحقایق ، تألیف معصوم علی شاه نعمت اللهی شیرازی ، باهتمام دکتر محمد جعفر محجوب ، کتابفروشی بارانی تهران ، جلد اول.

۲۵ - فهرست مخطوطات (عربی و فارسی) ، مرکز تحقیق کتابخانهٔ دیال سنگهـ ترست، مولانا محمد متین هاشمی و مولانا ساجد الرحمن صدیقی، نسبت رود لاهور ، جلد اول .

۲۶ - فهرست مخطوطات شیرانی ، جلد دوم، دکتر محمد بشیر حسین، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور ۱۹۶۹ م.

۲۷ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، تالیف احمد منزوی ،

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد، جلد اول ۱۹۸۳ م ، جلد سوم ۱۹۸۴ م.

۲۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی ، جلد دوم، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای تهران ۱۳۴۹ ش.

۲۹ - فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانهٔ بودلین (انگلیسی) هرمان اته، آکسفورد ، جلد اول ۱۸۸۹ م.

۳۰ - فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، نگاشتهٔ سید عارف نوشاهی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد ۱۳۶۲ هـ.ش.

۳۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنؤ : مرکز تحقیقات فارسی در هند، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، دهلی نو ، ۱۳۶۶ هـ.ش.

۳۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش ، تألیف احمد منزوی ، جلد اول و دوم ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد ۱۳۵۷ ش .

۳۳ - کلیات شیخ فخر الدین ابرهیم همدانی متخلص به عراقی ، (شامل مقدمهٔ دیوان.... لمعات) بادیباچه و تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانهٔ سنایی تهران چاپ چهارم ۱۳۳۸ ش.

۳۴ - کیهان اندیشه ، نشریهٔ مؤسسهٔ کیهان در قم (ایران) ، شمارهٔ ۳۷ مرداد و شهریور ۱۳۳۷.

۳۵ - لمحات فی شرح اللمعات ، شیخ یار علی شیرازی ، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۵۷۱۳ و ۵۹۳۱.

۳۶ - لمعات تصنیف جمال العارفین فخر الدین عراقی ، به انضمام سه شرح ، با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی ، انتشارات مولی تهران ۱۳۶۳ ش

۳۷ - مجالس المومنین، قاضی نور الله شوشتری ، جلد دوم تهران ۱۳۷۶ هـ.ق.

۳۸ - مجالس النفایس ، میر علی شیر نوایی، به سعی علی اصغر حکمت ،تهران ۱۳۲۳ هـ.ش.

۳۹ - مجلهٔ در اسلام (انگلیسی)، شمارهٔ مسلسل ۲۱، ۲ / ۳ ، برلن ۱۹۳۳م.

۴۰ - مجلهٔ روزگار نو ، جلد ۱، شمارهٔ ۳، لندن زمستان ۱۹۴۱م.

۴۱ - مجلهٔ سهرورد، سهروردیه فاوندیشن لاهور ، شمارهٔ ۹، ماه اکتبر ۱۹۸۹م.

۴۲ - مجلهٔ وحید، شماره مسلسل ۱۲۰، تهران آذر ماه ۱۳۵۲ هـ.ش.

۴۳ - مخزن چشت، خواجه امام بخش مهاروی ، نسخهٔ خطی خانقاه معلی چشتیان شریف (پنجاب) .

۴۴ - معارف ، نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی ، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۳، تهران آذر اسفند ۱۳۶۲.

۴۵ - مجمع الفصحا، رضا قلی خان هدایت ، بکوشش دکتر مظاهر مصفا، تـهران ۴۰- ۱۳۳۶ش.

۴۶ - مجموعهٔ رسایل، مخطوطات شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ، شمارهٔ ۳۵۰ / ۳۳۵۴.

۴۷ - معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیه، تالیف عمر رضا کحاله الجزء الخامس ، بیروت .

۴۸ - معدن الاسرار ، از فیض الله بن زین العابدین بن حسام ملتانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور شمارهٔ ۴۹۶۷ / ۱۹۵۵.

۴۹ - معدن الاسرار - شرح لمعات عراقی، تالیف شیخ نظـام الدیـن تهـانیسری ، نسخهٔ خطی مخطوطات شیرانی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهـور شمـارهٔ ۴۷۶ / ۳۵۰۰

۵۰ - مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی ، محمد اختر چیمه ،

۵۱ - مناقب المحبوبین ، حـاجی نـجم الدیـن سلیمـانی،مـطبع مـحمدی لاهـور ۱۳۱۲هـ‍ق

۵۲ - میخانه، ملا عبد النبی فخر الزمانی ، باهتمام گلچین معانی ، تهران ۱۳۴۰ هـ‍ش

۵۳ - نام و نسب حضرت غوث اعظم ، سید نصیر الدین نصیر گیلانی ، گولره شریف بار اول ۱۹۸۹م.

۵۴ - نامهٔ مینوی ، مجموعهٔ سی و هشت گفتار ، زیر نظر حبیب یغمائی و ایـرج افشار، تهران ۱۳۵۰ش .

۵۵ - نزهة الخواطر، للعلامه عبد الحیی الحسنی ، حیدر آباد ، ۱۳۶۶هـ‍ق.

۵۶ - هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار ، مؤلفه اسماعیل پاشا، المـجلد الاول بیروت ، ۱۹۵۱م.

۵۷ - هفت اقلیم ، امین احمد رازی ، باهتمام جواد فاضل ، چاپ علمی تهران .

* * * * *

پرفسور دکتر احمد حسن دانی
استاد افتخاری دانشگاه قائد اعظم
اسلام آباد

از لاهور به تاجیکستان
یک منطقه واحد فرهنگی

لفظ لاهور از لها و رو و راوی و اور و پور تشکیل شده است. یعنی شهری در ساحل رود راوی . این شهر در قرن دهم میلادی در دورهٔ غزنویان به شهرت رسید. حکومت غزنویان از حکومت‌های بسیار نیرومند سلسلهٔ تاجیکی - سامانی بخارا به وجود آمد. بنا بر این لاهور می تواند یک شهر اسلامی و تاریخی آسیای میانه به شمار آید. اما بدبختانه این شهر، نتوانسته است مقام خود را در تاریخ اسلام به دست بیاورد . باوجود این آن چه که در بارهٔ این شهر مورد بررسی قرار گرفته است ، زبان مردم است ، آن هم زبان تاجیکی (فارسی) که مردم لاهور با آن گفت و گومی کردند و این زبان توسط غزنویان به سر زمین پاکستان و هند ، مخصوصاً" به شهر لاهور وارد گردید.این زبان در شهر لاهور رواج یافت. آنگاه که این زبان شیرین برای نخستین بار مورد توجه مردم قرار گرفت و آنان با این زبان به گفت وگو پرداختند ،کوشش کردند که رنگ و سبک و جمله سازی تازه بدان بخشند و یک زبان ادبی و عرفانی به وجود آمد. از همه مهم تر و برتر و بالا تر اینکه حضرت شیخ ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی ثم اللاهوری (متوفی حدود ۵۰۰ هـ ق /۱۱۰۶ م)،کتاب بسیار مهم خود را به کشف المحجوب به زبان تاجیکی (فارسی) نگاشت . این کتاب هنوز هم از ماخذ مهم زبان و ادب عرفانی تاجیکی (فارسی) در شبه قارهٔ پاکستان و هند به حساب می آید. حضرت داتا گنج بخش به مدد زبان فارسی و اعتقادات صادقانه و عارفانه به توسعهٔ اسلام و تبلیغ وگسترش عرفان و ادب اسلامی پرداخت . زبانی که از بخارا و سمرقند و غزنه و سرخس و نیشابور و خراسان تا آبهایی نیلگون خلیج فارس و ماوراء قفقاز را زیر پوشش خود داشت. کاری که

هجویری انجام داد ، حتی شمشیر ها و سنان ها و خنجر های لشکریان سلطان محمود غزنوی ، سلطان مسعود غزنوی ، سلطان مودود غزنوی و سلطان ابراهیم غزنوی نتوانستند انجام بدهند. نوشته های تاجیکی (فارسی) کشف المحجوب ، مانند دانه های گندم در کشتزار های سرزمین پاکستان و هند پاشیده شد و محصول آن بسیار خوب بار ورگردید و همهٔ مردم پنجاب از آن بهره ور گردیدند. به همین ترتیب شاعران و ادیبان و سخنوران تاجیک گو (فارسی گوی)شهر لاهور را خانه خود قرار دادند و نکتی لاهوری و ابوالفرج رونی ، مسعود سعد سلمان لاهوری ۴۳۸ یا ۴۴۰ - ۵۱۵ هجری قمری / ۱۰۴۸ - ۱۱۲۱م) بسیار مشهور است. این شاعر بزرگوار در دیوان اشعار خود از شهر لاهور ، توصیف های زیبا و دلربا کرده است . مسعود سعد سلمان لاهوری ، باوجود اینکه در دستگاه های امیران و سپهسالاران و در دربار شاهزادگان و پادشاهان غزنوی روزگاری گذراند ، و لیکن در شهر لاهور باقی ماند و در آنجا زندگی کرد و عشق شدید خود را توسط اشعار دلاویز و شورانگیز نسبت به شهر لاهور بیان داشت . مثلا این اشعار.

ای لاهورا و یحک بی من چگونه ای	بی آفتاب تابان روشن چگونه ای
تا این عزیز فرزند از تو جدا شده است	بادرد او به نوحه و شیون چگونه ای
تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار	بامن چگونه بودی و بی من چگونه ای

مسعود سعد سلمان لاهوری ، مدت ۱۸ سال در زندان به سرمی برد که در دو نوبت در قلعهٔ نای و قلعه دَک در حوالی لاهور زندانی بود. اما بهترین اشعار زیبای خود را در زندان سرود که جزو قصاید او درد یوانش موجود است. مثلا این اشعار :

کار اطلاق من چوبسته بماند	مخملی باید از خداوند م
که همی ایزدش نه بگشاید	که از او بوی لو و هور آید
مرمراحاجتی همی باشد	که همی ز آرزوی لووهور آید
وزدلم خارشی همی زاید	جان و دل در تنم همی ناید

خلاصه اینکه در لابلای دیوان اشعار و قصاید مسعود سعد سلمان ترانه‌های زیبای دلاویز و توصیف های روح انگیز وجود دارد و با این اشعار ، شاعر ذوق و علاقهٔ بسیار خود را به شهر لاهور نشان داده است . مثلا این ابیات زیبا :

دانی تو که یا بندگر انم یا رب   دانی که ضعیف و ناتوانم یا رب
شد در غم لاهور روانم یا رب   یا رب که در آرزوی آنم یا رب

از همین زمان ، شهر لاهور یکی از بزرگترین مراکز زبان و ادب تاجیکی (فارسی) گردید.این زبان و فرهنگ تاجیکی (فارسی)در زبان وفرهنگ پنجابی، اثر و نفوذ شگفت آور نهاد. اما افسوس که در دوره های حکومت انگلیسی ها در آسیای جنوبی یا شبه قارهٔ پاکستان و هند و دیگر کشور های این منطقه ، زبان انگلیسی ، جانشین زبان تاجیکی (فارسی) گردید و نتیجه این شد که زبان تاجیکی (فارسی)یک زبان کلاسیکی و ادبی گردید ، که در حقیقت می توان گفت پس از انگلیسی ها نه یک زبان مکتوب شد و نه زبان عوام و ملفوظ. به همین ترتیب ، هرگاه بیشتر مطالعه کنیم می بینیم که زبان تاجیکی (فارسی) یک نوع زبانی گردید که به وسیله آن ، پیغام های ادبی و فرهنگی و بیان های اسلامی و پند و نصیحتی را به مردمان می رسانید. چنانکه علامه دکتر محمد اقبال لاهوری همین طریقه را پیش گرفت و نظریهٔ اسلامی و ملی خود را در شش مجموعه تحت عنوان های مثنوی زبور عجم به زبان تاجیکی (فارسی)سرود و افکار خود را به مردمان رسانید ، مثلا این اشعار :

خاور همه مانند غبار سر راهی است   یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره این خاک گره حورده نگاهی است   از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز   از خواب گران خیر

ونیز غزلی دیگر از همان متفکر پاکستان حکیم الامت علامه دکتر محمد اقبال :

ای ظهور توشباب زندگی   جلوه‌ات تعبیر حواب زندگی
ای زمین از بارگاهت ارجمند   آسمان از بوسه بامت بلند
شش جهت روشن زتاب روی تو   ترک و تاجیک و عرب هندوی تو
از تو بالا پایه این کاینات   فقر تو سرمایهٔ این کاینات
در جهان شمع حیات افروختی   بندگان را خواجگی آموختی

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری ، از آن جمله شاعران بزرگ و برجسته‌ای است که توانسته به وسیله اشعار فارسی و اردوی خود ، میان مسلمانان و مخصوصاً در تاجیکستان و پاکستان و افغانستان و ایران و ترکیه یک اتحاد فرهنگی برقرار دارد و یک ارتباط فرهنگی از دور ترین سرحد های کشورهای اسلامی تا شهر زادگاه و اقامتگاه خود لاهور در اشعار خود و در نظریهٔ خود

بسازد، مثلا:

اگرچه زاده هندم فروغ چشم من است   ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

این مسئلهٔ اتحاد فرهنگی و مرز فرهنگی مخصوصاً علامه دکتر محمد اقبال را وادار کرده است که به تمام منطقهٔ وسیع آسیای میانه، آسیای جنوبی، ایران و ترکیه و غیره توجه بسیار نماید و نظریهٔ خود را به زبان اردو اینگونه بیان دارد، مثلا این اشعار.

میں بندہ نادان ہوں، مگر شکر ہے تیرا   رکھتا ہوں نہانخانہ لاہوت سے پیوند

اک ولولہ تازہ دیا میں نے دلوں کو   لاہور سے تا خاک بخارا و سمرقند

در هر صورت، علامه اقبال آنگاه که با این زبان و فرهنگ، گفت و گو می کند، آنرا با زبان فارسی و اردو می آمیزد و مکنونات قلبی خود را با این دو زبان (خواهر و برادر) بیان می دارد، مثلا این اشعار :

پھر اٹھی ایشیا کے دل سے چنگاری محبت کی

زمین جو لانگہ اطلس قبایان تتاری ہے

بیا پیدا خریدار است جان ناتوانی را   پس از مدت گذار افتاد برما کاروانی را

بیا ساقی نوای مرغ زار، از شاخسار آمد   بهار آمد، نگار آمد، نگار آمد، قرار آمد

کشید ابر بهاری خیمه اندر وادی و صحرا   صدای آبشاران از فراز کوهسار آمد

این کوهسار کجاست؟ این کوهسار، همان کوهسار است که سرزمین زیبای تاجیکستان را می نمایاند که هم اکنون به یاری خدای یکتا، آنرا در دامان اسلام و فرهنگ اسلام ملاحظه می کنیم و تجدید حیات فرهنگی آنرا مشاهده می نماییم و اکنون در حقیقت یک نوع زندگی تازه به جامعهٔ فرهنگی و تاریخی تاجیکی به آسمان تاجیکستان و اردگشته است که همانند خورشید و ماه روشن و درخشان است.

زنده و پاینده باد تاجیکستان و مردم تاجیک و زبان تاجیکی و سرتا سر کوهساران و سبزه زاران تاجیکستان.

* * * * *

دکتر محمد حسین تسبیحی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

مرکز تجلیّات عرفانی

بر آرامگاه حضرت داتا گنج بخش روی سنگ مرمر سفید زیبا نوشته‌اند: "مرکز تجلیات عرفانی" و این جملهٔ اسمیّه واقعاً درخور و شایستهٔ درگاه حضرت داتا گنج بخش می باشد، و همچنین بردیوارها و ستون ها و پیش طاق ها و سرستون ها و برطاق دیس های درگاه وی، اشعار و جملات فارسی و عربی و اردو و پنجابی کتیبه شده است و همهٔ این مطالب واشعار از چند جهت ارزش دارد:

۱ - از جهت عرفانی، ۲ - از جهت اخلاقی، ۳ - از جهت تاریخی، ٤ - از جهت دوام و بقای زبان و ادب فارسی ٥ - همچنین از جهت ارتباط زبان و ادب فارسی با زبان اردو و پنجابی، ٦ - از جهت شاعرانی که به همین مناسبت شعری گفته اند و اکنون روی درنقاب خاک کشیده اند. ۷ - از جهت شهرت روحانی و مقام عرفانی حضرت داتا گنج بخش یعنی حضرت علی بن ابی علی عثمان (هجویری و جلاّبی غزنوی لاهوری متوفی میان سالهای ٤٨١ - ٥٠٠ هـ ق)

اوّلین نثر نویسی فارسی عرفانی :

همگان که در ادب و زبان فارسی در شبه قارّه خاصّه در پاکستان به جست و جو و تحقیق پرداخته اند، خوب می دانند که اوّلین و بهترین و مشهورترین نثر نویس فارسی عرفانی در شبه قارّهٔ پاکستان و هند همین حضرت سیّد علی هجویری معروف به "داتاگنج بخش" یا "داتا صاحب" می باشد. مردم مسلمان سرزمین پاک معتقد هستند که بسیاری از افراد شبه قارّه به دست حضرت داتاگنج

بخش مسلمان شده اند و می گویند و می نویسند: آنگاه که سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود غزنوی به هندوستان حمله کرد و ۱۷ بار این حمله ها را ادامه داد و با شمشیر و نیزه و گرز و تیر و کمان و سنان و سپر و منجنیق، سرزمین شبه قارّه را خراش داد و خیش زد، در این سرزمین خیش زده، عارفان و عالمان و شاعران و بزرگان دینی و فقیهان و ریاضی دانان، دانه های بار آور اسلام را پاشیدند و نهال‌های شکوفان عرفان را نشاندند و خودشان به پای آنها آب دادند و مواظبت کردند و کوشش کردند تا بالاخره این دانه ها و این نهال ها بار آور و ثمر بخش گردید و آنان از این بار آوری ها و ثمر بخشی ها فایده ها و سودها برگرفتند و اسلام را به آنجا رسانیدند که امروز در شبه قارّه میلیون ها مسلمان، همه یکدل و یک زبان و همه پیرو قرآن و حدیث و سنّت نبوی (ص) و مؤمن و معتقد به اهل بیت اطهار (ع) زندگی می کنند و آزاد و کامیاب و خوشحال درمسجدها و (حسینیه ها و تکیه ها) و مدارس علمی و دینی به نماز و روزه و تدریس و تحقیق مشغول می باشند.

بزرگترین مُبَلِّغ و مُرَوّج اسلام:

این است که بزرگترین مُبلّغ اسلام در شبه قاره خاصّه در پاکستان حضرت سیّد علی هجویری می باشد و بدین جهت مسلمانان آرامگاه اورا "دربار شریف" و "درگاه مقدس" و "خانقاه اعلی" و "مرکز تجلیّات عرفانی" و "گلستان ارم" و "جنّت المأوی" و "بارگاه کامل" و "دربار داتا صاحب" و "داتا دربار" و امثال اینها می نامند و خود او را به نام های "داتا صاحب" و "گنج بخش" و "داتا گنج بخش" و "عارف کامل" و "پادشاه اولیاء" و "پیرپیران" و "پیرکامل" و "راهنمای حقیقت" و "مرشد" و "هادی" و "مقتدا" و "چشمهٔ فیض" و "قطب" و "قطب الاولیاء" و "مخدوم" و "مراد" و "مرشد" و اینگونه القاب می خوانند. و حتّی بعضی اورا: به نام "سردار" و "سپهدار" و "سردار امم" و "سردار عالم" و "سیّد عالم" و "مصدر فیض" گفته اند و نوشته اند.

کتیبه های دربار داتا گنج بخش:

در این صورت شایسته است اشعاری که بر درو دیوار آرامگاه او کتیبه شده است و مدّتی صرف وقت کرده و کوشیده‌ام و آنها را خوانده و بازنویسی کرده‌ام، در این گفتار نقل کنم، باشد که سودمند آید و سالکان طریقت الی‌اللّه و جویندگان حقیقت ذات یکتا خاصّه مریدان حضرت داتا گنج بخش را به کارآید و بدان ها فایدهٔ معنوی و روحانی بخشد. آمین یاربّ العالمین.

اینک الفاظ و جملاتی که از کشف المحجوب حضرت داتا گنج بخش کتیبه کرده‌اند:

" شیخ من گفت: (اَلسَّماعُ زادُ الُمضطَرّین فَمَن وَصَل استَغنی عَنِ السّماعِ." من که علیّ بن عثمان جُلاّبی ام مر سّیِد عالَم را به خواب دیدم، گفتم: یا رسول الله! او چنین گفت: اَحبِش حَوٰاسّک ".

اینک اشعار شاعران دیگر که بی نام و با نام برطاق ورواق آرامگاه کتابت شده است:

مادّه تاریخ وفات داتا گنج بخش:

خانقاه علی هجویری است | خاک جاروب از درش بردار
توتیاکن به دیدهٔ حق بین | تاشوی واقف درِ اسرار
چون که سردار مُلک معنی بود | سال وصلش برآید از "سردار"

"سردار: ۴۶۵ هـ‌ق"

گفته می شود این قطعه مادّه تاریخ از جامی است امّا در آثار جامی یعنی نورالدین عبد الرّحمن جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هـ‌ق) این قطعه یافته نشد و ضمناً تاریخ ٤٦٥ هـ‌ق که تاریخ وفات حضرت داتاگنج بخش ذکر شده، اعتبار ندارد و این قطعه را صاحب خزینة الاصفیاء، مرحوم مفتی غلام سرور لاهوری (١٢٢٤ - ١٣٠٧ هـ‌ق / ١٨٢٨ - ١٨٩٠م) ذکر کرده است. احتمال دارد این "جامی" سرایندهٔ این قطعه از شعرای قرن ١٢ هـ‌ق در شبه قارّه باشد که با "جامی" معروف همنام است.

کتیبه های منظوم:

یک زمانی صحبت با اولیا بهتر از صد ساله طاعت بی ریا

کوی تو کعبه است یا خلد برین گلستان ارم یا جنت‌الماؤی‌است‌این(کذا)

مالک الملک لا شریک له عاشقان جان و دل نثار کنند

خاک پنجاب از دم تو زنده گشت صبح ما از مهر تو تابنده گشت

نوازش دل ماکن که دلنواز تویی بسازکار غریبان که کارساز تویی

این روضه که شد بانیش فیض اَلَست مخدوم علی است که با حقّ پیوست

در هستی اش نیست شد، هستی یافت زان سال و صالش افضل آمد زهست

"۴٦۵هـ ق"

شوق تو در روز و شب دارم دلا عشق تو دارم به پنهان و ملا

جان بخواهم داد من در کوی تو گر مرا آزار آید یا بلا

عشق تو دارم میان جان و دل می دهم از عشق تو هر سو صلا

یا خداوندا رقیبان را بکش یا مرا در بند کن مست هلا

جان من دارد شراب یار خود مهربان کن برمن و هم مبتلا

دو جهان زیرنگین مهرنام گنج بخش جنّ و انسان و مَلَک منقاد نام گنج بخش

هر که آمد با ارادت صد سعادت یافت اَزُو هر کسی شد بهره یاب از فیض عامّ گنج بخش

روز و شب وِردِ زبانم، هست نام پاک تو اسم اعظم یافتم، من پاک نام گنج بخش

پادشاه و اولیا، والاقدرعالی مَحَلّ سُلّم هفت آسمان کمتر ز نام گنج بخش

گنج عرفان الهی ، نیز گنج عافیت کن عطا یارب به این مسکین به نام گنج بخش

پیر کامل، مرشد و هادی، مکمّل رهنما بوی عرفان الهی در مشامّ گنج بخش

سیّد السّادات نور مصطفی و مرتضی گردش چرخ برین باشد به کام گنج بخش

از چنین درگاه عالی هیچ کس محروم نیست بهتر از نقد دگرها، هست وام گنج بخش

از دل و جانم غلام شاه میران محی الدین نیز از فضل خدا هستم غلام گنج بخش

بر زمینی که نشان کفِ پای تو بُوَد سالها سجدۀ صاحب نظران خواهد بود

جایی که زاهدان به هزار اربعین رسند مست شراب عشق به یک آه می رسد

هر کس که به درگاه تو آید به نیاز محروم ز درگاه تو کجا گردد باز

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیر کامل، کاملان را راهنما

برآستان تو هر کس رسید مطلب یافت روا مدار که من ناامید برگردم

چه حسن است آن که یک دم من رخت را صدنظر بینم
هنوزم آرزو باشد که یکبار دگر بینم

داتا گنج بخش و سید عالم مصدر فیض و نور احوالم
بارگاه علیّ هجویری چشمۀ فیض غوث و قطب و ولی
شیخ هجویر پیر پیران است مقتدای همه مریدان است
راح روح من است نام علی فیض عالم علی هجویری

اینک خوشنویسان و شاعرانی که نامشان درکتیبه ها آمده است :

۱ - عبد المجید پروین قلم نبیرۀ مولوی پیر بخش خوشنویس ایمن آبادی (خوشنویس).
۲ - تاج الدین زرّین رقم (خوشنویس).
۳ - پیر فضلِ گجراتی (شاعر).
٤ - شریف کُنجاهی (شاعر).
۵ - شاه محمّد غلام رسول قادری (شاعر).
٦ - خواجه معین الدین چشتی (متوفّی ۵۳٦ - ٦۳۳ هـ.ق/ ۱۱٤۱ - ۱۲۳٦م)
۷ - بشیر حسین ناظم (شاعر).

گنج بخش فیض عالَم :

البتّه آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات مشایخ به زبان عربی هم آمده و همچنین دیگر جملات و اشعار اردو و پنجابی هم کتیبه شده است که همۀ آنها برای درود و دعا و مناجات است و از نقل آنها خودداری شد چون این گفتار به درازا می کشد. برخی از این اشعار فارسی درمیان مردمِ مؤمن و معتقد پاکستان و پیرُوان حضرت داتا گنج بخش همواره تکرار می شود. مخصوصاً مردم لاهور که

داتا گنج بخش را از افتخارات خود می شمارند زیرا که آرامگاه این عارف ربانی و عالم روحانی و صوفی صمدانی در شهر لاهور و در خاک پنجاب مدفون است و پیوسته این بیت را به ترنم می خوانند و آنرا در اتوبوس ها و تاکسی ها و خانه‌ها و مغازه ها و یا جای های دیگر خوشنویسی کرده و آویخته اند :

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا　　ناقصان را پیر کامل، کاملان را رَهنُما

نظم علاّمه اقبال (رح):
علامه دکتر محمّد اقبال در حال جوش و جذبه و شوق عرفانی دربارۀ حضرت سیّد علی هجویری اینگونه فرموده است :

سید هجویر مخدوم امم　　مرقد او پیر سنْجَزی را حرم
بندهای کوهسارآسان گسیخت　　در زمین هند تخم سجده ریخت
عهد فاروق از جمالش تازه شد　　حقّ ر حرف او بلند آواره‌شد
پاسبان عزّت امّ الکتاب　　ار نگاهش خانۀ باطل خراب
خاک پنجاب از دم او زنده گشت　　صبح ما از مهر او تابنده گشت
عاشق و هم قاصد طیّار عشق　　ار جبینش آشکار اسرارِ عشق

حجرۀ قرآن :
یک حجرۀ قرآن داخلِ ضریح حضرت داتا گنج بخش وجود دارد که تعدادی از نسخه های چاپی و خطّی قرآن مجید در آنجا گرد آوری شده است و گفته می شود در میان آن قرآن های خطی ، نسخه یی است که به خطّ سعدی شیرازی (رح) می باشد و این نسخه را به امضای عالمگیر پادشاه مغول معرّفی کرده اند. نسخه یی هم از طرف "مُوران" یا مُران" نوۀ رانجیت سینگهـ می باشد.
نسخه یی از محمّد خان و نسخه یی از نوّاب ناصر و نسخه یی که با مشک کتابت شده ، به وسیلۀ مریدی متعبّد ناشناخته اهدا شده است.

* * * * *

دکتر سید حسن عباس، رامپور، هند

برخی نسخه های خطی نفیس و مصور از آثار نظامی گنجوی در کتابخانه و موزهٔ سالار جنگ، حیدر آباد (هند)

در این کتابخانه ۸۱ نسخهٔ خمسهٔ نظامی موجود است که همگی در زمرهٔ نسخه های نفیس و مصور بشمار می آیند. غیر از نسخه های کامل خمسه، نسخه‌های جداگانه از مثنویات نظامی نیز موجود می باشد که شرح آن ازینقرار است.

شش نسخه از مخزن الاسرار، سه نسخه از خسرو و شیرین، چهار نسخه از لیلی و مجنون، دو نسخه از هفت پیکر، هفت نسخه از اسکندر نامه و چهار نسخه از شرفنامهٔ اسکندری.

نسخه های باتصویر، شمارهٔ ۱۱۸۰، با نستعلیق خوش، در محرم ۹۳۹ هـ ق نوشته شده است و در آغاز دو صفحه کامل تصویر های زیبا و عالی دارد. عناوین شنگرف، نقاشی های مذّهب با طلا و یا سفید رنگ روی طلا، حاشیه ها مذهب و رنگین و خط دار و دارای ۲۹ تصویر خوب و دلکش از مکتب فارس شیراز. ٤۱٦ برگ، ۱۸ سطر (در چهار ستون)، دارای مهرهای محمد حیدر ۱۱۳۹، حیدر یار خان، حیدر یار خان بهادر و سراج الدوله شیر جنگ.

شمارهٔ ۱۱۸۱، نستعلیق زیبا، پیر حسین الکاتب الشیرازی، جمادی الاول ۹٤۸ هـ ق، عناوین آبی، صفحه ها مجدول به زر و به رنگ های مختلف، ۲٤ مجلس تصویر از مکتب شیراز، ۳۰۳ برگ، ۱۹ سطر (در چهار ستون).

شمارهٔ ۱۱۸۳، نستعلیق، عنایت الله بن کلوبه شمس الدین بن کلوبه حاجی، ۲۱ شوال ۹۷۰ هـ ق. در آغاز منظومه ها نقاشی های زیبا دارد، صفحه ها مجدول با زر، عناوین شنگرف، دارای پنج مینیاتور زیبا از مکتب فارس، ۱ + ۳۸۰ برگ، ۱۹ سطر (در چهار ستون). دارای مهرهای بندهٔ شاه نجف سلطان محمد قطب شاه، اقبال الدوله، علی ولی خان فدوی محمد شاه بادشاه غازی سنهٔ ١٤ - ۱۱٤۷، حفیظ الله خان بخشی فدوی سرکار مهاراجه هولکر، محمد شرف الدین خان، محمد علی حسن خان بهادر ۱۲۵۱ و امراؤ بیگم ۱۳٦۲

قیمت ۱۲۰ فی هون / هفت روپیه .

شمارهٔ ۱۱۸٤ ، نستعلیق خوش ، الله دادبن اسماعیل قریشی ، شعبان ۹۹۹ هـ ق، دارای شش تصویر خوب و زیبا، صفحه ها مجدول بازر ، عناوین شنگرف ۲۱۵ برگ ، ۳۱ سطر .

شمارهٔ ۱۱۸٦، در ۱۰۲۰ هـ ق ، عناوین شنگرف ، صفحه ها مجدول با زر دارای ۱۳ تصویر از مکتب اصفهان ۳٤۸ برگ ، ۲۱ سطر (در چهار ستون) .

شمارهٔ ۷۸۱۱ ، نستعلیق خوش ، فتح محمد بن مولانا صاحب کاتب ، ۱٤ جمادی الثانی ۱۰۲۷ هـ ق . عناوین شنگرف ، صفحه ها مجدول و طلایی، داری ۱۱ تصویر زیبا از مکتب مغول. ۳۲٤ برگ ، ۱۲ سطر (در چهار ستون)، دارای مهر لطف الله خان خانه زاد شاه عالم گیر ۱۰۷٦ هـ.

شمارهٔ ۱۱۸۹ ، نستعلیق خوب ، اوایل سدهٔ یازدهم ، عناوین شنگرف و مجدول ، دارای سه نقاشی متوسط از مکتب فارس ، دارای مهر میر محمد صالح حافظ یار جنگ ، ۳٤۹ برگ ، ۵۲ سطر (در چهار ستون).

شمارهٔ ۱۱۹۰ ، نستعلیق خوش و زیبا ، محرم ۱۱۵۰ هـ ق ، عناوین شنگرف، هر یک از منظومه ها سر لوح طلایی و مجدول ، دارای ۲۸ مینیاتور مکتب فارس، ۲۵۸ برگ ، ۲۵ سطر .

شمارهٔ ۱۱۹۱، نستعلیق خوب ، اواخر سدهٔ دوازدهم ، عناوین قرمز مجدول و طلایی ، در اول هر یک از منظومه ها و دارای ۱٤ تصویر از مکتب قاجار ، ۳۸۱ برگ ، ۱۷ سطر .

شمارهٔ ۱۱۹۳ ، این نسخه فاقد مثنوی سکندرنامه است. نستعلیق خوب ، ۹٤۹ هـ ق ، عناوین شنگرف ، صفحه ها مجدول و طلایی ، دارای ده مینیاتور از مکتب شیراز ۲۲۲ برگ ، ۲۱ سطر (در چهار ستون).

شمارهٔ ۱۱۹۷، مخزن الاسرار ، نستعلیق خوش و زیبا ، محمد زمان تبریزی در اوایل سدهٔ دهم هجری ، عناوین شنگرف ، صفحه ها مجدول بازر ، تصویرهای مناظر شکارگاه و دارای ۵ مینیاتور از مکتب تبریز، ۳۳ برگ ، ۱۲ سطر .

شمارهٔ ۱۲۰۲ مخزن الاسرار ، نستعلیق خوب ، اوایل سدهٔ سیزدهم عناوین و دو صفحهٔ کامل آراسته با زر و خطوط رنگین روی طلای سفید رنگ بکار برده

شده است . دارای چهار تصویر از دورهٔ قاجار، ۲۵ برگ، ۲۵ سطر (چهار ستونی).

شمارهٔ ۱۲۰۷ ، لیلی و مجنون ، در ۹۸۰ هـ ق ، تاریخ مشکوک است. عناوین شنگرف و مجدول با زر و بارنگهای گوناگون دارای ۵ تصویر از مکتب دکن ، ٤٨ برگ ، ۲۱ سطر (چهار ستونی).

شمارهٔ ۱۲۰۸ لیلی و مجنون، در ۱۰۵۷ هـ ق، عناوین با زر و صفحه ها مجدول بارنگهای مختلف . دارای ۵ مینیاتور جدید، ۹۵ برگ، ۲۱ سطر (چهار ستونی).

شمارهٔ ۱۲۰۹ لیلی مجنون ، در ٤ رمضان ۱۱۱۳ هـ ق ، عناوین با زر و صفحه‌ها مجدول با زر و تذهیب کاری شده است . دارای ۱۹ نمونهٔ خطاطی و خوشنویسی از مکتب دکن، ۱٦۳ برگ ، ١٤ یا ۱۵ سطر (دو ستونی).

شمارهٔ ۱۲۱۳، سکندر نامه ، شهاب الدین تربتی الجامی برای عزت جنگ، رمضان ١٠٤٤ هـ ق در هرات . عناوین با زر و برگها مجدول و طلایی ، دارای ٤ تصویر از مکتب شیراز ، ۱۲۷ برگ ، ۱۹ سطر (چهار ستونی).

شمارهٔ ۷۱۲۱ اسکندر نامه ، نستعلیق خوب ، در اوایل سدهٔ سیزدهم ، عناوین با زر و برگها مجدول و طلایی ، دارای ۲۸ تصویر از مکتب کشمیر و مهر محمد حیات خان بهادر، ۱۱۸۹ ثبت است ۲۳۷ برگ ، ۱۵ سطر .

شمارهٔ ۲۹۹ خمسهٔ نظامی ، کتابخانهٔ خدابخش بانکی پور پتنا ، نستعلیق، ۸۸۳ هـ ق ، مطلا و مذهب و بسیار خوش خط با تصاویر، در آغاز نسخه مهرهای عنایت خان شاهجهانی و عبدالرشید دیلمی شاهجهانی ثبت است . ۵۰۷ ورق ، ۱٦ سطر .

شمارهٔ 9A - ای ، خمسهٔ نظامی ، کتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما گنجینهٔ مانک جی بمبئی ، نستعلیق خوب ، محمد هادی بن فرج الله مقدم ، ۲۰ جمادی الثانی ۱۰۸۰ هـ ق ، باجدولهای زرین ، ۳۷ مجلس مینیاتور ایرانی و هفت صفحه تذهیب در اول هر یک از کتابها. ۳۸۰ ص ، ۱۹ سطر، برگ نخست در دوستون و بقیهٔ صفحات چهار ستونی و هر ستون ۲۵ سطر .

شمارهٔ 9B ، خمسهٔ نظامی ، کتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما گنجینهٔ مانک جی بمبئی نستعلیق، ابن ابراهیم محمدامین شاه حسین الحسنی الاعرجی السمنانی، ۱۰۳۷ هـ

آرایش های زرین ، در برگ ۱۹۲ ب نیمهٔ اول صفحه خالی است ، شاید برای تذهیب ، ۲۹۷ برگ-۲۵ سطر .

شمارهٔ ۳۰۱ ، مخزن الاسرار و لیلی مجنون ، کتابخانهٔ خدا بخش بانکی پور پتنا ، نستعلیق ، سدهٔ پانزدهم (میلادی) ، مطلا و مذهب و بسیار خوش خط با تصاویر، ۱۱۰ ورق ، ۱۷ سطر .

شمارهٔ ۱۸۰۹ ، خمسهٔ نظامی،کتابخانهٔ خدابخش ،بانکی پور، پتنا نستعلیق ، خضر بن حسین ، شوال ۱۰٤۷ هـ لیلی و مجنون را ندارد. چهار ستونی با گوشه‌های طلایی و مطلع اول هر مثنوی مطلا. در آخر نسخه یاد داشتی وجود داردکه از آن معلوم می شودکه سلیمان خوشقماش ، المتخلص به تپش این نسخه را در رمضان ۱۰٦٤ درقزوین خریداری کرده است . دارای مهر محمد بن المرحوم الحاج ابراهیم متوفی ۱۲٤۱ و ۱۷ تصویر .

شمارهٔ ؟ شیرین و خسرو : رام پور استیت لائبریری ، تعلیق ۹۸٤ هـ کاغذ طلایی ،گوشه های آن آراسته باگلهای طلایی ،عناوین مطلا باگلهای آبی رنگ و دارای هفت تصویر .

شمارهٔ ۱/ ۱۹٤، خمسهٔ نظامی (ج ۱) ، کتابخانهٔ ندوة العلما لکهنو نستعلیق ، مطلا و دارای تصاویر رنگین است ، ۳۹٤ ورق ، ۱۹ سطر .

چند نسخهٔ نفیس و قدیم خمسهٔ نظامی

کتابخانه و موزهٔ سالار جنگ حیدر آباد ، شمارهٔ ۱۱۹٦ ، نستعلیق خوب ، محمد رفیع ، جمادی الاول ۷۹۹ هـ عناوین شنگرف و خطوط با زر، فقط خسرو شیرین و لیلی و مجنون را دارد، ۱۱٤ ورق (چهار ستونی) ۲۵ سطر .

کتابخانهٔ خدا بخش بانکی پور ، پتنا، شمارهٔ ۲۹۸ ، نستعلیق ، محمد بن علی، ۸۳۵ هـ قدیم و خوشخط با جداول زرین ، ۳۳۷ ورق ، ۲۱ سطر .

کتابخانه و موزهٔ سالار جنگ حیدر آباد شمارهٔ ۱۱۸۲، نستعلیق خوب ، مرتضی بن فضل الله لنگرودی ، یکم رمضان ۹٦٤ هـ، عناوین شنگرف با جدولهای زرین .

کتابخانهٔ دولتی رام پور ،شیرین و خسرو ، تعلیق بسیار زیبا، محمود زاهد ، ۹۸۳ هـ (چهار ستونی) وگوشه دار بانقش های زیبا .

* * * * *

دکتر سلطان الطاف علی
کویته، پاکستان

ارج و اعتبار زبان فارسی در پاکستان دیروز و امروز

فصلنامهٔ دانش بجز در موارد ضروری، آنهم به لحاظ صوری، دخل و تصرفی
در آن مقالات که غیر فارسی زبانان برای چاپ می فرستند، نمی کند

این اظهار مبتنی بر حقیقت است که پاکستان کنونی حدود هشتصد سال از ادب ، فرهنگ و زبان فارسی بهره مند بوده است . گسستن این رشتهٔ اخوت و محبت ناشی از دیپلماسی عیارانهٔ انگلیسی ها بود ، ولی بعد از آزادی مسلمانان در هند ، چون مملکت آزاد پاکستان به وجود آمد و قائداعظم (ره) هم ازین جهان فانی به سرای باقی شتافت ، گروهی عاقبت نیاندیشان و ساده لوحان ، از دوستان خودما زبان فارسی را از بین بردند . با این همه اهمیت فارسی را در پاکستان کسی نمی تواند منکر شود. ما باید این مسئله را از روی منطق و حقیقت بررسی کنیم که در هر کشور یک زبان چگونه فروغ و رواج می یابد و بر چه اصولی جایگیر می‌شود .

امروز فارسی در پاکستان زبان مادری یک و یا دو قبیله در بلوچستان است . پس زبان مادری ما نیست . از جانب دیگر اردو زبان ملی پاکستانیان است نه فارسی . اما زبان انگلیسی به لحاظ ارزش بین المللی نه فقط در پاکستان ، بلکه درمیان بیشتر اقوام و ملل جهان فوق العاده اهمیت یافته است . البته ما در پاکستان فراموش نمی کنیم که همه مسلمانیم و می دانیم که در شبه قارهٔ پاکستان و هند اسلام و تعلیمات اسلامی از راه فارسی نفوذ یافت . حتی عربی هم از طریق فارسی زبانان در این منطقه رواج پیدا کرد . تفاسیر قرآن حکیم و فقه اسلامی توسط علما و فقهای ایرانی به ما رسیده است . امام ابو حنیفه (۸۰ - ۱۵۰هـ‌ق / ۶۹۹-۷۶۸م ، امام مالک (۹۷ - ۱۷۹ هـ‌ق / متوفی ۷۱۵م)، امام شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ هـ‌ق / ۷۶۸-۸۲۰م) و امام حنبل (۱۶٤ - ۲٤۱هـ‌ق / ۷۸۰-۸۵۵م)، از مسلمانان اهل سنت و ابو محمد الکلینی الرازی ، متوفی (۳۲۹هـ‌ق /

متوفی ۹۴۰م)، که صاحب کتاب الکافی بوده، ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ ق / متوفی ۱۰۶۸م)، از مسلمانان اهل تشیع، بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هـ ق / متوفی ۸۱۰م)، مسلم (۲۶۱ هـ ق / متوفی ۹۷۱ م)، ابو داود (ولادت ۲۰۲ هـ ق / متوفی ۸۱۷م)، ابن ماجه (۲۰۹ هـ ق / متوفی ۸۴۲م) از ایران بودند.

صوفیان کبار که در شبه قارهٔ پاکستان و هند اسلام را اشاعه دادند، نه تنها به زبان فارسی صبحت می‌کردند، بلکه کتابهای بسیاری در نظم و نثر به زبان فارسی تالیف و تصنیف کردند. ایشان کتابهایی در تصوف و عرفان نوشتند. علی هجویری غزنوی (۴۶۵هـ ق / متوفی ۱۰۷۵م)، اولین صوفی بود که کتاب کشف المحجوب را به فارسی نوشت و حضرت سلطان باهو (جمادي الآخر ۱۱۰۲ هـ ق / متوفی ۱۶۹۱م)، صاحب یکصد و چهل کتاب عرفانی در فارسی بوده است. همینطور بسیار صوفیان در زبان فارسی فریضهٔ تبلیغ را انجام دادند.

مردمان پاکستان از شعرای عرفانی ایران چون رودکی (۳۲۹هـ ق /متوفی ۹۴۰م فردوسی (۳۰-۳۲۹/ ۴۱۶ - ۴۱۱ هـ ق / ۹۴۰ -۱۰۲۵م)، فرخی (۴۲۹هـ ق / متوفی ۱۰۳۸م) ابو سعید ابی الخیر (۳۵۷ - ۴۴۰هـ ق / متوفی ۱۰۵۰م)، بابا طاهر عریان (۴۱۰هـ ق / متوفی ۱۰۲۰م)، خواجه عبد الله انصاری (۳۹۶ -۴۸۱هـ ق / ۸۸-۱۰۰۵م)، عمر خیام (سال فوت بین ۵۰۶ و ۵۳۰هـ ق / ۱۱۳۶م)، خاقانی (۵۲۰ - ۵۸۲هـ ق / ولادت ۱۱۰۶م)، سنایی (ف بین ۵۲۵ - ۵۴۵هـ ق / متوفی ۱۱۴۱م)، عطار نیشابوری (ف ۶۱۸ هـ ق / متوفی ۱۲۳۰م)، جلال الدین رومی (۶۰۶- ۶۷۲ هـ ق/۱۲۰۷-۱۲۷۳م)، سعدی شیرازی (ف بین ۶۹۱- ۶۹۵هـ ق / ۱۱۸۴-۱۲۹۲م)، حافظ شیرازی (۷۹۲هـ ق / متوفی ۱۳۸۹م) و جامی (۸۱۷ - ۸۹۸هـ ق / ۱۴۱۴ - ۱۴۹۲م) تاثیر زیادی در زمینه های عرفانی، اخلاق و عشق پذیرفته اند. رابعه خضداری یا قزداری شاعرهٔ مشهور قرن چهارم اولین زن شاعر فارسی گوی اسلامی از مرز و بوم ما بوده است. ونیز بسیاری شاعران نامور در پاکستان به فارسی شعر گفته اند. شاعر بزرگ عصرما اقبال (۱۸۷۳-۱۹۳۸م) که بیشترین شعرش را به فارسی سروده از سرزمین پاکستان بوده است.

اقبال درجهٔ دکترا گرفته بوده و در فلسفهٔ اسلامی و تصوف درک فوق العاده ای داشت . اقبال در شعر خود مانند یک رهنما و احیا گر اسلام کار کرده . در کتاب " پس چه باید کرد ای اقوام شرق" گفته است :

آدمیت زار نالید از فرنگ ، زندگی هنگامه بر چید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق ، باز روشن می شود ایام شرق
در ضمیرش انقلاب آمد پدید ، شب گذشت و آفتاب آمد پدید
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد ، زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای ، هر زمان اندر کمین بره ای
مشکلات حضرت انسان از اوست ، آدمیت را غم پنهان از اوست
در نگاهش آدمی آب و گل است ، کاروان زندگی بی منزل است

خلاصه ، مطالب نظم این است که عالم انسانیت بالعموم و ملت اسلامیه بالخصوص تحت ظلم و جفا کاری غربیان است . این غربیها خود را در پوستین بره جازدند ، حال آنکه سیرت گرگ همی دارند . بنا بر این الان وقت است که باشناخت کامل آنها از ایشان رهایی یابیم و آزادی خالص را به دست آوریم.

اگر نگاهی بر زندگانی خود بکنیم ، متوجه می شویم که افکار ما از فارسی و ادب فارسی تاثیر عمیقی گرفته است . میراث دینی و فرهنگی ما همه از تاریخ و فرهنگ فارسی مملو است . اگر راست بگویم زندگانی دینی و ملی ما بدون فارسی و ادب فارسی چون جسد بی روح می ماند . هم چنین افکار ملی ، فرهنگی دینی و انسانی ما از سرچشمهٔ فیضان فارسی بهره گرفته است . پس ، ترویج زبان فارسی کاملا لازم است ، زیرا فارسی برای ما ارزش دینی و فرهنگی دارد.

به این لحاظ فارسی در میان ملل اسلامی بعد از عربی در درجهٔ دوم اهمیت قرار می گیرد.

فارسی نه فقط زبان ادب ایران است ، بلکه برهمه سطوح قلمرو و فرهنگ فارسی تاثیر دارد که ایران کنونی نیز جزو آن به شمار می آید. گسترهٔ این فرهنگ از فرات و شط العرب تا وادی سند و از بحر خزر و آمودریا تا بحیرهٔ عرب وسعت دارد. پس جذبات و تخیلات ما با زبان فارسی ارتباطات گونا گون دارد. گنجینهٔ

فکر ما از مولوی ، سعدی ، حافظ و عطار و بسیاری دیگر الهام گرفته که گلستان ، بوستان ، مثنوی مولوی ، دیوان حافظ و آثار غزالی باید در برنامه های درسی جای مهمی را داشته باشد.

صدها سال فرمانروایان ما در رواج دادن فارسی کارکردند و فارسی ، زبان رسمی آنان بوده است ، ولی بعد از تسلط انگلیسیان ، فارسی تقریباً ازمیان رفت .البته بسیاری از بزرگان و علما و مشایخ و دانشوران رشتهٔ فرهنگی با فارسی انس دائمی داشته و دارند. رساله های بسیاری در نثر و نظم فارسی تصنیف نمودند. در پاکستان حالا فارسی به طور ضمنی در مدرسه های دولتی معتبر شناخته می‌شود ، ولی لازم و اجباری قرار داده نشده است . البته در مدرسه‌ها و مکتب های شخصی درکنار درس نظامی ، تا حدی فارسی خوانده می‌شود. درین زمان رشته های علمی و فنی تدریجاً اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به این علت هم فارسی و تدریس آن در پاکستان مورد بی توجهی قرار می گیرد. همین سهل انگاری در تدریس زبان و ادب فارسی باعث شده است که سطح اخلاقی و معاشرتی و همچنین مسائل اجتماعی در مردمان پاکستان ضعیف شود. برای استقلال فرهنگی و استحکام مملکت پاکستان لازم است که به زبان و ادب فارسی ارزش لازم داده شود.

در حال حاضر ماهرین و دانشوران هر سه کشور اسلامی پاکستان ، ایران و افغانستان باید به این مسئله دقت کنند تا فارسی و ادب فارسی را در تمام سطوح آموزشی ، رواج دهند.

مسائل ناباب اخلاقی و معاشرتی که در پاکستان روی داده است در جهت اصلاح آن از طریق رواج اخلاق و ادب فارسی کوشش کنند. اگر فارسی و ادب فارسی رواج داده شود مردمان زود خواهند دید که چگونه یک حرکت و نهضت شریعت اسلامی روی می دهد . زیرا زبان و ادب فارسی تربیت انسانی و روح اسلامی را در تعلیمات و ادب خود دارد به این لحاظ است که علامه اقبال گفته است :

فارسی از رفعت اندیشه ام — در خورد با فطرت اندیشه ام

حقیقت این است که با توجه به تعلیمات انسانی ، ملت به سوی اتحاد و برادری

توجه می کند و در ملت شناخت حقیقی دین به وجود می آید ، و این هم محدود به یک کشور و یک سرزمین مخصوص و معین نیست .

نا گفته نماند که اتحاد میان پاکستان و ایران مبتنی بر دین اسلام است و نیز اتحاد میان تمام ملل اسلامی در سراسر جهان را در همین نکته باید جستجو کرد .

در حقیقت برای رسیدن به این اهداف فرهنگی ، باید ارتباط میان دانشجویان و استادان هر کشور با استادان و نهادهای فرهنگی کشور های دیگر زیاد تر شود . ادارات علمی و فنی پاکستان ، ایران ، افغانستان و سایر کشور های آسیای میانه در سرزمینهای یکدیگر شعبه داشته باشند و در پیشبرد مقاصد فرهنگی با یگدیگر همکاری کنند.

در آخر پیشگویی علامه اقبال را به یاد آوریم که گفت :

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

دیده ام از روزن دیوار زندان شما

بلی، قهرمان اسلامی آمد و غل و زنجیرهای غلامان را بازکرد. ایران این رفعت را در سایه آن مرد بزرگ الهی یعنی حضرت امام خمینی (ره) به دست آورد. و پیشرفت عظیمی کسب نمود. امیدواریم که در سایر ممالک اسلامی نیز همین تعلیمات و انقلاب نفوذ یابد انشاء الله.

* * * * *

دکتر علیرضا نقوی

گرد همآیی رؤسای بخش فارسی دانشگاههای پاکستان

به ابتکار جناب آقای ذو علم رایزن محترم ج.ا.ا. که اکنون سرپرستی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را هم به عهده دارند، به منظور تقویت فعالیت و انجام هم آهنگی بین دست اندرکارها اخیراً در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بخشهای چندگانه تأسیس شده است مانند بخش های مربوط به انتشارات ،کتابخانه ، و تحقیقات و بخش فارسی. از جمله بخش فارسی در نظر دارد امور آموزش فارسی درکلیه مراکز آموزشی عالی پاکستان را از جهات مختلف بررسی کند و با راهنمایی و مشورت اولیا و استادان بخش های فارسی و هم آهنگی با مقامات رسمی ایران و پاکستان تلاشهای جدی به منظور توسعه و گسترش زبان فارسی در پاکستان بنماید.

بهمین منظور بخش فارسی مرکز اخیراً گردهمآیی دو روزه رؤسای بخش فارسی مراکز عالی آموزشی پاکستان را باشرکت تقریباً ۲۰ نفر در اسلام آباد در محل مرکز برگزارکرد. این گرد هم آیی چهار نشست داشت که طی دو روز برگزار شد. اولین نشست آن با راهنمایی جناب آقای ذوعلم و با ریاست آقای دکتر آفتاب اصغر رئیس محترم بخش فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور در صبح روز چهارشنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۵ آغازگردید. در این نشست ابتدا دکتر علیرضا نقوی رئیس بخش فارسی مرکز به کلیه مهمانان عزیز خیر مقدم گفته واهداف و برنامه گرد هم آیی را بیان کرد. سپس آقای ذوعلم به عنوان سرپرست مرکز سخنرانی افتتاحیه را ایراد نمود . طی این نشست ۱۲ نفر از استادان محترم از جمله رئیس جلسه گزارشهای خود راجع به بخشهای مربوط ارائه دادند.

همان روز عصر نشست دوم به ریاست خانم دکتر شگفته موسوی رئیس بخش فارسی مؤسسه زبانهای نوین برگزار شد که طی آن ۷ نفر از اساتید محترم از جمله و رئیس جلسه درباره وضعیت کنونی بخشهای فارسی گزارش کوتاهی و پیشنهادات خود را تقدیم نمودند.

نشست سوم روز پنچشنبه صبح برقرار شد و جناب آقای دکتر اکرم شاه رئیس اسبق بخش فارسی خاور شناسی دانشگاه پنجاب و مدیرکرسی اقبال شناسی ریاست جلسه را به عهده داشت. طی آن درباره موضوعات ششگانه به شرح زیر بحث و تبادل نظر بعمل آمد.

۱ - بررسی امورکلی آموزش فارسی در مراکز آموزش عالی پاکستان.

۲ - بازنگری آموزش فارسی در این مراکز.
۳ - تأمین استاد فارسی ایرانی و پاکستان برای این مراکز
٤ - شیوه و ضابطه اعطاء بورسیه به دانشجویان دوره های فوق لیسانس و دکتری فارسی در این مراکز.
٥ - راهنمای دانشجویان دوره دکتری در مورد تعیین و تهیه پایان نامه های تحصیلی
٦ - برنامه بازآموزی استادان فارسی این مراکز

در این نشست استادان محترم در مورد ٦ موضوع فوق پیشنهادات خود را ارائه دادند که انشاء اله پیرامون یکی یکی آنها توسط بخش فارسی مرکز تحقیقات اقدام لازم به عمل خواهد آمد. همان روز عصر برنامه جالبی برای مهمانان عزیز ترتیب داده شد که عبارت بود از بازدید موزه باستان شناسی اسلام آباد به راهنمایی دکتر احمد حسن دانی رئیس اسبق بخش باستانشناسی دانشگاه قائد اعظم و بانی موزه مذکور و گردش در محل پر فضای دامنه کوه.

نشست چهارم به ریاست آقای کلانتری معاون محترم سفیر ج.ا.ا از ساعت ۷ تا ۹ بعد از ظهر برپا شد. طی آن آقای دکتر آفتاب اصغر خلاصه گزارش مباحث گردهم آیی را ارائه داده از طرف کلیه شرکت کنندگان از پذیرائی و محبت سفارت و رایزنی محترم و مجریان برنامه اظهار سپاسگزاری کرد و در پایان اظهار امیدواری کرد که این گردهم آیی نتائج مثبتی در برداشته باشد و تصمیمات آن به جدیت تمام در آتیه پی گیری شود ان شاء الله العزیز.
جناب آقای کلانتری رئیس محترم جلسه طی بیانات کوتاهی به اهمیت زبان و ادبیات فارسی اشاره و ازجمله حضار محترم از شرکت در این برنامه اظهار امتنان نمودند.

در آخر جناب آقای ذو علم از کلیه مهمانان عزیز اظهار تشکر و پایان جلسه را اعلام نمود.

سپس با ضیافت شام با حضور شرکت کنندگان گردهم آیی و بعضی شخصیتهای فرهنگی این برنامه به پایان رسید.

* * * * *

فهرست کتابهای رسیده

۱ - صحیفه علویه : مصنف علامه حاج سید مرتضی حسین صدر الافاضل ، چاپ شیخ غلام علی اینڈ سنز ص ۳۲۸ - قیمت ۹۰ روپیه .

۲ - مطلع الانوار (مصور) مصنف حضرت آیته الله حاج سید مرتضی حسین صدر الافاضل خراسان اسلامک ریسرچ سنتر -کراچی - مطبع رشید آرت پریس لاهور قیمت ۱۲۵ روپیه

۳ - اوصاف حدیث : حضرت علامه سید مرتضی حسین صدر الافاضل : زهرا اکادمی کراچی سال چاپ ۱۹۹۲.

٤ - زیارت ناجیه : ترجمه حجة الاسلام مولانا سید حسین مرتضی . خراسان بک سنتر ۱۲ - سنیعه آرکید - بریتو رود -کراچی - ۷٤۸۰۰

۵ - عظمت فکر : شاعر : سید فیض الحسن فیضی - السید پرنترز ، صادق آباد راولپندی قیمت ۱۰۰ روپیه .

٦ - اربعین سیفی : منظوم فارسی ترجمه و ترتیب محمد شهزاد ملک سیفی مجددی . سنی لتریری سوسائتی ریلو-رود ، لاهور . هدیه ۱۰ روپیه

۷ - جدید مرثیون کا مجموعه (جلد دوم) سید وحید الحسن هاشمی - الحبیب پبلی کیشنز لاهور ۲۵۳ - ایف رحمان پوره لاهور ، ص ۲۶۰ قیمت ۱۰۰ روپیه

Necessity of Divine leadership by Syed Hussain Murtaza Translation Syed Gul Mohammad Naqavi , Zahra Academy Karachi.

* * * * *

فهرست مقالات رسیده

۱ - تاثیر فارسی در بلتستان - جناب غلام حسن خپلو
۲ - خدمات دانشوران و صوفیان پهلواری شریف به ادبیات فارسی - جناب محمد سعید احمد شمسی .
۳ - عظمت و محبوبیت علامه اقبال لاهوری از دیدگاه ما ایرانیان - جناب دکتر حسین رزمجو
٤ - فیلسوف اقبال لاهوری - خانم دکتر نگهت سیما زیدی
٥ - تنفر شدید اقبال از اسارت و بردگی استعمارگران غرب - جناب محمد شریف چوهدری اردو.

اردو
۱ - الغزالی اورکیمیائی سعادت - جناب ابو سعادت جلیلی
۲ - احمد حسین شجر اور ان کےتذکرون کا تنقیدی متن - جناب داکتر رئیس احمد نعمانی
۳ - کتابخانه شبلی کےچند اهم فارسی مخطوطات جناب داکتر رئیس احمد نعمانی
٤ - پشت نامه (شجره نامه) جناب سید محمد غوث بریلوی
٥ - حضرت شیخ عبد الرحمن چشتی ، احوال و آثار - جناب پروفسور سکندر عباس زیدی
٦ - محمد علی جمالزاده ، حیات اورکارنامه - جناب احسن الظفر.
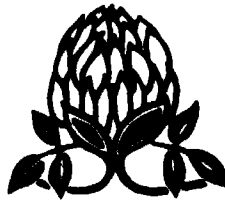
مجله های رسیده به دانش

فارسی

۱ - رسانه: فصلنامهٔ مطالعاتی و تحقیقاتی وسائل ارتباط جمعی - سال ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷٤، تهران، خیابان فاطمی غربی، خیابان شهید اعتماد زاده، شماره: ۱۲۱ مرکز گسترش آموزش رسانه ها، طبقه سوم صندوق پستی ٦٥۳۳ - ۱٥۸۷٥ - ایران.

۲ - نامهٔ فرهنگ: فصلنامهٔ تحقیقاتی در مسائل فرهنگی و اجتماعی - شماره دوم، شماره مسلسل ۱۸ تابستان ۱۳۷٤ - تهران، خیابان ولی عصر، تقاطع خیابان فاطمی ساختمان شماره ۱ سازمان فرهنگ و ارطباطات اسلامی طبقه ششم ایران.

۳ - آشنا : دوماهانه ادبی - فرهنگی - شماره ۲٥، مهر و آبان ۱۳۷٤ - تهران خیابان شهید بهشتی، میدان تختی، شماره ٥، بنیاد اندیشهٔ اسلامی، طبقه ٤ -

٤ - صدف : ماهنامه ادبی - هنری برای نوجوانان همراه با مروارید "برای کودکان" ایران، تهران، صندوق پستی ۱۹۸ / ۱٥۸۷٥.

٥ - کلک - ماهنامه - شمارهٔ - ۷۰ - ٦۸ و ۷۱ - ۷۲ - تهران

اردو

۱ - فکر و نظر : علمی و دینی مجله، جلد: ۳۳ جمادی الاول - رجب ۱٤۱٦ هـ ث - اکتوبر - دسمبر ۱۹۹٥م. اداره تحقیقات اسلامی بین الاقوامی یونیورسٹی - اسلام آباد.

۲ - میثاق : ماهنامه، فروری ۱۹۹٦م جلد: ٤٥ شماره: ۱ مرکزی دفتر تنظیم اسلامی : ٦۷ گڑهی شاه، علامه اقبال روڈ لاهور.

۳ - معارف : ماهنامه، جلد: ۱٥۷ عدد: ۱ و جلد ۱٥۷ عدد ۳ و جلد ۱٥۷ عدد ٤، دار المصنفین، شبلی اکیڈمی، اعظم گڑهـ - هند.

٤ - تسخیر : هفت روزه، جنوری - فروری ۱۹۲٦ جلد: ۱ شماره: ۳۱، ٤۹۰ - کریم بلاک علامه اقبال ٹاون لاهور.

٥ - قومی زبان : ماهنامه، جنوری تا مئی شماره: ۱ تا ٥. انجمن ترقی اردو پاکستان. شعبه تحقیق ڈی - ۱٥۰، بلاک ۷، گلشن اقبال کراچی - ۷٥۳۰۰

۶ - اشراق : ماهنامه ، فروری ۱۹۹۶ جلد: ۸ شماره:۲ ، ۱۱۳ بی ، بابر بلاک ، گارڈن ٹاون ، لاهور.

۷ - سب رس : ماهنامۀ جلد: ۱۸ شماره : ۱۶۲ . ایوان اردو ڈی ۱۴۳ ، بلاک بی تیمرویه (نارتهـ ناظم آباد) کراچی ۷۴۷۰۰

۸ - سب رس : ماهنامه ، جلد: ۵۷ شماره: ۱۰ ، ۱۱ و جلد : ۵۷ شماره : ۱۲ ڈسمبر ۱۹۹۵م اداره ادبیات اردو پنجه گٹه روڈ، حیدرآباد - ۵۰۰۴۸۲ - هند.

۹ - تجدید نو (غزل نمبر) ماهنامه جنوری ۱۹۹۶م جلد: ۸ شماره: ۱ ۳۷۷ سی ، فیصل ٹاون لاهور.

۱۰ -المعروف : جنوری ۱۹۹۶ -المعروف اسلامک فاونڈیشن پاکستان . ایم کے ۶۱ لائق آباد لانڈهی دسترکٹ ملیر کراچی . پوست کوڈ ۷۵۱۲۰.

۱۱ - صحیفه : فصلنامه جنوری تا مارچ ۱۹۹۶م شماره:۱۴۳ -مجلس ترقی ادب -کلب روڈ - لاهور .

۱۲ -کنز الایمان : ماهنامه ، جلد: ۶ شماره: ۱ کنز الایمان لاهور - دهلی روڈ ، صدر بازار - لاهور چهاونی .

۱۳ -المبلغ: ماهنامه ، جلد: ۴۲ شماره: ۱ جنوری ۱۹۹۶م . محمدیه پبلیکیشنز دارالعلوم محمدیه سرگودها.

۱۴ - هومیوپیتهی : ماهنامه ، جلد: ۱۳ شماره: مارچ و جلد: ۱۳شماره:۵، اپریل ۱۹۹۶، ماهنامه ، هومیوپیتهی جی / ۲۰۰ - لیاقت روڈ -راولپندی

۱۵ - صوت الاسلام :ماهنامه ، ادارۀ صوت الاسلام . ۶۵ - بی پیپلز کالونی ، فیصل آباد.

۱۶ -انجمن وظیفه : ماهنامه ، فروری ۱۹۹۶م جلد: ۳۰ انجمن وظیفه سادات و مومنین پاکستان ۱۱ فین روڈ، لاهور.

۱۷ - فیض : ماهنامه،جلد: ۱۲ شماره: ۸ قاضی محمد حمید فضلی ، خانقاه فضلیه شیر گڑه تحصیل و ضلع مانسهره .

۱۸ - شمس و قمر : ماهنامه ، جلد: ۶ شماره : ۶ - ۷ ، ۲۵۸، شاه فیصل کالونی حیدرآباد.

۱۹ -اخبار اردو: ماهنامه ، جلد: شماره : . مقتدره قومی زبان ، ۳ -ایچ ، ستاره مارکیٹ اسلام‌آباد.

۲۰ -اکرام الشمایخ : سه ماهی ، جلد: ۵ شماره: ٤ خانقاه عالیه چشیته ، ڈیره نواب صاحب ضلع بهاولپور
۲۱ - خیر العمل : ماهنامه ، جلد: ۱۸ - شماره: ٦ فروری ۱۹۹٦م . ضیغم الاسلام اکیدمی ، ٦٦ قاسم روڈ نیو سمن آباد. لاهور.
۲۲ - یزدان : ماهنامه ، سید ناصر علی شمسی . کوٹ نینان تحصیل شکر گڑھ - سیالکوٹ
۲۳ - وحدت اسلامی : ماهنامه ،شماره : ۱۲٤. مکان ۲۵ ، گلی ۲۷ ، ایف ٦ - ۲ اسلام آباد.
۲٤ - راه اسلام : ماهنامه ،شماره: ٤۱، جنوری ۱۹۹٦. خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - ۱۸ تلک مارگ - نئی دهلی - ۱۱۰۰۰۱ - هند.
۲۵ - تنظیم المکاتب : متعلق به ماه مارچ ، تنظیم المکاتب . گوله گنج ، لکهنؤ ۲۲٦۰۱۸ - یو - پی - انڈیا.
۲٦ - شمس الاسلام : ماهنامه، اپریل و مئی ۱۹۹٦م جلد : ۷۰ شماره: ٤ - ۳ ، جامع مسجد بگویه . بهیره - سرگودها.
۲۷ - الشریعه : جلد: ۷ شماره : ۲ اپریل ۱۹۹٦م، مرکزی جامعه مسجد (پوسٹ بکس ۳۳۱) گوجر نواله .
۲۸ - جهان رضا : ماهنامه ، جلد: ۵ شماره: ٥٤ اپریل ۱۹۹٦م مرکزی مجلس رضا نعمانیه بلڈنگ اندرون ٹکسالی گیٹ لاهور. پوسٹ بکس ۲۲۰٦.
۲۹ - العلم : سه ماهی ، جلد: ٤٦ شماره: ۱ جنوری مارچ ۱۹۹٦م . اکیڈیمی آف ایجوکیشنل ریسرچ . آل پاکستان ایجوکیشنل کانفرس کراچی.
۳۰ - انوار ختم نبوت : لندن . ماهنامه ، جلد: : ۱ شماره:: ۳ رمضان المبارک ۱٤۱٦ هـ ق پاکستان میں رابطہ کے لئے: مدیر ماهنامه انوار ختم نبوت . جامعه اشرفیه ، نیلا گنبد لاهور.
۳۱ - درویش : ماهنامه جلد : ۸ شماره : ٥. مدیر درویش ٥٤ عبد الکریم روڈ لاهور.
۳۲ - توحید : اردو: قم : جمهوری اسلامی ایران

*****

کتابهای تازه

۱ - فارسی غزل کا ارتقا (تحول غزل فارسی)

کتابیست به زبان اردو که آقای پروفسور ظهیر احمد صدیقی رئیس اسبق بخش فارسی دانشکده دولتی لاهور در ۷۵۵ صفحه تألیف و مجلس تحقیق و تألیف دانشکده دولتی، لاهور در مارس ۱۹۹۳م منتشر ساخته است. بهای این کتاب ۳۰۰ روپیه است. تاکنون کتابی در موضوع غزل فارسی باین جامعیت و اینقدر مفصل تألیف نشده است. مؤلف نقطه نظر خود را بانقل اشعاری با ثبات رسانیده است و خواننده می توانند به آسانی موضوع را درک کند.

غزل فارسی در آغاز جزو قصیده بود سپس در قرن ششم از قصیده جدا شده بصورت یک نوع مستقل سخن در آمد. در اول مضامین حسن و جمال و طنازی و هجر و بیوفائی محبوب یا بهار و خزان و عکاسی مناظر را در برداشت. سپس موضوع تصوف هم وارد غزل شد. کم کم دامن غزل وسعت پیدا کرد و مسائل و مباحث اخلاقی واجتماعی هم در غزل مورد بحث قرارگرفت وبه زودی سر تاسر ایران و شبه قاره و افغانستان تاجیکستان و مناطق آسیای مرکزی را زیر قلمرو خود قرار داد.

مؤلف سعی کرده است بهترین غزل شعرا را نقل کند. همچنین غزلهایی که چندین شاعر در یک بحر سروده اند نیز آورده است. و چنانکه خودش در مقدمه کتاب توضیح داده است حواشی کتاب را بجای اینکه درحاشیه هر صفحه بیاورد در آخر کتاب به عنوانات مربوطه آورده است.

مؤلف در تهیه مطالب این کتاب خیلی زحمت کشیده و اکثر موضوعات مربوط به غزل مانند وزن و بحر و صنایع و بدائع و مضامین عشقی و مدحی و رندانه و عرفانی را در بحث عمومی آورده و سپس تحول غزل را به ترتیب زمان نشان داده است و شعرای معروف هر قرن را ذکر کرده و نمونه کلام آنها را نیز آورده است. و علاوه بر شعرای ایران و شبه قاره شعرای ترکیه و افغانستان و آسیای مرکزی را نیز شامل کرده است. البته از شبه قاره بعضی شعرای معاصر

غیرمعروف را هم ذکر کرده است . در پایان کتاب فهرست اسامی ۱۵۷ کتاب را که از ان در تألیف این کتاب استفاده کرده ، آورده است که نشان می دهد که مؤلف در تألیف این کتاب چقدر زحمت کشیده است. خلاصه کتابیست بسیار جالب و مفید مخصوصاً برای کسانی که علاقمند به غزل فارسی و تحول آن در طول زمان هستند.

(دکتر سید علیرضا نقوی)

۲ - دل بیدل

این کتاب هم از تألیفات آقای پروفسو ظهیر احمد صدیقی (مؤلف کتاب مذکور فوق) می باشد که وی در حدود ۳۵۰ صفحه و مجلس تحقیق و تألیف فارسی ، دانشکده دولتی لاهور آنرا انتشار داده است. بهای این کتاب ۲۵۰ روپیه است. مولف در ۱۱۴ صفحه اول کتاب درباره غزل بیدل بحث کرده و تأثیر او در کلام غالب و اقبال را نشان داده است. سپس ترجمه اردو بعضی غزلهای بیدل را آورده است که نشانه فضل و کمال مترجم می باشد چون اول اینکه ترجمه غزل از یک زبان به زبان دیگر و آن هم ترجمه منظوم کار بسیار مشکلی است . بعلاوه ترجمه غزلیات بیدل مخصوصاً بسیار صعب است، چون او درمیان همه غزل گویان شبه قاره بلکه درمیان کلیه غزل سرایان فارسی، از همه مشکل تر و کلام او از اصطلاحات تصوف و عرفان و تعقید و ابهام و بسیاری از تراکیب نو که مخصوص خود بیدل است مملو می باشد و بنابر این می توان به اهمیت و ارزش این ترجمه منظوم اردو غزلیات منتخب بیدل پی برد. ازین لحاظ آقای پروفسور صدیقی که این کار مشکل را با کمال موفقیت انجام داده است سزاوار تحسین و تقدیر و تشویق می باشد. امیدواریم در آینده چند اثر مهم دیگر از مؤلف درباره ادبیات فارسی بمنصه ظهور خواهد آمد و ما توفیقات بیشتر مؤلف محترم را از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

(دکتر سید علی رضا نقوی)

۳ - مجلهٔ "رضا لائبریری جرنل"

کتابخانهٔ رضا رامپور از کتابخانه های معروف شبه قاره به شماره می آید که از مدت دراز به دانشهای شرقی خدمات شایانی انجام می دهد.این کتابخانه مجله ای با عنوان "رضا لائبریری جرنل" (به اردو) چاپ می‌کند. شماره ۲ این مجله بابت سال ۱۹۹۵ مشتمل بر ٤١٥ صفحه پس از مدتی در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است. می توان گفت که مسؤولان و مدیران کوشا با انتشار آن خدمات جدی به علم و دانش و همچنین به دانشمندان انجام داده اند.

این مجله دارای مقالات بسیار سنگین و محققانه می باشد. این مجله در یک زمان به سه زبان فارسی، اردو و عربی منتشر می شود و به ادبیات آن و فرهنگ غنی اسلامی خدمت شایانی می کند. نویسندگان و دانشمندان فاضل به آن همکاری می‌کنند . مقالات تحقیقی ، معرفی کتابها، سهم بعضی از شهرهای هند و کتابخانه‌ها به دانشهای شرقی، معرفی آثار فرهنگی و تاریخی ، گزارش اخبار فرهنگی و فهرست نسخه های خطی موجود در کتابخانه رضا در آن مجله شامل می باشد.

بعضی از مقاله ها را می توان در اینجا نام برد که به قرار زیر است :
" خزانهٔ عامره" (تألیف مولانا غلامعلی آزاد بلگرامی) از دکتر سید حسن عباس، " استناد نهج البلاغه" (تألیف مولانا امتیاز علی خان عرشی) از پروفسور ماجد علی خان ، " هندوستانی سماج پر تصوف کےاثرات (تأثیر تصوف بر جامعهٔ هندی) از دکتر شریف حسین قاسمی ، علوم مشرقیه کےفروغ مین رام پور کا حصه (سهم رام پور در گسترش دانشهای شرقی) از مولانا عبد السلام خان، " لکهنو کی قدیم عمارتین (ساختمانهای قدیمی لکهنو) از دکتر خلیل الله خان و جز آن.

شایان ذکر است که با انتشار این مجله خدمت شهر رام پور در گسترش دانشهای شرقی و اسلامی و آثار فرهنگی و تاریخی و فرهنگ اسلامی برای خوانندگان و دانشمندان روشن تر شده است. اینک علاقه مندان به انتشار فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ رضا رام پور منتظر هستند.

امیدواریم انتشار این مجله ان شاء الله در آینده نیز ادامه داشته و مورد استفادهٔ خوانندگان قرار گیرد.

(انجم حمید)

٤ - خلاصة المناقب

کتاب خلاصة المناقب را نور الدین جعفر بدخشی از جمله مریدان پرشور میر سید علی همدانی ملقب به شاه همدان (م ۷۸٦ هـ‌ق / ۱۳۸٤م) به سال ۷۸۷هـ‌ق به رشتهٔ تحریر در آورده است. این کتاب نخستین اثری است که یک سال پس از وفات میر سید علی در شرح و مناقب و فعالیتهای علمی و دینی و معنوی و سفرهای وی نگاشته شده است.

جعفر بدخشی نزدیک به دوازده سال از سالهای ۷۷٤ - ۷۸٦ هـ‌ق / ۱۳۷۲ - ۱۳۸٤م در خدمت مرادش چه در سفر و چه در حضر بسر برد و آموزش های علمی، معنوی، دینی و عرفانی کسب کرد. به همین دلیل این کتاب دربارهٔ احوال میر سیدعلی از معتبر ترین مآخذ به حساب می آید و بعضی از رویدادهای جالب زندگی میر سید علی مطرح می کند.

شاه همدان در اطراف جهان مسافرت کرده و اسلام را تبلیغ کرده و عارفی گوشه نشینی نبوده بلکه درمیان مردم می نشست و تجارب زیادی به دست آورده بود. وی مانند یک روانشناس و جامعه شناس با مردم برخورد می کرد و حتی می‌دانست که اخلاق و عادات مردم مناطق مختلف چگونه است؟ (ن.ک. ص ۲۹۰ این کتاب).

میر سید علی آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته و در اختیار مریدان خود قرار داده بود. نور الدین جعفر بدخشی اطلاعات زیادی دربارهٔ تصوف و مسائل آن داشت و همچنین برای حل مسایل تصوف بعضی از آثارمرادش نظیر مشارب الاذواق، رسالهٔ حل الفصوص، رسالهٔ واردات، رسالهٔ مناجات و ذخیرةالملوک استفاده کرده است.

میر سید علی بدون شک متفکر و متصوف بزرگی بوده و به آموزش های معنوی بزرگان دیگر نظیر محی الدین ابی عربی، خواجه عبد الله انصاری، ابو القاسم قشیری و نجم الدین کبری در نظر داشته و برای تعلیم به مریدان خود نیز به افکار آنها توسل جسته است. مؤلف خلاصة المناقب نیز در بعضی موارد از بعضی از آثارشان بخصوص فصوص الحکم ابن عربی استفاده کرده است.

نور الدین جعفر بدخشی در این کتاب حسب و نسب، احوال، سفرها، حج، مشکلات، خاتمه زندگی، تشییع جناره، افکار مانند ولایت و دیگر مسایل عرفانی و آثار و مریدان میر سید علی همدانی را مطرح کرده است. وی در ضمن اشعار خواجوی کرمانی، فرید الدین عطار نیشابوری، سعدی شیرازی و حکیم‌ناصر خسرو را نیز آورده است.

میر سید علی همدانی در سراسر مناطق شبه قاره به عنوان عارف بزرگی شناخته شده است. خانم سیده اشرف تقریباً سی و پنج سال پیش تصحیح کتاب خلاصة المناقب را به راهنمایی شادروان مولوی محمد شفیع (م. ۱۹۶۳م) به‌عنوان رسالهٔ دکتری آغاز کرد و در ضمن تحقیق مقدمه مفصلی در احوال و آثار میر سید علی همدانی نیز نگاشت که می توان گفت که برای نخستین بار مورد تحقیق قرار گرفته بود. این مقدمه چند سال پیش جداگانه به صورت کتابی منتشر شده است.

مصحح محترم برای تصحیح کتاب خلاصة المناقب از بیشتر نسخه های خطی موجود در کتابخانه های گوناگون در جهان استفاده کرده و در پیشگفتار مفصل دربارهٔ مؤلف ، اهمیت و حیثیت وی به نظر میر سید علی ، نسخه های خطی، تاریخ تألیف ، وجه تسمیه آن ، موضوع و مطالب بیان شده درکتاب شرح داده است.

خانم دکتر در ضمن تحقیق حواشی مفصل نگاشته است. همچنین دربارهٔ اشخاص ، آیات قرآنی، احادیث نبوی(ص) و اصطلاحات عرفانی اطلاعات دقیقی در اختیار خوانندگان قرار داده و در این مورد از منابع معتبر استفاده کرده است. وی پس از اتمام کار برای چاپ آن بسیار کوشش کرد ولی متأسفانه تا مدتی این کتاب در اخفا ماند که داستانش بعلت طوالت در توان این مطلب نمی گنجد.

خلاصه ، این کتاب در چند سال اخیر به این مرکز ارائه شد . نسخه ای خطی از این کتاب در کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی نگهداری می شود. همچنان این نسخه از لحاظ قدمت و خط ارزش خاصی دارد. هنگام چاپ کتاب برای تکمیل و رفع مشکلات متن با آن نسخه خطی مقابله شده و اینک این کتاب به زیور طبع آراسته شده است.

مرکز تحقیقات فارسی با انتشار این کتاب زحمات خانم دکتر سیده اشرف‌ظفر را به ثمر رسانیده بلکه کوششهای علمی و ادبی دانشوران مقتدر همچون آقایان مولوی محمد شفیع و دکتر محمد باقر را نیز مورد تقدیر قرار داده است. این مرکز برای چاپ آن دقت بیشتر به خرج داده و همچنین برای آشنایی با افکار میر سید علی همدانی راه روشنی باز کرده است. امیدوار است در آینده بسیاری از جنبه های زندگی میر سید علی همدانی مورد بحث و تحقیق قرار خواهند گرفت که تاکنون در اخفاء مانده بودند.

(انجم حمید)

تجلیل و یاد

استاد شیخ نوازش علی به دیار باقی شتافت

شیخ نوازش علی استاد زبان و ادبیات بخش فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور هفتم ماه مارس ۱۹۹٦م برابر با هفدهم اسفند ماه سال ۱۳۷٤ شمسی در اثر سکتهٔ قلبی دارفانی را وداع گفت مرحوم شیخ نوازش علی فرزند مرحوم شیخ فضل حسین، پنجم ژانویهٔ سال ۱۹٤۸م در لاهور دیده به جهان گشود. در هیجده سالگی پدرش را از دست داد و پس از گذراندن دوره های تحصیلی ابتدائی و متوسطه دورهٔ کارشناسی و همچنین دورهٔ علمی "فارسی فاضل" را در دانشگاه پنجاب طی کرد. عنوان رساله دکتری خود را استاد مرحوم "تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ پیش از تیموریان بزرگ" نام نهاد و به راهنمایی پروفسور دکتر آفتاب اصغر در حال تحقیق و مطالعه در آن زمینه بود که داعی اجل را لبیک گفت.

وی به سال ۱۹۷۳م باسمت مترجم در سرکنسولگری ایران استخدام شد و یک سال بعد در آزمون معلمان فارسی درمیان داوطلبان سراسر پنجاب به أخذ بالاترین رتبه، معلم در دانشکدهٔ دولتی گردید و تدریس درکلاسهای فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی لاهور و در جلسات انجمن فارسی پاکستان برای اعتلای زبان و ادبیات فارسی و همچنین در برنامه های رادیویی و تلویزیونی پاکستان شرکت می کرد و بدین گونه روحی تازه در پیکر نیمه جان این زبان شیرین در شبه قاره دمید.

وی فردی بود پر تلاش و فعال ونه تنها معلم زبان فارسی بلکه مبلّغ زبان فارسی بود. دربارهٔ ایران و ادبیات فارسی تألیفات بسیاری داشت، افسوس که اجل مهلتش نداد و نتوانست آنطور که آرزو داشت به زبان و ادبیات فارسی خدمت کند.

مجلهٔ دانش ضایعهٔ رحلت جانگداز مرحوم دکتر نوازش علی را به استادان دانشکدهٔ خاورشناسی و همکاران و دانشجویان و خانوادهٔ مرحوم تسلیت عرض می کند و توجه خوانندگان گرامی را به چند اثر مهم آن مرحوم جلب می نماید.

۱ - تصحیح و تدوین مصباح الهدایه (ترجمه شرح وقایه)
۲ - تجدید نظر " تذکرة الشعرای کشمیر تألیف سید حسام الدین راشدی
۳ -کتاب جدید فارسی برای کلاس نهم و دهم.
٤ - چندین تألیف دیگر که متأسفانه تا حال به چاپ نرسیده است.

وفات استاد رضا مایل هروی محقق نامدار افغانستان

چندی پیش دوست گرامی آقای نجیب مایل هروی طی نامه ای به بنده اطلاع داد که پدر بزرگوارش استاد رضا مایل هروی سحرگاه دوشنبه چهارم دیماه ۱۳۷۴ش مطابق با ۲۵ دسامبر ۱۹۹۵م در شهر مشهد دارفانی را بدرود گفته است. شاد روان رضا مایل هروی چهرهٔ برجسته ای در بین محققان و شاعران افغانستان بود. فقدان او صدمهٔ بزرگی به جامعهٔ فرهنگی افغانستان و قلمرو فارسی وارد کرده است. زمانی که افغانان را خانه ای بود و کاشانه‌ای، چرخ فرهنگی افغانستان به همت استادانی همچون خلیل الله خلیلی و عبد الحی حبیبی و رضا مایل هروی حرکت می کرد. اما غائلهٔ سیاسی معاصر افغانستان برای ملیونها افغان بی خانمان بویژه به حال زندگی شاعران نکته سنج و اندیشه وران نکته یاب بسیار نامیمون بوده است. در اثر همین رنجهای غربت بود که استاد رضا مایل هروی چند ماه پیش در امریکا سکتهٔ مغزی کرد و بعداً در مشهد پیش فرزند خود بستری شد. راقم این سطور نخستین بار چهارم آوریل ۱۹۷۸م آن مرحوم را در کابل، بسیار متحرک و فعال دیده بود، اما دومین و آخرین بار چهارم اکتبر ۱۹۹۵م در مشهد در وضعی دید که بسیار رنج آور و ملال انگیز بود. او نه یارای حرف زدن داشت و نه توان تشخیص و تمییز. بیمار از بیماری خود و تیمار دار از تیمارداری رنج می برد.

باری، درگذشت استاد فقید را به فرزند شایستهٔ او و جامعهٔ فرهنگی افغانستان تسلیت می گوییم. آقای نجیب مایل هروی یاد نامه ای تحت عنوان "امواج هریوا" در دست تدوین دارد که مشتمل بر مقاله ها و رساله هایی در بارهٔ زبان و فرهنگ فارسی و جهان ایرانی و معارف اسلامی خواهد بود. ازکسانی که به قلمرو زبان و فرهنگ فارسی می اندیشند و "جهان ایران" را احیا می کنند، استدعا می شود مقاله یا رسالهٔ علمی - تحقیقی خود را برای آقای نجیب مایل

هروی (به نشانی جمهوری اسلامی ایران، مشهد، کوهسنگی، اسدی ۳۱، کوی تک جنوبی، پلاک ۲۳) تا اواخر شهریور ۱۳۷۵ / سپتامبر ۱۹۹۶م ارسال دارند.

نام برخی از نگاشته ها و سرودها و پژوهشهای مرحوم استاد رضا مایل هروی که برای بنده در اسلام آباد میسر بود، ذیلاً درج می‌شود که یادی نیک از او باشد:

۱ - امواج هریوا (مجموعهٔ شعر) رضا مایل هروی، کابل، ۱۳۴۲ش.
۲ - برخی از کتیبه ها و سنگ نبشته های هرات، کابل، ۱۳۵۵ش.
۳ - تاریخچهٔ مزار شریف منسوب به مولانا عبد الغفور لاری، کابل، ۱۳۴۹ش
۴ - جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان، هرات)، تهران، ۱۳۴۹ش
۵ - چند برگ تفسیر قرآن عظیم، کابل، ۱۳۵۱ش.
۶ - رسالهٔ سیر النفس فخر الدین رازی و سیر العباد الی المعاد حکیم سنایی غزنوی، کابل، ۱۳۴۴ش.
۷ - رسالهٔ طریق قسمت آب قلت، قاسم بن یوسف هروی، تهران ۱۳۴۷ش.
۸ - شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی، کابل، ۱۳۴۴ش.
۹ - شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخر الدین رازی، کابل، ۱۳۴۳ش.
۱۰ - فهرست کتب مطبوع افغانستان از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۴، کابل ۱۳۴۴ش.
۱۱ - مقصد الاقبال سلطانیه، اصیل الدین عبد الله واعظ، تهران، ۱۳۵۱ش
۱۲ - معرفی روزنامه ها، جراید، مجلات، کابل، ۱۳۴۱ش.
۱۳ - منتخب اشعار میرزا ارشد هروی، تهران، ۱۳۴۸ش
۱۴ - میرزابان برناباد، کابل، ۱۳۴۸ش.

عارف نوشاهی

نامه خوانندگان

خانم دکتر آصفه زمانی
لکهنؤ

باسلام

ضمن تشکر مقاله شما در خصوص خدمات فارسی مرحوم اختر شیرانی که در شماره‌های ۳۸ و ۳۹ فصلنامه دانش منتشر گردیده است و مقاله دیگرتان نیز در یکی از شماره ها درج خواهد گردید . به امید ادامه همکاری جنابعالی .

*****

جناب آقای دکتر حسین مسرت
یزد - ایران

باسلام

از اینکه فصلنامه دانش مورد توجه جنابعالی واقع شده است بخود می بالیم در پاسخ به نامه شمامبنی بر عدم دریافت فصلنامه باطلاع می رساند با توجه اینکه جنابعالی در لیست مشترکین دانش قرار دارید کلیه شماره های دانش طبق روال گذشته به نشانی جنابعالی ارسال گردیده است ، سپاسگزار خواهیم شد اگر جهت پیگیری های بعدی اعلام فرمایید کدام یک از شماره های فصلنامه را تا حال دریافت نفرموده اید.

در خصوص انتشارات مرکز تحقیقات موضوع به واحد مربوطه (دکتر محمد حسین تسبیحی) مرکز تحقیقات فارسی ، منزل ۳ کوچه ایف ۸ / ۳ اسلام آباد مکاتبه کنید.

*****

جناب حسین انجم
مدیر محترم ماهنامه طلوع افکار -کراچی

باسلام

ضمن تشکر از ارسال منظومه شانزدهمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران با اطلاع می رساند که دانش نسبت به درج منظومه شما اقدام نموده است امید است در آینده نیز از افکار، منظومات و مقالات شما استفاده شود.دربارۂ "گوشه "که نوشتید ان شاء الله مواد مربوطه را بزودی بخدمت شما خواهیم فرستاد. در چندین شماره های "طلوع افکار" شما ".قند پارسی" را چاپ ننموده اید، اگر اشعار ندارید ما حاضریم بشما در این مورد کمک کنیم و اشعار شاعران معاصر ایران را برای چاپ بفرستیم .

*****

آقای دکتر جمیل جالبی
کراچی

باسلام

خوشحالیم نامه پر مهر که مجله دانش مورد توجه و لطف جنابعالی قرار دارد انشاء الله شماره منتشره آتی به آدرس جدید شما ارسال خواهد گردد.
راهنمای های شما در جهت بهبود سطح کمی و کیفی مجله موثر خواهد بود.
سرجای شما در جلسات ادبی و علمی خیلی خالی است بعلاوه مقالات و افکار جنابعالی را هم برای چاپ در دانش لطفاً ارسال فرمایید، باعث تشکر اینجانب خواهد شد.

*****

جناب آقای دکتر مختار احمد
دانشگاه علیگر - هند

باسلام

ضمن تشکر از اینکه فصلنامه دانش مورد توجه جنابعالی قرار گرفته خداوند را شکر گزاریم و شماره های مورد درخواست ارسال گردیده لطفاً پس از دریافت اعلام وصول فرمایید.
امیدواریم از نظرات و پیشنهادات جنابعالی استفاده می نماییم.

*****

جناب استاد بشیر احمد
بهوجپور - بهار

باسلام

از اینکه ما را مورد لطف خود را قرار دارید و سپاسگزاریم ، و خوشحالیم که مقاله منتشره آقای دکتر کمال الدین کاکوروی مورد توجه جنابعالی قرار گرفته است و خداوند را شکر گزاریم که دوستان ادب دوستی چون جنابعالی را در کنارمان می یابیم .
در انتظار مقالات جنابعالی هستیم.

*****

جنابِ آقای دکتر محمد اقبال خان جسکانی - راجن پور

باسلام

ضمن تشکر نامه شما را دریافت کردیم از اینکه فصلنامه دانش مورد توجه جنابعالی قرار گرفته خرسندیم . امیدواریم از نظرات جنابعالی در بهبود کمی و کیفی فصلنامه استفاده نماییم .

*****

جناب آقای مظهر محمود شیرانی - دانشکده دولتی شیخوپوره

باسلام

ضمن تشکر از توجه جنابعالی به فصلنامه دانش به اطلاع می رساند هیئت تحریریه آمادگی دارد مقالات رسیده را مورد بررسی قرار داده و نسبت به درج بهترین ها اقدام نماید.

*****

عروض فارسی از جامی است

رسالهٔ عروض فارسی که در دانش ، شماره ٤٢ به عنوان متن منتشر نشده و مؤلف ناشناخته به طبع رسیده است، در واقع از آثار مولانا عبد الرحمن جامی (م۸۹۸هـ) ست و در استانبول ۱۸۵۷م و پاریس ۱۸۷۲م همراه عروض سیفی و پس از آن چند بار چاپ شده است و نسخه های متعدد خطی نیز در دست هست. رجوع شود به : احمد منزوی ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، تهران ، ۱۳۵۰ ش ، جلد ۳ ، صفحات ٦٢ - ۲۱٦۱ ؛ احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد ، ۱۳۷۰ ش ، ج ۱۳ ، ص ۲٦۹۹ - ۲۷۰۰ ؛ خانبابا مشار ، فهرست کتابهای چاپی فارسی ، تهران ، - ۱ ، ص ۱۸۸ که هفت چاپ آن را نشانی داده است.

عارف نوشاهی

پروفیسور ڈاکٹر انعام الحق کوثر ۔ کوئٹہ بلوچستان۔

بلوچستان میں زبان و ادبیات فارسی

پاکستان کے تہذیبی اور تمدنی ورثہ پر نظر ڈالتے ہی فارسی زبان و ادب کی افادیت اور اہمیت اظہر من الشمس ہو جاتی ہے ۔ پاکستان کی قومی زبان اردو میں ساٹھ فیصدی فارسی کے لفظ ہیں اور کم و بیش اس زبان کے تمام اسم اور صفات فارسی سے ماخوذ ہیں انگریز برصغیر پر قبضہ کے پچاس سال بعد فارسی کے بجائے انگریزی رائج کر سکے ۔

سرزمین بلوچستان میں فارسی زبان و ادب کا اثر عمیق اور ناقابل فراموش ہے ۔یہاں کی علاقائی زبانوں خاص کر براہوئی بلوچی پشتو اور سندھی پر فارسی کا خاصا اثر ہے جبھی تو اب ابتدائی گھریلو تعلیم فارسی زبان میں ہی دی جاتی ہے ۔ سابقہ ریاست قلات میں ۱۹۳۰ء کے لگ بھگ اسی کا دربار میں راج تھا اس خطے کی معروف رومانوی داستان " سسی پنوں " کئی بار فارسی لبادہ پہن چکی ہے ۔

بلوچستان بھر میں بعض صاحبان کے پاس فارسی میں تحریر کردہ چند صدیاں پرانی سندات و دستاویزات موجود ہیں علاوہ ازیں ذاتی کتاب خانوں میں فارسی نظم و نثر سے متعلق سینکڑوں دیدہ زیب قلمی مخطوطات اور ہزاروں مطبوعہ کتب موجود ہیں ۔ فہرست مشترک نسخہ ہای خطی پاکستان احمد منزوی جلد اول (لاہور ۱۹۸۳) تا جلد دہم میں ڈاکٹر انعام الحق کوثر کا بلوچستان کے فارسی خطی نسخوں کے بارے میں جمع کردہ مواد شائع ہوا ہے ۔

قریباً ایک صدی پیشتر بلوچستان میں جب اردو مشاعروں کا آغاز ہوا تو ان میں فارسی طرح مصرعہ بھی دیا جاتا تھا جیسے لورالائی کے ایک مشاعرے میں " ای ترا باہر " گدارازی دگر" طرح مقرر ہوئی تھی ۔ جس میں مندرجہ ذیل شعرا نے اپنا فارسی کلام پیش کیا تھا:

عبدالحنان احقر، نبی بخش اسد، چراغ الدین چراغ، ہرکرن داس، سردار محمد یوسف پوپلزئی اور سید عابد شاہ عابد۔

قیام پاکستان کے بعد ریڈیو پاکستان کوئٹہ پینتیس سال سے فارسی پروگرام پیش کر رہا ہے قریباً اتنے ہی عرصہ سے حکومت ایران کی جانب سے بلوچستان میں فارسی کی ترویج کی خاطر شال (کوئٹہ کا قدیم نام) میں "خانہ فرہنگ ایران" قائم ہے گورنمنٹ کالج کوئٹہ کے میگزین "بولان" میں چالیس سال سے فارسی کے لئے ایک حصہ مخصوص ہے جس کے مدیر چودہ سال تک (۱۹۵۶ء تا ۱۹۷۰ء) ڈاکٹر انعام الحق کوثر رہے۔ "رگ سنگ" میگزین گورنمنٹ کالج لورالائی میں بھی فارسی سے متعلق حصہ موجود ہے جس کی سرپرستی پہلے پروفیسر آغا صادق اور پھر ڈاکٹر انعام الحق کوثر (۱۹۷۲ء تا ۱۹۷۹ء) نے کی۔ پروفیسر آغا صادق اور ڈاکٹر انعام الحق کوثر نے ۱۴ ستمبر ۱۹۵۶ء کو پہلی بار گورنمنٹ کالج (اس دور کا بلوچستان میں واحد کالج اور اب گورنمنٹ سائنس کالج) کوئٹہ میں "مجلس فارسی" کی بنا ڈالی تھی۔

جو پندرہ بیس سال تک بہت فعال رہی۔ مشہور ایران شناس ڈاکٹر خواجہ عبدالحمید عرفانی نے قیام پاکستان کے بعد گورنمنٹ کالج کوئٹہ میں "بزم اقبال" قائم کی تھی۔ ان کے ایران جانے کے بعد پہلے پروفیسر آغا صادق (۱۹۵۸ء تک) پھر ڈاکٹر انعام الحق کوثر (۱۹۵۹ء تا ۱۹۷۰ء) اس کی آبیاری کرتے رہے۔ "مجلس فارسی" اور بزم اقبال" کے اثرات اب تک صوبے بھر میں موجود ہیں اور تعلیمی درسگاہوں میں علمی و ادبی مجالس برپا ہوتی رہتی ہیں۔

پاکستان میں فارسی ادب کا آغاز بلوچستان کے شہر خضدار میں ہوا۔فارسی زبان کی اولین شاعرہ رابعہ بنت کعب اسی شہر کی رہنے والی تھی۔ وہ یہاں کے عرب سردار کعب (کی بیٹی تھی اور اپنے حسن و جمال اور علم و فضل میں یکتائے روزگار سمجھی جاتی تھی۔ بعض تذکرہ نگاروں نے اسے ان اہل تصوف و عرفان میں شمار کیا ہے جو مجاز کے راستے حقیقت تک پہنچے ہیں۔ اس کے کچھ اشعار تذکروں میں محفوظ ہیں۔

بلوچستان کے معروف ترین صاحب حال بزرگ میاں عبدالحکیم نانا صاحب (۱۰۹۰ھ ق / ۱۶۷۹ء۔ ۱۷۴۰ء) کی کتاب حصن الایمان (فارسی در عقائد) بلوچستان میں فارسی نثر کی

قدیم کتاب ہے ۔ جو ۱۳۷۲ھ / ۱۹۵۲ء میں کوئٹہ زیور طباعت سے آراستہ ہوئی ۔ نانا صاحب کی تین اور فارسی کتابیں رسائل مقامات تصوف (مقامات التوحید) اور رسائل حکیمیہ) موجود ہیں ۔

شیخ محمد درفشاں کا دیوان ۱۱۰۷ھ / ۱۶۹۵ء میں مکمل ہوا ۔ اس قلمی نسخہ سے انتخاب " دیوان شیخ محمد درفشاں " کے عنوان سے کراچی میں ۱۹۸۵ء میں طبع ہوا ۔ اس کے مرتب ہیں : شیخ محمد نوری ولد شیخ نورالدین تربت بلوچستان ۔

پیر محمد کاکڑ (۱۱۲۰ھ / ۱۷۰۸ء ۔ ۱۲۰۳ھ ۱۷۸۸ء) کا فارسی کلام اس کے پشتو کے مجموعہ کلام میں موجود ہے ۔ دیوان پیر محمد کاکڑ ترتیب عبدالرؤف بینوا ، ۱۳۲۵ میں کابل میں چھپا ہے ۔

قاضی نور محمد گنج آبادی (عہد نصیر خان اول متوفی ۱۲۰۸ھ / ۱۷۹۴ء) کی رزمیہ مثنوی " تحفتہ النصیر بلوچ " ۱۹۹۰ء میں کوئٹہ میں چھپی مرتب ہیں آغا نصیر خان احمد زئی بلوچ ۔

گل محمد ناطق مکرانی (متوفی ۱۲۶۴/۱۱ ۱۸۴۸ء) کا مجموعہ کلام بعنوان " جوہر معظم " لکھنو سے ۱۲۷۷ء / ۶۱-۱۸۶۰ء) میں طبع ہوا ۔ اس کا دوسرا ایڈیشن ڈاکٹر انعام الحق کوثر کے مبسوط مقدمہ کے ساتھ کوئٹہ میں ۱۹۲۹ء میں چھپا ۔

اس میں نثری حصہ بھی ہے ۔ ناطق مکرانی کی ایک نایاب مثنوی کا بھی پتہ چلتا ہے ۔ ملا محمد حسن براہوئی (سال وفات ۱۲۷۳ھ ق / ۱۸۵۵ء) فارسی ، اردو ، بلوچی اور براہوئی میں شعر کہتے تھے فارسی مین ان کے قلمی چار دیوان اور پانچویں مسدسات ملا حسن ہیں ۔ کلیات اردو ملا محمد حسن براہوئی (مرتبہ ڈاکٹر انعام الحق کوثر لاہور ۱۹۷۶ء) کا دیباچہ فارسی نثر میں ہے ۔ ملا حسن نے " کریما " کے جواب میں " حسینا " بھی لکھی ۔ ملا حسن کے فارسی کلام کا مختصر مجموعہ بعنوان " گلدستہ قلات " (مرتبہ شیر علی خان شائع ہو چکا ہے ۔

ملا شیخ فاضل کی قلمی رزمیہ مثنوی " نامہ باروزئی منظوم " انیسویں صدی عیسوی کے نصف اول کے باروزئی حکمرانوں پر مبنی ہے ۔ اس سے پہلے کی جنگوں کا حال بھی موجود ہے ۔ ہر نظم کے درمیان چند نثری سطور بھی ہیں ۔

سید محمد تقی شاہ ابن سید محمد شاہ بن شاہ اسمعیل قندہاری (تخلص تائب) نے

رزمیہ مثنوی بنام " گلستان شہادت" ۱۸ صفر ۱۲۹۶ھ / ۱۸۷۸ء مکمل کی ۔ یہ سردار نور الدین مینگل اور اس کے بہتر ساتھیوں کی شہادت کے واقعات پر مشتمل ہے ۔ یہ واقعہ ۹ ذی الحجہ ۱۲۹۲ھ / ۱۸۷۵ء کو وقوع پذیر ہوا ۔ تائب کی غزلیں بھی موجود ہیں علیم اللہ علیم (جائے پیدائش پڑنگ آباد مستونگ قلات ڈویژن ۴ ذی قعد ۱۲۲۹ھ / ۱۸۱۳ء جائے وفات کانک ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۶ھ / ۱۸۸۸ء) نے دو دیوان بطور یادگار چھوڑے ہیں ایک قلمی ہے اور عنوان "تحفۂ شیرین " ہے ۔ اس میں ۲۷ ذی الحجہ ۱۲۹۴ھ / ۱۸۷۷ء تک کا کلام ہے ۔ علیم اللہ حلیم اور میرزا احمد علی (بلوچستان کا ایک اور نامور فارسی گو شاعر) کے مابین فارسی نثر میں خط و کتاب ہوتی رہتی تھی ۔ وہ بھی اس مجموعہ کلام میں درج ہے دوسرا دیوان " دیوان حلیم " کے نام سے ۱۹۷۳ء میں بلوچی اکیڈمی کوئٹہ نے طبع کرایا ہے ۔

آخوندزادہ محمد صدیق نے تاریخ بلوچستان (ہنوز غیر مطبوعہ) ۱۲۷۶ھ / ۱۸۶۰ء میں مکمل کی اور میر محراب خاں دوئم کے دور تک محیط ہے ۔ بلوچستان کے پہلے تاریخ نویس ہتورام (تاریخ بلوچستان ، لاہور ، ۱۹۰۷ء) نے اس سے مواد اخذ کیا ہے ۔

بلوچی نامہ (جس میں فارسی بھی موجود ہے) ۱۸۷۵ء میں رائے بہادر منشی ہتورام سی آئی ای چیف نیٹو اسسٹنٹ ایجنٹ گورنر جنرل بہادر بلوچستان نے تصنیف کیا تھا ۔

میر احمد علی احمد بن محمد حسین خان کلاتی (متوفی ۱۳۱۲ھ / ۱۸۹۴ء کا فارسی کلام " فرح القلوب" (مجلہ فارسی از کراچی در ۱۸۵۵م منتشر شدہ مدیرش میرزا مخلص علی قزوینی بود) میں چھپا تھا ۔ ان کا قلمی مجموعہ کلام بھی تھا ۔ مرزا احمد علی کا قلمی تاریخچہ بھی موجود ہے ۔ جس میں خواتین قلات کے بارے میں خدادادخان (۱۸۵۷ـ۱۸۹۳) کے زمانہ تک کے حالات پر روشنی ڈالی گئی ہے ۔ اس تاریخچہ سے ہتورام نے اپنی کتاب (تاریخ بلوچستان لاہور ۱۹۰۷ء) میں بھرپور استفادہ کیا ہے ۔

میر مولاداد (۱۲۵۵ء / ۱۸۳۹ء ـ ۱۹ ذیقعد ۱۳۲۴ھ / ۱۹۰۶ء) خلف الرشید ملا محمد حسن براہوئی کا دیوان مولا داد ، قلمی بھی موجود ہے اور چاپ خانہ مرکنٹائل لاہور سے چھپ چکا ہے سال چاپ موجود نہیں ۔

غوث بخش خاکی (متوفی ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م) " برات نجات خاکی" کا مصنف ہے علاوہ

ازیں قلمی بیاض خاکی بھی موجود ہے ۔
مولانا حاجی نبوجان (متوفی ۱۳۲۵ ھ ق / ۱۹۰۷ م) کا فارسی کلام ان کے فرزند مولانا عبدالمجید جوتوائی کے براہوئی دیوان " گلشن راغبین و غزلیات " (مطبوعہ لاہور ۱۳۶۱ ھ / ۱۹۴۱ء) کے آخر میں درج ہے ۔ مناجات ساٹھ بندوں پر مشتمل ہے اور ہر بند کے چار مصرے ہیں ۔
رسول بخش رہی (سال فوت ۱۹۱۲ء) کا کلام کراچی کے فارسی مجلہ مفرح القلوب میں چھپتا رہا سید عظمت شاہ شاہد (سن پیدائش ۱۲۹۱ ھ ق / ۱۸۷۴ء) کا قلمی دیوان بنام " مصنوعات بدیعہ شاہد " عالم جوانی میں ۱۳۱۹ ھ ق / ۱۹۰۱ء میں مکمل ہوا ۔

محمد صدیق پنجگوری کی کتاب " ذخیرہ سلیمانی " لاہور سے چھپی ۔ مصنف نے اسے ۱۲۷۸ ھ /۱۸۶۱ء) میں شروع کر کے ۱۳۱۶ ھ / ۱۸۹۸ء میں مکمل کیا ۔
ڈاکٹر عبداللہ خاں حکیم مستونگی کی " مناجات حکیم بانعت رسول کریمؐ " لاہور سے طبع ہوئی " مخمس محمودنامہ " ۱۳۲۲ ھ / ۱۹۰۴ء میں لاہور سے چھپا ۔ " گلدستہ حکیم موسوم بہ سفر حجاز " (زیادہ تر نثر فارسی میں ہے) ۱۳۲۲ ھ / ۱۹۰۴ء میں لاہور سے زیور طباعت سے آراستہ ہوا " تحفہ حکیم " کا سال طباعت ۱۳۲۵ ھ / ۱۹۰۷ء اور مقام اشاعت لاہور ہے حکیم کی اخلاقی مثنوی " گلشن حکیم " ۱۳۲۳ ھ /۱۹۰۵ء میں لاہور سے چھپی ۔
نوابزادہ یوسف علی عزیزمگسی (۱۹۰۸ء ۔ ۱۹۳۵ء) کا فارسی کلام مختلف اخبارات و رسائل میں چھپتا رہا ۔
علامہ عبدالعلی آخوندازہ (۱۲۸۹ ھ / ۱۸۷۲ء ۔ ۱۹ شوال) ۱۳۶۴ ھ /۱۹۴۴ء کا فارسی کلام " شاخ گل " کوئٹہ میں چھپا ۔
حضرت مولانا محمد عبداللہ درخانی نقشبندی مجددی (۱۱ محرم ۱۲۹۸ ھ / ۱۸۷۸ء ۔ ۱۱ صفر المظفر ۱۳۶۳ ھ / ۶ فروری ۱۹۴۴ء) کی " افازۃ المصلی " (نماز حنفی کے جامع مسائل صحیحہ) عربی کے ساتھ ساتھ فارسی ترجمہ) ۴ جمادی الثانی ۱۳۴۴ ھ / ۱۹۲۵ء کو لاہور میں طبع ہوئی ۔ آپ کی دوسری فارسی نثر کی کتاب " سلسلہ قبلہ چشموی " ۲۱ صفر ۱۳۴۵ ھ / ۱۹۲۶ء کو لاہور میں چھپی ۔ آپ نے سفر حجاز کے واقعات کو " سفر حجاز درخانی " کے عنوان سے ۱۳۶۱ ھ / ۱۹۴۲ء میں فارسی نثر میں صفحہ قرطاس پر منتقل کیا ۔ آپ کی دو جلدوں میں

مطبوعہ فارسی نثر میں کتاب ہے " فتوی درخانی "
سید عابد شاہ عابد (۱۸۸۸ء - ۱۹۴۹ء) کا مجموعہ کلام " گلزار عابد " کے نام سے ۶ ذی قعد ۱۳۳۱/۱۶ ستمبر ۱۹۱۵ء کو دیو بند میں طبع ہوا - عابد کی دوسری یادگار " نماز بہ ترجمہ منظوم فارسی ۱۳۳۳ھ ق / ۱۹۱۴ء میں کوئٹہ سے چھپی -
محمد صالح الشاکر صالح (تخلص شاکر یا صالح شاکر بھی کبھی کبھی استعمال کیا ہے) کی سورہ یسین کی منظوم تفسیر بعنوان " النور المبین والدرالثمین " جو ۱۷ رجب المرجب ۱۳۴۴ھ / ۱۹۲۵ء کو مکمل ہوئی لاہور سے طبع ہوئی -
ملاولی محمد پنجگوری (سن وفات ۱۹۴۹ء) کی رزمیہ مثنوی بہرام خان ثانی ۱۰ محرم ۱۳۴۶ھ / ۱۹۲۷ء کو مکمل ہوئی -
سید غلام حیدر شاہ حنفی (۱۸۶۹ء - ۱۹۵۱ء کا دیوان بعنوان " گلدستہ حنفی " ۲ ذوالحجہ ۱۳۳۴ھ / ۱۹۱۵ء کو تکمیل پذیر ہوا - بلوچی اکیڈیمی کوئٹہ نے حال ہی میں کوئٹہ سے طبع کرایا ہے -

مولانا محمد یعقوب (۲۷ ذی الحجہ ۱۲۹۴ھ / ۱۸۷۷ء - ۱۲ ذی الحجہ ۱۳۷۲ھ / ۱۹۵۲ء) کا فارسی دیوان بعنوان " مرغوب القلوب " کوئٹہ میں چھپا - آپ نے درس نظامی کی مستند کتب پر حواشی تحریر کیئے - ان کی تالیفات کی تعداد اچھی خاصی ہے -
سردار گل محمد خاں زیب مگسی (۱۸۸۳ء، ۱۹۵۳ء) کا " پنج گلدستہ زیب " (پنج دیوان فارسی) زیب نامہ، دیوان عجیب، دیوان بحور، دیوان صنایع، دیوان مفردات) ۱۳۵۰ھ / ۱۹۳۱ء میں لکھنو میں طبع ہوا - دوسری یادگار " خزینتہ الاشعار " یعنی " مخمسات زیب " بھی ۱۹۳۶ء میں لکھنو میں چھپی - فارسی کی تیسری یادگار " ارمغان عاشقان " (ابھی تک غیر مطبوعہ) ہے جو ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸ء میں تکمیل پذیر ہوئی -
اسمعیل پھلا بادی (۱۳۰۳ھ / ۱۸۸۵ء - ۱۳۷۸ھ / ۱۹۵۸ء) کی بیاض موجود ہے
منشی در محمد شیدا (یکم شوال ۱۲۹۴ھ ۱۸۷۷ء، ۱۴ شعبان ۱۳۸۴ھ - ۱۹۶۴ء کی فارسی کلام پر مشتمل بیاض موجود ہے -
مولانا قاضی عبدالصمد سرباذی (۱۹۰۲ء - ۱۹۷۵ء مترجم قرآن مجید بزبان بلوچی نے فارسی نثر میں ایک کتاب " تبر اسلام برکھور ذگریان " جو ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸ء میں کراچی سے

طبع ہوئی ۔ اس میں مختلف حضرات کے اشعار ہیں جو انہوں نے فرقہ ذکریان کے رد میں کہے ہیں ۔ تیسری کتاب " دیوان سربازی " (ترتیب و تدوین عبدالستار عارف قاضی)
۱۴۰۵ ھ / ۱۹۸۴ء) میں کراچی سے شائع ہوئی علامہ محمد فضل نوشکوی ۱۹۱۹ء ، ۲۵ فروری ۱۹۷۴ء کی فارسی کتاب بہ عنوان "نداء السحور باذکار المشہور " ۱۹۶۳ء میں کوئٹہ میں چھپی " عین البشارہ " فارسی ۱۳۵۲ ھ / ۱۹۳۳ء میں ملتان میں طبع ہوئی ۔ آپ کی " تحقیق النور فارسی ۱۳۵۵ ھ / ۱۹۳۶ء میں ملتان میں چھپی " قول مقبول " (منظوم) ۱۳۵۱ ھ / ۱۹۳۲ میں ملتان سے شائع ہوئی ۔
خواجہ عبدالحی جان چشموی (وصال ۱۳ نومبر ۱۳۸۸ ھ / ۱۹۶۸ء) کے دو رسالے (۱)۔ " مقصد تصوف " یعنی ارشاد السالکین مطبوعہ کوئٹہ (۲)۔ " مقصد نماز " یعنی ارشاد المصلین مطبوعہ کوئٹہ فارسی زبان میں ہیں ۔
مولانا عبدالباقی درخانی کی " کشف الصدور " فارسی ۱۳۵۴ ھ / ۱۹۳۵ء میں ملتان سے طبع ہوئی ۔
محمد قاسم کا بزرگوں کا تذکرہ " عمدۃ الآثار فی تذکار اخبار الکبار " " ۱۳۷۲ ھ / ۱۹۵۲ء میں کراچی سے چھپا سلطان محمد نوازؒ (وفات ۱۶ صفر المظفر ۱۳۵۷ ھ / ۱۶ اپریل ۱۹۳۸ء) عارفانہ مجموعہ کلام ۱۹۶۳ء میں لاہور سے چھپا حکیم گل محمد بلوچ نے اپنا مجموعہ کلام " ارمغان گل ۱۹۶۲ء میں کراچی سے چھپوایا۔
پروفیسر آغا صادق حسین صادق (۲۵ دسمبر ۱۹۰۹ء یکم جولائی ۱۹۷۷ء) کا فارسی کا مجموعہ کلام بعنوان " شاخ طوبیٰ " دوبار کوئٹہ سے طبع ہوا (سن طباعت موجود نہیں) آپ کے فارسی مضامین " آہنگ شیراز " کے نام سے ۱۹۷۲ء میں ملتان میں چھپے۔
امیر محمد امیر (سن ولادت ۱۹۲۹ء سن وفات کا علم نہ ہو سکا ۔ کوئٹہ کے مشہور قبیلہ ہزارہ سے متعلق) کا مجموعہ کلام بعنوان " کاس الکرام " کوئٹہ سے طبع ہوا ۔
پروفیسر ڈاکٹر انعام الحق کوثر (سن ولادت ۱۹۳۱ء . .) نے اپنا رسالہ دکتری بعنوان " بابا افغانی شیرازی و سخنوران عصر او " بزبان انگلیسی ۱۹۶۰ء میں مکمل کیا ۔
"Baba-fughani Shirazi and the poets of His age"

اور ۱۹۶۳ء میں پنجاب یونیورسٹی لاہور سے ڈگری حاصل کرکے بلوچستان کا پہلا پی۔ایچ۔ ڈی ہونے کا اعزاز حاصل کیا۔ آپ کی کتاب "فغانیز لائف اینڈ ورکس" ۱۹۶۳ء میں کراچی سے چھپی۔ ۶۴-۱۹۶۳ء میں آپ نے فارسی زبان و ادب سے متعلق مضامین فیروز سنز اردو انسائیکلوپیڈیا لاہور کے لئے تحریر کئے۔ ۱۹۶۶ میں "بولان نامہ" کوئٹہ میں ایک باب "درباره بلوچ شعرای فارسی" چھاپا۔ ۱۹۶۶ء ہی میں ثقافت اور ادب" وادی بولان میں" مطبوعہ کوئٹہ ایک باب شعرای فارسی بلوچستان شائع ہوا۔ ۱۹۶۸ء میں کوئٹہ سے "بلوچستان میں فارسی شاعری" چھپی۔ ۱۹۶۹ء میں کوئٹہ سے ناطق مکرانی کا دیوان "جوہر معظم" بمعہ مقدمہ (تفصیلی) دکترانعام الحق کوثر طبع ہوا (دوسری بار) ۱۹۷۱ء میں لاہور میں ایک منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان" چھپی ۱۹۷۳ء۔ ۱۹۷۲ء میں آپ نے بلوچستان میں فارسی مخطوطات (صدہا) کی فہرست اور چاپ شدہ فہرست کتب فارسی (ہزارہا) در بلوچستان برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد تیار کی۔

۱۹۷۳ء میں لاہور سے "ارمغان کوثر" (مقالات فارسی) طبع ہوئی۔ ۱۹۷۵ء لاہور سے "شعر فارسی در بلوچستان" چھپی، ۱۹۷۶ء میں لاہور سے فارسی شاعری جھلکیاں (بزبان انگلیسی) Glimpses of Persian Poetry طبع ہوئی۔ ۱۹۷۶ء ہی میں "جوئے کوثر" لاہور سے چھپی جس میں متعدد مقالات زبان و ادب فارسی سے متعلق ہیں۔ ۱۹۷۸ء میں لاہور سے "مرد حر" (علامہ اقبال سے متعلق مضامین) شائع ہوئی۔ ۱۹۸۳ء میں لاہور سے "نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم کا ذکر مبارک بلوچستان میں" چھپی جس میں ایک باب ہے "فارسی گو شعراء کا نعتیہ کلام" آپ کی علامہ اقبال سے متعلق مندرجہ ذیل کتب شائع ہو چکی ہیں "علامہ اقبال اور بلوچستان" اسلام آباد ۱۹۸۶ء۔ "اقبالیات کے چند خوشے" کوئٹہ ۱۹۸۸ء۔ "اقبال شناسی" اور بلوچستان کے کالج میگزین حصہ اول دوم لاہور ۱۹۸۹ء۔ "اقبال شناسی اور ادبائے بلوچستان کی تخلیقات" جلد اول لاہور ۱۹۹۰ء۔ جلد دوم لاہور ۱۹۹۱ء۔

ایک اور کتاب بلوچستان میں بولی جانے والی زبانوں کا تقابلی مطالعہ" (ان میں فارسی بھی شامل ہے) اسلام آباد ۱۹۹۱ء۔ آپ نے متعدد مضامین درباره زبان و ادب فارسی بلوچستان برای انسائیکلوپیڈیا آف اسلام دانشگاہ پنجاب لاہور لکھے ہیں آپ نے بحیثیت

ایڈیٹر نصابی کتب فارسی از کلاس ششم تا دہم کام کیا۔
آپ کے زبان و ادب فارسی سے متعلق سینکڑوں مضامین فارسی، اردو، انگریزی، پشتو، بلوچی اور براہوی میں شائع ہوئے ہیں۔
پروفیسر ڈاکٹر سلطان الطاف علی (سن پیدائش ۱۹۴۰ء) کی کتاب بعنوان "بیست و پنج قرن روابط فرہنگی پاکستان و ایران" کوئٹہ میں ۱۹۷۱ء میں طبع ہوئی۔ آپ کا رسالہ دکتری "تحقیق درباره احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باہوؒ و نظری در افکاروی" زیر طبع ہے۔ سید ماہر علی شاہ المتخلص بہ ماہر افغانی (۸ مارچ ۱۹۲۳ء) کا فارسی مجموعہ کلام بعنوان "برگ سبز" ۱۹۷۳ء میں کوئٹہ سے طبع ہوا۔
عبدالقیوم دادی زئی نے ۱۳۹۱ھ ق / ۱۹۷۱ء میں شمس آباد مستونگ (قلات ڈویژن بلوچستان میں "سوانح حیات حضرت محمد صدیق مستونگی" بزبان فارسی تحریر کی۔ جو تاہنوز غیر مطبوعہ ہے۔
پروفیسر ناظر حسین نے اپنی کتاب "افسانہ ہای محلی کودکان استان بلوچستان" پاکستان، ۱۳۵۲ھ ق میں کوئٹہ سے طبع کرائی۔
حضرت غلام دستگیر ناشادالقادری (۲۰ صفر المظفر ۱۳۲۸ھ / ۱۴ نومبر ۱۹۰۹ء۔ ۹ محرم الحرام ۱۴۰۷ھ / ۱۴ ستمبر ۱۹۸۶ء) نے اپنا مجموعہ کلام بعنوان "پیر مغان" ۱۴۰۰ھ / ۱۹۷۹ء میں کوئٹہ سے شائع کرایا۔
پروفیسر صاحبزادہ حمیداللہ (تاریخ پیدائش ۱۳۵۶ء / ۱۹۳۷ء) نے علامہ حسین الواعظ الکاشفی الہروی کی تصنیف کتاب درود بمعہ مقدمہ ۱۴۰۸ء / ۱۹۸۸ء میں کوئٹہ سے چھپوا کر پشین (کوئٹہ ڈویژن) سے نشر کی۔
پروفیسر ڈاکٹر انعام الحق کوثر نے ۱۹۹۲ء میں اپنے فارسی مضامین کا تازہ مجموعہ بعنوان تحفۂ کوثر مرتب کیا۔ جو ابھی تک غیر مطبوعہ ہے۔

کتابیات

ابوالنصر محمد خالدی، تقویم ہجری و عیسوی، کراچی ۱۹۵۲ء
جامی، نفحات الانس، چاپ مطبع حیدری ہند، ۱۲۸۹ ھ ق
ذبیح اللہ صفا، دکتر، گنج سخن، تہران، ۱۳۳۹ش
تاریخ ادبیات ایران حصہ اول، تہران
دکتر سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان۔ جلد یکم، از گرامی تا عرفانی از مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد، ۱۹۷۴ء ـ
شیخ فرید الدین عطار، الہی نامہ (تصحیح کردہ فواد روحانی، تہران، ۱۲۲۹ش
شیخ فرید الدین عطار، الہی نامہ (تصحیح کردہ فواد روحانی، تہران، ۱۲۲۹ش
علی قلی خان ہدایت، مجمع الفصحا، جلد اول، تہران
کوثر، انعام الحق، دکتر، (بلوچستان میں اردو، لاہور، ۱۹۶۸ ھ
شعر فارسی در بلوچستان، ارمغان کوثر لاہور، ۱۹۷۵ء، لاہور، ۱۹۷۵ء، لاہور ۱۹۷۳ء ـ
محمد ابراہیم مخدوم خلیل، تکملہ مقالات الشعراء
محمد صدیق حسن خان، بتصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی، کراچی ۱۹۵۸ ھ

* * * * * *

خانم کنیز بتول
پروفیسر شعبہ اردو و فارسی
جامعہ ڈھاکہ ۔ بنگلادیش

ڈھاکے کا فارسی گو شاعر ۔ سید محمد باقر طباطبائی

حیات ۔ و ۔ شاعری

بنگال میں فارسی کو ۱۲۰۳ء سے ۱۸۳۷ تک یعنی چھ سو سال سے بھی زیادہ عرصہ تک سرکاری زبان کی حیثیت حاصل رہی ۔ ۱۸۳۷ میں ایسٹ انڈیا کمپنی نے ایک خاص فرمان نافذ کر کے فارسی کی جگہ اردو کو دفاتر و عدالت کی زبان قرار دے دیا ۔ لیکن اس فرمان سے فارسی کی مقبولیت میں کچھ کمی واقع نہیں ہوئی عوام اپنے اپنے ذوق و شوق کے تقاضے پر فارسی میں ادبی چرچا کرتے رہے ، اس زمانے میں مسلمانوں کے علاوہ بنگال کے ھندو بھی فارسی زبان دانی کو باعث فخر سمجھتے تھے ۔یہی وجہ ہے کہ انیسویں صدی میں ڈھاکہ کے مسلمان اہل قلم کے شہ پارے زیادہ تر فارسی اور کچھ اردو میں نظر آتے ہیں یہ کہنا غلط نہ ہو گا کہ اس وقت فارسی ہی بنگال میں سب زبانوں سے زیادہ سرمایہ دار اور شرفا کی پیاری زبان تھی ۔

بنگال میں رہنے بسنے والے ان مایہ ناز اہل قلم کے فارسی سرمایہ ادب کی اگر ادبی زاویہ نگاہ سے جانچ پڑتال کی جائے تو وہ ایرانی شعرا ۔ و ادبا ۔ کی سی شہرت اور قدر و قیمت کے حامل نہ بھی ہوں ہم رکاب ضرور ہیں ۔

اس سلسلے میں مولانا عبید اللہ عبیدی ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۴ آقای احمد علی اصفہانی ۱۸۳۹ تا ۱۸۷۳ خواجہ احسن اللہ شاہین ۱۸۴۵ تا ۱۹۰۱ اور سید محمد باقر طباطبائی ۱۸۴۱ تا ۱۹۲۱ (اگر تاریخ ولادت و وفات کو ٹھیک مان لیا جائے تو یہ اطلاع غلط ٹھہرتی ہے کہ وہ ۲۹ برس کی عمر میں فوت ہو گئے تھے ۔ جیسا کہ نویسندہ مقالہ نے درج کیا ہے) کے نام قابل ذکر ہیں ؟ ۔

اس زمانے میں بھی ڈھاکے کو سیاسی، سماجی اور ثقافتی حیثیت سے مرکزی اہمیت حاصل رہی لہذا قدرتی طور پر ہر طبقے کے لوگ ڈھاکہ میں جمع ہوتے رہے اور اسکی رونق میں اضافہ ہوتا رہا۔ پھر بنگال کی سرسبز و شاداب سحر آمیز زمین نے ان پر ایسا جادو کیا کہ وہ بنگال ہی کے ہو کر رہ گئے یوں انکی تاریخ بنگال کی تاریخ سے وابستہ ہو کر رہ گئی۔

ڈھاکے میں سید محمد باقر طباطبائی کا شمار ڈھاکے کے انیسویں صدی کے شعراء میں ہوتا ہے سید محمد باقر طباطبائی کا اصل نام سید محمد باقر، باقر تخلص اور طباطبائی انکا خاندانی خطاب ہے ان کا سلسلہ نسب حضرت علی ابن ابی طالبؑ سے جا ملتا ہے جیسا کہ وہ خود فرماتے ہیں

غلام علی منم ہم از آل احمدم علیؑ جد من بود نبیؐ جد امجدم

سید محمد باقر کے والد سید محمد تقی تجارت کے سلسلے میں ہندوستان کے مختلف شہروں کی سیر کرتے ہوئے ایران سے ڈھاکہ آئے اور ڈھاکہ میں زمینیں خریدیں اور بوڑھی گنگا ندی کے کنارے محلہ نل گولہ میں ایک شاندار کوٹھی خرید کر رئیسانہ حیثیت سے رہنے لگے۔ عبد الغفور نساخ سے انکی بڑی گہری دوستی تھی۔
سید محمد تقی کے انتقال کے بعد سید محمد باقر تجارت کے سلسلے میں نو سال تک عرب، مصر، شام، روم اور روس کا سفر کرتے ہوئے ڈھاکہ پہنچے اور اپنی موروثی جائداد کی دیکھ بھال کی ذمہ داری سنبھال لی۔ اس سفر کے دوران وہ فریضہ حج سے بھی مشرف ہوئے
سید محمد باقر طباطبائی نے جس فضا میں آنکھیں کھولیں جس ماحول میں پروان چڑھے اور جس خاندان میں پرورش پائی وہ ڈھاکے کا پاکیزہ، علم دوست، باذوق اور تہذیب و ادب کا دلدادہ خاندان تھا۔ یہی وجہ تھی کہ اخلاق و مروت اور ادب دوستی باقر صاحب کی گھٹی میں پڑی تھی۔
اس زمانے کے اعلیٰ مسلمان خاندان کے رسم و رواج کے مطابق انکی عربی و فارسی تعلیم گھر ہی میں مکمل ہوئی۔

جیسا کہ انکے سلسلہ نسب سے ظاہر ہے ان کی مادری زبان فارسی تھی لہذا انہیں قدرتی طور پر فارسی سے واقفیت تھی شاعری کا شوق تھا اور بڑی تھوڑی عمر میں ہی شعر کہنے لگ گئے تھے۔

انکے فارسی کلام کا مجموعہ "گنجینۂ باقر" کے عنوان سے حبل المتین پریس کلکتہ سے ۱۸۹۱ میں شائع ہوا اس مجموعہ کلام کا پہلا حصہ ۱۷۵ صفحات اور دوسرا حصہ ۵۳ صفحات پر مشتمل ہے اس میں انہوں نے قصیدہ، منقبت، غزل، رباعی، مسدس مخمس وغیرہ اصناف سخن پر طبع آزمائی کی ہے۔

بہ قول ڈاکٹر "عبد اللہ" غزل گوئی کے لحاظ سے انکا شمار ایران کے جدید شاعروں کے ساتھ کیا جا سکتا ہے انہوں نے مولانا عبید اللہ عبیدی، عبد الغفور نساخ وغیرہ کی طرح کسی دبستان سے تعلیمی سند حاصل نہ کی تھی اسلئے انکی شاعری عوام میں شہرت نہ پا سکی لیکن ادبی نکتہ نگاہ سے انکا شمار بنگال کے اول درجہ کے فارسی شعراء میں ہو سکتا ہے۔

سید صاحب کی شاعری سے انکے ذوق نظر اور اصلاحی شاعرانہ تخیل کا اندازہ ہوتا ہے کہیں کہیں شعر میں انہوں نے تاریخ گوئی بھی کی ہے سادگی اور شیرینی انکے کلام کی جان ہے۔ اخلاقی تعلیم ان کی شاعری کی ایک اور خصوصیت ہے پند و نصائح بھی کی ہیں اور اخلاقی تعلیم بھی دی ہے۔

انہوں نے عاشقانہ شاعری میں عاشق کے دلی جذبات کی ترجمانی اور حسن کی لاپرواہی کا بیان تہذیب کے دائرے میں رہ کر کیا ہے۔

شعر گوئی میں انہوں نے زیادہ تر حافظ شیرازی اور شیخ سعدی کی پیروی کی ہے۔ ان کا کلام جوش بیان، حسن بندش نغمگی اور غنائیت میں حافظ کے کلام کا مزہ دیتا ہے حافظ کی طرح سید صاحب بھی کہیں کہیں شراب طہور کے نشے میں مست نظر آتے ہیں۔

انہوں نے فارسی میں تحفتہ الزائر کے نام سے ایک مختصر سفرنامہ بھی لکھا جس میں مقدس روضوں اور زیارت گاہوں کا تذکرہ ہے۔ یہ کتاب کلکتہ ہمدرد پریس سے چھپی مگر سال طبع نامعلوم ہے۔

حکیم حبیب الرحمن نے "آسودگان ڈھاکہ" میں سید محمد باقر مرحوم کا سال وفات ۱۹۱۰ء اور مدفن امام باڑہ حسینی دالان لکھا ہے۔ بہ قول اقبال عظیم انہوں نے اٹھتیس برس کی عمر پا کر ۱۲ جنوری ۱۹۲۱ کو اس دار فانی سے کوچ کیا اور ڈھاکے میں امام باڑہ حسینی دالان کے احاطے میں دفن ہوئے۔

"گنجینۂ باقر" سے چند اشعار کا انتخاب ملاحظہ فرمائیے۔

اشعار

نیست چیزی در جہاں غیر از فنا و انقلاب — زان سبب عاقل نہ بندد دل درین دیر خراب

ای بغفلت خفتی اندر خوابگاہ عیش و ناز — خیز از بستر کہ صیاد اجل دارد شتاب

دفتر اعمال را از حرف دنیا پر مکن — میشوی عاجز ز جمع و خرج آن یوم الحساب

رباعی

چون ہست رجوع مابدرگاہ کریم — ماییم اثیم و اوست غفار و رحیم

باباد کند رویم و باروی سیہ — تا لذت عفو و کرمش دریابیم

غزل

مرض عشق بتدبیر نگردو ہرگز — این قضائیست کہ تغییر نگردد ہرگز

گرچہ بر دور توصد بار بگردم روزی — بفدای تو دلم سیر نگردد ہر گز

ای مصور ز خیال رخ او دست بدار — این جمالیست کہ تصویر نگردد ہر گز

نالہ عاشق بی چارہ و آہ پردرد — بدل سنگ تو جاگیر نگردد ہرگز

باقرا تا نشوی سوختہ خاکستر غم — بریاضت دلت اکسیر نگردد ہرگز

غزل

دوست یک لحظہ رنجور دیدن مشکل است | دوستی این رشتہ را آسان بریدن مشکل است
دوستی با دشمن جانی نباشد کار عقل | مار را در خانہ خود پروریدن مشکل است
چہرہ زیبای معنی را کشادن سہل نیست | با بصیرت صورت الفاظ دیدن مشکل است
چارہ در ایام ہجران باقرا صبر است و لیک | داروی تلخ جدای را چشیدن مشکل است

غزل

تا دل آشفتہ را در زلف پنہان کردہ ایم | خاطر زلف مجعد را پریشان کردہ ایم
یار بعد از قتل ما انگشت در دندان گرفت | نادم از مرگیم چون او را پشیمان کردہ ایم
در گلستان محبت باقرا از روی شوق | آشنای ہمرہ مرغ سحر خوان کردہ ایم

مخمس

بریز بادہ ساقیا کہ موسم بہار شد | شمیم روح پرور و نسیم مشکبار شد
ھوای دلکشان وزان ز طرف لالہ زار شد | زمان جام و مستی و شراب و چنگ و تار شد
خوشست بادہ این زمان کہ وقت بادہ خوار شد

حواشی

۱ - ۲ - ڈاکٹر محمد عبد اللہ : بنگلا دیشے فارسی شاہتو : ڈھاکہ مطبع اسلامک فونڈیشن ۱۹۸۳ ، ص ۱۴۰

۳ - عبد الغفور نساخ : تذکرۃ المعاصرین کلکتہ ۱۸۸۹ ، ص ۱

۴ - رحمان علی طیش منشی : تواریخ ڈھاکہ اسٹار آف انڈیا پریس آرہ ، ۱۹۱۰ ، ص ۳۳۵

۵ - اقبال عظیم : " مشرقی بنگال میں اردو " ڈھاکہ مشرق کو آپریٹیو پبلی کیشنز ۱۹۵۴ ، ص ۱۶۳

۶ - سید محمد باقر : گنجینہ باقر ، کلکتہ حبل المتین پریس ۱۸۹۱ ، ص ۵۷

۷ - رحمان علی طیش : تواریخ ڈھاکہ ، ایضاً ص ۲۰۶

۸ - محمد عبد اللہ ڈاکٹر : ایضاً ص ۱۴۲

۹ - " دیوان حافظ "

۱۰ - گنجینہ باقر : ص ۲۵

۱۱ - گلستان سعدی

۱۲ - " گنجینہ باقر " ایضاً ص ۲۳

۱۳ - حکیم حبیب الرحمن ، آسودگان ڈھاکہ " ڈھاکہ ۱۹۶۴ ، ص ۱۴۴

۱۴ تا ۱۹ - " گنجینہ باقر " ایضاً ص ۲۲ ، ۱۵۸ ، ۳۱ ، ۱۲۰ ، ۵۹

یعقوب علی رازی
پشاور

دعوت فکر

آ عالم اسلام میں ایراں کی ادا دیکھ — قربانی و ایثار کے وعدے کی وفا دیکھ
اسلام کی توحید پہ ایمان و یقین سے — اللّٰہ و محمد کی اطاعت کا صلہ دیکھ
کس طرح شریعت کی حکومت ہوئی قائم — آ وحدت اسلامی کے انعام و جزا دیکھ
دنیا کی بڑی طاقتوں نے جس کو دبایا — اللہ کی طاقت سے سرافراز ہوا دیکھ
ہے عالم اسلام سے ایران کی درخواست — اے امت مرحومہ زمانے کی جفا دیکھ
رو داد عمل اپنی نظر میں ذرا لا کر — فطرت کے تقاضوں میں فنا اور بقا دیکھ
فطرت کا تقاضا تری وحدت میں ہے پنہاں — اقوام کی تاریخ سیاست کو ذرا دیکھ
غفلت نے رگیدا ہے تجھے کیسا جہاں میں — اے مسلم خوابیدہ ذرا ہوش میں آ دیکھ
اب دور نہیں فرقہ پرستی کے چلن کا — ہے دشمن اسلام ترے سر پہ کھڑا دیکھ
کشمیر میں چیچینیا میں بوسنیا میں — کفار کے ہاتھوں سے لہو اپنا بہا دیکھ

امریکہ و یورپ کی تگ و تار سے رازی
پھر مشرق وسطی میں تسلّط کی سزا دیکھ

مظفر وارثی

پاکستان اور ایران

ساتھ یہ صدیوں پرانا چھوٹنے والا نہیں
ان ہری شاخوں سے شعلہ پھوٹنے والا نہیں
شوق سے اس دوستی کی دے لے امریکہ سزا
پاک و ایران کا تعلق ٹوٹنے والا نہیں

دکتر آغا یمین

السلام اے شاہ کربل

آسمـــــاں رونے لگـــا تـــو دشت بـــھی آگے بـڑھا
اشک کے دانـــوں سے اس نے دامـــن اپنـــا بـــھرلیا

کـــوہ و صـــحرا کانپ اٹھے کس کی حـمیت کے لیے
کـــون تھـــا وہ ؟جس نے ســـاری آدمـیت کے لیے

خـــون کے چـــھینٹے بکـــھیرے، آسمـــاں کے گـــال پـر
جس کے خوں سے خونچکاں ھیں اب بھی سارے بحر و بر

جسکـــی قربـــانی کے چھینٹے آج بـھی شـام و سـحر
آسمـــاں کے گـــال پـــر بـــن کـــر شـــفق آئیں نـظر

جـــو بنـــائے لا الہ الا کـــا پـــرچـــم تھـام کـــر
ھوگیـــا بـــاطل کے آگے بـــھر حـــق سـینہ سـپر

اے حســـین ابـــن عـلی، والا گـــھر عـــالی مقـــام
السـلام اے شـاہ کـــربل، حـــق کے پـیکر السـلام

آج بھی مشـرق کـی مـٹی تـیرے خـوں سے لال ھے
آج بـــھی رنـــدوں مـیں تـیرے عـزم و اسـتقلال ھے

پـــھر اسـی مشـرق سے اٹھیں، تـیرے نـانا کے غـلام
بـــن کے زور حـــیدری کـــی ذوالفقـــار بے نیـــام

بـاطل و ظـالم کے ٹکڑے کـرکے پـھر سے یـہ غـلام
دیـــں جھـــاں کـــو رحـــمت اللعـالمیں کـا پـھر پیام

پـــھر خـــدا کـــا آخـــری پیغـام بـن کـر جب اٹھیں
تـــو شھـــادت کـــو تـــری وہ ســـامنے اپـنے رکـھیں

جس نے اپـــنے خـــوں سے زنـــدہ کردیـا اسلام کـــو
دی جـــلا جس نے خـــدا کے آخـــری پیغـــام کـــو

اے حســـین ابـــن عـــلی والا گـــھر عـــالی مقـــام
السلام اے شـــاہ کـــربل، حـــق کے پـیکر السلام

قمر یزدانی

شہید کربلا

جانشین خواجۂ کیہان شہید کربلا ‏ ‏ راکب دوش شہ خوبان شہید کربلا
برج حق کے نیر رخشان شہید کربلا ‏ ‏ چرخ رحمت کے مہ تابان شہید کربلا
حق نما و حق نگر، حق آشنا و حق بیان ‏ ‏ ذی وقار و ذی حشم ذیشان شہید کربلا
قرّۃ العینین محبوب خدا، جان علی ‏ ‏ فاطمہ زہرا کے نور جان شہید کربلا
شہسوار کار زار عزم و استقلال ہیں ‏ ‏ افتخار کل شہ مردان شہید کربلا
آپ کے دم سے ہے قائم اعتبار آرزو ‏ ‏ داستان عشق کے عنوان شہید کربلا
ان کے جلوؤں سے ہے روشن محفل قلب و نظر ‏ ‏ باعث تزئین بزم جاں شہید کربلا
ان کے دم سے ہے فضائے بزم گیتی عطربیز ‏ ‏ سو بہار گلشن امکان شہید کربلا

مصحف ناطق، قتیل خنجر جور و جفا
ای قمر: ہیں نازش دوران شہید کربلا

اطہر قیوم راجہ

غزل

رہو نہ دور کہ پھر کب قریب آنا ہے ‏ ‏ مرے قریب رہو مجھ کو دور جانا ہے
مجھے فساد زدہ بستیوں سے کیا لینا ‏ ‏ فراز کوہ پہ دل کا نگر بسانا ہے
ترے سراپے کو دیتا ہوں شعر کی صورت ‏ ‏ تمہاری یاد ہے لیکن غزل بہانہ ہے
ہمیں خبر ہے کہ اسکا بھی ماحصل کیا ہے ‏ ‏ یہ ضد کہ پھر بھی اسی در پہ دل لٹانا ہے
کہاں زمیں و زماں میں کسی بھی شے کو ثبات ‏ ‏ بس ایک درد کا رشتہ وہی پرانا ہے
ہمارے دل تو دھڑکتے ہیں ایک ساتھ مگر ‏ ‏ ہماری راہ میں پھیلا ہوا زمانہ ہے

*****

دل بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل کی منتخب فارسی غزلوں کا اُردو میں
منظوم ترجمہ اور ان کی شخصیت اور شاعری پر تبصرہ

نگارش
پروفیسر ظہیر احمد صدیقی

ہندوستان میں علوم مشرقیہ کی رفتارِ ترقی کا ترجمان

رضا لائبریری جرنل

شمارہ
۲

رام پور رضا لائبریری، حامد منزل، رام پور (یو۔پی) ۲۴۴۹۰۱

فارسی غزل اور اس کا ارتقا

پروفیسر ظہیر احمد صدیقی

مجلس تحقیق و تالیف فارسی
گورنمنٹ کالج لاہور

خلاصة المناقب

(در مناقب میر سیّد علی همدانی)

تالیف:
نورالدّین جعفر بدخشی

به تصحیح:
دکتر سیّده اشرف ظفر

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
۱۳۷۴ ش/۱۹۹۵م

Report of the Seminar of Heads of Persian Departments of Higher Educational Institutions of Pakistan :— A two day Seminar of the Heads of Persian Departments of the Higher Educational Institutions of Pakistan was held in Islamabad on 17th and 18th April, 1996 under the auspices of the Persian Section of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies. Dr. Ali Reza Naqvi, Incharge of the Section has given a brief report of the proceedings of the Seminar which had four sessions and was attended by about twenty Professors of Persian who spoke and discussed the various problems relating to teaching of Persian in the Higher Educational Institutions of Pakistan , and presented reports relating to the condition of Persian teaching in their respective Departments. They also discussed and gave their suggestions relating to the Six - Point Agenda placed before them comprising the study of the general educational review of the Persian syllabi, provision of Iranian and Pakistan teachers to these Persian Departments , procedure and rules for scholarships to students of M.A and Ph.D. classes, guidance to the Ph.D. students in the selection of the topics and preparation of their Doctoral dissertation and organization of Refresher classes for the Persian teachers of the Higher Educational Institutions of Pakistan in Pakistan and Iran . Mr. Zouelm , Director of the Institute promised that necessary action will be taken in due course on the decisions of the Seminar on the Six-point Agenda, and thanked the participants for attending the Seminar.

Dr. S. Ali Reza Naqvi

Persian words are still in vogue in their religious terminology.

The Communique issued at the conclusion of the Congress comprised resolutions in favour of declaring Persian as one of the offical languages of UNO and that the UNESCO should use this language in its publications concerning the Central and Western Asia, and urged upon the UNESCO to preserve the cultural heritage of Afghanistan as the recent political developments in that country are responsible for the annihilation of its cultural heritage and libraries and appealed to the official and unofficial publishing agencies of Iran to help restoring and reopening the libraries in Afghanistan. It recommended that the Congress should be held at least once in every two years preferably in one of the Persian-speaking countries. It earnestly appealed to the Persian-speaking countries, particularly Iran, to provide more facilities to the students and teachers of Persian Language to make short visits to these countries and facilitate research and education in this language. It urged upon the Persian Language Authority (Farhangestan) to establish a Secretariat of the International Society of Persian Teachers and provide administrative and financial assistance for the establishment and working of the Supreme Council of the Society. It also stressed the urgency of the publication of the papers presented at the Congress. The delegates were also presented some books and publications and arrangement was also made for their visit to some important educational and research centres and for meeting a number of outstanding Iranian scholars.

China, Indonesia, Malaysia, Western Europe, America, Japan and South Korea. Persian teachers and scholars presented their papers in this session and exchanged ideas and forwarded useful suggestions for the promotion of teaching Persian language and literature.

The next day, in the first session, a number of delegates from various countries presented their papers on the Persian teaching and research in their repective countries. In the second session, seven groups were formed for the consideration of the condition of Persian Language, Iranian studies, condition of Persian in Central Asia, Grammar of Persian language and Iranian dialects, problems concerning Editing and Translation, and Islam and Persian language.

On Friday, in the first session, the delegates held discussion on the Constitution of the World Assembly of Persian Teachers and the related subjects. In the second session, the same day a number of authorities and three Pakistani delegates presented their reports and addresses respectively.

On Saturday morning 150 delegates of the Congress were granted audience by Ayatullah Khamene'i, the great Leader of Islamic Revolution of Iran, who gave an address to the delegates which was the most comprehensive, most useful and most effective speech delivered before the Congress delegates. He stressed the importance of Persian as a sweet language even for non-Persian speaking people and cited the example of Nizami, Allama Iqbal and Shahryar, who were among the great poets of Persian although their mother-tongue was not Persian. He also emphasized the contribution of Persian for the propagation and dissemination of Islam throughout the Indo-Pak sub-continent, China and part of the Middle East where

Islamic Revolution a greater importance is being attached to the prominent poets and writers of Persian. He also urged upon the Farhangestan (Persian Language Authority) to pay more attention to the promotion of the Persian language and literature, keeping in view modern requirements. He stressed the need for finding suitable words for the modern scientific and technical terms and establishment of a closer cooperation among the libraries of the world for collecting necessary information about the valuable works in Persian.

Dr. Hashemi Golpayegani, Minister of Culture and Higher Education emphasized the importance of elevating Persian to the stature of a scientific and cultural language of international standard, promotion of the art of word - formation for modern technical and scientific terms and setting up a network of new research centres and universities of Linguistics for this purpose in Iran and abroad, accelerating the process of purging Persian and other Iranian dialects for bringing about a closer affinity among them, translation of useful works on philology of other languages into Persian and making Farhangestan (Authority) for Science and Persian Language in order to bring about closer relations and better cooperation with similar authorities and research centres in other countries. This was followed by the speeches of Dr. Pour Jawadi, Incharge Scientific Committee of the Congress and Mr. Asemi, a delegate from Tajikistan and message of the UNESCO Director General, ECO Persian Teachers Society of Caucasus and Persian Teachers Societies of Pakistan and India.

The second session,held the same day, discussed the condition of Persian in Afro-Arabic countries, Caucasus, Transcaucasia, Tajikistan, Afghanistan, Indo-Pak sub-continent,

On some Incongruities of Today's Poetry. In this article M. Mahjour has dealt with the actual purpose and mission of poetry-representation, picturisation and depiction of the true human feelings in the most beautiful. elegant and effective manner. Vindicating his assertion by references to the classical poets like Hafiz and others, he describes the new trends in Persian poetry, initiated by poets like Nima Yusheej and his followers, which, according to him, unfortunately have deteriorated into a bunch of confused and incongruous expressions due to the incompetence, inability and poverty of knowledge of the modern poets about the art of poesy. He has justified his claim through illustrations from the poets of today.

A Report on the First International Congess of Persian Teachers in Iran by Dr. M. Siddiq Shibli. The First International Congess of Persian Teachers was held in Tehran from 3rd January to 6th January, 1996 (13th to 16th Dey, 1374 of Iranian calendar) in which delegates from forty countries of the world participated and held deliberations on the problems concerning the teaching and promotion of the Persian language. The inaugural session was opened by President Rafsanjani, and after address of welcome by Dr. Aref, Chancellor of Tehran University, Engr. Mir Saleem, Minister of Culture and Islamic Guidance in his speech referred to the establishment of the Council for the Promotion of the Persian Language and Literature abroad, holding International Congress of Persian Teachers for strengthening the Chairs of Persian Language, Refresher Course for Persian Teachers and proparation and publication of textbooks and research books on scientific lines. The President then officially inagurated the Congress and during his address referred to the fact that after

Some nice MSS of Nizami's Works in the Salar Jang Library & Museum, Hyderabad(India). Dr. S. Hasan Abbas has given a detailed account of the 81 nice MSS of Nizami of Ganja's works, which besides his khamsas also include some MSS of individual Masnawis of Nizami. Some of these MSS date back to 799, 835, 964 and 984 A.H.

Lahore to Tajikistan - A Single Cultural Unit. Dr. Ahmad Hasan Dani, Retd. Professor of Archeology of Quaid-Azam University, Islamabad, has dealt with the common cultural features of Lahore, with its Shaykh Ali Hujwiri, the well - known writer of the first book on Sufism is Persian, Kashful Mahjub, and great poets like Masud Sa'ad Salman and Allama Iqbal, and Tajikistan, Afghanistan, Iran and Turkey which according to the writer altogether form a single cultural unit.

The Centre of the Gnostic Manifestations. Dr. Mohammad Husain Tasbihi has dealt with the cultural, moral, historical and literary importance of the various Persian inscriptions on the walls, pillars, arches and the niches of Data Ganj Bakhsh Shaykh Ali Hujwiri of Lahore's mausoleum in Lahore with special reference to the beatuful inscrption: "Markaze Tajalliyate Erfani" (The centre of the Gnostic Manifestations) in white marble on the tomb of the Shaykh. He has also given the long list of titles given to the Shaykh by his ardent devotees of the sub-continent. He has also given the Qur'anic verses. traditions of the holy Prophet and sayings of great saints in Arabic as well as poetic verses from various Persian poets inscribed on the walls etc. of the Shaykh's mausoleum.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

Explanation of Allah's Fairest Names (Attributes). There is an old and rare Manuscript of a Persian exegesis of the holy Qur'antitled: Taj al-Tarajim fi Tafsir al - Qur'an li al-A'ajim" by Abol Mozaffar Shahfur or Shahpur b. Taher b. Mohammad Asfarayeni or Emadoddin Abol Mozaffar Taher b. Mohammad Asfarayeni (d. 471/1078) and preserved in the Ganj Bakhsh Library of the Iran- Pakistan Institute of Persian Studies under No. 525, which has not hitherto been published. In the Thirtieth Chapter of the book, the author has given a commentary of Allah's Ninety Nine Fairest Names (Asma' al - Hosna) .The MSS, however, abruptly ends with the explanation of the 72nd Name (Al-Bary), which means that the MSS is incomplete.The MSS has been introduced by Dr. M.H. Tasbihi, librarian of the Ganj Bakhsh Library, Islamabad.

Abul Barakat Munir of Lahore and his Masnawi in Praise of Bengal by Ms Umme Salma. Munir of Lahore (1019-1054/ 1610-1644) was a prolifice writer, having works in Persian prose and poetry, with one hundred thousand verses in Persian Ghazal, Qasida, Masnawi, etc. His Masnawi, Mazhare Gol, is better known as Masnawi in Praise of Bengal in which he has described the rivers climate, flowers, fruits, animals , birds, natural sceneries as well as the characeristics of the people of Bengal about which the writer has given ample illustrations in the article.

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi
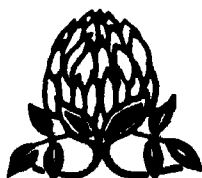
Published by:

Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
827937 - 8

۴۲
پاییز ۱۳۷۴

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سیّد سبط حسن رضوی

با همکاری

شورای نویسندگان دانش

شایان توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

* فصلنامه دانش مشتمل بر مقالاتی درباره زبان وادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارهٔ و آسیای مرکزی و افغانستان است .
* بخش اصلی فصلنامه به مقالات فارسی و بخشی به مقالات اردو اختصاص می یابد.
* مقالات ارسالی برای چاپ در " دانش " نباید قبلاً منتشر شده باشد .
* مقاله ها باید تایپ شده باشد و پاورقی ها و توضیحات وفهرست منابع درپایان مقاله ذکر شود .
* دانش داوطلب معرفی کتابهایی درزمینه های زبان وادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران شناسی و پاکستان شناسی است. برای معرفی ، لازم است دو نسخه از هرکتاب به دفتر دانش ارسال شود .
* آرا و دیدگاه های مندرج درمقاله ها ، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبیّن رای و نظر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست .
* فصلنامه دانش درویرایش مطالب آزاد است. مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس فرستاده نخواهد شد .
* هرگونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به نشانی زیر ارسال فرمایید.

دفتر فصلنامهٔ دانش

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان .

تلفن : ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

باسم الحق

«دانش» ، فصلنامه ای است در زمینهٔ فارسی و فرهنگ ایران ، و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره ، و متعلق به همهٔ کسانی که به این درخت کهن وپربار ، تعلق خاطری دارند و برای رشد و تعالی آن ، احساس وظیفه ای.

زبان فارسی را نمی توان از فرهنگ ایرانی ، تهی کرد و فرهنگ ایران را نیز نمی توان از زبان فارسی، بیرون کشید، رابطهٔ «زبان» و «فرهنگ» ، رابطه ای ناگسستنی است و از رابطهٔ مکانیکی «قالب» و «محتوا » ، فراتر است، و به همین علت ، هر فرهنگی را نمی توان با هرزبانی بیان کرد و هر زبانی را نیز نمی توان برای القاء هر فرهنگی ، به کار گرفت. «زبان فارسی» ، به برکت اسلام و معارف عمیق قرآنی و پس از پذیرفتن اسلام توسط ایرانیان، تولد جدیدی یافت و زمانی دراز، به عنوان زبان علم و دین، در بخشی گسترده در شرق سرزمین اسلامی، به کار گرفته شد و نفوذ یافت. و «فرهنگ ایرانی» ، در دهه های اخیر تکوین و رشد نهضت اسلامی در ایران ، و بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، خصوصیات و ویژگی های منحصربه‌فردی یافت و آمیخته باروح تعهد و حرکت ناشی از انقلاب اسلامی شد. بنابر این، اگر «دانش» ، باید زبان فارسی و مشترکات فرهنگی ایران و شبه قاره را تبیین ،ترویج و نقادی کند ، باید به همهٔ آنچه مربوط به روح اسلامی و دینی جاری و ساری در این زبان و فرهنگ است ، نیز بپردازد و نمی تواند از واقعیات فرهنگ و زبان فارسی امروز ایران ،فاصله گرفته صرفاً به نبش قبرها و مباحث تخصصی آکادمیک که اثری در بالندگی متعلقین به این زبان و فرهنگ ندارد ، خود و دیگران را سرگرم کند !

«دانش» ، نباید فصلنامه ای تفننی تلقی شودکه مخاطبان آن ، از سربیکاری و برای پرکردن وقت فراغت خود ، بدان بپردازند ! پس باید روحی تازه در این کالبد دمید و طرحی نو در افکند. امّا توسط چه کسانی ؟ و با چه بضاعتی ؟ با همت همان کسانی که تعلق خاطری به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی دارند و در همه نقاط عالم ، پراکنده اند.

برای فراهم شدن چنین زمینه ای ، عده ای از علاقه مندان و اندیشه مندان

فرهنگ و ادب فارسی و ایرانی ، به عنوان «شورای نویسندگان دانش» گردهم جمع آمده اند و همت خود را برای مفید تر کردن و ارتقاء «دانش» ، در طبق اخلاص نهاده اند. اگرچه این تلاش و همت ، در این شمارهٔ دانش، چندان نمودی ندارد ، ولی بهار سال نکوئی را نوید می دهد و از همهٔ این عزیزان و بخصوص مدیر محترم دانش که با جدیت و شور فراوان، فروغ دانش را روز افزون ساخته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری می نمایم، و همهٔ مخاطبان و دریافت کنندگان دانش را به یاری شورای نویسندگان به وسیلهٔ ارسال مقاله، اعلام نظر ، نقد و معرفی کتاب جدید و موارد دیگر مرتبط با موضوعات فصلنامه دعوت می‌کنم.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

شعر و ادب ناب ، زمان ناپذیر است، از این رو آفتاب عالمتاب آثار پیشینیان، اعم از نظم و نثر ، کماکان برجان و دل مردم صاحبنظر می تابد و دلها را گرم و مجذوب می سازد، چراکه سازمان هنر و ادب مانند علوم ریاضی و فیزیک، پای بست آهنین تضادهای منطقی و فلسفی ندارد و هنرمند خردگرای، همچون نوآموزان، خود را به دام کشمکشهای علمی و استدلالی در نمی اندازد.

باغ آراسته شعر و ادب و عرفان در هر زمان سرشار از زیباییها و گلهای رنگارنگ و سرو و چمنها و درختان بارور و نسیم صبح سعادت و هزار دستانهای ارغنون نواز است.

در شاهکارهای ادبی، همواره سخن از دانش و خرد و شور و شوق و عشق، وصف طبیعت و مرگ و حیات ساز شده است.

زبان هنر و ادب ، به ویژه در شرق ، حال و هوای دیگری دارد. شاید به این لحاظ که ترجمه غزلی از حافظ به انگلیسی یا زبانی دیگر ، آن شور و حال اصلی را بر نمی تابد و به عبارتی ، الفاظ ، هرگز ناقل معانی، آن هم از شرق به غرب نیست، چراکه :

گفتن ناگفتنی ها مشکل است   نیست این کار زبان، کار دل است

در این میان، هنر کلامی و شوروشعر و شیدایی روییده در دشتهای سبزوخرم کتاب، هرگز در مقتضیات عصری غرق نمی شود و از یک ارتفاع معنوی به مسائل می نگرد و همچنان تلألو خود را در سرزمین شرق، به ویژه در شبه قاره، و بخصوص درمیان فارسی زبانان، به نمایش می گذارد.

مختصری سیر در آفاق اندیشه بزرگمردان این دیار به مرغ اندیشه، مجال پرواز هنری می دهد وکمی ورزش ادبی در فضای پاک و سالم نظم و نثر و هوای دل انگیز کتاب، و باور بزرگانی که عمر شریف خود را در کار معرفت و ادب پارسی و فرهنگ اسلامی سپری کرده اند، به نیروی پژوهندگی و آفرینندگی ما می افزاید و همزبانی و همدلی و گفت و شنود درمیان پارسی زبانان و ادب پروران و شیفتگان این وادی در شبه قاره را بیش از پیش رواج می دهد و موجب

تقویت مناسبات و تحکیم مبانی فکری ، فرهنگی ، اجتماعی وغیره می شود.

فصلنامه دانش به حول و قوة الهی از این شماره به بعد در صدد آن است که کوشاتر ازگذشته پلی ارتباطی و صمیمی میان خود و خوانندگان وفادار و صاحبنظر وکمال ایجادکند، تا ضمن بهره گیری از اثر و آثار ارزنده جویندگان معرفت و فضلیت، خود نیز سیاه مشقی بر این آثار و مجموعه بیفزاید و هر بار، به مناسبت، یا بی مناسبت، نغمه‌ای سازکند و مقاله ای پیشکش نماید. چه، در عرصه زبان و ادب فارسی فقدان ارتباطی دوجانبه و صحیح ممکن است موجب نشستن خرمهره ها به جای گوهرها باشد و آثار عاری از ذوق و هنر ماد حین و غرب باوران، درکنارکلام بلند مولوی و حافظ و فردوسی ، امیر خسرو دهلوی، علی بن عثمان هجویری، غالب، بیدل ، عطار ، آشیان گزیند و آثارگران سنگ وگهربار شرق باوران را مخدوش سازد.

شاید برای بسیاری، از جمله جوانان دانشجو ، این فرصت گرانبها تاکنون دست نداده که با زبان و ادب پارسی امروز آشنایی بیشتر حاصل کنند و لذا این وظیفه و رسالت، بار سنگینی بردوش ما می گذاردکه با درج مقالاتی سودمند در این وادی و در اذهان آماده به اشتعال آنان، ذوق و شوق بیافرینیم.

در اولین گام، فصلنامهٔ دانش به اصلاح سرفصلهای مجله پرداخت و باالتفات به نیاز مخاطبان، به صورت زیر بخش بندی کرد :

۱ - متون منتشر نشده

۲ - اندیشه و اندیشه مندان

۳ - ادب امروز ایران

٤ - فارسی امروز شبه قاره

۵ - گزارش و پژوهش

٦ - تجلیل و یاد

۷ - نامه ها

۸ - بخش اردو

۹ - بخش انگلیسی

و اما :

سخنی با همه عاشقان و شیفتگان سخن پارسی :

صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان راچه افتاد و هزاران را چه شد؟

چرا لب فرو بسته، قلم در نیام کشیده ، ازمایه های علمی و ادبی خود دوستان و همرهان را بهره‌مند نمی سازید ؟ چرا برخی از یاران، خدای ناخواسته «زکوة العلم نشره» را فراموش کرده‌اند ؟

چرا پاره‌ای از دوستان ما از مطالعه غفلت می ورزند ؟ چرا دست، دوستی ما را آن گونه که انتظار داریم، به گرمی نمی فشارند و برای مجله خودشان مقاله و مطلب و نامه نمی فرستند ؟ مگر نه اینکه هم اینان وارثان بحق گنجینه های کهن این سرزمین پهناور (شبه قاره) هستند.

شایان ذکر اینکه مجله، بستر زبان و ادب فارسی است و بیشتر جنبه ادبی و اندیشه ورزی دارد تا به خواست خدا دقایق شیرین زبان رسای فارسی برای همگان خوشتر شناخته شود و همان گونه که گفتیم به یمن دولت یار در ذهن گروهی که این نوشته ها را خواهند خواند، شعله ای از آتشکده فرهنگ خاور برافروزیم و مصداق آن گفته حافظ باشیم که گفت :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد

به امید خدمتی شایسته در راه اعتلای فرهنگ و زبان و ادب پارسی و افزایش جاذبه های آن، خدمتی که ان شاء الله دیرپاید و مقبول درگاه ذات قیوم سرمدی واقع شود. چون بر این باوریم که :

گنج خانهٔ معرفت میراث بشریت است و باید در دسترس همهٔ فرزندان آدم قرار گیرد، بخصوص که در لایه های سخنان استوار پیشینیان فرهنگ پرور ، همواره یک پیام معنوی که جان کلام است، نهاده شده است. این پیام را باید شناخت و جلاداد و به بازار هنر و فرهنگ عرضه داشت. با این اعتقادکه درجهان بی تفاهم و بی تعادل امروز، گسترش زبان فارسی و فرهنگ سنتی اسلامی، حتی

به تأیید بسیاری از غرب باوران، مهمترین عامل وحدت و پیوند مسلمانان در جهان، از جمله شبه قاره است. سیر در عالم ادبیات بس دل انگیز است، آدمی به خدای کیهان اعظم می گوید که : من به بهشت برین توکاری ندارم ، این جمال و جلال پرشکوه توست که مرا شیدای تو کرده است و من " رایت، ربی فی احسن صوره " را از پردهٔ دل و با قلب و زبانی که خود به ما بخشیدی، فریاد می کنم.

سخن پایانی آنکه ما در بازار معرفت نه سر سوداگری داریم و نه غم سود و زیان، بل ، این فصلنامه، زبان گویای فرهنگ و هنر کشوری است که خود هماره پرچمدار راستین علم و ادب در همه ادوارواعصار بوده و تا امروز نیز گرههای کور دنیای معاصر را با همین زبان فرهنگ غنی اسلامی و ملی گشوده است.

شایان ذکر است که ما به نامه ها و درد دلهای شما، بی اعتنا به بالا و پست، بادلق تقوا و امانت و از پس خرقهٔ ادبی، گوش جان می سپاریم و هرگز درکارگاه معرفت و کمال آنچه خود آفریده ایم و حی منزل نمی شماریم.

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود (۱)

با این همه فراگیری دانشها و ادب و آداب، وقتی مفید و سرمایهٔ کمال انسانی است که به خورد روح برود و مقدمه تهذیب نفس و قوت قلب و برد یقین باشد، وگرنه:

علم چون بر دل زندیاری شود   علم چون بر تن زند باری شود
لیک چون این بار را نیکو کشی   بار برگیرند و بخشندت خوشی

مؤید من عند الله باشید

مدیر دانش

)۱(عباراتی از نوشته های پروفسور فضل‌الله رضا در این سر مقاله آمده است.

عروض فارسی

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان رساله‌ای است در عروض فارسی به زبان فارسی. گردآورنده یا مؤلف آن شناخته نشد. نثر فارسی و اشعار و امثال آن ساده و سودمند برای خواننده و طالب صنعت عروض است. ظاهراً برداشتی است از کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» تألیف شمس قیس رازی. مؤلف کوشیده است که با جملات کوتاه و مثالهای ساده کلیهٔ اوزان عروض فارسی را به خوانندگان بفهماند. دوایر عروضی را رسم کرده، بحور عروضی را شرح داده، اوزان را نمایش داده و هربیت را براساس قانون عروض، تقطیع کرده و نام هر بحر را به دست داده است. اسامی کلیه بحرهای عروضی با زحافات گوناگون و معانی و مفاهیم آنها شرح داده شده است و روی هم رفته رساله‌ای جالب و خواندنی به یادگار به ما سپرده است.(شمارهٔ نسخه ۱۵۱۹۶)

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

«سپاس وافر قادری راکه حرکت سریع دوایر افلاک را سَبَبِ ازدواج اصول و امتزاج ارکان گردانید ، و دُرودِ متواتر کاملی راکه به تأیید فتح قریب از بسیط خاک طیّ بساط ضلال و خذلان کرد - صلّی اللّٰه علیه و آله و اهل بیته - اجمعین.

بدان که ارباب صناعت بناء اوزان شعر را بر سه رُکن نهاده اند: سبب ، و وَتَد و فاصله. سَبَب بر دو قسم است : سَبَب خفیف ، و این لفظی است مشتمل بر یک متحرّک و یک ساکن چون گُل و مُل . سَببِ ثقیل ، آن لفظی است بردو متحرّک و یک ساکن ، چون گلَه و کِلَه . حرف «ها» که در امثال این کلمات بنویسند ، برای بیان حرکت است که به ما قَبْل راست و به تلفّظ در نمی آید.

و وَتَد نیز بر دو قسم است : وَتَدِ مجموع ، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرّک و یک ساکن در آخر ، چنان که سَمَن و چَمَن. وَتَدِ مَفروق ، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرّک و یک ساکن در میان ایشان، چون لاله و ژاله. و فاصله، نیز بر دو قسم است : فاصلهٔ صُغری ، و آن کلمه یی است مشتمل بر سه متحرّک و یک ساکن ، چون : صَنَما و بِنَما. فاصلهٔ کُبری ، و آن کلمه یی است مشتمل بر چهار متحرّک و یک ساکن، چنانکه : فِکَنَمَش و شِکَنَمَش. و مجموع این ارکان درین کلمات مندرج است ، مصراع : بی گلِ رُخَت لاله بچَمَن نَیِگَرَم

فصل : تألیف کلام موزون از هیچ یک از این ارکان بی آن که با دیگری ترکیب کنند ، مستحسَن طِباع نمی افتند نه از اسباب تنها ، نظم :

هر دم پیشت دارم زاری کز غم تا کی زارم داری

و نه از اوتاد مجرّد چنانکه ، نظم :

به سویم از نظر کُنی ، زهی عجب زهی عجب به رُویَت اَزنَظَرکنی زهی‌طَرَب زهی طَرَب

و نه از فواصل تنها، چنان که ، نظم :

پسرا بگشا لب خوش پسرا به سُرُودِ خوشت بنواز مَرا

پس در تألیف کلام موزون ، ناچار باشد از اجتماع این ارکان با یکدیگر ، و اصول که از اجتماع این ارکان حاصل می آید. و بناء جمله اشعار عرب و عجم برین است ، و عروضیان آنرا ، اَفاعیل و مَفاعیل گویند، مختصر در هشت اصل اند :

فَعُولُنْ : به تقدیم وَتَد مجموع بر سبب خفیف.

فاعِلُنْ : به تقدیم سبب خفیف بروَتَدِ مجموع

مَفاعیلُنْ : به تقدیم وَتَد مجموع بر دو سببِ خفیف.

مُسْتَفْعِلُنْ : به تقدیم دو سبب خفیف بروَتَدِ مجموع.

فاعِلاتُنْ : به آوردن وَتَدِ مجموع درمیان دو سبب خفیف.

مُفاعِلَتُنْ : به تقدیم وَتَدِ مجموع بر فاصلهٔ صُغری.

مُتَفاعِلُنْ : به تقدیم فاصله صُغری بر وَتَدِ مجموع.

مَفْعُولاتُ : به تقدیم دو سبب خفیف بر وَتَدِ مفروق.

و آن چه از این اصول در اوزان شعر پارسی ، کثیر الوقوع است ، از پنج ارکان بیش نیست : مَفاعیلُنْ و مُسْتَفْعِلُنْ وَ فاعِلاتُن و فَعُولُنْ وَ مَفعُولاتُ. هر یک از این اصول پنجگانه را فروعی چَنْد هست ، به جهت تغییری که عروضیان آنرا زِحاف خوانند ، حاصل می شود ، و لا جَرَم ، فصلی در بیان زِحافات ترتیب داده می‌شود.

فصل : زحاف مَفاعیلُنْ یازده است ، و فروع آن هم یازده است. امّا زِحاف او :

قَبْض : اِسْقاطِ یاءِ مَفاعیلُنْ است تا مَفاعِلُن بماند.

کَفّ : اِسقاطِ نونِ مفاعیلُنْ است تا مَفاعِیلُ بماند.

خَرْم : اِسقاط میم مَفاعیلُنْ است تا فاعیلُنْ بماند ، مفعولُن به جَای او نهند.

خرب :اسقاط میم و نون مَفَاعیلُن است تا «فاعیلُ» بماند، مفعول به جای اونهند.

شَتر: اِسقاطِ میم و یاء مَفاعیلن است تا فاعِلُن بماند.

حَذف: اِسقاط سَبَب خفیف آخر است، چون از مَفاعیلُن، «لُن» بیندازند، مَفاعِی بماند، «فَعُولُن»به جای او نهند.

قَصْر: اِسقاطِ ساکن سَبَب آخِر جُزو است و اِسکانِ متحرّک آن، پس مَفاعیلُن، «مَفاعیلْ» شود.

هَتم: اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن، «مَفاعْ» بماند، «فَعُولْ» به جای او نهند.

جَبّ: اسقاط دو سبب خفیف از آخِر مفاعیلن است تا «مَفا» بماند، «فَعَل» به جای او نهند.

زَلَل: اجتماعِ «هَتم» و «خَرم» است در مفاعیلن تا «فاع».

بَتر: اجتماع "جَبّ" و "حزم" است درمَفاعیلُن تا" فا" بماند،«فَع»به جای اونهند.

اما فروع او: «مَفاعِلُن» مَقبُوض. مَفاعیلُ، مَکفُوف. مَفعُولُن،اَخرَم. مَفعُولُن، اَخرَب. فاعِلُن، اشتر. فَعُولُن، مَحذوف. مَفاعیلْ، مقصور،فَعُولْ، اهتم. فَعَل، مجَبُوب. فاع، اَزْلَل. فع، اَبْتَر.

زحافاتِ فاعلاتن، ده است، و فروع آن پانزده. امّا زحافات او: خَبْن: اسقاط حرف دوم ساکن اوّل جُزو است، چون اَلِف را از فاعلاتن بیندازند، «فعَلاتُن» بماند.

کَفّ: اِسقاط حرفِ سابع است، چون نون از «فاعلاتن» بیندازند، «فاعلات» بماند.

شَکْل: اجتماع خَبن و کفّ است در «فاعلاتُ»، «فَعَلاتُ» بماند.

حَذْف: اِسقاطِ سَبَب آخر است تا در «فاعِلاتُن»، «فاعِلا» باشد، «فاعِلُن» به جای او نهند.

قَصْر: در فاعلاتُن، فاعِلاتْ، بُوَد به سُکونِ «تا»، «فاعلانْ» به جای او نهند.

قطع: در فاعلاتُن، اسقاطِ سَبَب آخر است و اسقاط ساکن وَتَد و اِسکان ما قبل او، پس «فاعِل» بماند، «فَعْلُن» به جای او نهند.

تشعیث: اِسقاطِ یکی از دو متحرّک وَتَد «فاعلاتن» است تا «فاعاتُن» یا «فالاتن» بماند، «مَفعولُن» به جای آن نهند.

جَحف: این است که «فاعلاتُن» را «خَبن» تا «فعلاتن» شود، و آنگاه

«فاصله» را بیندازند «تُن» بماند، «فَع» به جای آن نهند.

تسبیغ : زیادت کردنِ ساکن بُوَد بر سَبَب خفیف آخِرِ جُزو، پس «فـاعلاتن» «فاعِلاتان» شود، «فاعِلیان» به جای آنهند بنهد.

زَبع : اجتماع «قَطع» و «حبْن» است در «فاعِلاتُن» تا «فَعَل» بماند. امّا فروع او ، فَعلاتُن: مَخبون. فاعلاتُ :مکفوف. «فعلات :مَشکول. فاعِلُن : محذوف. فاعلان: مقصور. فَعَلَن : مَخبونِ محذوف .فَعَلان : مخبون مقصور . فَعْلَن: مقطوع. مفعُولُن : مُشَعَث. فَعْلان : مقطوع مُسَبّغ. فَعَل : مزبوع. فاعلیان :مُسَبّغ. فعلیان : مخبونِ مُسَبّغ : فاع. مَجحُوفِ مُسَبّغ : فع.

زحافاتِ مُستَفعِلُن، نُه است ، و فروع او چهارده :

امّا زحافات او : حَبْن در مستفعلن، مُتَفعَلُن باشد ، مَفاعِلُن به جای او بنهند. طِیّ،اسقاطِ جزو چهارم است ازمستَفعِلُن،مُستَعِلُن بماند،«مُفتَعِلُن»به جای او نهند.

قطع : اِسقاط «نون» مستفعلن و اسکـان «لام» اوست تـا مسـتفعل بمـاند ، «مَفعُولُن» به جای او نهند.

تخلیع : در مستفعلن ، اجتماع حَبْس و قَطع بُوَد تا «مُتَفَعِل » بماند، «فَعُولُن» به جای او بنهند.

رَفع : اِسقاطِ سَبَب خفیف بُـوَد از اوّل ، پس از مسـتفعِلن ، «تَـفعِلُن» بمـاند، «فاعِلُن» به جای او بنهند.

خَزو : اِسقاطِ وَتَدِ مُستَفعِلُن بُوَد، «مُستَف» بماند، فَعْلَن» به جای او بنهند.

خُبُل : اسقاط «سین» و «فاء» باشد از مُستفعِلُن ، یعنی اجتماع حَبْس و طَی بُوَد، مُتَعِلُن بماند «فعلن» به جای او بنهند.

اِذالت : زیـادت کـردن سـاکـن بـاشد بـروَتَدِ مجموع آخـر جُـزو، چنـانکه «مُستَفعِلَن» ، «مُستَفعِلان» شود.

تَزفیل : زیادت کردن سبب خفیف بُوَد بروَتَدِ مجموع آِخر جزو، پس مستفعلن، «مستفعلُن تُن» شود، «مستفعلاتُن» به جای او بنهند.

اما فروع او : مَفاعِلُن : مخبون. مُفتَعِلُن : مَطِویّ ، مَفعُولُن : مقطوع، فَـعُولُن : مخلع. فَعَلَن : احزو. فاعِلُن : مَرفوع. فَعْلَن : مَخبُون. مَستَفعِلان : مذال. فاعلاتن : مخبون مرفل. مُفعِلاتن : مرفّل. مُستَفعِلاتُن : مخبون مُذال. مفعلان : مَطِوی مُذال. فعلتان : مَخبُول مُذال.

زحافاتِ مَفعولاتُ ، نُه است، و فروع او، چهارده.
امّا زحافاتِ او : خَبْن در "مفعولات" ، "مَفُولات" بود، "مَفاعیل" به جای او، بنهند. طیّ در "مفعولات"، "مُفعَلات" بُوَد، "فاعلات" به جای او نهند. خُبَل، در مَفعولاتُ، اجتماعِ خَبْن و طیّ باشد.
کَشف : اسقاطِ تای مفعولات باشد، "مفعولا" بماند، "مَفعولُنْ" به جای او نهند.
صلم : اسقاط وَتَدِ مفعولاتُ باشد، "مَفعُو" بماند، "فَعْلَن" به جای او نهند.
جَدْع :اِسقاطِ هر دو سَبَب و اسکان تای "مفعولات" باشد، "لات" بمانَد، "فاع" به جای آن نهند.
نَحر : اجتماع جَدْع و کَشف باشد، "لا" بماند، "فَعْ" به جای او نهند.
رَفع : در مفعولات، "عُولاتُ" بُوَد، مَفعُولُ به جای او نهند.
امّا فروع او ، مفاعیل : مخبون، فاعِلات : مَطِویّ . فَعلاتُ : مَخبُولِ موقوف. فَعْلَن: مخبول مَکْسُوف. مَفاعیلُ : مَخبُون موقُوف. مَفعولُنْ مکسوف. فَعُولان : مَخبونِ موقوف. فعلن : اَصْلَم. فاعِلان : مطویّ موقوف. فاعلن : مطویّ مکسوف. فَعول: مرفُوع ، فاع : مَجدوع. فَع : مَنحور.
زِحافات فَعُولُن شش است، و فروع نیز شش است. امّا زحافات او :
قبض : در فعولن، "فَعُولُ" باشد به ضَم لام.
قَصر : در فَعولُن ، فَعُولْ " باشد به سکون لام.
حَذْف : اِسقاط "فاءِ" فعَولُن باشد، "عُولُن" بماند، فَعْلَن به جایِ او نهند.
ثَلم : در فَعوُلُن، "فَعو" بود، "فَعَل" به جای او نهند.
ثَرم : اسقاطِ "فاء" و "نُونِ" "فَعُولُن" باشد، "عُولُ" بماند، فَعَل به جای او نهند.
بتر : در فَعُولُن، اِسقاط وَتَدِ مجموع بُوَد، "لُن" بماند، فَع " به جای او نهند.
امّا فروع او : فَعُولُ : مقبوض. فَعُولْ : مقصور. فَعَل : محذوف. فَعْلَن : اَثْلَم. فَعْلُ اَثرم. فع : اَبْتَر.
فصل : چون اُصُولِ اوزان و بعضی از زحافات و فروع آن که محتاجُ الیه بود. دانسته شد. بدان که بحوری که از تکرار بعضی با بعضی حاصل می شود ، "نوزده" است. بعضی مخصوص عَرَب، و بعضی مخصوص به عَجَم. و بعضی مشترک. و آن این است : طَوِیل ، و مدَید ، و بسیط، و وافِر، و کامِل، و هَزَج، و رجَز، و رَمَل ، و مُنسَرِح، و مُضارِع ، و مُقتَضب، و مُجتَثّ، و سَریع، و جَدید، و قریب، و خفیف،

و مُشاکل و مُتقارِب، و مُتدارِک.

بنای طویل و مَدید و بسیط، هر دو جزء مختلف است: یکی خُماسی و یکی سُباعی. اَجزای طَویل، دوبار: فَعُولُن مَفاعِیلُن فعُولُن مَفاعِیلُن :

چگویم نگارینا که با من چه کردی قرارم زدل‌بردی،زصبرم‌جُداکردی

آجزای مدید ، دو بار :

فاعِلاتُن فاعِلُن ، فاعِلاتُن فاعِلن :

بی وفا، یارا، گهی ، یادِ همخواری بکن عاشقِ بیچاره یی را، چارهٔ کاری بکن

آجزای بسیط، دوبار :

مُستَفعِلُن فاعِلُن ، مُستَفعِلُن فاعِلُن :

چون‌خاروخس،روزوشب‌افتاده‌ام‌در رهت باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت

و بنای "وافر" و "کامِل" بر سُباعیّات است ، مرکّب از پنج متحرّک و دو ساکن.

آجزای وافِر، شش بار، مُفاعِلَتُن :

خوش آن سحَری که آن شَبَم کُنَد اَثَری ز راه وفا به سوی مَنَت فُتد گُذری

آجزای "کامل" شش بار "مُتَفاعِلُن" :

چه کند ستمش چو خُدا شود ستمش از صنم مگر آن که روز و شبان نشسته بود به غم

و بعضی از متأخرین شعرای عَجم بر "کامل مثمّن" شعر گفته اند، و خالی از لطفی نیست

چنان که خواجه سلمان فرماید :

به‌صنوبرقدّدلکشش‌اگرای صباگذری‌کنی به هوای جان‌حزین‌من‌دل‌خسته‌راخبری‌کنی

و همچنین "مثمّن وافر" از مسدّس او به قبول طبع، اَقرب می نماید ، چنان که ، شعر :

چه شُد صَنَما که سُوی کَسی به چشم رضا نمی نگری

ز رسم جفا نمی گذری ، طریق وفا، نمی سپری

و شعرای عجم را در این پنج بحر شعری که مُستَعْذَبِ نفُوس باشد ، کمتر اتفاق افتاده، لاجَرَم در وضع و استخراج فروع آن شروع نمی رود.

امّا بنای "هِزَج" و "رَجَز" و "رَمَل" بر سباعیاّت "طویل" و مدَید" و بسیط است.

آجزای هَزَج، هشت بار "مفاعیلن" و "اجزای رَجَز، هشت بار "مُستفعِلُن" و آجزای رَمَل ، هشت بار، "فاعلاتُن" ، و این هر سه بحر را در یک دائره نهاده اند و لقب آن

مؤتلفه کرده اند، بر این صورت است:
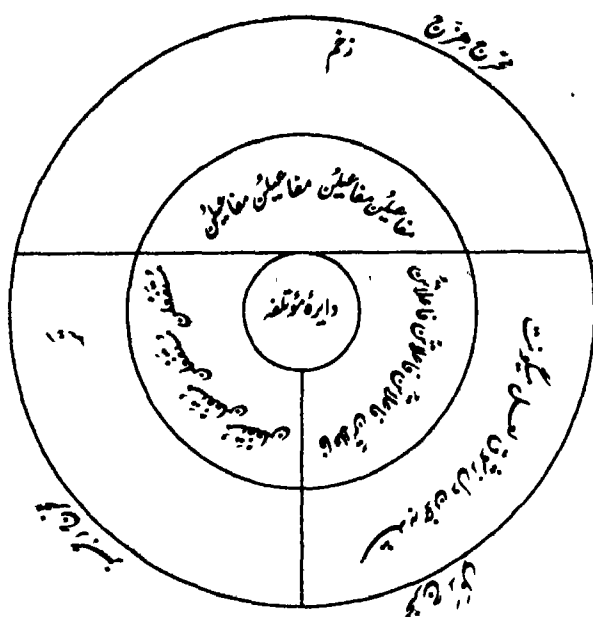
و بنای مُنسَرِح و مُضارِع و مُقتَضَب و مُجتَثّ و سَریع و جَدید و قریب و خفیف و مشاکل بر سباعیّات است که در ترکیب آن اختلاف است.

اجزای مُنسرح ، چهار بار: مُستفعِلن مَفعولاتُ بوَد.

و اَجزای مضارع ، چهاربار : مَفاعیلُن فاعلاتُن،

و آجزای مقتضب ، چهاربار : مَفعولاتُ مُستَفعِلن بُوَد

و اَجزای مجتثّ ، چهار یار :مستفعلن فاعلاتن

و اَجزای سَریع ، دوبار : مُستفعلُن مُستفعلُن مَفعولات

و اجزای جدید ، دوبار، فاعلاتُن فاعلاتُن مُستَفعِلُن

و اجزای قریب ، دوبار : مَفاعیلن مَفاعیلن فاعلاتُن

و اجزای خفیف ، دوبار: فاعلاتُن مستفعلُن فاعلاتُن

و اَجزای مشاکل دوبار: فاعلاتُن مفاعیلن مفاعیلن

چون اَجزای سالم هیچ یک از این بحر درکلام عَجَم، شعری مطبوع نیامده است، "منسرح مطویّ" و مضارع مکفوف" و "مقتضب مطویّ" و "مجتثّ مخبون" راکه مثمّن الأجزااند، در یک دایره نهاده اند،و نام " مختلفه "کرده‌اند، بدین نوع است :
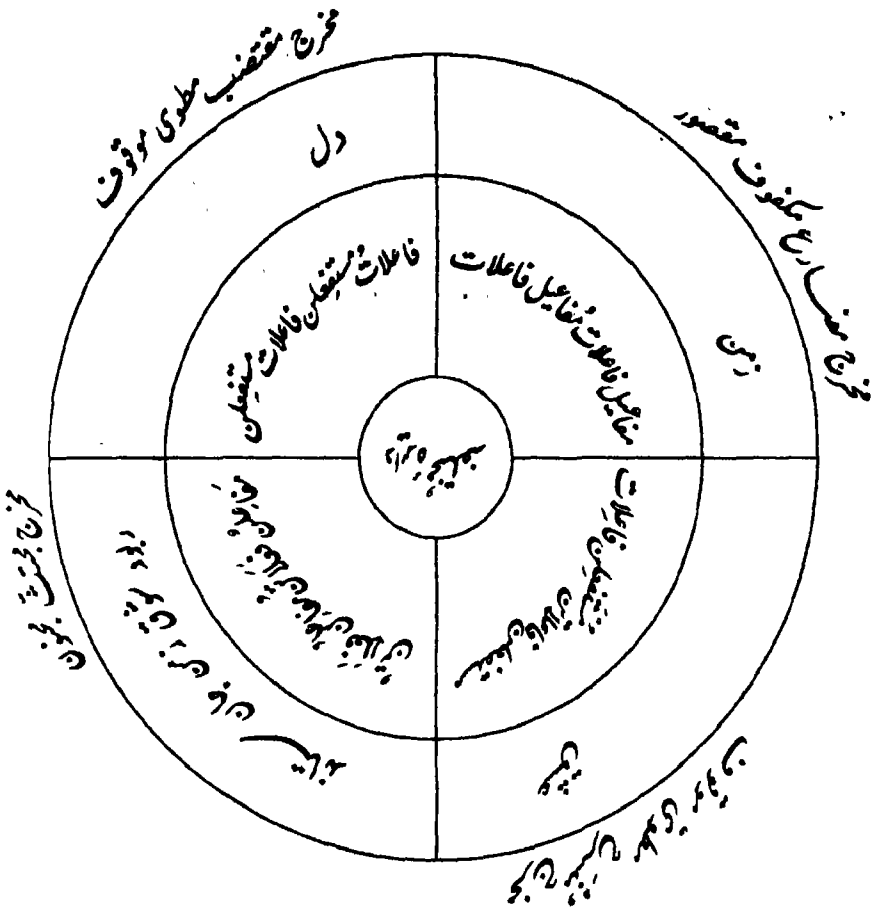
و "سریع مطوی" و "جدید مخبون" و "قریب مکفوف" و "خفیف مخبون" و "مُشاکل مکفوف" را که مسدّس الاجزاء اند در یک دایره نهاده اند، و نام "منتزعه" کرده‌اند، بدین هیأت :
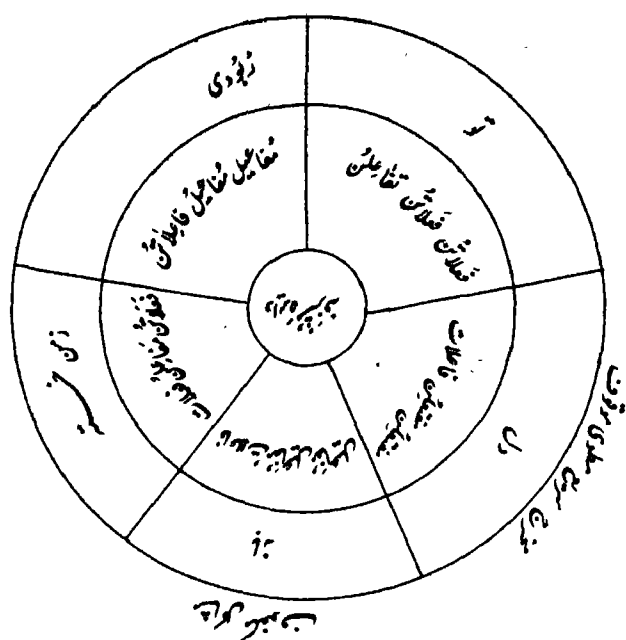
و بنای متقارب و مدارک بر خُماسیّات است مرکّب از سه متحرّک و دو ساکن. اجزای متقارب ، هشت بار : "فَعُولُنْ" ، و اَجزای مدارک : هشت بار "فـاعِلُنْ" باشد. و این دو بحر را در یک دایره نهاده اند،، و این دایره را "متّفقه" نامیده‌اند، بدین صورت :
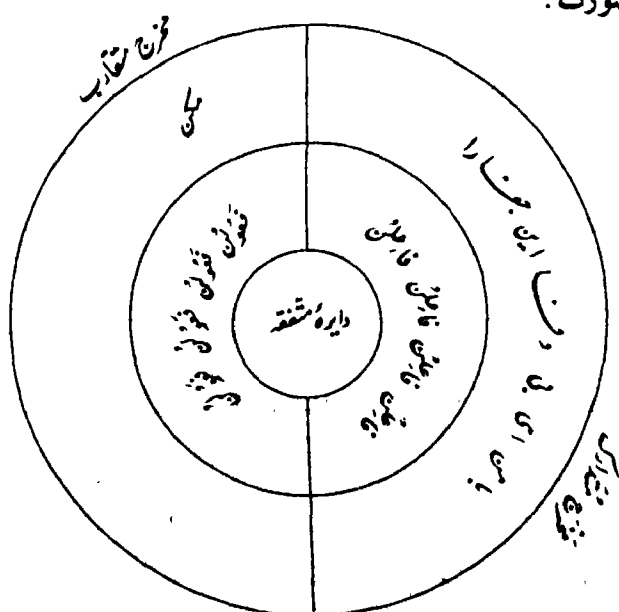
پس دوایر شعر عجمی چهار باشد ، چنان که گفته آمد: دائرۀ شعرِ عجم: مؤتلفه، مختلفه، ثالث آن منتزعه، رابع آن متّفقه.

تقطیع شعر : عبارتی است که بیت را از هم بگشایند بروجهی که هر مقداری از آن بیت، مُوازن افتد، با یکی از افاعیل بحری، که آن بیت از آن بحر واقع شده است. و طریقش این است که نظر بر نفس حرکت کنند، نه به احوال که ضمّه و فتح و کسره است. و اعتبار ملفوظ کنند نه مکتوب، و هر حرف که در لفظ آید، اگر در کتابت نبُود، در تقطیع محسوب افتد ، چون حرف مشدّد و اَلِفی که از اشباع همزه حاصل می شود، چنان که ، نظم :

ای قَدِّ تو آفت جهانی، تَقْطِیعُه :

ای قَدْدِ : مَفْعَولُ. تُافَتي : مَفَاعِلُن، جهانی : فَعُولُن

و چون یایی که در مَثَل شکسته و بسته و خاره و خاره در حال اضافت کردن و نکره ساختن به تلفّظ در می آید و در کتابت نه. چنان که :

غَمزۀ خون خوارۀ عَیاره را : غمزی خو خاری عی یاری.

و امّا آن چه در کتابت هست ، و در تلفّظ نه. مثل واو عطف است، چون خان و مان، مثل دُو و تو و اشمام ضمَّه، چون : خواب و خور، و جامع این هر سه و او افتاده است، این مصرع :

خواب خورم زلف دوتای برد حالمرم، زلف[1] تا بیشتر. دو دیگر حرف "ها" است که به تلفّظ در نمی آید، چون : "کِه و چِه و گفته و شکفته" ، اگر در میان بیت افتد، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بیت بُوَد، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که ، نظم :

مشکین خط تو که تازه رُسته   بر گُل ز بنفشه، دسته بسته

"مفعُوْل مَفاعِلُن فَعُوْلُنْ"

دیگر حرف "نون" است. هر "نون" ساکن بعد از "الف" و "واو" و "یاء" واقع شود، آنرا حرکت عارض نشود، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بُود، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که ، نظم :

---

۱ – در اصل چنین است، خوانده نشد.

چون‌فشاندی زلف‌مشکین،مُشک چین‌آمد برون

فـــاعلاتن فـــاعلاتن فـــاعلاتن فـــاعلان

و دیگر هر "تایی" که پیش از و یک ساکن باشد، چون "دست" و "مست" و "گفت" و "خُفت". چون درمیان‌بیت واقع شود، به حرف متحرّک محسوب گردد. و اگر در آخر بیت به حساب ساکن باشد، چنان که ، نظم :

زان نرگس مست شد، دلم دیوانه ، تَـقْطِیعُهُ : مـــفعولُ مفـــاعلن مَفـــاعِل.

و از این قبیل است هر حرف ساکن که بعد از ساکن دیگر واقع شود، چنان که ، نظم :

یـــار دارد بـــاز ازیـــن بیمـــار عـــار تَـــقْطِیعُهُ :فـــاعِلاتُنْ فـــاعِلاتُنْ فـــاعِلانْ

و هر "تا" که پیش از دو ساکن دیگر بُوَد ، چون میان بیت افتد، و به تلفُّظ درآید، با ما قبل خویش در حساب متحرّک باشد :

سوخت دل را اشتیاق کاست تن اندر فـراق مُـــفعِلُنْ فـــاعِلات مُـــفعِلُن فـــاعلان

و اگر در تلَفّظ در نیاید، از تقطیع ساقط شود، ما قبل او به متحرّک محسوب گردد، چنان که ، نظم :

سوخت دلم اشتیاق کاست تنم در فراق

و اگر در آخر بیت افتد، به هر حال از تقطیع ساقط شود ، زیرا که در اوزانِ عروض، ساکن به هیچ وجه جمع نشود، نظم :

بنده را با تو دوسـتداری خـوست گرچه تـو بـنده را نـداری دوست

تَقْطِیعُهُ :فاعِلاتُن مفاعِلُن فَعْلان.

و از این قبیل است حرف "دال" در مِثْلِ : "کارد بگذارد" چنان که : کاردْ برداشت کار او بگذارد.

تَقْطِیعُهُ: فاعِلاتُن مفاعِلُن فَعْلان

و حرف "با" در مِثْلِ : گشتاسب و لُهراسب" ، چنان که ، نظم :

چو گشتاسب، لُهراسب را داد تـخت بـخت فَـــعُولُنْ فَـــعْلَن فَـــعُولُنْ فَـــعُول

و دیگر حرف "الف" است. "اَلِفِ" متحرّک که حرکت او را ما قبل نقل کنند، از تقطیع ساقط شود، نظم :

جَزاکِن مـن از آن نـرگس خـماری پُـرْس هـلاک جـانم از آن غُـنْچهٔ بهـاری پُـرس

مَفاعِلُن فَعَلاتُن مفاعِلُن فَعْلان

و دیگر حرف "یا" یی است که بعد ازاو، الف متحرّک واقع می شود، گاه باشد که در تلفّظ در نیاید و از تقطیع ساقط شود، چنان که ، نظم :

رفتی از چشم بردی از دل هـوش　　فـــاعلاتن مفـــاعلن فـــعلان

فاعلاتُن مَفاعِلُن فَعْلان

و می باید که حرف ملفوظ غیر مکتوب و مکتوب غیر ملفوظ را در آن چه مذکور شد، منحصر ندانند که مقصود تنبیه بود بر بعض صُوَر آن و بیان انحصار، واللّهُ اَعْلَم بِحَقایق اْلاسْرار.

فصل : ارباب این صناعت ، جزو اول نخست مصراع را صَـدْر گـویند و جـزو آخِرش را عَروض، و جزو اوّل مصراع ثانی را ، ابتدا خوانـند و جـزو آخـرش را ضَرب. و آن چه درمیانهٔ عروض و ابتدا و ضَرب واقع شود، خشوع خوانند. و بیتی راکه در صَدْر و خشوع خالی واقع شده باشد، و خواه نشده باشد، و بیتی را که از اصل آن ، دایره ، کم کرده باشند، مجزو خوانند، و بیتی را که ازو نیم انـداخـته باشند، منظور خوانند،

فصل : دایرهٔ اوّل را سه بحر است : هَزَج، رَجَز، رَمَل.

هزج ، ابیات سالم، نظم :

چـوزُویَت هرگزم نـقشی،به‌خـاطردرنمی آید　　مَرا خود جُز تو در خاطر،کسی دیگر نمی آید

تَقطیعُهُ: مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مسدّس سالم ، و آن را مجزو خوانند ، نظم :

کُجـــایی ای غــزالِ مُشکـبُوی مــن　　چـرا هـرگز نـمی آیـی بـه سُویِ مَـن

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مربّع ، و آن را منظور خوانند ، شعر :

بـــعد ســـروگُل انــــدامـــی　　خوشـــا وقـــتی کـــه بـــخرامی

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مسدّس مقصور عروض و ضَرب :

دِلَم پیرانه سر با خرْد سالی است [۱]　　که باغِ حُسن را نازک نهالی است

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعیلْ .

---

۱ - در اصل : دلم پیرانه پیر سرانه با خورد سالیست

مسدّس مَحذوفِ عروض و خَرب ، نظم :

چنین کا فتاده ام از جان خـویشم   چگونه زنـده ام، حـیران خـویشم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن فَعولُن

ابیات مثمّن مکفوف مقصور ،[1] نظم :

تُـــرالعـــل شکـــر ریـزد، مـرا چشـم گُهربـار است

تُراخنده بُوَد، خُوبی ، مَـرا خـود گـریه درکـاراست

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن [مَفاعِیلُن] مثمّنِ سالم

مثمّن مکفوف محذوف عروض و خَزب ، نظم :

مرانیست چون بخت که با یار نشینم   درون ریش،جگرخون،دلفگارنشینم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن فَعُولُن .

محذوف مقصور.

من آن مدهوش عشقم که از یارم خبرنیست   مرا شد دل از دست، دگرپروای سر نـیست

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن فَعُولُن مَفاعِیلُن مَفاعِیل .

مکفوف محذوف ، نظم :

به رُخ ماه تمامی، به قَدّ سَـر و روانـی   به‌لَب‌راحتِ رُوحی،به‌چشم‌آفت‌جانی

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن فَعُولُن مَفاعِیلُن فَعُولُن

مثمّن اَخرَب :

من دوست ترا دارم ، ای دوست تر از جانم   شـمع شب تـاریکم،گـنج دل ویـرانـم

تَقْطیعُهُ : مَفْعُولُ مَفاعیلُ مَفْعُول مَفاعِیل

مثمّن مخرّب مکفوف عروض و خَزب سالم، نظم :

دَرْدا کـــه عِـلاج دِلِ بیمــار نـفرمودی   یک بار بـر ایـن جـان گرفتـار نـبخشودی

تَقْطیعُهُ : مَفْعُولُ مَفاعیلُ مَفاعیلُ مَفاعِیلُن

مقبوض مکفوف مقصور :

مَرانهم تـو ای دوست، از خـانمان بـرآورد   مِرا فراقت ای مـاه ز جـان فغـان بـرآورد

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُن مَفاعِیل مَفاعِلُن مَفاعیل

اَخرَب مکفوفِ مقصور :

---

۱ – افتادگی دارد. در این جا باید " هزج مثّمن سالم باشد"

هر صبح خروشی، ز دل تنگ بر آریم   فریاد ز مُرغان شب آهنگ بر آریم

مَفعُولُ مَفاعیلُ مَفعُولُ مَفاعیلُ

اَخرَب مکفوفِ محذوف :

آسوده دِلا، حالِ دلِ زارچه دانی   خون خواری عُشّاق جگرخوار چه دانی

تَقْطیعُهُ :مَفعُولُ مفاعیلُ مَفاعیلُ فَعُولُن

مسدّس مکفوف مقصور :

تنم کاست از آن ماه دلفروز   دلم سوخت از آن شمع شب افروز[1]

تَقْطیعُهُ: مَفاعیلُ مَفاعیلُ مَفاعیل

مکفوف محذوف :

نکو رویی، نکو خویی، نگاری   چرا از من وفا جویی نداری

تَقْطیعُهُ: مَفاعیلُ مَفاعیلُ فَعُولُن

اخرب مکفوف عروض و خَرْبِ سالم، نظم : (ورق ۱۳)

از لعل تو یک بوسه طلب کردم   از چشم تو صدگونه بلا خوردم

تَقْطیعُهُ :مَفعُول مَفاعیلُ مَفاعیل

اَخرَبِ مَکْفُوف مقصور :

مهری که مَرا هَست تُرا نیست   صبری که تُرا هست مَرا نیست

تَقْطیعُهُ: مَفعُول مَفاعیلُ مَفاعیل

اَخرَبِ مکفوف محذوف :

تا باز گرفتی نظر از من   کس نیست جگر خوارتر از من

تَقْطیعُهُ: مَفعُولُ مَفاعیلُ فَعُولُن

اَخرَب مقبوض عروض و خَرب سالم، نظم :

ای دوست که حال من نمی پُرسی   نیکوست که حال من نمی پُرسی

تَقْطیعُهُ :مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعِیلُن

اَخرَب مقبوض مقصور، نظم :

هر چند تُو شاه و ما گدایيم   دامن مفشان که مُبتلاییم

تَقْطیعُهُ :مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

---

۱ – در اصل : دلفروز

اَخرَب مقبوض محذوف ، نظم :

اشک چون عقیق از آن فشانم   کز لعل تو می دهد نشانم

تَقْطیعُهُ :مَفعُول مَفاعِلُن فَعُولُن

اَخرَم اشتر عروض و َخرَب سالم ، نظم :

خرسندم از رُخَت به دیداری   خشنودم از لَبَت به گفتاری

تَقْطیعُهُ : مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

اَخرَب اشتر مقصور :

صد بارم بیش اگر کُشی زار   برخیزم تا کُشی دگربار

تَقْطیعُهُ :مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

اخرم اشتر محذوف، نظم :

از لعل تو خطّ سبز سرزد   در جانم آت شی دگر زد

تقطیعه : مفعولُن فاعِلُن فَعُولُن

مربّع مکفوف مقصور ، [نظم] :

بیا ای بت بدخوی   بیار آن می گل بوی

تقطیعه : مَفاعیلُ مَفاعِیلُ

مکفوف محذوف ، [نظم] :

زکف تیغ جفا نه   ز لب کام مَرا ده

تقطیعه : مَفاعیلُ فَعُولُن

اخَرب ، نظم :

آن غنچهٔ خندان کو   آن لعل سخن دان کو

تقطیعه : مَفعُول مَفاعِیلُن

وَزْن دو بیتی که رُباعی و تَرانه نیز گویند، از وَزْن اَخربَ و اَخرم بحر هَزَج برون آورده‌اند، وَزْنی به غایت خوش ، و نظم به غایت دلکش است ، از اوزان شعر همین وزن است که استادان نظم این وزن ، به غایت خوش نموده اند. این وزن را حدّ معیّن مقرّر فرموده‌اند. از غایت لطافت آن ، بَر ده بیت اختصار نموده اند، و آن بر بیست و چهار نوع است ، و همه بر دو قِسْم منحصر است :

یکی آن که جُزو اوّل "مَفعُولُن" باشد، که اَخرَم است و این قسم را اَخرَم گویند. و این بر دوازده گونه است. و دیگری آنکه جُزو اوّل او، "مَفعُولُن" باشد که اَخرب

است. و این قسم را اَخرب گویند، و این نیز دوازده گونه است، و از برای هر قسمی، رُباعی آورده آند، مشتمل بر چهار قسم از اوزان.

امّا رباعیات اَخرَم :

۱ - می خواهم تا ریزم ای طُرفه نگار — هر لحظه درپای توجان بهرنثار
مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعُول فعول — مَفعولُنْ مفعولُ مَفاعیلُ فَعولُن
۲ - کی بارم من لعلت از دیده گُهر — کی باشد لحظه مرا پیش تو بار
مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعُول فَعَل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُ فَعُولُ
۳ - در گلشن اشک فشان می گشتم دوش — از گُل آمد بوی تو رفتم اَز هُوش
مفعولُنْ مفعولُنْ مَفعولُنْ فاع — مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفاعیلُ فاع
۴ - مرغان کردند سوی من یکیک گوش
مَفعولُنْ مَفعُول مَفاعیلُ فعل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُ فاع
۵ - کی دارد زلفت درهم مارا — اکی بخشدلعلت محرهم مارا
مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعولُنْ فَع — مَفعولُنْ مَفعُولُ مفاعیلُنْ فَع
۶ - من دانستم چوزُشت خط گردرخت — کآخر سوزد رُخ تو از غم مارا
مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فعَل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُنْ فَع

امّا به رباعیاّت ، قسم اَخرَب ، نظم :

چون قد تو بخرامدَ ای سیم اندام — صددل‌شده خاک ره شوه در هرکام
مَفعولُنْ مَفاعیلُن مَفاعیلُن فاع

نظم :

از جَعْد تو گر آرد یک شمّه شمال — از عاشق غم دیده رباید آرام
مَفعولُنْ مَفاعیلُن مَفعُولُ فَعُولُ — مفعول مَفاعیلُ مَفاعیلُنْ فاع

بر خاک دَرت هر دم رُخ می سایم — زان روشنی بَصَر همی افزایم
مَفعُولُ مَفاعیلُن مَفعولُنْ فَع — مَفعُولُ مَفاعیلُ مَفاعیلُن فَع
باشد که ز در درآیی از گوهر اشک — محنت کدهٔ خویش همی آرایم
مَفعُولُ مَفاعِلُنْ مَفاعیلُ فَعُولْ — مَفعُولُ مَفاعیلُ مَفاعیلُن فَع
بیمار توام جانا حالم بنگر — چون بهر تو جان دهم به خاکم بگذر
مَفعُولُ مَفاعیلُن مَفعُولُ فَعَل — مَفعُولُ مَفاعِلُنْ مَفاعیلُ فَعَل
خواهی شوی آگاه ز حال دل ریش — بین چهرهٔ من غرقه به خُوناب جگر

مَفعُولُ مَفاعِیلُ مَفاعِیلُ فَعُول   مَفعُولُ مَفاعِیلُ مَفاعِیلُ فَعْل

بعضی از برای ضبط تمامی این اقسام، "دایره" نهاده‌اند، و صورتش این است :
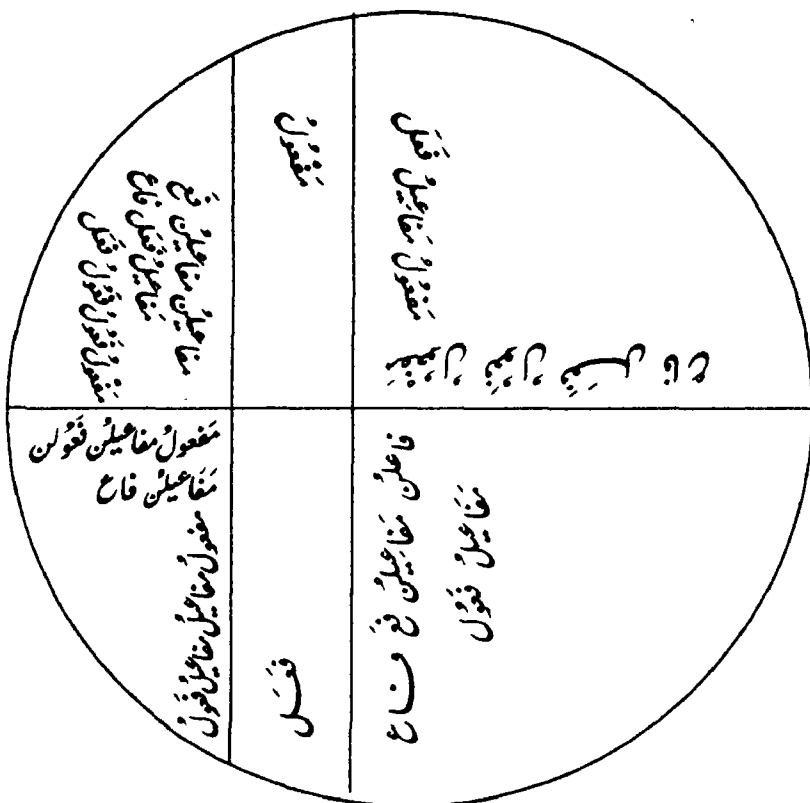
بحر رَجَز ابیات سالم، نظم :

۱ - ای زندگانی بخش من، لعل شکر گفتار تو

تَقطیعُهُ :مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۲ - مُسَدّس مُجَرّد، نظم :

ای هر گزم نا رفته از پیش نظر   روزی به چشم مرحمت، سویم نگر

تَقطیعُهُ :مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۳ - مُرَبّع سطور، نظم :

عاشق به روی، پسری   سنگین دلی سیمین بری

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۴ - مُسدّس مقطوع عروض و خَرب، نظم:

زخم بکُن ای نازنین به یکباری عاشق دلخستهٔ بیماری

تَقطیعُهُ: مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مَفعُولُن

۵ - مثمّن مطوّی (نظم):

تاتو چو آیینه دلا با همه یک رو نکنی دیدن جان آینه آن رخ نیکو نکنی

تقطیعه:: مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن

۶ - مُثمّن مَطویّ مَخبُون، نظم:

ای ز تو کوه کوه غم بر دل مبتلای من نیست مراد خاطرت جز غم جز بلای من

تقطیعه: مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن

۷ - مَخبُون مَطوِیّ، نظم:

فغان کنان هر سحری به کوی تو می گذرم

چو نیست ره به سوی توام، به بام و در تو می گذرم

تَقطیعُهُ: مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن

۸ - جزو آخر مخبون و باقی مطویّ، نظم:

دردمَراچاره بکن،که من به دردتوخوشم ور بکنی ور نکنی ز حکم [تو] سر نکشم

تَقطیعُهُ: مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن

۹ - مطویّ مخبون مقطوع عروض و خَرب سالم، نظم:

سَرْو نخوانمت که او نیست بدین رعنایی ماه نگویمت که او نیست بدین زیبایی

تَقطیعُهُ: مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفعُولُن

۱۰ - مخبون مَطویّ، که مناسبت میان اجزای مقابله مرعی نیست، نظم:

چه‌خوش‌بُوَدکرشَبَکی،سوی‌غَریبی‌نگری ز روی یاری نفسی، به حال زارش نگری

تَقطیعُهُ: مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن (مُفتَعِلُن)

۱۱ - مسدّس مطویّ، نظم:

نیست مَرا جُز تو نگاری دگری نمی کُنی هیچ به کارم نظری

تَقطیعُهُ: مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن

۱۲ - مسدّس مَطویّ مقطوع عروض و خرب است، [نظم]:

این دل من هست به درد ارزانی   تا کند هاکبر[1] نادانی

مُفْتَعِلُن مُفْتَعِلُن مَفْعُولُن

۱۳ - مسدّس مخبون ، نظم :

کنون که گردد از بهار خوش هوا   فزون شود به هر دلی درون هوا

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُن مَفاعِلُن مَفاعِلُن

۱٤ - مسدّس مَطویّ مخبون ، [نظم] :

گر برهد دل من از هوای تو   کو دگری که دل دهم به جای تو

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُن مَفاعِلُن مَفاعِلُن

مربّع مطویّ رباعی ، [نظم]:

ای لب تو مرهم من   ای غم تو ماتم من

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُن مُفْتَعِلُن

ابیات سالم مثمّن، نظم :

هرکسی درپای گل دامن کشان با گُلْعِذار   من نشسته درنظر خاری و در دل خارخار

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلانْ

محذوف عروض و خرب ، نظم :

گربدانی قیمت یک تار موی خویش را   کی دهی برباد زُلف مُشکبویِ خویش را

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلانْ

[رمل مسدّس سالم ، نظم] :

شوخ چشمی تیر چشمی تند خویی   از همه خُوبان فزونی در نکویی

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلانْ

مربّع ،نظم :

چشم آن دارم که گاهی   اَفْکَنی سویم نگاهی

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن فاعِلاتُن

مسدّس مقصور، نظم :

باز بوی گل مرا دیوانه ساخت   باز از عقلم صبا بیگانه ساخت

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلانْ

---

۱ - در اصل چنین است ، خوانده نشد.

مسدّس محذوف ، نظم :

مـــانده ام از یـــار دور زنـــده ام　　　زیــن گُـنَه تــا زنـده‌ام، شـرمنده‌ام

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلاٰنْ

[رمل] ابیات مُزا حف مثمن مخبون سالم ابتدا، نظم :

به‌چه کارآیدم آن دل که نه درکار تو آید　　　گل برآن دیده هزاران که نه برخار تو آید

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ

مخبون سالم صدر مقصور عروض و خَزب ، [نظم]

تــا آه تــرا نــیست بـِـسراَهْـل نیـاز　　　نـظری کُـنْ ز بَـر نـازو گـدارا بـنواز

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ

مخبون سالم صدر و ابتدا محذوف عروض مقطوع خرب، [نظم]

جِزمِ خورشید که ازحُوت‌درآیدبه حَمَل　　　ادهـم روز کـنداشـهب شب را اَزجـل

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَـعَلاتُنْ فَـعَلَنْ　　　فـــاعِلاتُنْ فَـــعَلاتُنْ فَـــعَلاتُنْ فَـــعَلَنْ

مشکول ، [نظم]:

به سَر او نازنینا بـه کـرشمه گـاه گـاهی　　　اگر اتّفاقت افـتد بـه فتـادگان نگـاهی

تَقْطیعُهُ : فَعَلاٰتُ فَاعَلاٰتُنْ فَعَلاٰتُ فاعِلاٰتُنْ

مسدّس مخبون مقصور عروض و خرب ،نظم :

این چه رخساره چه زلف و چه لب است　　　وین چه خطّ خوش و خال عجب است

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاٰنْ

مخبون محذوف مقصور و عروض و خرب، نظم :

ای ز ســر تــا بـه قـدم جـان کـسی　　　جــان دهـم پـیش تـو جـانان کـسی

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلَنْ

مَرَبّع مَخْبُون ، نظم :

دل مـــن هـــیچ نـــیرزد　　　بـــه تـــوکـــر عشـق نـــورزد

تَقْطیعُهُ :فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَل

دایرهٔ دوم چهار بحر است : مُنْسَرِح ، مَضارِع ، مُقْتَضَب ، مُجْتَث.

بحر منسرح مطویّ مکفوف ، نظم :

غـــارَتِ عشـــقت رســـید　　　رَخْتِ دِلِ مـــا بِـــبُرد

فـــتنه بـــه کـــین ســـر کشـید　　　شـــحنه بـــه خـــون پـــی فشـرد

مُـــفتعلُن فـــاعلاتُن مُـــفتعلُن فـــاعلاتُن

مطوی مکفوف ، [نظم]

نوش لبی در رسید، هُوش ببرد از حسن　　حمد خداوند راست، اَذهَبَ عَنّاالـحَزن

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعِلُن مُفتعلُن فاعِلُن

مخبون مکسوف، [نظم]:

مرا سَحَر چون گذر طَـرَف بستـان فـتد　　زشوق آن گلعذار دیـدهٔ بـاران فـتد

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُن فاعِلُن مَفاعِلُن فاعِلُن

مطویّ موقوف مکسوف ، نظم:

خیز به بستان خرام، کآمـده ایّـام گـل　　مُرغ چَمَن زد نَوا، نوش میِ از جام گُل

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُـفتعلُن فـاعِلُن　　مُــــفتعلُن فــاعِلُن مُـفتعلُن فــاعِلُن

مطویّ مجدوع ، نظم :

حـلقهٔ زلفش گشـود، بـاد سحرگـاه　　اَشرَق شَمس الضُّحَی بـنور مُحِبّـاه

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُفتعلُن فاع

مطویّ مَنحور ، نظم :

آن چه تو داری به حُسن ماه ندارد　　جاه و جلال تـو ، پـادشاه نـدارد

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُفتعلُن فاع

مطویّ مقطوع مَنحور، نظم :

تا به سلامت به حـله آمـده سـای　　حلّه بـند ار حـرمی جـنّت مأوای

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعِلاُت مَفعُولُن فع

مسدّس مطویّ ، نظم

باد صباگـو بَـرَد بـه طـرف چـمن　　بوی تو بـاید مـرانـه بـوی سـمن

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعِلاتُن مُفتعلُن

مطویّ مقطوع ، نظم :

از تــو مَـرا داغ هــای پنهـانی　　داغ تـو واحت فـزاست تـادانـی

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعِلاُت مَفعُولُن

مُرَبّع مطوّی موقوف ، نظم :

فــصل گــل است ای نگــار　　بــادهٔ گــلگون بیــار

تَقْطیعُهُ :مُفتعلُن فاعِلُن

مطویّ مخبون موقوف ، نظم :

دلبــــر مــــن کجــــا رفت　　وزیــــر مــــن کجــــا رفت

تَقطیعُهُ :مُفتعلُن مَفاعیل

بحر مضارع مکفوف مقصور مثال ، نظم :

خوش وقت نوبهار که بر طرف جویبـار　　نهد یار گلعذار به کف جـام خـوشگوار

تَقطیعُهُ :مَفاعیلُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعِلاتُ

اَخرب ، نظم :

ابر بهار گریان، وین چشم خون فشان هم　　بلبل به باغ نالان، عاشق به صدفغان هم

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُن مَفعولُ فاعِلاتُن

اَخرب مُسبّغ : نظم :

ای لعل نوش خندت، کام شکر دهـانان　　سِرّدهانت بیرون از فـهم نکـته دانـان

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُن مَفعولُ فاعلییان

اخرب مکفوف مقصور، نظم :

ای غمزه زن که تیر جفا در کمان تُست　　آهسته تر که تـیر دُعـا در عنـان تُست

تَقطیعُهُ : فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعِلانْ

اَخرَب مکفوف محذوف ، [نظم]:

گیرم که نیست پرسش آزادگـان مـتت　　کم ز انک باری آگهی باشد از آنِ مستت

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعِلُن

اَخرَب محذوف ، [نظم] :

ای آرزوی جـــانم،، جـانم فـدای تـو　　بازآی که جان فشانم برخاک پـای تُـو

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُن مَفعولُ فاعِلُن

اَخرب مکفوف سالم عروض و خرب ، نظم :

ای حجر مظفّر تو پیشت مـلک و عـالم　　ای گوهر مطهر تـو پـیشت سـلک آدم

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعلاتُن

مسدّس مکفوف مقصور، نظم :

به نـام ایـزد ای نگـار پـری روی　　شکـر لفـظ لاله چـهر سـمن بـوی

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ

مکفوف محذوف ، نظم :

ای کــرده گــره ، مــاه ز شب خــرمن　　گریــان ز حسـرت تـو چوبـاران مـن

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مُفاعلاتُن

اَخرب مکفوف محذوف، [نظم]:

ای خــون مـن گـرفته بـه گـردن　　تــا چــند بـرین مجـادله کـردن

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ فَعُولُن

بحر مقتضب مثّمن مَطْویّ ، نظم :

بگذری ای‌نسیم‌صباصبحدم‌به‌طرف‌چمن　　نکهتی بیار از آن گلعذار غـنچه دهـن

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُن مُستَفعِلُن فاعِلاتُن مُستَفعِلُن

مَطویّ مقطوع ، نظم :

وقت را غنیمت دان آن قـدَر کـه بـتوانـی　　حاصل‌ازحیات‌ای‌جان‌یک‌دم‌است تـادانـی

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُ مَفعُولُن فاعِلاتُ مَفعُولُن

مَرَفَّع مطویّ ، نظم :

نـیست چـون تـو سـرو چـمن　　گــلعذار غــنچه دهــن

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُ مستفعلن

مطویّ مقطوع ، نظم :

ای نگار سمن بر در اسم خود بنگر

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُ مَفعُولُن

مخبون مرفوع مُذال ،نظم :

رخت هــوش مــن بــرد　　لَــبَت خــون مــن خــورد

تَقْطیعُهُ :مَفاعیلُ فاعلان

مضمون سالم عروض و خرب ، [نظم]:

گــر شــراب گــلگون بُــوَد　　بــی لَب تــوام خــون بــود

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُ مستفعلن

بحر مجتّث مثّمن مخبون ، نظم :

ز دوری است میسّر نظر به روی تو مارا　　چه دولت است تعالی الله از قد تو قبا را

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُن فَعِلاتُن مَفاعِلُن فَعِلاتُن

مخبون مقصور ، نظم :

ازآن گهی‌که‌دل من به سوی یار من‌است　　ره دراز جو شبهای ابر تـار مـن است

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعِلاتُنْ مَفاعِلُنْ فَعلان

مخبون محذوف ، [نظم]:

تو همچو صُبحی و من شمع خلوت سحَرَم　　تبسّمی کن و جان بین که چون همی سپرم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعَلُنْ

مخبونِ مقطوع ، نظم :

برفت عقل و دل و دین ، بماند تنها جان　　چو آن غریب که ماند ز کاروان تنها

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعْلُنْ

مخبون مقطوع مُسَبَّغ ، نظم :

غلام نرگس مست توتا جدا رانند　　خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعَلان

مُشَعَّث ، نظم :

بر من آمد خورشید نیکوان شبگیر　　به قد چو سروی همتا به رخ چو بدر منیر

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفْعُولُنْ مَفاعِلُنْ فَعْلان

مشعّث مجحوف ، نظم :

اگر گشایی تاری ، ز سُنْبُل تر　　همیشه آید باد صبا معطّر

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفْعُولُنْ مَفاعِلُنْ فَعْ

مُرَبّع مخبون ، نظم :

مرا چو روی تو باید　　ز مهر و مه چه گشاید

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن

مخبون مقطوع مسبّع ، [نظم]:

دلم به تو هست شاد　　که از من ندارد یاد

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلان

فصل : دایرهٔ سیوم، پنج بحر است : سریع و جدید و قریب و مشاکل.

بَحر سَریع مطویّ موقوف ، [نظم]:

دل چه کند بحر تماشای باغ　　تا به تُوأم از همه دارم فراغ

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فَعَلان

مطوی محذوف ، نظم :

رُخ بِنُما ای قمر خانگی　　تا نکشد عقل به دیوانگی

تَقطیعُهُ : مُفتَعِلُنْ مُفتَعِلُنْ فاعِلُنْ

مطویّ مقطوع ، [نظم] :

بسم الله الرّحمن الرّحیم

تَقطیعُهُ : مَفعُولُنْ مَفعُولُنْ فاعِلان

مَطویّ اَصْلَم ، نظم :

ور بکشی ور نکشی ، مارا   نیست غم ار سرنکشی مارا

تَقطیعُهُ : مُفتَعِلُنْ مُفتَعِلُنْ فَعْلُن

مَخبُون مطویّ مکسوف ، نظم :

نگار من نگار من درنگر   ز صبرم بیمار من درگذر

تَقطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فاعِلُنْ

مخبون مکسوف عروض و خرب ، نظم :

ارعشق تو من در جهان شمرم   خون شد ازین درد نهانی جگرم

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُنْ مُستَفعِلُنْ فَعْلَن

بحر جدید. این از بحر مستحدث. و این را غریب نیز خوانند.

مخبون مقبوض ، نظم :

ملکاتیغ تو هربد سگال را   بِخُورَد همچو غضنفر شگال را

تَقطیعُهُ :فَعَلاتُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُن

بحر قریب ، و این نیز از بحُوُر مستحدث است. مکفوف مقصور، نظم :

فغان زان سرزلفین تابدار   فروهشته زیساقوت آبدار

تَقطیعُهُ :مَفاعیلُ مفاعِیلُ فاعلان

اَخرَب مکفوف، نظم :

تا مُلک و جهان را مَدار باشد   فرمانده او شهریار باشد

تَقطیعُهُ :مَفعُولُ مَفاعِیلُ فاعلاتُن

اخرب مکفوف مقصور ، نظم :

کو آصف جم گوییا ببین   برتخت سلیمان راستین

تَقطیعُهُ :مَفعُولُ مَفاعِیلُ فاعِلان

بحر خفیف مخبون سالم صدر و ابتدا ، نظم :

سبزه [ها] نودمید یار نیامد   تازه شد باغ آن نگار نیامد

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعَلاتُن

نظم :

نــو بهـار آمـد و حـریف سـرابـم　　بـــه تمـــاشای نوبهـــار نیـــامد

مقطوع ، نظم :

مُـــهر بگشــا لعــل مـــیگون را　　مست کُـــن عـــاشقان مـــحزون را

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعْلَن

مقطوع مسبّغ ، نظم :

پیش تو جـان نـمی تـوانـم کـرد　　و ز تو خـود وانـمی تـوانـم کـرد

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعْلان

مخبون مقصور ، [نظم] :

ماه رویـا بـه خـون مـن مشتـاب　　کشـتن عـاشقان کـه دیـد صـواب

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعَلان

مخبون محذوف ، نظم :

هر شب از شوق جـامه پـاره کـنم　　عـــاشقم عـاشقم چـه چـاره کـنم

تَقْطیعُهُ :مفاعلاتُن مَفاعِلُن فَعَلَن

مشعّث ، [نظم] :

وقت گل شـد هـوای گـلشن دارم　　ذوقِ جـــام شـــراب روشـــن دارم

مجحوف مسبّغ ، [نظم] :

غمزه چون تیر و طرّه چـون قـیر　　چشـم بُـر خُمـار زلف آن زنـجیر

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فاع

و رودکی بر مثّمن این بحر غزلی گفته ، و مطلعش[1] این است :

گر کند یاری مـرا بـه غـم عشـق آن صـنم　　نتواند زدود ازیـن دل بیچـاره ز یک غـم

تَقْطیعُهُ :فـاعِلاتُن مَفـاعِلُن فَـعَلاتُن مَفـاعِلُنْ　　فَـــعَلاتُن مَفـــاعِلُنْ فَـــعَلاتُن مَفـــاعِلُنْ

بحر مُشاکل، این نیز از بحور مستحدث است، و اشعار بهلولی بیشتر از فـارسی است.

مکفوف مقصور ، نظم :

---

۱ - در اصل : مطلبش

ای نگار سیه چشم و سیه موی   سرو قدّی نیکو رویی نیکو خوی

تَقْطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیل مَفاعِیل

مُرَبّع مکفوف مقصور، نظم :

روزگـــــار   خــــزان   است   بــــاد   تــــزد   وَزان   است

تَقْطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیل

محذوف ، [نظم]:

سرولاله حسینی ماه خانه نشینی

تَقْطیعُهُ :فاعلاتُ فَعُولُن

و بر مثمّن این بحر نیز شعر گفته اند ، نظم :

خیز طرف چمن گیریا حریف سَمَن بوی   گاه سُنْبُل تر چین وگاه شاخ سَمَن بوی

تَقْطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیلُ فاعِلاتُ مَفاعِیل

فصل : دایرهٔ چهارم : دو بحر است : مُتَقارِب و مُتَدارک.

بحر متقارب ، نظم :

زهــی ابــروی تــو قــبلهٔ پــاک دنــیا   نیــاز تــو خــوش خــاطر نـاز نـینا

تَقْطیعُهُ :فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ

مقصور ، [نظم]:

دلم را بَــرُو حــقّ وفــایی نـداشتی   دلش را غــمِ آشنــایی نــداشت

محذوف ، [نظم]:

زهــی رویت از بـرگ گـل تـازه تـر   چـو سروی کـه داری گـل تـازه بـر

تَقْطیعُهُ :فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَل

مسدّس سالم ، نظم :

ز دَرد جُــدایــی چنــانم   کــه از زندگــانی بــه جــانم

تَقْطیعُهُ :فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ

محذوف ، نظم :

چــو زلفت فشــاند صــبا   دل مــن بــیفتد زجــای

تَقْطیعُهُ :فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَل

مثمّن، نظم :

آشــوب جهــانی شــورجــانی   بــی اعتقــادی نــامهربانی

تَقْطیعُهُ :فَعْلَنْ فَعُولُنْ فَعْلَنْ فَعُولُنْ

آثرم ، نظم :

غمزده را دل نوازی   دل شده را، چاره سازی

تَقْطیعُهُ :فَعَل فَعُولُنْ فَعَل فَعُولُنْ

اَثرَم مَقْصور ، [نظم]:

ای شب زلفت غالیه سای   ای مه رویت غالیه پوش

نرگس مستت باده پرست   لعل خوشت باده فروش

تَقْطیعُهُ :فَعَل فَعُولُنْ فَعَل فَعُولُنْ

مقبوض آثْلَم ، [نظم]:

گرم بخوانی، وگر برانی   دل حزین را، به جای جانی

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

و رودکی بروزن مقبوض آثْلَم، غزلی گفته است، و در آن سَجْع نگاه داشته است، و این دو بیت در آن است، نظم:

گل بهاری، بت نهاری بلند روشن   از ابر بهمن به طرف گلشن چرانباری

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

و بعضی از شعرا بنای مقبوض آثْلَم بر شانزده رخ نهاده اند، چنان چه خواجه عصمت الله گفته است، نظم :

زهی دو چشمت به خون مردم   گشاده کین وکشید خنجر

رخ چو ماهت، صباح دولت   خط سیاهت، شب معبّر

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ   فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

محذوف ، نظم :

نگارین من جفا می کند   بُت چین مَن خطای کند

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

بحر متدارک. این بحر را ، رکض الخیل و صوت النّاقُوس نیز گویند.

مثمّن سالم ، نظم :

ای تُتُق بسته از تیره شب برقمر   طوطی خَطَت افکَنْد پر بر شکر

تَقْطیعُهُ :فاعِلُنْ فاعِلُنْ فاعِلُنْ فاعِلُنْ

مخبون ، (نظم) :

صَنَمــا بِنُمـا رخ و جـان رُبـا کـه تُـرا بُـوَد بـه آن نـه مَـرا

تَقْطيعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ

مقطوع ، [نظم] :

تـاکـی مـارا بـه غـم داری تـاکـی آری، برمـا خـواری

تَقْطيعُهُ : فَعَلَنْ فَعْلَنْ فَعْلَنْ فَعَلَنْ

مخبون مقطوع ، [نظم]

اِی گـل سـپه بـر سَمَن مَـزَن لَشکـر چـین بـرخُـتَن مَزَن

تَقْطيعُهُ :فاعِلُنْ فَعَلَنْ فاعِلُنْ فَعْلَنْ

مسدّس مخبون ، [نظم] :

گُـذَرم هـمه بـر در تُست چکـنم دِلِ مـن مـایِلِ تُست

تَقْطيعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعْلَنْ

مقطوع ، نظم :

هـر دم آیـم سـویت تـا بـبینم رویت

تمّت هذه الرّسالة العروض من یَدِ فقیر حقیر عبد...(افتاده)

گربه هم برزده‌بینی خطّ‌من عیب مکن که مَرا محنت ایّام به هـم بـرزده‌است

تَمّ تَمّ تَمّ

مطلع :

نویسندگان با قلم شور آفرین خود می توانند احساسات و عواطف ملتی را به سود یا زیان یک جریان یا حرکتی برانگیزند و به افراد خمود و خموش حرکت و جنبش دهند. از این رو در تاریخ بشر، هیچ تحول و انقلابی را نمی توان سراغ کرد که نویسندگان و گویندگان در صف اول آن قرار نگرفته نقشی تعیین کننده در جهت دهی حرکتها نداشته باشند.

مسؤولیت نویسنده متعهد بسیار سنگین است، زیرا نویسنده برای خود نمی نویسد تا منافع و مطامع شخصی را بر مصالح و منافع عمومی ترجیح دهد.

نویسندهٔ خوب کسی است که خوب ببیند، خوب بشنود و خوب درک کند و آنچه دریافته است با قوّت تخیل، چیره دستی به دامان دفتر آورد و با قلم سحرٔ آفرین خود، دلهای مشتاق را صید کند. حافظ می گوید :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد :

نویسنده باید در چشمه صافی ذهن خویش، معانی بکر و مضمونهای بدیع برانگیزد و در طبیعت یا در زندگی انسانی، زوایایی را که از نظر دیگران پنهان مانده است، بداند و بشناسد و با موشکافی در سراسر خوانندگان عرضه کند. از طرفی، نویسندگان توانا کسانی هستند که زبان راکار آمد و زنده نگاه دارند و دقیق و پاک بنویسند. چه، می گویند اگر ادب ملتی سقوط کند، ملت تکیده می شود و به زوال می گراید

در این راه علاوه بر وسعت اندیشه، باریک بینی و نوآوری و آشنایی با ادبیات ملی و تسلط بر زبان مادری و قواعد درست نویسی و بسیاری موارد دیگر، ضروری است که ان شاء الله ما قصد آن داریم که به مرور به این مهمات بپردازیم

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد

پیکره مقاله و هنر مقاله نویسی

مقاله، صورت فارسی کلمه "مقالة" عربی، به معنای گفتن است. این کلمه از ریشهٔ "قول" و در اصطلاح، نوشته‌ای است درباره موضوعی خاص، شامل انواع بی شماری از نوشته های علمی، ادبی، تحقیقی، مذهبی، انتقادی و نظایر آن، برای مثال اگر مقاله‌ای :

درباره علل و انگیزه‌های مهاجرت روستائیان به شهرها باشد، **پژوهشی**

در خصوص مضرات دروغگویی و عوارض و عواقب نابهنجار اجتماعی و تربیتی باشد، **اخلاقی**

درباره تأثیر ایمان به خدا و روز رستاخیر یا در اخلاق فردی و اجتماعی باشد، **دینی**

در قلمرو تعلیم و تربیت کودکان استثنایی باشد، تربیتی
و در زمینه مسائلی از قبیل سرما و یخبندان و سیل و بیماریها و امثال آن باشد، خبری است.

انتخاب موضوع

نخستین گام در راه نگارش مطلب یا مقاله، انتخاب موضوع مناسب است. موضوعی که برای خواننده جالب و آگاهی بخش و شوق انگیز باشد. پیداکردن و گزینش موضوع، کار دشواری نیست، نگاهی دقیق به آنچه در پیرامون ما می‌گذرد، گذرد،می تواند برای ما مسئله یاب باشد و هر چیزی که ذهن و اندیشه و احساس و التفات ما را به خود جلب کند، می تواند الهام بخش ما در نگارش مطلب، مقاله یا داستان باشد. به عبارت دیگر آنچه می بینیم و می شنویم و می خوانیم و تجربه می کنیم و متأثر یا شاد می شویم، همه و همه منبع سرشار و فیاضی برای ما در امر نوشتن هستند و ما می توانیم به مدد آنها حاصل اندیشه و ذوق و احساس خود را روی کاغذ بیاوریم.

آقای مهرداد مهرین کتاب مطلوبی زیر عنوان "فن نویسندگی" تالیف کرده و ضمن آن به این مضمون یادآور می شود که: "گوته" فاوست را در ظرف ۵۸ سال نوشت، "لیتره" پس از ۳۰ سال با زحمت شبانه روزی، فرهنگ خود را به پایان برد. "فردوسی" کاخ عظیم خود را سی ساله پی افکند و نام ایران را پرآوازه ساخت. "تولستوی" ٤ سال مانند کارگر معدن زغال سنگ برای نوشتن کتاب "جنگ و صلح" زحمت کشید و زمانی که "منتسکیو" یکی از آثار خود را به دوستی عاریت داد. اظهار داشت که: "تو در یک شب این کتاب را مطالعه می‌کنی در صورتی که من موی خود را برای نوشتن آن سپید کردم"

بنابر این، نوشتن یک اثر خوب کار ساده‌ای نیست. به قول صائب:

دامن فکر بلند آسان نمی آید به دست   سرو می پیچد به خود تا مصرعی موزون کند

نباید انتظار داشت اثری که سریعاً و بدون مطالعه قبلی نوشته شده باشد، زیاد عمر کند، زیرا پیداست قارچهایی که یک شبه می رویند، به همان سرعت هم می‌میرند، فقط درختان بلوط هستند که عمری دراز دارند

چهره ستبر نوشته و اهمیت تفکر و مطالعه

جهد کن تا بیش از آن باشی که آیی درنظر در لباس لفظ اندک، معنی بسیار باش

از تراوش خامهٔ ژرف اندیشان چنین بر می‌آید که نوشته اگر چهره اصیل خود را بنماید، عارضی سخت و ستبر دارد و چون صخره‌ای تند و تیز به سهولت تن به فتح نمی سپارد.

نوشته را فکر بدیعی گفته اند که به قالب کلمات در می آید، و نطفه یک نوشته هنگامی بسته می شود که فکر تازه‌ای در ذهن آدمی پدیدار شود. از این نظرگاه، نوشتن فعالیت ذهنی بسیار پیچیده‌ای است که به مراتب از خواندن فراتر و دشوارتر است.

این فعالیت ذهنی پیچیده را باید در سکوت عالمانی جست که قلم به دست، مات شطرنج سپیدی می مانند که می خواهند بر آن بنگارند و قلم از ثقل کلمه‌ای که آبستن آن است، چنان به زانو در می‌آید که گویی از زادن چنین پیلی پروا دارد.

استاد سمیعی در ص ٤٥ "آیین نگارش" می نویسد:

"نوشته باید چنان باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آنچه می نویسد معتقد است. سخن متصنع و ریاکارانه یا عاریتی، خود را نشان می دهد. خواننده در می یابد که آنچه می خواند، حرف دل نویسنده نیست، یا اصلاً حرف او نیست".

قدر مسلم این زبان رسا و بلیغ نویسندگان و خامه ژرف اندیشان در نمایاندن ظریفترین اندیشه های ناب بشری و عواطف انسانی است که همواره به کمک قیامها و انقلابها آمده و مشکلات را از سر راه نهضتها برداشته است.

در طول تاریخ چه حقهایی که با بیان و دفاع زیبا صورت نگرفته و چه فریاد مظلومیتهایی که با زبان رسا سروده نشده و نیشخند ستمبارگان به محاکمه نشده است. تابش تفکر تکلم است و تابش تکلم نوشتن و نوشتار، لذا هویت نوشتن را به جای آنکه تابعی از خواندن بدانیم، باید تابعی از تفکر در نظر آوریم.

باید در نظر داشت که نویسندگان مدتها قبل از نوشتن درباره موضوعی که می‌خواهند درباره‌اش مطلب بنویسند، فکر و مطالعه می کنند. وقت کوتاه، فقط

صرف نوشتن می شود، نه صرف فکر کردن کما اینکه کانت ۱۲ سال درباره مطلب کتاب "نقادی عقل مطلق" فکر کرد و سه ماهه آن را نوشت.

آقای مهرین درکتاب یاد شده مثالهای خوبی زده و قریب به این مضمون می‌نویسند: مدتی را که نویسنده‌ای صرف تفکر و مطالعه می کند، می توان به رشد جنین در شکم ما در طفل تشبیه کرد. عمل زاییدن به سرعت انجام می شود، اما درد و رنج دوران بار داری فراوان است، اما رشد جنین با تأنی صورت می گیرد و مستلزم ماهها صبر و انتظار است. مراحل تبدیل فکر همچنین شبیه پیمودن مراحل میوه در حین رسیدن است. میوه وقتی خوب برسد خود به خود از درخت می افتد. همین طور هم افکار وقتی پخته شد خود به خود لباس لفظ در برمی کند. بنابر این الهام، چیزی جز تفکر دایم دربارهٔ یک موضوع نیست، به همین لحاظ گوته می گوید :

"وقتی نویسنده می تواند اثر مهمی به وجود آورد که کاملاً منزوی شود" زیرا فقط در تنهایی است که آدمی به تمرکز حواس می رسد و تمرکز حواس هم سرچشمه الهام است.

ولتر می نویسد : "کتابها ازکتابها به وجود می آیند" این حرف درستی است زیرا فکر وقتی زاییده می شود که با فکر دیگر اصطکاک حاصل کند، البته گروهی فقط به گردآوری مطلب می پردازند و در پیرامون آنچه خوانده‌اند نمی‌اندیشند. قسمت اعظم نویسندگان به این طریق می نویسند. عده معدودی، هم مطالعه می کنند و هم فکر، نویسندگان گروه دوم هستند که آثار بزرگ پدید می آورند.

نوابغ از این دسته هستند که ستاره می شکنند و آفتاب می سازند. یعنی کتابهای دانشمندان را مطالعه می کنند و از این مطالعات افکار بدیع خود را پدید می آورند.

گو اینکه ارزش مطالعات برای نوابغ فقط به لحاظ فراهم آوردن بعضی اطلاعات برای اثبات عقاید خویش است، به قول شوپنهاور "کتاب نوابغ، خود جهان است" و جهان هم به گفته گوته "یگانه کتابی است که تماه کلماتش با معنی است" آری، نوابغ خود جهان را مطالعه می کنند ولی نویسندگان دیگر ازکتابها کتابی به وجود می آورند. به عبارت دیگر نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ پس

از مطالعه کتابهای بسیاروتفکر عمیق ،کتاب می نویسند، اما نویسندگان عادی فقط به نقل نوشته های دیگران اکتفا می کنند.

برخی از بزرگان زیاد مطالعه می کردند، اما برخی مطالعه زیاد را مضر می‌دانستند.

ازاین رو نویسندگان باید این حقیقت را مدنظر داشته باشند که اندیشه خود را برای تجزیه و تحلیل مشاهدات به کار برند و مطالعات آنها باید. فعال باشد نه انفعالی. عده ای همچون سعدی، سروانتس و ویکتورهوگو و لامارتین از تجارب زندگی خود استفاده کردند، ولی عده‌ای برای یافتن اسرار جهان به طبیعت روی آوردند.

برای نویسندگی باید علاوه بر آشنا بودن به رموز زبان و نیزکاربرد واژه‌هایی که در این سلسله مقالات می‌آید و در سایر کتب فصحا و دستور نویسان نیز مندرج است، دارای اطلاعات وسیع و صاحب ذوق و حال بود. هنگامی که سعدی با قلم معجز آسای خودگلستان را نوشت، سالها در راه مطالعه و سیر آفاق رنج کشید و سختی ها دید، با علم قلیل و فکر علیل، دلیل هیچ راهی نمی توان شد. تجربه، پختگی، حوصله، ذوق و قریحه لازم است تاکسی بتواند در راه نویسندگی گام نهد و اثری جاویدان از خویشتن باقی گذارد. به قول حافظ :

صد نکته غیر حسن بباید که تاکسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

تأملی در عنوان مقاله

عنوان مقاله نیز بستری است که مقاله بر آن جاری می شود. عنوان نامناسب، رود جاری مقاله را به جویبارهای پراکنده‌ای بدل می کند که به هرز می روند.

درگذشته عنوان را مهم تلقی می کردند و به آن ارزشی همسنگ "موضوع" و "فایده" می دادند. البته خواننده انتظار دارد که عنوان معلوم کند مقاله درباره چیست. این کیفیت به او حق می دهد که مقاله را بخواند یا نخواند. از طرف دیگر اگر عنوان، موضوع و محتوای مقاله را روشن کند کار طبقه بندی موضوعی مقالات آسانتر خواهد شد.

صراحت و روشنی و استقلال عنوان :

مقصود از استقلال عنوان آن است که خواننده بدون سابقه ذهنی و بی آنکه لزوماً شماره های پیشین مجله را خوانده باشد، بفهمد که مقاله درباره چیست. مثلاً : نظری به "کلام و پیام حافظ " (۲) اثر حسینعلی هروی ، علی رغم استفاده از گیومه در عنوان، این پندار را بر می انگیزد که مقاله، نقد کلامی در محتوای دیوان خواجه است، در صورتی که محتوای مقاله نقدی است بر "کلاه و پیام حافظ " ، نوشته احمد سمیعی ، که اضافه کردن یک عنوان فرعی در توضیح این مطلب می توانست مشکل را حل کند. همچنین از عنوانهای کلی هم باید پرهیز کرد ، چرا که عنوان کلی ، سنگ بزرگی است علامت نزدن و هیچ دلیلی ندارد که نویسنده تعهد کاری را ادعا کند که از عهدهٔ آن بر نمی آید. تنها عنوانی را باید اختیار کرد که به طور دقیق موضوعهای مطرح شده در مقاله را از پیش اعلام کند. و نیز تفننهای زبانی در عنوان، مقاله را از اعتبار می اندازد. در عین حال عنوان شایسته نیست که از نظر معنا مخدوش جلوه کند.

برخی عنوانها نیز بود و نبود شان یکی است.معمولا" رسم این است که پس از آوردن عنوان نقد ، مشخصات کتابشناسی کتاب نقد شده بیاید ، امادربیشترموارد،عنوان مقاله چیزی جزتکرارعنوان کتاب نیست و تنها عبارتهایی مثل دربارهٔ.....،نگاهی به .... برسرعنوان کتاب قرارگرفته است .

حاصل سخن آنکه :

۱ - میان عنوان ومقاله باید تناسب برقرارباشد.

۲ - عنوان ، روشن ، صریح ومستقل باشد . دو ویژگی اول خاص مقالاتی است که جنبه اطلاع دهندگی دارند.

۳ - از عنوانهای کلی باید پرهیزکرد.

٤ - الگوهای ساختی ، معنایی و املایی زبان معیار درعنوان مقاله مورد ملاحظه قرارگیرد.

٥ - عنوان نقد هم بهتراست چیزی بیشتر وفراترازعنوان کتاب نقد شده باشد و دست کم معلوم کند که نقد از چه نظرگاهی نوشته شده است.

مادرآینده ضمن بحثهای دیگر،ازجمله درست نویسی ،بازهم در این باره سخن خواهیم گفت. ان شاءالله تعالی ، اما آنچه ذکرآن مهم است این است که

تاجوهراندیشه ای نباشد که درقالبها بریزند،کار،نقش ایوان است.

نـــقش دیـــوارخـــانه ای تـــو هـــنوز گـــرهمین صـــورتی والقـــابی
(ســـعدی)

****

خانم دکتر فرحت ناز
استاد زبان فارسی
دانشکده دولتی مرکزی اسلام‌آباد

بازتاب شعر پارسی در اندیشه اقبال لاهوری

ساکنان شبه قاره از دیرباز پیوندهای نزدیک و استواری با همسایگان و همنژادان ایرانی خود داشته اند که در پیشرفت فرهنگ و تمدن هر دو منطقه نقشی مهم و بسزا ایفا کرده است، تاجایی که ما احساس می کنیم بر هر دومنطقه فرهنگ وتمدن واحدی بایک روح ویک کالبد حکومت می‌کند، یعنی روح اسلامی و کالبد فارسی از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم میلادی، زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی سراسر شبه قاره شد و فرهنگ زبان و ادب فارسی در این سرزمین، نفوذی بسیار پیدا کرد، لکن از آغاز قرن نوزدهم میلادی ، که انگلیسی ها حکومت شبه قاره را به تصرف خویش در آوردند، انگلیسی زبان رسمی مستعمرات آنان شد. در نتیجه، زبان فارسی که پیشینهٔ هشتصد ساله داشت، ناگهان از رسمیت افتاد و تاحد زیادی اهمیت خود را از دست داد، ولی الحق، زبان و ادب فارسی آنچنان در دلهای مردم ریشه دوانده است که نیازمند توضیح نیست و همواره در طبع مردمان روشن ضمیر ، باغنچه‌های شعر و اندیشه ، خودنمایی کرده است. به همین دلیل، ادیبان و سخن سرایان همچنان شیوهٔ مطلوب خود را از دست فرو نگذاشتند و در راه حفظ و گسترش زبان و ادب فارسی خدماتی سزاوار انجام دادند، چنانکه جملگی آگاهیم علامه اقبال نیز آشیانهٔ اندیشه‌های بلند خود را بر شاخسار همان شجر کهن سال زبان فارسی استوار ساخت، و نغمه های دل انگیز سرود. ظهور اقبال بی تردید بارقه‌ای درخشان و طلوع ستاره‌ای بی همتا و ماهی تابان در آسمان ادبیات جهان، خاصه ایران و پاکستان به شمار می رود. چرا که او نه تنها در شهر "سیالکوت" به دنیا آمده و در جوار مرکز تاریخی و فرهنگی مهمی چون لاهور بالیده است، بلکه در تمامی عمر پر برکت خویش همواره اندیشه‌های اسلامی را راهنمای حیات فکری خود ساخته و در کلیه آثاری که از وی برجای مانده، اعم از نظم و نثر، همه جا پیروی مخلصانه از دستورهای دینی

را راه فلاح، و بل، تنها طریق نجات مسلمین بر شمرده است.

اقبال در آغاز به زبان اردو شعر می سرود، ولی زود متوجه شد که زبان اردو به دو علت نمی تواند ابزار محکمی برای انتشار اندیشه های فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد. ابتدا به این لحاظ که دامنهٔ اصطلاحات و تعبیرات زبان اردو محدود است ، ثانیاً این که این زبان در خارج از شبه قاره و در جهان اسلام ، کمتر شناخته می شود، به همین لحاظ ، زبان فارسی را برای ابلاغ اندیشه های انقلاب آفرین و روح پرور خویش برگزید و گفت :

گرچه هندی در عذوبت شکر است   طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت   خامهٔ من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه‌ام   در خورد با فطرت اندیشه‌ام
(زبور عجم ص ۱۰۰)

از آن به بعد ، اقبال بیشتر اشعار خود را به زبان فصیح فارسی که زبان روح او بود، سرود. او به زبان و ادب فارسی ارادتی بی شائبه و وافر داشت، سه چهارم اشعاری که اقبال، بنابر ذوق لطیف و فطرت ارجمند خویش سروده به همین زبان است و تنها سه مجموعه به زبان اردو نوشته است. و آن نیز آمیخته به رنگ فارسی است. اقبال، لغات و کلمات را به درستی می شناخت، آهنگ سخن را به خوبی درک می کرد و صور خیال را می پذیرفت. دیوان وی آکنده از چنان ظرایف ذوقی و ادبی شیرین فارسی است که یاد استادان بزرگ سخن را زنده می‌کند. کلام اقبال به سخن سرایان زبان فارسی، مانند ملای رومی، حافظ ، عرفی و فیضی دکنی و بیدل نزدیکتر است تا به شاعران اردو زبان همچون میر و ولی و درد. به روایات گوناگون اقبال مقام ارجمند داشت و نوعی سبک و اسلوب و طرز بیانی ویژه از خود به یادگار نهاد. وی تصورات جدید را به پیرایهٔ شاعری قدیم فارسی آراست و ادب را رونق تازه‌ای بخشید. زبانش از دیدگاه فارسی دانان بکلی بی عیب نیست ، در عین حال، زبان وی برای ایرانیان ذی علم نامانوس نیست به آن لحاظ که تأثیر عمیق شاعران بزرگ ایران در اشعار فارسی اقبال به وضوح دیده می‌شود. لهجه‌اش آمیخته به رنگ خاص نقش پذیر و رنگین است. بحقیقت اسلوب بیان اقبال کلاسیکی است. معلوم است که چنین فرزانه ای با بزرگان اندیشه و ادب ایرانی مؤانست فراوان دارد. الفت او با متفکران والا

مرتبه و عارفان بزرگ ایرانی، بویژه مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از درجاتی بالا برخورداراست. در شعر اقبال از همه بیشتر نقشی از مولانا رومی، سپس حافظ و فارسی گویان هند اثر داشته‌اند. اشعاری که از اقبال بر جای مانده تأثیرات پایدار و استوار آن مفخر روزگاران مشهود است. اما در کلیهٔ آثار خود برای مولوی احترام فراوانی قایل بوده است.

پیر رومی خاک را اکسیر کرد   از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

مقام خاص اقبال در تاریخ اسلوب شعر فارسی از این نظر است که وی شعر گویی فارسی را از سر نو تطهیر کرد. او مرجع اشارات ادبی، یعنی "رندانه" و "خمریه" را تغییر داد و در تصور عشق وسعت پیدا کرد و نیز نیکی و پاکی نظر و پاکیزگی روحانی را ارزش و اهمیت داد بنابر این در شعر او کلمه هایی همچون شوق و عشق بلندتر از منزل های مجاز و هوس است. در نظر اقبال کلمه عشق از همه صورتهای مادی و اخلاقی و روحانی برتر است و نه تنها محدود به شوق و جذبهٔ فردی نیست، بلکه بر همه مقصدهای اجتماعی احاطه دارد. این تطهیر ادب و شعر در تاریخ فرهنگ و هنر زبان حایز اهمیت زیادی است.[۱]

اقبال صاحب سبک نوین است و ناقدان ایرانی هم معتقد اند که سبک اقبال به سبک عراقی بسیار نزدیک است. تنها از روی تراکیب و معانی تازه، سبک اقبال مشخص می شود، اما این سبک، همان سبک عراقی است و شاید در میدان غزل، اقبال از شعرای نامدار فارسی به شمار رود. که به تتبع موفقیت آمیز خواجه پرداخته است. شعر اقبال مبتنی بر حقایق و افکار بلند است به این لحاظ که در اساس، طرز بیان او به شیوه اظهار فیلسوفانه است و همچون شاعری فیلسوف، حقایق را بدون کم و کاست بیان می کند. در اشعار اقبال موضوعات تخیلی کم، و تعقل زیاداست. وصف خاص شعر حکیمانه اقبال این است که حقایق و افکار وی در رنگ احساسات و جذبات آمیخته است و به جای تأثیرات و جذبات قلبی، غلبه تصورات اجتماعی زیاد بنظر می‌رسد، ولی شاعر، بنیاد همهٔ آن را بر احساسات همه گیر نهاده است. و برای اظهار بیان افکار و تصورات از همه اسالیب بهره‌مند شده است. بر اسلوب بیان اقبال علاوه بر جلال الدین رومی، بیدل نیز تأثیر خاصی گذاشته است. بنابر این ما در شعر اقبال بحرهای پرخروش و

علامت های صوفیانه بیدل را نیز مشاهده می‌کنیم چنانکه او به زبان فارسی تضمینی بر اشعار بیدل سرود و در ضرب کلیم یک نظم به عنوان " بیدل " به تحریر آورد :

با این ملاحظات معلوم می شود که اقبال آثار بیدل را به دقت مطالعه کرده است به همین دلیل اسلوب بیان بیدل در شعر اقبال به وضوح پیداست.

بیدل بین شعرای دورهٔ مغول برای حکمت پسندی خویش شهرت خاصی داشت. او ذوق فلسفه نیز داشت، ولی فلسفه اش فلسفه عارفانه و حکمتش حکمت صوفیانه بود. او فیلسوف حقیقی نبود، بنابر این سعی کرد که فقط عقاید صوفیانه را به رنگ فیلسوفانه ظاهر کند، اما بر خلاف بیدل ، اقبال فیلسوف حقیقی بود، او افکار فیلسوفانه را در اصطلاحات صوفیانه و عارفانه بیان کرد به این ترتیب اگرچه راه هر یک متفاوت است ولی در بعضی موارد راه آنان یکی می شود. بیدل اسرار تصوف را به زبان حکمت منکشف کرد و علامه اقبال در زبان تصوف شرح حکمت را بیان می داشت در شعر اقبال اساس اثبات فقط روحانی نیست. او بزرگترین ترجمان و شارح "اثبات خود" است. مفهوم تصورش غیر از اخلاقی و روحانی جسمانی ، و حیاتی هم هست. اقبال بیان افکار و حقایق را روشن تر و مؤثر تر کرده است. شعر اعلای فیلسوفانه از فلسفه و حکمت آنگاه که به شعر زیبا صورت پذیرد چون افکار شاعر به جذبات آمیخته در خون دل غوطه زده، بر زبانش جاری شود. علامه اقبال می گوید هیچ گونه خیال حکیمانه ای شعر نمی گردد تا از راه جذبه و احساس بیرون نیایید، وی این نکته را در این شعر بیان کرده است.

حق اگر سوزی ندارد حکمت است　　شعر می گردد چو سوز از دل گرفت
(پیام مشرق - صفحه ۱۲۲)

اقبال غیر از اینکه حکیم بود، شاعر بلند پایه نیز بود نکته‌ای که شایان توجه است، این است که شعر زیبای فارسی بدون هیچ تأمل بر زبان شاعر جاری بود، گویا هم این شعر الهام بود و هم زبانِ شعر که فارسی است. در شعر اقبال افکار و حقایق بود و جذبات و احساسات نیز. گرچه تصورش حکیمانه بود، بازهم طریق اظهار شاعرانه داشت. در کلام او جذبه و فکر هم رکاب است.

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت   که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید
(پیام مشرق صفحه ۱۸۵)

اقبال باطرح و شرح فلسفه "اسرار خودی" چارهٔ دردهای مسلمانان را در خویشتن شناسی و خویشتن یابی و پناه جویی به سرچشمه اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می دانست. هدف علامه پیمودن راهی بود که انتهایش رسیدن و آراسته شدن به صفات و اخلاق الهی و نایل شدن به درجه پرافتخار "خلیفة الله فی الارض" بود. او برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و همه چیز را در "خود" و "خودی" می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی ها" معرفی می کند. به همین سبب در لب و لهجه علامه اقبال کیفیت اثبات و یقین فوق العاده ای به نظر می رسد، علتش این است که او به "انا" و "من" معتقد است نه تنها در افکارش این "انا" و "من" انفرادی و اجتماعی هر دو صورت را دارد، بلکه در شکل سیاسی و اخلاقی و مابعد الطبیعاتی و صوفیانه نیز موجود است در ترکیب فکرش "انا" و "من" یک تصور بسیار وسیعی است. به حدی که او در این دریای تصور از سر تا پا غرق است و یقین کامل دارد که "انا" بر حق است و همین یقین محکم در تار و پود شعرش مانند خون صالح گردش می کند. به همین جهت در شعر لهجه اش پر یقین و صدایش غیر مبهم است بنابر این اقبال هر جا که "من" و "انا" به کار برده است ، از حیث معنی و فهم و صوت، قوت خاصی پیدا کرده است در کلام فیلسوفانه اقبال اثبات و یقین محکم به حدی است که در پیشش جمله های پرسشی گونه ای کیفیت اثباتی پیدا کرده است.

درون سینهٔ ما سوز آرزو ز کجا است   سبو ز ماست ولی باده در سبو ز کجاست
گرفتیم اینکه جهان خاک و ما کف خاکیم   به ذره ذرهٔ ما درس جستجو ز کجاست
زبور عجم ص ۷
نگاه ما به گریبان کهکشان افتد   جنون ما ز کجا، شور ها و هو ز کجاست

باز می گوید :

عرب که باز دهد محفل شبانه کجاست   عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست
چو موج خیز و به یم جاودانه می آویز   کرانه می طلبی بی خبر کرانه کجاست
(زبور عجم ص ۱۱۲)

در این سوالها حیرت و استعجاب نیست، از بیان معلوم است که از پاسخ سوالهای خود با خبر است و در شعر شیوهٔ سوال، بحقیقت پیداکردن کیفیت یقین ، در مخاطب است.

علامه اقبال در اشعار خویش اصطلاح های صوفیانه را بسیار به کار برده است وی در این اسلوب ، از همه شاعران صوفی استفاده کرده است، چنانکه در افکار و تصورات صوفیانه دو اصطلاح قدیم و مهم دیده می شود، یکی "موج" و دومی "بحر" اقبال این هر دو اصطلاح را در اشعار خویش فراوان به کار برده است. غیر از "موج و بحر" علامت های مخصوص اقبال شاهین و شاهباز و انجم و لاله و صحراست. از سخن سرایان گذشته فقط حافظ شیرازی کلمه های شاهین و شاهباز را در شعر خود آورده است آنهم نه برای علامت، بلکه به طور استعاره به کار گرفته است. غیر از اصطلاحات بالا، اقبال به دو موضوع زیر نیز در شعر خود، ارزش و اهمیت فراوان بخشیده است.

اول : بیان پیرایه های اشتیاقی شاعران صوفی مجذوب

دوم : اسالیب حافظ و تازه گویان هند

اقبال از میان شاعران مجذوب و صوفی ، از مولانا رومی الهام گرفته و استشهاد جسته است، همه آثار اقبال چه به زبان اردو، و چه به زبان فارسی، به تعریف و تجلیل از مولوی مملو و مزین است درکلیه آثار خود برای مولوی احترامی فراوان قایل است. درکتاب "جاوید نامه" در تمام احوال و مقامات از زمین تا آسمان مولوی: راهبر و راهنمای اوست. اقبال در بحرهای مولوی رومی چندین غزل سروده و در بعضی موارد، اسلوب مخصوص مولوی در آثارش، واضح به نظر می رسد، در آغاز "اسرار خودی" فیوض و برکات مولوی را در حق خود چنین بیان می کند:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد　　از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

این غزل که در "زبور عجم" آمده در تتبع رومی سروده شده با این مطلع شروع می شود:

رقیب خام سودا مست و عاشق مست و قاصد مست — که حرف دلبران دارای چندین محمل افتاد است
(زبور عجم)

به تبعیت این غزل رومی :

رعد مطرب ، برق مشعل، ابر ساقی، آب می — باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست
آسمانا چند گردی گردش عنصر ببین — خاک مست و آب مست و باد مست و نار مست

این غزل اقبال با تغییر قافیه به بحر رومی است

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست — با من میا که مسلک شبیرم آرزوست

مطلع غزل رومی است

بنمای رخ ، که باغ و گلستانم آرزوست — بگشای لب، که قند فراوانم آرزوست

در این مختصر مجال آن نیست که بیش ازین در آثار رومی و اقبال غور و بررسی کنیم، ولی این امر مسلم است که سرمستی رومی در غزل های اقبال دیده نمی شود، بجز چند مورد یا در چند غزل
اقبال معتقد به مقام هنر بلند و برتر خواجه حافظ بوده است.

از بخش های گونا گون "پیام مشرق" اقبال پیداست که او مخصوصاً تحت تأثیر حافظ بوده، کتاب "پیام مشرق" در حد یک دیوان کامل است که به قسمتهای دو بیتی ها و قطعات و مسمطات و مثنوی و ترکیب بندها و غزلیات وغیره تقسیم شده است، قسمت غزلهای این کتاب ٤٥ چکامه دارد که شاعر با استفاده ازکلمات حافظ، آنها را به "می باقی" موسوم ساخته است، غیر از عنوان غزلهای اشاره شده، مطلع غزل "زبور عجم" اقبال نیز این ترکیب را در بردارد :

این محفل که کار او گذشت از باده و ساقی — ندیمی کو که در جامش فرو ریزم "می باقی"

درکتاب پیام مشرق در بعضی ، موارد اختلاف وزن یا قافیه یا ردیف هم مبرهن است، ولی به طور کلی مشهود است که اقبال به اسلوب و کلمات و تراکیب و افکار حافظ، التفات داشته ناظر به آن بوده است. اقبال در غزلیات خود ازکتاب "پیام مشرق" به مولوی و عرفی شیرازی و نظیری ، نیشابوری وغیره نیز توجه و تمسک داشته ، ولی بیشتر از حافظ تبعیت کرده‌است باری، اقبال را به

لحاظ شاعری غزلسرای همپایه حافظ نمی توان محسوب داشت ولی حقیقت این است که اقبال در زمینهٔ غزل حافظ شعر سروده است و نیز به شیوهٔ دلپذیر انفرادی خود و به طفیل فلسفهٔ مخصوص زندگی خوش، نغمهٔ وجد آور حافظ را نوایی جبرئیل آسا ساخته است.

خلاصه آنکه، نه تنها شاعری بزرگ بود، بل، در عین حال فیلسوف و حکیم و انقلابی نیز بود. او این طلسم فرسوده و توهم باطل را در هم شکست که شاعر فقط یک فرد بی عمل و رؤیا بین است. او اشعاری برای زنده کردن روح مسلمانی سرود. او با مقتضیات زمان خود آشنا بود و درخصوص شناساندن آن وظیفه مهمی را به عهده گرفت. کلام اقبال، سرمایه و یادگارهای علمی و ادبی و فکری نوع بشر است. او افکار و سنن دینی و اسلاف ملی را احیا کرد. در خوانندهٔ کلام او، حس آزادی خواهی و اسلام دوستی به وضوح مشخص است. اشعار وی زمینه‌ای برای ورزش فکری و تقویت نیروی معنوی نیز به دست می دهد.

اقبال آثار متعددی به زبان فارسی نوشته است وی زبان فارسی را در زمانی که زبان انگلیسی تسلط داشت، زنده کرد. در شعر اقبال، همه نوع سخن، از قبیل ترجیع بند، ترکیب بند، مخمس، مسدس، مربع و مثلث و مسمطات و مؤشحات مشاهده می شود. وی باکمی تعویض، تصور شعر وزن و قافیه را نیز ترک نکرد. سبک شعر اقبال، سبک خاص خود اوست. اقبال شعر فارسی را ساده و فصیح و روان و سهل ساخت تا خوانندگان بفهمند و از افکار نغز وی استفاده ببرند حق این است که گفته شود در تأثیر کلام و آثار اقبال، جدّت به نظر می رسد و این نتیجه پیغام ویژه و افکار منفرد اقبال است. می توان گفت که علامه اقبال از شاعران و متفکران بس سرشناس جهان در عصر اخیر است تاجایی که محمد تقی بهار با آن مقام منیع و صلابت گفتار وی به نحو احسن تجلیل کرده. و گفته است :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیشی تارومار وین مبارز کردکار صد هزار

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

سنا نامه
در احوال و آثار سنا اصفهانی

نام :

استاد جلال الدّین هُمایی (ولادت ۱۲۷۸ هـ‌ش وفات ۱۳۵۹ هـ‌ش)

شاد روان استاد جلال الدین همایی متخلص به " سنا " از دانشمندان و ریاضی دانان و ادیبان و شاعران و سخنوران بزرگ معاصر ایران است. جدّش همای شیرازی (متوفی ۱۲۹۰ هـ‌ق) نیز از عارفان و شاعران قرن سیزده هجری قمری است. پدرش محمد نصیر ابو القاسم متخلّص به طرب (متوفی ۱۳۳۰ هـ‌ق) از شاعران و خوشنویسان معروف اصفهان بوده است.

ولادت :

استاد همایی (سنا) در سال ۱۳۱۷ هـ‌ق (چهار شنبه غرّهٔ رمضان المبارک) برابر بادی ماه ۱۲۷۸ هـ‌ش برابر با سوم ژانویه ۱۹۰۰م در محلّهٔ پا قلعهٔ اصفهان چشم به جهان گشوده است. خاندان استاد همایی اهل دانش و فضل و ادب بوده و در قرن سیزده و چهارده هجری قمری در اصفهان و تهران می زیسته اند تشنگان شعر و ادب و فضل و هنر از خرمن فضل و دانش این خاندان خوشه چین بوده اند.

تحصیلات :

استاد همایی (سنا) دربارهٔ تحصیلات خویش این گونه می نویسد: " مقدّمات فارسی و عربی را نزد پدرم "طرب" و عمویم " سُها " - رحمة الله علیهما -آموختم. تحصیلات جدید را قسمتی در " مدرسهٔ حقایق " و بیشتر در " مدرسهٔ قُدسیّه " در

اصفهان گذراندم. در این دوره از تحصیلات خود، همواره می‌کوشیدم که آن چه ممکن است بهتر و بیشتر بیاموزم.

بعد از این دورهٔ مقدّماتی ، مدت ۲۰ سال پی در پی در " مدرسهٔ نیماورد اصفهان" که از مدارس قدیمهٔ معروف اصفهان بود، مسکن گزیدم و حجره ای انتخاب کردم و تحت تعلیمات مشهور ترین و بزرگ ترین استادان علوم اسلامی قرار گرفتم. با عشقی سوزان مشغول تکمیل ادبیات و تحصیل علوم عقلی و نقلی شدم، به طوری که در علم فقه و اصول فقه به مرتبهٔ " اجتهاد" و ملکهٔ راسخهٔ استنباط و رَدّ فروع بر اصل رسیدم. از مراجع بزرگ ، تقلید کردم. به چند فقره اجازات روایتی و اجتهادی نایل آمدم. در فلسفه و ریاضیات و هیئت و نجوم و فنّ استخراج و عمل اسطرلاب از استاد بی نیاز شدم . مخصوصاً در فلسفه و طب کوشش بسیار نمودم . یک دورهٔ کامل هم از علم طبّ قدیم را نزد استادان فن آموختم.

تدریس :

در دوران تحصیل چنان که مرسوم است به تدریس در حوزه های طلبگی نیز اشتغال داشتم، تا آنجا که در چند سال آخر تدریس در این حوزه ها، مُغنی ، مُطَوّل، شرح شمسیّه در منطق به این بنده انحصار داشت و همواره هفتاد هشتاد تن از طُلاّب درس خواندهٔ فاضل به حلقهٔ درس من می نشستند". سپس مدّت ٤٥ سال در دانکشدهٔ ادبیّات و علوم انسانی و دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران به تدریس و تعلیم جوانان کشور پرداختند و موضوعات تدریس ، فقه و علوم ادبی و تاریخ ادبیّات و صنایع ادبی و عرفان اسلامی بود و بعضی از شاگردان استاد، از بزرگان ادب و فرهنگ فارسی و اسلامی هستند".

چرا معطّلی ؟

استاد همایی نقل می کردند که :" اتّفاق می افتاد که با بعضی از طلاّب علوم بحث می کردیم و مباحث علوم عقلی و نقلی به درازا می کشید به طوری که از خورد و خوراک باز می ماندیم و در حالت گرسنگی بحث خود را ادامه می‌دادیم. در یکی از جلسات بحث ناگهان دوست هم مباحثهٔ من افتاد و بی هوش شد. فوراً

برای او چای درست کردم و مقداری غذا برای او تهیّه کردم و در حالی که بی هوش بود به گلوی او ریختم. پس از نوشیدن و بلعیدن مقداری غذا، به هوش آمد و از من پرسید که : چرا معطّلی ؟! بحث را ادامه بده تا به نتیجه برسیم !"

فرزندان استاد همایی (سنا) :

استاد همایی، در سال ۱۳۱۱ هـ.ش با دختری از خاندان شریف و ارجمند اصفهانی ازدواج کرد و ثمرهٔ ازدواج وی سه دختر به نام های : مهردخت بانو، ماهدخت بانو، و مینودخت بانوست . ایشان پسرنداشت. امّا دامادهای استاد از شخصّیت های بزرگوار و مردان نیک نام جامعهٔ ایران اند و همهٔ خاندان استاد به درجات عالی تحصیلی رسیده اند و به خدمات فرهنگی و علمی و تحقیقی در گوشه و کنار کشور ایران مشغول‌اند.

استادان او :

استادان مرحوم همایی (سنا) عبارت بودند از : شیخ محّمد خراسانی ، شیخ علی مدّرس یزدی ، حاج میرزا محمد صادق ایزد آبادی، ملا عبد الکریم گزی ، میرزا احمد اصفهانی ، حاج ملا جواد آدینه ، حاج میرزا سید علی جناب ، سید مهدی درچه ای ، میرزا علی آقا واعظ ، میرزا ابو القاسم طبیب احمد آبادی ، حاج آقا رحیم ارباب، رحمة الله علیهم اجمعین.

مرحوم استاد همایی (سنا) همواره از استادان خود به نیکی و خاطره های عالی یاد می کرد، از جمله از مرحوم حاج آقا رحیم ارباب -که از مفاخر عالم اسلام در فقه و ریاضی و طب و فلسفه بود - بسیار یاد می کرد و همواره در هنگام دیدار از ایشان، محضر انور او را گرامی می شمرد.

مسافرت های استاد همایی (سنا) :

۱ - در سال ۱۳۰۷ هـ.ش از اصفهان به تهران و از آنجا به تبریز سفر کرد که تا سال ۱۳۱۰ هـ.ش به طول انجامید.

۲ - درسال ۱۳۱٤ هـ.ش به زیارت مرقد مطهّرعلّی بن موسی الرّضا(ع) مشرّف شد.

۳ - سفر به خارج از ایران برای تأسیس کرسی زبان و ادب فارسی در بیروت .

۴- سفر به لاهور در پاکستان به مناسبت صدمین سال تأسیس دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب.

. در دوران زندگی پُر ثمر خویش، استاد همایی سنا، در تهران و اصفهان می زیسته اند.

خوشنویسی استاد:

استاد همایی سنا، همواره با قلم و دوات و مرکّب سروکار داشت و اصلاً از خودکار و خود نویس استفاده نمی کرد. همیشه قلم‌نی و دوات و قلمدان و قلم تراش و مرکّب درکنار خود داشت وی کلّیهٔ آثار خود را به خطّ نسخ و نستعلیق خوش و تحریر خوش وگاهی شکسته کتابت می کرد و بدین جهت ، مادّه تاریخ ها و قطعات اشعار استاد همایی را همگان زینت بخش اوراق دفتر وکتاب و مجلّهٔ خود می ساختند.

مقام استاد همایی (سنا) در شعر و علوم اسلامی :

مرحوم استاد همایی در فن شعر و شاعری نیز استادی مسلّم و یگانه و تخلّص او در شاعری " سنا" ست که به معنی درخشندگی و روشنایی است. قسمتی از اشعار آن شاد روان به نام " دانشنامه" در سال ۱۳۰۲ هـ ش در اصفهان به چاپ رسیده است و نیز بخشی از اشعار ایشان در مجلات ادبی ایران ، یغما، وحید، خواندنیها ، گوهر ، راهنمای کتاب ، آینده و همچنین درکتاب‌های مختلف درسی وغیر درسی و در تذکرهٔ شاعران معاصر طبع و نشر شده است. و سپس مجموعهٔ اشعار استاد همایی ، تحت عنوان " دیوان سنا" جلد اوّل به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، در سال ۱۳۶۷ هـ ش از طرف مؤسسهٔ نشر هُما چاپ شده است. در پایان این گفتار نمونه یی از اشعار استاد همایی "سنا" را خواهیم آورد. مقام استاد همایی در علوم اسلامی ، فقه ، حکمت و فلسفه ،ریاضی،نجوم، هیئت ، تصوّف، اخلاق، صنایع ادبی ، صرف و نحو عربی، دستور زبان فارسی ، و تاریخ و طبّ اسلامی و علوم غریبه یگانه و بی همتاست. و این از آثار و تألیفات او معلوم و آشکار است.

آثار و تألیفات استاد همایی :

آثار و تألیفات استاد همایی (سنا) عبارت است از آثار چاپ شده و چاپ‌نشده. آثار چاپ نشده بسیار است، اما آثار چاپ شده بقرار ذیل است:

۱ - تاریخ ادبیات ایران در ۵ جلد (۲ جلد آن تا کنون ۲ بار چاپ شده است).

۲ - مثنوی ولد نامه (تصحیح و تنقیح و حواشی و تعلیقات).

۳ - کتاب التفهیم لاوایل الصّناعة التنجیم، از ابو ریحان بیرونی، تصحیح و حواشی و تعلیقات و فهارس گونا گون و مقدّمهٔ مبسوط .

۴ - غزالی نامه، در احوال و آثار و زندگی امام محّمد بن محّمد غزّالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ ق).

۵ - رسالهٔ شعوبیه دربارهٔ فرقهٔ شعوبیه در اسلام .

۶ - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، از عزّ الدین محمود کاشانی در عرفان و تصوف، تصحیح و حواشی و اعلام و مقدمهٔ مبسوط و مشروح دربارهٔ مؤلف آن.

۷ - رسالهٔ تحقیق در دستور زبان فارسی و مقایسهٔ آن با صرف و نحو عربی. این رساله در لغت نامهٔ مرحوم علاّمه علی اکبر دهخدا جلد اوّل (مقدمه) به طبع رسیده است.

۸ - کنوز المعزمین در علوم غریبه از ابو علی سینا . تصحیح و حاشیه و مقدمه.

۹ - معیار العقول در فن جَرِّ اِثقال، از ابو علی سینا، با مقدمه و تصحیح و حاشیه.

۱۰ - نصیحة الملوک، از امام محمد غزّالی، با مقدمه و حاشیه و تصحیح و شرح لغات و فهارس اعلام.

۱۱ - منتخب اخلاق ناصری، از خواجه نصیر الدین طوسی با مقدمه و حواشی و شرح لغات برای مدارس.

۱۲ - کتاب قرائت فارسی، در ۳ جلد برای دبیرستان ها.

۱۳ - دستور زبان فارسی، برای دبیرستان ها.

۱۴ - تاریخ اصفهان در هفت مجلد بزرگ . این کتاب را مورّخان و بزرگان ادب بسیار می ستودند. اما متأسّفانه در دوران زندگی مرحوم استاد همایی چاپ نشد و ظاهراً هنوز هم چاپ نشده است.

۱۵ - ابو ریحان نامه، دربارهٔ زندگی و احوال ابو ریحان بیرونی .

۱۶ - تاریخ ادوار فقه اسلامی (فارسی).

۱۷ - قواعد فقه به زبان فارسی.
۱۸ - یک دوره فلسفهٔ قدیم به فارسی.
۱۹ - رسالهٔ ارث (از نظر فقه اسلامی).
۲۰ - قواعد فلسفه (فارسی).
۲۱ - طربخانه (رباعیّات حکیم عمر خیام نیشابوری) تصحیح و مقابله و حواشی و مقدمه در احوال خیام.
۲۲ - دیوان طرب اصفهانی (پدر استادِ همایی).
۲۳ - دیوان سه شاعر اصفهانی (ملک الشعرا محمد حسین عنقا، ملک الادبا مخی‌الدین محمد سُها، محمد نصیر الدین ابو القاسم طرب : عموها و پدر استاد همایی).
۲۴ - خیّامی نامه ، در احوال و آثار حکیم عمر خیام نیشابوری .
۲۵ - مقام حافظ ، رساله ای در احوال و اشعار حافظ شیرازی.
۲۶ - دانش نامه (قسمتی از اشعار استاد همایی).
۲۷ - دیوان حکیم عثمان مختاری ، با شرح و توضیحات نکات ادبی و تاریخی و صنایع بدیعی و معنوی و مقدمهٔ مبسوط و مشروح در احوال و آثار او
۲۸ - صناعات ادبی ،کتابی است بسیار ارزنده در علوم ادبی و صناعات شعری و معانی و بیان .
۲۹ - فنّ بلاغت ،کتابی است بسیار مهّم در معانی و بیان و صناعات ادبی (بدیعی و معنوی).
۳۰ - عروض و بدیع و قافیه ، برای دبیرستان ها.
۳۱ - مولوی چه می گوید (-مولوی نامه) در دو مجلد ، چاپ تهران.
۳۲ - مختاری نامه، شرح حال و آثار حکیم عثمان مختاری ، چاپ ۱۳۶۱ هـ ش.
۳۳ - تفسیر مثنوی مولوی (- داستان قلعهٔ ذات الصُّدور) ۱۳۴۹ هـ ش.
۳۴ - طبلهٔ عطار و نسیم گلستان ، شامل دو مقالهٔ مفصل دربارهٔ شیخ عطار و شیخ سعدی.
۳۵ - رساله در مبعث حضرت ختمی مرتبت که یکی از سخن رانی های استاد است و به صورت رساله یی به طبع رسیده .

۳۶ - شرح احوال سروش اصفهانی ، چاپ ۱۳٤۰ هـ.ش (در مقدمهٔ دو جلدی دیوان سروش).
۳۷ - احوال و آثار مولوی صاحب مثنوی که دریاد نامهٔ مولوی چاپ شده.
۳۸ - احوال و آثار خواند میر مؤلف کتاب حبیب السیر و میر خواند صاحب روضة الصّفا.
۳۹ - رساله در احوال شاعران اصفهان (قرن ۱۳ - ۱٤ هـ.ق) در مقدمهٔ دیوان آتش اصفهانی و غمگین اصفهانی.
٤۰ - دیوان سنا، مجموعه اشعار استاد علاّمه جلال الدین همایی ، مؤسّسهٔ نشر هما، چاپ تهران ۱۳٦۷ هـ.ق.
٤۱ - مختاری نامه (مقدّمهٔ دیوان عثمان مختاری) ، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳٦۱ هـ.ش
٤۲ - شاهنامهٔ فردوسی،شاهکار سخنوری و سخنرانی،چاپ تهران،۱۳٥٤هـ.ش
٤۳ - تصّوف در اسلام،(نگاهی به عرفان شیخ ابو سعیدابوالخیر)چاپ ۱۳٦۲ هـ.ش.
٤٤ - ابو ریحان بیرونی ،(اختراعات و اکتشافات و فن نجوم).

بزرگداشت استاد همایی(سنا) :

در سال ۱۳٥٥ هـ.ش گروه استادان و ادیبان و شاعران،کتابی حاوی مقالات ادبی و علمی و فلسفی تصنیف کردند تحت عنوان " هُمایی نامه " و به نام و افتخار و بزرگداشت استاد همایی (سنا) طبع و نشر کردند و در مجلسی با شکوه بدو تقدیم نمودند و فضایل و خدمات علمی و فرهنگی او را برشمردند و مقام "استاد ممتاز" بدو دادند.

وفات استاد :

شاد روان استاد همایی در سال ۱۳٤٥ هـ.ش باز نشسته شدند از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و در سال ۱۳٥۹ هـ.ش ساعت نیم شب شنبه ۲۸ / تیر ماه مطابق ٦ / رمضان ۱٤۰۰ هـ.ق و برابر با ۱۹ / ژوئیه ۱۹۸۰م به عمر ۸۲ سال در خانهٔ شخصی خود در محلهٔ حیاط شاهی (تهران) به رحمت ایزدی پیوستند، و در

تکیهٔ لسان الارض در اصفهان به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً

اینک نمونه‌ای از اشعار استاد همایی (سنا):

این شعر را در سال ۱۳۵۵ هـ‌ش برابر ۱۳۹۷ هـ‌ق سروده اند:

آنان که بندگی به رضای خدا کنند — اول بگو که خلق خدا را رضا کنند
بر منعمان نعیم دو عالم حلال باد — گر التفات نیز به حال گدا کنند
یک تای نان دهند اگر برگر سنگان — بهتر از آن که پشت به طاعت دوتا کنند
خاک‌اند پیش اهل نظر کیمیاگران — گیرم که خاک را به نظر کیمیا کنند
گر اژدهای جهل کنند از ادب عصا — بهتر ز معجزی که عصا اژدها کنند
در کارخانه یی که مجال خیال نیست — مشتی خیال باف فضولی چرا کنند
زان چشمه یی که در دل سعدی است منبعش — یک قطره نیز کاش به کام سنا کنند

استاد همایی (سنا) در اواخر عمر در وصف حال خود چنین سرودند:

پایان شب سخن سرایی — می گفت ز سوز دل "هُمایی"
فریاد کزین رباط کهگل — جان می کنم و نمی کنم دل
مرگ آخته تیغ بر گلویم — من مست هوا و آرزویم
مانده است دمی و آرزو ساز — من وعدهٔ سال می دهم باز
آزرده تنی فسرده جانی — در پوست کشیده استخوانی
در حنجره ام به تنگ انفاس — از فر بسهیم نشانه آماس
نه طاقت رفتن و نه خفتن — نه حال شنیدن و نه گفتن
جز وهم مُحال پرورم نیست — می میرم و مرگ باورم نیست
ای بار خدای صنع آرای — بربندهٔ کمترین ببخشای
راهی نبود دَرِ رَجا را — جز مهر علی و آل، ما را
بادست تهی و شرمساری — دارم ز تو چشم رستگاری
هر چند که غرقهٔ گناهم — بادا کرم تو عذر خواهم
زین دود و غبار تیرهٔ خاک — غُسل و کفنم مگر کند پاک

آرامگاه استاد همایی (سنا):

شاد روان استاد همایی (سنا) این ۲ بیت را برای سنگ مزار خود ساخته‌اند، همان مزار که در تکیهٔ لسان الارض اصفهان (ایران) هم اکنون زیارتگاه صاحبدلان است.

"سنا" جلال هُمایی به گوش غیب نیوش — ندای اِرْجِعی از بام عرش چون بشنفت
شکفته گشت به لبّیک و بهر تاریخش — "ز آشیانهٔ تن شد رها همایی" گفت
"۱۴۰۰ هـ‌ق"

مادّه تاریخ گویی (سنا)

استاد همایی سنا در قطعات مادّه تاریخ گویی استادی یگانه و دانایی فرزانه و سخن شناسی بزرگوار و مردم داری کامگار بود و آنچه در این موضوع سروده مستند و ارزنده و جالب و زیبنده است و در تاریخ زبان و ادب فارسی نمونه و بی‌مانند است . اینک نمونه‌ای برگزیده از آن اشعار مادّه تاریخ با نام و تاریخ اشخاص مذکور در قطعات مادّه تاریخ به آن ترتیب که در " دیوان سنا" آمده است:

۱ - آقا سید مجتبی روضاتی :

زد رقم کلک همایی سنا در سال فوتش "روح وی با مجتبی سبط نبی محشور باد" ۱۳۸۲" هـ‌ق"

۲ - آقا سید هادی سینا تبریزی :

یکی آمد برون از جمع و گفتا "بطور وصل حق بنشست سینا" ۱۳۸۳ هـ‌ق

۳ - حاج سید نصر الله تَقَوی :

در جواب ازجِمعی لبّیک زد " راست آمد در حقش نعم المجیب"
سر همایی درمیان آورد و گفت " جاءنصر الله مع فتح قریب" ۱۳٦۷ هـ‌ق

٤ - میرزا عبد العظیم خان قریب گرکانی :

خواستم تاریخ فوتش از همایی سنا کز صمیم دل دریغاگوی باشد بر قریب
در جوابم گفت چون عبد العظیم ازجمع رفت گو"دریغ و حیف استاد ادب پرور قریب"
۱۳۸۴" هـ‌ق"

۵ - سعید نفیسی :

سنا به سال وفاتش نوشت "ای بیداد زگنج علم و ادب گوهر نفیس رفت"
۱۳۸٦ هـ‌ق

٦ - حاج محمّد نمازی شیرازی :

تاریخ فوت او زسنا خواستم نوشت "عقدنماز بست محمد طواف دوست"
۱۳۹۲" هـ‌ق"

۷ - میر سید علی موسوی بهبهانی :

این خبر چون سنا شنید بگفت یک جهان فضل از جهان رفته است
نود و پنج و سیصد است و هزار کآن بزرگ آیت زمان رفته است
۱۳۹۵" هـ‌ق"

۸ - دکتر موسی عمید استاد دانشگاه تهران :

شد یکی بیرون و در تاریخ گفت "گوهری از چنگ دانشگاه رفت"
۱۳۸۲ هـ‌ق

۹ - آقا شیخ محمد حسن فریدی نطنزی :

برای ضبط تاریخ وفاتش سنا: "شیخ فرید دین حسن" گفت
۱۳۸۶ هـ‌ق

۱۰ - ذبیح الله بهروز :

تاریخ او به شمسی پرسید از سنا گفت: سوک ذبیح بهروز روز بد زمان باد
۱۳۵۰ هـ‌ش

۱۱ - آقا میرزا عبد الحسین خان همت یار طباطبایی اصفهانی :

از سنا تاریخ پرسیدم نوشت "رحمت یزدان بهمت یار باد"
۱۳۸۵ هـ‌ق

۱۲ - میرزا ابو الفضل بن ابراهیم محلاّتی :

ور کسی تاریخ فوتش خواست از قول سنا گو سر از فضل و مقام دین و دانش اوفتاد
" ضل + قام + ین + نش = ۱۳۸۲ هـ‌ق "

۱۳ - سید حسن مشکان طبسی :

گفت سرزنده عارفی به سنا "مرگ مُشکان مگو که دانش مُرد"
۱۳۶۸ هـ‌ق

۱٤ - آقا مجتبی دولت آبادی :

بنوشت بهر سال وفاتش که "آه از مرگ مجتبی دل مردم کباب شد"
۱۳۷٦ هـ‌ق
چون سنا بشنید در تاریخ گفت: "شمع جمع ای دوستان ناگاه رفت"
۱۳۷٦ هـ‌ق

۱۵ - حاج شیخ نور الله نجفی :

زد به تاریخش رقم کلک سنا "شمع محراب عجم بی نور شد"
۱۳۴٦ هـ‌ق

۱٦ - مطیع الله سیّد محمد حجازی :

به شمسی سال فوت او سنا گفت: "مطیع دولت فرمان حقّ شد"
۱۳۹۳ هـ‌ق

۱۷ - میر حقّانی دهکردی اصفهانی :

خواستم سال وفاتش از سنا نظمی از تاریخ شمسی بسته شد
گفت هویی و ز پس معراج حقّ "میر حقّانی به حقّ پیوسته شد"
"۱۳۲۷ هـ.ش"

۱۸ - میرزا محمد خان ابن عبد الوهّاب اصفهانی :

پرسید سنا ز سال فوتش چون ساخت ز خاک وحشت مَرْقَد
و هّاب به جمع آمد و گفت "پیغامبر ادب مُحَمّد"
"۱۳٦۸ هـ.ق"

۱۹ - دکتر محّمد معین (به شمارهٔ ٤۱ رجوع فرمایید) :

به تاریخ وفات اوسنا گفت "معین و دهخدا بین بسته پیوند"

۲۰ - آقا میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی اصفهانی :

تاریخ وفات او پرسید سنا از من گفتم که :" معلم را آثار مکارم بود"
"۱۳۹٦ هـ.ق"

۲۱ - نظام وفا:

بهر تاریخ او هُمایی گفت که :"یکی در وفا نظام نبود"
"۱۳۸۴ هـ.ق"

۲۲ - حاجّ سیّد محّمد فرزان بیرجندی :

از سنا تاریخ فوت او طلب کردند گفت عالِمِ ناماور و روشندل فرزانه بود"
"۱۳۹۰ هـ.ق"

۲۳ - حاج شیخ محمود مفیداصفهانی :

خواستم تاریخ فوتش از جلال الدین سنا کش ز جمع دوستان بود از زمانی بس بعید
چون‌که‌حاجی‌بودحاجی‌رابه‌جمع‌افزودوگفت بهر تاریخ‌ای‌فوساشیخ محمودمفید
"۱۳۸۲ هـ.ق"

٢٤ - استاد عبد الحمید بدیع الزّمانی :

سال فوت او سنا بر شمسی هجری نوشت خیمه بر ملک بقا زد زین جهان عبد الحمید
"۱۳۵٦ هـ.ش"

۲۵ - سیّد کاظم عصار تهرانی :

"والسّنا بالسنین شمسیّا قال أرخهُ :" کاظم العصّار"
"۱۳۵۳ هـ.ش"

۲۶ - دکتر لطفعلی صورتگر:

سـال فـوتش سنـا زمـن پـرسید گفتمش "نقش پاک صورتگر" ۱۳۸۹ هـ‌ق

۲۷ - حاج سید محمد کاظم کرونی اصفهانی :

خـواسـتم سـال فـوت او ز سـنا گـفت شـمسی طـلب کـن از "مغفور" "۱۳۲۶ هـ‌ق"

۲۸ - دکتر نور الله حاذق :

بـه شـمسی سـال فـوت او سنـا گـفت: "ز نـور اللّـه حـاذق آه ، افسـوس" "۱۳۵۱ هـ‌ش"

۲۹ - میرزا فتح الله خان اخگر وزیر زاده :

خـواسـتم سـال فـوت او ز سـنا گـفت "اخگـر فـسرد ای افـسوس "۱۳۸۳ هـ‌ق"

۳۰ - آقا میرزا اسماعیل آشتیانی :

آجل بسترد درماه صفر نقش بـهین صـورت "آجل بسترده نقش پاک اسماعیل" شد سالش "۱۳۹۰ هـ‌ق"

سنا اندر دعای او به جان و دل همی‌گـوید که بادا درجنان مـحشور بـا پـیغمبر و آلش

۳۱ - میرزا محمد علی خان ذکاء الملک فروغی :

خواستم تاریخ فوتش ز سنا باجمع و خـرج گفت:"شدخورشیدفضل‌ونورِدانش‌بی‌فروغ"

" خورشید فضل و نور دانش ـــ فروغ = ۱۳۶۱ هـ‌ق

(۳۶۴۷ ـــــ ۱۲۸۶) = ۱۳۶۱ هـ‌ق

۳۲ - حاج سید عبد الحسین سیّد العراقین :

لمّـا تـهدّم رکـن الفـضل و الادب قـال المـورّخ رکـن الفـضل مـنهدم "۱۳۵۰ هـ‌ق"

۳۳ - حاج میرزا عبد الرّحیم امامی اصفهانی :

سـال فـوتش نـوشت کـلک سـنا رفـته عـبد الرحـیم سـوی رحـیم" "۱۳۸۶ هـ‌ق"

۳۴ - استاد بدیع الزّمان فروزان فر:

یکی از جمع افکند و به تاریخش سنـا گـفتا "ستون محکم علم و ادب افتاد نـاگـاهان" "۱۳۹۰ هـ‌ق"

۳۵ - آقا محّمد صغیر اصفهانی :

به تاریخ وفات تـو بـه سـیر آفتـاب و مـه خرد گوید "صغیر ازما" سنا گوید"صـغیرمن" "۱۳۴۹ هـ‌ش" "۱۳۹۰ هـ‌ق"

شمع سخن بود و چـون بـمرد سنـا گـفت "شـمعی از جـمع شـاعران صفـاهان" "۱۳۹۰ هـ‌ق"

۳۶ - حاج شیخ محمد صالح ابن شیخ فضل الله حائری مازندرانی :

سال فوت او هُمایی سنا جست و جو می کرد از اهل یقین
"حائری" آورد سر در جمع و گفت "رفت صالح در مقام صالحین"
"۱۳۹۱ هـ ق"

۳۷ - حاج میرزا احسن خان معروف به شیخ جابری :

ز گفتار سنا در سال فوتش نوشتم :" مُرد شیخ جابری ،آه"
"۱۳۷۶ هـ ق"

۳۸ - حاج شیخ محمد باقر الفت اصفهانی :

این قطعه را جلال سنا کرده است از جان و دل هدیّة آن بارگاه
باقر چو شد زجمع بُروُن گفتم: " از ما برید رشتهٔ اُلفت ، آه"
"۱۳۸۴ هـ ق"

۳۹ - آقای شیخ میرزا حسن داور پناه :

کلک مشکین سنا در سال فوت او نوشت در پناه قُرب حقّ ساکن شود داور پناه
"۱۳۸۲ هـ ق"

۴۰ - حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی :

او برفت از جهان و گفت سنا "جان عالم از تن جهان رفته"
"۱۳۹۶ هـ ق"

۴۱ - دکتر محمد معین (به شمارهٔ ۱۹ رجوع فرمایید):

سنا اندر وفات او به شمسی گفت تاریخش "معین با آه بیرون رفت از جمع لغت نامه"
"۱۳۵۰ هـ ش"
"لغت نامه = ۱۵۲۶ ، معین + آه = ۱۷۶ ، ۱۵۲۶ - ۱۷۶ = ۱۳۵۰ هـ ش"

۴۲ - حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی :

از ادب پا نهاد و گفت سنا "شیخ آقا بزرگ علامه"
"۱۳۸۹ هـ ق"

۴۳ - میرزا علی اکبر خان سروش :

نشانی خواستم از سال فوتش چوبیکان قضا را شد نشانه
سروش غیب در تاریخ او گفت: "علی اکبر بجنّت شد روانه"
"۱۳۵۴ هـ ق"

۴۴ - میرزا عبد الحسین قدسی :

یادگار خطّ از قدسی چون به سنگ لوح داشت سال فوت هُمایی خواست از روح هُمای
مرغ طوبی از بهشت آورد سر بیرون و گفت "طایر قدسی ببام عرش علوی کرده جای"
"۱۳۶۶ = ۲ - ۱۳۶۸ هـ ق"

۴۵ - میرزا عبد المجید اوحدی یکتا:

خواستم سال وفاتش از سنا / تا نویسد با حساب ابجدی
چون که اندر سوک او افسوس خوار / گفت آه! ای اوحدی ای اوحدی
لا جرم از بهر تاریخش نوشت / "دُرِّ یکتای سخن ای اوحدی"
"۱۳۶۵ هـ ق"

۴۶ - حسین بختیاری متخلّص به پژمان:

چو پژمان شاعر شیرین سخن رفت / ز دنیا در پناه لطف باری
سر آورد و به شمسی با سنا گفت / به تاریخش "حسین بختیاری"
"۱۳۹۴ هـ ق"

۴۷ - میرزا احمد خان اشتری "یکتا":

در جواب اِرجِعی لبّیک گفت / نفس پاک مطمئنّ طاعتی
اُدخلی فی جنّتی بشنید و گشت / سال فوتش "اشتری جنّتی"
"۱۳۷۴ هـ ق"

۴۸ - آقا میرزا طاهر تُنکابنی طَبَرسی:

بهر تاریخش سنا پا درمیان بنهاد و گفت / شد رها جان مجرّد از قیود عُنصری
۱۳۶۰ هـ ق

۴۹ - شیخ عبد المجید شیرازی مینوچهر:

من ز قول سنا نوشتم: "وای / رفت عبد المجید شیرازی"
"۱۳۸۹ هـ ق"

۵۰ - حاج شیخ محمد تقی آملی:

خواستم تاریخ فوتش از سنا / کش ارادت داشت در صافی دلی
بهر تاریخش به شمسی گفت: "آه / رفت از دنیا تقی آملی"
"۱۳۵۰ هـ ش"

۵۱ - حاج عبد العلی ارباب اصفهانی:

از پی تاریخ او کلک سنا زد رقم / "بودی ز ارباب فضل حاجی عبد العلی"
"۱۳۸۴ هـ ق"

۵۲ - شیخ علی عبد الرّسولی:

چون علی از جمع بیرون شد به تاریخش سنا را / گو نویسد درجنان بگرفته جا عبد الرّسولی
"۱۳۶۲ هـ ق"

(علی = - ۱۱۰) - (در جنان بگرفته جا عبد الرسولی = ۱۴۳۲) --> ۱۳۶۲ هـ ق

۵۳ - میرزا علی روحانی وصال شیرازی :

سال رحلت او را از سنا بپرسیدم گفت:"رفته روحانی در وصال یزدانی"
"۱۳۷۳" هـ ق

٥٤ - مجتبی مینوی :

سال وفاتش از سنا شمسی هجری خواستم درپاسخم این جمله گفت" آه‌دریغ‌ازمینوی"
"۱۳۵۵" هـ ش

۵۵ - مادّه تاریخ وفات استاد جلال همایی سنا به قلم و سرودهٔ خودش (چند روز قبل از وفاتش) :

سنا جلال همایی به گوش غیب نیوش ندای اِرْجِعی از بام عرش چون بشنفت
شکفته گشت به لبّیک و بهر تاریخش "ز آشیانهٔ تن شد رها همایی" گفت
"۱۴۰۰" هـ ق

استاد هُمایی سنا، علاوه بر مادّه تاریخ های دانشمندان و شاعران و بزرگان دین وادب ، دربارهٔ آثار فرهنگی و تاریخی وکتاب ها و دیگر مسائل فرهنگی نیز قطعات مادّه تاریخ از خود به یادگار گذاشته اند، از جمله:

۱ - مادّه تاریخ، بنای مدرسهٔ طُلّاب علوم قدیمه در قریهٔ ریز لنجان (نزدیک اصفهان):

چوگشت مدرسه بنیاد بهر تاریخش "اساس درس شریعت" سرود طبع سنا
"۱۳٦٦" هـ ق

۲ - مادّه تاریخ ، لوله کشی آب و بنای بیمارستان پانصد تختخوابی نمازی در شیراز:

کلک مُشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "ازنمازی زنده شد شیراز با فرهنگ و ادب"
"۱۳۷۱" هـ ق

۳ - مادّه تاریخ حریق مسجد اَقْصیٰ در بیت المقدّس:

"جود" چو آمد به جمع حادثهٔ شوم را سنا به تاریخ گفت:" مسجد اقصی بسوخت"
(مسجد = ۱۰۷ + اَقصیٰ= ۲۰۱ + بسوخت = ۱۰٦۸ + جود = ۱۳ ---> ۱۳۸۹) هـ ق

٤ - بنای آرامگاه بابا طاهر عریان همدانی :

سال اِتمام بنا جستم ، سنا گفت:" مست جام معنی طاهر است"
"۱۳۹۰" هـ ق

۵ - مادّه تاریخ اختتام طبع دیوان طرب اصفهانی :

با طَبع قرین چوگشت گفتم دیوان طَرب ، طَرب فزا گشت

۶ - مادّه تاریخ بنای بقعهٔ آرامگاه صائب در اصفهان به سعی و اهتمام انجمن آثار ملّی ایران :

سنا پا درمیان بنهاد و گفت از بهر تاریخش "اساس طرح این آرامگاه از فکر صائب شد"
"۱۳۸۴ هـ‌ق"

۷ - مادّه تاریخ طبع کتاب مزارات بخارا تألیف احمد بن محمود معروف به "ملاّ زاده" به کوشش احمد گلچین معانی متخلّص به "گلچین":

سنا خواست از بنده تاریخ طبعش بگفتم : "به تاریخ گلچین احمد"
"۱۳۷۹ هـ‌ق"

تاریخ هجری شمسی:

احمد گلچین "مزارات بخارا" طبع کرد وز سنا تاریخ جُستم گفت در ابجد شمار
نام گلچین با سر "احمد" از او چون کم کنی گرددت تاریخ طبع او به شمسی آشکار
"۱۳۳۹ هـ‌ش"

۸ - مادّه تاریخ شرح بوستان سعدی نوشتهٔ آقای استاد محمّد علی ناصح:

بهر تاریخش سنا ایدون نوشت "کرده ناصح تازه بُستانِ کمال"
"۱۳۹۵ هـ‌ق"

۹ - ماده تاریخ ، تعمیر بُقعهٔ شاه خلیل اللّه در قصبهٔ تفت یزد:

بُقعهٔ شاه خلیل اللّه گشت تازه از لطف خداوند جلیل
سالِ انجام بنا خواست سنا گفتمش: "مقبرهٔ شاه خلیل"
"۱۳۲۳ هـ‌ش"

۱۰ - مادّه تاریخ طبع دیوان سیّد کریم امیری فیروزکوهی به همّت خانم امیر بانو امیری مصّفا:

کلک مشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "آن که دیوان خوانده گوید یا کریم"
"۱۳۹۵ هـ‌ق"

۱۱ - مادّه تاریخ بنای خانقاه سلسلهٔ نعمة اللّهی در تهران به همّت آقای حاجّ میرزا عبد الحسین ذو الرّیاستین نعمة اللهی شیرازی ملقّب به مونسعلی شاه:

بهر تاریخ بنا گفت سنا "با صفا خانهٔ حقّ شد بنیان"
"۱۳۵۵ هـ‌ق"

شاد روان استاد محمد تقی ملک الشعراء بهار:

کلک مشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "گلشن علم و ادب بفسرد با مرگ بهار"
"۱۳۷۰ هـ‌ق"

منابع

۱ - همایی نامه، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، چاپ و انتشارات دانشگاه تهران ، سال ۱۹۷۷م.
۲ - دیوان سنا، به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی ، ۱۳۶۷ هـ ش، چاپ تهران.
۳ - دیوان طرب اصفهانی ، به اهتمام استاد همایی، چاپ تهران ، انتشارات فروغی ، ۱۳٤٦ هـ ش.
٤ - دیوان سه شاعر اصفهانی (عَنقا، سُها، طَرَب)، به اهتمام استاد همایی ، چاپ تهران،انتشارات فروغی،۱۳٤٦ هـ ش .
٥ - اطّلاعات عمومی ، تألیف : عنایت اللّه شکیبا پور، چاپ انتشارات اشراقی تهران ، ۱۳٤٤ هـ ش،
٦ - تذکرهٔ سخنوران معاصر تألیف: عبد الرّحیم خلخالی ، چاپ تهران، (ج ۱)، ۱۳۳۳ خورشیدی.
۷ - دریای گوهر ، دکتر مهدی حمیدی ، چاپ تهران (ج ۳)، ۱۳٤۸ هـ ش.

تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد اول و دوم

مشتمل بر تاریخ ادبیات ایران از ازمنهٔ قدیم تاریخی تا حملهٔ مغول

تألیف:

جلال الدین همائی

استاد دانشگاه

از انتشارات کتابفروشی فروغی تهران [illegible]

چاپ دوم

تهران ۱۳۴۰

از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

(۳)

همائی نامه

مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی

تقدیم شده به

استاد جلال الدین همائی

زیر نظر

مهدی محقق

تهران ۲۵۳۵

هو العالی

[illegible]

رباعی فوق را که پیش ساخته بودم با تصرف و تغییر [illegible] تحفه کردم [illegible] هنگام سحر لیلهٔ یکشنبه هفتم آذرماه ۱۳۵۰ شمسی نهم شوال ۱۳۹۱ قمری هجری [illegible]

(جلال الدین همائی)

ابوریحان بیرونی

اختراعات و اکتشافات و فن نجوم

از

استاد جلال الدین همائی

تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

غزالی نامه

شرح حال و آثار و عقاید و افکار ادبی و مذهبی و فلسفی و عرفانی

امام ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

متولد ۴۵۰ متوفی ۵۰۵

طبع دوم

با تجدید نظر و اضافات

تصنیف و تالیف

استاد جلال الدین همائی

دیوان سنا

مجموعهٔ اشعار استاد علامه جلال الدین همائی
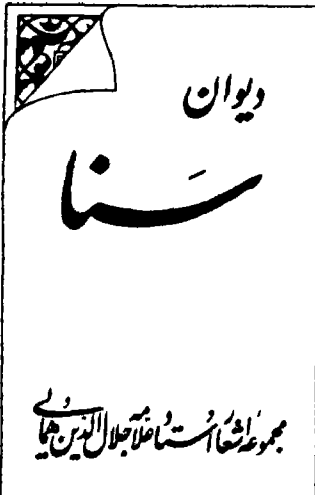
مروارید پارسی :

زبان فرشتگان و بهشتیان

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - ایرج تبریزی

حضرت آیة الله حسن حسن زاده آملی از چهره های تابناک عرفان اسلامی در مصاحبه با کیهان فرهنگی شماره پنج، در مرداد ماه سال ۶۳ شمسی، اشاره مهمی به این مضمون دارد که :

در بعضی روایات، زبان بهشتیان، زبان عربی فصیح یا زبان فارسی دری ذکر شده و منقول است که رسول خدا (ص) نیز به فارسی سخن گفته اند. شاید حافظ در همین مقام است که می گوید:

گر مطرب حریفان آن فارسی بخواند　　در وجد و حالت آرد پیران پارسا را

آقای دکتر حسین آذران درکتاب آیین نگارش خود، در صفحات ۱۴ و ۴۰۸ قریب به این مضمون می‌نویسد:

" پس از آنکه فرهنگ بارور ایران بادیانت اسلام به هم پیوست، زبان فارسی دری جلوه گاه آیین مقدس اسلام و جولا نگاه گسترش آن شد و رفته رفته جنبه تقدس یافت و علاوه بر آنکه قرآن و تفسیر قرآن و احادیث نبوی و اخبار اسلامی به زبان فارسی در آمد، در طول صدها سال هزاران سخن الهی و عرفانی و اخلاقی به نظم و نثر آفریده شد و فارسی را زبانی مقدس و ملکوتی ساخت، تا آنجاکه امام " ابو حنیفه " صفات باری تعالی و بخشهایی از نماز و دعا را به فارسی ادا فرمود و " محمد بن محمد بلخی " از قول پیامبر بزرگوار اسلام نوشت که : " زبان بهشتیان فارسی دری است و فرشتگانی که در عرش اعظم اند به فارسی دری سخن می‌گویند".

" ابن عراق کنانی " حدیث زیر را نقل نموده که : " در آسمانها به فارسی سخن می گویند و وحی ذات قیوم سرمدی در فرمانهای نرم و آرامش بخش به فارسی و در فرمانهای سخت، به عربی است." همچنین " ابو الفضل میبدی " و " ابی الشیخ "

احادیثی نقل کرده اند که شخص پیامبر اکرم(ص) در آنها کلمات فارسی به کار برده اند و با یاران خود از جمله " سلمان فارسی " و " ابا هُریره" گاه به فارسی سخن گفته اند؛ من جمله به " ابا هریره" که شکم درد داشته فرموده اند:" یا ابا هریره اشکنب درد "که البته شاید این روایت جای تأمل داشته باشد.

شمس تبریزی در بخشی از سخنان پراکنده خود که آقای دکتر صاحب الزمانی آن را در کتاب "خط سوم" نقل کرده است، می‌گوید :" زبان فارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی ، آن معانی و لطایف که در پارسی آمده در تازی نیامده است". این کلام دربیان گرم مولوی چنین آمده‌است:

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است　　عشق را خود صد زبان دیگر است
بوی آن دلبر چو پرّان می شود　　آن زبانها جمله حیران می شود

حضرت آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۷ ، در سمینار دو روزه زبان فارسی ، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همین مفاهیم را ضمن سخنانی مبسوط و مهم بیان داشتند که به پاره ای از مضامین آن اشاره می شود:

"حقیقتا زبان فارسی جزو زبانهایی است که در فضیلت آن باید چیزها گفت و نوشت .... دین اسلام به وسیله زبان فارسی به شبه قاره (هند) رفت و مردم مناطق شرقی و جنوب شرقی آسیا و اندونزی متون اصلی اسلامی را در آن مناطق از فارسی زبانان آموختند .... فارسی زبان دین و زبان اسلام بوده و زبان مقدسی است، همچنانکه در شبه قاره، امروزه کتاب گلستان سعدی و دیوان حافظ در نزد کسانی که با زبان فارسی آشناهستند جزوکتب مقدس است. امروزه زبان فارسی، زبان انقلاب است، زبان اسلام راستین است، زبان اسلامی است که می تواند ملتها را بیدار کند .... پیامی که می تواند در خلال کلمات فارسی ، منتقل بشود در خلال هیچ گفتار عربی ممکن نیست منتقل شود.خصوصیات خود زبان فارسی ظرفیت وسعهٔ آن است. شخصیتی مثل اقبال لاهوری که یک مغز بزرگ و یک سرچشمه جوشان تفکر اسلامی و انقلابی بوده است فارسی را در دوران کودکی و نوجوانی نمی دانسته بعدکه به بلوغ فکری می رسد، افکار بلند اسلامی خود را -که هنوز برای ما شناخته نشده است - در قالب زبان فارسی می ریزد .... اقبال هم مانند

بسیاری که در اروپا زندگی کرده بودند می توانست زبان انگلیسی را که در شبه قاره رایج بود و زبان شبیه به زبان مادری او بود، انتخاب کند، اما اقبال فارسی را انتخاب کرد. خود او می گوید: من دیدم که آن افکار جز در ظرف زبان فارسی ریخته نمی شود و این درست است. آن زبانی که سایش و هنجارهایی در حد غزلیات حافظ و شمس دارد و قالبهای از پیش ساخته، برای تمام مفاهیم عرفانی، شایسته آن است که کسی مثل اقبال آن را انتخاب کند. این ظرفیت زبان فارسی است. البته زبان عربی هم یقیناً زبان پر ظرفیتی است، لکن بنده شک دارم که زبان عربی این قدر معروف به سعه و ظرفیت، از زبان فارسی سعه بیشتری داشته باشد.(که این همان مضمون گفتار شمس تبریزی در پیش گفته است)

من نمی دانم حقیقتا چطور می شود بعضی از اشعار حافظ را با همان مضامین در قالب عربی ریخت. در اشعار عربی هم انسان پیدا نمی کند چیزی را که اینهمه معنویت در قالب یک کلام ریخته شده باشد.

ایشان مطالب مهم دیگری درباره زبان فارسی وارج و اعتبار آن فرموده اند که ان شاء الله در مقالات بعدی این سلسله مقالات، به آن اشاره خواهد شد.

قدر مسلم فردوسی نیز بر همان باوری بوده است که شمس و مولانا بوده‌اند، چرا که به گفته خود با پرداختن به زبان فارسی نه تنها ایران، که عجم را زنده کرده است و جا دارد که ما فارسی زبانان به زبان فارسی که زیر بنای فرهنگ و مدنیت بسیاری ازکشورهای اسلامی بوده و هست، ببالیم. زبان فارسی، زبانی است زنده و پویا که برای ادای مفاهیم گوناگون آمادگی کامل دارد. واژه هایی نظیر: هوا پیما، گرما سبح، گواهینامه، آزمایشگاه، آسایشگاه، ارزیابی، شهرداری، دانشکده، دانشسرا، دانش آموز، دانشجو، دانش پژوه، دانشنامه، دانشمند،دانشور و جز آن که امروزه کاربرد همگانی یافته، گویای درستی این نظر است. آنچه از عربی نیز وارد زبان فارسی شده نه تنها به آن لطمه نزده، بل بر غنای آن افزوده و مایه گشاده زبانی فارسی گویان شده است؛ به گونه ای که حافظ در قالب بهترین صورت الفاظ و استوار ترین شیوه کلام که حتی در عربی به کار نرفته از آنها بهره جسته و شاهکار ماندگار خود را آفریده است. گو اینکه روح متحرک و جاودانی ادب پارسی نیز در کلمات عربی تصرفاتی داشته و آن را از حیطه ملکیت عربی خارج ساخته است؛ مانند:مدید، سلیح، حسیب، کتیب، عتیب،

اعتمید که در اصل عربی آن : مداد، سلاح ، حساب ، کتاب عتاب و اعتماد بوده است. برای مثال مولوی می گوید:

گـر شـود بیشه قـلم دریـا مـدید   مـثنوی را نـیست پـایانی پـدید

البته درباره زبان عربی اهل علم بر این عقیده‌اند که اگر اسلام و قرآن نبود، لغت و ملیت عرب هم محفوظ نمی ماند. قرآن، لغت عرب را محفوظ داشت و اگر روزی اسلام از میان ملت عرب برود، عرب هم از میان خواهد رفت. مضافاً اینکه پارسی زبانان نیز با تتبعات و تألیفات ارزنده خویش به ذخایر زبان عربی افزوده اند و در حدیث ، تفسیر، فلسفه و عرفان و به ویژه در لغت عرب بیشترین دانشمندان غیر عرب را ایرانیها تشکیل داده‌اند تا آنجا که بسیاری از آنان سرآمد ابدال عرب شدند و بیش از تمام اقوام مسلمان ، برای اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی تلاش کردند.

رسالت استادان زبان فارسی

و اما زبان شناسان . معتقدند که زبان فارسی امروزه حساسترین مراحل حیات خود را می گذراند و مطالعه و تحقیقی جامع در این زمینه ، به کار جمعی ، پر حوصله و بلند مدت و دقیق نیاز دارد، که این مهم بی هیچ شبه بر عهده استادان ارجمند زبان فارسی در دانشگاههاست ؛ چراکه زبان نیز مانند هر پدیده دیگر به مرور زمان تکمیل و دستخوش دگرگونی خواهد شد و فراگیری زبان صحیح و فصیح ادبی ، موکول به فراگرفتن اصول و قواعد آن و پیروی از کلام نویسندگان بزرگ است و اگر تصرفی در آن شود، باید بروفق روح زبان و ساخت و ریخت آن باشد، به طوری که خواص آن را بپسندند و عوام از فهم آن عاجز نمانند.

مسئله مهم دیگری که آقای ناصر پور قمی به مضمون زیر در کتاب " زبان فارسی از پراکندگی تا وحدت" اشاره کرده به این شرح است که امروزه وسایل ارتباط جمعی از عوامل عمده ای هستند که در مسیر کلی تمرکز زبانی عمل می‌کنند و زبان فارسی را در ایران به سوی "وحدت" یا " تهرانی شدن" می رانند، که خود حدیثی مفصل است و در این مقال نمی گنجد.

برخی از زبان شناسان " تهرانی شدن" یا " وحدت زبانی " را ناشی از دگرگونی

نظام اقتصادی و اجتماعی تازه ، به جای نظام فئودالی گذشته قلمداد می کنند.نظام تازه ای که تمرکز در هر چیز ، از جمله زبان را طلب می‌کند و یکی از پیامدهای آن انهدام نیمه زبانها و گویشها و نیمه گویشهای متفاوت فارسی، است *که امری طبیعی به شمار می رود و موافق با قوانین تکامل است و نظر می دهند که هر زبان از جمله زبان فارسی در فرار وی وحدت خود ، به طور آشکار به سوی مرکز اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تمایل دارد.

به عبارت دیگر همان گونه که در انگلستان ، زبان انگلیسی عمدتاً " لندنی " و زبان فرانسوی در فرانسه "پاریسی" شده‌است، طبیعی است اگر زبان فارسی نیز "تهرانی" شود؛ که صرف نظر از دشواری راه ، هیچ مقاومتی نیز قادر به انسداد این سیر طبیعی نخواهد بود و محو گویشها و نیمه زبانهای وابسته به زبان فارسی و ایجاد وحدت زبانی ، امری حتمی و اجتناب ناپذیر خواهد بود که هم اکنون شاهد این جریان جبری هستیم.

در هر صورت زبان پارسی علاوه برآنکه زبان دل است و زبانی است که می توان عالیترین احساسات و اهتزازات روح را در قالب آن ریخت ، در قرون متمادی بر دنیا حکومت می‌کرده است به طوری که مارکو پولو سیاح و نیزی می گفت:" از پشت دیوار چین تا دریای سیاه قلمرو زبان فارسی است". تند باد حوادث و لشکرکشیهای اسکندر و حمله وحشیانه مغول هیچ یک نتوانست کاخ عظیم زبان فارسی را متزلزل سازد و هر گاه فتور و سستی ایجاد می شد، نخبگانی همچون فردوسی بر می خاستند و برای استحکام بنای زبان پارسی همت می گماشتند.

عده زیادی از مستشرقین و آشنایان به تاریخ عمومی دنیا معتقدند که مهمترین ضامن بقاو استقلال این کشور کهنسال با آنهمه لطمات و صدمات تاریخی، زبان فارسی است که همچون زنجیر، مردم این کشور را به هم پیوند داده است. به همین لحاظ است که برخی از بزرگترین نویسندگان مصری همچون طه حسین و سلامه موسی به ایرانیان رشک می برند که بزرگان آنان نتوانستند بارزترین نمونه ملیّت یعنی زبان خود را از دستبرد زمان نگاه دارند؛ حال آنکه ایرانیان نه تنها آن را از دست نداده‌اند، که هر روز بر نقش و نگار این بنای رفیع و زیبا افزوده‌اند.

اما از حق نباید گذشت اکابر شبه قاره هندو پاکستان نیز در غنای این زبان و

نگهداری آن سهم عمده ای داشته اند. آقای دکتر ذبیح الله صفا در پیشگفتار فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان تألیف آقای دکتر شهریار نقوی در این باره می گوید:

"من از آن باب که خود را یکی از خادمان ساحت سخن پارسی می شمارم، هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاس و حق شناسی در برابر اینهمه کوشش هندیان در نگه داشت گنجینه ادب پارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم، خود را به عنوان مدافع قهرمان آثار پارسی معرفی کردند، شاعران ما را پذیرفتند، به نویسندگان ما پناه دادند، آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان خریدند و با کوششهای مداوم خود در آموختن و تتبع زبان و آثار پارسی بر شمار شاعران و نویسندگان پارسی و آثار آنان، به مقدار زیادی افرودند.

کتابهایی که در هر یک از فنون ادب پارسی در سرزمین پهناور هند و پاکستان نوشته شده بی شمار است و تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. چه خوش بود که همتها در این راه گماشته می شد تا نسلهای حاضر و آینده ایران از وجود این سرمایهٔ عزیز ادب پارسی در آن دیار آگاه باشند".

مرحوم دکتر شهر یار نیز در مقدمه کتاب یاد شده می نویسد:

"کتابخانه های عمومی و خصوصی در هند و پاکستان مملو از کتابهای گرانبها و پر ارج نثر و نظم پارسی است که در آن سرزمین تألیف شده است. اغلب ایرانیان مانند اعراب که ممکن است از عشر عشیر تألیفات ایرانیان به زبان تازی آگاهی نیافته باشند، نامی از آنها نشنیده‌اند".

از ذات باری می‌خواهیم به ما توفیق دهد تا از اقیانوس بی کران هنر و ادب پارسی در شبه قاره، از جمله کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی "اسلام‌آباد" و دیگر کتابخانه‌های پاکستان که گنجینه‌ای است سرشار از جلوه‌های متعالی روح انسانی و گهرهای ناب و لآلی درخشان از حقایق و معارف گوناگون، به مرور نثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت کنیم.

فصلنامه دانش با کمال اشتیاق پذیرای مقالات دانشجویان عزیز، به زبان فارسی است. چه بسا نقد و نظر درخصوص مقالات آنان نیز، راهگشا و موجب رشد و بالندگی ذوق هنری ایشان شود. لذا در تحقق این مهم و در ابتدای راه، مقاله ای از آقای جواد رسولی دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته را می‌خوانیم.

اقبال لاهوری فیلسوف شرق و حکیم برجسته

فیلسوف شرق، حکیم امت و متفکر پاکستانی شادروان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری معروفترین سراینده شعر در دو زبان فارسی و اردو، بدون تردید از شخصیت های نادری است که به واسطهٔ آثار جاودانی خود، مال شرق راتکان داده و به خود آورده است.

وی با منظومات پرخروش و اشعار مهیج خودکه حاوی افکار بلند و اندیشه‌های عمیق است، احساس برادری ، انگیزهٔ همزیستی و همبستگی جذبهٔ یگانگی و صلح جویی، عاطفه رفاقت و همکاری و میهن دوستی و غرور ملی را در قلوب افسردهٔ همکیشان خود تولید نمود و بعد از مطالعات عمیق و بررسی و رسیدگی های پی گیر در مسائل لاینحل که سد راه آزادی آنها بود به این نتیجه رسید که مهمترین عامل عدم پیشرفت در جهت کسب آزادی و استقلال ، همانا یگانگی ملت شبه قاره هند از مذهب و سنن و فرهنگ بومی خود است.

اقبال اولین کسی است که برای تأسیس این خاک پاک، طرح ریخته و تحقق آن را پیش بینی کرده است. او نقشی سترگ در ایجاد آن ایفا کرد، به گونه‌ای که لقب «معمار سرزمین پاک» ، زیبندهٔ آن فقید سعید است:گرچه خود مجال نیافت تا کشور پاکان را از آن نظر که خواسته بود، رؤیت کند. به گفتهٔ شاعر شهید دکتر صادق سرمد :

گرنماندی تا ببینی کاروان در منزل است   شد نوای کاروان آوای سوز و حال تو

مکتب اقبال به عالم انسانیت تعلق دارد و پیام او پیام محبت برای جهان بشریت است و شعر او الهام بخش دلهاست :

شعر را مقصود اگر آدم گری است   شاعری هم وارث پیغمبری است

اقبال برای بیان رسالت بزرگ خود زبان اردو را کافی و کامل ندانست بدین سبب روی به زبان وسیع فارسی آورد و در این ساحت پهناور هنرنمایی کرد، تا روح پژمرده ما را بیدار و به زیباترین و نشاط انگیزترین و روح پرورترین جهان معنی یعنی جهان ادبیات فارسی ، آشنا کند. وی برای عموم مردم و خصوصاً برای ما دانشجویان یک دائرة المعارف کامل و رساست.

اقبال شعر فارسی را از خواب دویست ساله بیدار کرد و به کالبد نیمه جان زبان فارسی در شبه قاره که به راه زوال می رفت ، روح تازه بخشید و این امر موجب شد که رشتۀ الفت و پیوند شبه قاره با مردم ایران همچنان استوار باقی بماند و حتی محکمتر شود.

گرچه هندی در عدوبت شکراست   طرز گفتار دری شیرین تر است

براستی که نظیرش را کم می شناسیم. اقبال بزرگمردی که با قدرت و تسلطی آن چنان که به ادب و فرهنگ پارسی داشته است ، سیل افکارش چون مولوی در مثنوی جاری می شود. او به فارسی سلیس قصیده و غزل می سراید، قطعه می نویسد ، به سبک خیام رباعی می گوید و ندای پرشور عشق سر می دهد :

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر   دل از حریم حجاز و نوا رشیراز است

در غزلهایش ما امتزاج هر سه سبک معروف شعرای ایران. سبک عراقی، سبک خراسانی و سبک هندی را می بینیم، ولی چیزی که سبک مخصوص اقبال را آفریده است ، نوآوری و ترکیب اصطلاحات جدید و نفوذ افکار و طرز بیان متفکران مغرب است، اقبال بدون اینکه روحیۀ شرقی خود را از دست بدهد، سالمترین و جالبترین صفات ادبیات جدید مغرب را کسب کرده و این امر بر جذابیت شعر و فکرش در میان مشرق زمینیان و غربیان افزوده است. وی نه تنها اسالیب مخصوص ایران، بلکه طرز فکر مشرق و مغرب را با یکدیگر پیوند و وحدت و یگانگی معنوی قدیم و جدید را به بهترین وجهی با یکدیگر تطبیق

داده و براستی چه درست تشخیص داده است.

شرق حق را دید و عالم را ندید غرب در عالم خزید، از حق رمید

- اقبال از تاروپود دیرینه و نو از ارتفاعی معنوی تمایلات و احتیاجات روز افزون را حس کرده است :

به سواد دیدهٔ تو نظر آفریده ام من به ضمیر تو جهان دگر آفریده ام من
همه خاوران بخوانی که نهان ز چشم انجم به سرود زندگانی سحر آفریده ام من

مطلب دیگری که توجه شعرا و ادبا را بیشتر جلب می کند ، این است که شعر وی به سبک هندی کمتر شباهت دارد و اقبال سوز و گداز و صمیمیت و خلوص بیان را بر باریک خیالی و صنایع شعری ترجیح می دهد :

اگرچه زادهٔ هندم فروغ چشم من است ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

مرا نگر که در هندوستان دیگر نمی بینی بر همن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

اقبال در اشعار خود گاهی فلسفه خودی را بیان می کند و گاهی به انسان و خصوصاً به امت اسلامی، درس عمل و حرکت می دهد و اشاره به صفات اسلاف و عظمت رفتهٔ ملت اسلامی کرده، می گوید : «مرا دیگر تاب گفتار نیست».

البته وقتی کلام افکار و اشعار این نابغهٔ بزرگ مشرق زمین، یعنی علامه دکتر محمد اقبال را مطالعه می کنیم در می یابیم که اساس تفکرات او را دین و کتاب خدا تشکیل می دهد که پر از نکات بسیار عمیق و دقیق است و سوز و مستی اقبال، مثل چراغی راهنما، قلب و ذهن خواننده را تابناک می سازد، کلام ایشان در قالب ارزشهای اخلاقی و روحانی ماورای زمان و مکان است و تازمانی که انسانیت طرفدار دارد، نام او همیشه جاویدان خواهد بود.

* * * * * * *

ڈاکٹر سید وحید اشرف اشرفی کچھوچھوی

نعت

درد فرقت چنان خلد در دل — دل فسرده ماند در چنین مشکل

لذت درد هست چیز عجیب — زیست را یک همین شود حاصل

دارد این درد راحت جان هم — گرچه در هجر می‌شود بسمل

ایلهی هست جستجوی سکون — درد دل هست یکۂ حاصل دل

من که عاشق شدم دل خود را — دل من شد به شاه دین مایل

دل که خالی شود ز حب نبی — دل نباشد که هست تودۂ گل

رو بشو نقش خاک پای نبی — هست معراج دل همین منزل

گیر محکم سفینه بیتش — می روی بی خطر سوی ساحل

حامل عشق اهل بیت بود — دل که او عرشش را بود حامل

زیستن در جهان به نقش نبی — بس همین اشرف است مقصد دل

قول اشرف همیشه یاد بدار
هست دیوانه نبی عاقل

سلطان المشائخ حضرت خواجہ
نظام الدین اولیاؒ کی نظر میں

حق

اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ

حق علی کے ساتھ اور علی ساتھ حق کے۔ حدیث رسولؐ

امامت راکسی شاید کہ شاہ اولیاء باشد — بہ زہد و عصمت و دانش مثال انبیاء باشد
امام دین کسی باشد کہ چون تاج دکمر دارش — بہ فرق از ھل اتیٰ تاج دکمر از انما باشد
امام حق کسی باشد کہ بے امرِ خدا ہرگز — نکردہ ہیچ کاری او کہ آں کار خطا باشد
امام حق کسی باشد کہ اندر مدحت رویش — نوشتہ آیت رحمت چو خط استوا باشد
امام حق کسی باشد کہ در شرع نبی یکسر — بہ ہر مشکل کہ درمانی ترا مشکل کشا باشد
امام حق کسی باشد کہ باشد جامع قرآن — نبیؐ را حجت و برہاں بہ ہنگام دعا باشد
امام حق کسی باشد کہ باشد بت شکن در دیں — نہ ہمچو آن غبی بیدین کہ معبودش ریا باشد
امام حق کسی باشد کہ باشد ہمسر زہراؑ — چناں رفعت کہ می بینی بجز حیدر کرا باشد
امام حق کسی باشد کہ از روئے منیر او — زمغرب شمس برگردد کہ تا فرماں روا باشد
میان کعبہ و زمزم ہزاران عمر بگذاری — گرت مہر علیؑ نبود ہمہ عمرت ہبا باشد

نظام الدین حیا دارد کہ گوید بندۂ شاہم
ولیکن قنبر او را کمینہ یک گدا باشد

میر عبدالعزیز

منقبت میر سیّد علی ہمدانی

رہبر ماست مرد لاثانی   کاشمیری و ترک و افغانی
همه می گویندش علی ثانی   با تو گویم اگر نمی دانی

میر سید علی همدانی

واقف راز زیست ما را کرد   نورِ اسلام آشکارا کرد
همسر شاه هر گدا را کرد   کیست آن بانیٔ مسلمانی

میر سید علی همدانی

وَے بشهر کو لاب آسود است   حامی دین مصطفٰے بود است
صاحب علم و صاحب جود است   بُد فرشته بشکلِ انسانیٔ

میر سید علی همدانی

بهر تاجیک او امیر جان   اهل کشمیر را شه همدان
ره نموده به ملت افغان   آن علمدار نور یزدانی

میر سید علی همدانی

هست او رہبر صغیر و کبیر خلق گویند ورا امیر کبیر
واقف کلد و ماہر تدبیر ہست آن عندلیب بستانی

میر سید علی ہمدانی

گشت تاراج گلشن کشمیر سوی او یک نگاه کن ای پیر
بہر آزادیش بکن تدبیر بسکہ گشت است ظلم طولانی

میر سید علی ہمدانی

اہل تاجیک و پاک وهم ایران این سه هستند یک دل و یک جان
صاحب دین و صاحب ایمان هر سه را داد درس ایمانی

میر سید علی ہمدانی
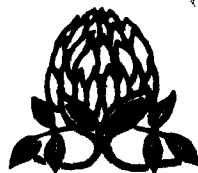
سید حسنین کاظمی

فصل عشق

چو بلبلی ز ورود بهار داد نوید
هزار غنچهٔ نشگفته در چمن خندید

بهار آمد و در دشت و کوه لاله دمید
لباس نو بتنش کرد هر کسی که شنید

بهار حسن بباغ جهان چو گشته پدید
هزار عاشق غمدیده آه و ناله کشید

بیا بریم بدشت و دمن، قدم بزنیم
که فصل عیش و سرور است و روز و عدو عید

بفیض فصل بهار است اینکه در گلشن
هزار ها گل نرگس گشوده چشم به دید

هجوم خیل نگاران چو دید بر صحرا
غزال وحشیٔ دشتی بسوی شهر رمید

شکستن دل خوبان نشایدت زنهار
بدین بهار بباید که ناز یار خرید

ثبات عمر بشر در جهان چو پرسیدم
شکوفه گل شد و گل هم شبانه روز دمید

به عندلیب چو گفتم بگو زعیش جهان
نشست بر سر شاخی، سرود نغمه، پرید

سحر بخاطر یک خنده چمن، شبنم
هزار قطرهٔ اشکش بروی گل بچکید

خلاف اگر که ببینی زیار خویش گهی
بلا درنگ بباید زیار خویش برید

گل حیات درین کهنه خارزار جهان
دمید و دامن صبر و تحملش بدرید

بسوی خانهٔ اصلیش رفت و از شادی
بریش کهنه درختان آرزو خندید

زبهر شادی و شور و نشاط قلب حزین
هزار چهرهٔ گلرنگ و شاد باید دید

عارف جلالی

رباعیات

از کار جهان - نشان بنمایان اثری
وین مشکل بی گمان، آسان گذری
ای عارف کائنات وای واقف راز
از بود و عدم منزل و دوران خبری

این صحبت خوش نمائی مایک دو دم است
یک لحظه چه گفتی که ازین نیز کم است
هشیار که تا خبر شدی قافله کو
پندار که تا نفس کشیدی عدم است

تا بادهٔ زندگی به جامت باشد
فرمان جهانیان به نامت باشد
از روز قیامت چه بترسم آری
روزیکه نباشیم قیامت باشد

دنیا است که حرص و طمع و آز زده
یا ناز زده سوز زده ساز زده
ما هم که درین قفس نمائی هستی
مرغیم، ولی حسرت پرواز زده

عارف جلالی

غزل

چشم از غم و اندوه جهان دوز و دگر، هیچ
در آتش خود سوختن آموز و دگر، هیچ
باز انجمن ناز شد افسرده و تاریک
باز آز دل مشعله افروز و دگر، هیچ
خواهی که سلامت کشی زین محشر گیتی
یک حرفِ دلاویز بیاموز و دگر، هیچ
دنیاست که اسرار مه و سال مسلسل
عمریست که تکرار شب و روز و دگر، هیچ
از مخمصۂ اجر و جزا نیک رهانید
نازیم برین عشق بد آموز و دگر، هیچ
ز آتش نفس سوختہ سامان چه بر آید
جز آه شرر بار جهانسوز و دگر، هیچ
آسوده ز هر سود و زیان حضرت عارف
مائیم و دل معرفت اندوز و دگر، هیچ

اسلم انصاری

ای ایران

من که با قصه و عنوان تو دل باخته ام — همه جلوه و سامان تو دل باخته ام
خامهٔ سعدی و حافظ چو حقیقت پیراست — بگلستان و به دیوانِ تو دل باخته ام
چه بهاری که از این گلشن معنی بدمد — به گل و سنبل و ریحان تو دل باخته ام
ای خراسان وری و مشهد و تهران و اراک — بخدا با همه ایران تو دل باخته ام
به همه دانش و فرهنگ هنر ارج نهم — به روایات درخشان تو دل باخته ام
همچو آن شاعر مشهور جهان گوته بنام — به حکایات نگارانِ تو دل باخته ام
همچو اقبال خود آگاه و سخن گوی بزرگ — به سخن های حکیمان تو دل باخته ام
حافظؒ و مولویؒ گوی که نگاران من اند — من به این نغمه سرایان تو دل باخته ام
انقلاب تو به دنیا چه دگرگونی داد — به هنرهای شهیدان تو دل باخته ام
چه فداکاری و پامردی و تسلیم و رضا — بشکوفایی ایمان تو دل باخته ام
فجر تو فجر همه حشا وریان می خواهم — که باین فجر درخشان تو دل باخته ام

نارسیده به چمن های تو سرمست توام
ناچشیده زمستان تو دل باخته ام

گوته: شاعر آلمانی و نویسنده جهانی که دوستدار شعر فارسی بود و تحت تاثیر فرهنگ و هنر ایران و شعر حافظ و سعدی دیوانی از منظومات خود به عنوان دیوان غربی تالیف کرده بود و در جوابش علامه محمد اقبال لاهوری، شاعر بزرگ و متفکر پاکستان دیوان "پیام مشرق" نوشت.

مقصود جعفری

غزل

در دستِ یار ساغرِ صهبا نیافتم
صد حیف در چمن گل رعنا نیافتم

عمری گذاشتم که ببینم جمال دوست
رفتم به دیر و کعبه خدا را نیافتم

بیمار عشق هستم و دانی که سالهاست
جز خاک کوی یار مداوا نیافتم

تا غرقه ام ز حسرت و محنت به جستجوی
جز گوهری عشق به دریا نیافتم

دستم بگیر کز همه عالم بریده اند
از معجز تو ره به مسیحا نیافتم

از بسکه شوق دیدن رویت به سینه بود
اندیشهٔ رهایی فردا نیافتم

بشنو کنون تو نالهٔ سوزانِ جعفری
دیگر به قلب غم زده اش جا نیافتم

مقاله حاضر چکیده تحقیقی ارزنده از خانم دکتر محموده هاشمی برای دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی در سال ۱۹۸۹ میلادی از دانشگاه پنجاب - لاهور است که فصلنامه دانش اقدام به چاپ آن برای دوستداران ادبیات فارسی کرده است

تحول نثر فارسی در شبه قاره
از عهد بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم
(۱۷۰۷ م تا ۱۸۵۷ م)

تحوّل نثر فارسی در شبه قاره نخستین تحقیق جامعی است در این منطقه از جهان که مربوط به سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری برابر با هیجدهم و نوزدهم میلادی می شود، یعنی از آغاز پادشاهی بهادر شاه اول (۱۱۱۹هـ/۱۷۰۷ م) تا خاتمه سلطنت بهادر شاه دوم یا بهادر شاه ظفر (۱۲۷٤ هـ/۱۸۵۷ م)، به این ترتیب این جستار، دوران یکصد و پنجاه ساله را در بر می گیرد.

این دوره اگرچه از لحاظ سیاسی دوران انحطاط پادشاهان مغول به شمار می‌رفته اما به لحاظ ادبی و دانشهای ادبی دوره‌ای بسیار فنی محسوب می شود. در واقع این عهد دورهٔ ترقی و گسترش ادبیات فارسی است زیرا این دوره مقارن بوده است با دورهٔ نهضت فکری، دینی، ادبی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره، از آن رو که براثر اصلاحات عالمگیر شاه (۱۱۱۸ هـ/۱۷۰٦) آخرین پادشاه سلسلهٔ تیموریان بزرگ و ششمین پادشاه تیموری، تمایلات اجتماعی درمیان مردم پیدا شد و به تدریج دگرگونیهایی نیز در روشهای ادبی پدید آمد.

در دورهٔ سلسلهٔ مذکور پانزده تن از پادشاهان مغول حکومت کرده‌اند، که سهم ارزنده‌ای در راه گسترش و ترویج زبان و ادبیات فارسی داشته‌اند. این پادشاهان و سلاطین مانند اسلاف و نیاکان خود به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می ورزیدند. آنان نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج می‌کردند، بلکه خود و فرزندانشان فارسی گوی فارسی دان و بعضی نویسنده این زبان بودند، به این لحاظ زبان فارسی در عهد این پادشاهان گسترش یافت بلکه

در بارشان محل تجمع بسیاری از بزرگان علم و ادب بود. حتی شاهان و شاهزادگان مغول نامهای ایرانی مانند جهاندار، شهریار، خسرو، کام بخش نیکوسیر، فرخ سیر می نهادند و ماه های سال از فروردین تا اسفند ماه به شمار می‌رفت.

به سبب علاقهٔ فراوان سلاطین و امرای این عهد، زبان و ادب فارسی نه تنها مقام و منزلت خود را در دربار پادشاهان حفظ کرد بلکه به عنوان زبان رسمی درباری و لسان اهل علم و ادب، مورد توجه بزرگان و اشراف قرارگرفت و بر اثر پیروی ایشان از نیاکانشان در راستای بزرگداشت سخنوران فارسی کارهای بسیار اساسی و ارزنده در زمینهٔ ادبیات و علوم و تحول فرهنگ و ادب صورت پذیرفت.

نکته جالب توجه این است که در این عهد سرمایه نثر، غنی‌تر از نظم است به آن دلیل که ناآرامی های داخلی و هرج و مرج سیاسی باعث خود مختاری ایالت‌ها می‌شد و با اعلام خودمختاری ایالت های مختلف و تشکیل دربارهای متعدد امرا و نوابان و وجود خاندانهای بزرگ و ثروتمند، شمار شعرا و نویسندگان افزایش می یافت و آنان موضوعات گسترده‌تری برای خود بر می‌گزیدند و به جای نگارش زندگی نامهٔ یک پادشاه و یا تألیف تاریخ یک عهد، به تصنیف تاریخ ایالت های گوناگون می پرداختند. علاوه بر این بر اثر رقابت‌های ادبی، مؤسسه های بیشتری برای انشا نگاری دایر شد، که از جمله بیت‌الانشاء و دارالانشاء معروفترین آنان به شمار می رفت.

نکتهٔ مهم دیگر، تمایل نویسندگان به شرح مثنوی، داستان نویسی، تذکره، تنقید یا نعت نویسی است که جای تراجم و تواریخ را گرفت و انقلابی در افکار عموم به وجود آورد و معیار و زمینهٔ آفرینش و نوآوری ادبی را افزایش داد و کتابهای بسیاری در تاریخ انشاء ، تذکره، ترسل، دستور، لغت، جغرافیا، ریاضی، طب ، نجوم، هندسه وغیره تألیف شد.

بررسی اجمالی تألیفات دورهٔ تیموریان متأخر

۱) تاریخ نویسی

دورهٔ حکومت سلاطین مغول با هرج و مرج سیاسی، ناآرامی های داخلی و شورشهای خارجی مقارن بود. به این لحاظ شمار کتابهای تاریخی این دوره بسی بیشتر از ادوار گذشته است. خورخان به علت تضعیف حکومت مرکزی و تشکیل دولت های داخلی و اعلام خود مختاری استانها و ایالت ها، عنوان و موضوع کتابها را به اشخاص و اوضاع ویژه‌ای اختصاص نمی دادند بلکه به موضوعات دیگر نیز می پرداختند به این لحاظ در تاریخ نویسی تنوع ایجاد شد و شیوهٔ نگارش تغیر یافت.

سبک کتابهای تاریخ این دوره

نثر کتابهای این دوره به طور کل ساده است اما گاهی نثر مصنوع و فنی به کار می رفته است. روش ساده نویسی در این عهد به این منظور دنبال شد تا اکثر مردم از کتب آنان بهره‌ور گردند ، مسجع و مرصع بیشتر در کتب دورهٔ ابتدائی آمده است همچون نثر بهادر شاه نامه تألیف نعمت خان عالی که تنها نویسندهٔ دقیق این دوره به شمار می رود، محمد هاشم خوافی خان مؤلف منتخب اللباب و محمد قاسم عبرت ؑلف عبرت نامه ، مبارک الله واضح مؤلف تاریخ ارادت خان، سیرالمتأخرین از غلام حسین طباطبایی شیوهٔ درباری را دنبال کردند، زیرا وابسته به دربار پادشاهان و سلاطین دورهٔ خود بودند و کتابهای تاریخ را دربارهٔ همین پادشاهان نگاشته‌اند، نثر این کتابها اگرچه در غالب موارد ساده و روان است، اما نویسندگان برای ابراز احترام و ستایش از پادشاهان سلاطین و بیان شجاعت و جوانمردی آنان در میدان جنگ، جمله های فنی و مصنوع به کار برده و در تزئین عبارات، ازکلام منظوم بهره جسته‌اند.

اصلاحات و لغات محلی در نثر کتابها فراوان به کار رفته و گاهی ساختار جمله ها نیز به طرز محلی است، مانند: "لوت کردند" - به غارت بردند "لشکر خود را تیار ساخته میدان عزم را قایم کرد" - لشکر خود را آماده ساخته عازم میدان جنگ شد و نظایر آن.

گاهی آیه های قرآن مجید نیز برای تاکید مطالب به کار رفته است،

۲) تذکره نویسی

تذکره نویسی در این دوره رواج بسیار داشته و از مآخذ مهم ادبی، تاریخ و فرهنگی به شمار می‌آمده‌است. تعداد تذکره های این دوره به هفتاد می‌رسد که پنجاه و نه مجلد آنها شهرت بسیار دارد. دیگر تذکره ها به ندرت یافت می شود، از این تعداد شش جلد را تذکره نویسان ایرانی و بقیه را نویسندگان محلی تدوین و تألیف کرده‌اند.

مشهور ترین و مهمترین تذکره های این دوره عبارت اند از : همیشه بهار از کشن چند اخلاص ، سرو آزاد از آزاد بلگرامی، سفینه شیخ علی حزین، مردم دیده از ملا عبدالحکیم لاهوری ، گل رعنا از لچهمی مزائن، انیس الاحبا از مومن لال انیس، مقالات الشعراء از شیر قانع تتوی، نشتر عشق از حسین قلی خان، مجمع النفایس از سراج الدین علی خان آرزو.

تذکره های بسیاری دربارهٔ اولیا و صوفیان تألیف و در پنج قسم به عبارت زیر طبقه بندی شده است :

۱ - تذکره های مجموعی

۲ - تذکره های انفرادی

بعضی از اصطلاحات را خود ابداع می کرده‌اند، مانند بلاناغه - بدون تعطیل، پوره، کامل و امثال اینها، شیوهٔ نگارش تذکره های اولیا و علما سبک مخصرص عارفانه و عالمانه است. جمله های طولانی ، لغات و اصطلاحات عربی ، اقتباس از احادیث ، اقوال بزرگان و آیه های قرآن مجید به همراه تفسیر آیات آورده شده است. کلام منظوم عربی و فارسی برای زیبایی عبارت به کار برده شده است.

۳) دین - تصوف - اخلاق

علما ، مشایخ و صوفیان معروف در این دوره ظهور کردند و کتابهای متعدد دربارهٔ دین ، اخلاق ، عرفان و تصوف به نثر فارسی تألیف شد ، سبک این کتابها عالمانه ، عارفانه و منشیانه است. گاهی کتابها به دو بخش فارسی و عربی تصنیف شده، مانند تفهیمات الله و شرح مؤطا تألیف شاه ولی الله محدث دهلوی ، چون

اغلب علما، شاعر نیز بودند برای زیبایی عبارات جمله های موزون وکلام منظوم می آورده‌اند.

٤) انشا نگاری

انشا نگاری در شبه قاره در قرنهای شانزدهم و هفدهم به حدّ کمال و نقطه عروج خود رسیده بود. در دورهٔ مورد بحث انشا نویسی از موضوعات مطلوب منشیان مسلمان و هندو بوده و آنها می کوشیدند در این فن تا آن حد مهارت داشته باشند که در دربار پادشاهان، امرا و نوابان به عنوان منشی استخدام شوند. بدین ترتیب برای ابراز علم و فضل در هنر انشا نگاری مسابقه‌ای آغاز می‌شد و هر یک سعی بر آن داشت تا گوی سبقت را از دیگری برباید. در نتیجه، برای تزیین و زیبایی عبارات، از اصطلاحات جدید وگوناگون استفاده شد و سجع و ترصیع و تشبیه و استعاره و تلازمه بندی در انشا نویسی رواج یافت.

سبک انشاهای این دوره

نثر انشاهای مصنوع ، فنی و منشیانه همراه با سجع، ترصیع، تشبیهات، کنایات و استعارات، گوناگون و جالب است. گاهی برای زیبایی عبارات از صنایع معنوی، لفظی و مترادفات نیز استفاده شده و در بیشتر مواردکلام منظوم برای تاکید مطلب و آرایش عبارات آمده است.

سبک انشاها به طورکلی به فارسی محلّی نگاشته شده و دارای لغات و اصطلاحات محلّی فراوان است. ساختار جمله ها نیز در بیشتر موارد به سبک مخصوص محلی است. گاهی انشا نگاران برای اظهار مهارت به زبانهای مختلف حمد، نعت و منقبت را به عربی، ترکی و فارسی نگاشته‌اند، مانند رقعات قتیل که درآن حمد به عربی، نعت به ترکی و منقبت به فارسی آمده است. در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندست. و در منقبت به فارسی آمده است. و در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندی به کار رفته است مانند : آگاهانید،کنانید و امثال آن.

٥) قصه نویسی و داستان سرایی

مهمترین وسیلهٔ تفریح و آموزش اخلاقیات و آداب، تدبر و هوشمندی، راست گویی و حق پرستی به شمار می رفته است. از قصه های بسیار معروف، قصه حاتم طایی، قصه چهار درویش، بوستان خیال، داستان و امق و عذرا، قصهٔ گل بکاولی و قصه دقیانوس را می توان نام برد.

سبک قصه های این دوره

نثری است داستانی یا حکایتی که به زبان ساده و سهل نگاشته شده است. چون هدف تنها بیان حکایات نبوده، بلکه آموزش اخلاق، آداب معاشرت، میهمان نوازی، راستگویی، نیکوکاری و توکل به خدا منظور نظر بوده است، بنابر این، اقوال بزرگان، حکایات و ضرب الامثال با کلام منظوم در آنها به کار رفته است. مقدمه بیشتر این کتابها با حمد و مدح پیغمبر آغاز می شود و دارای نثر مصنوع، مسجع و مرصع است. گاهی، کلام منظوم و صنایع معنوی و لفظی نیز آورده شده است.

٦) کتابهای علمی و فنی

١ - طبّ : در عهد تیموریان متأخر در دربار پادشاهان و امرا، اطبای برجسته و معروف بسیاری حضور داشته اند و تألیف و تصانیف گرانبهایی را در این زمینه به جای گذارده اند. معروفترین آنها مفرّح القلوب ، میزان الطبّ و مجرّبات از حکیم محمد اکبر ارزانی و خلاصهٔ قوانین العلاج و مجمع الجوامع از میر محمد هاشم و محمد حسین خان است.

سبک کتابهای طبّ

نثر کتابهای طبّ علمی است. در بیشتر موارد اصطلاحات واژه‌های مخصوص طبّ و گاهی کلمه های یونانی به کار رفته است. از آیه های قرآن مجید و لغات عربی فراوان استفاده شده و برای اشخاصی که به واژه‌های طبّ آشنایی ندارند، قابل فهم نیست.

ب - موسیقی

در زمان تیموریان متأخر موسیقی رواج بسیار داشت. در اواخر زمانی که سلطنت به ایالت های مستقل و آزاد تجزیه شد، موسیقی از دربار سلطنتی به دربار نوابان راه یافت. آنان برای پرورش و توسعه موسیقی کوشیدند. در زمان نواب واجد علی شاه موسیقی به درجه اعلا و اوج کمال رسید. در عهد وی آهنگی به نام "تهمری" اختراع شد. کتب بسیار تألیف گردید. از کتابهای معروف موسیقی اصول النغمات، تشریح الموسیقی، مطلع و مجمع‌الفنون و مجمع‌العلوم را می توان نام برد.

سبک کتابهای موسیقی، هندی است. کلمه های خالصاً هندی در نثر بسیار به کار رفته است مثلاً: مت - عقل ، مذهب یا دین، مها - بزرگ لغات عربی هم اغلب آورده شده مانند: منظبطه، خوض، از سخن منظوم نیز برای زیبایی عبّارات و توضیح مطالب استفاده شده است.

ج - خطاطی یا خوشنویسی

خوشنویسی در عهد مغول متأخر به اوج کمال رسید. از خوشنویسان بسیار معروف این دوره حفیظ الله ، غلام علی ، قاضی نعمت الله و حافظ نورالله بودند که در خط نسخ و نستعلیق و طغرا نویسی شهرت داشتند.

نجوم ، هیئت و رمل

در دورهٔ مورد مطالعه ، مسلمانان آثار گرانبهایی در زمینهٔ نجوم و هیئت به جای نهاده اند. از قرار معلوم تعداد کتب علم نجوم و هیئت به بیست و هفت می‌رسد. از این میان حکیم الریاضی، تقریب التحریر ، اسرارالنجوم ، معراج التوحید نجم الصدر، انوار نجوم ، کنزالعاشقین، مفتاح النجوم و حدایق النجوم شهرت فراوان دارد. معروفترین هیئت دانان و منجمان این دوره عبارت بودند از: محمد صادق انبالوی ، خیر الله مهندس و قبول محمد انصاری.

علم رمل نیز یکی دیگر از دانشهای مطلوب مسلمانان بود از: در شبه قاره شهرتی که در این علم نصیب مسلمانان شد ، نصیب رمالان هندو نشد.

در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی، حیدر شیرازی و دو فرزند او ناصر الدین و عمر در این علم مهارت خاصی به دست آوردند و کتابهای تحفة الرمل، و

خلاصة الرمل را تألیف کردند. در این عهد کتابهای متعددی دیگری نیز تهیه گردید. معروفترین آنها انوار الرمل از عبدالغنی شروانی ، اختصار الرمل از مولوی روشن علی و ضیاء الرمل و مرآة الرمل از عبدالرحمن.

سبک کتابها، نثری علمی به زبان فارسی همراه با جمله های طولانی به زبان عربی است، گاهی آیه های قرآن مجید برای توضیح مطالب آورده شده. جدول مختلف برای نشان دادن برج ها نقاشی شده است، گاهی از مناسبات لفظی و صنایع لفظی استفاده شده است ، مانند : مال و اموال ، شغل و عمل.

علم هند سه سیاق و حساب

این علم در دورهٔ مورد بحث ترقی و رواج بسیار یافت. کتابهای جداگانه در موضوع هند سه و سیاق تألیف گردید و روند تألیف این نوع آثار به فارسی تا آغاز حکومت انگلیس (۱۸۵۷ م) ادامه داشته است. ازکتابهای معروف علم هند سه و سیاق خلاصة السیاق و سیاقنامه رساله جبر و مقابله، دستور السیاق، شمس الهند، تحریر الاشکال و تقریر التحریر و هیئت السیاق را می توان نام برد. تعداد کتب حساب به قرار معلوم در این دوره به (سی و سه) ۳۳ می رسد. کتب معروف حساب ، غایه جهد الحساب، دیوان پسند، تحریر الصدر، نقودالحساب، زبدة الحساب، بدیع الحساب، مرآة الحساب، دستور الحساب است.

سبک این کتابهای علمی همراه با لغات و واژه های عربی و محلی فراوان است. ساختار جمله ها در بیشتر موارد محلی است، گاهی مناسبات لفظی نیز آورده شده است ، مانند : قطعه قطاع، ثلث و نالن ، جامع و قطاع و امثال اینها.

۷ - روزنامه نگاری

روزنامه نگاری در شبه قارّه از عهد پادشاهان تیموری به صورت وقایع نگاری خطی رواج داشت. نخستین هفته نامه فارسی زبان "مرآة الخبار" است که در تاریخ ۱۲۰۱ شمسی با مساعی رام موهن (لعل) هر جمعه منتشر می گردید. پس از این، جام جهان نما، به عنوان دومین هفته نامه فارسی در شهر کلکته چاپ می شد.

از دیگر هفته نامه ها و روزنامه های معروف زبان فارسی شمس الاخبار،

اخبار سی رام پور، آینۀ سکندر، لدهیانا اخبار، زبدة الاخبار و سراج الاخبار را می توان نام برد.

سبک روزنامه ها

نثر فارسی دورۀ تیموریان متأخر بسیار مهم و بسیار غنی شمرده می شود، زیرا تعداد کتابهای که در این عهد به وجود آمد بسی بیشتر از ادوار گذشته انواع و اقسام نثر بوده است.

شیوۀ نثر در این دوره اگرچه به طور کلی ساده و سهل بود اما در عین حال نثر فنّی و مصنوع فراموش نشد، بلکه در بین منشیان دربار و اهل فضل رواج و مقبولیت داشت. چون این گروه از نویسندگان بیش از دیگران مایل به هنرنمایی و نشان دادن مهارت در نویسندگی بود. سجع و تکلفات، کثرت تعارف و تکرار، اعادۀ جمله های مکرر و فنی از مختصات نثر منشیان این دوره است که گاهی در این مسابقۀ هنر نمایی، عبارات فنی و مصنوع همراه با تشبیهات و استعارات و کنایات گوناگون آورده شده است.

یکی دیگر از خصایص انشا نگاری این دوره سبک مخصوص محلی یا سبک فارسی هندی است که در آن ساختار جمله ها به سبک فارسی این منطقه و محلی آمده است. لغات و اصطلاحات محلی یا هندی بسیار به کار رفته است ، تا زمانی که خواننده به آن آشنایی نداشته باشد فهم آن دشوار است ، مثلاً بی دماغ شدم، یعنی عصبانی شدم. یا کلمه هایی مانند کره - النگوی، بیتهک - اتاق پذیرای، چوکی - موضع ، چبوتره - سائبان وغیره.

تأثر لغات و اصطلاحات محلی در زبان فارسی

در شبه قاره، فارسی، زبان اصلی مردم نه بوده است بلکه به عنوان زبان خارجی از ایران به این دیار وارد شد و پس از تسلط غزنویان در قرن پنجم رواج یافت و مورد توجۀ نویسندگان و شعرا قرار گرفت.

در عهد پادشاهان تیموری که سرپرست و مشوق این زبان بودند و علاقۀ زیادی به زبان و ادبیات فارسی داشتند به اوج کمال رسید. عهد آنان دورۀ طلایی و فصل درخشان ادبیات فارسی در تاریخ شبه قاره محسوب می شود. اما چون

زبان فارسی زبان اصلی مردم نه بود، رنگ زبانهای محلی را به خود گرفت و صدها لغت و اصطلاحات محلی در آن راه یافت.

این کار برد لغات و اصطلاحات محلی به نام " استعمال هند" معروفیت پیدا کرد.

استعمال هند "در ادبیات فارسی به معنی به کار بردن لغات و اصطلاحات هندی آمده است. این کار برد در عهد اورنگ زیب عالمگیر متوفی (۱۱۱۸ هـ) با محدود شدن رفت و آمد ایرانی ها به این سرزمین افزایش یافت زیرا برای مردم برای مردم آشنایی به لغات و اصطلاحات جدید فارسی دشوار گردید. به این لحاظ نویسندگان و شعرای شبه قاره از لغات هندی و محلی بیشتر استفاده کردند که برای نویسندگان و ادبای ایرانی قابل فهم نه بود و آنان این گونه کار برد لغات و اصطلاحات محلی را به باد انتقاد گرفتند. سراج الدین علی خان آرزو، شاعر و نویسندهٔ معروف این دوره در ضمن دفاع از این "استعمال" چنین اظهار نظر کرده است :

" آوردن الفاظ عربیه و ترکیه بلکه زبان ارمنی در فارسی مسلم است و باقی ماند الفاظ هندی و آن نیز به مذهب مؤلف در این زمان ممنوع نیست "

اختلاف ادبی میان دوگروه هندی و ایرانی موجب انجام کارهای اساسی و تدوین فرهنگهای فارسی در این سرزمین شد مانند قاطع برهان، مؤید برهان، ساطع برهان، رفیع هندیان، قاطع قاطع تنبیه الغافلین ، متمر، چراغ هدایت ، سراج اللغات ، نوادر اللغات مراة اصطلاح ، چمنشان و بدایع و قایع بها رعجم و امثال آن.

دکتر عباس کی منش
دانشکده ادبیات ، گروه ادبیات فارسی
دانشگاه تهران - ایران

کتابخانه های ایران در دوره تیموریان

کتاب و کتابخانه در بررسی قلمرو اندیشه و آثار ذوقی و هنجارهای علمی و فرهنگی، ملاک اصالت تمدن هر ملت و پایه استوار فرهنگ تواند بود، بدانگونه که سیر تکاملی تمدن هر قوم را بدان بازتوان شناخت.

اگر به پیشینهٔ پیدایش تمدن ملت ها در نگریم، در می یابیم که پژوهش درکار کتاب و کتابخانه ، بر هر چیز تقدم دارد. چه، استمرار خطّ سیر ذوقی و فرهنگی ملتها را بدان باز می شناسند.

در تمام حوزهٔ جغرافیایی زبان فارسی از خراسان تا آذربایجان و فارس، و از ماوراء النهر (ازبکستان و تاجیکستان) تا شبه قاره (هند و پاکستان و بنگلادش) کتاب و کتابخانه صورت یک مرزبندی علمی و فکری در فراسوی مرزبندی حکومت ها نقشی حساس و اثر بخش داشته است.

قرن نهم، آخرین دوره مهم ادبیات ایران بوده و از آن دوره‌ای به این سو تا این درجه از اهمیت در تاریخ فرهنگ ایران پیدا نشده است، پس از آن، ادب و فرهنگ ایرانی راه تنزل و انحطاط پیش گرفته است و اگر ادوار تجدید و احیایی هم روی نموده، محدود بوده باشد.

اگر کشورگشایی امیر تیمور گورکان و عواقب مترتب بر آن، بر ایرانیان گران آمده است، نتیجهٔ آن، پدید آمدن آثار علمی و ذوقی و هنری و ادبی است، که با ولایتداری اعقاب وی در حوزه زبان فارسی پیدا شده است. چه، با تاسیس مراکز علمی، دارالشفاء ، مدرسه ، کتابخانه و حمام تجدید بنایی در فرهنگ اسلامی و ایرانی روی داده است. برخی از دانشمندان مانند امیر علیشیر نوایی، تیمور را صاحب ذوق ادبی دانسته و نقاد سخنش خوانده‌اند.(۱)

آنگاه که تیمور به دهلی رفت، از جامع، آن شهر خوشش آمد، بنابر این گروهی از استادان معماری هند را با خود به سمرقند برد و برجی شبیه جامع دهلی در آن شهر بنیاد نهاد و بر آن جامع کتابخانه ای عظیم وقف داشت. (۲)

امیر تیمور پیوسته وقت خود را در میدانهای جنگ می گذرانیده و شاید

مجالی برای پرورش نبوغ و استعدادهای هنری و علمی، آنگونه که باید، نمی یافته است. اما با پدید آوردن محیط مساعدی چون سمرقند، فرزندان و جانشینان او از بزرگترین مشوقان طالبان علم و هنر و صنعت بوده، با ترغیب آنان مکتب تازه‌ای در عرفان و ادب ، معماری، خط ، تذهیب، نقاشی، کاشی سازی صحافی و سایر فنون ظریفه گشوده شده است که این مکتب نو آیین تأسیس کتابخانه را الزامی می نمود که شرح آن به وضوح گفته خواهد شد.

کتابخانه های شاهرخ

شاهرخ چهارمین فرزند امیر تیمور (۷۷۹ - ۸۳۰) برای بازسازی خرابیهایی که تیمور به وجود آورده بود کوشش فراوان به کاربست، چه، دیوارهای هرات و مرو را بر بنیادی استوار نهاد و در آبادی شهرها کمر همت بر میان بست و چه بسیار مدرسه، مسجد، رباط ، خانقاه دارالشفاء که بنیاد کرد و بر همهٔ آنها کتابخانه‌های شایان اعتنا جهت استفادهٔ طالبان علم وقف نمود. (۳)

شاهرخ در سال ۸۱۳ هـ‌ق مدرسه شاهرخیه هرات را در برابر قلعه معروف اختیار الدین بنا کرد و به این مدرسه، کتابخانهٔ بزرگی همراه با کتب بسیار نفیس وقف داشت و دانشمندانی چون محی الدین غزّالی طوسی، یوسف اوبهی و ناصرالدین لطف الله را به تدریس و تحقیق در آن مدرسه فرا خواند و خواجه علاء الدین چشتی را سرپرستی آن مدرسه داد و خازن کتابخانه‌اش نمود و کتابخانه را مزّین به انواع کتب و نیز آراسته به قرآنهایی به خط نسخ و نستعلیق ساخت.

شاهرخ میرزا از میان پسران تیمور بیش از همه به ادبیات و فرهنگ ایران دلبستگی داشت. به ویژه که بیشتر از همگان شیفتهٔ تاریخ بود و بدین لحاظ بسیاری از تاریخ نگاران را به نگارش کتابهای سودمند بر انگیخت و آنان را در دارالسلطنهٔ هرات کتابخانه‌ای بزرگ آراسته به انواع کتب در زمینه‌های گونه گون ارزانی داشت.

در میان خطاطان چابکدست دربار شاهرخ، مولانا معروف هروی را نیز توان دید که نه تنها از خوشنویسان دستگاه او بوده، بلکه در دربار بایسنقر میرزا نیز حرمتی تمام داشت. وی چندگاهی سمت کتابداری کتابخانه شاهرخ را در هرات

برعهده گرفته است.(۴)

کتابخانه با یسنقر

* غیاث الدین با یسنقر، پسر شاهرخ و نوهٔ امیر تیمور گورگان (م۸۳۷ ها)

با رفتن یکی دو مأموریت به تبریز و استرآباد، چون جوانی با ذوق و هنرمند و دوستدار ادب و در عین حال بسیار خوشگذران بود، ازکارهای پادشاهانه کناره جست و عمر خود را با جمع آوری کتب و نشست و برخاست با مردان و شاعران و ادیبان گذراند، و در بارش را مجمع موسیقیدانان نقاشان، خطاطان، مذهبان، صحافان و فاضلان و سخنوران کرد. چه، این هنرمندان از عراق، فارس و آذربایجان و دیگر بلاد به دربار وی روی می آوردند.

او در خط، استاد بود و رقم استادانهٔ او برطاق و پیرامون سر در مسجد گوهر شاد مشهد، آراسته به آیاتی از قرآن مجید نشانهٔ کمال هنرمندی وی است. هم اوست که حماسهٔ بزرگ ایرانی یعنی شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی را جمع آوری کرد و دستور داد تا مقدمه ای بر آن نویسند و از آن شاهنامهٔ با یسنقری را فراهم آوردند.

بایسنقر دارالصنایع هرات را برای کتابخانهٔ خود بنیاد نهاد و هرات را مجمعی از دانشمندان، ادیبان، هنرمندان و خوشنویسان ساخت تا برای کتابخانهٔ عظیم و پربهای او آثار نفیس فراهم آورند. از این روی کتابهای ارزنده‌ای به خط ثلث، نسخ و نستعلیق نوشته آمد، که از آن جمله است: نسخه‌هایی ازگلستان سعدی که به خط یاقوت مستعصمی خطاط معروف نوشته شده است.

این نسخه های زیبا به تذهیب و مجالس نقاشی زینت یافته و با تجلید نفیس به صورت مجموعه‌ای از هنر درآمده است و با این ترتیب هنر نقاشی و تذهیب و تجلید و خطاطی در ایران به اوج کمال خود رسید و مکتب هنری هرات که از درخشانترین مکتبهای هنر ایرانی است اساس نهاده شده است. (۵)

کتابخانهٔ عظیم بایسنقر یکی از پرارج ترین کتابخانه هایی است که در طول تاریخ ایران بنیاد شده است و تنها نظیر آن، کتابخانه سلطان حسین میرزا (بایقرا) است.

نسخه های نفیسی که ازکتابخانه با یسنقر برجای مانده، بهترین نمودار ترقی و

تکامل فن کتاب سازی و هنر تجلید و تذهیب و نقاشی در ایران به شمار توانـد آمد. در کتابخانه‌های ایران نسخه های گرانقدری از کتابخانهٔ بایسنقر و شـاهرخ محفوظ و مضبوط است که از دیدگاه ارزش هنری، فراتر از هرقیمتی است کـه برآن نهند. چنانکه در کتابخانهٔ حاج محمد نخجوانی تبریزی جنگی نفیس به خط مولانا اظهر تبریزی از شاگردان کمال الدین جعفر خطاط شهیر برجای مانده است. این جنگ حاوی اشعاری است که خطـاطان کتـابخانهٔ بـایسنقر میرزا پس از در گذشت ناگهانی این شاهزادهٔ فضل دوست و هنر پرور در سال ۸۳۷ در قلم آورده و به عنوان تسلیت نامه به حضور شاهزاده بها درخان پیشکش داشته‌اند.

عـبد الرزاق سمرقندی نوشته است کـه چـهل نفر کـاتب از جـمله مـولانا ظهیرالدین اظهر، شهاب الدین عبدالله، جلال الدین شیخ محمود ، شمس‌الدین هروی، آصفی هروی ، واحدی، درکتابخانهٔ بی‌نظیر میرزا با یسنقر به کارکتابت و استنساخ نسخه‌های نادر سرگرم بودند. (۶) و نیز کسـانی چـون مولانـا مـنشی، مولانا محمد جرده ، مولانا زاهدی، مولانا زین الدین، مولانا ولی، مولانا جلال کرمانی و امیر جلال الدین یوسف متخلص به امیری در سلک خوشنویسـان و شاعران و صاحبنظران کتابخانهٔ بایسنقری نام برآورده‌اند.

رئیس کتابخانهٔ بایسنقری کمال‌الدین جعفر تبریزی مشهور به جعفر بایسنقری از خوشنویسان معروف قـرن نـهم هـجری است وی در نـوشتن هـمه خـطوط هنرمندی نموده، اما خط نسخ نستعلیق را بهتر از هـمهٔ معـاصران خـود نـوشته است(۷).

بایسنقر میرزا نیز در خط استاد بود و در خط ثلث کم نظیر. او کتیبه‌های مسجد گوهر شاد که بانی آن ما در خود او بوده، در سن بیست سالگی نوشته و در پایان آن رقم کرده است (بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمورگورکان فی سنهٔ ۸۲۸) و معروف است که قرآن را نیز به خط ثلث در طول ۲ متر و نیم نوشته که شـاهرخ صلهٔ آن را خراج یکسالهٔ خراسان قرار داده است.

میرزا بایسنقر مؤسس و بنیانگذار زیباترین مکـتب کـتاب نـویسی در ایـران است. وی با پرداخت دستمزدهای فراوان و اعطای جوائز ارزنده هـنرمندترین استادان خط و تذهیب و صحافی را در دستگاه خود گرد آورده و آنان را بـرای پدید آوردن ظریف ترین آثار هنری بکارگمارده و به نـیکوترین وجـهی مـی

نواخته است.

کتابهای کتابخانه وسیع این شاهزاده هم اکنون در تمام کتابخانه‌های جهان پراکنده است و هر جاکه هست به کمال حرمت و دقت نگریسته می‌شود.(۸)

کتابخانه الغ بیگ

الغ بیک بزرگترین فرزند شاهرخ (۷۹۶ - ۸۱۲) مدرسه‌ای بزرگ برای طالبان علم در رشته‌های گوناگون در سمرقند بنیاد نهاد و برآن کتابخانه‌ای عظیم وقف داشت و نیز خانقاهی در آن شهر برپاکرد و مزارع بسیار و مستغلات فراوان بر این و رصدخانه و مدرسه و خانقاه وقف نمود که از محل عواید آن به کارمندان مواجب پرداخت می‌شد.

الغ بیک نه تنها در سمرقند بلکه در دیگر شهرهای ماوراء النهر مدآرس، خوانق، صوامع ، مساجد و بقاع خیرساخت و تکریم و تعظیم علما و فضلا را برخود لازم دید و بر هر یک از این مراکز تعلیم کتابخانه‌ای آراسته به انواع کتابها وقف کرد.(۹)

الغ بیک مدرسه‌ای بزرگ همراه باکتابخانه‌ای وسیع بر سرچار سوق شهر بخارا بنا نمود که هر روز طالبان علم گروهاگروه بدان کتابخانه آمد و شد داشتند و ازکتابهای نفیس آن سود می‌جستند.(۱۰)

کتابخانهٔ خلیل سلطان

خلیل سلطان فرزند میر انشاه پسر دیگر امیر تیمور (م ۸۱۲) نه تنها حامی شعرا و نویسندگان و هنرمندان و اهل ذوق و حرفه ها بوده است بلکه خود نیز شعر نیکو می گفت. که نمونه‌هایی از اشعارش را در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی توان جست.

این شاهزاده تیموری را مانند دیگر شاهزادگان آن سلسله علاقهٔ فراوان به جمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه بود. چنانکه در تاشکند کتابخانه‌ای مزین به انواع کتب اعم ازکتب ادب ، تاریخ، نجوم پزشکی، داروسازی، جغرافیا، و بسیاری از علوم دیگر برپا داشت و نسبت به اهل علم و طالبان ذوق به رفق و مدارا عمل می‌کرد و آنان را از پاداشهای فراوان خود برخوردار می‌ساخت.

وجود این کتابخانه در تاشکند و تشویق و ترغیب او نسبت به دانشمندان مایهٔ رونق این شهر گردید. چه علما و فضلا به منظور استفاده از کتابخانهٔ وسیع و با ارزش تاشکند بدان دیار آمده و این شهر را مجمع علم و علما ساختند و این خود سبب بنیاد کردن کتابخانه‌های دیگر در آن سرزمین شد و این شهر را نسبت به دیگر شهرها مرکزیت علمی داد.

کتابخانه پیر محمد بن عمر شیخ

میرزا پیر محمد بن عمر شیخ شاهزادهٔ تیموری که از جانب امیر تیمور حکومت فارس داشت به مانند برادر و برادرزادگانش به کتاب و کتابخانه علاقهٔ فراوان نشان میداد. بدین روی در شیراز کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که در آن روزگار در حوزهٔ فارس همانند نداشت و خطاطان، نقاشان و تذهیب کاران را برآن داشت که به رقابت و همچشمی با دربارهای دیگر شاهزادگان تیموری به استنساخ و تحریر و تنظیم و تدوین کتابهای ارزنده بپردازند. این رقابت سبب آمد که هنر نقاشی و کتاب سازی در فارس روی به ترقی نهد. و مکتب هنری جدیدی که آمیزه‌ای از نقاشی و کتابسازی هرات و عراق و بود در فارس بوجود آید و مکتب شیراز را پدید آورد. اهمیت کتابخانهٔ شیر محمد این بس که در بسیاری از کتابخانه‌های با شکوه جهان کتب ارزنده‌ای از آن توان یافت.

علاوه برا این کتابخانهٔ وسیع، کتابخانه‌ای نیز به مسجد جامع عتیق شیراز منظم ساخت.(۱۱)

کتابخانه سلطان حسین بایقرا

این پادشاه ادب دوست درباری ترتیب داد که به وجود بسیاری از شاعران نویسندگان، خطاطان و هنرمندان آراسته بود و بدین ترتیب خط بطلان بر شهرت دربار سلطان محمود غزنوی کشید. وزیر دانشمندی داشت به نام امیر علیشیرنوایی که او نیز مردی ادب پرور و دوستدار هنرمندان بوده است.

سلطان حسین میرزا بایقرا، (۸۴۲ - ۹۱۰) گروهی از خوشنویسان نامدار ایران را که بیشتر آنان دست پروردهٔ او و یا وزیر باتدبیرش بودند گرد آورده بود ایشان مأموریت داشتند که روز و شب به نگارش و استنساخ نسخه‌های بدیع برای

کتابخانهٔ سلطان، عمر گذارند. بذل عنایت او به زیبایی خط، سبب آمد که گروه بیشماری از خوشنویسان پیدا آیند و خط فارسی را، چه نستعلیق و چه نسخ به زیباترین صورت در جلوه آرند.(۱۲)

• از جملهٔ این خوشنویسان سلطان علی مشهدی است که به زیبایی صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق و نسخ آن مقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدم را منسوخ ساخت و در زمان سلطان حسین بایقرا همواره به اشارت او و التماس علیشیر به کتابت می پرداخت.

سلطان حسین بایقرا به سبب علاقه فراوانی که به کتابت و کتاب و هنر و هنرمندان داشت استاد کمال الدین بهزاد را به عنوان خازن (رئیس) کتابخانه عظیم خود برگزید. در این کتابخانه آثار گرانبهایی به خط استادان معروف آن روزگار بجا مانده که از جملهٔ آنهاست شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و مجالس از تصاویر هنرمندانهٔ استاد کمال الدین بهزاد و دیگر نقاشان دورهٔ سلطان حسین میرزا که شاهنامه بازمانده از دستگاه سلطان حسین شاهکاری است از هنر کتاب سازی در ایران و صاحب‌نظران برآنند که همسنگ آن را در همهٔ جهان نتوان یافت.(۱۳)

سلطان حسین با بنیادکردن این کتابخانهٔ وسیع و با عظمت و مدرسه‌ای که در هرات اساس نهاده بود، توانست نزدیک به ده هزار طالب علم را با هزینهٔ دربار در آن مدرسه به تحصیل وا دارد و به استفاده از آن کتابخانه ملزم کند. به نام این سلطان تیموری مور خان کتابها نوشته و شاعران اشعار فراوان پرداخته‌اند.(۱۴)

کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر نوائی

امیر علیشیر نوائی جغتائی (۸۴۴ - ۹۰۶) از بزرگ زادگان خاندان جغتای بن چنگیز خان حاکم ماوراء النهر و کاشغر و بلخ و بدخشان بود.(۱۵)

امیر علیشیر به دو زبان فارسی و ترکی شعر می گفت به همین جهت مشهور به "ذواللسانین" بود، در شعر ترکی نوائی تخلص می‌کرد و در شعر فارسی "فانی" یا "فنایی" دیوان فارسی و نزدیک ششهزار بیت شعر دارد. او مکتبی در ادبیات فارسی در هرات به وجود آورد که آن را "مکتب هرات" گفته اند.

علیشیر نوایی در رعایت اهل فضل نهایت کوشش خود را به کاربسته در تربیت

اهل هنر و صاحبان ذوق کوشش بسیار نموده است. از این روی چه بسیار که شعرا در مدح وی قصاید غرا پرداخته‌اند.

در شرح احوال او آمده است که سیصد و هفتاد مسجد و مدرسه و خانقاه و کتابخانه بنیاد نهاده‌است.

این وزیر دانشمند شیفته و دلباختهٔ کتاب بود. از این روی کتابخانه‌ای در هرات فراهم آورده بود آراسته به انواع کتب در هر زمینه و بابی. و گذشته از جمع آوری نسخه‌های نایاب، نسخه‌هایی نیز خطاطان نامداری چون سلطانعلی مشهدی و محمد نور و خواجه عبدالله مروارید و امثال آنان برای کتابخانه تحریر می کردند. بنابر این کتابخانهٔ نفیس او از این کتب گرانبها فراوان در مخازن خود جمع داشت.

امیر علیشیر به منظور اداره کتابخانه با ارزش و وسیع و عظیم خود دانشمندی گران سنگ بنام حاج محمد ذو فنون را منصب کتابداری داده بود که وی هم نقاش بود و هم مذهب و هم خطاط.

ذو فنون سالی چند رئیس کتابخانه امیر علیشیر نوائی بوده و کمر به خدمات ارزنده‌ای بسته است ، علاوه بر این کتابخانهٔ بزرگ که جنبهٔ عمومی داشت برای کلیه مدارس و خانقاهها و مساجد کتابخانه‌ای ذی قیمت فراهم کرده بود. و به هر یک از دانشمندانی که از کتابخانهٔ او استفاده می کردند مقرری ماهانه پرداخت می‌کرد.(١٦)

کتابخانهٔ مولانا جامی

مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی (م ۸۹۸ هـ) در هرات کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که سرپرستی این کتابخانه را به خواهر زاده‌اش که یکی از خوشنویسان معروف آن روزگار بود یعنی محمد نورداد و خوشنویسانی چون سطانعلی مشهدی و سلطان محمد خندان برای او نسخه‌های زیبایی می نوشتند. بویژه که محمد نور آثار او را به خط زیبای خود می نوشت و به پادشاهان ایران و عثمانی و هند که طالب آثارش بودند اهدا می‌کرد. کتابخانهٔ جامی یکی از کتابخانه‌های بزرگ ایران در طول حیات فرهنگی این کشور دیرینه سال است در این کتابخانه انواع کتب در زمینه‌های مختلف وجود داشت. جامی نه تنها به مولفان کتابخانه

بلکه به کسانی که در این کتابخانه به تحقیق و پژوهش می پرداختند، مشاهره می داد.(۱۷)

کتابخانهٔ بدیع الزمان میرزا

بدیع الزمان میرزا ، فرزند سلطان حسین میرزا با یقرا که پس از پدر جانشینش گردید، نیز به پدر تاسی جسته کتابخانه‌ای عظیم در هرات ترتیب داد و نیز کتابخانه‌ای در استرآباد بنیاد نهاد که به داشتن کتابهای نفیس آن چنان آوازه برآورد که توانست محل اجتماع دانشمندان آن نواحی گردد.(۱۸)

کتابخانه فردون حسین میرزا

ابوالفتح فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا بایقرا کتابخانهٔای در هرات بنیاد نهاد که گروهی از دانشمندان چون ملا حسین واعظ کاشفی و معین الدین رمچی اسفزاری در آن جمع شده به تحقیق و تتبع می پرداختند علاوه بر آن کاتبان و خوشنویسان و نقاشان دربار سلطان حسین میرزا بایقرا را برآن داشت تا برای کتابخانه او نیز نسخه‌هایی بنویسند.

خواجه افضل الدین در هرات مسجد جامع و مدرسه و خانقاد ساخته و بر هر یک از این سه بنگاه علمی مذهبی کتابخانه‌ای بزرگ وقف کرده بود. علاوه بر آن کتابخانه‌ای در خورنگرش در هرات بنیاد نهاده که با هزاران جلد کتاب میعادگاه شاعران و نویسندگان و عالمان و وقایع نگاران آن روزگار بوده است.۱۸

کتابخانه گوهر شاد

گوهر شاد بیگم همسر سلطان شاهرخ میرزا از زنان نامدار نیکوکاری است که در بسیاری از شهرها بناهای باعظمت بنیاد نهاده که از آن میان می توان از مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس رضوی یاد کرد. چه در این هر دو شهر او را مسجدی است بنام گوهر شاد که املاک فراوان بدان وقف کرده بود. اور مدرسه‌ای در نزدیک نهر ایجیل برپا کرده و کتابخانهٔ عظیم بر آن وقف داشته بود. نوشته اند که مسند تدریس آن مدرسه را به شمس الدین محمد بن الاوحد سپرده بود. گوهر شاد بیگم بر مسجد مشهد مقدس رضوی

کتابخانه‌ای آراسته به انواع کتب از هر درسی وقف داشته بود.

ارجاعات و یادداشت ها

۱ - معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات، ج ۱ ص ۲۲۵

۲ - نظام الدین شامی ، ظفرنامه ، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، چاپ آشنا سازمان نشرکتاب، تهران ۱۳۶۳ ، ص ۱۶۹

۳ - لسترنج : سرزمینهای خلافت شرقی ، ترجمه محمود عرفان ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، تهران ۱۳۳۷ ص ٤۸۵.

٤ - کمال‌الدین عبد الرزاق سمرقندی : مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی ، کتابخانهٔ طهوری، تهران ۱۳۵۳ ج ۱ ، ص ۱۳٤.

۵ - ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۳۷ ، ج ۳، ص ۱۹۰.

٦ - عبد الرزاق سمرقندی، مطلع السعدین ، ج ۲ ص ٦۵۵

۷ - سعید نفیسی : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، انتشارات فروغی سال ۱۳٦۳ ج ۱ ص ۲۲٦ - ۳٤۹.

۸ - ادوارد برون : از سعدی تا جامی ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن سینا، سال ۱۳۳۹ ، ص ۵۵۵. رکن الدین ، همایون فرخ

۹ - زین‌الدین محمود واصفی : بدایع الوقایع ، تصحیح الکساندر بلدروف ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ ص ۳۸

۱۰ - همان ماخذ ص ۱٦٤.

۱۱ - ابن عربشاه : عجایب المقدر فی اخبار تیمور ، ص ۲۰۷ ، ۲٤٤ ، ۲٦۹ ، ۲۷۵.

حبیب السیرج ۳ ص ٤۵۳ ، ٤۵٤ ، ۵۲۰. تاریخچه کتابخانه‌های ایران رکن الدین همایون فرخ ص ٦٤ ، ظفر نامه ج ۲، ص ۲۱۳.

۱۲ - برون : از سعدی تا جامی ص ۵٤٦ و ۵٤۷.

۱۳ - علیشیر نوائی ، مجالس النفائس ، ص ۲۷٤

۱٤ - ریحانه الادب ج ٤ ص ۲۳۵ ، و مجمع الفصحا، ج ۱ ص ٤۱ و قاموس الاعلام ج ٦ ص ۳۱۹۵ و تذکره نصرآبادی ص ٤۷۰ و حبیب السیرج ٤ ص

۱۳۷ و ۱۵۹ دستورالوزراء خواند میر ص ۳۹۷ و ۴۰۴

۱۵ - آقا بزرگ تهرانی : الذریعه ، ج ۹ ، ص ۸۰۴ ، مقدمه مجالس النفائس، ص ۲۴۴ ، تحفهٔ سامی ۱۷۹ ، مرآة الخیال ۱۷۲ ، تاریخچه کتابخانه های ایران ، ص ۶۹.

۱۶ - حسن پیرنیا مشیر الدوله، عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران کتابفروشی خیام، ص ۶۵۰ ، تاریخچه کتابخانهٔ ایران ص ۶۹.

۱۷ - میر نظام الدین علیشیر نوائی : مجالس النفائس ص ۱۲۷ ، و ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، تذکرهٔ میخانهٔ به اهتمام احمد گلچین معانی چاپ اقبال ، ۱۳۶۲ ، ص ۱۱۴ ، و قاموس الاعلام ترکی ج ۲ ، ص ۱۲۵۷.

۱۸ - میر نظام‌الدین علیشیرنوائی : مجالس النفائس ، ص ۱۱۹ ، ۲۹۶.
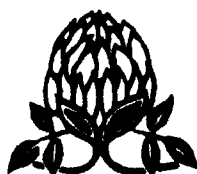
مختار علی خان پرتو روهیله
معاون رئیس انجمن دوستداران فارسی

ورق گمگشته ای از فارسی

نواب عبدالعزیز خان نبیرهٔ والی روهیلکند، حافظ رحمت خان بود. پدر وی نواب سعادت یار خان که خودش شاعر بود نوعی ارتباط قلبی با شاه عبدالعزیز داشت بدین لحاظ اسم یکی از فرزندان خود را عبدالعزیز خان گذاشته بود.
محمد یاور علی یاور مؤلف "دیوان عزیز" می‌گوید که او به بیست و یکم ربیع الثانی ۱۳۰۹ هـ‌ق روز سه شنبه در پنجاه و هشت سالگی بدرود حیات گفت، الطاف علی بریلوی در تاریخ رحمت خان می نویسد که نواب عبدالعزیز خان بسیار هوشمند و خردمند بود و از اوائل عمر خود به مطالعه علم و ادب علاقه داشت. درمیان فرزندان نواب حافظ رحمت خان مانند او پیدا نشد. وی درس ابتدایی را از مولوی یعقوب علی خان و علامه مفتی عنایت احمد که در آن زمان از علمای معروف و برجسته به شمار می رفتند، کسب کرد و به سبب هوش موهوبی در مدتی قلیل عالم متبحری شد. سپس چون علاقه‌مند به زبان و ادب سانسکریت شد در مدت کوتاهی گوی سبقت از دانشمندان و بزرگان آن زمان ربود و در عنفوان جوانی بود که جامع علوم معقول و منقول به حساب می‌آمد. حافظه‌اش آنقدر قوی بود که در اندک مدت یعنی در بیست و هشت روز قرآن کریم را حفظ کرد.

از جمله آثار معروف او "سبیل بخشش"، "آئینه آخرت"، "جزر و مد" و "مجالس العلوم" است که تا کلیه محتوا، مضامین محققانه و عالمانه بود. آقای یاور علی یاور اسم یک کتاب دیگر به عنوان "شکایات معشوقان" هم از جمله آثار او بوده است. مجموعه اشعار وی بعنوان "دیوان عزیز"، "ساغرمی" و "معیار نظم" به همت یکی از عقیدتمندان وی آقای محمد یاور علی یاور در مطبع شوکت اسلام در لکهنؤ چاپ شد.

الطاف علی بریلوی در "تاریخ حیات حافظ رحمت خان" می نویسد که در

نتیجهٔ اوضاع وخیم ۱۸۵۷ م، نکبت و ادبار بر خانوادهٔ حافظ رحمت خان مانند بلای آسمانی نازل شده و این امر خاطر نواب عبد العزیز را خیلی مکدر و قلبش را ناراحت کرده بود و چون به علت این قیامت صغری بسیاری از نزدیکان و بستگان نواب مذکور از ظلم و تعدی فرنگیان کاملاً مفلس و بیچاره شده بودند، وی وکالت و دادگستری را به لحاظ خدمت به اقربا و خویشاوندان اختیار کرد و از درآمد این کار که در آن زمان ماهانه تقریباً دو تا سه هزار روپیه بود به اقربای گوشه نشین و شرفای عزلت گزین که پیش کسی نمی توانستند دست احتیاج دراز کنند، کمک می‌کرد. امانت و صیانت او مشهور بود و مهارتش در حقوق و فراستش در زبان فارسی به قدری معروف بود که هر جا مسئله‌ای پیچیده و نکته ای مشکل پیش می‌آمد به نواب مذکور برای حل آن مراجعه می کردند.

عبدالعزیز خان شخصی بود متقی و پرهیزگار و عابد شب زنده دار. خدمت خلق را همیشه وسیلهٔ نجات خود می پنداشت و مردم نوازی و فقرا پروری را شعار زندگی می‌دانست، حاجات دیگران را بر حاجات خود ترجیح می داد. در مهمان نوازی معروف بود و سفرهٔ او خیلی وسیع و پهن بود.

مادر وی هم بهره وافری از علم و ادب داشت. می گویند که روزی مادرش از دست نواب خیلی عصبانی شد و آن زمان بود که خان مذکور از جوانی به پیری قدم نهاده بود. مادرش با همه ناراحتی گفت.

چهل سال عمر عزیزت گذشت — مزاج تو از حال طفلی نگشت

بعد از مرگ، نواب مذکور را در مقبرهٔ حافظ رحمت خان دفن کردند. مولوی قاسم علی بریلوی از شعر خان مذکور تاریخ وفاتش سرود و این بیت بر سنگ مزارش کنده‌اند.

ابر آید و بر تربت من گرید و گوید — این گور عزیز ست که از باده کشان بود

"دیوان عزیز" که محتوی اشعار اردو و فارسی است، مشتمل بر ۲۶۱ صفحه است. البته قسمت فارسی دارای ۳۷ غزل، یک قصیده منقبت ، دو تضمین، هفت رباعی ، و سه چیستان یا معماست ، همچنین بیش از پنجاه قطعه تاریخ است که برای دوستان و رفیقان در هنگام شادی و غم سروده است. مرتب دیوان آقای

یاور علی می نویسد که خان مزبور اصلاً به فکر جمع آوری اشعار خود نبود و مانند اموال دیگر خود این سرمایه فکر را هم به محتاجان و عقیدتمندان با هر دو دست نثار می کرد و در نتیجه بیش از صد هزار شعر او از هر نوع درمیان تلامذه و عقیدتمندان او توزیع شد. خان مرحوم در فن شاعری از مولوی عبد الملک ممتاز سرهندی بریلوی پیروی می کرد.

با مطالعه دیوان او به این نتیجه می رسیم که سبک شعر او کلاً به تقلید از استادان قدیم فارسی است و اکثر مضامین وی همان است که استادان قدیم به کار برده بودند و در آن زمان معروفیت داشت. انتخاب کلمات و طرز اظهار فکر هم همان است که مخصوص سبک هندی است. البته نظر به قدرت، کلام و مهارت زبان که خان مزبور دارد هیچ کس نمی تواند گمان کند که این کلام کسی است که غیر از پشتو یا اردو زبان دیگر به گوشش رسیده است. معیار زبان که از کلامش آشکار است اعم از اصطلاحات و انتخاب کلمات کمتر از ایرانیها نیست.

ما دربارهٔ اینکه خان مزبور چقدر صوفی عامل و سالک طریقت بود، اطلاعی نداریم البته از کلام وی مسائل و عقائد صوفیانه آشکار است، مثلاً:

عزیز آن بت که عکسش نیز از مردم حیا دارد   چنان بی پرده در چشم خلائق جلوه آراید

پیدائی ما از اثر وهم و گمان بود   چون مهر خرد تافت نهفتیم ز ابصار

می نگنجد تا نه پردازی ز"لا"مینای خویش   خالی از انکار کن دل را که پر ایمان شود

عقیدهٔ وی درباره عشق بدین قرار است.

ای دل براه عشق کرا رهنمون کنم   خضر است همچو سبزه در این دشت پایمال

به بحر عشق تو خواهی، اگر شنا کردن   نفس شمرده زن و جامهٔ خودی برکن

خان مزبور بهره ای از تمثیل نگاران ما قبل مانند غنی کاشمیری ابوطالب کلیم و طالب آملی هم برداشت زیرا اثر آن سبک از کلام وی هویداست.

فلک بر سینهٔ خود از کواکب داغها دارد   ستمگر را ستمکش می کند حکم قضا آخر

رهروگذشت و نقش قدم برقرار ماند   ز اندیشهٔ تو داغ بدل یادگار ماند

مضمون آفرینی یکی از محاسن فن شاعری است و این از ویژگی سبک

هندی است. چند بیت از وی برای نمونه نقل می‌شود:

دست بر رخسار سودم زلف یار از دست رفت
فکر تسخیر حلب کردم تتار از دست رفت
لطف چاک پیرهن در ضعف و عریانی نماند
وای قسمت رفت دست ازکار وکار از دست رفت
مانع صید معانی شد صریر خامه‌ام
از صدای نعل این مرکب شکار از دست رفت

در شعر او بعض مضامین و تشبیهات نادر به نظر می آید که هیچ جای دیگر اعم از اردو و فارسی به کار نرفته است:

محتاج به فرسودن پا نیست سلوکم درخانهٔ خویش است چو مردم سفر من
چنان روشن ز انجم شد به من حال شب فرقت که بر روز سیا هم خندهٔ دندان نما دارد

گاهی در غزلش مضامین لطیفی که بر درک روانشناسی بشر دلالت می کند دیده می‌شود، مانند:

شد حجابی در میان از شکوه کردنهای ما تا پشیمان گشته‌ای ما را پشیمان کرده‌ای

در دیوان مختصر عبدالعزیز خان چند غزل از حیث سلاست، و روانی تقریباً هم رتبهٔ غزلهای استادان قدیم است. مثلاً این غزل ذیل مقائسه غزل حسن دهلوی و خسرو می کند.

سر صید دل دیوانه داری ز زلف و خال دام و دانه داری
برآر از بند آن گیسو دلم را اگر دست دراز ای شانه داری
کمر و همی دهانت احتمالی ست نداند کس که داری یا نداری
برآ از پرده قدر حسن بنگر چرا این گنج در ویرانه داری
عزیز از تابش حسنت عبث سوخت توکی پروای این پروانه داری

شعر فارسی پر از ابیات برجسته به عنوان حسن تعلیل است، همچو!

برقع برخ افگنده برد ناز به باغش تا نکهت گل بیخته آید به دماغش

در دیوان عزیز هم اشعار برجسته بعنوان حسن تعلیل آشکار است مانند:

نرگس به باغ چشم شود بهر دیدنت گل گوش گردد و شنود گفتگوی تو

کم نه شد قدر گر از حادثه رفتیم به باد خاک ما سرمهٔ چشم ملأ اعلی شد

شعر معروف امیر خسرو هست.

مسرور روی و گریه می‌آید مرا ساعتی بنشین که باران بگذرد

خان مزبور می گوید:

رسیده است که نزع نوبت دیدار دمی درنگ کن ای جان که یار برخیزد

این چند بیت از غزل دیگر خان مزبور نقل می گردد.

لبت را شکرستان آفریدند دهانت را نمکدان آفریدند
نسیم از چشم پاکت نکهتی برد از آن نسرین و ریحان آفریدند
چو خورشید خیالت جلوه گر شد ز تابش نور ایمان آفریدند
پی جان باختن در راه عشقت عزیز خانه ویران آفریدند

این اشعار غزل معروف عراقی را به یاد می‌آورد به مطلع زیر:

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

در این دیوان یک قصیده دارای ٦٥ بیت، در منقبت حضرت علی (ع) است. این قصیده که عنوانش "سیل بخشش" است در یک شب نوشته شده و عنوانش ماده تاریخ است که از آن سال ۱۳۰٤ هـ برمی آید. این قصیده عکاس قدرت کلام خان مزبور و آئینه ارادت عقیدت وی حضرت علی (ع) می باشد.

صبحدم آمد بیالینم نگار گلعزار با دو رخسار منور با دو زلف تابدار

آن گلعزار به شاعر شرابی را می دهد که درد و رنجش را برباید اما شاعر این پیشکش را قبول نمی کند و میگویند که شرابی که من میخواهم باید این طور باشد.

مستی ای جویم که باشد هوشیاران را مراد باده ای خواهم که باشد خواهش پرهیزگار
مستی از کز وی نهان گردد نمود این و آن باده ای کز وی شود راز حقیقت آشکار
قلب صاف عارفش میناو کیفش معرفت کوثرش میخانه و ساقی امام روزگار

سپس منقب امیرالمومنین حضرت علی (ع) آغاز می گردد.

حیدر صفدر علی ابن ابی طالب که هست اولیا را پیشوا و انبیاء را یادگار
ساعت قهروغضب شیر خدا او را لقب نام او وقت تواضع بوتراب خاکسار
در معارک صف شکن در طاق کعبه بت شکن گاه بر دلدل گهی بر دوش پیغمبر سوار

قهرمـــان اشقیـــا و مهربـــان اتـــقیا | مشرکا را جانستان و مصطفیٰ را جان نثار
عارف اسرار وحدت کاشف رمز شهود | واقـــف انـــوار کـــثرت رازدان و رازدار
هـم بـرای کشـتنی آل محمد بادبان | هـم بـرای چشمهٔ فیض الهـی آبشار
مومنـــان را حب او از فـتنهٔ محشر پناه | عـاملان را نـام او از لشکـر شیطان حصار
رشـــحهٔ از بـادهٔ عرفـان بکـام مـن بـریز | لمعهٔ از نور صدق افگن بقلب تنگ و تار

در تمام دیوان هیچ قصیده‌ای نعتیه نیست. امکان غالب آنست که طبق مرتب بسیاری از این تخلیقات نذر علاقمندان و حاجتمندان شده. البته رباعیات نعتیه در این دیوان هست که بر پایهٔ بلند و ارفع قراردارد مانند.

آن راه نمـــای جـادهٔ صـدق و یـقین | در انـــجمن پـــیمبران صـــدر نشـــین
مدحش بود ایـن بس کـه خـدایش بستود | مـــداح چنـــان بـــاید و مـمدوح چـنین

گـــو بـخت کـه در مـدینه ام جـا باشد | پـــیش نـــظرم روضـــهٔ والا باشد
گـــر درتـه آن خـاک شـود مـدفن مـن | زیـــر قـــدمم عـــرش مـعلی بـاشد

دراین دیوان دو تضمین یک بر غزل محتشم کاشی و دیگر بر غزل مرزا صائب هم است.

القصه کلام وی چندان توانا و موثر می باشد که علاقمندان و دانشجویان ادب فارسی نمی توانند از آن صرف نظر نمایند و در خیال بنده تذکرهٔ فارسی گویان هندوپاک بدون ذکر وی بتکمیل نمی رسد.

دکتر خانم ام‌سلمی
دانشگاه داکا
ترجمه : دکتر محموده هاشمی
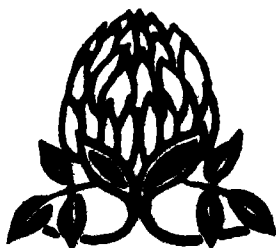
فارسی در خانواده تیپو سلطان

تیپو سلطان از سلاطین بسیار معروف شبه قاره هند به شمار می رفته است. وی در تاریخ دهم نوامبر سال ۱۷۵۰ میلادی متولد شد و به سال ۱۷۹۶م دار فانی را وداع گفت. پدرش حیدر علی از نوابان برجستهٔ منطقهٔ میسور محسوب می شد. علاقهٔ فراوانی به زبان و ادب فارسی داشت. بسیاری از اقوال وی در بین خاص و عام شهرت یافته بود، از جمله این سخنان: "کارها ی نمایانی که از جانب جاهلی چون من انجام گرفته ، نمونه و مظهر خواست الهی است" بهترین جای مرد زین اسب است" صدای توپ و تفنگ خوشتر از آهنگ و سُرود است" و نظیر آن. (۱)

تیپو سلطان پنجساله بود که پدرش برای تعلیم و پرورش او اقدام کرد و به سرعت علاوه بر تعلیمات دینی ، زبانهای عربی ، فارسی ، انگلیسی و فرانسوی را آموخت . وی سپس به زبان "کنتری" که زبان محلی این منطقه بود، آشنایی کامل پیدا کرد. شایان ذکر است که در آن زمان زبان اردو مراحل تکمیلی را طی می کرد.

تیپو سلطان مردی دانشمند بود واز اهل علم قدر دانی می کرد. نسخه های خطی بسیاری به زبانهای عربی ، فارسی ، اردو و هندی در کتابخانهٔ شخصی وی موجود بوده است. (۲)

حکومت تیپو سلطان در ماه مه سال ۱۷۹۹م به دلیل جنگ با انگلیسها و حکمران ایالت حیدر آباد ، منقرض شد. وی در همین جنگ به شهادت رسید. شجاعت و شهامت وی در میدان جنگ بی نظیر بود، به گونه ای که زبانزد خاص و عام شد.

با شهادت او سلطنت بین حکمران حیدرآباد و خانواده سلطنتی ایالت میسور تقسیم شد. حکومت، سالیانه مبلغ دویست و بیست و چهار (۲۲٤)هزار روپیه برای فرزندان او از جمله دوازده پسر و یک دختر به صورت مقرری تعیین کرد و

آنان را در قلعه ای به نام ویلور، محصور ساختند.

از فرزندان تیپو سلطان ، شکر الله سلطان شهرت یافت . برخی از دوستداران وی در سال ۱۸۰۷م او را از زندان رهایی دادند تا بر تخت سلطنت بنشانند، ولی این طرح زمانی با شکست روبرو شد که انگلیسیها از این اقدام آگاهی یافتند و آن را خنثی ساختند، سپس تصمیم گرفته شد تا این خانواده از میسور بیرون رانده شوند آنان به صورت قافله رهسپار شهر کلکته در بنگال غربی شدند و در محلی به نام " تالی گنج " در این ایالت مقیم شدند. (۳)

اقامتگاه سلطان شکر الله مهد علم و ادب به شمار می رفت. از فیلسوفان و ریاضی دانان معروف عهد وی ، عبد الرحیم تمناگورکهپوری " و " سلطان محمد بشیر الدین توفیق " را می توان نام برد. سلطان محمد بشیر الدین و برادرش سلطان محمد اعظم الدین متخلص به " سلطان " از شاگردان وی بوده و اصلاح سخن می‌گرفت و اشعار خود را به تصحیح وی می رساند. (۴)

از دیگر افراد خانوادهٔ مذکور شاهزاده بشیر الدین توفیق در شعر فارسی شهرت یافت و از پدرش در زمینهٔ علم و ادب بهره فراوان برد و سنتهای خانوادهٔ خویش را حفظ نمود. اخلاق حمیده و اوصاف برگزیدهٔ وی مردم را تحت تأثیر قرار می داد، به گونه ای که او مورد ستایش و تمجید خاص و عام قرار می گرفت. شاهزاده، توفیق به هر دو زبان، یعنی عربی و فارسی تبحر داشت و محقق کامل به شمار می رفت(۵) نظم و نثر وی به این زبانها از آثار گرانمایهٔ این دوره بوده است .

یکی از شعرای معروف عهدوی ، عبد الغفور نساخ بود که به شاهزاده ارادت خاصی داشت و از دیوان و یکی از مثنویهای وی به نام " نهال خیال " سخن رانده است. چنانکه دربارهٔ توفیق می‌گوید: " در هجو سرائی ید طولی دارد. سخنانش ساده پرکاراست و بعضی از آن سهل ممتنع ". (۶)

از دیگر ارادتمندان و یاران توفیق ، شاعر و ادیب معروف زبان فارسی ، اردو و عربی ، مولانا عبید الله العبیدی بود که در زندگینامه خود به نام " داستان عبرت " دربارهٔ بشیر الدین توفیق چنین گفته است:

" با بنده خیلی محبت داشتند ، بنده هر روز عصری ، خدمت ایشان می رفتم و مذاکرهٔ شعر و سخن گرم داشتم، ایشان توفیق تخلص می کند ، نه تنها در فن سخن سازی دری و تازی یگانهٔ عصرند، بلکه در دانستن دقایق محاورات فارسی و

نکات ادبیه عربی همالی ندارند". (۷)

عیدی در زندگینامه دو غزل فارسی توفیق را برای مثال ذکر کرده است. علاوه بر این در سال ۱۸۷٤م، زمانی که عیدی در مدرسهٔ دهاکا به سمت ناظرین اداره مأموریت داشت، توفیق نیز قصیده ای برای وی سرود و آن را شامل سوانح حیات گردانید.

توفیق از تلامذهٔ اسد الله خان غالب، شاعر بزرگ شبه قاره نیز بوده است. در اثر معروف غالب به نام "اردوی معلیٰ" و پنج عدد از نامه های او به نام توفیق نگاشته شده، که مظهر روابط نزدیک و صمیمانه آنان است. اگرچه توفیق از شاگردان غالب بود ولی نحوهٔ نگارش، همان شیوه ای است که وی برای رؤسا و نوابان به کار می برد؛ اگرچه بسیاری از نامه های غالب به نام نواب رام پور؛ است وی در بیشتر موارد شعر زیر را آورده است:

تـــم ســـلامت رهـــو هـــزار بـــرس　　　هـــر بـرس کے هـون دن پچاس هـزار

یعنی :

تو هزار سال که هر سال آن پنچاه هزار روزاست، زنده باشی .

اسد الله خال غالب در نامه ای که به توفیق نگاشته این شعر را نیز آورده است و نحوهٔ نگارش آنها مانند نامه هایی است که به رؤسا و نوابان آن عهد است. از نامه هایی که وی به توفیق نوشته چنان استنباط می شود که امکان دارد او طی اقامتش در شهر کلکته با توفیق ملاقات کرده باشد، ولی از نامه های به دست رسیده اشاره ای به این موضوع نشده است.(۸) در زمانی که غالب مجموعه نثر خویش را برای توفیق فرستاد، اشعار و غزل فارسی زیر را نیز برای وی ارسال داشت : (۹)

ای دل ســنگین تــو شــیفته کـین مـن	کین من آیین توست مهر تو آیین مـن
آه کـه آمـیختند باگِل مـن مـهر تـو	دادکـه انگـیختند از دل تـوکـین مـن
تیره دل از غم شدم بادهٔ روشن کجاست	صاف ترا ز شعر مـن پـاکـتر از دیـن مـن
کـرد مـرا تـر دمـاغ نـامهٔ مشکین او	کز صفتش عـاجز است خـامهٔ مسکـین مـن
شعر چو شعرای او دیـدم و از فـرط شـوق	بر رخ من شد روان اشک چـوپروین مـن
کلک شکر ریـز اوگـرمی شـوقم شـناخت	شربتی از قند ساخت از پی تسکـین مـن
وصف توکـوهی بـود خـامهٔ مـن تـیشه‌ای	سـهل نـبرد هـمی کـوه بـفتین مـن
شاید فکر تـرا، ست حسـن خـدا داد بس	در خورحسنش کجاست زیور تحسین مـن
غــالب پـاینده بـاش تـوفیق آمـین بگـو	یـا رب مـقبول بـاد دعـوت و آمـین مـن

نمونه دیگر از اشعار فارسی توفیق : (۱۰)

دلی آزاده داری ازین خوشتر چه می خواهی

درونی ساده داری از ین خوشتر چه می خواهی
لرزید سر شک و ریخت از جوش دلم آری
سیماب چو شد جوشان می لرزد و می ریزد
می غلتد و می لرزد تا برخ او کاکل
زین دیده در غلتان می لرزد و می ریزد
تا گوهر دندانش درخنده نمایان شد
از دیدهٔ من مرجان می لرزد و می ریزد
توفیق غزل گفتیم گر بود زمین مشکل
بستن نتوان آسان می لرزد و می ریزد (۱۱)

توفیق در سال ۱۸۸۵م (۱۳۰۲هـ) فوت کرد. نساخ، تاریخ وفاتش را چنین آورده است:

رفت شهزاده بشیر الدین توفیق از جهان سوی خلد و داغ هجر خویش در دلها سپرد
زد رقم سال رحیلش کلک نساخ حزین وای! حیف و آه ! شهزاده بشیر الدین بمرد

تاریخ دیگر چنین است : " رونق فردوس توفیق ۱۳۰۲هـ". (۱۲)

اعظم الدین متخلص به سلطان ، برادر شاهزاده بشیر الدین بود. به زبان فارسی تسلط داشت و دیوانی به فارسی برجای گذاشته است . شاعر معروف، نساخ دربارهٔ شخصیت و اشعار وی چنین اظهار نظر کرده است: "اخلاق کریمش خجسته و همایون ،کلام فصیحش صاف و شسته و خوش مضمون". (۱۳)
سید نور الحسن دربارهٔ وی چنین گفته است:

"سخنش لطیف و کلامش نیکو" (۱۴)

اعظم گاهی به زبان اردو شعر می گفت ، نساخ در اثر خود تذکرة المعاصرین بسیاری از غزلیات اورا آورده است. نمونه ای از اشعار فارسی وی در زیر نقل می شود:

عشق آمد و آزمود ما را غم بر سر غم فزود ما را
بگداخت دل حزین و از چشم صد چشمه خون کشود ما را
واسوخت به آه آتش آهنگ هرخشک و تری که بود ما را
آیینه دل چو گشت روشن حق ز آینه رخ نمود ما را

*

مژه بگشود یار و دید مرا | بر سر خار و خس کشید مرا
داشتم چشم مرهمی از دوست | چشم زخمی از آن رسید مرا
کرد از تیغ جور از سلطان | شاهد کافری شهید مرا
(۱۵)

*

شد غلط راه چه سازم چه کنم | گشت بیگاه چه سازم چه کنم
آفتابم به لب بام آمد | نامد آن ماه چه سازم چه کنم
ز آهم آزرده شد آن نازک خو | آخر ای آه چه سازم چه کنم
پندی ای دل نکند در تو اثر | با تو گمراه چه سازم چه کنم
آرزو های جهانست دراز | عمر کوتاه چه سازم چه کنم
راز گیتی ز که پرسم که کسی | نیست آگاه چه سازم چه کنم
جاه دنیا بود ای سلطان چاه | آه ازین جاه چه سازم چه کنم
(۱۶، ۱۷)

در سال ۱۸۶۳م نواب عبد اللطیف، انجمن ادبی را به نام " انجمن ادبی محمدی " تشکیل داد. هدف آن بیداری و آگاهی جامعه مسلمان در هند و به منظورنسب علم و دانش بود. این انجمن از اعظم الدین خواست تا مقاله ای دربارهٔ تاریخ و تحول زبان فارسی در شبه قاره در جلسهٔ مربوط بخواند. وی یک مثنوی، تحت عنوان " عرض حال زبان پارسی " سرود و به تاریخ ۲۲ مارس ۱۸٦٤م در جلسه خواند. در این مثنوی چنین گفته شده است که آغاز زبان فارسی در شبه قاره در سال ۳٦۷ هـ با حمله سلطان ناصر الدین سبکتگین بر هند آغاز می شود و در سال ۳۹۰ هـ زمانی که شاه محمود به هند حمله برد رواج فارسی در این سرزمین افزایش یافت. به طوری که گفته است:

نور شه چون به هند سایه فکند | گشت آغاز فارسی در هند
همسر شه چو اهل فارس بدند | فارسی دان هم اهل هند شدند
(۱۸)

به سال ٤۳۳ هـ فتوحات شاه محمود گسترش یافت و زبان فارسی نیز بیشتر رواج یافت و موقعیت زبان اداری را در این سر زمین به دست آورد:

فتح شد این حدود نامحدود | که سپه شاد گشت و شه خشنود
فارسی حرف جا به دفتر کرد | نام شه خطبه زیب منبر کرد
(۱۹)

سال ۵۹۹ هـ شاهد جلوس قطب الدین ایبک در این سرزمین بود و زبان فارسی رفته رفته گسترش یافت.

شاه در بندگشت قطب الدین | یافت بر وی قرار تاج نگین
رایت فتح برد در همه جا | تختگه کرد شهر دهلی را
پس درون و برون دهلی شهر | یافت از فارسی نصیبه و بهر

دور شد رسم کفر و خیره سری	سال و مه گشت هجزی و قمری
فارسی گشت نامه و دفتر	واعظ آمد نشست بر منبر
گشت در هند کارخانه نو	هند شد یک نگار خانه نو
همچنین گشت طفل و پیر و جوان	فارسی خوان و فارسی گویان
فارسی یافت رتبه بیش از پیش	کرد هر کس خط و کتابت خویش

(۲۰)

حکومت تغلق شاه به سال ۶۶۵ هـ آغاز شد و نفوذ فارسی در سر تا سر این سرزمین افزایش یافت و در امور اجتماعی ، ادبی ، فرهنگی ، اداری و قضایی، زبان فارسی به کار می رفت :

شرق تا غرب هند شد یکسر	فارسی علم و فارسی دفتر
همچنین فارسی به هندوستان	یاد بگرفت طفل و پیر و جوان
هندوان نیز چون مسلمانان	مرد و زن گشت فارسی خوانان
شد دری جابجا و در بدری	بر در و بام شد به جلوه گری
فارسی جای کرد در دیده	شد بهر دیدهٔ پسندیده
هندیان گشته خود به تیغ زبان	فارسی دان و فارسی میدان
پس درون و برون شهر تمام	فارسی گو شده خواص و عوام

(۲۱)

با ورود انگلیسی ها در شبه قاره، زبان فارسی رو به زوال گرایید و توجه مردم به زبان انگلیسی جلب شد و برای تمام امور فرهنگی ، اجتماعی واداری زبان انگلیسی به کار می رفت:

شاعری دربارهٔ تنزل زبان فارسی چنین گفته است:

رتبه فارسی ست بس نازل	نیست طبعی به سوی آن مایل
می کنند این زمان عرق ریزی	پی کسب زبان انگریزی
هر که زد حرف در زبان فرنگ	گشت او ز اهل دانش و فرهنگ
دفتر اهل فارس پاره کند	ناز بر ماه و بر ستاره کند
پارسی دانی آبرو ریزست	سعی و کوشش به کسب انگریزست
چون زبان فرنگ راست کمال	فارسی را کسی نپرسد حال
گشته محتاج از پی یک نان	فارسی خوان و فارسی دانان
رونق فارسی شکست دگر	گم شد از هند فارسی یکسر

(۲۲)

شاهزاده رحیم الدین نیز نوهٔ تیپو سلطان بود و در منطقهٔ تالی گنج در شهر کلکته می زیست . نساخ ضمن ستایش از وی می گوید که : " فکری بلند و طبعی ارجمند دارد" (۲۳) از آنجا که این شاهزادهٔ بلند اراده را ذوق و شوق وافر به علم و الفت و محبتی متکاثر به اهل علم است وی به زبان فارسی شعر می گفت و در نعت سرایی مهارت داشت. مجموعهٔ اشعار وی به نام هفت بند به نحوهٔ هشت بند ملاکاشی (۲۴) است در سال ۱۳۰۶ هـ/ ۱۸۸۸م چاپ شد. نمونه ای از اشعار نعتیه وی به قرار زیر است : (۲۵)

السلام ای پادشاه و سرور دنیا و دین	السلام ای ذات پاک نور رب العالمین
گر نبودی ذات تو هرگز نبودی کن فکان	شدّ و بودت باعث ایجاد افلاک و زمین
بعد ذات حق وجودت اول هر اول است	زان شرف ایزد تراکردست ختم المرسلین
مظهر شان هو الاول هو الاخر تویی	از همه اول بدی و آمدی در آخرین
نیست فخرت زانکه هستی سید نوع بشر	بلکه خود فخر همه خلق است ذاتت بالیقین
ایزد دانا گرامی آنقدر دارد ترا	کز برای خدمتت مامور شد روح الامین

(۲۶)

سید نور الحسن یک شعر مصرع از اشعار نعتیه وی را چنین آورده است:

آنچه از توقیر و عزت شد سلیمان را نصیب	هم به فیض صورت تصغیر سلمان شماست

(۲۷)

رحیم گاهی منقبت می گفت. منقبتی از هفت بند او در زیر آورده می شود:

اسلام ای آفتاب آسمان عز دین	قرة العین نبی نور اله العالمین
اختر اوج ولایت ماه برج مکرمت	قاطع کفر و ضلالت حارس دین متین
بهر تو یا شاه از پیش جناب کبریا	دلدل و تیغ دوسر آورد جبریل امین
چون تولد گشته در حجره بیت الحرام	زان سبب شد کعبه را تعظیم بر روی زمین
ابن عم مصطفی و هم تویی زوج بتول	شد یدالله نام تو در هر دو عالم بایقین
داشتی بر دوش احمد پای والا احترام	حق نداده رتبه غیر تو کس را این چنین
هر غریبی کالتجا آورد در درگاه تو	دامنش پر گشت از لعل و زر و در یمین

(۲۸)

شاهزاده رحیم در محافل اجتماعی شهر کلکته مقامی ارجمند داشت و عضویت انجمن "مجلس مذاکرۀ علمیه اسلامیه" کلکته را عهده دار بود. این انجمن را نواب عبد اللطیف به سال ۱۸۶۳م تشکیل داد و جلسه آن در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۷۰م برگذار شد. مولانا کرامت علی جونپوری نطقی را تحت عنوان فرائض مسلمانان هند در حضور کمیته ای که از جانب دولت انگلیس برای اداره کردن مدرسۀ هوگلی تشکیل شد، ایراد کرد[۲۹] شاهزاده عبدالرحیم از اعضای عالی آن انتخاب شد و ریاست جلسه ای که به تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۸۹م از طرف این کمیته برای تجدید نظر در مورد تاریخ (۱۸۶۳ - ۱۸۸۹م) ۲۵ ساله جلسه برگزار شد برعهده داشت. وی در جلسه توزیع اسناد که به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۸۸۲ برگذار شده بود مبلغ یک هزار روپیه برای دانش آموزان مسلمان هدیه کرد. (۳۰ تا ۳۴)

شاهزاده محمد جلال الدین نیز نوه تیپو سلطان بود. وی مردی علم دوست و علم پرور بود و شبانه روز محافل علمی و مذاکره در مورد اظهار نظر و انتقاد بر کتب فارسی، عربی، انگلیسی و سانسکریت و نحوۀ تدریس برپا می کرد. به گفته مولانا عبد الله عبیدی، وی از دوستی و این گونه محافل بهرۀ فراوان برد و بر

زبانهای، فارسی، عربی ، انگلیسی و سانسکریت تسلط یافت. به درخواست این شاهزاده، عبیدی برخی از اشعار سانسکریت را به فارسی ترجمه کرد و اشعار زیادی به زبانهای عربی و فارسی سرود و زمانی که قصیده سرایی رواج یافت از حکیم افضل الدین خاقانی پیروی کرد. عبیدی با شاهزاده به مدت سه سال در محافل علمی شرکت جست. اما آنچنانکه استنباط می شود شاهزاده اثری از خود در نظم و نثر به یادگار نگذاشت. (۳۳)

بعد از این سلسله از خانواده تیپو سلطان سراغی از اشتهار فارسی گرفته نشده. به احتمال قوی به سبب دگرگونیهای معاشی و مشکلات مالی کارهای ادبی متوقف شد و یا اینکه شخصی با ذوق و علم دوست پس از شاهزادهٔ مذکور در این خانواده نبوده است. و بنابر این اطلاع دقیقی دربارهٔ خدمات علمی و ادبی این خانواده به دست ما نرسیده است.
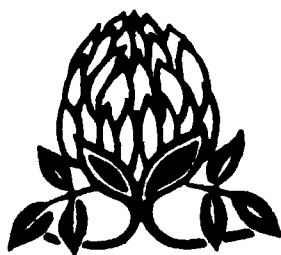
منابع و مآخذ :

١ - اردو دائره معارف اسلامیه : دانشگاه پنجاب ، (جلد ٦) ١٩٧٣ ، صفحه ٧٥٩
٢ - همان مآخذ (جلد ٨) ١٩٧٢ ، صفحه ٩٧٨
٣ - مالک رام ، تلامذۂ غالب ، نئی دهلی ١٩٥٧ ، صفحه ٦٩
٤ - مولانا عبیدالله عبیدی ، داستان عبرت بار (غیر مطبوعه) ، صفحه ٥٤
٥ - تلامذۂ غالب صفحه ٧٠
٦ - عبدالغفور نساخ ، تذکرة المعاصرین (غیر مطبوعه) ، صفحه ٣٩
٧ - داستان عبرت بار ، صفحه ٩٦
٨ - شانتی رنجن بهتاچاریه ، بنگال مین اردو زبان ، لکهنو ، ١٩٧٦، صفحه ٧٧
٩ - داستان عبرت بار ، صفحه ٩٨
١٠ - سید نور الحسن ، نگارستان سخن ، بهوپال ١٨٧٦ ، صفحه ١٩
١١ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ٤٧
١٢ - تلامذه غالب ، صفحه ٧٠
١٣ - تذکره معاصرین ، صفحه ١١٢
١٤،١٥ - نگارستان سخن ، صفحه ٤١
١٦ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ١١٥
١٧ - نگارستان سخن ، صفحه ٤١
١٨ تا ٢٣ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ١٢٠ تا ١٢٥
٢٤ - نگارستان سخن صفحه ٣١
٢٥ - دکتر محمد عبدالله، پچهم بونگ فارسی سامیتهیه دهاکا، ١٩٩٤ صفحه ٤٠
٢٦ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ١٠٣
٢٧ - نگارستان سخن ، صفحه ٣١
٢٨ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ١١٦
29 - Dr. Enamul Haque, Nawab Bahadur Abdul Litif, Dhaka, 196. P.80, Ibid, P., 208
30 to 32 - Ibid. P; 208, P; 139, P; 238
٣٣ - داستان عبرت بار . صفحه ٧٦ - ٧٥

سیده تنویر فاطمه
ترجمه: بشارت محمود میرزا

استاد حضور احمد سلیم

استاد حضور احمد در زمینه نشر و اشاعه و گسترش زبان و ادب فارسی در این منطقه سهم بسزایی دارد.

در این مختصر با پیشینه خانوادگی، تحصیلی و شغلی ایشان و همچنین آثار و اشعار وی آشنا می‌شویم.

یکی از اجداد وی "الا سنگهـ" ششصد سال پیش در عصر پادشاه تیمور مسلمان شد و به "الف خان" موسوم شد. مفتی علی‌الدین لاهوری می‌نویسد:
"سلطان ناصرالدین محمود در زمان حکومت خود به غیاث الدین بلبن در سال ۱۲۸۲ م خطاب "الف خان" داده اورابه منصب وزارت سرافراز کرد". چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان "الف خان" یک خطاب محترمانه و آبرومندانه‌ای بود. در سال ۱۶۵۳ م در عهد شاهجهان نیز امان بن علی شیر، خطاب "الف خان" دریافت نموده بود.

جد پدری استاد حضور احمد سلیم "محمد خان" در زمان راجا پرتاب سنگهـ در "سیکر" سرگرد بود. فرزند بزرگ محمد خان "زبردست خان"، جدّ مادری حضور احمد سلیم، به طور دائمی در سیکر سکنی گزید و در همان شهر فوت کرد. پسر بزرگش عبدالشکور خان پدر (استاد حضور احمد سلیم) در سال ۱۸۹۱ م در دهکده مهندر گرهـ متولد شد. وی در خطاطی و طب مهارت داشت و بعد از تکمیل تحصیلات با دختر عموی خود ازدواج کرد و در هند غیر منقسم وارد خدمت دولتی شد. ولی چون در سال ۱۹۴۷ م در پنجاب شرقی کشت و کشتار آغاز شد، پدر استاد حضور احمد سلیم از قسمت پاره چنار وارد پاکستان شد و باخانواده خود در بلوچستان سکنی گزید.

پدرش، عبدالشکور خان در ۱۹۷۰ م فوت کرد، و او هشت فرزند، (شش پسر و دو دختر) داشت. استاد حضور احمد سلیم دومین فرزند عبدالشکور خان بود.

او در ۱۶ اوت ماه ۱۹۹٤ در بخش نارنول متولد شد. از مقدماتی تا دبیرستان در دبستان "ریواری" (هند) تحصیل کرد. بعد از پایان دوره دبیرستان در دانشکده عربیه دهلی به تحصیلات خود ادامه داد. در ۱۹۸٤ م مدرک لیسانس گرفت اما از خدمت دولتی استعفا کرد. در ۱۹۵۱ م از دانشگاه سند که در آن زمان از کراچی به حیدرآباد منتقل شده بود، در زبان و ادبیات فارسی فوق لیسانس گرفت و همان سال در دانشکده خاورشناسی حیدرآباد استاد زبان فارسی شد.

در سال ۱۹۵۲ میلادی، از طرف دولت ایران به وی بورسیه تحصیلی برای گذراندن تحصیلات عالی پیشنهاد شد.

وی پس از چند سفر به حج ،بیت المقدس، عراق و کربلا، در ایران از استادان و علمای زبان و ادبیات فارسی بهره جست و با اندیشه مندانی همچون : دکتر ذبیح الله صفا، بدیع الزمان فروزان فر، ابراهیم پور داوود و عبدالعظیم قریب آشنا شد.

ایشان کتابی با عنوان "آموزگار فارسی" دارد که تاکنون پنج بار تجدید چاپ شده است. از جمله کتابهای دیگر ایشان، کتاب اول و دوم فارسی، ارمغان فارسی، دبستان فارسی ، خزینه دانش است.

حدیث دل

یک ربع قرن پیش که بودم به این زمین — تخمی ز مهر تو به دل خویش کاشتم
تا پر ز برگ و بار شود نخل دوستی — جان و دلم دریغ ز یاران نداشتم
از عهد خود برآمدم ای ماهروی من — باقی حدیث دل به جمالت گذاشتم

او مجموعه شعر شایان ذکری ندارد. ولی بعضی از اشعارش در مجله های مختلف چاپ شده است. اینک غزلی از استاد که در مجله "ارمغان" چاپ شده ، نقل می شود :

آن رشک مهر و مه چو ز در می‌رسد مرا — شام سیاه غم به سحر می‌رسد مرا
دستی به دامن تو اگر می‌رسد مرا — فریاد نیم شب به اثر می‌رسد مرا
یادت چو می‌برد به گلستان مرا دمی — صد زخم خونچکان به جگر می‌رسد مرا
کی یافت این چنین گهری دامن صدف — کز فیض این دو دیدهٔ تر می‌رسد مرا
این سنگ پاره نیست که بینی بپای من — باریست کز درخت، هنر می‌رسد مرا
من ای سلیم تا نشوم بی‌خبر زخود — کی از دیار یار خبر می‌رسد مرا

باید به جهان محرم اسرار و دگر هیچ — نازم که مرا هست دل زار و دیگر هیچ
من گوش ندارم ز پی قصه اغیار — ای دوست بکن تذکره یار و دگر هیچ
دارم ز نوای باد صبا چشم عنایت — آن نکهت جان بخش به من آرو دگر هیچ
از واعظ این شهر چرا پند پذیرم — کو هست فقط جبه و دستار و دگر هیچ
گردید فدا جان سلیم از پی جانان — زیرا که چنین بود سزاوار و دگر هیچ

بیشتر فعالیت استاد در زمینه تراجم داستان های کوتاه فارسی است که بعضی از آنها در مجلات مختلف اردو چاپ شده است. با جمع آوری این تراجم یک مجموعه کتاب می توان تدوین کرد.

فهرست بعضی از تراجم استاد به قرار زیر است :

۱ - کباب غاز و خواستگاری، از سید محمد علی جمالزاده
۲ - از این دریا از آن در ، از شین پرتو
۳ - مجلس عیادت ، خوش دامن و نوجوان دکتر، از مطیع الدوله حجازی
٤ - مرگ مادر از علی دشتی

استاد سلیم ، نامه به فرزند سفر کرده و شعر خانم لعبت والا را، به اردو ترجمه کرده است. علاوه بر این کتابهای متعدد دیگری هم تألیف نموده است که از میان آن آموزگار فارسی، انتخاب پیام مشرق، دیوان حلیم ، حیات، قلندر و (ترجمه اردو) دو بیتی های بابا طاهر عریان می توان نام برد شایسته ترین و مهم ترین کار او، ترجمه منظوم دوبیتی های بابا طاهر عریان به زبان اردو است. در دیباچه این ترجمه شاعر معروف اردو شادروان رئیس امروهوی می‌نویسد "زبان قدیم بابا طاهر را ترجمه کردن ، راستی قریحه استادان است. خدا موفق کند. شکی نیست که او خوب ترجمه کرده است " اینک نمونه‌ای از ترجمه اردو دو بیتی های بابا طاهر عریان :

ز دل نقش خیالت در نشی یار — خیال خط و خالش در نشی یار
مژه سازم به گرد دیده پرچین — که خونریزه خیالش در نشی یار

ترجمه استاد سلیم قدری آزاد و در عین حال نزدیک به اصل است :

نہ ہی دل سے تصور ہی تیرا دور — تصور ہے نہ خال و خط دور
ہے گرد آنکھوں کے پلکوں کا احاطہ — کہ ہو تیرا نہ حسن خوش لقا دور

بیا یک شومنورکن و ثاقم | مهل در محنت روح فراقم
به طاق جفت ابروی تو سوگند | که هم جفت غمم تا از تو طاقم

استاد حضور احمد سلیم

مرے گھر کو بھی کر اک شب منور | نہ چھوڑ اندوہ تنہای میں دلبر
ترے محراب ابرو کی قسم ہے | بہت غمگین ہوں میں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمه را یکی از بهترین ترجمه های استاد سلیم دانست. در پایان دو قطعه از پیام مشرق علامه اقبال راکه استاد سلیم به اردو ترجمه کرده است به طور مثال می‌آوریم:

ز انجم تا به انجم صدجهان بود | ستاروں سے ستاروں تک جہاں تھا
خرد هر جا که پرزد آسمان بود | خرد کی دسترس تک آسماں تھا
و لیکن چون بخود نگریستم من | مگر دیکھا جو میں نے اپنے اندر
کران بیکران در من نهان بود | کران بیکران مجھ میں نہاں تھا

چسان زاید تمنا در دل ما | ہوئی دل میں تمنا کیسے پیدا
چسان سوزد چراغ منزل ما | جلا کیسے چراغ راہ منزل
به چشم ما که می بیند چه بیند | مری آنکھوں سے کس نے کس کو دیکھا
چسان گنجید دل اندر گل ما | سمایا کیسے مشت خاک میں دل

منابع و مآخذ

۱ - ارمغان فارسی - دوره دبیرستان اول و دوم
۲ - دبستان فارسی - کلاس سوم و چهارم دبیرستان
۳ - خزینه دانش - دوره لیسانس
٤ - مجله "ارمغان"
٥ - مجله "یغما"
٦ - مجله دانش شماره ۱٦ زمستان ۱۳٦۸
۷ - ترجمه منظوم پیام مشرق - از حضور احمد سلیم

دکتر سید عین الحسن
دانشگاه جواهر لعل نهرو
دهلی نو

خدمات برجستهٔ منشی نولکشور به ادب فارسی

گرچه منشی نولکشور در میان مشتاقان ادب فارسی و فرهنگ شناسان چهرهٔ ناشناخته ای نیست ،لکن تا حدودی چهرهٔ ادبی وی برای بسیاری کماکان ناشناخته مانده است.

منشی نولکشور در سال ۱۸۳۶ میلادی در شهر متهرا چشم به جهان گشود. پدرش پاندیت جمناپرشاد زمیندار بزرگ زمان خود بود و در شهرهای گوناگون هند چون متهرا، علی گر، آگره تیول های فراوان داشت. نولکشور دوران کودکی خود را در "ساسی" نزدیک شهر علی گر گذراند و در همانجا زبانهای فارسی و عربی را فرا گرفت. پس از آن در آگره کالج ثبت نام کرد. در همانجا بود که به نویسندگی علاقه مند شد و دریچه ای به سوی روزنامه نگاری گشود. نتیجهٔ کاروکوشش اوبه صورت روزنامه علمی به نام "اودهاخبار" انتشاریافت. وی در ۱۹ فوریه سال ۱۸۹۵ میلادی رخت از جهان بربست و آثارگرانبهایی از خود برای دوستان و علاقه مندان زبان و ادبیات به یادگارگذاشت. اشعار زیر از نواب محمد احمد حسن خان بهادر متلخص به "جوش" بهترین معرف این ادب پرور بزرگ به شمار رود:

معنی صورت مروت و حلم — منبع لطف و مهر و معدن علم
نامی روزگار در هر فن — نکته سنج و فهیم رمز سخن
لالهٔ بوستان فضل و کمال — لولوی بحر حشمت و اجلال
شاهد مقصد است در بغلش — شکرین هر کلام بی بدلش
واقف امر حق حقیقت جو — وه چه عقل سلیم دارد او
رتبه دان شریف و هر ذی قدر — روشن است اسم پاک او از بدر
صادق القول صاحب اخلاص — صابر و شاکر و زرنج خلاص
آفتاب سپهر عزو علا — اختر چرخ فهم و ذهن و ذکا
دور دارد خدا ز رنج جهان — دائم او رابه حق مقبولان
دشمنش همچو ابر گریان باد — خیر خواهش چو برق خندان باد
جوش از فضل ایزد متعال — ختم این نظم شد به حسن مقال

وی در شانزده سالگی با زنی هنرمند موسوم به "سر سوتی کور" ازدواج کرد. اما همسر او در سال ۱۹۰۱ م درگذشت. منشی نولکشور فرزندی نداشت. اما پسر برادرش" پراگ نراین" را مانند فرزند گرامی می داشت تا آنکه پس از مرگ پدر جانشین وی شد. برخی گفته اند که منشی نولکشور مجدداً با زنی مسلمان ازدواج کرد، که بسیاری از مردم او را "بیگم صاحبه" می خواندند. منشی نولکشور بسان ستاره ای از خانواده ای بود که افراد آن، علاوه بر دستیابی به مناسب عالی در کشور، در ذکاء و خرد مقامی بس والا داشت.

قرن نوزدهم میلادی برای هندیان قرن بسیار پرآشوبی بوده است. منشی نولکشور قادر به نظارهٔ این هرج و مرج نبود. از سویی انگلیسی ها هر نوع مظالمی را بر اهل هند روا می داشتند. از سوی دیگر شورشیانی بودند که علیه حکومت خارجیان ضرب و حرب را وسیلهٔ نجات قرار می دادند، تفرقه پردازی هندی ها هیچ گاه فرصتی به هندیان ندادتا کسی دربین آنها تا حدی اتفاق و هماهنگی راپیدار کندمنشی نولکشورباچندتن ازهمکاران خویش سعی می کرد که بی طرفی رادنبال کند و طرحی برای ازبین بردن اختلافات مردم پیشنهاد کند. لذا چاره ای بنظرش رسید، او تصمیم گرفت که از طریق نشریات وسیله ای برای اتحاد ملی و پیشرفت کشور بجوید. تا هند از خطری بزرگ نجات یابد.

در نتیجه در اوایل - سال ۱۹۵۸ م روزنامه ای به نام " اودهـ اخبار" را در شهر لکهنؤ انتشار داد. این روزنامه کم کم راهی برای بهبود کشور باز کرد و خط ملی گرایی شدیدی را پی گرفت. این روزنامه در وهلهٔ اول فقط دو بار در ماه چاپ می شد. ولی بعداً به صورت روزنامه هفتگی درآمد. خبرنگاران این روزنامه تنها منحصر به هند نبودند، بلکه درکشورهای اروپای و آسیای غربی نیز افرادی بودند که مقالات علمی و سیاسی را مستقیماً برای انتشار درین روزنامه می فرستادند. آقای پا مرس که یکی از استادان دانشگاه کامبریج بود، گزارشی دربارهٔ روابط انگلیس و ایران را به طور متواتر از لندن می فرستادتادراین روزنامه چاپ شود.

ادیبان و شاعران نامی زمان خود، با این روزنامه وابستگی و دلبستگی داشتند. نامه های دانشمندان هند، چون " میرزا غالب" و "سر سید احمد خان" نیز در همین روزنامه انتشار می یافت. دکتر عبدالسلام خورشید، درکتاب " صحافت هندوپاک" نوشته است. "اودهـ اخبار" روزنامه ای بود بدون تفریق مذهب و

ملت. به ظاهر این روزنامه اوضاع مسلمانان را منعکس می کرد، هیچ گاه سرو کاری به تعصب نداشته. ادیبان و شاعران گرامی عضو اداری این روزنامه بودند. مثلاً غلام حسین تپش، شاگرد مرزا غالب دهلوی، سرشار، احمد حسن شوکت، عبدالحلیم شرر، حیرت دهلوی وغیره. "بااشتهاری که روزنامه به دست آورد، چاپ آن به هفته‌ای دوبار رسید. مولوی هادی علی اشک، مولوی رونق علی رونق، غلام محمد تپش، رتن نات سرشار، مولانا فخر الدین لکنوی، راجه شیو پرشاد، طوطا رام شایان، امجد علی اشهری، مرزا حیرت دهلوی و مولانا احمد حسن شوکت میرتی به ترتیب صاحب امتیازان این روزنامه بودند.

انتشارات چاپخانهٔ نولکشور. برخی از انتشارات چاپخانه نولکشور لکهنو به این شرح است :

۱) - شاهنامهٔ فردوسی : (درسه مجلد) و نیز ترجمه های آن به زبان اردو و هندی.

۲) - مثنوی مولانا روم ! منشی نولکشور خودش دلدادهٔ مثنوی بود. چند نسخهٔ خطی را با کمک علمای عصر تدوین کرد و با خط نستعلیق انتشار داد. شرح این مثنوی را نیز در دو مجلد چاپ کرد غیر از آن دیباچه ای منظوم را هم سرود. و قبل از متن مثنوی آورده است بدین قرار.

حمد نذر کبریای ذوالجلال — نور او شمس مره از زوال
همچون ذرات انبیاء و اولیاء — ار تجلی جمالش پر ضیاء
هم بقدر طرف در مرآت شان — شد ر نور لم یزل لمعی عیان
و آنکه بود آئینه اش مثل قمر — پر تو کامل در و شد جلوه گر
مصطفی شد نام اوبدرالدجی — مظهر عینیت شمس الضحی
این تکثر در مظاهر کم نگر — وحدت خورشید دار اندر نظر
بل اگر چشم بصیرت منجلی ست — چشم هم زان نور لامع ممتلی ست

۳) - جواهر الاسرار : شرح مثنوی معنوی از مولانا حسین بن حسن سبزواری (درسه جلد)

۴) - پیراهن یوسفی : ترجمهٔ منظوم مثنوی معنوی بزبان اردو (در شش جلد)

۵) - بوستان معرفت : شرح و ترجمه و حواشی مثنوی از مولانا عبدالمجید (در شش جلد)

۶) - لطائف معنوی : انتخاب اشعار دشوار و شرح آن از شاه عبداللطیف

۷) - منتخب اللباب : انتخاب مثنوی معنوی

۸) - مثنویات خواجه فرید الدین عطار : تقریباً تمام مثنویات عطار را به چاپ رسانید.
۹) - مثنویات نظامی گنجوی : ترجمه مثنوی های نظامی گنجوی
۱۰) حدیقهٔ سنایی : تمام مثنوی را بچاپ رسانید.
۱۱) مثنویات امیر خسرو : همه مثنویهای خسرو و دواوین وی را چاپ کرد.
۱۲) -کلیات خاقانی : مثنوی زلالی را نیز به چاپ رسانید.
۱۳) -کلیات شمس تبریزی : به نام دیوان شمس تبریزی چاپ کرد.

منشی نولکشور کلیات شاعران دیگر همچون : سعدی ، جامی ، انوری ، عرفی ، نظیری ، بیدل ، جلال اکبر، عراقی، صائب ، ظهیر فاریابی، غالب و صهبائی را نیز به چاپ رسانید و دواوین شاعران فارسی چون حافظ ، نظیری، عرفی ،کلیم، حزین ، فیضی ، واقف ، هلالی، غنی کاشمیری ، نعمت خان عالی ، حسن سجزی و ظهوری را هم انتشار داده است.

علاوه بر آن وی قصاید عرفی ، بوستان سعدی ، رشحات ملا کاشفی، نفحات الانس جامی، روضة الشهدای ملا کاشفی، عجائب المخلوقات وغیره را به چاپ رسانید. همچنین کتاب های اخلاقی و عرفانی دیگری نیز با مهارت و چیره دستی از چاپ خانهٔ منشی نولکشور خارج شد. و به دست مردم رسید. که عبارت است از : اخلاق جلالی ، اخلاق ناصری ، اخلاق محسنی ، انوار سهیلی، عیار دانش، اعجاز خسروی ، مقامات حمیدی، انشای جامی، رقعات بیدل ، رقعات ابوالفضل ، عطیهٔ کبری ، حسن و عشق نعمت خان، نگار دانش، طراز دانش ، پنج رقعهٔ ظهوری ، مجالس العشاق ، مهر نیمروز غالب، ریاض الفردوس، انشاء رحمانی، شرح سه نثر از صهبائی ، نگارنامهٔ مظهر العجائب ، ریاحین عظیم، کلیات نثر غالب، معیار اشعار طوسی، حدایق البلاغت، تاویل المحکم، شرح فصوص الحکم ابن عربی ، تذکرة الاولیای عطار، کشف المحجوب، مطالب رشیدی، جذب القلوب ، سیرالاولیاء ، اسرارالاولیاء، خزینة الاصفیاء ، فتوح الحرمین، مکتوبات شرف الدین منیری، کیمیای سعادت ، امام غزالی، احیاء علوم الدین امام غزالی و ترجمهٔ آن از مولانا احسن نانوتوی به نام مذاق العارفین.

کتابهای تاریخی که از مطبع منشی نولکشور به چاپ رسید ، عبارت است از : روضة الصفاء ، تاریخ فرشته ، (در دو جلد و ترجمهٔ آن) تاریخ طبری (در ٤

جلد) منتخب التواریخ بدایونی، سیر المتاخرین، حبیب السیر، تاریخ وصاف، اکبرنامه ، آئین اکبری،طبقات ناصری، شاهجهان نامه، توزک جهانگیری ، عماد السعادت، هفت اقلیم، وقایع نعمت خان عالی، تاریخ مصر، تذکره دوست شاه سمرقندی، تذکرهٔ حسینی وغیره.

فرهنگهای فارسی دیگری نیز با همت چاپ خانهٔ نولکشور انتشار یافته، عبارت است از :

برهان قاطع، هفت قلزم، بهار عجم (تپک چند) فرهنگ آنند راج، فرهنگ جهانگیری ، منتخب اللغات، غیاث اللغات، جامع اللغات ، مصائف اللغات، کشف اللغات ، لغات کشوری (فارسی اردو) منتهی الادب کامل، مصطلحات الشعراء ، و ترجمهٔ لغت عربی.

کتابهای پزشکی و طب ، همچون اکسیر اعظم از حکیم اعظم خان دهلوی (در ٤ جلد) ، قانون ابو علی سینا (ترجمهٔ فارسی از ملا فتح الله شیرازی) ، ذخیرهٔ خوارزم شاهی (از حکیم پادشاه سکندر لودی) ، شفاءالابدان،کفایهٔ منصوری ، جامع شفائیه (از حکیم افضل عالی) نیز از همین چاپ خانه انتشار یافت.

مضافاً ، منشی نولکشور چند کتاب مذهبی به عبارت: تفسیر حسینی کاشفی ، مشکواة و شرح آن، اشعة اللمعات (٥ مجلد) شرح اصول کافی ، قدوری و کنزالدقایق (ترجمه فارسی) را انتشار داد. علاوه بر آن تراجم قرآن کریم اثر شاه ولی الله دهلوی و شیخ مصلح الدین سعدی شیراز را به چاپ رسانید.

منشی نولکشور انسانی بسیار ساده دل بود. در سال ۱۸۶۸ م انجمن ادبی "جلسهٔ تهذیب" را بنیان نهاد. و تا آخرین مرحلهٔ زندگی در نظر داشت ،گسترش بدهد. بزرگان زمان چون آقای کولمیتن، رابرت با نکت و چودری نعمت الله خان وغیره مهمترین اعضای این انجمن بودند. در اولین جلسه این انجمن (۱۲ آوریل ۱۸۶۹ میلادی) منشی نولکشور در سخنرانی خود درباره "فوائد کتابخانه‌ها" صحبت می کرد که ارزش آن هنوز هم به جای خود محفوظ است. حال آنکه منشی سروکاری با سیاست نداشت اما تا آنجا که مقاومت به علیه بی قانونی لازم بود، همیشه صدای خود را بلند می‌کرد و نجات مردم را از قسم اولین وظیفهٔ زندگیش بر می شمرد.

بار دیگر این نکته یاد آور می شود که زندگی و حیات منشی نولکشور بهترین

درس برای کسانی است که از شکست می هراسند و خود را به دست سرنوشت میسپارند، اما اگر از عقاید منشی استفاده کنند ممکن است به آرزوی خود برسند.
در پایان گفته های میرزا غالب دربارهٔ منشی نولکشور به این شرح نقل می شود.

"باری سپاس مردمی و مهرورزی آن مردم چشم مهرورزی و مهر سپهر مردمی، آن به دانش گران مایه و آن جاه بلند پایه، آن به سرکشاده چو فریدون باضحاک و یا فرودستان چون سلیمان بامور، سراپا دانش و همه تن بینش، منشی نولکشور بجای آر که به خریداری دکان بی رونق کمر بست، تا نقش این کلپترها در انطباع درست نشست. اگر این جوان مرد بیدار دل به بستن شیرازهٔ اوراق پریشان نه پرداختی، کاغذ مسودات قاطع برهان را با کاغذ گر بردی و به آب آغشته فروکوفتی یا سرمه فروش چریدی تاچکه ها ساختی، به آئینهٔ کلک حق گذار من پایان آن نسخه منطبع آن بنشستن تقریظ و تاریخ دزدن مهر نقش دیگر انگیخت، تا هیچ کس بی دستوری صاحب مطبع اودھ اخبار.... کالبد انطباع فرو نتواند ریخت."

منشی نولکشور فقط روزنامه نگار و مقاله نویس نبود، بلکه در هنر شاعری نیز ماهرو بهره دست بود. اینک چند بیت شعر او به فارسی نقل می شود. این اشعار را وی دربارهٔ خود و خدمات ادبی و دینی خود سروده است :

بعد از این الحان نی کلک دبیر	می سراید نغمهٔ ما فی الضمیر
کز دم تمیز محمود و ملوم	هست میل طبع من سوی علوم
شد پسند خاطر از بدو شباب	یا کتاب حسن یا حسن کتاب
همدمی مردم اهل کمال	هست منظور دلم فی کل حال
مهر آن طرح مطابع کرده ام	کاملان عصر گرد آورده ام
مقصد من صحبت اهل فن است	زین تجارت بس همین نفع من است
همت من صرف صرف مبلغی	کار اهل کار جهد ابلغی
هر یکی با خوش دلی مشغوف کار	آنچه درکار است در کار آشکار
رونق کار است افزون هر زمان	شکر داور است بیرون از بیان
جید من در حلقه تقلید نیست	حاصل تحقیق جز توحید نیست
ظاهرا دور از تجاوز مذهبی	باطناً پاک از تعصب مشرقی
حق پرستان مذاهب اجمعین	محترم اندر ضمیر حق گزین

منشی نولکشور یکی از چهره‌های مشخص و برجسته قرن نوزدهم میلادی است که تا قیامت نمونه ای روشن از کارو تلاش و مصدر خدمات فرهنگی در

صفحات تاریخ باقی خواهد ماند او عاشق کارش بود به قول حافظ شیرازی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری

حضرت آیت الله خامنه‌ای

(مدظله العالی)

اصول

و

مبادی سخنوری

تالیف

محمدباقر شریعتی سبزواری

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

این کتاب برگرفته از سخنان آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی‌است و دیدگاههای آن رهبر گرامی را درخصوص مسئله تهاجم فرهنگی منعکس می سازد. کتاب مشتمل است بر پنج فصل که عناوین آن از این قرار است:

فصل اول : تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی
فصل دوم : جهان اسلام و تهاجم فرهنگی
فصل سوم : انقلاب اسلامی و تهاجم فرهنگی
فصل چهارم : وظایف مردم و مسئولان در مقابله با تهاجم فرهنگی
فصل پنجم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی، هنری در مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل دوم دارای چهار بخش است به عنوانهای زیر:
بخش اول : تاریخچه رویا رویی فرهنگی قدرتهای استکباری با فرهنگ اسلامی
بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی قدرتهای استعمارگر به دنیای اسلام
بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای قدرتهای استعمارگر در تهاجم فرهنگی به دنیای اسلام
بخش چهارم : راههای مقابله ی مسلمین با تهاجم فرهنگی

فصل سوم سه فصل به عنوانهای زیر دارد:
بخش اول : تاریخچه ی تهاجم فرهنگی در ایران
بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی
بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای دشمن در تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی

فصل چهارم دارای چهار بخش به عنوانهای زیر است :
بخش اول : وظائف کلی مردم و مسئوولین در مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش دوم : جایگاه زنان در فرهنگ اسلامی و نقش آنان در مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش سوم : رسالت حوزه های علمیه در گسترش فرهنگ اسلامی و مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش چهارم : رسالت نویسندگانُ، روشنفکران و هنرمندان مسلمان در مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل پنجم سه بخش به عنوانهای زیر دارد :
بخش اول : رسالت دانشگاهها و نظام آموزش عالی
بخش دوم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی و هنری
بخش سوم : رسالت دستگاههای اجرایی و قضایی در مقابله با تهاجم فرهنگی

این کتاب راکه دارای ٤٤٢ صفحه است، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۳ ش (١٩٩٤ م) منتشر نموده است. بهای این کتاب پنجهزار ریال است.

نظر به اهمیت فوق‌العاده محتویات این کتاب، جا دارد این مجموعه به زبانهای زنده جهان بویژه عربی و فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی ترجمه و منتشر شود تا اندیشه‌مندان جهان، بخصوص دنیای اسلام از مطالب آن هرچه بیشتر بهره‌مند شوند.

(دکتر علیرضا نقوی)

اصول و مبادی سخنوری
تألیف : محمد باقر شریعتی سبزواری
ناشر : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم
تاریخ انتشار : ۱۳۷۳ هـ.ش
٤۰۰ ص. مرکز پخش ، قم (ایران)

این کتاب برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی ایران در ایران به طبع رسیده و مؤلف محترم آن که خود از مبلّغان بزرگ اسلام و از سخنوران توانمند و دانشمند زبان فارسی و اسلامی است ، اثری بسیار ارزنده و سودمند تألیف کرده و به بازار ادب و هنر اهدا نموده است و در صفحهٔ ۹ این گونه فرموده است :

«انگیزهٔ اصلی نگارش : امام امت بنیانگذار و معمار جمهوری اسلامی ایران در سخنانی که در بین علما و فضلای قم ایراد فرمودند، اظهار داشتند : «علمای حوزه های علمیه خطیب تربیت کنند». بدین جهت مؤلف دست به کار شد و «اصول و مبادی سخنوری» را تصنیف کرد.»

تقسیمات کتاب به این ترتیب است : پیشگفتار ۷ ص ، مقدمه ۱۱ ص
بخش اوّل : اهمیت سخنوری و شرایط آن در ۹٥ ص
بخش دوم : موازین سخن و سخنوری ٥۸ ص
بخش سوم : راه و رسم و تبلیغ در اسلام ٤٥ ص
بخش چهارم : اسلوب خطابه و انواع آن ، ۱۱۰ ص
بخش پنجم : اقسام خطابه ۸٤ ص

هر یک از این بخش ها نیز به تقسیمات دیگر منقسم شده و دست یافتن به مطالب کتاب را آسان ساخته است. در این کتاب علاوه بر تبیین روش های گوناگون سخنوری در اسلام و در زبان فارسی ، طریقه های تازه و اسلوب جدید خطابه به نگارش درآمده است. نثر فارسی آن، پخته و محکم و منسجم و خواندنی است. اشعار زیبا و دلاویز از شاعران و عارفان زبان فارسی برای نمونه و به عنوان شاهد مثال به دست داده است. مطالعه و خواندن این کتاب برای هر کس که در میدان ادب و وعظ و خطابت و شعر و سخن گام بر می‌دارد، بسیار مغتنم است.

اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی

انجمن دوستداران فارسی

تجلیل و یاد

اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی روز دوشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر هشتم آبانماه ۷۴ در اسلام‌آباد به ریاست سید فیض الحسن فیضی استاد زبان و ادبیات فارسی و شاعر معروف فارسی و اردو و انگلیسی منعقد شد. پس از تلاوت ایات قرآنی دکتر سید سبط حسن رضوی مؤسس و رئیس انجمن فارسی اسلام‌آباد دربارۀ علل تشکیل انجمن دوستداران فارسی صحبت کرده گفتند:

درحقیقت این انجمن به خاطر ترویج و گسترش زبان فارسی در این منطقه و برای تحکیم روابط دوستانه فرهنگی بین کشورهای فارسی زبان تشکیل می شود. جناب محمد افضل خان وزیر امور کشمیر و مناطق شمالی ریاست این انجمن را قبول کردند و آقای مختار علی خان معاون رئیس و خانم دکتر محموده هاشمی معاون رئیس برای بخش بانوان و استاد مقصود جعفری دبیر عامل و خانم سلمی عزیزه نگهت خازن و چندتن آقایان دیگر به عنوان اعضای هیئت عامل انتخاب شدند آقای محمد افضل خان در سخنرانی خودکمال تشکر و امتنان خود را ابراز کردند و نطق مختصری دربارۀ زبان فارسی و روابط پاکستان و ایران ایراد نمودند و از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی (ره) تجلیل کردند. سپس آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که به عنوان مهمان ویژه در این مجلس شرکت کرده بودند، دربارۀ اهداف انجمن، زبان و ادبیات فارسی و وضع کنونی آن در این منطقه صحبت کردند و از بانیان انجمن سپاسگزاری نمودند.

قرار براین شد که درجلسۀ آینده اساسنامۀ این انجمن به تصویب برسد و براساس آن برنامه های آینده انجام شود و آقای دکتر جاوید اقبال قاضی‌القضاة بازنشسته دادگاه عالی و عضو مجلس سنا در جلسه آینده دربارۀ اقبال و فرهنگ غرب سخنرانی کنند.

جلسه برای تجلیل میر ببر علی انیس

به مناسبت یکصد و بیست و سومین سالگرد وفات انیس (م ۱۸۷۴ میلادی)،

شاعر بزرگ اردو، نعت نگار و منقبت نویس و مرثیه سرای قرن نوزدهم میلادی شبه قاره که قریب دویست هزار بیت شعر در رثای حضرت امام حسین (ع) و شهدای کربلا سروده است، «دبستان انیس» اقدام به برگزاری مراسمی در تاریخ هفدهم دسامبر ۹۵ م ۲۶ آذر ۷۴ هـ به ریاست جناب سید ظفر علی شاه، معاون رئیس مجلس ملی پاکستان کرد. در این مراسم بزرگداشت چندین تن از ادیبان و شاعران و اندیشه مندان از شهرهای دیگر پاکستان شرکت کردند که از جمله از افراد زیر می توان نام برد:

جناب انتظار حسین ادیب و نقاد ممتاز و داستان نویس معروف و دکتر سهیل استاد و دانشمند برجسته و سید وحید الحسن هاشمی ادیب و شاعر و مدیر مجله ماهانهٔ «پیام عمل» و جناب سید ضمیر اختر نقوی متخصص «انیس» و «جوش» و خطیب و نویسنده ۲۵ کتاب تحقیقی و دکتر عالیه امام استاد و ادیب ممتاز پاکستان و جناب ظل صادق شاعر مرثیه نگار معاصر پاکستان و جناب افتخار عارف صدر نشین «مقتدره قومی زبان دولت پاکستان» (فرهنگستان) و الحاج سید علی اکبر رضوی سرپرست دبستان انیس و از شاعران معروف استاد مقصود جعفری، سید حسنین کاظمی، نصرت زیدی، زاهد نقوی، نیسان اکبرآبادی سید فیض الحسن فیضی و آقای ایرج تبریزی ادیب و نویسنده ایرانی.

در این مراسم آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان مهمان ویژه شرکت داشتند و چند اقتباس از حسن بیانات ایشان اینجا نقل می گردد:

«من گرچه انیس شناس نیستم ولی انیس دوست هستم چون ممدوح انیس و ممدوح من یکی است و آن ذات با برکات حضرت اباعبدالله الحسین بن علی (ع) است که انیس در رثای آن بزرگوار و رفقایش هزارها بیت سروده است. من در اینجا به دو نکته باید اشاره کنم و آن این است که شاید مقایسهٔ انیس با حماسه سرایان جهان، مانند هومر، ورجل و شیکسپیر مقایسهٔ درستی نباشد «انیس» شما نه با «فردوسی» ما قابل قیاس است و نه با شیکسپیر انگلستان چون انیس فقط شاعر نبود، بلکه عارف هم بود، عرفان او است که شعرش را بعد از دویست سال زنده نگاه داشته و یاد او را شمع جمع ما قرار داده است، دیگر اینکه «انیس» انسانی گوشه گیر از جامعه و انسانی غایب از صحنهٔ جامعه نبود.

انیس در صحنه جامعه حضور سیاسی و فرهنگی داشت. او زمانی حماسه حسین بن علی(ع) را در قالب شعر سرود که استعمار انگلیس بر این خطه سلطه داشت. بنده این احتمال را بسیار قوی می دانم که انیس در قالب مرثیه، مردم را و مسلمانان را در مقابل استعمار انگلیس به نحو غیر مستقیم بر می انگیخته و دعوت پیمودن راه حسین بن علی (ع) را می کرده است.

همچنین درخصوص شعر انیس دو نکته بیان می کنم یکی اینکه او موضوعی را برای اشعارش انتخاب کرد، که جدی ترین موضوع در تاریخ بشر بوده است یعنی مبارزهٔ حق با باطل که نمونهٔ واقعی آن، سانحهٔ کربلاست. شاعرانی بودند که شعرهای مطلوبی سرودند از نظر فن شاعری و یا ویژگیهای دیگر اما موضوع آنها گل و بلبل و طبیعت وغیره بود، اما محور شعر انیس بسیار جدی و ریشه‌دار بود چراکه داستان کربلا بارزترین مصداق مبارزه حق و باطل بوده است. پس همه دین و همه اسلام و همه فرهنگ اسلام را «انیس» در اشعار خودش بیان کرده است.

در شعر «انیس» کربلا یک حماسه است نه یک تراژدی - درحقیقت مرثیه های «انیس» بیدارکننده است و همین است که حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی رهبر انقلاب اسلامی فرمودند: «عاشورا یک فرهنگ است». این معنی و این برداشت را ما در شعر «میر ببر علی انیس» می بینیم. در پایان بنده دو پیشنهاد می کنم از انجمن ادبی انیس، یکی اینکه کلام انیس را به زبان فارسی ترجمه کنند تا فارسی زبانان واهالی ایران نیز از این اشعار حداکثر استفاده را بکنند و دوم اینکه چهار سال بعد دویستمین سالگرد تولد «انیس» خواهد بود، یک گردهمائی بزرگ و جهانی و در سطح عالی با نمایش بین المللی آثار میر انیس و کتابهای دیگر که درباره ایشان تا حال به نگارش درآمده است، تشکیل دهند تا فارسی زبانان و دیگران نیز بتوانند دربارهٔ انیس صحبت کنند و در این مجلس از شرق و غرب دعوت شوند که در نتیجه پیام انیس به اطراف جهان برسد که البته بنده برای رسیدن به این هدف از هیچ کوششی دریغ نخواهم کرد.

همچنین در این جلسه آقای ظفر علی شاه معاون رئیس مجلس ملی پاکستان در سخنان خود فرمود که برای اصلاح اخلاق و تطهیر کردار و افکار و گفتار نوجوانان امروز مطالعهٔ کلام انیس لازم است و اینکه درکتابهای درسی در سطوح

مختلف کلام انیس درج شود و نیز در آموزشگاهها و دانشگاهها سمینارهایی برای تفهیم و تشریح کلام انیس ترتیب داده شود تا نوجوانان ما از فرهنگ و اخلاق و ادب و تمدن اسلام بیشتر آگاه شوند و بدانند که قهرمانان کربلا برای احیای آداب و احکام اسلام چه فداکاریهای ارزنده و شایسته ای انجام داده اند و از سیره نمایان آنان راهنمایی بگیرند.

در پایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن «دبستان انیس و دبیر» از حضار محترم تشکر کرد و افزود که میر ببر علی انیس و خانواده محترم ایشان همیشه به وسیله زبان فارسی مکاتبه می کردند و نیز بعضی از شاگردان و فرزندان میر انیس هم به زبان فارسی مرثیه سرایی کرده اند.
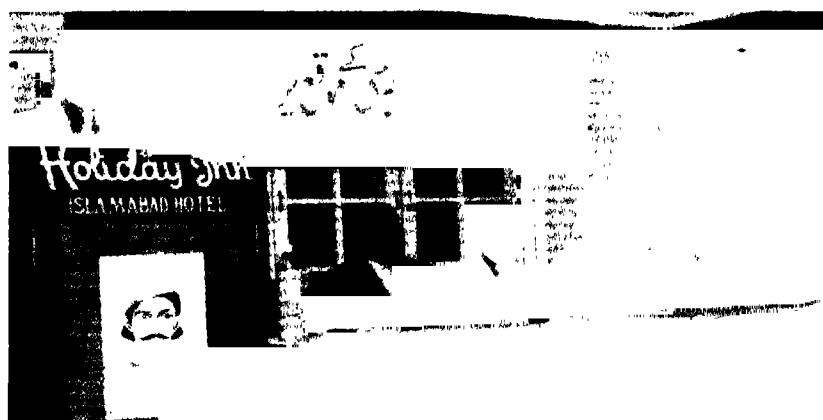
نامه ها

آقای دکتر سید حسین نصر، اندیشه‌مند گرامی ضمن ارسال نامه‌ای از دانشگاه جرج واشنگتن، آمریکا، درخصوص فصلنامه دانش و مدیریت آن ابراز لطف فرموده‌اند که از ایشان کمال امتنان حاصل است.
بابی صبری منتظر دریافت مقالات پربار ایشان هستیم تا ان شاءالله در شماره‌های آینده دانش چاپ کنیم.

* * *

با تشکر فراوان از آقای علی اصغر سید یعقوبی رئیس محترم دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه تبریز، ایران، فصلنامه های شماره ۳۸ تا ۴۱ برای ایشان ارسال شد.

* * *

آقای صابر ابوهری از جگا دهری، هند، نامه شما زیارت شد، از لطف شما به مجله، کمال امتنان حاصل و مایهٔ دلگرمی کارکنان آن است. ان شاء الله شعر شما در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

* * *

خانم انجم حمید، از اسلام‌آباد پاکستان، با سپاس از شما و توجهی که به فصلنامه دانش مبذول داشته اید، دیدگاههای شما درخصوص بهبود مطالب فصلنامه از همین شماره (۴۲) مورد توجه گردانندگان آن بوده و شما از این پس مطالب فصلنامه را در قالبی جدید مطالعه خواهید کرد. امید به خدا که نظر شما تأمین شود. منتظر نامه های بعدی شما هستیم.

* * *

نامه پر از مهرهای استاد دانش علوی از مرکز اسلامی شکور، چارسده، پاکستان، به دستمان رسید. از ابراز عنایت ایشان نهایت سپاسگزاریم و امیدواریم از این پس فصلنامه ای پربارتر به محضر دوستان تقدیم کنیم.

* * *

نامه آقای موحد مسئول خانه فرهنگ کویته، پاکستان واصل شد. از ایشان و آقای جواد رسولی نویسنده مقاله و دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان سپاسگزاریم. مقاله ایشان در همین شماره فصلنامه درج شده است.

* * *

نامه آقای حفظ الرحمن صدیقی از کراچی پاکستان واصل و موجب کمال خوشوقتی شد. امید به خداکه فصلنامه دانش با مطالب غنی تر به زیر چاپ برود و تقدیم اصحاب فکر و اندیشه شود.

دانش

فهرست کتابهای رسیده

۱ - تهاجم و تهاجم فرهنگی : سخنان حضرت آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی - سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۷۳ هـ ش برابر با ۱۹۹۴ م، تهران - ایران (فارسی)

۲ - حافظ محمود شیرانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات جلد دوم : مؤلف دکتر مظهر محمود سال شیرانی، جون ۱۹۹۵ ، ناشر : احمد ندیم قاسمی - ترقی ادب، کلب رود، لاهور (اردو)

۳ - سلام و قیام : پروفیسر داکتر محمد مسعود احمد - کراچی

مقالات رسیده

۱ - اسماء طریقت : از دکتر سلطان الطاف علی کویته - اردو

۲ - اسد ملتانی کا تنقیدی و تحقیقی شعور : داکتر مختار ظفر ، ملتان - فارسی

۳ - آرزو کی تنقید نگاری : دکتر سید محمد اصغر ، هند ، اردو

٤ - معرفی جواهر عباسیه : دکتر آغا یمین ، لاهور ، فارسی

٥ - فارسی کتابون کا سندهی ترجمه «فهرست» جناب غلام محمد لاکهو، اردو

٦ - احوال و آثار زیب مگسی : شرافت عباس، بلوچستان - فارسی

۷ - آذری ۱ سفراینی، شاعر و عارف خراسانی قرن نهم هجری، سلیم مظهر - دانشگاه تهران - فارسی

۸ - مثنوی "بوعلی شاه" عهد سلاطین کی زنده تصویر - مقصود حسنی - اردو

۹ - میرزا عبدالقادر بیدل : استاد محمود عالم، علیگر، هند، فارسی

فهرست مجله های رسیده

فارسی :

۱ - عکس : ماهنامهٔ علمی ، فرهنگی و هنری شماره ۱۰۱ ، مهر ۱۳۷٤ ، نشریه عکاسی انجمن سینمای جوانان ایران - تهران - ایران ، صندوق پستی ۱۹٦۱٥/۳۱٤

۲ - کتاب هفته : کتابشناسی کتب منتشره از ۸ الی ١٤ آذر ماه ۱۳۷٤ ، سال دوم، آذر ماه ۱۳۷٤ ، شماره ۱۱٤ - ادارهٔ کل مراکز و روابط فرهنگی. ناشر : خانهٔ

کتاب ایران - صندوق پستی ۱۵ - ۱٤۱۷۵ تهران ایران

۳ - زن روز: (هفته نامۀ اجتماعی) شنبه ۲ دی ماه ۱۳۷٤ - شماره ۱۵۳۸ تهران کد پستی ۱۱٤٤٤ - ایران

٤ - صدف : ماهنامه ادبی - هنری برای نوجوانان همراه با مروارید «برای کودکان» شماره دوم / مرداد ماه ۱۳۷٤

۵ - فیلم : «ماهنامۀ سینما، جلد ۱۳ شماره ۱۸۲ ، دی ماه ۱۳۷٤ کد پستی ۵۸۷۵ - ۱۳۷٤ تهران - ایران

٦ - گل آقا : هفته نامه سیاسی ، اجتماعی، انتقادی - شماره ۳۷، جلد ٦ آذر ماه ۱۳۷٤، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/٤۹۳٦ - تهران - ایران

۷ - کیهان ورزشی : شماره، ۲۱۱٤، دی ۱۳۷٤ ، موسسۀ کیهان، تهران ، خیابان فردوسی ، کوچه شهید شاهچراغی، کد پستی ۱۱٤٤٤ - ایران

۸ - کیهان بچه ها : شماره ۸۱۵ آذر ماه ۱۳۷٤ - کد پستی ۱۱٤٤٤، تهران - ایران

۹ - آشنا : دو ماهانه ، شماره ۲٤، مرداد و شهریور - تهران ، خیابان شهید بهشتی، میدان تختی ، شماره ۵، بنیاد اندیشه اسلامی، طبقه ٤ - ایران

۱۰ - صریر بولان : شماره ٤ جلد ۱ ، انجمن فارسی بلوچستان - کوئٹه

۱۱ - آشنا : فصلنامه، سال اوّل شماره ۳ (پاییز ۱۳۷٤) رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران (آنکارا) - ترکیه

اردو:

۱ - کنزالایمان : ماهنامه، جلد ۵، شماره ۱۰ و ۱۱ دسمبر ۱۹۹۵ م و جنوری ۱۹۹٦ م دهلی روڈ، صدر بازار، چھاؤنی لاهور

۲ - پیام عمل : ماهنامه، جلد ۳۷ شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵ م امامیه مشن پاکستان ٹرسٹ پوسٹ بکس ۲۳۹۹ لاهور

۳ - تسخیر : هفت روزه، جلد ۷ شماره ۲۳ - ٤۹ کریم بلاک علامه اقبال ٹاؤن لاهور

٤ - هومیوپیتھی : ماهنامه، اکتوبر و نومبر ۱۹۹۵ و جنوری ۱۹۹٦ شماره ۱۰ جلد ۱۲ و شماره ۱۱ و جلد ۱۲ - جی - ۲۰۰ لیاقت روڈ - راولپنڈی

۵ - الامیر : ماهنامه ، اکتوبر ۱۹۹۵ جلد ۷ شماره ٤ - کارنر هاؤس ، دوسری

منزل، [illegible] سٹریٹ کراچی ۷۴۴۰۰

۶ - شمس الاسلام : ماهنامه، اکتوبر نومبر ۱۹۹۵ جلد ۶۹ شماره ۱۰ - ۱۱ مرکزی دفتر مجلس حزب الانصار شارع جامع مسجد بگویه بهیره - سرگودها

۷ - شمس و قمر : ماهنامه، جلد ۶ شماره ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۵ - ۲۵۸ فیصل کالونی - حیدرآباد

۸ - خواجگان : ماهنامه، جلد ۲۵ شماره - ۱۰ - نومبر ۱۹۹۵

۹ - تعارف نامه مقتدره قومی زبان : ۳ ایچ ستاره مارکیت ، جی - ۷ مرکز - اسلام‌آباد

۱۰ - وحدت اسلامی : ماهنامه، شماره ۱۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۶ هجری قمری / نومبر ۱۹۹۵ - رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران هاؤس ۲۵ سٹریٹ ۲۷ - ایف ۶/۲ - اسلام‌آباد

۱۱ - احقاق‌الحق : ماهنامه، شماره ۸ جلد ۷ رجب ۱۴۱۶ بلاک، ۲، سرگودها

۱۲ - الشریعه : ماهنامه، جلد ۶ - ۶ شماره ۱۱ - ۱۱ ، نومبر ، دسمبر ۱۹۹۵ الشریعه اکادمی مرکزی جامع مسجد گوجرانواله

۱۳ - دی ایجوکیشن میگزین : ماهنامه، جلد ۲ شماره ۱۲ ، ۱۹۹۵ ، این ڈبلیو ۳۳ نزد اصغر مال، راولپنڈی

۱۴ - معارف : ماهنامه ، جلد ۱۵۶ ، عدد ۴، ماه اکتوبر نومبر و دسامبر ۱۹۹۵ دارالمصنفین ، شبلی اکیڈمی اعظم گڈه هند

۱۵ - الاعتصام : ماهنامه، جلد ۴۷ شماره ۴۱، نومبر ۱۹۹۵، شیش محل روڈ، لاهور

۱۶ - نصرة العلوم : ماهنامه ، جلد ، ۱ ، شماره ۱، نومبر ۱۹۹۵ ، محله فاروق گنج گوجرانواله - پاکستان

۱۷ - فکر و نظر : سه ماهی جلد ۳۳ ، شماره - ۱، جولائی ستمبر ۱۹۹۵ - ادارهٔ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام‌آباد

۱۸ - طلوع افکار : ماهنامه شماره ۱۰ جلد ۲۶، اکتوبر ۱۹۹۵ ، ۲۸ ایچ رضویه سوسائٹی کراچی ۷۴۶۰۰

۱۹ - اخبار اردو : ماهنامه ، جلد ۱۲ ، شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵، مقتدره قومی زبان، ۳، ایچ ستاره مارکیٹ ، جی - ۷ مرکز، اسلام‌آباد

۲۰ - جریده : جولائی تا ستمبر، سال اشاعت ۱۹۹۵ شماره ۳، I باتهـ آئی لینڈ کراچی ۷۵۵۳۵

۲۱ - اقبال : سه ماهی، ش ۱، ج ۴۳ ، جنوری ۱۹۹۶، بزم اقبال، ۲ کلب روڈ، لاهور

۲۲ - تنظیم المکاتب : اگست تا دسمبر ۱۹۹۵ - گولا گنج - لکهنؤ

۲۳ - خیرالعمل : شماره ۱۰ و ۱۱ - ضیغم الاسلام اکادمی ، نیو سمن آباد، لاهور

۲٤ - انجمن وظیفه سادات و مؤمنین : ماهنامه: شماره ۱۲ تا ۱۵ ، فین روڈ، لاهور

۲۵ - رضا لائبریری جرنل - ش ۲، ۱۹۹۵ رضا لائبریری ، رام پور. هند

26 - Iqbal Review : quarterly journal, vol. 36 No.3, 6 october 1995, Iqbal Academy, Lahore

27 - Hikmat vol 1, No 2, Autumn 1995/1416 Islamic Thought Foundation P.O. Box 14155 - 3899
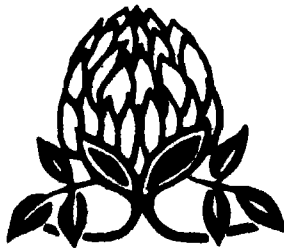
دکتر مہدی حمیدی
خانم قمر غفار شعبہ فارسی جامعہ ملیہ اسلامیہ - نیو دہلی

میری جنت

ڈاکٹر مہدی حمیدی ۱۹۱۴ء / ۱۲۹۳ ش ، شیراز کے ایک عالم خاندان میں پیدا ہوئے - ہائی سکول سے لے کر ادبیات میں ڈاکٹریٹ کی ڈگری تک کی تعلیم انہوں نے اپنی ہی مادر وطن کی درسگاہ سے حاصل کی -
مہدی حمیدی شاعر بھی ہیں اور نثرنگار بھی صاحب نگاہ مولف و مرتب بھی ہیں اور مترجم بھی اپنے وطن ، اس کی تہذیب اور اعلیٰ مشرقی قدروں سے پیار کرتے ہیں اور ان کے پاسدار ہیں ان کا شعری مجموعہ رباعیوں اور اعلیٰ قصائد پر مبنی ہے -
مہدی حمیدی کا انتخاب دریای گوہر (۳ جلد) کے عنوان سے ہند و ایران میں ایک خصوصی مقبولیت کا حامل ہے -
ان کی تحریروں میں ادبی چاشنی کے ساتھ ساتھ شگفتگی بھی پائی جاتی ہے اور ان کو انشائیہ کا اچھا نمونہ قرار دیا جا سکتا ہے -
حمیدی کی چند تصانیف درج ذیل ہیں:
فرشتگان زمین ، شاعر در آسمان ، سبکسری ہای قلم ، پس از یک سال ، عشق در بدر ، شکوفہ ہا ، سالہای سیاہ ، اشک معشوق ، طلسم شکستہ اور زمزمہ بہشت وغیرہ -

شیراز کے جنوب میں دنیا کے ہنگاموں سے دور خوبصورت باغ سے آراستہ ایک پرسکون اور پر فضا وادی پھیلی ہوئے ہے ہر سال جب وہاں بہار آتی ہے اور زندگی اپنی پوری شادابی کے ساتھ مسکراتی ہے تو کوہستانی پرندوں کی چہچہاہٹ اور چشموں کی گنگناہٹ کے سائے میں پھول کھلتے اور مرجھا جاتے ہیں -
جب خزاں کی تند ہوائیں چلتی ہیں اور پتوں پر زردی بیٹھنا شروع ہو جاتی ہے تو موسم گرما کا آخری پھول بھی اپنی بہار دکھا کر رخت سفر باندھنے لگتا ہے -
دل کو لبھانے والا جلترنگ بجاتا چشمہ ، جس کا پانی سچے موتیوں کی آب و تاب کی مانند صاف و شفاف اور پہاڑ کی برفیلی ہواؤں کی طرح سرد ہے جنگل کے سینے کو چیرتا ہوا ایک نہر

کی شکل میں دور دراز کی منزلیں سر کرکے گنگناتا ہوا نہ جانے کہاں سے آتا ہے اور کدھر چلا جاتا ہے۔

یہ خوبصورت نہر بہار کے زمانہ میں ایسی دل فریب اور دلکش ہو جاتی ہے کہ بیان سے باہر نہر کے کنارے کنارے تاحد نظر دو رویہ گل لالہ اور جنگلی پھول لگے ہیں سبزے کے بیچ اگے ہوئے خوشبودار پھول فضا کو مست و بیخود بنا دیتے ہیں۔

بید مجنوں کا چھوٹا سا پیڑ اپنی خمیدہ کمر کے ساتھ دیوار سے ٹیک لگائے نظر پڑتا ہے۔ اس کی سرسبز شاخیں چاروں طرف پھیلی یوں حلقہ باندھے نظر آتی ہیں جیسے کوئی چھاتہ لگائے کھڑا ہو اس کی ٹہنیوں کا زیادہ تر حصہ دیوار پر پھیلا ہے اور کچھ دیوار سے باہر کی طرف لٹکا ہوا ہے۔ یہ آشفتگی شاید مدرسہ سے بھاگے بچوں کی خاطر ہے کہ جب وہ اس راہ سے گذریں تو دوشیزہ کی مانند اس کی کمر سے نیچے لٹکی زلفوں کے سہارے، باغبان کی نظر بچا کر دیوار کی مدد سے اوپر چڑھ سکیں اور اس خوف سے دور کہ مالی دیکھ رہا ہوگا پورے سکون کے ساتھ اس کی خوبصورتی کا مزہ لے سکیں۔

بید کا یہ منحنی سا پرانا اور بوڑھا درخت جو اندر کی طرف کھڑا ہوا باہر کی سمت جھانک رہا ہے شاید باغباں کی سالہا سال کی کوششوں کا ثمرہ ہے بوڑھے باغبان نے اس درخت کی اس پشمینہ پوش قلندر کی مانند حفاظت کی ہے جس کے پھل اگرچہ لعل و گہر کی مانند قیمتی نہیں ہوتے مگر پھر بھی ان کی اپنی ایک اہمیت اور حیثیت ہوتی ہے۔ یہ درخت دور سے اس بوڑھے مالی کی طرح نظر آتا ہے جو دیوار سے ٹیک لگائے باغ کی حفاظت کی خاطر باہر کی طرف تاک رہا ہو۔ میں نے اس کے لمبے اور گھنیرے گیسوؤں کی چھاؤں میں بیٹھ کر آنسو بہائے ہیں اور اپنے غم کو ہلکا کیا ہے۔

سحر انگیز نغمے بکھیرتی نہر اس کے پتوں کا منہ دھلاتی ہوئی گذر جاتی ہے۔ یہ درخت اپنے گدے دار تنے کے ساتھ نہر کے کنارے اس طرح جھکا ہوا کھڑا ہے کہ بچے آسانی کے ساتھ سیڑھی کی مانند اس گدے پر پیر رکھ کر اوپر چڑھ جاتے ہیں اور وہاں بیٹھ کر پانی کے اندر اس کی تھرکتی شاخوں اور پتیوں کے عکس کے بیچ مچھلیوں کے دلکش رقص کا نظارہ کرتے ہیں۔

میں نے خود بارہا ایسا کیا ہے اور اس نظر فریب سحر آمیز منظر کا لطف اٹھایا ہے۔ میری

جگہ اگر آپ بھی ہوتے تو ایسا ہی کرتے۔ بارہا ایسا اتفاق ہوا ہے کہ میں اپنے عزیز ترین غم گسار دوستوں کے ہمراہ سیر و تفریح کی غرض سے وہاں گیا ہوں اور اس کی شاخوں کے سایے میں نہر کے کنارے بیٹھ کر اس کی کھیلتی لہروں میں ماضی اور مستقبل کی بنتی بگڑتی تصویروں کو دیکھا ہے ساتھ ہی وہاں اپنے دوست سے ساز پر روح پرور، مدہوش کر دینے والی دھنیں سنی ہیں چابکدستی سے تاروں کے ساتھ کھیلتی ہوئی انگلیوں کے فن کا نمونہ دیکھا ہے اور اس سے ابلتا ہوا پر شور نغمہ جو آسمان کی سرحدوں کو چھوتا ہے اس کا لطف اٹھایا ہے ساز کی لے پر گنگنائے گئے اس شعر کی حقیقت کو بھی سمجھا ہے کہ:

بسیار سالہا بسر خاک ما رود　　کاین آب چشمہ آید و باد صبا رود

(یعنی صدیاں ہمارے سروں کے اوپر سے گذر گئیں یہ چشمہ اسی انداز میں بہہ رہا ہے اور باد نسیم کے جھونکے یونہی چلتے رہتے ہیں)

اب کہاں تک اس کی تفصیل بیان کروں یوں سمجھئے ساز کا سحر اس وقت ٹوٹتا جب نغمہ اپنے اختتام کو پہنچ کر دم توڑ دیتا اور میرا دوست ساز کو ایک طرف رکھ کر سیگار سلگا لیتا تب یہ حقیقت مجھ پر واضح ہوتی کہ میری آنکھوں سے بہتے آنسو شبنم کے قطروں کی مانند نہر میں گر رہے ہیں یہ صاف و شفاف آنسوؤں کے ڈھلکتے قطرے جو ابھی نہر میں گر رہے ہیں کچھ عرصہ نہ گذرے گا کہ سمندر میں جا کر مل جائیں گے شاید میری زندگی بھی اس ہی ننھے سے قطرے کے مانند ہے جو وقت گذرنے کے ساتھ ساتھ ایک دن اپنی اصل سے جا ملے گی اگر ایسا ہو تو کتنا اچھا ہو اور یہ میری کون سی نیکی کا انعام ہوگا؟

جب موسم سرما اپنے اختتام کو پہنچتا ہے اور گلابی سردی کے جان پرور باد نسیم کے جھونکے بادام کے شگوفوں کو کھلا دیتے ہیں اور پرندے اپنے سفر سے واپس لوٹتے ہیں اور دنیا میں خوشی و مسرت کی ہنگامی کیفیت برپا ہو جاتی ہے تو ایسے ماحول میں بید مجنوں کے اسی گھنی پیڑ کی چھاؤں میں اسی نہر کے کنارے میری ان بہترین دوستوں کے ساتھ پر مسرت محفلیں سجتیں جن کے دل محبت سے معمور اور امنگوں اور آرزوؤں سے بھرپور ہوتے تھے اسی ماحول اور پر فضا مقام پر کھیلتے کھیلتے ہم نے بچپن سے جوانی کی سرحدوں میں قدم رکھ دیئے۔

کیا اچھا زمانہ تھا اور کس تیزی کے ساتھ گذر گیا اور ابھی تک جب بھی میرا دل زمانے کے رنج و غم سے دب جاتا ہے اور مشکلات دامن گیر ہو جاتی ہیں، تو میرا جی چاہتا ہے کہ اسی طرف بھاگ چلوں اور وہاں کے پر سکون ماحول میں خاموشی کے ساتھ آنسو بہا کر غم کی گرد کو چہرے سے دھو ڈالوں حقیقتاً اس مقام پر پہنچ کر مجھے لگتا ہے کہ اس باغ کے در و دیوار، بید

مجنوں کی ہاتھ پھیلائے شاخیں، لہلہاتا ہوا سبزہ سب میرے پرانے اور غمگسار دوست ہیں سب مجھ سے میرا غم معلوم کرتے اور دلدہی کرتے محسوس ہوتے ہیں۔ جیسے میرا غم بانٹ رہے ہیں واقعی وہ مقام بہت خوبصورت ہے اور وہی میری جنت ہے۔

بہت دن ایسے گذرے ہیں جب دوپہر کے وقت اس کی گھنی چھاؤں تلے میں نے گہری نیند کے مزے لئے ہیں اور اس پرسکون نیند کے دوران بیٹھے بیٹھے خوابوں کے بیچ میں نے خدا کی جنت کو دیکھا ہے۔

میرا دل چاہتا ہے کہ جب میرے مرنے کا وقت قریب آجائے اور موت مجھے گلے لگا لے تو میرے دوست اسی درخت کے نیچے، نہر کے کنارے میرے لئے ایک ابدی آرامگاہ بنا دیں میرے جسد خاکی کو اسی میں دفن کر دیں شاید میں اس ابدی نیند کے دوران خدا کی جنت سے پھر ملاقات کر سکوں۔
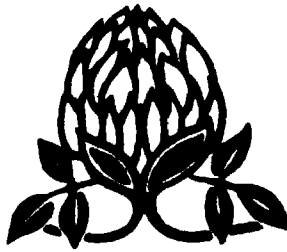
حافظ لدھیانوی

نعت بحضور ختمی مرتبتؐ

کوئی بشر مجھے ایسا نظر نہیں آیا
جو بارگاہ میں با چشمِ تر نہیں آیا

ہو کیسے اس کے دلِ مضطرب کا اندازہ
جو آج تک درِ سرکار پر نہیں آیا

جو ہر زماں کے لیے رہنمائے عالم ہو
بجز حضورؐ کوئی راہبر نہیں آیا

مجھے تو اس کے مقدر پہ رشک آتا ہے
درِ حضورؐ سے جو لوٹ کر نہیں آیا

نویدِ اذنِ حضوری سے جو کرے سرشار
دیارِ شوق سے وہ نامہ بر نہیں آیا

ہر ایک نقشِ مدینہ میں اس کا پرتو تھا
مجھے تو اس کے سوا کچھ نظر نہیں آیا

کرم کی بات ہے فیضان ہے حضوری کا
یونہی تو نعت میں رنگِ اثر نہیں آیا

سوائے عجز کے چارہ نہیں کوئی حافظؔ
کہ نعت کہنے کا اب تک ہنر نہیں آیا

مولانا الطاف حسین حالی مرحوم

عرض حال

بحضور محبوب باری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اے خاصۂ خاصانِ رسل وقتِ دعا ہے
امت پہ تیری آکے عجب وقت پڑا ہے

جو دین بڑی شان سے نکلا تھا وطن سے
پردیس میں وہ آج غریب الغربا ہے

وہ دین ہوئی بزم جہاں جس سے چراغاں
اب اس کی مجالس میں نہ بتی نہ دیا ہے

وہ دین کہ تھا شرک سے عالم کا نگہبان
اب اس کا نگہبان اگر ہے تو خدا ہے

فریاد ہے اے کشتیٔ امت کے نگہبان
بیڑا یہ تباہی کے قریب آن لگا ہے

ہم نیک ہیں یا بد ہیں پھر آخر ہیں تمہارے
نسبت بہت اچھی ہے اگر حال بُرا ہے

دولت ہے نہ عزت نہ فضیلت نہ ہنر ہے
اک دین ہے باقی سو وہ بے برگ و نوا ہے

ڈر ہے کہیں یہ نام بھی مٹ جائے نہ آخر
مدت سے اسے دورِ زماں میٹ رہا ہے

بگڑی ہے کچھ ایسی کہ بنائے نہیں بنتی
ہے اس سے یہ ظاہر کہ یہی حکم خدا ہے

کل دیکھئے پیش آئے غلاموں کو ترے کیا
اب تک تو ترے نام پہ اک ایک فدا ہے

○

الحاج حافظ مظہرالدین

منقبتِ بوتراب

ازل کی مستیٔ رقصاں، ابد کا کیفِ سرور
ظہورِ سرِّ ولایت، نمودِ عشقِ غیور

تلاطمِ یمِ ہستی ۔ تموّجِ انوار
عرب کے مطلعِ رنگین پہ زمزموں کی بہار

جلالِ چہرۂ یزداں، جمالِ روئے رسولؐ
فروغِ صبحِ تجلّی سکونِ قلبِ ملول

قسیمِ کوثر و تسنیم کی ادائے جمیل
حریمِ قدس کا محرم نبیؐ کے گھر کا کفیل

نگاہ دارِ نبوت عناں کشِ ایام
بہ رزم قہرِ الٰہی بہ بزم لطفِ تمام

بدوشِ خواجہ ولایت کا منتہائے کمال
زمانہ لا نہ سکے گا کبھی علیؓ کی مثال

علیؓ کے نور سے مردانِ حُر تجلّی گیر
علیؓ کا فقر ہے بدر و حنین کی توقیر

علیؓ کا عزم ہے جرأت فزائے اہلِ حرم
علیؓ نصیر و علیؓ ناصر و علیؓ محکم

علیؓ کا زور ہے مرحب شکار و کفر شکن
علیؓ کی ضرب سے خیبر کے معرکے کی پھبن

علیؓ ہے معنیٔ ام الکتاب و نفسِ رسولؐ
علیؓ لطیف، علیؓ حسنِ علّت و معلول

علیؓ علیم و علیؓ عالم و علیؓ معلوم
علیؓ قسیم و علیؓ قاسم و علیؓ مقسوم

علیؓ خبیر و علیؓ مخبر و علیؓ ہے خبر
علیؓ نظیر و علیؓ ناظر و علیؓ ہے نظر

علیؓ حسین و علیؓ احسن و علیؓ ہے حسنؓ
علیؓ خزینہ، علیؓ خازن و علیؓ مخزن

ہر اک ادا میں ہیں سو جلوے ماہتابی کے
نثار، دیدہ و دل شان بوترابی کے

سیّد عاشور کاظمی
جنرل سیکرٹری انجمن ترقی پسند
(برطانیہ لندن)

خضر راہ شہادت

خضر صراط و منزلِ راہِ وفا حسینؑ — مظلوم نینواؑ شہِ کربلا حسینؑ
تو کاروانِ زیست کا سالار ہو گیا — کہنے کو لٹ گیا تھا ترا قافلہ حسینؑ
تاریکیوں میں شمع فروزاں ہے تیرا نام — ہے سجدہ گاہ عشق ترا نقش پا حسینؑ
دُنیائے دل میں درد کا طوفاں بپا ہوا — جب بھی زباں پہ نام تیرا آ گیا حسینؑ
جو کچھ دیا ہے تو نے دیا سبطِ مصطفےٰؐ — جو کچھ ملا ہے تیرے تصدق ملا حسینؑ
اس حال میں اٹھوں سر محشر خدا کرے — سینے پہ ہاتھ اشک رواں لب پہ یا حسینؑ
خُلد بریں کے چند ہی رستے ہیں دوستو — پیغمبرؐ و علیؑ و حسنؑ، فاطمہؑ، حسینؑ
زخموں سے چور خشک زباں حلق پر چھری — اس پر بھی شکر حق تھا، ترا حوصلہ حسینؑ
تیرا لہو گرا تھا جہاں ابن بو تراب — وہ خاک آج بن گئی خاکِ شفا حسینؑ
انسانیت کو تُو نے عطا کی حیات نو — اے نازشِ مشیّتِ حق، مرحبا، حسینؑ
زاہد کو اپنے زہد و عبادت پہ ناز ہے — میرے لیے بہت ہے ترا واسطہ حسینؑ
تو نے خدا کے نام پہ سب کچھ لٹا دیا — لا ریب تو ہے مرکز صبر و رضا حسینؑ
مشہور عام ہیں تری بندہ نوازیاں — شاہوں سے بڑھ گیا تیرے در کا گدا حسینؑ
پل بھر میں ساری مشکلیں آسان ہو گئیں — مشکل میں ہم نے کہہ دیا جس وقت یا حسینؑ
مختار کل ہے وارث کون و مکاں بھی ہے — ہر ابتدا حسینؑ ہے، ہر انتہا حسینؑ
چونکا رہا ہے آج بھی ذہن جدید کو — انسانیت کا درس جو تو نے دیا حسینؑ

تو نے ہزار بگڑے مقدر بنا دیئے
عاشور پر بھی چشم عنایت ہو یا حسینؑ

محسن احسان
پشاور

ایک نظم

اسیرِ دامِ حریفاں ہیں آپ بھی ہم بھی
حقیقتوں سے گریزاں ہیں آپ بھی ہم بھی
فسادِ موسمِ برق و شرر گزر جائے
تو مہرِ صبحِ درخشاں ہیں آپ بھی ہم بھی

اگرچہ دشمنِ انسانیت نہ آپ نہ ہم
مگر عدوئے دل و جاں ہیں آپ بھی ہم بھی
اب اور اپنے دکھوں میں نہ ہم اضافہ کریں
کہ دکھ سے دست و گریباں ہیں آپ بھی ہم بھی

اٹھو کہ ہم نئے سانچے میں زندگی ڈھالیں
عداوتوں سے پریشاں ہیں آپ بھی ہم بھی
محبتوں سے گریبان و آستیں سی لیں
گدائے بے سر و ساماں ہیں آپ بھی ہم بھی

ہوائے جنگ کو ہم اس طرف نہ آنے دیں
نسیمِ امن کے خواہاں ہیں آپ بھی ہم بھی
مزاجِ غنچہ و گل کو اگر سمجھ جائیں
تو پھر خدائے گلستاں ہیں آپ بھی ہم بھی

جبیں پہ کس نے ہماری کدورتیں لکھ دیں
کتابِ چہرۂ خنداں ہیں آپ بھی ہم بھی
چلو ردائے محبت سے جسم و جاں ڈھانپیں
خدا گواہ کہ عریاں ہیں آپ بھی ہم بھی

مجیب خیرآبادی

غزل

پرتوِ مہر سے ذروں نے جِلا پائی ہے
تیری انگڑائی ہے یا صبح کی انگڑائی ہے

اب کہاں حوصلۂ ترکِ تمنا اے دوست
زندگی اب ہمہ تن تیری تمنائی ہے

جلوہ محتاط نہیں، دیدہ و دل ایک ہوئے
اب تماشہ ہے کوئی اور نہ تماشائی ہے

میرے نغموں میں حلاوت ہے ترے ہونٹوں کی
میرے شعروں میں ترے حسن کی رعنائی ہے

پھول کھلتے ہی رہے صحن چمن میں لیکن
تیری خوشبوئے بدن ان میں کہاں آئی ہے

ساتھ لائی شب ہجراں تری زلفوں کی مہک
تو بہر حال، رفیقِ غمِ تنہائی ہے

رقص موجوں کا نہیں ہے، اسرِ ساحل اے دوست
دل طوفاں کے دھڑکنے کی خبر آئی ہے

کوئی تو سنگ اٹھائے کہ ذرا جی بہلے
ورنہ اس شہر میں جینا مری رسوائی ہے

میں تو آوارۂ غربت ہوں، مگر ہائے مجیب
میری آوارہ مزاجی بھی اسے بھائی ہے

شاد امرتسری

غزل

اپنے گھر کو بھی ذرا آگ لگا کر دیکھو
یہ تماشا کبھی اوروں کو دکھا کر دیکھو

لذتِ وصل سے بھی بڑھ کے مزا آئے گا
اپنی تنہائی سے دل اپنا لگا کر دیکھو

ہجر کی رات شبِ وصل میں ڈھل جائے گی
پچھلی باتوں کو ذرا دھیان میں لا کر دیکھو

دل کے دریا میں اٹھی موجِ نشانِ منزل
سوچ کی ناؤ کو دریا میں بہا کر دیکھو

شادؔ تسکین کی صورت بھی نکل آئے گی
مختصر بات کا افسانہ بنا کر دیکھو

خاطر غزنوی

غزل

ہے گرم ملکوں کا سورج ترے جلال کی گرد
غرورِ کاہکشاں ہے ترے جمال کی گرد
اڑائے پھرتی ہے دن رات ہم کو شہر بشہر
غمِ زمانہ کی آندھی، ترے خیال کی گرد
محبتوں کے خرابوں پہ دھوپ کم چمکی
کبھی جدائی کے کہرے، کبھی ملال کی گرد
کبھی تو گذرے ادھر سے بھی کاروانِ بہار
کبھی تو پہنچے یہاں بھی ترے خیال کی گرد
ہمارے بالوں پہ موسم ہے برف باری کا
ہمارے چہرے پہ اڑتی ہے ماہ و سال کی گرد
تمام عالمِ امکاں ہے اک خیال میں گم
نہ پا سکے گا زمانہ کبھی خیال کی گرد

درست نامه شمارۂ ۴۱

صفحه	سطر	درست
۲۹	۱۷	تصادفات
۴۱	۱۱	روسیه
۳۲	۱۶	طنجه
۳۸	۲۳	شهزادگان
۴۰	۲۲	مدراس
۴۸	۱۱	بزرگی
۵۰	۶	ولی دین
۵۰	۱۱	شیرین
۵۴	۲۰	شعرای
۶۳	۶	در غزلیات
۷۷	۹	یک "اے" زاید است
۹۱	۸	کے تراجم
۹۳	۱۲	تحقیقات
۹۸	۱۱	ضرورت
۱۰۳	۹	"و" زاید است
۱۱۰	۱۱	حد
۱۱۲	۷	نواب
۱۱۶	۱۱	بیشتر
۱۱۷	۱۹	کتاب خاتون
۱۱۸	۱۸	حزیں
۱۱۸	۱۹	حزیں
۱۱۸	۱۹	پر
۱۱۸	۲۶	پڑھائی

۴۱

تابستان ۱۳۷۴

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی
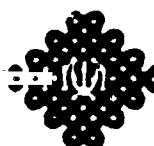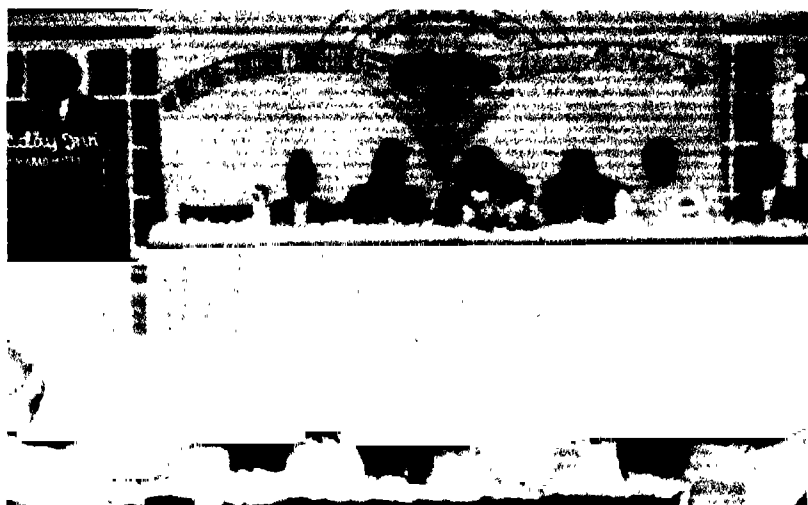
جلسۀ معارفه جناب آقای علی ذوعلم رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانۀ ۲۵ - کوچۀ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ ۲۱ - ۲۱۰۲۰٤

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانش شماره ٤١

باسم الحق

سخن دانش

بخش فارسی

باسم الحقّ

اگر انحطاطی در بین انسان ها رخ می دهد، انحطاط فرهنگی است و اگر رشدی قابل تصور باشد، رشد فرهنگی است. سخن آن پیر فرزانه، که درد انسانیت و فرهنگ و خدا دوستی داشت، هنوز بر جانمان روشنی افکنده است که "اگر فرهنگ ملتی اصلاح شود، آن ملت اصلاح می شود" و چه زیبا، عمیق و قاطع در مکتب ما این باور، القاء شده است که "ارزش انسان، به اندیشهٔ او است و عمل انسان، ناشی از اندیشهٔ او."
پس:

ای برادر تو همه اندیشه ای　　مابقی خود استخوان و ریشه ای

و دانش حقیقی، نمی تواند ابزار استثمار و استعمار و استکبار خلایق باشد. دانش حقیقی، آن نوری است که بر جان می‌تابد، بلکه نوری است که از جان می تابد:

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده

* * *

ده سال از نشر دانش می گذرد، با همهٔ فراز و نشیب هائی که برای هر محصول بشری - چه محصول فکری و چه محصول مادی - امری طبیعی است.
ریشه و روح اصلی "دانش" حفظ شده و شیفتگانی در گوشه و کنار سرزمین پهناور اسلامی و فارسی گوی و فارسی دان، و نیز تک نهال هائی سرسبز در دیگر سرزمین ها، آن را به عنوان نسیمی روح بخش برای جان و دل خود، تلقی می کنند و بدان دل سپرده اند. انسان هائی که والائی و رشد را در تعالی فرهنگی و باروری علمی می بینند و بدان باورند که:

ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

* * *

اکنون پس از گذشت ده سال از آغاز، این نهال، باید به شجره‌ای تبدیل شده باشد که بر شیفتگان ادب اسلامی و فرهنگ ایرانی، سایه افکنده و این "عشره" باید "دانش" را به مجله‌ای "کامل" رسانده باشد. ولی متاسفانه زمانی است که این نهال از بالندگی باز مانده و زردی و افسردگی بر برگ های آن نشسته‌است، اگرچه

تلاش و مجاهدت همهٔ یاران و دست اندرکاران ، ریشه آن را حفظ کرده و همهٔ آن تلاش‌ها هم مأجور است ، ولی از فصلنامه‌ای به نام "دانش" ، از سرزمینی که سرزمین پاکان است و از مرکزی که به ام القرای اسلام تعلق دارد ، و از مجله ای که جمعی اندیش ور فاضل و علاقمند آن را می پردازند ، بیش از آنچه بوده ، انتظار است. و این بیان دل ، با مخاطبان و دردآشنایان ، سخن خویش نزد بیگانه بردن نیست بلکه طرح واقعیتی است و اقرار به نقصانی که همت و مشارکت جدی یاران خود را می طلبد و در حقیقت ، مخاطبان خود را هم در این نشیب ، قاصر می‌داند !

مدیریت مسئول نشریه ، برای رسیدن به آنچه شایسته شأن و منزلت "دانش" است ، از همهٔ مخاطبان ، بخصوص در پاکستان و ایران ، انتظار راهنمائی ، یاری ، مشارکت، نقد و ارائه مقاله و تحقیق دارد و دانش را ، فصلنامه‌ای برای حفظ و تحکیم ارتباط فکری و علمی اندیشمندان علاقمند به ادب و فرهنگ فارسی و ابزاری برای ارائه تحقیقات و پژوهش های محققان در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی این بخش از خطهٔ گستردهٔ سرزمین اسلامی، و تبادل آراء و نظرات نقادان و پژوهشگران بشمار می آورد و از همهٔ این عزیزان برای باروری بیشتر "دانش" خودشان ، دعوت به همکاری می کند.

بدان امید که این فصلنامه بتواند انتظارات به حق مخاطبان خود را برآورده سازد و روز بروز در بالندگی و رشد باشد.

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

مدیر مسئول

سخن دانش

انتشار شماره ٤١ دانش مصادف میشود با عید میلاد پیامبر اکرم(ص) و امام جعفر صادق (ع) و هفته وحدت اسلامی که طبق فرموده رهبر فقید انقلاب اسلامی امام راحل حضرت امام خمینی (ره) برای تکمیل برنامه اتفاق و اتحاد قاطبه مسلمانان در سرتاسر دنیا برگزار می شود. بمناسبت روز میلاد مسعود رسول اکرم(ص) جلساتی در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده کثیری از افراد مکاتیب مختلف ترتیب داده شد که در آن علما و دانشمندان سخنرانی و شعرای نامدار این کشور هدیه عقیدت و ارادت بصورت سخن منظوم در پیشگاه رسالت تقدیم کردند.

در این زمان، وحدت مسلمانان و یکجهتی عالم اسلام برای نجات عالم بشریت که دچار بلای فساد و تفرقه می باشد، بسیار لازمست و بمنظور نیل به این اهداف پیروی از فرموده های اقدس و سیرت طیبه آن محسن اعظم عالم بشریت بسی ضروری است.

در پایان با کمال خوشحالی باطلاع خوانندگان محترم می رسانیم که اخیراً جناب آقای علی ذو علم به عنوان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی در پاکستان تشریف آورده اند. ایشان از مدیران و فرهنگیان ممتاز ایران و از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه می باشند. ما ورود ایشان را گرامی داشته ، از خداوند متعال خواستاریم که همواره توفیق و تایید الهی شامل حال ایشان باشد و مجله دانش با راهنمائی ایشان قدمهای بهتر و مؤثرتری در راه رسیدن به اهداف خود بردارد.

مدیر دانش

تابستان ١٣٧٤

ژوئن - سپتامبر ١٩٩٥

دکتر عبدالجبار جونیجو
دانشگاه سند

روابط سند با ایران

سند یکی از چهار استان پاکستان بشمار می رود که در قسمت جنوبی پاکستان واقع است. در دوره های مختلف تاریخ یک کشور مستقل بوده است.

اگر ما داستانهای قدیم ایران و تاریخ ایران را بخوانیم درباره بسیاری از حقائق پی میبریم. از زمان های قدیم سند با ایران روابط سیاسی ، لسانی ، فرهنگی و بازرگانی دارد. در رگ وید و زند نوشته شده است : " نیاکان پارسیها با هندیان پیوند و ارتباط داشتند .

دانشمند معروف سند شادروان بیرومل مهر چند آدوانی (المتوفی ۱۹۵۳ ع) می نویسد : " نیاکان پارسیها آریا هستند و در سپت سندو زندگی می کرده اند.[۱] " پرفسور لیوی آنها را از نسل هند اروپائی می نامد." [۲]

دانشمند معروف پرفسور مکس میلر ویدها و زند اوستا را مطالعه کرده گفت "نیاکان پارسیها نخستین در هندوستان زندگی می کردند و پس از آن به ایران و قندهار هجرت کردند." [۳]

از اطلاعاتی پتاوالا می دانیم که "بسیاری از آریاها در سند متمکن شده بودند." [۴]

دانشمند معروف ایران آقای سعید نفیسی می گوید : " تمدن آریاهای هند و ایران در هفت هزار سال قبل مسیح یکی بود. اعتقادات و زبانشان با همدیگر ارتباط داشت." از رگوید و زنداوستا پی میبریم که در قدیم در دوره قبل تاریخ، آریاها در پامیر با هم زندگی کرده اند و از آنجا به جاهای مختلف هند و ایران رفتند." [۵]

استاد نفیسی نیز می نویسد : " در سراسر ادوار تاریخی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام هندوان و ایرانیان نزدیکترین روابط را با یکدیگر داشته اند و هرگز خللی در آن راه نیافته است." اکنون تاریخ ادبیات و نظم و نثر فارسی درمیان هند و ایران مشترک است. به همان اندازه که درین هزار سال گذشته نویسنده وسراینده زبان دری در ایران بوده ، در هندوستان نیز زیسته است از پایان قرن چهارم هجریست." [۶]

مطابق نوشته دانشمند معروف آقای دکتر ذبیح الله صفا : " قبائل هند و ایرانی

که دو ملت ایران و هند از آنها بوجود آمده است، خود را "آری" یا ایئری" یعنی شجاع و نجیب می‌نامیدند و به همین سبب همه شعبه ای از آنهاکه بر دره های سند و گنگ استیلا یافتند آن را اری ورت" و دسته ای که بر فلات ایرانی مستولی شدند ، آنرا "ایئرین" یعنی سرزمین قوم آریا نامیدند." [7]
ایرانیان کشور سند را شش صد سال قبل از مسیح در فرمانداری خود آوردند.[8]

در سند اثر و نفوذ ایران خیلی قدیم است. گشتا سب مملکت سند را به فرزند خود بهمن اردشیر داد.[9] او برای ساختن شهر دستور داد و بهمن آباد را در ٤٧٠ قبل از مسیح آباد کردند.[10] شاپور ساسانی فرشاپور[11] و چند شهر دیگری را در سند بنیانگذاشت.[12] تمدن ایران چنان در هند رواج داشته که زبان فارسی پس از ایران در شبه قاره هند بیش از هر زبان دیگری رائج بوده و زبان درباری همه خانواده های شاهی هند[13] شده است. در قرن چهارم میلادی ساسانیان با فرمانروایان هند غربی (که اکنون نامیده می شود پاکستان) روابط خاصی داشتند.[14] نوشیروان عادل (٥٣١ - ٥٧٩ع) و پرویز (٥٩٠ - ٦٢٨ع) با فرمانروایان سند و هند غربی علاقه مند بودند و روابط محبت و صمیمیت داشتند[15].

ساختمانهای قدیم در سند شاهد نفوذ ایران هم است. مسجد شاهجهانی در تته (١٦٤٤ع) یکی از آنها بشمار می رود.[16] بسیاری از آتشکده ها در سند هم وجود دارد.[17] در "فتح نامه سند" نوشته شده است که هندوها در آن آتشکده ها اصنام گذاشتند.[18]

شادروان بیرومل مهر چند می نویسد : "برخی از دانشمندان اروپائی نوشتند که سندیان و پنجابیان راجع به بازرگانی و کشتی رانی هیچ نمیدانستند". پروفسور ولسن از رگ وید توضیح داد که آن درست نبود. سندیان مخصوصاً کشتی رانی بلد بودند. ایشان کشتی رانان بودند و کشتی ها هم می ساختند.[19] دکتر چبلانی می نویسد "مردم سند هنرمند و صنعتگرند. پارچه نازک "ململ" و پارچه های مختلف سند در ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس معروف شد و اهمیت داشت".[20]

کاروان ها برای تجارت از شاهراه های آبی و بری رفت و آمد داشتند. داریکتر اداره باستان شناسی پاکستان آقای دکتر خان دو شاهراه را نشان داده است[21].

این شاهراه ها از بلوچستان پاکستان می گذرد و خیلی دشوارگذار هست. یکی شاهراه بازرگانی از شهر جوهی سند شروع می شود و سلسله کوه های کیرتر، دره مولالک و بلوچستان پاکستان را عبور می کند. شاهراه دیگر از تنده رحیم، پاندی

واهی ، لک روحیل ، لک پوسیاند ، لک گاری را عبور می کند.
در قرن چهارم میلادی آبن بطوطه درباره لهری بندر تذکر داده است. به توسط

این لهری بندر تجارت سند با ایران قرار می گرفت.[۲۲]
در دوره های مختلف تاریخ ، مردم ایران به طرف سند مسافرت می کردند و از هنرهای ایشان اهل سند استفاده می کردند و با یکدیگر پیوند و ارتباط می داشتند. اطلاعاتی داریم که هزاران شاعر، علماً دانشمندان و دیگر اهل هنر وارد سند شدند. بسبب غارتگری و کشت و خون که چنگیزخان کرد، بسیاری از مسلمانان از ایران مسافرت کردند.[۲۳] پیش ازین پارسیها به هند غربی هجرت کرده بودند.[۲۴] او انومی نویسد " داعیان و مبلغان فرقه اسماعیلیه به سند مسافرت کردند. پیر نورالدین و پیرصدرالدین و دیگر به سند رسیدند. آمد ایشان از قرن یازدهم میلادی شروع شد و تا سیصد سال طول کشید.[۲۵] در فرمانداری جام نظام الدین (۵٦٦ - ۹۱٤ هـ) بسیاری از خانواده ها به سند رسیدند. خانواده ها که به سند آمدند، یکی از آنها خانواده مولانا عبد العزیز ابهری و فرزندش مولانا اثیر الدین بود. ایشان مدرسه اسلامی تشکیل دادند.[۲۶] مردم گروه گروه وارد سند شدند. برخی از آنها در ته زندگی میکردند. اکنون در ته خانواده های کاشانی ، استرابادی ، مشهدی و شیرازی وجود دارند.[۲۷] ملا بلاول اهل مشهد بود.
فرزندش ملا طاهر و فرزند او ملا الهدته شاعر بود. سید یعقوب و سید اسحاق دو برادر بودند ایشان هم از مشهد در سال نهصد و یک هجری به سند رسیدند.[۲۸] سید احمد و سید محمد فرزندان سید محمد عابد مشهدی در سال نهصدو ده هجری به شهر ته وارد شدند.[۲۹] اهل الله معروف و درویش ته سید محمد حسین مراد شیرازی در ته در سال هشت صد و سی و یک هجری به دنیا آمد. پدرش از ایران در سال هفت صد و هشتاد و هفت هجری به ته آمد. سید یوسف از سادات رضوی بود و مرید سید مبارک و شاعر هم بود. وی هم از ایران به سند آمد.[۳۰] شاگردان جلال الدین بن اسعد دوانی میر شمس و میر معین از دوان به ته مسافرت کردند.[۳۱] بدین ترتیب روابط ایران و سند در زمینه تجارت ، فرهنگ و هنر قرار گرفتند. راجع به روابط ادبی بسیاری ازکتابها داریم که سندیان در زبان فارسی نوشتند.

نویسندگان سند از فارسی به سندی ترجمه ها کردند. شادروان آقای دین محمد أدیب فیروز شاهی و شادروان آقای مخدوم امیر احمد مثنوی مولوی کتاب های ادبیات ایران و کتابهای تاریخ سند را ترجمه کردند. دانشمند سند و محقق بیمثال آقای دکتر سید حسام الدین راشدی ، مولانا پرفسور غلام مصطفی

قاسمی و دکتر نبی بخش خان بلوچ و پروفسور محبت علی چز و میرزا قلیچ بیگ و غلام محمد شهوانی و دیگر دانشمندان راجع به زبان فارسی می کوشند و کارایشان اهمیتی بسیار دارد.

منابع و مآخذ

۱ - آدوانی ، بیرومل مهرچند : قدیم سند (سندی).
سندی ادبی بورڈ حیدرآباد ، ۱۹۵۷ع ص ۱۴۴

2 - Levy , R : Persian literature, oxford University press, 1955, p.5.

3 - Max miller : science of language, vol 11, 5th Edition, p.170.

4 - Pithwala, M.B: A physical and Economic Geography of Sind, Sindhi Adabi board, Hyderabad, 1959, P.3

۵ - سعید نفیسی : دیوان کامل امیر خسرو دهلوی
کتاب فروشی محمد حسن علمی تهران
انتشارات جاویدان شاه آباد، ۱۳۴۳ خورشیدی ص ۷.

۶ - ایضاً ، ص ص ۷، ۸

۷ - صفا ، ذبیح الله : مرزهایی دانش :
انتشارات رادیو ایران ، تهران ، ۱۳۳۸ خورشیدی ، ص ص ۵۶ ، ۵۷

8 - Sadarangani , H.I:Persian poets of Sind, Sindhi Adabi Board, Hyderabad, 1956, p.,19

9 - Smith, J.W: Gazetteer of the Province of Sind, B Vol.V, Government Central press Bombay, 1920,pp,28,29.

10 - Cousens, Henery: Antiquities of Sind, Government of India Central Publications, Calcutta, 1929, p.63.

11 - Baloch, N.A: Daily Alwahid, Karachi, Aritcle: "Influence of Iranians on ancient Sind," 21.6.1953.

12 - Davar, Feroze. C: Iran and India, Through the ages, Asia Publishing House , Allahabad, 1962,p.78

14 - Billimoria, N.M: Sind Historical Jouranl, Vol.III, Ar ticle: The Iranians in ancient India, especially in Sind and Punjab,

pp.41, 42.

15 - Ibid. p.42.

16 - Op Cit. under ref´erence No: 12, p. 209.

۱۷ - علی کوفی: فتحنامه سند، سندی ادبی بورد حیدرآباد، ۱۹۵۴ع ص ص . ۳۹۶، ۳۹۷

۱۹ - قدیم سند، ص ص ۳۶۳، ۳۶۴.

۲۰ - چبلانی ، س پ : سند جی اقتصادی تاریخ (سندی)، سندی ادبی بورد حیدرآباد، ۱۹۵۸ع ص ص - ۱۱۷، ۱۳۰

21 - Khan , F.A : The Indians Valley and Early Iran, Deptt. of Archeology, Govt. of Pakistan, Karachi pp. 12, 13,14,15,16,17.

۲۲ - چبلانی ، ص - ۳۴۱.

۳۲ -ایضاً ع ص ۶۸.

24 - Davar, p . 150.

25 - Ibid, p . 104.

26 - Ivanow, W: Pandyat-e-Jawanmardi , Ismailia Printing Press, Bombay , 1953, p.03.

۲۷ - قانع ، میر علی شیر : مکلی نامه ، (به حواشی حسام الدین راشدی) سندی ادبی بورد حیدر آباد ، ۱۹۷۶ ع -ص- ۹۵ (حواشی)

۲۸ -ایضاً ، ص ، ۹۴

۲۹ - قانع ، میر علی شیر: تحفته الکرام (سندی)

سندی ادبی بورد حیدر آباد ، ۱۹۵۷ع ص ص ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹،-

۳۱ - معینیان ، نصرت الله : کارنامه بزرگان ایران ، نشریه کل اداره انتشارات رادیو ، تهران ، ۱۳۴۰ ، خورشیدی ص ص - ۳۷۵ ، ۶۷۲ -

از : دکتر حسین رزمجو
دانشگاه فردوسی مشهد
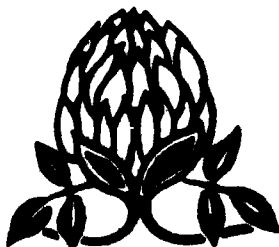
عشق شور انگیز فخر الدین عراقی

و نمودهای متنوع آن در آثار او

عشق در لغت :

"بسیار دوست داشتن چیزی یا محبت تام و شگفت دوست است به حسن محبوب " و گفته اند آن مآخوذ از عشقه است که خودنباتی است که چون بردرختی پیچد، آن را خشک کند : و همین حالت است عشق راکه بر هر دلی طاری شود، صاحبش را خشک و زرد گرداند."[۱]

از لحاظ دانش روانشناسی "پسیکولژی" عشق علاقه بسیار شدید و غالباً نامعقول به چیزی است که گاه هیجانات کدورت انگیزی را باعث می شود، و از جمله مظاهر آن تمایل اجتماعی است ، این علاقه جزو شهوات به شمار می رود و شهوات یا خواهشهای نفسانی نیز امیالی است که شدت آنها - در انسان - از حد معمول تجاوزکند به طوری که خواهشهای دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و تمام توجه شخص را منحصراً به خود جلب نماید[۲] و از جهت علم روان درمانی ، عشق : بیماری است از نوع جنون و وسواس که عاشق را به نیک و زیبا پنداشتن بعضی صورتها مبتلاً می سازد و از عوارض آن : کوری حس است از دریافت عیوب محبوب.[۳]

و از دیدگاه تصوف و عرفان عشق پدیده‌ای است روحانی که به قول احمد غزالی (متوفای ۵۲۰ هـ-ق) " حدیث آن در حروف نیاید و درکلمه نگنجد. زیرا که معانی آن ابکار است و دست حیطهٔ حروف بردامن حذر آن ابکار نرسد. و عبارات در این حدیث اشارات است به معانی متفاوت ، و آنها را جز به بصیرت باطن نتوان دید."[۴]

شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی (۶۱۰ - ۶۸۸) که خود متاثر از مکتب عرفانی شیخ اشراق - شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷) بویژه از رسالة العشق او ، همچنین از طریق استاد خود : صدر الدین قونوی (ف ۶۷۳) ملهم از آثار محی الدین عربی (۵۶۰ - ۶۳۸) یعنی فتوحات مکیه و فصوص الحکم وغیره می باشد نظرش درکتاب لمعات ، درباره عشق این است که : "عشق ، آتشی است که چون در دل افتد ، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند ، تاحدی که صورت معشوق را از دل محو کند[۵] ، و این که :

عشق مشاطه ای است رنگ آمیز / که حقیقت کند به رنگ مجاز
تا به دام آورد دل محمود / بترازد به شانه زلف ایاز[۶]

و درباره چیستی عشق - همان طور که در دیباچه کتاب لمعات خود اظهار داشته است : "دانی که عشق - چه حدیث می کند در گوشم" گوید :

عشقم ، که در دوکون، مکانم پدید نیست / عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم / ازغایت ظهور عیانم پدید نیست
گویم به هر زبان و به هرگوش بشنوم / وین طرفه ترکه گوش و زبانم پدید نیست
چون هرچه هست در همه عالم همه منم / مانده در دو عالم از آنم پدید نیست[۷]

بنابر این از لحاظ عارفان صافی ضمیر-به گفته عراقی -:

عشق : سیمرغی است کو را دام نیست / در دو عالم زونشان و نام نیست
ره به کوی از همانا کس نبرد / کاندر آن صحرانشان گام نیست [۸]

به طور کلی، عشق که به منزله سیمرغ یا عنقای مغرب است که نشانه ای از او پدیدار نمی باشد و در دو عالم همانندی ندارد، واژه ای است که تاکنون هر کسی متناسب به جهان بینی و طرز تفکر و آگاهیش از زندگی و طبعیت ، دریافتی خاص از آن پیدا کرده و در واقع مفهومی است ناشناخته و مجهول ، که او را تا آن که یک حقیقت بیش نیست اما جلوه هایش گونا گون افتاده است و یا به تعبیر خواجه شیراز حافظ (۷۹۲ - ۷۲۶)

یک نکته بیش نیست غم عشق و وین عجب / از هر زبان که می شنوم نا مکرر است[۹]

و بی گمان باوجود آنکه معلوم نیست که ماهیت و هویت عشق چیست ؟ و چرا این کلمه پر رمز دراز در زبان وحی استعمال نشده است ؟ و حتی در آثاری که خود صوفیه مستقلاً درباره عشق نگاشته اند ، اثر و نشانه روشنی از این موجود -که همیشه معارض خرد می باشد و حریمش را درگاه بسی بالاتر از عقل است[۱۰] -ارائه نشده تا حقیقت جویان کنجکاو بتوانند از او خبری یابند اما آنچه مسلم است این که عشقورزی و ابراز محبت از نمودهای لطیف روح آدمی و مبین حساسیت او در برابر زیبائهای مادی و معنوی می باشد و ارزش

آن در فرهنگ متعالی بشر به پایه ای است که به قول عراقی:

هر دلی کان به عشق مایل نیست	حجره دیو دان، که آن دل نیست
دل بی عشق: چشم بی نوراست	خود ببین، حاجت دلایل نیست
بیدلان را جز آستانه عشق	در ره کوی دوست منزل نیست
هر که از عشق بی خبر باشد	اندرین ره، بسان خرباشد
..ویحک ای بی خبرز عالم عشق	ناچشیده حلاوت غم عشق
خبر صفت، بارکاه و جو برده	بی خبر زاده، بی خبر مرده
از صفاهای عشق روحانی	بی خبر در جهان، چو حیوانی
هر حرارت که عقل شیدا کرد	نور خورشید عشق پیدا کرد
هر لطافت که در جمال افزود	اثر عشق پاکبازان بود
عشق ذوقی است همنشین حیات	بلکه چشمی است بر جبین حیات
آب در میوه خرد عشق است	بلکه آب حیات خود عشق است[11]

با این تفصیل، علایق شدید یا عشقورزیهای آدمی را به موجودات عالم، درارتباط با ارزشهای موقتی یا دائمی معشوقها و محبوبهای که در گذرگاه عمر، به آنها دل می بازد و برای دست یابی به وصال و تصاحبشان می کوشد، می توان به دو نوع "مجازی" و "حقیقی" تقسیم کرد:

اما "عشق مجازی" از پی رنگ، دلبستگی به چیزهای زودگذر فنا شونده و علاقه مندی به ظواهر و پوست های فریبا و عوارض دلرباست، که برای مدتی مانند بتی تند و سوزان وجود عاشق را گرم و شعله ور می کند، و موجب جذب و انجذاب دو دلداده می گردد و زمانی که عامل و انگیزه آن که در اغلب موارد غریزه جنسی و قوایی واهمه و تخیل می باشد -از بین برود، به سردی می گراید و با زائل شدن شادابی و آب و رنگ و طراوت معشوق التهاب عاشق، عاقبت آتش عشق در دل عاشق و معشوق خاموش می شود و حتی در بسیاری موارد با آشکار شدن عیبهای معشوق که تا این هنگام از نظر عاشق پوشیده است چهره محبوب در نظر محب کریهه و زشت می گردد و وجودش برای او غیر قابل تحمل.

شاهد برای این نوع از عشقهای مجازی از پی رنگ عاقبت توام باننگ، و مثال آموزنده آن "فرجام داستان زرگر و کنیزی است که مولانا جلال الدین مولوی (٦٠٤ - ٦٧٢) سرگذشت عبرت آموز آن دو را در دفتر اول مثنوی خود ارائه کرده و خلاصه آن قصه پر غصه این است که هنگامی که کنیزک با

محبوب زرگر سمرقندی پس از عملی شدن نقشه پادشاه در بیمار نمودن او - به بستر ابتلا می افتد و سلامت و ترو تازگی خود را از دست می دهد ، آتش محبت او در قلب دلباخته اش ، به سردی می گراید و به تدریج مهر به نفرت و دوستی به بیگانگی مبدل می گردد ، و برای آن دو دلداده حاصلی جز ننگ و بدنامی به بار نمی آورد :

چـون کـه زشت و ناخوش و رخ زرد شـد   انـدک انـدک در دل او سـرد شـد[۱۲]

و از این رویداد عبرت آموز ، مولانا چنین نتیجه می گیرد که :

عشقهـایی کـز پـی رنگـی بـود   عشـق نـبود عـاقبت ننگی بـود
کـاشکی آن نـنگ بـودی یکسـری   تـا نرفتی بـر وی آن بـد داوری
هـرچـه جـز عشـق خدائـی احسن است   گر شکر خواری است آن جان کندن است[۱۳]

و عشق حقیقی حاصل رشد فکری و کمال جویی انسان است که با تکامل قدرت شعور و گسترش جهان بینی او ، جلوه هایی مختلف پیدا می کند ، سیرش تدریجی است و از سطوح نازل و سافل به عالی و اعلی ارتقاء می یابد. و بدین دلیل است که برخی "مجاز" را به عنوان پل و معبری در گذرگاه "حقیقت" دانسته و گفته اند " المجاز قنطرة الحقیقة"

جلوه های متنوع عشق حقیقی ، که در مراحل نخستین تکوّن ، خود را در اشکال نیمه مجاز نشان می دهد و بتدریج به مدارج عالی و اعلیٰ حقیقت می رسد و سرانجام به کمال مطلق منتهی می گردد، شامل دلبستگی های بی شائبه چون محبت مادر به فرزند، وطن دوستی ، علاقه به فضیلت و علم ، دوستداری مذهب و ارادت به پیامبران و اولیاء و صلحاء وبالاٰخره عشق به شهادت و لقاءالله است.[۱۴] و مهرورزی به خداوند متعال که ذات اقدس مبرا از عیبش سرچشمه جلال و کمال بوده و به واقع : "هرجا جمال زیبائی است شاهدی است که از دست مشاطه عنایت او آراسته شده و هر جاقامت رعنائی است سروی است که از چمن قدرتش برخاسته غمزه غماز ترکان ختائی را به جز او که خونریزی آموخته و عشوهٔ دلفریب شوخان را غیر از او که شیوه دلربائی داده ؟! :

گـر غالیه خوشبو شـد، در گیسوی او پیچـد   ور وسمه کمانکش شـد در ابروی او پیوست

صورت هر محبوبی رشحه ای از رشحات جمال بی عیب اوست و چهره هر مطلوبی نمونه‌ای از عکس حسن بی نقص او[15] و مآلا عاشقان واقعی نیز آنانند که به تعبیر قرآن کریم : "الذین آمنوا اشد حباالله" [16]عشاقی که قبله گاه عشقشان خداوند مهربانی است که ، " جمیل است و یحب الجمال[17] و در سایه چنین عشق مقدس حیات بخشی است که قدرت آفریدگاری ، میان تمامی کائنات، علقه و همآهنگی و کشش برقرار ساخته و همه چیز را تسبیح و عبودیت خود فراخوانده است که : "ان من شی الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم "[18] و بدین عشق است که به گفته نظامی گنجوی :

همه هستند سرگردان چوپرکار   پدید آرنده خود را طلبگار[19]

در ادبیات عرفانی فارسی، خصوصاً از آثار گویندگان عارفی نظیر عطار نیشاپوری (٥٤٠ - ٦١٨) سینای غزنوی (ف ٥٤٥) جلال الدین مولوی ، خواجه حافظ شیرازی و فخر الدین عراقی و.. از عشق حقیقی ، به عنوان مهم ترین عامل در خود سازی و تکامل انسان و وسیله اصلی در تهذیب روح و رام کردن نفس اماره یاد گردیده است. چنان که مولوی آن را مامن حیرتها و طبیب شفا بخش جمله علتها و زداینده همه عیبهای فرزندان آدم معرفی کرده است[20]

هر که را جامه ز عشقی چاک شد   او ز حرص و عیب کلی پاک شد[21]

بنا بر مقدمه ای که گذشت ، با مطالعه اجمالی درباره زندگانی فخرالدین عراقی و بررسی گذشت او از معبر پر نشیب و فراز عمر، که شامل :کودکی ، نوجوانی، جوانی و کهولت و پیری وی است، مستحضر می گردد : که سیر منحنی صعودی عشق شور انگیز او از مجازی تا حقیقی بدین گونه طی می شود که : پس از تولدش که به سال ٦١٠ هجری در قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان اتفاق می افتد - و نزدیک به یک ماه جلوتر ازین رخ داد، پدرش شبی امام علی (ع) را در خواب می بیند که با جمعی از ابرار درباغی هستند و در این هنگام طفلی را می آورند و در حضور ایشان بر زمین می نهند و آن امام همام طفل را پیش خود فرا می خوانند، او را به پدرش می سپارند و می فرمایند : "بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای که جهانگیر خواهد بود "[22] تا آن زمان که در سن پنج سالگی به مکتب گذارده می شود و از مدت نه ماه

مجموع کلام الله مجید را حفظ می کند ، و به نقل امین احمد رازی صاحب تذکره معروف هفت اقلیم : " او در صغر سن به قرآن و حفظ و تلاوت آن علاقه ای وافر داشته و کلام خداوند را آنگونه زیبا می خوانده است که جمله اهل همدان شیفته آواز وی اند، و بعد از آن به تحصیل دانشها مبادرت می ورزد و در هفده سالگی مهمش به جای می رسد که در یکی از مدارس همدان به افاده مشغول می گردد و در خلال این احوال ، جمعی از قلندران به همدان می رسند و با ایشان پسر صاحب جمالی بوده که مرغ دل عراقی به دام و دانه زلف و خال او گرفتار می شود. و در صحبت ایشان به هندوستان می رود. تا در مولتان ، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی مشهور به بهاء الحق (و ۵٦۵ هـ ق) پیشوای طریقه سهروردی ، او را از آن جماعت جدا می سازد و در خلوت می نشاند و به ریاضت چله نشینی وا می دارد ، تا سیر و سلوک او به آنجا منتهی می شود که شیخ در حق وی می فرماید : که کار او کامل گشته است. و ز آن پس خرقه ارشاد از تن خود می کشد و در وی پوشاند. و بعد از بیست و پنج سال که وقت استرداد امانت شیخ فرا می رسد ، عراقی را نزد می خواند و او را خلیفه خویش می سازد. و شیخ فخر الدین پس از زیارت حرمین شریفین زاد هماالله تعالی شرفاً به جانب روم حرکت می کند و به صحبت شیخ صدرالدین قونوی مشرف می شود ، و در خدمت او استماع "فصوص" می نماید و در اثنای آن "لمعات" را می نویسد ، و معین الدین پروانه که از امرای عظام و والی روم بوده ، مرید وی می گردد و برایش خانقاهی می سازد و شیخ در آنجا به حسن قوالی میل به هم می رساند. و اشعاری را از این دوران ، از خود به یادگار می گذارد. چنانکه این مطلع از آن جمله است :

ساز طرب عشق چه داند که چه ساز است — کز زخمه او نه فلک اندر تک و تاز است

و پس از فوت معین الدین ، عراقی متوجه مصر می شود و سلطان مصر معتقد و مریدش می گردد و شیخ الشیوخ مصرش می گرداند. و در مصر نیز با پسر کفشدوزی عشقبازی آغاز می کند ،[۲۴] و مدتی با اصحاب بر در دکان او اشعار می خواند و می گرید و پس از آن به جانب شام روان می شود ، تا در سال ٦٨٨ هجری عارضه ای از مزاجش استیلا می یابد و پسرش (کبیرالدین) را با اصحاب به بالین خود فرا می خواند. و وصیتهای می فرماید و ضمن بر زبان آوردن این رباعی :

در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند
ز آن قاعده و قرار کان روز افتاد
نه بیش به کس قسمت و نه کم دادند

در این هنگام بدرود این جهان بی بود ، می نماید و در قفای مرقد شیخ معین الدین اعرابی مدفون می شود.[24]

بی گمان شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی شاعر عارف و صاحبدل ما ، در سایه سیر و سلوک و ریاضتها و عبادتهای پیوسته خود و همراهی کردن با پیران طریقت و برخورداری از فرهنگ قرآنی و معارف اسلامی، مراحل تدریجی عبور از وادی عشقهای مجازی را طی می کند. و به سه منزل "عشق حقیقی" نایل می شود، و از خامی به پختگی و از پختگی به سوختگی می رسد و حاصل این سیر منحنی صعودی اش را در عالم عشق، به صورت غزلیات پرشور و عشاقنامه و لمعات نغز و عمیق خود ، برجای می گذارد به نظر عراقی : عشق ، لازمه جوهره وجودی انسان و موهبتی است الهی، که خداوند آن را به صاحبدلان با صفای درد آشنا عطا فرموده ، چنانکه در عشاقنامه گوید :

روز اول ، چو جوهر انسان
مایل عشق بود و خالی از آن
واهب اصل آلتی بخشید
که بدو ، نیک را ز بد بگزید
چون شد اندر دلش صفا غالب
نشد او جز جمال را طالب
چون که حسن آمد از عدم به وجود
عشق در نور او ملازم بود[25]

معشوق عراقی در عشقورزیهای روحانی او ، ظاهراً خداوند یکتاست که با چنین صفت هایی وصف شده است : همه جهات و سراسر جهان از وجود او آکنده است. چه : فاینماتولوافثم وجه‌الله"[26] و عاشق چونان غریقی است در دریا که فیض وجود معشوق او را مانند آب احاطه کرده :

چو غرق آب حیاتم چه آب می جویم ؟
چوبا من است نگارم، چه می دوم چپ و راست؟
نگاه کردم و در خود همه تو را دیدم
نظر چنین نکند آن که او به خود بیناست[27]

و فضای عالم آنچنان از انوار هستی بخش وی پرشده است که ناگزیر هر چیزی را باید در پرتو نور وجود او مشاهد کرد :

ز روی روشـن هـر ذره شـد مـرا روشـن | کـه آفتـاب رخت در هـمه جهان پیداست
بـه نـور طـلعت تـو یـافتم وجـود تـو را | بـه آفتـاب تـوان دیـد کآفتـاب کجـا ست[۲۸]

و حسن این معشوق ازلی که "جمیل است و یحب الجمال" و او تنها محبوبی است که دلباختگان خویش را مشفقانه دوست می دارد، چنـان کـه خود فرموده است : "یحبهم و یحبونه" در همه مظاهر زیبای طبیعت و کائنات در جلوه گری و تجلی دائمی است.

بـه قـامت خـوش خوبـان نگـاه می کـردم | لباس حسـن تـو دیـدم بـه قـد هـر یـک راست
تمـایل تـو بدیدم زقـامت شمشـاد | از این سپس کشش من هـمه سوی بالاست
بـه غـمزه گـر نـه بـودی دل هـمه عـالم | ز عشق تـو دل جـمله جهان چـرا شیداست[۲۹]

این محبوب، وجودی است متعالی، که سکربـاده، وام گـرفته از چشم مست و لب میگون او ، و دو عالم رام حسن وی است. او در ازل، باعنایت عام خود نظری به کائنات افکنده و با نمودن جمال خویش ، به آنان نعمت وجود بخشیده و همه را شیفته و دلباخته خود کرده است :

نـخستین بـاده کـاندر جـام کـردند | ز چشـم مست سـاقی وام کـردند
لب مـیگون جـانان جـام درداد | شـراب عـاشقانش نـام کـردند
چـوگوی حسـن در مـیدان فکـندند | بـه یک جـولان دو عـالم رام کـردند[۳۰]

یا

حسـنت بـه ازل نـظر چـو در کـارم کـرد | بـنمود جمـال و عـاشق زارم کـرد
مـن خـفته بـدم بـه نـاز درکتم عـدم | حسن تـو بـه دست خـویش بـیدارم کرد[۳۱]

باتوجه به مسئله "وحدت وجود" که از اصول اعتقادی عراقـی است، و این اندیشه از جای جای آثار او - نظیر ابیات ذیل - هویداست:

اشیـا اگـر صـداست وگـرصد هـزاربیش | جمله یکی است، چون به حقیقت نظر کنی[۳۲]
آفتـابی در هـزاران آبگـینه تـافته | پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته
جمله یک نور است لیکن رنگ های مختلف | اخـتلافی درمیـان ایـن و آن انـداخته[۳۳]

یا

ای دوست تـو را بـه هـر مکان می جستم | دائـم خـبرت ز ایـن و آن مـی جسـتم
دیـدم بـه تو خـویش را تو خـود من بـودی | خـجلت زده ام ، کز تـو نشـان مـی جسـتم[۳۴]

میرهن می شود که بادست یابی او به مرحله "عشق حقیقی" که لازمه اش خویشتن شناسی است - این راز سر به مهر را برایش آشکار می گرداند :

که همه اوست هر چه هست یقین | جان و جانان و دلبر و دل و دین[۳۵]

و

در هر آئینه روی دیگر گون | می نماید جمال او هردم
گه برآید به کسوت حوا | گه در آید به صورت آدم[۳۶]

و همنوا و هم آهنگ با عارفان روشن ضمیری چون خواجه شیراز - حافظ -که معتقدند: رخسار معشوق ازلی - خداوند - را جز با تصفیه باطن و زدودن دل ازکدورتها و زنگارهای نفسانی نمی توان مشاهده کرد و یا به تعبیر لسان الغیب:

رویش به چشم پاک توان دید چون هلال | هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست[۳۷]

عراقی نیز همچنان اعتقاد دارد که :

دیده ای پاک بین همی باید | تاکه حسنش جمال بنماید
حسن جانان به جان توان دیدن | نه به هر دیده آن توان دیدن
تاتو از خویشتن برون نایی | دیده دل به دوست نگشایی
چون برون آمدی ، فداکن جان | تاببینی مگر رخ جانان[۳۸]

او - ضمناً - بلاکشی و تحمل درد هجران را لازمه عاشقی می داند و بی پروایی از بیکرانه بودن دریای عشق و جانسپردن درکام امواج طوفانزای آن را از نشانه های عشاق پاک باخته واقعی می شناسد :

عاشقی با بلاکشی باشد | کار مجنون مشوشی باشد[۳۹]

و همانطورکه در غزل معروف خود با مطلع :

نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند

فرموده است :

به گیتی هر کجا درد دلی بود   به هم کردند و عشقش نام کردند[۴۰]

به نظر وی جانکاهی درد عشق ، برابر با همه رنجها و دردهای موجود در عالم است. اما خاصیت و فایده این درد یا به گفته حافظ : " هنر عشق " چنانکه در بیت ذیل فرموده :

ناصحم گفت :که جز غم چه هنر دارد عشق؟   برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این[۴۱]

در آن است که : عشق ، بمانند کیمیا ، مس وجود عاشق را به طلای ناب و "مجاز" را به "حقیقت " مبدل می کند :

عشق روزی که درد مس افزود   شد حقیقی اگر مجازی بود[۴۲]

بنابر این ، فخرالدین عراقی، برجسته ترین خطوط سیمای عاطفی عاشقان واقعی را : رنج و غم و سوز و گداز می داند ، چنانکه در وصفشان اظهار داشته است :

آن غریبان منزل دنیا   آن عزیزان جنت الماوا
زنده جانان مرده در غم یار   مست حالان جان و دل هشیار
همچو پروانه ز اشتیاق رخش   خویشتن را فکنده در آتش
بار محنت کشیده چون ایوب   زهر فرقت چشیده چون یعقوب
جان " انا الحق" زبان و تن بردار   فارغ ار جنت و گذشته زنار[۴۳]

وکوتاه سخن آنکه : از لحاظ شاعر عارف و عاشق شورانگیز ما -عراقی - که رحمت خداوند نثار روح پرفتوح اوباد - عشاق واقعی راکه شایستهٔ دیدار معشوق ازلی یا لقاالله شده اند ، نشانه های دیگری نیز هست ،که از جمله آنها ویژگیهای ذیل است :

جنت قرب جای ایشان است   نور رضوان صفای ایشان است
آفتابی که عرش ذره اوست   مطلعش بر سمای ایشان است
به ازل ، چون قبول یافته اند   ابد، اندر بقای ایشان است
همه در عشق خود فنا طلبند   که بقا، در فنای ایشان است
حلم و ترک و حیا نشانه شان   علم و تقوا ، لوای ایشان است[۴۴]

پی نوشتها و مآخذ :

۱ - لغت نامه دهخدا ، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ، ذیل واژه عشق
۲ - سیاسی ، دکتر علی اکبر - روانشناسی تربیتی - تهران (بی تا) صفحات ۳۸۶، ۳۸۹.
۳ - فرهنگ عربی - فارسی : منتهی الارب فی لغته العرب. تالیف : عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور ، تهران (بی تا) انتشارات کتابخانه سنایی ج ۳ ص ۸۳
٤ - غزالی ، احمد ، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - به اهتمام : احمد مجاهد ، تهران ۱۳۷۰ ش ، انتشارات دانشگاه تهران ، بخش سوانح - ص ۱۱۳
۵ و ٦ - عراقی ، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی - کلیات - به کوشش ، سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵ ش : انتشارات کتاب خانه سنایی بخش لمعات - صفحات ۳۳۵ و ۳۵۵
۷ و ۸ - ماخذ پیشین - بخش غزلیات - صفحات ۱۱۰ - ۲۲۸
۹ - حافظ شیرازی ، خواجه شمس الدین محمد - دیوان اشعار - به اهتمام : محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران (بی تا) انتشارات کتابفروشی زوار ، ص ۲۸
۱۰ - ماخوذ است ازین بیت حافظ شیرازی :
حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است + کسی آن آستان برسد که جان در آستین دارد
دیوان اشعار حافظ - به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان - ص ۸۲
۱۱ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - بخش عشاقنامه - صفحات ۲۹۷ - ۲۹۹
۱۲ و ۱۳ - مولوی ، جلال الدین محمد - مثنوی معنوی - به اهتمام تصحیح : رینولد ، الین نیکلسون ، تهران چاپ سوم ۱۳۵۲ ش ، انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۱۱ و ۱۸۲
١٤ - رزمجو ، دکتر حسین - شعر کهن فارسی در ترازو نقد اخلاق اسلامی - چاپ دوم مشهد ۱۳۶۹ ش ، انتشارات آستان قدس رضوی ، ج ۲ ، ص ۲۹
۱۵ - عراقی ، ملا احمد - معراج السعادة - با تصحیح تحقیق و تعلیق و ویرایش مؤسسه انتشارات هجرت ، چاپ قم ۱۳۷۱ ش ، ص ۷۱۸ -

۱۶ -آیت ۱۶۵ سوره مبارکه بقره /۲
۱۷ -نهج الفصاحه -مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) -مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم تهران ۱۳۶۰ ش انتشارات جاویدان، ص ۱۳۹

۱۸ -ایه ٤٤ سوره مبارکه اسرا / ۱۷
۱۹ -نظامی گنجوی، حکیم ابو محمد الیاس -کلیات خمسه نظامی - تهران ۱۳۵۱ ش، انتشارات امیرکبیر، مثنوی خسرو و شیرین، ص ۱۲۳
۲۰ -رزمجو، دکتر حسین -مقاله : عشق و جلوه های آن در فرهنگ و ادب ایران اسلامی -مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره سوم و چهارم سال بیست و ششم : پائیز و زمستان ۱۳۷۲ ش، صفحات ۱۰۵۲ تا ۱۰۶۳
۲۱ -مثنوی معنوی، به اهتمام و تصحیح : ر - ا -نیکلسون -همان -دفتر اول، ص ۲
۲۲ -کلیات فخر الدین عراقی -همان -ص ۳
۲۳ -مشابه این گونه عشق ورزیهای مجازی ظاهری، در زندگی برخی دیگر از بزرگان تصوف و عرفان ایرانی نیز مشاهده می شود. از جمله در احوالات احمد غزالی (ف ۵۲۰ هـ ق) به شاهد بازی و امرد دوستی و جمال پرستی او اشارت شده است. رک : مجموعه آثار فارسی احمد غزالی -همان مقدمه، بخش جمال پرستی او، صفحات ٤۵ تا ٦۳. فخرالدین عراقی در عشاق نامه خود دو حکایت از شاهد پرستیهای احمد غزالی را -در تبریز و ری به سلک نظم درآورده است. رک :کلیات اشعار او -همان -صفحات ۳۰۶ - ۳۱۹. در شرح احوال سنایی غزنوی (ف ٥٤٥) نیز نگاشته اندکه او هم در ابتدای کار شاعری که هنوز در راه سلوک و عالم عرفان گام ننهاده، شیفته پسری قصاب بوده و با اونرد عشق می باخته است. رک : مقدمه دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۰ ش، انتشارات طبع کتاب، صفحات :کط -ل
۲۴ -کلیات فخر الدین عراقی -همان -مقدمه، صفحات : ح -ص
۲۵ -مآخذ پیشین -عشاقنامه، صفحات ۲۹۹، ۳۰۰
۲۶ -آیه ۱۱۵ سوره مبارکه بقره / ۲
۲۷ تا ۳۲ -کلیات فخر الدین عراقی -همان -صفحات ۹۸، ۱٤٤، ۲۶۲، ۳۵۶، ٤۷، ۳۵۷، ۷٤ و ۳۳٤

۳۷ - دیوان اشعار حافظ - به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان ص ۵۱
۳۸، ۳۹ و ۴۰ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - صفحات: ۳۱۵، ۳۰۴، ۴۰۳ و ۱۴۴
۴۱ - دیوان اشعار حافظ - همان - ص ۲۷۹
۴۲، ۴۳ و ۴۴ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - صفحات: ۳۱۱، ۲۹۲ و ۲۹۴

ابوالخیر زلاند کویته
ترجمه: بشارت محمود میرزا
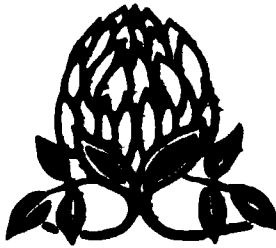
علامه عبدالعلی کاکر، شخصیت و آثار او

سر زمین بلوچستان در هر زمان علما و ادبا و شعرای بزرگ را در مهد خود پرورانیده است. ولی بین آنها شخصیاتی مثل علامه عبدالعلی کاکر خیلی کم به نظر میخورند او نه فقط شاعر و نویسنده چیره دست عربی و فارسی و پشتو زبان بود ، بلکه سخنور شکوهمند و خطیب بی بدل و سیاستمدار زیرک و داعی وحدت اسلامی و مبلغ شعائر اسلامی و مخالف سر سخت بدعات و عالم متبحر و مصلح اجتماعی و طبیب حاذق هم بود .

او در سال ۱۸۷۲ م در* یکی از دهکدهای بخش پشین در استان بلوچستان ، بنام خانوزئی متولدشد، خانواده اش از قرنها مرکز علم و فضل بود که خدمات بزرگی را در گسترش فرهنگ اسلامی ایفا نموده است . علامه پنج سال داشت که پدرش عبدالخالق فوت کرد و عمویش مولانا عبدالقادر آخوندزاده پرورش و تربیت عبدالعلی رابعهده گرفت ، علامه تحصیلات مقدماتی خود را از مولانا عبدالقادر آخوندزاده گرفت . ولی چون مولانا آخوندزاده برای بازرگانی عازم ترکستان و سری لانکاشد علامه را برای تداوم تحصیلات به قندهار فرستاد.

خلاصه بعد از چهار پنج سال توقف در قندهار بنا بر اصرار خانواده به خانوزئی برگشت . در این آوان دو علمای بزرگ مولوی محمد صدیق (خانوزئی) و مولوی دوست محمد (بلوزئی) بعد از تکمیل تحصیلات از دیوبند برگشته بودند عبدالعلی شاگردشان شد و در ظرف بیست سال تمام علوم متداول را فراگرفت.

عمویش ملا آخوندزاده که درسری لانکا سکونت داشت علاوه بربازرگانی شغل طب را نیز ادامه میداشت عبدالعلی را نزد خود فرا خواند. عبدالعلی پیش عموی خود طب و حکمت را نیز آموخت بعد از چند سال عبدالعلی شاگرد حکیم اجمل خان طبیب معروف طب یونانی شد و در مدت کوتاهی مدرک تکمیل در علم طب را دریافت نمود . در سال ۱۹۰۲م باز به سری لانکا رفت و عموی عبدالعلی دختر خود را با او ازدواج کرد .

نظری بر شعر علامه :

علامه یک شاعر مبتکر و قادر الکلام و اهل مطالعه بود نویسنده معروف

* فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط ... ۷۲۷ ...

عبدالرؤف بینوا می نویسد.

شعر عبدالعلی آخوندزاده از سلاست و سادگی و ابتکار برخورداراست ، دلش مظهر سوز وگداز بود. شعرش خیلی لطیف و نکته آفرین است و بربیان مضامین و مطالب مشکل و پیچیده در زبان آسان و ساده قدرت دارد. از میان شعرای فارسی بیشتر تحت تاثیر عبدالقادر بیدل ، صائب تبریزی ، حافظ شیرازی و سعدی شیرازی قرار گرفته بود. بیدل چون شاعری بود مشکل گو و مشکل پسند بدین سبب علامه بردیوانش شرح بزبان فارسی نوشته است.

فرزند دخترش عبدالصمد خان در یک نامه به نویسنده نوشته است.

روزی من از علامه شرح یک بیت بیدل را پرسیدم علامه در بزم علماء درنه ساعت آن بیت را شرح کرد فرزندش نصیر الحق میگفت.

"علامه یک بیت صائب را از صبح تا نماز ظهر شرح کرد"

اعتقاد مذهبی :

درباره اعتقاد مذهبی علامه بین علما اختلاف شدیدی وجود دارد علمای هم زمان علامه را با اسم (کافراعظم) و چهار شاگردش را با اسم (چهارکفار) یادکرده اند. ولی حقیقت این است که حضرت علامه برتوحید خدا و رسالت حضرت پیامبر(ص) ایمان قوی و غیر متزلزل داشت. ولی از رسومات خرافی و بیهوده و توهمات و بدعات مخالفت شدید میکرداو در یک شعر فارسی خود بعنوان یک آدم بیچاره از نارسی زبان و بیان و تفکر و تعقل و ازبی ارزشی و بی توقیری خویشتن و بزرگی خداوند متعال را چنین بیان میکند .

چه شکر گویمت ای کارساز بی سامان — چه حمد خوانمت ای ذوالجلال و الاحسان

دهان کجاست؟ که گویدثنای توپارب — زبان کراست؟ که خواند صفات تویزدان

دماغ کیست؟ که اسرار غیب توفهمد — خیال چیست که در ملک تو کند جولان

نماند تخت سلیمان که بر هوا میرفت — نه ماند ملک سکندر که بودشاه جهان

جای دیگری میگوید:

کی نگارد همچو تو صورت گری تصویر را — خامه مانی کجا و کلک یزدانی کجا

علامه به خان "قلات" (نام ایالتی در بلوچستان) میر اعظم خان احمد زئی را که خزانه دار و قاضی القضاة در بار او بود بعنوان یک مشاور صالحی برای قدردانی از علما و دوری و مواظبت از مکرو فریب مشائخ ابن الوقت توصیه می نماید.

میخورند مال خلق را بگزاف — مکرو خدعه متاع شان باشند

دور شواز مشائخ و پیران مال و دین را چه رهزنان باشند

او مخالف سر سخت حزب گرایی مذهبی و نژادی در مسلمان بود او همچو علامه اقبال مخالف مرزهای ملی و میهنی بود او مسلمانان را به عمل و بیداری دعوت میکند.

بیدار شوای مسلم و سرگرم عمل باش پس منتظر سابقه حکم ازل باش

بردار همان پرده غفلت از نظر باز در امر اسداد خرابی و خلل باش

علامه عبدالعلی آخوندزاده ، امیر امان الله خان ، شاه اسبق افغانستان را از سفر اروپا که در سال ۱۹۲۸م اتفاق افتاده بود از زرنگی و مکراروپایی ها و احساسات مردم کشور آگاه کرده از این مسافرت چنین منع میکند.

از زبان کوه شنیدم بلسان نطق طیری مفروش خاک ملت به طلای ملک غیری

به وطن نشسته برجا به ترقی اروپا اگرم بپا نباشد بکنم بفکر سیری

زعلوم گشته برپا به جهان وجود اشیا زفنون شده بجیبم همه نار و نور و نیری

نشود اگرقوایم زصناعت و تجارت نه یمین ما به امن است نه یسارما بخیری

سپس به خان قلات چنین توصیه میکند.

کشاز مدرسه ها طول و عرض دروطنت بخواه اهل صناعت زگوشه اوطان

بخواه زمره اهل کمال و فضل و هنر به ده به اهل سیاست حکومت بلدان

بخواه کان شناسان و ماهران زمین بکوه های تو بسیار است معدن و کان

بساز کار تجارت ، بساز چرخه کار بساز معبر و پلها، رباط و مسجد و حوان

علامه مخالف سر سخت اشتغال انگلیس در هند بود. وقتی مردم هند غیر منقسم برای استقلال کشور مساعی را آغاز کردند، علامه نیز شریک و سهیم این جدوجهد شد . و بالاخره چون مسلمانان برای دفاع از ملیت و حقوق ملی خود یک حزب جداگانه ای را تشکیل دادند و بالاخص وقتیکه حضرت قائد اعظم ریاست مسلم لیگ را بعهده گرفت ، علامه نیز عضویت این حزب را اختیار نمود او دوست صمیمی حضرت قائد اعظم بود . قائد اعظم هر وقت به بلوچستان میرفت با علامه عبدالعلی ملاقات میکرد خود قاید اعظم درباره علامه عبدالعلی گفت.

مادر هند غیر منقسم فقط یک ابوالکلام آزاد داریم و او هم از جبه حزب کنگره علیه مسلمانان در جنگ است ولی بشما در این جمعیت مختصر خداوند یک ابوالکلامی اعطا کرده است که خوش بختانه در تمام زمینه جامعه و سیاست هم کار و هم رکاب ما است.

علامه عبدالعلی در جلسه ای در بلوچستان در وصف مولانا ظفر علی خان منظومه ای سروده بود بقرار زیر :

رسید مژده بما موسم بهار آمد | نوای مرغ سحر بلبل و هزار آمد
ظفر رکاب مبارک قدم ظفر علیخان | برای ملت اسلام غمگسار آمد
بناز طالع فرخنده بلوچستان | که بانیاز تو این لطف کردگار آمد

دربیت زیر علامه به حضرت قاید اعظم مسیحای مسلمانان قرار داده می گوید

اگرچه هست مرا صدر خود مسیحادم | ولی چه روح قد و ش شریک و یار آمد

او به ویرانی و کهنگی یک مسجد در شهر آگره (هند) و آبادانی و زیبائی و تازگی قصری راکه در برابرش بنا شده بود وضع هر دو را چنین مقائسه میکند-

دیدم سرای شیخ مکلل به آب رر | ورمرمرو رخام بنای جنت نماست
در پهلویش یک مسجد ویران زخشت خام | آن هم شکسته ، ریخته ، فرسوده جابجاست
پرسیدم از خبیر بلد ، شان هر دو گفت | این مرل فقیر و آن خانه حداست

در آگره فواره ای را دیده میگوید.

بر زبان فواره همیشه این سخن حاریست | که اوج موج جهان آخرش نگونسار است

بدبختانه مردم بعلت نادانی وکوتاه نظری خود از فیض بصیرت علامه محروم ماندند . چنانکه خودش میگوید:

بسی گفتنی بود کانرا نگفتم | بسی سفس بود کا را سفتم
مرا آتشی هست در دل که جوشم | که آنرا ر آرر پرستان بپوشم

دریک شعر خود در ذکر تضادفات و واقعاتی راکه در جهان بی ثبات رخ میدهند اشاره کرده میگوید:

مدار چرخ فلک بر سحیق نقصان است | ثبات دررچه ساند که جایی دوران است
چه اشکهاست که از چشم خلق ریزان است | چه خونهاست که از قلب خلق افشان است

از جور و ستم روزگار شکایت کرده در برابر آن بیچارگی خود را چنین اظهار میکند.

تپیدم ، شعله بودم ، نارگشتم ، خاک گردیدم | ز انداز فریب آسمان آهسته آهسته
شرارم صورت گل پر فغانم صورت بلبل | چمن گشتم ز عشق گلرخان آهسته آهسته

عبدالحق (۱۹۰۳ - ۱۹۳۲) پسر عبدالعلی هم شاعر بود و زبور تخلص می کرد. به زبان فارسی و اردو شعر می سرود و این بیت از اوست :

ز فروغ روی خوبت چه رسد نگاه ما را | که هنوز چشم بسته به جهان جلوه داریم

(بحوالۀ فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی
چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ص ۲۳۰ ، راولپندی ۱۹۷۴ م)

سید اختر حسین

سفرنامهٔ جام جام هندوستان

سید علی تبریزی در نیمهٔ قرن نوزدهم در ایران به دنیا آمد. او دربارهٔ خانوادهٔ خود چنین اظهار دارد: " پدر و اجداد من از سادات جلیله حسینی هستند. پدرم از سادات حجاز است که به حجازی معروف هستم " (۱) سید علی در زمان ناصر الدین شاه قاجار به سال ۱۸۷۱ م. به هند آمد و در کنسولگری ایران در بمبئی مشغول کار شد. خود در سفرنامهٔ جام جم هندوستان می گوید: "این بنده در کارپردازخانهٔ دولت علیه ایران در بمبئی سمت نیابت داشتم ". (۲) او در آنزمان جوانی سی ساله بود و شوق سفر هند در دل داشت. اما کنسولگری با گردش او در هند موافقت نمی کرد. بهر جهت با مخالفت کنسولگری او سفر ده ساله هند را از بمبئی آغاز کرد و تا آوه در برما ادامه داد و در این سفر هند، بقول سعدی: " از نزهت خاطر و جر منافع و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و مجاورت خلدان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتب و معرفت یاران و تجربت روزگاران " بهرهٔ کافی یافت، زیرا بر این باور بود که:

"تا بد دکان و خانه در گروی   هرگز ای خام آدمی نشوی
برو اندر جهان تفرج کن   پیش از آن روز کز جهان بروی" (۳)

پس از سیر در آفاق هند و پیمودن طول و عرض هند، سید علی تبریزی به اتفاق یک کارمند دولت انگلیس بنام ادوارد استاک که در دوران مأموریتش در هند با او دوست شده بود، در ۲۴ ژانویه سال ۱۸۸۱ م. از بریلی در استان اتراپردیش هند عازم ایران گردید. (٤) آنان از کراچی به بوشهر رفتند و سپس شش ماه در ایران به سیاحت پرداختند. سید علی در سفر ایران آقای ادوارد استاک را قدم به قدم یاری کرد و آقای استاک با کمک او توانست از بوشهر، شیراز، تخت جمشید، فیروزآباد، لار، حیدرآباد، کرمان، یزد، شاهرخ، اصفهان،

زرد پکوه، تهران، دماوند، مشهد سار و مناطق مختلف ایران دیدن کند. سرانجام آقای استاک در ۱۳ اوت ۱۸۸۱ سوار کشتی بنام "زار ویتز الکساندر" شد و با دوست خود با حسرت خدا حافظی کرد و عازم لندن گردید. لحظهٔ بدرودی به نقل او چنین بود:

" نزدیک ساعت پنج ، طرفهای عصر، من سوار زاروتیز الکساندر شدم و پس از خدا حافظی با سید علی متأسف گردیدم. وقتی او با من خدا حافظی کرد، اشک در چشمش بود. من پنج سال است که با او آشنایی دارم و همیشه او را دوست خوبی یافتم. در سیاحت ایران او مرا مشغول صحبتهای گرم خود داشت و به من راحت و آرام بخشید و در اقامت و معرفی من به استانداران ایرانی و افرادی از آن دست برایم بسیار ارزش داشت. من برای موفقیت او در شغل تازه‌اش در ایران از خداوند مسئلت دارم." (۵) در زمان آقای ولاسف سرکنسول روسی در خراسان، سید علی تبریزی در آن کنسولگری مشغول کار شد (۶). پس از کشته شدن ناصر الدین شاه در سال ۱۸۹۶ م. مظفرالدین شاه قاچار به تخت ایران نشست. سید علی تبریزی منشی حضور و مترجم دربار مظفرالدین شاه گردید (۷) و از آن پادشاه لقب "وقارالملک" یافت. (۸) در آغاز قرن بیستم وقارالملک پیشکاری سیستان، قائن و طبس را در تهران به عهده داشت. (۹) سید علی تبریزی شخصی خوش قلم بوده و علاوه بر "سفرنامه جام جم هندوستان" اثر دیگر نیز بنام "تاریخ عالم، مختصر" به زبان فارسی از خود به یادگار گذاشته است. (۱۰) او برای روزنامه فرهنگ در اصفهان که حکیم باشی ظل سلطان مدیر آن روزنامه بود، مرتب مقاله هایی از هند می فرستاد. (۱۱)

هندوستان همیشه سرچشمهٔ الهامی برای سفرنامه نویسان بوده است. در طول تاریخ، سفرنامه نویسان یونانی، چینی، عرب، ایرانی، انگلیسی و فرانسوی از هند دیدن کرده، آثار گرانبهایی دربارهٔ هند از خود به یادگار گذاشته اند. کتاب تحقیق ماللهند از ابو ریحان بیرونی، الرحلهٔ ابن بطوطه، سفرنامه های سرتوماس

رو و تاورنیه و دیگران از ذخایر ادبی و تاریخی است که سیمای هند را در ادوار مختلف می نمایاند. گذشته از کتابهای یاد شده، سفرنامه‌های زیادی در پیرامون هند بقلم خود هندیان نوشته شده مانند سفرنامه آنندرام مخلص و سفرنامه عبداللطیف و دیگران که هنوز هم در سطح جهانی تقریباً ناشناخته مانده است. شادروان هادی حسن استاد دانشگاه علی گر مقاله ای تحت عنوان "سیاحان ایرانی درخصوص مملکت و فرهنگ هندوستان" درکتاب خود بنام "مجموعهٔ مقالات" چاپ کرده و آثار ابو ریحان بیرونی، فرخی سیستانی، کمال الدین عبدالرزاق و امین احمد رازی راکه دربارهٔ هند است با شرح و بسط مطرح فرموده‌اند. (۱۲) ابو ریحان بیرونی و فرخی همرکاب سلطان محمود غزنوی در سفر هند بودند. ابو ریحان درکتاب "تحقیق ماللهند" و فرخی در قصیده ای تحت عنوان "لشکر کشی سلطان محمود به سومنات" اطلاعات سودمندی مبنی بر مشهودات خود از خود به جا گذاشته‌اند.

پس از ابو ریحان بیرونی، سفرنامه نویس معروف دیگری که از هندوستان دیدن کرد ابو عبدالله محمد بن عبدالله محمد بن ابراهیم طنجی معروف به ابن بطوطه می باشد. ابن بطوطه سفر سی سالهٔ خود را به شوق کعبه در ۱۳ ژوئن ۱۳۲۵م. از طنجی آغاز نمود (۱۳) و در زمان محمد بن تغلق به دهلی آمد، او هفت سال در دربار سلطان بود و سمت قاضی داشت و سپس بعنوان سفیر سلطان عازم چین گردید. (۱۴) او از جمله چیزها که در هند مشاهده کرده، سنت ستی هندوان بوده است که در آن باره چنین اظهار نظر می کند: "این که زن بعد از مرگ شوهر، خود را بسوزاند در مذهب هندوان واجب نیست اما از مستحبات شمار است و عملی است که مایهٔ افتخار خانوادهٔ زن می شود و دلیل وفاداری زن نسبت به شوهر خود می باشد." (۱۵) دیگر نکتهٔ قابل توجه در سفرنامهٔ ابن بطوطه این است که در آن زمان زبان فارسی در شبه قارهٔ هند ریشه گرفته بود. (۱۶).

عبدالرزاق سمرقندی یکی از مشاهیر دربار شاهرخ بوده است که در سال

۸۸۷ هـ ق در هرات وفات یافت. ۱۷) او در سال ۸٤٥ هـ ق بعنوان سفیر شاهرخ پادشاه تیموری به هندوستان آمد و سه سال در بیجانگر جنوب هند ماند و شرح این سفر را در جلد دوم اثر خود " مطلع السعدین " باکمال دقت نوشت. (۱۸) او جزئیات بیجانگر را با تمام شکوه و عظمت آن مو به مو بیان می کند. وصف دیوانخانه بیجانگر درکتاب یاد شده چنین آمده است : " بر دست راست ایوان سلطان ، دیوانخانه ای ساخته بغایت معظم، بصورت چهل ستونی و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دو نوع است : یکی بر برگ جوز هندی که دوگز درازی دارد و دو انگشت پهنا، بقلم آهن نقش کنند و این مکتوب بی رنگ ، کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند، همچو قلم تراشند و به آن می نویسندو از آن سنگ رنگ سفید بر این جنس سیاه می آید و بسیار می ماند. " (۱۹)

امین احمد رازی در زمان اکبر شاه به هند آمد و پس از برگشت به ایران تذکرهٔ "هفت اقلیم" را به سال ۱۰۰۲ هـ ق نوشت. علاوه بر شرح حال بزرگان و رجال ادب، قسمتی از این کتاب به مناطق مختلف هند اختصاص دارد. امین احمد رازی مثل یک فیلمبردار استان بنگال را می نمایاند : "هوای بنگال نهایت اعتدال را دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و فوفل و دار فلفل است و از میوهٔ انبه و کیله و انه ناس (عین الناس) خوب می شود و از غایت بارندگی تمام آن مملکت یک دریا می شود و مدار آن دریا برکشتی است و سکانش نساجی را نیک تتبع کرده‌اند و ململ آن مملکت با نام است، چنانچه سلیمان افغان حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی مندیلی فرستاده بود که ۲۷ ذرع طول و یک و نیم ذرع عرض داشت. هر گاه درمشت گرفتندی، پنهان شدی و در شهر هیرپورکان الماس می باشد و در سلیم آباد فیل بسیار است. " (۲۰) بعقیده پرفسور هادی حسن "امین احمد رازی هندوستان را بنظر دقت مشاهده کرده، بنابر این طبع و انتشار آن قسمتی از هفت اقلیم که از هندوستان سخن می زاند، بزرگترین خدمتی خواهد شد هم به فرهنگ هندوستان و هم به فرهنگ ایران. " (۲۱)

سرتوماس رو سفیر پادشاه انگلیس جیمس اول بود و برای بستن قرارداد تجارتی با پادشاه مغول در سال ۱۶۱۲ م. عازم هندوستان شد. او یادداشتهای سفر هند را بنام " سفارت سرتوماس رو به دربار مغول بزرگ" از خود به یادگار گذاشته است. در آن زمان، پادشاه مغول، جهانگیر، در اجمیر بود لذا سفیر انگلیس پس از ورود به بندر سورت راهی اجمیر شد و به حضور پادشاه گورگانی شرفیاب گردید. او در سفر به "ماندو" و "احمدآباد" همرکاب جهانگیر بود و وضع هندوستان را از سال ۱۶۱۵ الی ۱۶۱۹ م. در کتاب خود ذکر نمود. (۲۲) او جشنهایی مثل عید نوروز و سال تولد پادشاه هندوستان و بسیاری از چیزهای دیگر را همانطور که مشاهده کرد نوشت. تاریخ نویس معروف وینسنت اسمت دربارهٔ این سفرنامه چنین اظهار نظر می نماید : "کتاب که سرتوماس رو نوشت، شرح جالبی از شخصیت و دربار جهانگیر می دهد." (۲۳) خلاصه، کتاب یاد شده به انگلیسی ساده سیمای هند پهناور را تا حدی می نمایاند و کتاب مرجعی در مطالعات تاریخ هند بشمار می رود.

ژان باتیست تاورنیه به سال ۱۶۰۵ در پاریس به دنیا آمد. (۲۴) او بازرگانی بوده و به غرض تجارت به هندوستان، ایران و دیگر کشورها بکرات سفر کرده است و پادشاهان، مشتریان جواهرات و سنگهای قمتی او بوده‌اند. شاه عباس صفوی پادشاه ایران خلعت به او بخشیده است. نخستین سفر او به هند در زمان شاهجهان رخ داد. بنابر نوشته او در آن زمان آرامش کامل در هند حکمفرما بوده است. او جواهراتی به پادشاه مغول اورنگ زیب و دیگر اشراف دربار مغول مانند استاندار بنگال شایسته خان نیز فروخته است. بهر جهت تاورنیه جواهر فروشی بود که ضمن تجارت و گردش در مناطق مختلف هند مشاهدات خود را صادقانه در سفرنامه‌ای بنام " مسافرتهای تاورنیه در هند" گنجانیده است. بنظر ادوارد گیبون، مؤلف تاریخ نزول و سقوط امپراتوری روم: "آن جواهر فروش بی سواد اما خوب جهان گشته بود." (۲۵)

آنند رام مخلص در سال ۱۶۹۹ م. در سیالکوت چشم به جهان گشود، افراد

خانواده‌اش وکیل دربار بودند و او نیز به همان شغل پرداخت. منزل او بیرون شهر دهلی در محلهٔ وکیل پوره قرار داشت. (۲۶) مخلص شاعر برجستهٔ سبک هندی در ادبیات فارسی بشمار می رود. آثار او، بدائع وقائع و سفرنامه شامل اطلاعاتی دربارهٔ هند در زمان محمد شاه می باشد و سفرنامه او قسمتی از هند شمالی را در بر می گیرد. در سال ۱۶۰۸ م. ابوالحسن خان بعنوان استاندار بنگال مأمور شد. شخصی بنام عبداللطیف نیز به دنبال سرور خود از گجرات به بنگال شتافت و سفرنامه‌ای نوشت که در آن همه جزئیات این سفر بیان شده است. (۲۷) میرزا ابوطالب از هندیان ایرانی نژاد بوده است. او به سال ۱۱۶۶ هـ‌ق در شهر لکهنؤ به دنیا آمد و مدتی در مرشدآباد بسر برد و در سال ۱۲۱۳ هـ‌ق به لندن مسافرت کرد و یادداشتهای سفر خود را بنام "مسیر طالبی" فراهم آورد. (۲۸) در این سفرنامه علاوه بر گزارش سفر انگلیس، فرانسه وغیره سخنهایی از شهرهای معروف هند مثل بمبئی و کلکته نیز رفته است. سفرنامه‌های یاد شده که بقلم هندیها نوشته شده، گرچه تعداد آنها بسیار است اما از جهت کیفیت سفرنامه های مفصل و مبسوطی نیست و سیمای کامل هند را با خدوخال آن نمی نمایاند. با این وصف آنها در باب هند شناسی اهمیت خاصی دارد. اینجا باید یادآوری گردد که بسیاری از آثار فارسی که تحت عنوان تذکرهٔ شعرا، ملفوظات اولیا که در هند فراهم آمده بدلیل داشتن محتوای مربوط به سفر، نوعی سفرنامه محسوب می گردد. با این تفاوت که سفرنامه نوعی اثر ادبی است که منحصراً دربارهٔ سفر نوشته شده (۲۹) اما آنها سفرنامهٔ محض بشمار نمی رود ولی مطالب زیادی را در این باره به همراه دارد که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سفر ارتباط پیدا می کند و در پاره ای موارد می تواند نقش یک سفرنامه را ایفا کند.

سیاحت نامه وقارالملک موسوم به "جام جم هندوستان" به تمام معنی سفرنامه مفصلی دربارهٔ هندوستان می باشد. وجه تسمیهٔ جام جم هندوستان بر اهل فضل روشن است جام جم جامی بود که احوال دنیا در آن منعکس می شد. تعریف جام

جم در فرهنگ تألیف خانم دکتر خانلری (کیا) چنین آمده است : "جام جم... یا جام جهان بین یا جهان نما بنابر داستانهای ایرانی جامی بود که جمشید همه جهان را در آن می دید، بنابر روایت شاهنامه کیخسرو برای آگاهی یافتن از کار بیژن هنگام نوروز در آن نگریست و بیژن را در بن چاهی دید. و رستم را به رهانیدن او فرستاد..." (۳۰) چون احوال تمام هندوستان را در این سفرنامه می توان دید، بدین مناسبت وقارالملک اسم سفرنامهٔ خود را "جام جم هندوستان" گذاشته است.

کتاب جام جم هندوستان دارای ۲۸ فصل است. در فصل اول مقدمه ای است که با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می گردد، نویسنده از اهمیت سفر سخن به میان می آورد و به این امر نیز اشاره می کند که سیاحت در هند با سفر در اروپا بسیار فرق دارد، اروپا یک نواخت است و هند متنوع و رنگارنگ و بقول او در هند : "اگر شخصی سیاح از شهر به شهری برود تازهٔ تازه تری که در آن شهر ندیده باشد می بیند" (۳۱) سید علی تبریزی در فصل دوم کتاب اجمالاً تاریخ هندوستان را بازگو می کند که پیش از ورود انگلیسها پادشاهان گورگانی در هند پهناور حکومت داشتند و از مقتدر ترین پادشاهان این سلسله اسم جلال الدین اکبر و اورنگ زیب را می برد. او دربارهٔ انقراض این سلسله تذکر می دهد که تن پروری و بی عرضه بودن رجال هند، سبب شد که انگلیسها قدرت اقتصادی و سیاسی را در هند به دست آورند و فرمانروای هند پهناور شوند. نویسنده پس از آن اصل سفرنامه را شروع می کند و سیاحت بمبئی ، سورت، بروده تا برمه یعنی تمام نقاط عمدهٔ هند را در فصلهای جداجدا با بیان شیرین و شرحی دلنشین می نویسد. او در سه فصل آخر صمیمانه مسائل شرق و غرب را مطرح می کند که : زمانی بود که کشورهای شرق گهوارهٔ تمدن و فرهنگ بود و در آن زمان اثری از تمدن و فرهنگ در غرب نبود. اما با گذشت زمان مردم غرب از تمدن شرق الهام گرفته، مشرق را در پیشرفت علوم و فنون تحت الشعاع خود قرار دادند. انگلیسها

دام حیله و سیاست را در تمام جهان انداختند و هند و ایران را آماجگاه استعمار ساختند. در عصر حاضر وضع ایران رو به انحطاط گذارده و باوجود همه منابع و نیروهای خودکشور ایران در رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته است. وقارالملک از کم بود امکانات چاپ و نشریات در ایران سخت متأسف می شود و از مظفرالدین شاه قاچار و وزیر اعظم ایران میرزا علی اصغر بسیار ستایش می کند و چاپ کتاب سیاحت نامه جام جم هندوستان را در سال ۱۳۱۶ هـ ق برلطف و مرحمت آنان حمل می کند.

ورود وقارالملک به هندوستان مصادف بازمانی گردید که تجدد خواهی در سرزمین هند ریشه دوانیده و آغازگردیده بود. آن زمان از یک سو سیستم ملوک الطوایفی قرون وسطی از بین می رفت و از سوی دیگر ابتکارات و نو آوریهای قرن ۱۹ م. به هندوستان راه می یافت. تحولات سیاسی، احداث صنایع و کارخانه ها، گسترش فرهنگ و تمدن غرب و تسلط کامل دولت انگلیس بر هند از ویژگیهای آن عصر بوده است، سیاحت نامه جام جم هندوستان به همهٔ این مسائل و مطالب اشاره دارد. تحولات و دیگرگونیها بیشتری در شهرهای معروف هند مانند بمبئی، کلکته و مدراس وغیره رخ می داد که سفرنامه جام جم هندوستان شاهد آنها است.

در سال ۱۸۵۷ م.شورش بزرگی علیه قدرت انگلیس در هند رخ داد که پس از سرکوبیء آن شورش ملکه انگلیس مستقیماً هند را زیر سلطهٔ خود در آورد. اما خاطرات و تاثیرات بلوای ۱۸۵۷ م. تا مدت مدیدی باقی ماند و سید علی تبریزی مفصلاً در فصل دوازدهم و با اشاره در فصل پانزدهم از آن سخن به میان می آورد. او می نگاردکه : "القصه چون انگلیسها شاه (واجد علی شاه) را از خرد بیگانه و وزیر را با خود یگانه دیدند به سراقت تسخیر مملکت افتادند. ده فوج سرباز و چند باطری توپخانه تهیه دیده به طرف لکهنؤ فرستادند..." (ص:۱۴۷)
"... پسرش (حضرت محل پسر خود برجیس قدر) را با معدودی خدمه و

جواهرات بسیار برداشته شبانه راه جنگل پیش گرفت. با کمال زحمت و مشقت روزگار خود را به ریاست نیپال رسانیده و به مهاراجهٔ آنجا پناه برد. حال مدت چندین سال است که مادر و پسر در نیپال زندگانی می کنند...» (ص:۱۵۶). «خلاصهٔ کلام انگلیسها در مدت سه ماه تمام شهرهای ممالک مغربی و شمالی و سایر جاها که آتش فتنه افروخته بود از آب تیغ تیز فرونشاندند... تمام را انگلیسها گرفته ضبط کردند» (ص: ۱۵۷). «آخرین پادشاه گورکانیه بهادر شاه بود که در بلوای لکهنؤ و دهلی او را گرفته با کمال ذلت و فلاکت سه پسر او را در دهلی کشته و خودش را به رنگون ممالک برمه برده حبس کردند تا وقتی که آنجا مرحوم شد» (ص:۱۸۳). در سفرنامه وقارالملک نظرش دربارهٔ بلوای ۱۸۵۷ م. بطور قطعی مشخص نمی شود و بنابر گزارشهای او نمی توان شورش ۱۸۵۷ م. را اولین جنگ آزادی هند خواند. البته از بیانات او این قدر روشن می شود که پادشاهان هندوستان در شورش مذکور علیه اشغالگری و تجاوز انگلیسها به خاک هند پافشاری کردند و موقتاً پیروز نیز گردیدند. متأسفانه رسد از انگلیس به هند بسیج شد و قوهٔ هند خود را به انگلیس تسلیم کرد. باری گزارشهای سید علی تبریزی راجع به بلوای ۱۸۵۷ م. بر ارزش این سفرنامه می افزاید.

برگزاری جشن دربار دهلی معروف به «دلی دربار» در فوریه ۱۸۷۷ م. از معروفترین وقایع هند به شمار می رود. شاهزادگان، نوابها و دیگر رجال هند در آن شرکت کردند. اتفاقاً وقارالملک نیز در آن جشن با شکوهی که در دهلی برگزار می شد، شرکت کرد و دربارهٔ آن چنین نوشته است که : «در شاهجهان آباد دهلی دربار بود. انگلیسها می خواستند از برای ملکه انگلستان لقب «قیصر هندوستان» بدهند. جمیع حکام انگلیس و فرمانفرمایان کل، راجگان در دربار دهلی جمع شد (ند). این بنده نیز با کارپرداز دولت علیه ایران در این دربار موعود بودیم و منزل در خانهٔ یکی از شاهزدگان دهلی بود....» (ص: ۳۵۳). در همان سال چنان قحطی اندر هندوستان افتاد که بعبارت سعدی «یاران عشق را

فراموش کردند". برگزاری آن جشن در زمانی که قحط سالی بود، باعث شد که مردم عامه نسبت بدان بی تفاوت بمانند و از آن هیچ استقبال نکنند. (۳۲) اما سید علی تبریزی هیچ حرفی از آن قحطی مهلک نمی زند و چنین به نظر می آید که او به احوال توده مردم توجه نداشته و سروکار او بیشتر با طبقهٔ اشراف هند بوده است. بهر جهت ذکر دربار دهلی یا بقول معروف "دلی دربار" اعتبار تاریخی سفرنامه را بالا می برد و خواننده را نسبت به اوضاع و احوال آن زمان مطلع می گرداند.

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی شاهد گسترش شهرها در هند بوده است. هند نفوذ غرب و غربزدگی را زود می پذیرفت تا شهرهای هندوستان با شهر و دیار انگلیس همسری کند. همه امکانات شهر نشینی مانند لوله کشی، گاز، برق، بیمارستان، راه آهن، کارخانه‌ها، اداره ها وغیره در شهرهای کلکته، بمبئی، مدراس وغیره فراهم می شد و پیشرفتهای شهر نشینی در نقاط مختلف هند بروز می کرد. سید علی تبریزی در جام جم هندوستان به این ترقیات و پدیده های قرن نوزدهم میلادی چندین جا اشاره کرده است. او دربارهٔ لوله کشی شهر کلکته می نویسد: "آب خوراک شهر را از لوله های آهنین کشیده، بسیار تمیز و گوارا است" (ص: ۳۵۸) و دربارهٔ بیمارستانهای شهر کلکته می نویسد که: " مریضخانه های شهر کلکته که از برای عموم ناس مفتوح است... که فقرا و مساکین راحت باشند" (ص:۳۶۱). نویسنده تصویر بسیار روشن و دقیقی از قلعهٔ کلکته که سمبول قدرت انگلیسها و انبار اسلحهٔ شان در هند بود، می کشد :... "قلعه‌ای است در کلکته درکنار دریا موافق نقشهٔ جمیع مهندسین انگلیسها طرح این قلعه ریخته و جلوخان این قلعه بیرق دولت افراشته شده است.." (ص: ۳۶۱). روی هم رفته نظر او در پیرامون کلکته چنین است: "امروز شهر کلکته لندن کوچک است... تماشاخانه های بسیار و کارخانه جات بی شمار دارد. شب کلکته از برای عیش و طرب بهترین ممالک فرنگستان است. چراغ و روشنائی این شهر تمام گاز والکتریسی است. واقعاً شب چون روز می شود..." (ص:۳۶۷). و همچنین

دربارهٔ شهرسازی بمبئی اظهار می دارد که : "بمرور ایام از همت بلند انگلیسها در اندک زمان امروز شهری شده است که تعداد نفوس آن به نهصد هزار خلق با ترتیب رسیده است و دارای هزار قسم کارخانه جات و صنایع و بدایع آنجا برابری با لندن می کند..." (ص : ۸).

قطار اولین بار در هند در سال ۱۸۵۳ بین بمبئی و پونا به مسافت ۲۱ میل حرکت کرد. (۳۳) انگلیسها برای تسلط کامل و بسیج ارتش خود در هند به اهمیت گسترش شبکهٔ راه آهن پی بردند و زود خط راه آهن را در تمام هند کشیدند. تا سال ۱۸۷۱ م. سه شهر معروف هندوستان یعنی مدراس، بمبئی و کلکته بوسیلهٔ راه آهن مرتبط بود. (۳٤) همان زمان وفارالملک تازه به هند وارد شده بود. او گزارشی از خطوط راه آهن هند در اوراق مختلف سفرنامهٔ خود بدین قرار داده است : "سورت در سمت شمال بمبئی واقع است. از بمبئی تا سورت به خط راه آهن سه ساعت و نیم فاصله است..." (ص:۲۵). "کالسکه بخاری دولت انگلیس تا دو ساعت راه که به شهر کمبایج می رود منقطع می شود..." (ص : ۷۱). بنگلور یکی از شهرهای قدیم هندوستان است. از پونا تا بنگلور با خط راه آهن ده ساعت راه است..." (ص: ۹۰). این گزارشها برای ما بسیار جالب است و میزان گسترش راه آهن را در هند در سالهای ۱۸۷۱ روشن می سازد اما سید علی تبریزی هیچ اطلاعی از رفتار دولت انگلیس با مسافران هندی به ما نمی دهد. از کسی پنهان نست که در آن زمان دولت انگلیس نسبت به مسافران هندی راه آهن تبعض قائل می شد و " مردم هند فقط به درجهٔ سه قطار اجازه ورود داشتند." (۳۵)

وقتی شهرهای هندوستان به سبک شهرهای انگلیس بنا شد مردم از گوشه و کنار هند در جستجوی شغل و به هوای برخورداری از امکانات شهر نشینی بیشتر به سه شهر هند یعنی کلکته، بمبئی و مدرس ریختند و ماندگار شدند. با گذشت روزگار جمعیت آن شهرها روزا روز افزایش می یافت. مردم شهرنشین دارای ادیان و فرهنگ و نژاد و زبانهای مختلف بودند و در اندک زمانی جامعهٔ مخلوطی

را در شهرهای یاد شده تشکیل دادند. جامعه ای که در آن با یکدیگر هم می جنگیدند و نیز همزیستی داشتند. در لابلای سفرنامهٔ جام جم هندوستان تصویرهایی از آن جامعهٔ مخلوط موجود است. اینک تصویر مختصری از پارسیان بمبئی که در سفرنامه کشیده شده است : "مردهای این طایفه جلیله تجار معتبر و دارای ادارات دولتی هستند. در دیوانخانهٔ عدلیه و تلگرافخانه و در بانک و نیز در راه های آهن ریاست دارند. تعداد نفوس اینها در تمام هندوستان قریب هشتاد هزار هستند" (ص:۱۷).

سفرنامه جام جم هندوستان دارای بعضی از کاستیها نیز می باشد که باید به آنها نیز اشاره شود. بزرگترین نقص آن این است که سید علی تبریزی به هرکجای هند رفته زمان و تاریخ سفر را یاد نکرده است. سفرنامه‌های معروف مانند الرحلهٔ ابن بطوطه و سفرنامه ناصر خسرو که زبدهٔ سفرنامه ها است، نویسندگان آنها تاریخ و زمان سفر خود را روز به روز و لحظه به لحظه ذکر کرده اند و این نکته یکی از امتیازات آن کتابها شده است و از جملهٔ شاهکارهای سفرنامه نویسی به شمار می رود. حیف است که نویسنده جام جم هندوستان تمام هند را گردیده منتها هیچ جا در اثر خود تاریخ یا تاریخهای سفر را ذکر نکرده است. لذا این نقص بزرگی در سفرنامه جام جم هندوستان می باشد و در غیر این صورت سفرنامه در تألیف تاریخ هند قرن نوزدهم میلادی جایگاه بالاتری می داشت.

هندوستان مهد ادب فارسی و مرکز یک سبک خاص فارسی بنام "سبک هندی" بوده که در این کشور ادب پرور بروز کرده و توسعه یافته است. پس از نابود شدن زبان رسمی فارسی در شبه قارهٔ هند باز هم در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی شاعران و نویسندگان ادبیات فارسی در هند زیاد بودند. اسد الله خان غالب، خواجه الطاف حسین حالی و دیگر دانشمندان فارسی در قلمرو ادب معروف بوده‌اند. اما سید علی تبریزی از هیچ کدامشان در سفرنامه خود یاد نکرده است. ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود می نویسد : "و در تبریز قطران نام شاعری را

دیدم، شعری نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند". (۳۶) اگر وقارالملک نیز در سفرنامهٔ خود سخن از شاعران و دانشمندان و دیگر علمای هند به میان می آورد، بر ارزش ادبی و علمی سفرنامه خود می افزود و اهمیت سفرنامه او دو چندان می گردید.

در سفرنامه جام جم هندوستان اسامی بعضی از اشخاص و مکانها و رودخانه‌ها وغیره اشتباه شده است. بطور مثال: اسم بانوی نواب واجد علی شاه بلقیس قدر آمده است. در جایی که اسم او حضرت محل افتخارالنساء بیگم بوده و نام پسرش برجیس قدر بوده است. همچنین، نویسنده اسم یکی از پسران میرزا الهی بخش را نیرجاه بهادر نوشته است ولی در واقعیت اسم او ثریا جاه بهادر می باشد. وقارالملک در صفحه ۵ سفرنامه نوشته است که : "پایتخت جلال الدین اکبر در شهر دهلی بود". معلوم است که هیچ وقت اکبر دهلی را پایتخت سلطنت قرار نداد و مرکز حکومت او فتح پور سیکری، بود. سید علی تبریزی در صفحه ۱۸۶ کتاب می نویسد که : "روضه تاج بی بی قریب یک فرسنگ از شهر اکبرآباد و آن طرف کنار رود گنگ واقع است." باید دقت کرد که رودخانهٔ جمنا از پهلوی تاج محل می گذرد و نویسنده سهواً رودخانه گنگ را نوشته است. بهر جهت در نوشتن نامهای رودخانه‌ها و جاها و اسامی اشخاص تنها سید علی تبریزی مرتکب اشتباه نشده بلکه دیگر سفرنامه نویسان نیز اشتباهات از این دست کرده اند که به آسانی می شود این گونه اشتباهات را بر طرف کرد.

تا کنون دو نسخه خطی از جام جم هندوستان بدست آمده که یکی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دیگری در موزهٔ کاخ گلستان تهران نگهداری می شود. نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۹۹۵۳ و بخط حاج میرزا سید احمد تفرشی است که به سال ۱۳۲٤ هـ‌ق نوشته شده اما نسخه ای ناقص است.

(۷۳) نسخه موزهٔ کاخ گلستان بشمارهٔ ۳۷ و بخط نویسنده سید علی حجازی است که در تاریخ ۱۳۱۰ هـ‌ق استنساخ شده و نسخهٔ کاملی می باشد. (۳۸) اولین بار کتاب جام جم هندوستان بدون ویرایش در سال ۱۳۱۶ هـ‌ق در دارالفنون تهران به چاپ رسیده و بار دوم در سال ۱۳۲۲ هـ‌ق در تهران با زیور چاپ آراسته گردیده است.

بدون شک توجه به ادبیات فارسی در زمان قاجاریه نسبت به دورهٔ صفویه بیشتر بوده است. در دورهٔ قاجار نسبت به شعر، نثر فارسی بیشتر رشد کرد و انواع نثر فارسی و از جمله سفرنامه نویسی بیش از هر دورهٔ دیگر توسعه یافته است. بقول ایرج افشار: "در عصر قاجاری سفرنامه نویسی نشر و بسط خاص پیدا کرد و عده‌ای کثیر از مأموران دولتی و مسافران صاحب ذوق کتابها و رساله ها در شرح منازل سفر و چگونگی ابنیه و آثار و اخلاق و رفتار مردم و طوایف نوشتند که ظاهراً بدون استثنا هر یک متضمن فواید تاریخی و ادبی و جغرافیایی است". (۹۳) سفرنامه جام جم هندوستان وقارالملک سید علی تبریزی نیز حلقه‌ای از همین زنجیر سفرنامه‌ها می باشد و نگارنده امیدوار است پس از مقابلهٔ نسخه‌هایی که در اختیار دارد با نسخهٔ کاخ گلستان تهران بتواند آن را همراه با فهرستهای لازم به چاپ برساند و در اختیار اهل علم و تحقیق قرار دهد.

مأخـذ

(۱) ر.ک به سفرنامه جام جم هندوستان چاپ ۱۳۱۶. ص ۲۸۲

(۲) همان مأخذ: ص ۳۰۹

(۳) کلیات سعدی. محمد علی فروغی و عباس اقبال آشتیانی گلستان ص: ۱۰۴

(٤) Six months in Persia By Edward Stack. S. Low Morston, Searles Rivington, London, 1882. Page.1

(٥) Ibid. Vol II, Page 202

(٦) ر.ک. به وقارالملک، در فرهنگ رجال قاجار از م. بامداد

(۷) مولفین کتابهای چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون. خانبا بامشار. چاپ تهران. جلد چهارم. ص ۱۹۲

(۸) الذریعه الی تصانیف الشیعه : محمد حسن الشهیر بالشیخ آغا بزرگ تهرانی. چاپ تهران. جلد ۵. ص ۲۴.

(۹) ر.ک. به وقارالملک در فرهنگ رجال قاجار. از م. بامداد

(۱۰) فهرست کتابهای چاپی فارسی. گرد آورنده خانبا بامشار چاپ تهران. جلد دوم. ص : ۱۴۸۴

(۱۱) Six Months in Persia, By Edward Stack., Vol. I, Page 256.

(۱۲) مجموعه مقالات تألیف هادی حسن چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص : ۱۷۳

(۱۳) Ibn Battuta-Prince of Travellers, By Thomas J. Abercrombie. National Geographic Vol. 180, NO.6, December 1991, Page 8.

(۱۴) Ibid, Page 32

(۱۵) سفر با سفرنامه ها. از خسرو شاهانی. چاپ انتشارات تهران سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد. ص : ۹۹.

(۱۶) همان مأخذ ص: ۱۰۰

(۱۷) فرهنگ ادبیات فارسی دری. تالیف دکتر زهرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص : ۳۳۷

(۱۸) مجموعه مقالات. تألیف هادی حسن. چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص: ۱۷۹

(۱۹) همان مأخذ. ص: ۱۸۲

(۲۰) همان مأخذ. ص: ۱۸۴

(۲۱) همان مأخذ. ص: ۱۸۵

عنوان کتاب به زبان انگلیسی بدین قرار است:

The Embassy of Sir Thomas Roe to the Court of the Great Moghul. (۲۲)

Early English Travellers in India. By Ram Chandra Prashad (Delhi 1965) Page 133. (۲۳)

Ibid, Page 169. (۲٤)

Travernier's Travels in India, Vol I, translated by V. Ball and edited by William Crooke, Published by Oriental Book New Delhi in 1977. Introduction Page:X (۲۵)

Ibid, Page xxxiii.

(۲٦) سفرنامه مخلص تصحیح و تحشیه دکتر سید اظهر علی هندوستان پریس. رامپور ۱۹٤٦ ص : ۷

A Biobibliography of Moghul India By Sita Ram Sharman. Karnataka Publishing House. Bombay. Page 78. (۲۷)

(۲۸) مسیر طالبی . حسین خدیوجم تهران ۱۳٦۳. ص ۲۳-۲۲

(۲۹) اردو سفرنامه کی مختصر تاریخ داکتر میرزا حامد بیگ ناشر مقتدره قومی زبان ص : ۹

(۳۰) فرهنگ ادبیات فارسی دری . تألیف دکتر زهرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص : ۱۵٤

(۳۱) جام جم هندوستان . چاپ ۱۳۱٦ ص: ۳

(۳۲) Delhi Between Two Empires, By Narayan Gupta. Oxford University Press Delhi 1981 Page 106. (۳۲)

India and Pakistan by O.H.K. Spate. Methune & Co. Ltd. London, Page. 313. (۳۳)

British India, By R.W. Frazer, Ashish Publishing House, New Delhi 1974. Page. 374. (۳٤)

Train Journey A Tokture During the Raj, By Atul Cowshish, The Statesman, Delhi Edition, dated 18th October 1992. (۳۵)

(۳۶) راه آورد سفر تصحیح و توضیح : دکتر سید محمد دبیر سیاقی، انتشارات سخن : ۱۳۷. ص : ۵

(۳۷) فهرست کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگارش : محمد تقی دانش پژوه. مجلد هفدهم ص : ۵۱۳

(۳۸) فهرست کتابخانه سلطنتی تألیف بدری اتابایی ص : ۷۹

(۳۹) سه سفرنامه باهتمام قدرت الله روشنی "زعفرانلو" انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲... (ص:ا-ب)

دکتر عبدالقادر جعفری
دانشگاه اله آباد
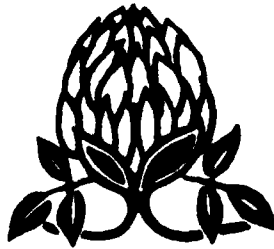
پیام انسانیت و بشر دوستی در شعر حافظ

حافظ شاعری است چند بعدی و جامع الاطراف: از هر زاویه ای که در کلامش نظر افگنیم جلوه ای تازه و ابعاد کشف ناشده ای در یابیم که در خور مطالعه ویژه و بحثی جداگانه می باشد. او مفاهیم و مطالب دشوار و پیچیده رابنحواحسن ادا می کند و می کوشد که بیشترین معنی و لطیف ترین نکته را در یك لفظ گنجانیده خواننده را مفتون و مجذوب سازد، حتی بر شعرش مفتون شده آن را خیال انگیز گفته:

هرکو نکند فهمی زین کلك خیال انگیز
نقشش بتراش ارخود صورتگر چین باشد

دانشمندان حافظ را شاعر محبت، صوفی، رند، قلندر و شاعر طنز و انتقاد گفته اند، و در بسیاری از موارد چنین و چنان گفته اند. امّا به نظر بنده حافظ هر که باشد در کلامش تموج انسانیت و بشر دوستی صراحتاً پیدا است. پیام انسانیت در سخنش می جوشد. عشق و انسانیت که مایه ای است شریف و جاودانی در کلامش هرجا دیده می شود. مهم ترین چیزی درباره شعرش بخاطر می رسد و باید آن را نکته ای عروج از شعر وی دانست این است که در اندیشه های وی آمیزش لطیف از پیام انسانیت و بشر دوستی است ، زیرا که:

یك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
از هر کسی که می شنوم نامکرّر است

چون که حافظ شاعر انسانیت بوده ازین جهت مانند صوفیاء به مقام اوج

معرفت الهی رسیده مشاهده از «همه اوست» می کرد و در انسانیت و بشر دوستی گم شده می گفت.

چنان پرشد فضای سینه از دوست   که فکر خویش گم شد از ضمیرم

در شعر وی کلمه عشق وسیله ای برای ابراز احساسات انسانیت می باشد زیرا او اساساً الهام انسانیت و بشر دوستی را از روز اوّل بارث برده در نظرش عشق مایه آرایش عالم وجود است و انسان در آن در حال تجلّی و شهود می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد   عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

احساسات شور انگیز انسانیت و بشر دوستی حافظ را در مجسمه ای واحد ریخته بود. او اندیشه های خود را با عواطف انسانیت پیوند ناگسستنی داده ازین جهت عظمت و بزرگ وی بیشتر روشن شد او عقیده داشت:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یك عهد و یك میثاق بود

به نظر بنده حافظ در این زمینه شاعر بی همتا است چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ بیان. این شاعر پرستار انسانیت و بشر دوستی به منتهای لطافت رسیده از مطالعه کلامش بر می آید که هنرش کسبی نیست بلکه وهبی یعنی خدا داد است، چنانکه خودش گفته:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

حق این است به همین سبب وقتی او مسائل پیچیده و دشوار را می خواهد به شعر خود بگنجاند این طور بیان می کند که نظیرش محال می باشد. مشخّصاتی که در کلامش دیده می شود کوشش ارادی و کسبی نیست، بلکه جزوی است از ضمیر وجودش چنانکه همین انگیزه وجدان را به نحو غیر ارادی

بیان می نماید که "خیر الکلام ما قلّ و دلّ" می گردد. می گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تلطف با دشمنان مدا را
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمای هستی قارون کند گدا را

ملاحظه شود در این اشعار هیچ آرایش و زیبایش مصنوعی پیدا نیست بلکه برای ابراز عواطف پرسوز و آتشین و احساسات شور انگیز از جمال انسانیت و بشر دوستی فرا گرفته به کمك اعجاز تخیل و اندیشه خود فقط به صورت شعر آورده است بدین سبب شیرینی و لطافت و ایجاز بیان این اشعار از حد گذشته . همین مشخصّات در سراسر کلام وی پراگنده است. این اعجاز و لطافت که حافظ در یافته بود به سبب صفای دلش بوده که مانند صوفیای بزرگ در همه چیز جلوه حق می دید و می دانست که حقیقت جز عشق و محبت و انسانیت چیزی نیست و حق این است:

طفیل مستی عشقند آدمی و پری　　ارادتی به نما تا سعادتی ببری

تا آنجا که می گوید:

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد　　خداش در همه حال از بلا نگه دارد

و جای دیگر می گوید:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح　　هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

ازین رو شاعر ما که پیکر انسانیت بوده گفته که در راه انسانیت تفریق مذهب و ملّت نیست بلکه اساس انسانیت و بشر دوستی فقط مبنی بر عشق است:

همه کس طالب یار اند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

محرّک این شعر حتماً آن حدیث نبوی است «و الناس بنوا آدم فهم لاب وام» یعنی همه انسان اولاد آدم هستند و برادر حقیقی یك دیگر چون که حافظ حافظ قرآن بوده بدین سبب این نکته را فراموش نباید کرد که عشق او به فریاد رسیده بود و پیام انسانیت که می داد از قرآن گرفته بود وقتیکه می گوید «با دوستان تلطف با دشمنان مدارا» ما را به یاد آیهٔ کریمه «لکم دینکم ولی یدین» می اندازد.

مگر همین سبب بوده که حافظ خودش گفته «هرچه دارم همه ازدولت قرآن دارم»

گذشته ازین خواجه در مصاحبت بزرگان آن زمان می بود و مخصوصاً حاجی قوام الدین حسن تمغاجی که از بزرگان سرشناس آن زمان بوده خواجه از مصاحبت ایشان حظ معنوی داشت چنانکه خودش درین باره گفته:

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرن سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

راجع به فیض درویشان حافظ غزل مستقلی دارد. می گوید:

آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه

کیمیایی است که در صحبت درویشان است

روی مقصود که شاهان جهان می طلبند

مظهرش آئینه طلعت درویشان است

حافظ اینجا بادب باش که سلطان و ملك

همه در بندگی حضرت درویشان است

پس همین عوامل است که شاعر ما را از شاعران اروپایی که او مانیسم و بشر دوستی را تبلیغ نموده اند جدا می سازد. نکته ای است قابل توجه که چونکه شعرای اروپایی بشریّت و بشر دوستی را فقط مادی دانسته اند ازین جهت مکتب آنها نتوانست ادامه داشته باشد و زود از بین رفت ولی شاعر ما که در

خدا و رسول اعتقاد راسخ داشت و انسانیت و بشر دوستی را جزو ایمان می دانست زنده جاوید گشت و تا جهان باقی است اشعارش به گوش های مردم طنین انداز خواهد شد. حافظ خدای عزّوجل را قادر مطلق می دانست لذا تعلیم رضا و تسلیم چنین می دهد.

رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای   که بر من و تو در اختیار نگشاد است

خواجه در عهدی زندگی می کرد که بسیاری از فضائل اخلاقی و انسانی رو بزوال نهاده بود ازین جهت او خواسته که اصول و مبادی اخلاق را در قالب زیبا عرضه نموده، ترغیب توکل و رضا و استغنا بدهد، زیرا که همین چیزها برای انسان بهترین وسائل است از نجات مصائب خویش و برای دستیاری دیگران. ملاحظه شود چطور به الفاظ زیبا و دلنشین می گوید:

خوشا آندم که ز استغنای مستی

فراغت باشد از شاه و وزیرم

بیار باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیار وچه مست

پس ملاحظه می کنیم که حافظ انسان را چنان درس انسانیت می دهد که باید انسان از شاه و گدا فارغ باشد، و از سعادت دیگران رنج نبرد، و با آزادگی و بلند همتی علو مقام انسانی را پی برد و درمیان خلق با همه صفات انسانیت و بشریت آزاده و سر بلند باشد.

سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو

گردهد دست که دامان ز جهان بر چینم

پس خواجه با این بلند نظری و آزادگی آدمی را نیروی حیات و بیدار دلی می بخشد تا او را از غفلت و مستی های زندگی بیدار نموده، حیات انسانی و

بشر دوستی که ضامن زندگی جاودان است، بخشد تا آنجا که می گوید.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بیخبر از غلغل و بانگ جرسی

پس در کلامش یك قسمت معتدبه یافته می شود که در آن سخن درباره انسانیت و بشر دوستی رفته و خواجه به سبك های گوناگون احساسات و عواطف انسانیت را بیان نموده و زبان به توصیف و تصویر آن گشاده است. در عین حال خواجه این دیده ها و شنیده ها را ساده و روان در کلامش گسترده، و برای ترویج انسانیت از مطالب عارفانه و عاشقانه چنان استفاده نموده که حتماً حیرت انگیز است.

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعه فال بنام من دیوانه زدند

این بار امانت همان عطیه خداوندی است که روز آفرینش خدای بزرگ و برتر از همه مخلوق پرسید، آیا شما این امانت را یعنی عشق و محبت یکدیگر را می توانید حمل کنید همه از عهده اش عاجز گشتند ولی انسان این امانت را قبول فرمود و به لقب خلیفة الارض ملقب شد ازین جهت چنانکه قبلاً گفتیم حافظ عقیده داشت که این امانت یعنی عشق و محبت و انسانیت را ما از روز ازل بارث برده ایم و به علّت همین عاطفه صمیمانه زنده جاوید هستیم و بوقت رحلت ازین دارفانی باهمان امانت می رویم:

بار امانتش به دل و جان خریده ایم　　در بارگاه عزّتش با بار می رویم

پس از بررسی کلامش بدین نتیجه می رسیم که برای درد های اخلاقی، روانی و اجتماعی این داروی جان بخش را که نامش انسانیت و بشر دوستی است به شکلهای گوناگون تجویز نموده از آن جمله این است.

حافظ در کلامش ظریفترین و دقیق ترین عوامل بشر دوستی را با احساسات و عواطف آمیخته به شعرش آورده از وفا و محبت حرف زد و بجای جفا و

رنجیدن درس صبر و وفا داد و از لذایذ جهانی روگردانی نموده، راه معرفت و سلوك اختیار کرده بشعر و ادب فارسی چاشنی عرفان زد. بصدای دلنشین خود می گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق   ثبت است برجریده عالم دوام ما

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش   برجفای خار هجران صبر بلبل بایدش

صبر کن حافظ به سختی روز و شب   عاقبت روزی بیابی کام را

در نظرش عشق آیتی است لایزال و ابدی و انسان از پرتو آن زنده جاوید است. می گوید:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود   زمانه طرح محبت نه این چنین انداخت

راستی و صفا: راستی و صفا مهم ترین پله انسانیت و بشر دوستی است حافظ همین مضمون عادی را با موسیقی و آهنگ و لطف بیان خویش که اعجازش توان نامید می گوید.

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

حافظ لطف و مهر و وفا را یکی از عوامل صمیمانه انسانیت می دانست ازین جهت تلقین این چیزها می کند.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

دامنی گر چاك شد در عالم رندی چه باك
جامه در نیك نامی نیز می باید درید

حافظ جایی که مهر و وفا نمی دید مضمحل و پریشان خاطر شده گفته.

نشان مهر و وفا نیست در تبسم گل   بنال بلبل مسکین که جای فریاد است

دل آزاری و دل شکنی را یکی از موانع انسانیت می دانست ازین جهت درباره اش می گوید:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن   که در شریعت ما کافری ست رنجیدن

بر خلاف این اتفاق و دوستی را مورد تحسین و ستایش قرار داده می گوید.

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت   آری به اتفاق جهان می توان گرفت

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم   از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

حافظ در خدا و رسول عقیده راسخ داشت ازین سبب هرچه از جانب خدا و رسول منع فرموده شد حافظ آن را مورد ملامت قرار داده و برای انسان و انسان دوستی آن را از مانعات شمرده، حاسد را ملامت می کند محسود را تشویق می نماید.

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل   شاید که چووا بینی خیر تو در این باشد

آخرین و مهم ترین عامل که برای ترویج انسانیت و بشر دوستی است درباره اش می گوید.

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب   براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

بالاتر از همه چونکه حافظ ایمان محکم داشته، بدین جهت حدیث شریف «السّعی منّی ولا تمام من الله» را پیش چشمش نهاده گفت که:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم   این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

پس به اختصار توان گفت که درمیان شعراء بزرگ کمتر کسی دیده می شود که مانند حافظ اصول انسانیت و بشر دوستی را بزبان شیرین، ساده، شیوا و محققانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده باشد. حافظ چنانکه از اشعارش

بر می آید به مقتضای فطرت طبیعی بشر دوست و خیر خواه مردم بوده و تا آخرین دم این صفات پسندیده عشق و انسانیت را در شعر خود گنجانید. همین مایه پرافتخار است که او را میان ایران و ایرانیان سربلند و زنده جاوید گردانید بلکه بگفته خود وی.

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن ازنی کلك همه قند و شکر می بارم

حافظ پیاپی انسانها را به دوستی می خواند و از نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شور و شوق انسانیت مردم را پیغام می داد که دین نه ملّی است و نه شخصی، بلکه صرفاً انسانی است، و هدف آن با وصف کلیه امتیازهای طبیعی این است که جهان بشریت را متّحد و منظم سازد. بدین جهت ندایش، اندرزش، سروده های صمیمانه و بی ریایش که از اعماق دل و جانش برخاسته بر دلها ریخته است.

پس معلوم گشت که حافظ بوسیله شعر خود ایران و ایرانیان و همه ادب دوستان فارسی را سر بلند و سرشناس گردانیده بدین درجه رسانید که پیامش که محور انسان دوستی و بشر دوستی است به فارسی شکرین به سائر جهان بسپاریم و وظیفه صمیمانه خود بدانیم زیرا که:

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
مگر بنای محبت که خالی از خلل است

******

خانم نزهت اصغر

در جهان زندگان شام و سحر

دکتر سید اکرام حسین عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله در خانوادۀ ادب دوستی چشم بجهان گشود. جداعلی وی سید بدیع الزمان سید حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند جزو لشکریان ایرانی وارد خاک هند شد. سید محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس از حمله نادر شاه از دهلی به بتاله منتقل شد. جد دکتر عشرت سید تصدق حسین بعد از ورود انگلیسیها به هند در ۱۸۵۰ م بدنیا آمد و پس از تحصیلات از دانشسرایعالی لاهور در دبیرستانی در شهر بتاله شروع به کار کرد و تعداد شاگردان وی از هزاران نفر تجاوز کرده بود. سر فضل حسین رئیس اسبق دانشگاه لاهور و مولانا عبد المجید سالک شاعر و ادیب و روزنامه نویس و غلام احمد پرویز بانی مجلهٔ معروف "طلوع اسلام" از جمله شاگردان رشید وی بودند.

دکتر عشرت پس از تکمیل دورۀ پزشکی به سال ۱۹۴۳ م مسافرتی به ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشکی عمومی شروع بکار کرد و در حدود ده سال تا سال ۱۹۵۲ م با موفقیت تمام انجام وظیفه کرد. در سال ۱۹۵۲ به وطن مالوف خود پاکستان مراجعت کرد. فعلاً در لاهور مشغول کار هست.

دکتر سید اکرام حسین متخلص به عشرت از آن طایفه پزشکانی هست که غیر از مهارت کاملی و اشتغال به رشته پزشکی بزبانهای فارسی، اردو و پنجابی شعر هم می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملاً محکم و استادانه می باشد. وی از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین از نیاکان خود بارث برده است. از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملک الشعرا بهار آثار اکثر شعرای فارسی را با دقت مطالعه کرده و با اینکه علاقۀ فراوانی به شعر اقبال داشته، هیچگاه تعمداً از وی تقلید نکرده ولی بطور ناآگاهانه گاهگاهی تحت تأثیر سبک و افکار وی قرار گرفته است.

شعر دکتر عشرت از احساسات و جذبات واقعی و صمیمی وی سرچشمه می گیرد و وی هیچوقت به سرودن شعر تشریفاتی و ساختگی نپرداختهاست وی شعر را در اثر حس طبیعی بشر دوستی و دلسوزی با مردم زحمتکش و مظلوم و طبقۀ محروم مستضعفین سروده، و بوسیلۀ شعر آتشین خود مردم را به شکستن طلسم غرب و استبداد وا می دارد. به عقیدۀ وی حضرت محمد مصطفی ﷺ بزرگترین خدمتگزاران عالم بود و تمام زندگانی او عبارت بود از خدمات گرانبهایی بخاطر

اعلای کلمهٔ حق و دفاع از مظلومین علیه ستمکاران و مستبدان آن زمان. از آثار دکتر عشرت کتابی بنام "سخن ناشنیده" که مجموعهٔ اشعار اردو و پنجابی وی است در سال ۱۹۸۹ چاپ شده است و مجموعه اشعار فارسی بعنوان "رزم خیروشر" در سال ۱۹۹٤ از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران از اسلام‌آباد منتشر گردیده است.

ای جوانان عجم
(تضمین بر شعر معروف اقبال لاهوری)

دوست دارم مشهد و شیراز و تهران شما — مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما
شد جوان‌تر زندگی از علم و عرفان شما — "چون چراغ لاله سوزم درخیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما"

از کمال عشق پیر روم شیر بیشه ام — نام فرهاد ستمکش هست برهر تیشه ام
بادهٔ خیام و سعدی دارم اندر شیشه ام — "غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما"

وقت شاه و شهریار و آمر بیدین گذشت — دور تخت مرمرین و افسر زرّین گذشت
روز استبداد و شام ظلم و اهل کین گذشت — "مهرومه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما"

مست سوی دار میرفت و سحیرت دیدمش — سهرچه کردی گوارا درد جان پرسیدمش
گفت حریت که شد زندگی بخشیدمش — "تاسانش تیز تر گردد فروپیچیدمش
شعلهٔ آشفته بود اندر بیستان شما"

پستی و ذلّت شده سرنامهٔ دیوان شرق — از دوای غربیان بیمار ترشد جان شرق
من سبینم سحر کیش علی در میان شرق — "فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پارهٔ لعلی که دارم از بدخشان شما"

اهرمن از جوار سازد گرز شیطان بشکند — دشنهٔ اسکندر و شمشیر خاقان بشکند
زور ایمان آورد طوق مسلمان بشکند — "میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

گفته ام با حرف و معنی داستان آب و گل — باخبر هستم زاسرار جهان آب و گل
میشناسم منزل این کاروان آب و گل — "حلقه گرد من زنیدای پیکران آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما"

رنگ فردا

زمانه آشنای عظمت آدم شود فردا — دگرگون رنگ روی پیکر عالم شود فردا
زبان عاشقان ناتوان غوغا کند آخر — سلاح آتشین بردیدهٔ پرنم شود فردا
شکوه اهل تاج و تخت بی نام و نشان گردد — بساط بندهٔ بیدادگر برهم شود فردا
طلسم پیروان اهرمن باقی نخواهد ماند — که دیو ظلم و عفریت ستم بیدم شود فردا
فغان شام و فریاد سحرگاهی مجوای دل — بزلف عنبرین او علاج غم شود فردا
بمن گفته است حرف محرمان ساقی محفل — درون میکده هر ظرف جام جم شود فردا
بیامد ساغر می گر بدست تشنگل مسرت — بپا درخانهٔ پیرمغان ماتم شود فردا

شاعر مشرق علامه دکتر محمد اقبال

یاد ایامیکه از همدرسان بودیم ما
تختهٔ مشق جفای دشمنان بودیم ما
در جهان لاله و گل خانهٔ صیاد بود
مثل مرغان قفس بی آشیان بودیم ما
دوستان رفتند دنبال امیر کاروان
دربیابان همرکاب این و آن بودیم ما
شیخ یاوه گو بدین مصطفی کاری نداشت
صید افسون نگاه ناکسان بودیم ما
روز در مسجد زاهدان گفتگوها داشتیم
شب شریک محفل پیرمغان بودیم ما
هرگهی از قصهٔ زلف و کمر فارغ شدیم
شوکت گم کرده را افسانه خوان بودیم ما
بی خبر گشتیم از خمخانهٔ ویران خویش
غرق درجام شراب دیگران بودیم ما
پی به پی از گرمی سوز نهان میسوختیم
در تلاش چارهٔ درد نهان بودیم ما
ناگهان در بزم ما مردی جوان سالی رسید
مهر خاور از حریم عشق اقبالی رسید
گفت"ای یاران مراکاری بچنگ و تار نیست
عشق من پابند زلف و کاکل و رخسار نیست
شهر دین رونق نگیرد از دکان وعظ و پند
شوخیء گفتار عکس عظمت کردار نیست
گاه روی دار باشد گاه بر اوج سریر
منزل مردان حر در کوه و دشت و غار نیست
مرغ خوش صورت که در کنج قفس دارد مقام
نیست از گلزار ماگردیده اش خونبار نیست
اینکه در آویزش دین و وطن گم گشته ای
کاروبار بر هوس جز جادوی گفتار نیست
جان چسان بازد برای حفظ ملک دیگران
بندهٔ مومن اگر در شهر خود مختار نیست
از فروع علم و عقل و مال میتابد فرنگ
ورنه جنس آدمیت اندرین بازار نیست
خویش را بشناس و درس از حکمت قرآن بگیر
دفتر ملا علاج ملت بیمار نیست
داد این پیغام و سر در زیر خاکستان نهاد
در گلستان غلامان طرح پاکستان نهاد

پند ابوذر غفاری (رض)

ابوذر گفت: "ای یاران زروسیم امتحان ماست
بدانی حرص ملک و مال ها از دشمنان ماست
خدا هر طفل را عور آفرید وشیرمادر داد
لباس وقوت در دنیا برای حفظ جان ماست
حکومت بهر آرام و سکون آدمی باشد
خلافت ناقهٔ امّت، خلیفه ساربان ماست"
شود انسان بزرگ و ارجمند از ارزش کارش
که این حق است و فکر ماسوا وهم‌وگمان ماست
اگر حاکم زبیت‌المال بیجا یک درم گیرد
نبی(ص) فرمود این توهین قانون و زیان ماست
وگر ظالم زند تیر ستم بر سینهٔ مردم
خلاف ظلم برخیزید کاین شایان شان ماست
رضای حق رضای دوستان حق بود عشرت
همین حکم خداوند و رسول(ص) راهدان ماست

نجم الرّشید
استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه بلوچستان - کویته

عــــرفــی شیــــرازی

(۹٦۳هـ. ق - ۹۹۹هـ. ق)(۱)

سیّد جمال الدین محمد عرفی شیرازی، از بزرگترین شاعران قرن دهم بود ، نام پدرش را خواجه بلو ساکن محله کوچه سختویه دانسته اند.(۲) در شیراز ولادت یافت و قسمتی از زندگی را در آنجا گذراند و تا سال ۹۸۹ در وطن بود و سپس از آنجا در ۹۹۰ بدکن رفت(۳) و از آنجا عازم فتحپور شد و در آنجا با فیضی شاعر معروف آشنا گشت. فیضی او را در خانه خود نگاه داشت و منتهای مهربانی را درباره اش کرد و بوسیله او با مسیح الدین حکیم ابوالفتح که از دانشمندان معروف بود آشنا شد و پس از مرگ او بخدمت عبدالرحیم خانخانان سپه سالار معروف هندوستان پیوست و چندی با او در حیدرآباد بودوسپس بدربار جلال الدین اکبررفت ودر سال ۱۵۸۹م/۹۹۷هـ .ق در التزام رکاب او به کشمیر رفت.(٤) سر انجام در ۹۹۹هـ. ق در لاهور درگذشت(٥) و همانجا او را بخاك سپردند. گویند آخرالامر استخوان او به نجف اشرف بردند و مرقد او در نجف معروف بوده است.(٦)

بکاوش مـژه از گـور تـا نـجف بروم
اگر به هند بخاکم کنی وگر به تتار(۷)

دربـارهٔ وجه تسمیه عـرفی نوشـته انـد چون پـدرش در شـیراز بـدعاوی حقوقـی و جزائی مردم رسیـدگی می کرده و تصـدی دیوان محاکمات را داشـته، باین مناسـبت این اسم را برای خود انتخاب کرده

است. صاحب مآثر رحیمی می نویسد:

«چــون پـدرش در دیـوان حکـام فارس به امر داروغه دارالافـاضـل شیراز مشـغول بود، مناسبت شـرعی، عرفی را منظور داشته، تخلص خود را عرفی کرد». (۸)

غیـر از رساله درباره تصوف به نام «نفسیه»، که منثور است بقیه آثارش منظـوم بـود، و بنا بقول شبلی نعمانی عبارت بود از دو مثنوی به تقلید مخزن الاسرار و خسرو و شیرین نظامی، و دیوان مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که به سال ۱۵۸۸م/۹۹۶هـ .ق، یعنی فقط سه سال قبل از مرگش جمع آوری گردیده است. ماده تاریخ زیر تاریخ گرد آوری این دیوان را بدست می دهد. (۹)

این طرفه نکات سحری و اعجـازی   چـون گشـت مکمـل بـرقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت   اوّل دیـوان عـرفی شیـرازی(۱۰)

عرفی باوجود داشتن فرصت های بی شمار و ذوق و قریحه شاعری به علّت کبر و گستاخی غیر قابل تحمل نتوانست مورد پسند عامّه قرار بگیرد و لذا دشمنان زیادی برای خود بوجود آورد. رضا قلی خان در این باره می گوید: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست»(۱۱)

کسی که بیت زیر را می گوید در واقع انتقاد و سرزنش مردم را به سوی خود جلب می کند. (۱۲)

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود   گر نمی دانست باشد مولد و مأوای من(۱۳)

این تنها نمونه ای از تکبر او نمی تواند باشد، زیرا که به همین طریق در مورد برتری خود بر انوری، ابوالفرج(۱۴)، خاقانی (۱۵) و دیگر شاعران نامدار ایران لاف می زند، و همین کار ناشایست باعث عدم محبوبیت او درمیان هم میهانش شده که چنین ناسپاسی هایی را درباره بزرگان ادب ملّی

خود تحمل نمی کنند.(۱٦) از سوی دیگر، نفوذ و شهرت او در ترکیه و هندوستان بسیار بوده است.(۱۷)

ازین فخر و غرور او تمامی همعصران شکوه داشتند و نالان بودند و حتی نظیری نیشاپوری که یك شاعر بی آزار و صلح جوی بود، نتوانسته ازین، خود را بازدارد(۱۸).بعد از مرگ عرفی قصیده ای که درجواب او گفته می گوید:

درین قصیده به گستاخی ارچه عرفی گفت　　بداغ رشك پس از مرگ، سوخت خاقانی

کنون بگور چنان او برشك می سوزد　　که در تنور نتوان گوسفند بریانی(۱۹)

مولانا شبلی نعمانی درباره مصاحبت او با فیضی دکنی می نویسد:

«فیضی بعلّت نخوت و غرور عرفی ناچارشد از و قطع تعلق کند".(۲۰)

ولی تعجّب است که فیضی که حریف بزرگ وی بشمار می آید از شریف النفسی او بسیار تعریف کرده است. چنانکه در این واقعه که همه عبارت آن بعد می آید، می نویسد:

«از تهذیب اخلاق او چگوید، که در خاکی نهاد شیراز ذاتی می باشد نه کسبی»(۲۱) در این مورد شبلی می گوید:

«شاید این مربوط به ملاقات ابتدائی باشد که هنوز تجربه دوستی از اخلاق او به دست فیضی نیامده بود و الاّ با او طرح دوستی نمی ریخت».(۲۲)

عرفی برخلاف شاعران دیگر، رند و اوباش نبوده، چه اینکه یکی او را متّهم بفسق کرده و او رنجیده است. در یك قطعه آن را اظهار کرده و در خاتمه قلبش را بدینسان تسلّی می دهد:

اهل دنیا، همگی تهمت گیرند و فساد　　عیسی این متحمل شد و مریم برداشت(۲۳)

عرفی با همه بد خلقی و نخوت، زبانش را به هجو کسی آلوده نکرده است، یا کسی را قابل ندانسته که هجو کند. او وقتیکه بیمار شد، مردم بعیادت او آمدند، ولی چون قلبهای شان صاف نبوده، در لحن غمخواری

سخنانی می گفتند که در آن جنبه دل آزاری بوده است. عرفی همه را می فهمیده و در دل پیچ و تاب می خورده است. عرفی در جواب همه اینها با غیظ و خشم گفته:

خدای عزّ و جل، صحتم دهد، ببینی که این منافقان را، چه آورم برسر(۲٤)

ابوالفضل در «آئین اکبری» راجع به عرفی می نویسد:

"عرفی شیرازی، شایستگی از ناصیه گفتار او می تابد، و فیض پذیری از سخن او پیدا. از کوتاه بینی در خود نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود، غنچه استعداد نشگفته پژمرد". (۲۵)

عرفی، بکمال فضل و دانش و لطیفه گوئی و حاضر جوابی موصوف بود. روزی بدیدار ابوالفضل رفت. دید قلم بدندان گرفته در فکر است. سبب پرسید گفت دیباچه تفسیر بی نقطه برادرم را در همان صنعت یعنی غیر منقوط می نویسم. در یکجا بنام والد (شیخ مبارک) برخورده می خواهم این نام هم در صنعت مزبور آمده باشد.

عرفی فوراً گفت مطلبی نیست آنرا در همان لهجه و زبان خود (ممارک) بنویسید. (۲٦) (روستائیهای هند مبارک را ممارک تلفظ می کنند).

وقتی فیضی بیمار بود و عرفی بعیادت وی رفت چون فیضی بسگ علاقه می ورزید. عرفی سگ توله هائی چند دید که با طوق طلا می گردند. پرسید: مخدوم زاده ها بچه اسمی موسوم اند؟ فیضی در جواب گفت بهمین اسمهای عرفی (یعنی متعارف و معمول) عرفی گفت: مبارك باشد (چون اسم پدر فیضی شیخ مبارك بودم. . ۲۷)

باظهوری اکثر مکاتبات دوستانه داشت. باری ظهوری طاقه شالی مال کشمیر برایش هدیه فرستاد. اتفاقاً شال مزبور پست و معمولی بود. عرفی نامه ای در جواب مشتمل بر سه رباعی در هجو شال نوشت که یك رباعی

آنها این است (۲۸):

این شال که وضعش ز حد تقریر است　　آیات رعونت مرا تفسیر است

نامش نکنی قماش کشمیر کزو　　صد رخنه بکار مردم کشمیر است(۲۹)

عرفی دشمن عافیت است، چون محرومیت را اصل موفقیت و سوز هجران را بشکر خواب وصال ترجیح می دهد، و این چاشنی در تمام اشعار بخصوص غزلیات او هست:

خلاف عهد نخواهی بغم مصاحب شو

که عافیت بنسیمی ملول می گردد (۳۰)

همان طور که غم را بشادی و حرمان را به امید وصل ترجیح می دهد. فیض حضور در ترک ادب می داند:

در صحبتی که شرم و ادب هست فیض نیست

زانرو مرا بصحبت بیگانه خوشتر است(۳۱)

غم نصیبی در مشرب عرفی بزرگترین توفیق و موهبت است:

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد　　هست بیگانه ما هر که الم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی برمن　　تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد(۳۲)

در مقام مجاهده با نفس فتحها می کند و زخمها بر می دارد، بدون اینکه قطره ای خون، دامن کسی را رنگین کند:

زخمها برداشتیم و فتحها کردیم لیک

هرگز از خون کسی رنگین نشد دامان ما (۳۳)

در شناسائی، او ترک تعلق را یك نوع تعلق می شمارد، و بت شکنی را عین بت شکنی می پندارد:

آن راهروی که شاد بترك تعلق است

بت سنگ راه و بت شکنی سنگ راه اوست(۳٤)

عرفی استنادات فلسفی خود را عیناً در آثار خود منعکس نمی کند بلکه نکات فلسفی و حکمت آمیز را بزبان عاشقانه بیان می دارد:

فقیهان دفتری را می پرستند　　حرم جویان دری را می پرستند
بر افگن پرده تا معلوم گردد　　که یاران دیگری را می پرستند (۳۵)

آنان که وصف حسن تو تفسیر می کنند　　خواب ندیده را همه تعبیر می کنند (۳۶)

مائیم و لبالب شدن از یار و دگر هیچ　　منصور و اناالحق زدن از دار و دگر هیچ
به سنگ مزارم بنویسید پس از مرگ　　ای وای به محرومی دیدار و دگر هیچ (۳۷)

عرفی شیرازی، شاعر شهد کلام شیرین سخن بوده. نظمش عذوبت سلسبیل، نثرش خاصیت فرات و نیل دارد. جزالت با سلاست آمیخته، لطافت با متانت انگیخته. نظمش اندر هر عبارت جنتی آراسته، نثرش اندر هر اشارت عالمی پیراسته. چندان ابداع معانی غریبه و مضامین عجیبه و ابیات عارفانه عاشقانه، که او سروده، هیچکس نسروده، و این طور شهرتی، که او را بهم رسیده، هیچ یك از امثال و اقران او را نرسیده و نخواهد رسید. شهرت او بجائی رسیده بود که دیوان غزلیات او را، سخن سنجان و نکته دانان، تعویز وار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می داشتند.

عرفی برای حسب و نسب خود امتیاز خاصی قائل است در زمینه سخن هم مزیت های مخصوصی دارد، به طوری که تمام شعراء و گویندگان همدوره او این حقیقت را تصدیق داشتند. حتی فیضی که ملك الشعرای دربار و سخن شناس توانائی بود، نمی توانست طرز جدید و ابتکار عرفی را منکر شود، مکرّر در مکاتبات خود او را بوسعت فکر و قدرت ایجاد می ستود و حتی

معتقد بود که:

«فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده است». (۳۸)

شیخ ابوالفضل برادر فیضی در دو تذکره آئین نامه و آئین اکبری با این که نیش های زهر آگینی باوی زند باز نمی تواند قدرت و توانائی او را در شعر و سخن کتمان و پنهان کند (۳۹). نظیری نیشابوری که از سخن سرایان مسلّم است و قدرت را در قصیده همسنگ انوری گرفته‌است.در استقبال یکی از قصاید عرفی شکست خورده و در پایان بعد از عجز و اقرار به ناتوانی، خود را به پیروی ازو ملزم می کند:

بطرز وی دو سه بیتی دگر ادا سازم   که بهر دعوی او قاطع است برهانی (۴۰)

صائب بزرگترین شاعر نکته یاب نظیری را باستادی قبول دارد. ولی وقتی می خواهد از خود و نظیری ستایش کند قرینه بزرگترین از عرفی پیدا نمی کند:

صائب چه خیال است شوی همچو نظیری   عرفی، به نظیری نرسانید سخن را (۴۱)

در تاریخ ادبیات ایران کسی را سراغ نداریم که در عنفوان جوانی تا این حد صیت سخنش بلند شده و روش او مورد بحث و تقلید قرار گرفته باشد. هنوز در دانشکده ها و کلاسهای عالی شبه قارّه پاك و هند قصاید عرفی را جز و برنامه های ادبی تدریس می کنند. عبدالباقی نهاوندی در تذکره شعرای دستگاه خانخانان می نویسد:

«مخترع طرز تازه ایست که الحال درمیانه مستعدان و اهل زمان معروف است و سخن سنجان تتبع او می نمایند». (۴۲)

شهرت عرفی بیشتر روی قصاید اوست، چون قدرت خود را در قصیده بحدّ کمال رسانده، و طرز عرفی در قصیده آنقدر اهمیت و رواج پیدا کرده که سالها مورد تتبع و سرمشق گویندگان معاصر و متأخر بر او قرار گرفت. ولی

عرفی خودش روی همان نبوغ و تتبعی که در تمام فنون شعر دارد و از طرفی حرفت مداحی را مذموم می شمارد. این عقیده را از خود سلب می کند:

قصیده کار طمع پیشگان بود عرفی

تو از قبیلهء عشقی، وظیفه ات غزل است(۴۳)

در یکی از قصاید مفاخره آمیز در نعت رسول اکرم(ص) طبع توانائی خود را ما فوق اصل و نسب می داند و از تفاخرات نژادی خویش ابراز بی نیاز می کند:

المنة الله که نیازم بنسب نیست　　اینك بشهادت طلبم لوح و قلم را(۴۴)

از قصاید معروفش یکی آنست که در نعت حضرت علی(رض) سروده و مطلعش این است:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار　　ندیده ام که فروشند بخت در بازار(۴۵)

مدیحه سرائی عرفی از حمد خدا و نعت رسول(ص) ومنقبت علی(ع) گذشته از مدح: خانخانان، ابوالفتح اکبر شاه، شاهزاده سلیم تجاوز نمی کند و بقیه آثار او بحکم و نصایح و مسائل حکمت آمیز چندی خاتمه می یابد. حکیم ابوالفتح گیلانی از مشاهیر مکابر زمان و عمده اعیان روزگار بود. قصاید غرا در مدح او پرداخت، و بدولت تربیت و راه نمونی آن عالیجاه، منظور نظر کیمیا اثر این دانش پژوه گردیده، و در سلك زمره مداحان و مصاحبان و مجلسیان منتظم گردید. و باندك فرصتی، بیمن تربیت شاگردی و مداحی این دانای رموزالنفسی و آفاقی، پختگی تمام و ترقی مالاکلام در منظوماتش بهم رسید. چنانکه او در قصیده، که بمدح آن سپه سالار گفته، بیان نموده:

ز یمن مدح تو، آن نغمه سنج شیرازی　　رسید صیت کلامش بروم از خاور

بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید　　چو خوبروی که یابد ز ماشطه زیور(۴۶)

خلاصه عرفی، از مداحی صرف تقرب بدستگاه و اخذ صله نبوده بلکه

آنها را شعر شناس تشخیص داده، بخصوص مبالغه هائی که درباره میر ابوالفتح کرده، روی حق شناسی و توجّه او باهل سخن بوده است. قصیده ای که در سوگ میر ابوالفتح گفته نمایشگر تأسف واقعی او بر مرگ ممدوح است تا آنجا که خانخانان را مخاطب ساخته و می گوید:

خدایگانا راز دلم تو می دانی — چه گویمت که دلم چون ز غم گران آمد

چه احتیاج که گویم برفت و عرفی را — چه برسر از خبر مرگ ناگهان آمد

تو آگهی که مرا از غروب آن خورشید — چه گنجهای سعادت زیان جان آمد

من آگهم که گر آن شب چراغ گم کردم — چه گوهرم بتلافی آن زیان آمد

بهار باغ مرا گر قضا بجنت برد — بهار باغ بهشتم ببوستان آمد(۴۷)

عرفی بعد از مرگ میر ابوالفتح به خانخانان پیوست(۴۸) و در تمام ایام عمر بجز او از دیگری مدح نگفت. چون معتقد بود که منت یکی و شکر یکی. چون روحاً از تعریف و تمجید و مداهنه و مدّاحی ناراحت بوده است و میل نداشته که او را مداح شخص یا دستگاهی بدانند چون عزّت نفس او را مخدوش می کرده است:

من مدحگرم لیك نه هرجائی و طامع — گردن ننهم منت هر بذل و کرم را

یك منعم و یك منت یك نعمت و یك شکر — صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را(۴۹)

ولی وقتی به ممدوح یگانه خودارادت می ورزد پا را از حد غلوهم فراتر می نهد بطوری که او را از سطح عادیات برتر وحتی از نوع انسان ممتاز تر می شمرد. اظهار عجز و انکسار او در مقابل میر ابوالفتح که عاشق فضائل و مکارم اخلاقی او بوده به آنجا می رسد که:

حکیم عهد ابوالفتح آفتاب هنر — که از دمش رود اعجاز عیسوی برباد

رماد را شرر قهر او کند شنجرف — جماد را اثر لطف او کند شمشاد(۵۰)

عرفی در قصیده سبکی خاص و طرزی مخصوص بخود دارد که هرچند

اصل آن یکی از افراد کلی سبک عراقی است. امّا در اسلوب بیان و بکار بردن الفاظ و ابتکار معانی و تلفیق عبارات خصوصاً استعارات طرزی بدیع و بی سابقه بوجود آورده است:

مریمی کن تو که فرزند مسیح است و مسیح　　حاتمی کن تو که توفیق گدای است و گدای
من بصد ناز و کرشمه همه رنگ و همه بوی　　برسر جمله ارکان نهم از خلوت پای(۵۱)

شیوع فنّ استعاره و تشبیه آنهم برنگی خاص که مناسب فکر دقیق و ذوق خیال پرور و فلسفی شعرای ایندوره است، از خواص عمده سبك هندی بشمار می رود. شبلی نعمانی در کتاب معروف خود «شعرالعجم» درباره عرفی می نویسد: «ترکیبات و استعارات نو در شعر عرفی هر قدر که طرفه و بدیعند همانقدر در مضمون و معنی وسعت و نیرو ایجاد می کند»(۵۲) باز می نویسد (در این هیچ شبه نیست که قوه تخیل عرفی نهایت درجه عالیست) (۵۳) تشبیهات و استعاراتی که در شعر عرفی می بینیم اغلب تازه و غیر مأنوس و در عین حال گیرا و محرك و جالب است، در ابیات زیر دقت کنید:

دلم چو رنگ زلیخا شکسته درخلوت　　غمم چو تهمت یوسف دویده در بازار(۵٤)

پرچم رمح تو در آشوب گاه معرکه
لیلة القدری ست در هنگامه روز حساب(۵۵)

بزم گاه تو حجله یوسف　　رزم گاه تو شانه ضحاك
دست مظلوم را چو کرد دراز　　صد شبیخون به شعله زد خاشاك(۵٦)

در بیت زیر نیز نمونه جالبی از روش عرفی در آوردن مجاز و استعاره است:

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند　　گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم(۵۷)

عرفی توجّه خود را بیافتن مضمون تازه و فکر بدیع مبذول داشته است، و شخص در مطالعه اشعار او خود را در وادی جدیدی از شعر و ادب می بیند، و به نکات و دقائق و معانی و مضامین تازه و بیسابقه ای برخورد می کند. عرفی در اشعار زیر خود را باختراع مضامین غریب نشان داده است.

در اینجا نمونه هائی از شعر عشقیه عرفی را نقل می کنیم:

در دل ما غم دنیا غم معشوق شود   باده گر خام بود پخته کند شیشه ما (۵۹)

دهن خویش ببوسند و لب خویش مکنند

چون در آئینه ببینند بتان صورت خویش (۶۰)

بملك هستی ما رو نهاده سلطانی

که ما بصلح دهیم او بجنگ می گیرد (۶۱)

عشق می گویم و می گریم زار   طفل نادانم و اوّل سبق است (۶۲)

می روی باغیر و می گوئی بیا عرفی تو هم

لطف فرمودی بروکین پای را رفتار نیست (۶۳)

قبول خاطر معشوق شرط دیدار است

بحکم شوق تماشا مکن که بی ادبی است (۶٤)

برخی تك بیت های عرفی برسر زبانها افتاده و جزو ضرب المثل هایی شده است:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته   آثار پدید است صنادید عجم را(۶۵)

غم نباشد گر بود سامان عیشم ناتمام   عیب باشد سفره درویش را نانی تمام(۶۶)

عرفی تو میندیش ز غوغای رقیبان   آواز سگان کم نکند رزق گدا را

عرفی به اقسام شعر دست زده و تمام آنها را باهمان چاشنی خاص خود خوب از آب در آورده است. مثنوی و قطعه و غزل و رباعی حتی نثر او مثل قصیده اش همان صلابت و استحکام را دارد. غزلیات روح افزایش زبان طعن بر آب حیات گشوده. پختگی معانی و شکستگی الفاظ، عذوبت کلام، نازکی ادا و تازگی مضمون را، باهم جمع نموده است. مثنوی عرفی جذبه و حال زیاد دارد.

گویند این رباعی در حالت نزع گفته:

(عرفی) دم نزع است و همان مستی تو   آخر بچه مایه، بار بستی تو

فرداست که، دوست نقد فردوس، بکف   جویای متاع است، و تهی دستی تو(۶۷)

عرفی با جلال الدین اکبر در سال ۹۹۷هـ.ق سفری بکشمیر کرد.(۶۸) وقتیکه در کشمیر بوده، قصیده ای گفته است، و در آن وصف کشمیر و مدح شاه است، اینجا چند بیت از آن قصیده نقل می کنیم:

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید   گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

بنگر که، ز فیضش بشود گوهر یکتا   جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید

وانگه بچنین فصل، که در ساحت گلزار   از لطف هوا، چاشت نسیم سحر آید

از بلبل خاموش، دل باغ گرفته است   او را چه گنه، محمل گل دیر تر آید

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل   آن شاخ ندارد که بگفتار در آید(۶۹)

مآخذ و حواشی :

١- ادب نامه ایران، از مرزا مقبول بیگ بدخشانی، نگارشات تمپل رود، لاهور، سال ندارد، ص ٦٤٤

٢-٣- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد اوّل)، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، مهر ماه ١٣٤٤ ص ٤١٧،

٤- تذکره شعرای کشمیر (بخش دوّم)، سیّد حسام الدین راشدی، اقبال اکادی پاکستان، لاهور، ١٩٨٢، ص ٨٣١

٥- تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، تألیف ادوارد براون، ترجمه فارسی از دکتر بهرام مقدادی، انتشارات مروارید تهران، ١٣٦٩، ص ٢٢٣

٦- شعرالعجم (جلد سوم)، علامه شبلی نعمانی، نیشنل بك فاؤندیشن، اسلام آباد، ١٩٧٢م، ص ٨١

٧- دیوان عرفی، بکوشش جواهری «وجدی»، از انتشارات کتابخانه سنائی، به تاریخ ١٩-٢-٥٧، ص ٥٩

٨. ٩. ١٠- شعرالعجم، ج٣، همان، ص ٧٣، ص ٨٥، ص ٨٥

١١ ١٢- تاریخ ادبیات ایران، همان، صص ٢٢٦-٢٢٧

١٣- دیوان عرفی، همان، ص ١٢٥

١٤- «انصاف بده بوالفرج و انوری امروز   بهر چه غنیمت نشمارند عدم را

بسم الله از اعجاز نفس جان دهشان باز   تا من قلم اندازم و گیرند قلم را

(دیوان عرفی بکوشش جواهری وجدی، ص ٦)

و «میان انوری و عرفی ار جوید کسی نسبت

حدیث ماه نخشب عرضه دارد ماه تابانش»

(دیوان، ص ٩٧)

۱۵- در قصیده عمّان الجواهر که به استقبال قصیده مرآت الصّفای خاقانی ساخته است گوید:

«دم عیسی تمنا داشت خاقانی که برخیزد به امداد صبا اینک فرستادم بشروانش»

۱۶- عبدالنبی فخرالزمانی می نویسد: «... مولانا عرفی هیچ عیبی بغیر از بی ادبی نداشته چنانکه شیخ نظامی را بدیاد می نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی آورده...». (تذکره میخانه، تصیحح گلچین معانی، ص ۲۲۰)

۱۷- تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براؤن، ص ۲۲۷

۱۸- شعرالعجم، ج ۳، ص ۷۹

۱۹- دیوان نظیری نیشاپوری، بکوشش مظاهر مصفّا، کتابخانه های امیر کبیر وزوار، خرداد ماه ۱۳۴۰، ص ۵۰۹

۲۰-۲۱-۲۲- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۷۵، ص ۹۰، ص ۸۴

۲۳، ۲۴- دیوان عرفی، ص ۱۹۱، ص ۱۹۷

۲۵- آئین اکبری، علامه ابوالفضل، ترجمه اردو از مولوی محمد فداعلی، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۸۸، ص ۵۰۸

۲۶، ۲۷، ۲۹- شعرالعجم،ج ۳، همان ،ص ۸۳، صص ۸۳، ۸۴، ص۸۴، ص ۸۴

۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷- دیوان عرفی، ص ۲۹۸، ص ۲۹۵، ص ۲۰۶، ص ۲۲۷، ص ۲۵۷، ص ۳۰۳، ص ۲۵۴

۳۸- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۹۰

۳۹- آئین اکبری، همان، ص ۵۰۸

۴۰- دیوان نظیری نیشاپوری، ص ۵۰۹

۴۱- شعرالعجم، ج ۳، ص ۸۸

۴۲- تذکره شعرای کشیمر، همان، ص ۴۹۱

۴۳، ۴۴، ۴۵- دیوان عرفی، ص ۱۶، ص ۸، ص ۳۷

٤٦- تذکرہ شعرای کشمیر، ص ٧٩٢

٤٧- دیوان عرفی، ص ٢٨

٤٨- شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، تألیف دکتر سیّد حسین جعفر حلیم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ١٩٩٢م، ص ٣٤٧

٤٩، ٥٠، ٥١- دیوان عرفی، ص ٧، ص ٢٤، ص ١٥٦

٥٢، ٥٣- شعرالعجم، ج ٣، ص ٩٤، ص ١٠٢

٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١- دیوان عرفی، ص ٣٧، ص ١٣، ص ٩٧- ص ٣٣٣، صص ٥٦، ٥٧، ص ٢٠٥، ص ٣٢٥، ص ٦٩ص

٦٢- شعرالعجم، ج ٣، ص ١٠٧

٦٣-٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧-دیوان عرفی،ص٢٤٨، ص٢٢٧، ٨،ص٢٠،ص ٣٧٤

٦٨- تذکرہ شعرای کشیمر، همان ص ٨٣١

٦٩- دیوان عرفی، ص ٣١
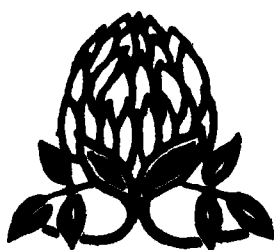
محمد اقبال شاهد
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران (ایران)

معرّفی نسخه خطّی «جواهر عباسیه»

شهر بهاول پور مرکز و پایتختِ والیان شکوهمند ایالت عباسیان بوده است. این شهر در جنوبِ بزرگترین و حاصلخیز ترین استانِ پاکستان، پنجاب بوده است. نیم میلیون جمیعتِ مردم درین شهر زندگی می کند و دارای فرودگاه، راه آهن، دانشگاه، دانشکدهٔ پزشکی و چند دانشکدهٔ پسرانه و دخترانه می باشد.

اگر به تاریخ قدیم قسمتِ بهاولپور نگاه کنیم آشکار می شود که این منطقه اهمیتِ فوق العاده ای داشته است. بقول یکی از باستان شناسانِ بزرگ، محمد رفیق مغل،تهذیب و فرهنگ رود خانهٔ ها کره (گهگهر) نسبت به فرهنگ موهنجو درو و هرّپا بیشتر قدامت دارد و وادیٔ سرسوتی به سببِ حاصلخیز بودن مانندِ بهشت بوده است.

اثار باستانی ایالت بهاولپور مانند بقیه ساختمانهای قدیمی نظیر: پتن منارا، قلعه اسلام گر، قلعه دین گر و قلعه دراور و نیز اشیاء مکشوفه مانند ظروف فلزی و سفالین، اسلحه و لباس های جنگی، آلات گرانبهای طلا و نقره و عتیقه هایی که از حفّاریِ بسترِ رودخانه به دست آمده است حاکی از عظمتِ این سرزمین متمدّن و با فرهنگ است.

اچ شریف، یکی از شهرهای نواحی بهاولپور، مرکز بزرگ علم و ادب بوده است و اوّلین تذکره شعرای فارسی «لباب الالباب» محمد عوفی در دوره ناصرالدین قباچه در همین شهر نوشته شد. امروز هم تعداد زیادی از

نسخه های خطی در کتاب خانه گیلانیه محفوظ است و فهرست آنها توسط آقای دکتر غلام سرور به چاپ رسیده است.

یکی از این نسخه ها «جواهر عبّاسیه» تصنیف محمد اعظم بهاولپوری است. اعظم در سال های آغاز قرنِ نهم میلادی، تاریخ نویسِ دربارِ صادق خان ثانی، فرمانروای بهاولپور بود. اعظم «جواهر عباسیه» را در مقدمه به عنوانِ تذکره خوانین» نیز یاد می کند و تاریخ تصنیف کتاب را از «مقصود اعظم» استخراج نموده که ۱۲۵۱هـ می باشد.

«جواهر عبّاسیه» بصورتیکه از نامش آشکار است تاریخ فرمانروایانِ عباسیه بهاولپور است. تعداد برگهای این نسخه ۲۴۲ می باشد و به قطع ۲۳×۱۱ است. از مطالعهٔ صفحاتِ اوّلین معلوم می شود که این نسخه بدست خود مصنف کتابت شده است. کاتب با آمیزشِ گل کاری در خطِ نستعلیق یك خطّ نوینی ابداع کرده است و این خط مشابه با خطّ بهار رائج در ایران می باشد. زیبائی این خط مثلِ گلستانی است البته در خواندن مشکلاتی پیش می آید و فقط کسی که سابقه در مطالعه و تحقیق دربارهٔ نسخه های خطی دارد می تواند از سیاق و سباق آن مفاهیم پی ببرد.

روی صفحهٔ اوّلِ نسخه (لوح کتاب) طرحِ گرافیك مانند گنبدهای مساجد و مقابر ترسیم شده است که در پشتِ آن مناره های رو به آسمان بنظر می رسد. به سبب حاشیه های این صفحه منظره ای مانند در را جلوی چشمانِ بیننده می آورد و طرزِ ساختمانِ بناهای اسلامی در شبه قاره را نشان می دهد.

شیوه نگارش «جواهر عباسیه» شگفت انگیز و زبان رایج و شایسته دربارهای ملوك بکّار رفته است. جمله های مسجّع و مقفّی و شیوه بیان عالمانه دارد. مصنّف در نثر نویسی از ترکیب های عربی که استفاده نموده

است دالِ تسلّط او بر زبان عربی است. به تقلید گلستان سعدی شیرازی در بعضی از موارد استدلال از شعر فارسی و عربی هم نموده است.

اعظم به زبان فارسی شعر نیز سروده است. و دیوان شعر او به عنوانِ مجموعه اعظم (نسخه خطّی) دلیل بر پختگی کلام اوست. درباره اعظم بهاولپوری چیزی که جالبِ توجه می باشد این است که او تحت تأثیرِ شعراء و ادبای قرن هفتم و هشتم هجری بوده است به همین سبب نثرِ «جواهر عبّاسیه» در پیروی گلستان سعدی شیرازی بنظر می رسد و شعرِ او مظهرِ تقلیدِ سبک شعر حافظ شیرازی می باشد.

از : عرفی شیرازی
(جمال الدین بن زین العابدین چادرباف)

با عاشق خود چرا چنینی

دل بردی و در کمین دینی — با عاشق خود چرا چنینی
پر خون دل و دیده از تو تا کی — تا چند تو خصم آن و اینی
دل بردی و عقل و دین ربودی — وین طرفه که باز در کمینی
سروی است که جلوه می کند خوش — با قد تو در حریر چینی
بر گرد تو حلقه بسته خوبان — چون خاتم حسن را نگینی
حسن تو ز مهر و ماه بگذشت — خورشید سپهر هفتمینی
چندان که به تو وفا نمودم — از تو رسدم جفا و کینی
ای آنکه ز کبر و ناز هرگز — سوی من مبتلا نبینی
وصل تو کجا شود میسر — با همچو منی کجا نشینی

چون دست نمی دهد وصالت
دست من و دامن خیالت

غلام نصیرالدین نصیر
گولڑہ شریف

ہدیۂ عقیدت

بحضور امام الشہداء حضرت حسینؑ

دانند اهل دل که دلم نسبت ولا ۔۔۔ دارد به مصطفیٰؐ و به اولاد مصطفیٰؐ

مستم به حب خواجۂ کونین و بوتراب ۔۔۔ شادم به مهر فاطمہ زہراؑ و آل ها

ختم الرسل حسینؑ و حسنؑ حیدرؓ و بتولؓ ۔۔۔ نازم که نسبت است باین پنج تن مرا

شان نزول آیہ تطهیر خاصۃً ۔۔۔ زہراؓ و حیدرؓ و حسنینؓ اند و مصطفیٰؐ

اقطاب و اولیائے جہاں خاک این در اند ۔۔۔ گسترده دامن طلب از بهر اقتضا

اوج شرف نگر که سر منبر از رسولؐ ۔۔۔ آمد ندائے لحمک لحمی به مرتضیٰؓ

یعنی که هست جسمک جسمی به فرع واصل ۔۔۔ گویا منم تو و تو منی اے سے اے حق آشنا

سرمایہ نجات بود حب اہل بیت ۔۔۔ صد مرحبا به جان محبان باحیا

خواهی گر التفات نبی در هجوم حشر ۔۔۔ اول ز روی صدق به آلش کن التجا

هرگز کسے به آل محمدؐ نمی رسد ۔۔۔ گر رازی زمان بود و شیخ اولیاء

اے هم نشین بیا که بتو از صمیم دل ۔۔۔ رانم سخن به مدح شهنشاہ کربلا

آن سبط مصطفیٰؐ و جگر پارۂ علیؓ ۔۔۔ پور بتولؓ و وارث انداز انبیاءؑ

آن تشنۂ کہ آب رخ دین زخون اوست | آن میر کاروان شہیدان پارسا
نور احد، فروغ صمد، مشعل ابد | مصباح لطف، شمع کرم، نیر سخا
برہان صدق، حجت اکمل، دلیل حق | منشور آدمیت و دستور ارتقا
فخر وجود، نقطۂ جود، آب ہست و بود | خاقان فضل، قیصر دین، خسرو بقا
حق ناز و حق طراز و حق آغاز و حق مآل | حق باز و حق نواز و حق انداز و حق ادا

حب نبیؐ و آل نبیؐ بے گمان نصیر
فضل خداست ذالک یؤتیہ لمن یشا
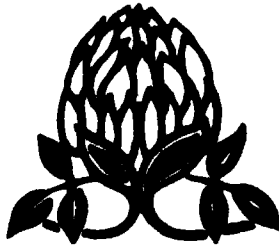
وارث کرمانی

تضمین

بر غزل استاد شهریار

این قدر دیر آمدی ای دوست در دنیا چرا
حال میپرسی ز من عهد جوانی را چرا
بهر یک آشفته سر این زحمت بیجا چرا
آمدی جانم بقربانت ولی حالا چرا
بیوفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

ایکه با فصل گل و جام می ناب آمدی
لطف فرمودی که بهر جان بیتاب آمدی
با لب جان بخش و با حسن جهانتاب آمدی
نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی
سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا

در شب تارم امید روی زیبای تو نیست
درد ما شایان انفاس مسیحای تو نیست
انتظار از حد گذشت اکنون تمنای تو نیست
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست
منکه یک امروز مهمان توام فردا چرا

در ره الفت متاع دین و ایمان داده ایم
شعر در عشق تو گفتیم و به ایران داده ایم
نامه را از خون دل رنگ گلستان داده ایم
نازنینا ما بناز تو دل و[1] جان داده ایم
دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا

[1]: استاد شهریار درین جا "جوانی" نوشته است اما من تحریف کردم و دل و جان نوشتم زیرا "جوانی" در مورد اینجانب درست نبود.

سید حسنین کاظمی

فردوسی شبه قاره هند و پاکستان

میر ببر علی انیس

آخر چه شد بگلشن هستی بهار نیست — گل مرد و لاله خفت و نوای هزار نیست

آن شمع بزم شعر و سخن ، قهرمان رزم — ببر علی و نقش گر ذوالفقار نیست

افسرده اند نرگس و نسرین و نسترن — در بوستان عشق چو صوت هزار نیست

ای بلبل نوا گر بستان "لکهنؤ" — پهلو شکست زانکه دلم در قرار نیست

عالم تمام گشته ملول و حزین چو شاد — "کس نیست کو بماتم تو سوگوار نیست

دنیای شعر و علم و ادب غمگسار تست

در سینه های مردم عارف مزار تست

یکتا گلی ، بمثل تو باغ ادب نداشت — بلبل جز از سرودن شعرت طلب نداشت

سفتی هزار لؤلؤی لالا بسلک نظم — دری در آن نبود که خوش تاب و تب نداشت

میخواهم از تو دانش و بینش خدای من — عرضی جز این به درگه عالی رب نداشت

میر یخت بر کشاکش دنیا هزار اشک — جز ناله های درد و مصیبت بلب نداشت

هرویش بود و چشم بمال جهان ندوخت		الماس و دُرّ و تیشهٔ شهر حلب نداشت

خون میخورد جهان ز غم جانگزای او
سیلاب اشک میرود اندر عزای او

فکرت به آسمان شد و مریخ صید کرد		چون دید هیچ مشتری در انجمن نبود
بر کوهسار و وادی و دشت و دمن پرید		مرغ خیال، بسته به صحن چمن نبود
بردی تو فن مرثیه گویی به اوج عرش		مثل تو کس غریق غم پنج تن نبود
هر کس که داغ هجر و فراق تو دیده است		زار و نزار در غم تو مثل من نبود
جاوید مانده ای تو به آثار خوب خویش		فنکار مرده بود اگر زنده فن نبود
آثار تو روان و سلیس و نفیس هست		حسنی نداشت جلوه چو فکر حسن نبود

فکر حسن چو داشتی حسنش فزوده ای
جاوید گشته ای و دل ما ربوده ای

قطعه

شاعر، ادیب و ناظم شیرین دهن نبود		مثل تو ای انیس خدای سخن نبود
نقشی که ساختی بقلم مو چو لوح گشت		شیرین نبود شهره اگر کوهکن نبود

صابر ابوهری
جگادهری هند

قطعات

بر جمال دیگران پروانه ای　　حسن و نور خویش را بیگانه ای
تو ندانی از کجائی کیستی　　کم نظر دیوانه ای، دیوانه ای

ای که از ذوق نظر بیگانه ای　　تو چه دانی از مقام کبریا
تا به بینی جلوهٔ حسن ازل　　از فسون ما سوا بیرون بیا

از جهان رنگ و بو گردان نظر　　دید حق است زندگی را ماحصل
پاک باش و در درون خویش بین　　تا به بینی جلوهٔ حسنِ ازل

تا برون آید صدای لا الهٰ　　سینه ام را چاک گردان ای خدا
من ندارم آرزوی باغ خُلد　　باطنم را پاک گردان ای خدا

جمله موجودات را سید توئی　　از مقام خویشتن غافل مشو
بر جمال دیگران تا کیٔ نظر　　از جمال خویشتن آگاه شوَ

پروفیسر مقصود جعفری

غزل

زندگی را ندیدم و مردم
دست بر آسمان بر آوردم
خو گرفتم برنج و غم از عشق
غصه های جهان بسی خوردم

باده خواران به قصه ام تشنه
نشهٔ عارفانه ای دُردم
روشنی داده ام به تیره دلان
همچو شمعی اگرچه افسردم
جعفری غیر عشق و رسوائی
چه متاعی ازین جهان بُردم

محسن احسان

نعت

وہ آفتابِ خدا ہے وہ عکسِ نور خدا
وہی ہے پیکرِ بخشش وہی ظہور خدا

اسی نے بخشی ہے انساں کو عظمت انساں
وہ بے نواؤں کا ہے ہم نوا حضورِ خدا

اسی سے آنکھوں پہ روشن کتاب خندۂ صبح
اسی سے دل میں اترتا ہے رنگ و نور خدا

اسی نے سجدہ گذاری میں مستیاں بھر دیں
اسی سے خوں میں رچی ہے مئے طہور خدا

اسی سے میری تمناؤں کی پذیرائی
اسی سے زندگی میں ثروت و سرور خدا

اسی پہ بھیجتا ہے ہر کوئی درود و سلام
اسی کی ذات میں ظاہر ہوا شعور خدا

عطا حسین کلیم

نعت

ہر دور کا سرمایہ ہے فیضان محمدؐ — معراج ہے انسان کی عرفان محمدؐ

ہے نقرِ علیؑ، فقرِ محمدؐ ہی کی تصویر — حسن عمل فاطمہؑ ہے شان محمدؐ

کردار حسینؑ، عکس ہے کردار نبیؐ کا — اقوال حسنؑ، حامل برہان محمدؐ

کمتر نہ ہمیں سمجھو، کہ وابستۂ نسبت — کچھ بھی سہی، پر ہیں تو غلامان محمدؐ

کرتا ہوں کلیم آل محمدؐ کی گدائی — اس در سے ہوا ہے مجھے عرفان محمدؐ

عارف جلالی
اسلام آباد

غزل

از وفورِ سوز پنہان آشکارا سوختیم — و این تماشا بین کہ از بہر تماشا سوختیم

سینۂ ما یک جہان آتش خوابیدہ داشت — تابش رویش بدیدیم و سراپا سوختیم

حرف جان بردن سلامت در کتاب ما نبود — نکتہ ای دیدیم آنجا و ہمانجا سوختیم

داستان ہا دردل اما، برزبان مہر سکوت — عار دانستیم اظہار تمنا سوختیم

شعلۂ عشقش فرو نگذاشت ما را لحظہ ای — از دم ہموارہ گرم آتش آسا سوختیم

سوختن کار دگر ہست الحذر ای دوستان — ما کہ جان انجمن بودیم تنہا سوختیم

نوک ہر خاری کہ بود از خون ما سیراب شد — در چمن از خندۂ بیجان گلہا سوختیم

آبروی کشتگان عشق در دنیا ز ماست — ما کہ از فرط حرارت جا و بیجا سوختیم

ما کہ دوزخ را ارم سازیم از انفاس پاک — شعلہ گشتیم و میان قعر دریا سوختیم

چون سمندر بارہا در مجمر سوزان عشق — خاک گشتیم و تپیدیم و دوبارا سوختیم

آن گل خندان کہ عارف یاس بخشید و برفت
کی خبر دارد کہ بی او ما کجا ہا سوختیم

حسین انجم
مدیر مسؤل۔ طلوع افکار

بیاد انقلاب اسلامی ایران

اے زمین انقلاب وائے لوائے انقلاب
اے ثمر زائیدۂ کرب و بلائے انقلاب

اے زمین ملت ایرانیان خوش سخن
تجھ پہ نازاں ہیں سخن سنجانِ عالم آج بھی
تجھ پہ تاباں ہے علوم مشرقی کا آفتاب
ایک عالم ہے منور تیرے نور وفکر سے
ہے مئے عرفاں رواں تیری ورید تاک سے
سرزمیں سے تیری اٹھے وہ فقیہان کرام
تھا انہیں مردانِ حق میں اک وہ مردِ خوش سیر
نام اس روح و روانِ انقلاب دہر کا
فکر نے اس کی اک عالم میں اجالا کر دیا
اس کی اک آواز پہ لاکھوں نے اپنا سر دیا
اس نے دست جور کی بڑھ کر کلائی موڑ دی
سر شہنشاہی کا قدموں سے کچل کر رکھ دیا

فارسئ شکرستان جہان تیرا وطن
تو ہے عشاقِ سخن کی جان عالم آج بھی
سر پہ ہے تیرے کلاہِ علم، ہاتھوں میں کتاب
تر سدا نوک قلم رہتی ہے تیرے ذکر سے
کتنے مہر و ماہ فن ابھرے ہیں تیری خاک سے
علم سے جن کے ہے روشن مطلع عالم تمام
سر پہ جس کے کہکشاں تھی جیب میں جس کے قمر
تھا خمینیؒ اور تھا ہم رتبہ وہ ماہ و مہر کا
کشور ایران کا اس نے بول بالا کر دیا
اس نے لفظ شاہ کو رسوائے عالم کر دیا
نخوت شاہی کی شمشیر طلائی توڑ دی
پشۂ ناپاک کو چٹکی سے مل کر رکھ دیا

اے ستم دیدوں کے حامی زیر دستوں کے امام
تیری عظمت کو حسین انجم بھی کرتا ہے سلام

ظفر جونپوری

"دانش"

بڑی خوشی ہوئی پاکر جریدۂ "دانش"
زہے نصیب کہ پوری ہوئی دلی خواہش

ہر اک ورق پہ ہے فصل بہار کا عالم
نظر نواز گلوں کے نکھار کا عالم

ہے اس کا اپنا جو انداز، وہ ہے معیاری
ہے جیسی شان، اسی شان کی ہے تیاری

زبان سلیس، عبارت روان، کلام آساں
ہے دلپذیر تخیل برائے حسن بیاں

ہے چیدہ چیدہ مضامین کا یہ گل دستہ
تخیلات ہیں اک دوسرے سے وابستہ

جو غور کیجئے، ہے نثر و نظم دونوں خوب
حسین طرز ادا ہے، حسین ہے اسلوب

مدیر سبط حسن ہیں تو یہ ضمانت ہے
وہیں وہ لفظ ہے، جس کی جہاں ضرورت ہے

اسی طرح سے برابر بلند ہو معیار
کمال فن سے ہو ذوق کمال کا اظہار

مری دعا ہے یہی اے ظفر کہ یہ گل زار
رہے خزانۂ ابلاغ کا امانت دار

یعقوب علی رازی
پیشاور

مبارکباد

مبارک ملت ایران اسلامی حکمرانی
مبارک نهضت روحانیان اوج مسلمانی
مبارک سالگرد شانزدهم آزادیٔ ایران
مبارک رهبر اسلامیان طرز جهانبانی

مرکز روحانیان ایران نو پائنده باد
رهبر اسلامیان ایران نو پائنده باد
بر خمینیؒ رحمت پروردگار عالمین
خامنه ای جاودان ایران نو پائنده باد

عارف جلالی
اسلام آباد

رباعیات

گہ مست چو رند لا ابالی هستم
گہ طائر عالم خیالی هستم
اسرار خودم هنوز معلومم نیست
عارف هستم که من جلالی هستم

گشتیم چو واقف ز کلیسا و کنشت
صحرا همه دریا شد و دریا همه دشت
بر ما که قلندریم فرقی نکند
قرنی که نیامده است و سالی که گذشت

کتابهایی که برای دانش دریافت شد

۱ - حسین بن منصور حلاج : ڈاکٹر سلطان الطاف علی ۱۴ مارچ ۱۹۹۵ مطبع : نادر آرٹ پریس ، نیا بازار ، لاهور -
۲ - غزل در غزل : (مجموعه شعر) شادان دهلوی ، پبلیشر ، سید اینڈ سید ، ۶ - تهاکرداس بلڈنگ ایم.اے جناح روڈ، کراچی -
۳ - عالم رحمت : (مجموعه نعت) شادان دهلوی ، ایضاً -
۴ - قدرت مستطیل : (رباعیات و قطعات کا مجموعه دسمبر ۱۹۹۳) شادان دهلوی ایضاً -
۵ - مناقب قربی : (مجموعه مناقب دسمبر ۱۹۹۳) شادان دهلوی : ایضاً -
۶ - ضابطه حیات : مرتبه سید وجیه الحسن زیدی ایضاً -
۷ - نقیبان کربلا : صفدر حسین ڈوگر ، عالمی مجلس اهل بیت - پاکستان پوسٹ بکس ۱۶۱۳، اسلام آباد - سال اشاعت ۱۹۹۳ -

8 - Poet and Hero in the persian book of Kings 1994 by alga M. Davidson cornell University Press Ithaca & London-

۱۰ - شیعه کتب حدیث کی تاریخ تدوین : مولف حجته الاسلام سید حسین تقی ، سال اشاعت، ۱۹۹۳ م خراسان بک سینٹر - ۱۲ سنیعه آرکیڈ، بریٹو روڈ، کراچی ۷۴۸۰۰ -
۱۱ - اوصاف حدیث : از آیته الله سید مرتضی حسین - ناشر زهرا (س) اکادمی پاکستان کراچی - سال اشاعت ۱۹۹۲ -
۱۲ - آسان مسائل از - م - وحیدی - سال اشاعت ۱۹۸۶ دارالثقافت الاسلامیه کراچی، پاکستان -

13 - The Principle of education up bringing by Hazarat Ayatullah Syed Ibne Hasan Najafi, Kharasan book centre, 12 - Sania Arcade Britto Road, Karachi-74800-

۱۴ - شان اسلام قبل اسلام: مستحسن زیدی - تاریخ اشاعت ۱۹۹۱ -
۹-۳، زاهد روڈ چکلاله، راولپنڈی کینٹ -
۱۵ - سرزمین انقلاب : مصنف سید علی اکبر رضوی، سال اشاعت ۱۹۹۵، قیمت دو سو روپیے، اداره ترویج علوم اسلامیه، بی - ۸۱، KDA ، A-1کراچی ۷۵۳۵۰
۱۶ - حرف دعا: ڈاکٹر اسد اریب، سال اشاعت ۱۹۹۵ ، حیدریه کالونی گل گشت، ملتان -

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

۱ - ابوالبرکات منیر لاهوری و مثنوی در صفت بنگاله : دکتر ام سلمی دهاکه -
۲ - سفرنامه جام جم هندوستان : سید اختر حسین کلکته هند -
۳ - زبان پشتو و پیوستگیهای آن : دکتر شفقت جهان ختک، تهران -
٤ - فکر اقبال و زبان شیرین فارسی : خانم دکتر فرحت ناز، اسلام آباد -
٥ - تنفر شدید اقبال از اسارت و بردگی : محمد شریف چودهری ملتان -
٦ - سنسکرت متون کے فارسی تراجم : محمد انصار الله علیگڑھ هند -
۷ - پیام مشرق اور فیض تراجم : صلاح الدین حیدر - ملتان -
۸ - ماهر افغانی ایک شاعر : رشید نثار ، راولپنڈی -
۹ - فقیهه اعظم مولانا ابویوسف : مجیب احمد ، گوجرانواله -
۱۰ - اردو زبان کی ابتدا : سید شهزاد حیدر، جهنگ -
۱۱ - عشق شور انگیز فخرالدین عراقی و نمودهای متنوع آن در آثار او : دکتر حسین رزمجو - مشهد، ایران -
۱۲ - شیخ حزین لاهیجی : آقای دکتر نیک نژاد ، بنارس هند
۱۳ - دکتر نبی هادی استاد بخش فارسی : سید اختر حسین ، هند
١٤ - همارے استاد محترم : ایک تعارف ، سیده تنویر، فاطمه حیدر آباد -
۱٥ - علامه عبدالعلی کاکر : ابوالخیر زلاند ، کوئٹه -
۱٦ - خواجه محمد شاه بخش عاصی کی فارسی شاعری : ڈاکٹر محمد بشیر انور ملتان ، اردو -
۱۷ - محل آرا : اسلم محمد ، لاهور
18-Mazdakism a missing link : by javed Akhtar, Balochistan
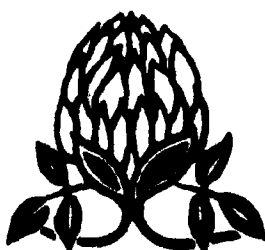
کتابها و نشریات تازه

۱ - حسین بن منصور حلاج (اردو):

رساله ایست مختصر از دکتر سلطان الطاف علی در شرح حال و افکار حلاج در ۷۷ صفحه. مؤلف فهرست ۳۹ کتاب حلاج را ذکر کرده است (ص ۵۹ - ۶۰) و گفته است که علی بن عثمان الجلابی مؤلف "کشف المحجوب" می گوید که وی پنجاه کتاب از مؤلفات حلاج را خودش در بغداد و نواحی آن دیده است. (ص ۵۸) مؤلف بعضی اشعار منتخب از دیوان حلاج و ترجمه اردو آن را هم آورده است (۶۱ - ۶۳) در پایان روایات مختلف درباره قتل حلاج آورده است و اظهار عقیده کرده است که علت اصلی قتل حلاج سیاسی بود نه مذهبی (ص ۶۸ - ۷۰) و از افکار حلاج دفاع کرده است. این کتاب را اکادمی حضرت غلام دستگیر با همکاری ناشاد پبلشرز کویته و لاهور در ۱۴ مارس ۱۹۹۵ منتشر نموده و بهای آن ۶۵ روپیه می باشد. این رساله مختصر مطالب سودمندی درباره شرح حال و افکار حلاج دارد و برای کسانی که علاقمند باین موضوع هستند مفید است.

۲ - مجله ایرانشناسی (اردو و فارسی) :

شماره ۳ مجله ایران شناسی بابت پاییز ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴ چاپ و نشر خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور قسمت اردو در ۱۱۲ صفحه شامل هفت مقاله : دانشگاه در ایران از دکتر سید محمد اکرم اکرام و تجلی عشق در شعر رومی از پ. شجیعی ترجمه اردو از دکتر خواجه عبدالحمید یزدانی و آثار و افکار حکیم سبزواری از محمود عنبرانی ترجمه اردو از محمد انور خان ورائچ و زندگی مردم ایران ده هزار سال قبل ، از دکتر عیسی بهنام ، ترجمه اردو از رشید بخاری و دبستان مصوری (نقاشی) ایران از ادگار بلوشه و تلخیص و ترجمه فارسی از جلال ستاری و ترجمه اردو از پروفسور محمد رفیق و ملی شدن نفت ایران از مصطفی علم ترجمه و تلخیص اردو از محمد اظهر و قسمت انگلیسی شامل ۴۷ صفحه سه مقاله : سرزمین و مردم ایران از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت سوم) و قانون اساسی ایران (قسمت سوم)

۳ - مجله ایرانشناسی (اردو و انگلیسی) :

شماره ٤ بابت زمستان ۱۳۷۳ / ۱۹۹۵ (شماره مخصوص سمینار ایران شناسی منعقده ۳۰ / ژانویه ۱۹۹۵ مجله ایرانشناسی است که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور چاپ و نشر نموده است قسمت اردو مشتملست بر

پنج مقاله در ۶۳ صفحه. تصوف در ادب فارسی از دکتر سید محمد اکرم اکرام و مشروطیت از دکتر آفتاب اصغر و کتابخانه های ایران از پروفسور عبد الجبار شاکر و انقلاب اسلامی ایران از پروفسور شیخ نوازش علی و قسمت انگلیسی در ۱۱۳ صفحه بر هشت مقاله : نظام آموزشی ایران از دکتر حافظ نیا و قانون اساسی و حکومت ایران از دکتر حسن عسکری رضوی و نمای ایران و رسانه های غربی، از مغیث الدین و نظام بهداری در جمهوری اسلامی ایران دکتر ارشد الحق عثمانی و سرزمین و ملت ایران (۲) از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت ٤) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (قسمت ٤) بهای تکشماره این مجله ٤۰ روپیه و ابونمان (اشتراک) سالیانه آن ۱٤۰ روپیه است.

٤ - امت مسلمه و اقبال (انگلیسی) :

کتاب بسیار مفیدی درباره افکار علامه محمد اقبال لاهوری از محمد شریف چوهدری که اداره تحیقات تاریخ و فرهنگ ملی اسلام آباد در ۱۹۹٤ چاپ و نشر نموده است و شامل ٦ باب و ۳ ضمیمه است. باب اول در جستجو برای اجتماع ایده آلی باب دوم در آغاز و تطور نظریه امت و باب سوم اندیشه اقبال پیرامون انسان و اجتماع باب چهارم در خودی : واحد ساختمان اجتماعی در فلسفه اقبال باب پنجم در روش تغییر و تبدل در اجتماع اسلامی و باب ششم در خلاصه و نتیجه گیری و ضمیمه اول ترجمه انگلیسی میثاق مدینه و ضمیمه دوم فهرست آثار اقبال و ضمیمه سوم فرهنگ کلمات غیر انگلیسی که درین کتاب به کار رفته است، دارد. قاضی (بازنشسته) دکتر جاوید اقبال فرزند دانشمند علامه اقبال طی پیشگفتاری ازین اثر تحقیقی مؤلف ستایش نموده و آنرا یک اضافه پر ارزشی در ذخیره ادبی پیرامون امت مسلمه محسوب داشته است. بهای این کتاب ۲۵۰ روپیه پاکستانی و ۱۸ دلار آمریکائی می باشد. الحق کتابیست بسیار ارزشمند در موضوع اقبال شناسی و برای کسانی که به افکار اقبال علاقمند هستند مطالب بسیار مفید و اطلاعات سودمندی دارد.

۵ - کوه قاف کے اس پار (آنسوی کوه قاف) (اردو) :

اولین سفرنامه سید علی اکبر رضوی از صاحبان شرکت های قالی بافی و اولین مؤسس کارخانه قالی بافی در پاکستان است که حاوی سرگذشت مسافرت وی به تاجیکستان و ازبکستان است که پس از استقلال آنها از شوروی صورت گرفت یعنی ۲٦ سپتامبر ۱۹۹۲ آغاز شد و روز ۱۰ اکتبر ۱۹۹۲ بپایان رسید. در مقدمه کتاب به عنوان "ابتدائیه" مؤلف به ضمن سرگذشت مسافرت خود به عراق و زیارت کربلا و نجف و قطعه معروف فارسی در شهادت امام حسین (ع)

منسوب به شیخ اجمیری و شعر بسیار زیبای علامه اقبال بفارسی "در معنی حریت اسلامیه و سر حادثه کربلا " و قطعه شعری به عنوان "مناجات" به تعاون ظفر جونپوری" بزبان اردو آورده است. در مقدمه کتاب دکتر شکیل نوازش رضا تاریخ سفرنامه های اردو به عنوان "سفرنامه کا سفر" (سفر سفرنامه) را شرح داده است. سپس متن سفرنامه مؤلف به تاجیکستان و ازبکستان به عنوان "طلوع" (ص ۴۱ تا ۱۰۶) به زبان ساده و شیرین آمده است و سپس مؤلف بعضی هدایات برای مسافران به آسیای مرکزی ذیل عنوان " زاده راه " و بعضی اطلاعات مختصر درباره کشورهای مشمول سازمان همکاری اقتصاد "اکو" آورده است. در پایان مصاحبه ای بزبان اردو شامل شرح احوال مؤلف که دکتر شکیل نوازش علی از مؤلف بعمل آورده آمده است. ناشر این کتاب اداره ترویج علوم اسلامیه کراچی و بهای آن ۵۰ روپیه پاکستانی می باشد. این سفرنامه دارای مطالب و اطلاعات بسیار مفیدی است درباره کشورهای مسلمان نشین تاجیکستان و ازبکستان که الحق زادگاه دانشمندان بزرگ امثال رودکی و مولوی و فقهای نامدار مانند مرغینانی وغیره می باشد و مؤلف ضمن سرگذشت مسافرت به بعضی نکات بسیار مفیدی درباره بعضی مراکز تاریخی و فرهنگی و مردان بزرگ این مناطق اشاره کرده است.

۶ - سرزمین انقلاب (اردو) :

دومین سفرنامه سید علی اکبر رضوی است که درباره مسافرتی که وی از شهرهای مختلف ایران کرده و بسیاری از افراد برجسته آن سرزمین را ملاقات نموده است. وی روز ۱۵ نوامبر ۱۹۹۳ با هواپیما عازم ایران شد و روز ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳ به پاکستان مراجعت نمود. چنانکه درین کتاب شرح داده خانواده وی اصلاً ایرانی است بنابر این علاقه فراوانی به سرزمین و مردم ایران دارد. و چندین بار قبل از انقلاب اسلامی ایران هم به خاک پاک ایران مسافرت کرد و اوضاع آن کشور را قبل و بعد از انقلاب از نزدیک مشاهده و طی این سفرنامه مقایسه نموده است . سبک نگارش وی ساده و در عین حال بسیار مطبوع و لطیف است و در موارد مختلف بعضی اطلاعات تاریخی و ادبی را هم اضافه نموده است.

در ابتدای کتاب نظری که آقایان دکتر سبط حسن رضوی و سید هاشم رضا و حکیم محمد سعید و قاضی نصرت و دکتر اسد اریب و حسین انجم و فصاحت حسین سید و امام راشدی درباره مولف و کتاب وی اظهار کرده وضمن ستائیش از مؤلف و کتابش قطعهٔ شعر فارسی که دکتر تسبیحی طی آن تاریخ مسافرت وی را مطابق سالهای مسیحی و هجری قمری و شمسی سروده و شعری بزبان اردو پروفسور ظفر حسین جونپوری ساخته و طی آن از مؤلف و سفرنامهٔ وی ستائش

نموده، ارائه شده است. همچنین در آغاز کتاب دو قطعهٔ شعر در حمد باری تعالی و مناجات از عطار و یک شعر در نعت رسول اکرم(ص) از غالب دهلوی و یک قطعه شعر از دکتر محمد اقبال در منقبت و مناجات حضرت علی (ع) و چند عکس از مزارات مقدس و بناهای تاریخی و نمونه های قرآن پاک بخط حضرت علی (ع) وغیره آمده است. سپس مؤلف مطالب مختصری درباره تاریخ و جغرافیای ایران و چند قطعه شعر از آیت الله خمینی (رح) و ترجمه منظوم آن از پروفسور فیضی و بعد ازان سرگذشت مسافرت خود را آورده است. در پایان اسم پانزده کتاب فارسی و انگلیسی آمده است که مؤلف در تألیف این کتاب از آن استفاده نموده است. بهای این کتاب دویست روپیه است و اداره ترویج علوم اسلامیه کراچی آن را چاپ و منتشر نموده است.

۷ - شان اسلام قبل (از) اسلام :

در این کتاب آقای مستحسن زیدی آنچه در کتب مذاهب قدیم ، مانند یهودیت و مسیحیت و مذاهب هندو و بدهـ "ما انزل من قبلک" درباره اسلام و پیغمبر اسلام و اهل بیت وی آمده در هفت قسمت (حصه) آورده و از اقتباساتی از کتب مقدس این مذاهب ثابت کرده است که قبل از بعثت رسول اکرم(ص) درین کتابها اشاراتی درباره بعثت پیغمبر اسلام(ص) و اهل بیت وی آمده است . مؤلف در این راه بسیار زحمت کشیده و مطالبی را از کتب قدیم در موضوع کتاب جمع آوری نموده است و در آغاز کتاب مؤلف ذیل عنوان "پیش لفظ" (پیشگفتار) نعت رسول اکرم(ص) از حضرت ابو طالب بعربی و ترجمه آن به اردو از پدر مؤلف و منقبت حضرت علی (ع) از علامه اقبال و ترجمه اردو از پدرش و شعر فارسی در منقبت امیر المؤمنین علی (ع) از علامه اقبال که در مجله "مخزن" لاهور شماره ژانویه ۱۹۰۵ و "باقیات اقبال" (ص ۱۹۲ - ۱۹٤) بچاپ رسیده و شعری در منقبت حضرت سیده فاطمه (ع) از علامه اقبال و ترجمه آن بزبان اردو آورده است. کتاب ارزشمند یست برای کسانی که علاقمند به موضوع کتاب هستند. این کتاب در سال ۱۹۹۱ چاپ و منتشر شده است. بهای آن ذکر نشده است.

۸ - مجموعه مقالات (اردو و انگلیسی)

این کتاب مجموعه‌مقالاتی است بزبان اردو و انگلیسی در "کنگره افکار و نظریات حضرت امام خمینی (ره)" ارائه و قرأت شدکه در ۶،۵ ژوئن ۱۹۹۴ به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامي ایران لاهور برگزار شد. قسمت اردو در ۲۲۰ صفحه شامل ترجمه اردو سخنرانی آقای رحیمیان نماینده رهبر در بنیاد شهید انقلاب اسلامی و سپاس نامه دکتر حافظ نیا مدیر خانه فرهنگ لاهور و خطابه آقای حنیف رامےرئیس مجلس ایالتی پنجاب لاهور و مقالاتی درباره ولایت فقیه و دولت اسلامی از سید افضل حیدر و ولایت فقیه و نظریه دولت اسلامی از امان الله شادیزئی و مقام اجتماعی زن در اسلام از بشیر احمد صدیقی و اضافه بابی نو در ادب عرفانی ایران از دکتر تنویز کوثر و مستقبل بینی در افکار امام خمینی از سید حسین عارف نقوی و سیاست دولت از دیدگاه امام خمینی از پروفسور حمید رضا صدیقی و صاحبزاده خورشید احمد گیلانی و امام خمینی و عهد او از دکتر رشید احمد خان و مستقبل بینی امام خمینی از دکتر سید سبط حسن رضوی و انقلاب اسلامی ایران و دنیای اسلامی از سید سبط حسن ضیغم و امام خمینی و استعمار آمریکائی از دکتر ظهور احمد اظهر و از ملوکیت ایرانی تا انقلاب امام خمینی از دکتر علی مهدی و ولایت فقیه از قمر سهارنپوری و حضرت امام خمینی و وحدت دین و سیاست از دکتر محمد ریاض و تصوف و امام خمینی جنبه عرفانی و عشقی از منظر نقوی و ایران و جهان اسلام از دکتر سید محمود علی شاه و امام خمینی و ابر قدرتها از سید کوثر عباس نقوی و عرفان آگهی گوشه ای از شخصیت امام خمینی از شیخ نوازش علی و امام خمینی و دکتر شریعتی و اقبال از دکتر وحید قریشی و افکار امام خمینی و مستقبل بینی از نصرت علی صدیقی و قسمت انگلیسی در ۱۳ صفحه مشتمل است بر پیام سید یوسف رضا گیلانی رئیس مجلس ملی پاکستان و مقاله‌ای درباره بررسی از سیاست خارجی ایران از دکتر احمد الدین حسین استاد بخش علوم سیاسی دانشگاه بهاء الدین زکریا ملتان این کتاب در موقع چاپ بطور دقت تصحیح نشده بنابر این غلطهای چاپی بکثرت بچشم می خورد و اگرچه یک غلط نامه مفصلی در چهار صفحه در آغاز کتاب آمده اما غیر از آن هم غلطهای چاپی درین کتاب فراوان وجود دارد. بهای این کتاب ۱۲۰ روپیه است.

۹ - ادبی زاویے (اردو)

این کتاب مجموعه مقالات ادبی و تحقیقی دکتر گوهر نوشاهی که مجلس فروغ تحقیق اسلام‌آباد در ۲۱۲ صفحه در دسامبر ۱۹۹۳ چاپ و نشر کرده است. این کتاب مشتملست بر چهار قسمت قسمت اول هشت مقاله در نقد ادبی درباره

اسلوب (سبک) و تهذیب (فرهنگ لکهنو و فسانه آزاد و طرز تحقیق دکتر جمیل جالبی و بریشم عود و شعر ظفر اقبال و شماره میر سوز اردوی معلی و فارسی ادب در پاکستان و در میان محبت ها، و قسمت دوم در تحقیق دارای ٦ مقاله درباره قدیم‌ترین متن قصیده ای از سودا و کلام فگار و مثنوی گنج اسرار و روابط صوفیای سند و پنجاب و ترجمه های اردوی Muhammadan Dynasties تألیف استانلی لن پول و مصاحبه ای درباره تحقیق اردو و قسمت سوم دارای سه‌گزارش درباره اردو در قطر و خدمات ده ساله مجلس ترقی ادب و دو سال مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی اردو) و قسمت چهارم دو مقاله درباره سید عابد علی عابد و سید امتیاز علی تاج است. بهای کتاب صد روپیه است. کتابی است دارای مقالات سودمندی درباره بعضی‌مطالب ادبی و تحقیقی و بعضی افرادی معروف ادبی مانند استاد مرحوم سید عابد علی عابد و نمایشنامه نگار و داستان نویس مرحوم سید امتیاز علی تاج و من حیث المجموع برای علاقمندان ادب و تحقیق جالب و مفید است.

۱۰ - اردو زبان کی مختصر ترین تاریخ (اردو)

این کتاب را دکتر سلیم اختر تألیف و مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان ملی) اسلام‌آباد در ۲۳۲ صفحه در ۱۹۹۵ چاپ و نشر نموده است این مشتملت بر ۸ باب که مؤلف طی آن درباره آغاز زبان اردو و نهضت های اصلاحی و خط و فرهنگ نویسی و دستور نویسی و تراجم‌واصطلاحات سازی بزبان اردو به شرح و بحث پرداخته است و ازین لحاظ برای کسانی که علاقمند به تاریخ زبان اردو و مطالب مربوط به این زبان هستند ، مطالبی مفید و پر ارزش دارد. بهای این کتاب ٦۰ روپیه پاکستانی است. ترتیب فنی و علمی این کتاب را دکتر گوهر نوشاهی با دقت تمام انجام داده است.

دکتر سید علی رضا نقوی

اخبار فرهنگی

گزارشی از اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی :

اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ م) در تهران برگزار شد. هدف از برگزاری اجلاس یاد شده ایجاد و تقویت حلقه ارتباط بین ایران شناسان داخلی و خارجی بوده است. این اجلاس به نام برنامه ریزی و برای تعیین زمان، مکان، موضوعات و نحوهٔ برگزاری کنگره‌های بین المللی مطالعات ایرانی آینده تشکیل گردید.

پیش از برگزاری این اجلاس سؤالات متعددی در جلسات مربوط به برگزاری اجلاس برنامه ریزی شکل گرفته بود. ضروت تشکیل کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی تا چه اندازه می تواند مورد توجه باشد ؟ در دوران حاضر، کدام یک از موضوعات مطالعات ایرانی بیشتر توجه ایران شناسان داخلی و خارجی را به خود جلب می کند ؟ دورهٔ ایران باستان تا چه اندازه می تواند در مطالعات ایرانی به عنوان یک بحث تخصصی مطرح باشد ؟ جلب متخصصان ادوار تاریخی مطالعات ایرانی و نحوهٔ ارتباط با آنها و دریافت نظریات آنان چگونه می تواند امکان پذیر باشد ؟ محدودیتهای موجود در برگزاری و دعوت از ایران شناسان کدامند ؟

با در نظر گرفتن مسائل یاد شده و با تأیید مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی ایران ، اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی با شرکت اساتید ایران شناس ایرانی و اساتید ایران شناس کشورهای : آذربایجان ، آلمان ، آمریکا، ارمنستان، ازبکستان، انگلستان، اوکراین، ایتالیا، بنگلادش، پاکستان، تاجیکستان ، ترکیه ، چک ، چین ، ژاپن ، سوئد ، فرانسه ، قرقیزستان ، کانادا ، لهستان ، هلند و هند تشکیل گردید. (فهرست اسامی شرکت کنندگان به پیوست موجود است.) تنوع کشورها، به دلیل توجه به حضور ایران شناسان از کشورهای شرقی و غربی و تبادل نظرات آنان با یکدیگر و با ایران شناسان ایرانی بوده است تا این که عاملی جهت آشنایی و ارتباط ایران شناسان سراسر گیتی باشد. ایران شناسان از بین شخصیتهای کلیدی حوزه های مطالعات ایرانی داخل و خارج کشور برگزیده شدند. ایران شناسان شرکت کنندهٔ در این اجلاس شامل اساتید مجرب و کهنه کار و نیز اساتید جوانتر، در عین حال از لحاظ علمی توانا ،

بوده اند. به این ترتیب، برنامه ریزان دبیرخانه کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی ضرورت استفاده از نظرات اندیشمندان جوان حوزه های مطالعات ایرانی را در کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی ملحوظ داشتند.

اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی همان گونه که انتظار می رفت، زمینهٔ خوبی را جهت ارتباط اساتید ایران شناس و آشنایی با حوزهٔ فعالیت کشورها در باب موضوع مطالعات ایرانی فراهم آورد. برنامه های جنبی اجلاس نظیر موسیقی و نیز گردش ۱۱ شهر و مسافرت به شهرهای شیراز، اصفهان و رامسر با توجه به تفاهم و حسن نیت حاکم بر جمع، باعث گردید که روابط ایران شناسان با یکدیگر از طریق بازدید از حوزهٔ مطالعهٔ مشترک خود تقویت گردد.

در طی اجلاس و در پی بحثهای مختلف، تصویب نامه ای تهیه گردید که در آن نظرات اکثریت اعضای شرکت کننده لحاظ شده است. در این تصویب نامه که به امضای شرکت کنندگان داخلی و خارجی اجلاس رسید مقرر شد نخستین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی حدوداً دو سال دیگر و در ایران برگزار گردد و کنگره های بعدی نیز به فاصلهٔ هر سه الی چهار سال در یکی از کشورهای داوطلب برگزاری کنگره برقرار گردد. این تصویب نامه در هفت بند به تصویب و امضای اعضای شرکت کننده در اجلاس که از آنها در تصویب نامه به عنوان اعضای مؤسس نام برده شده رسید. (متن تصویر تصویب نامه به پیوست موجود است.)

شایان ذکر است نمایندگان کشورهای ترکیه، چین و هند از جمله کشورهایی بودند که آمادگی خود را برای برگزاری کنگره های بین المللی مطالعات ایرانی آینده اعلام کردند.

عنوان نخستین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی بنا بر نظرات اکثریت غالب شرکت کنندگان "ایران و تمدن جهانی" خواهد بود. جزئیات و تفاصیل مربوط به نحوهٔ پذیرش مقالات و تشکیل کمیسیونهای فرعی، تاریخ دقیق برگزاری کنگره های آینده، تصویب پیش نویس اساسنامهٔ کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی، تدوین سیاستهای مالی به منظور تسهیل شرکت ایران شناسان در کنگره ها و مسائل دیگر بر عهدهٔ هیئت علمی کنگره خواهد بود. ترکیب هیئت علمی کنگره شامل پنج تن از اساتید ایران شناس ایرانی و پنج تن از اساتید ایران شناس خارجی خواهد بود و مشاورین ایران شناس داخلی و خارجی نیز در موارد لازم مساعدتهای مورد نیاز را به هیئت علمی خواهند نمود.

با توجه به این که اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی مستقر در مرکز مطالعات و

تحقیقات فرهنگی بین المللی برگزار شد، این مرکز مسئول ادامهٔ فعالیتهای مربوط به هماهنگی و پیگیریهای لازم جهت تشکیل هیئت علمی دائمی و کارهای مربوط به برگزاری اولین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی و برقراری ارتباطات بعدی با ایران شناسان داخلی و خارجی گردید.

تصویب نامه اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی :

در اجلاس متشکل از ایران شناسان کشورهای جهان که در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵م) ، با حضور بیش از ۴۰ نفر از شخصیت های فرهنگی و علمی جمهوری اسلامی ایران ، حدود ۳۰ نفر میهمان از سایر کشورها در تهران برگزار گردید ، این تصمیمات اتخاذ شد.

۱ - شرکت کنندگان در اجلاس ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ اعضای مؤسس اولین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی خواهند بود.

۲ - شرکت کنندگان تصویب نمودند کنگره ای تحت عنوان :

"کنگره بین المللی مطالعات ایرانی" :

هر سه تا چهار سال یک بار برگزار گردد که مکان برگزاری اولین اجلاس آن در جمهوری اسلامی ایران و در دو سال آینده خواهد بود.

۳ - برای مدیریت علمی کنگره هیئت علمی متشکل از ایران شناسان برجسته، متخصصان مطالعات ایرانی و به انتخاب اعضای شرکت کننده، تعیین خواهدگردید. این هیئت مسئولیت تعیین موضوعات ، زمان و مکان دقیق اجلاس اول را به عهده خواهد داشت.

۴ - مدیریت اجرایی کنگره اول بعهدهٔ دبیرخانهٔ اجلاس برنامه ریزی خواهد بود. مدیریت اجرایی کنگره های بعدی بعهده کشور برگزارکننده آن می باشد.

۵ - اعضاء مؤسس کنگره پس از بازگشت به کشور خویش همکاری های لازم را در برقراری ارتباطات بین هیئت علمی دبیرخانه و ایران شناسان و مراکز ایران شناسی کشورشان بعمل خواهند آورد.

۶ - متن دائم اساسنامه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگره اول تهیه و پس از مشورت با ایرانشناسان کشورهای مختلف به تصویب اولین کنگره ایرانشناسان خواهد رسید.

۷ - این تصویب نامه در هفت بند به تصویب اعضای مؤسس کنگره بین المللی مطالعات ایرانی رسید .

مراسم تودیع

روز یک شنبه مورخ ۷۴/٤/٤ مراسم تودیع دانشجویان بخش زبان فارسی ، در محل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردید. پس از قرائت قرآن، یکی از دانشجویان بنام خانم نرجس نقوی ضمن اظهار تشکر از زحمات خانه فرهنگ، گفتند

خانه فرهنگ ایران در مولتان، با اقدامات لازم جهت دایر نمودن بخش فارسی (فوق لیسانس) یک نیاز مهم علمی راتأمین کرد. سپس خانم دکتر ممتاز غفور رئیس دانشکده دولتی بانوان و استاد معروف زبان فارسی ، دکتر محمد بشیر انور استاد زبان فارسی، هر یک به تفصیل و درخصوص همکاریهای دیرینه فرهنگی میان ایران و پاکستان و نقش زبان فارسی درمیان دو ملت با یک فرهنگ مشترک مطالبی را ایراد نمودند.

در خاتمه سرپرست خانه فرهنگ ازکلیه دانشجویان و اساتید جهت همکاری و برپایی و هدایت کلاسهای فارسی تقدیر و تشکر نمودند و اظهار امیدواری نمود که در زمینه اعزام دانشجویان ممتاز به ایران جهت کسب مدرک دکتری اقدام لازم به عمل آید.

پس از اختتام برنامه ازکلیه مهمانان پذیرائی مختصر به عمل آمد.

ملاحظات :

در سال ۱۳٦٦ تاکنون کلاسهای فارسی فوق لیسانس (سال اول و دوم) با همکاری دانشگاه بهاءالدین زکریا شهر مولتان در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردیده که پس از امتحانات مدرک فوق لیسانس از سوی دانشگاه به دانشجویان داده می شود.

سیمینار بین المللی دربارهٔ "شعر فارسی" در لندن
بمناسبت سالگرد وفات آقا صادق پارسیگوی معروف پاکستان
۲۵ دسامبر ۱۹۰۹ - یکم ژوئیه ۱۹۷۷

سیمنار بزرگی درباره شعر فارسی در لندن بمناسبت هیجدهمین سالگرد وفات شادروان آقا صادق شاعر معروف فارسی و اردو و پنجابی به اهتمام مؤسسه هنر و ادبیات جهان سوم به نظارت دکتر نوید حسن پسر ارشد آقا صادق روز اول ژوئیه ۱۹۹۵ م در تالار لندن کامدن سنتر برگزار گردید.

ادیبان و شاعران که از پاکستان دعوت خصوصی داشتند عبارت بودند از دکتر سید سبط حسن رضوی نویسندهٔ تذکره معروف فارسی گویان معاصر پاکستان و آقای احمد فراز شاعر معروف و رئیس بنیاد ملی نشر کتاب و-آقای حسن رضوی و آقای مشکور حسین یاد منتقد معروف و دکتر مظفر عباس و دکتر سعادت سعید و دکتر اصغر ندیم ملک که در این سمینار شرکت کردند.

شاعران و ادیبانیکه از نقاط مختلف بریتانیا شرکت کردند، عبارت بودند از خانم نور جهان نوری و خانم پاکیزه بیگ و خانم پروین میرزا و آقای عاشور کاظمی شاعر معروف انگلستان و آقای کیانوش و دکتر مختار الدین احمد و دکتر اعظم امروهوی و آقای باقر نقوی و آقای اکبر حیدرآبادی و آقای صفی حسن و خانم شبانه انجم. اندیشمندان و پژوهشگران چندین مقاله تحقیقی بعنوان سبک پاکستانی در شعر فارسی گویان معاصر پاکستان، آقا صادق و اقبال، سبک غزل و فن موسیقی و کتاب جوهر عروض و شعرهای ضد استعمار و عشق رسول (ص) و آل رسول، و افکار انقلابی آقا صادق، در این سمینار ارائه شد. در پایان دیوان فارسی چاپ اخیر بعنوان "قند فارسی" به مهمانان گرامی اهداء گردید.

آثار آقا صادق بالغ بر ۲۵ کتاب به نظم و نثر می باشد که چندین بار به چاپ رسیده است. غزل وی از موضوعات مختلف مشحون است مانند عواطف و احساسات عشق، تصوف، عرفان، فلسفه و اخلاق و بدون اغراق می توان گفت که وی غزلسرای توانای این عصر بوده است. غزل را در تتبع استادان پیشین سروده است مانند حافظ و سعدی و گاه گاه از شیوهٔ نظیری و ظهوری هم پیروی کرده است. کلام صادق از حیث محاسن معنوی و محاکات صوتی و صنایع لفظی هم بسیار جالب است وی بیشتر قطعات و منظومات سروده است و قدرت کلام وقوت انسجام در این منظومات هویداست.

محفل تجلیل برای آقای حسنین کاظمی شاد شاعر ذواللسانین اسلام‌آباد

محفلی برای تجلیل و تقدیر از خدمات شعر و ادب آقای شاد کاظمی به اهتمام بزم جام ادب بروز شنبه دوم سپتامبر ۱۹۹۵ م در تالار مرکز ملی پاکستان اسلام‌آباد بریاست دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی برگزار گردید که در آن عدّه کثیری از شاعران و ادیبان این ناحیه از قبیل آقای شوکت واسطی سید ظهیر زیدی و انجم خلیق فردوس عالم و مقصود جعفری و نیسان اکبرآبادی و علمدار سید شرکت کردند.

آقای حسنین کاظمی شاد کوششهای بسیار برای احیای شعر فارسی در این دیار کرده‌اند و به هر دو زبان فارسی و اردو و شعر سروده چندین مجموعه کلام را به‌طبع رسانیده‌اند از قبیل "چنگ عشق" که اثر پرفروغ او و دارای بیان شیرین و دلپذیر فارسی است اخلاق عالی و شیوه های شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است.

از اشعار وی میتوان شاخ گلی چند فراچید که ادب پژوهان را ارمغان باشد و فارسی زبانان را گل بدامان

هر چیز وقف عشق شد و صبرمانده بود — آنهم بیک تبسم جانان فروختیم
آن سوز عشق و شور محبت که داشتیم — در اصفهان و مشهد و تهران فروختیم
کالای عشق اینقدر ارزان نبود شاد — صد آرزو به جنبش مژگان فروختیم

بیرون چه کنی از چمن خویش چو خارم — گلزار محبت گل بی خار ندارد
عشق است و هزاران غم و اندوه و مصیبت — بیمار محبت دگر آرار ندارد
از شاد حزین قهر مکن ای بت طناز — بی چاره بجز مهر و وفا کارندارد

بعضی از آثار حسنین کاظمی بقرار زیر می باشد

۱ - چنگ عشق	مجموعه غزلیات فارسی
۲ - چشم کمخواب	مجموعه غزلیات اردو
۳ - توشه	مجموعه منظومات
٤ - کربلا - دشت خون	نثر اردو

جلسهٔ معارفه رایزن فرهنگی جدید

روز دوشنبه ۱۳/ شهریور ۱۳۷۴ مطابق ٤ / سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه معارفه جناب آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جدید جمهوری اسلامی ایران در هتل هالیدی ان اسلام‌آباد به اهتمام انجمن دوستی ایران و پاکستان بریاست جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان و شخصیت های ممتاز فرهنگی پاکستان و نمایندگان فرهنگی سایر کشورها در پاکستان تشکیل شد. آقای ذوعلم فارغ التحصیل دانشگاههای اصفهان و تهران و حوزه علمیه قم و متخصص علوم اسلامی و برنامه ریزی هستند و قبل از مأموریت جدید ایشان مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در آمور آموزش و برنامه ریزی بودند. آقای مرتضی پویا رهبر حزب جهاد و صاحب امتیاز روزنامه "مسلم" اظهار فرمودند که زبان فارسی بصورت زبان مستضعفین درآمده است پاکستان و ایران که همیشه نزدیک ترین روابط دوستانه داشته هیچوقت به هیچ کشور همسایه تجاوز نکرده و نخواهند کرد. ایشان تأکید فرمودند که زبان فارسی باید احترام و مقام خود را در میان مستضعفین حفظ کند. ضمن تشکر از حضار و بانیان جلسه درباره آقای ذوعلم سابقه طولانی مناسبات دوستانه ایران و پاکستان و نزدیکی افکار بلند علامه اقبال لاهوری و قائداعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان و با آرمانهای انقلاب اسلامی ایران صحبت کردند. در پایان جناب آقای سفیر کبیر اظهار امیدواری کردند که آقای ذوعلم از موقعیت استفاده کرده تلاش و کوشش های جدی برای تحکیم بیشتر روابط فرهنگی بین دو کشور برادر و همسایه بعمل آورند. ایشان به فعالیتهای بانوان و شرکت ۳۰ نفر از بانوان ایران در کنفرانس زنان در بیجنگ چین اشاره فرموده تأکید فرمودند که کشورهای اسلامی باید بیش از پیش ازین نیروی عظیم زنان استفاده کنند. در پایان جلسه از حضار محترم پذیرائی بعمل آمد.

جلسه تودیع سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان :

روز سه شنبه ۲۱/شهریور ۱۳۷٤ برابر با ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه تودیع و تجلیل از آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ابران و پاکستان اسلام‌آباد در محل مرکز با شرکت جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان وعده‌ای از استادن دانشگاههای پاکستان و دانشمندان و شعراء و نویسندگان معروف این کشور از جمله دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال و خانم شگفته موسوی رئیس بخش فارسی و دکتر مهرنور محمد مؤسسه زبانهای نوین و دکتر علیرضا نقوی بخش فارسی دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام‌آباد و آقای جان

عالم رئیس بخش اردو و فارسی دانشکده دولتی پسرانه اسلام‌آباد و سید مرتضی موسوی مدیرکل مراکز ملی پاکستان و خانم محموده هاشمی رئیس بخش برنامه های برون مرزی رادیو پاکستان و دکتر عارف نوشاهی محقق فارسی تشکیل شد. از میان هیئت استادان دانشگاه پنجاب لاهور آقایان دکتر ظهور اظهر رئیس دانشکده خاورشناسی و دکتر آفتاب اصغر استاد فارسی دانشکده خاورشناسی و همچنین دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام‌آباد و آقای مقصود جعفری استاد انگلیسی و شاعر فارسی و دکتر محمد صدیق مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامه اقبال و دکتر گوهر نوشاهی معاون فرهنگستان پاکستان و خانم دکتر فرحت ناز استاد فارسی دانشکده دولتی دخترانه اسلام‌آباد و رئیس بخش بانوان انجمن فارسی اسلام‌آباد از خدمات آقای اسعدی و مرکز تحقیقات فارسی سخن راندند و آقایان حسنین کاظمی و سلمان رضوی و دکتر محمد حسین تسبیحی شعرای ممتاز فارسی بصورت شعر خدمات سرپرست مرکز را مورد ستایش قراردادند. آقای اسعدی در ضمن نطق خود به خاطرات شیرین دوران اقامت خود در پاکستان اشاره و از همکاری دوستان و محققان پاکستانی اظهار تشکر کردند. آقای ذوعلم رایزن فرهنگی جدید جمهوری اسلامی ایران طی سخنرانی خود اهداف مرکز تحقیقات فارسی را شرح داده به لزوم تشید مناسبات فرهنگی بین دو کشور برادر و همکیش ایران و پاکستان تأکید کردند. در پایان آقای سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران از قدمت روابط دوستانه دو ملت و اشتراک منافع ایران و پاکستان و اهمیت فارسی درین سامان بویژه پس از استقلال ایالتهای مسلمان نشین آسیای مرکزی مفصل صحبت کردند. سپس با صرف شام این جلسه تودیع به پایان رسید.

مصاحبه مطبوعاتی انجمن فارسی پاکستان

روز چهارشنبه ۲۲/ شهریور ۱۳۷٤ برابر با ۱۳/ سپتامبر ۱۹۹۵ ساعت چهار بعد از ظهر مصاحبه ای مطبوعاتی به اهتمام انجمن فارسی پاکستان با شرکت آقایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن و دکتر ظهور احمد اظهر رئیس دانشکده خاورشناسی لاهور، دکتر ظهورالدین احمد و دکتر آفتاب اصغر و آقای نوازش علی استادان بخش فارسی دانشکده خاورشناسی و دکتر علیرضا نقوی استاد فارسی و دکتر محمد صدیق شبلی مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامه اقبال تشکیل شد. تعداد زیادی از روزنامه نویسان و نمایندگان خبرگزاریها درین مصاحبه حضور داشتند. پس از قرأت آیاتی از قرآن مجید آقای دکتر ظهور اظهر درباره وضعیت کنونی زبان فارسی در مؤسسات آموزشی پاکستان و اهمیت آن نظرات خود را ارائه دادند. سپس دکتر آفتاب اصغر درباره همین موضوع اظهار

نظر فرمودند. سپس اساتید محترم به پرسشهای روزنامه نویسان و نمایندگان خبرگزاریها پاسخ دادند و یادداشتهایی درباره موضوع کنفرانس به زبان فارسی و انگلیسی و اردو بین نمایندگان مطبوعات توزیع گردید. در پایان پذیرایی شرکت کنندگان این کنفرانس بعمل آمد.

تأسیس انجمن فارسی در بلتستان

بلتستان دارای سابقهٔ تاریخی و فرهنگی درخشانی است که پس از ورود اسلام توسط عرفا و علمای ایرانی مخصوصاً میر سید علی همدانی، تحت تأثیر فرهنگ غنی اسلام و ایران قرار گرفت به طوری که امروزه بلتستان به ایران کوچک شهرت دارد و مردم آن از طرفداران صمیمی انقلاب اسلامی و فارسی دان هستند. در طول قرنها که دهها شاعر فارسیگو و نویسندگان چیره دست از این مرز و بوم برخاستند و خدمات بزرگی به زبان و ادبیات فارسی نمودند و اکنون نیز مشغول فعالیت هستند.

ادباء و اساتید این دیار بتاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۷۴ هـ‌ش (۱۹ اوت ۱۹۹۵م) جلسه‌ای در شهر سکردو برگزار کردند و طی آن انجمن فارسی بلتستان تأسیس گردید. اهداف این انجمن گسترش زبان فارسی در مراکز آموزشی، تشکیل کلاسهای فارسی آموزی، چاپ و نشر آثار شعراء و نویسندگان بومی ، تشکیل گردهمائیها، برگزاری مناسبتهای مهم و ایام‌الله می باشد. مسئولین برجستهٔ انجمن از قرار ذیل می باشند :

۱ - بنیانگذار و مسئول ارتباطات عمومی : سید محمد رضوی بلتستانی ، نویسنده و فارسی دان.

۲ - رئیس انجمن : پروفیسور سید فاضل شاه زیدی رئیس بخش فارسی، دانشکدهٔ دولتی سکردو.

۳ - دبیرکل : پروفیسور حشمت علی کمال الهامی، استاد دانشکده و شاعر فارسی

وفیات

درگذشت یک ادیب سخنور

ادیب محقق و سخنور معروف و روز نامه نگار سرشناس الحاج سرفراز حسین خان جعفری متخلص به تحسین روز سه شنبه شانزدهم ماه مه ۱۹۹۵ برابر با ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷٤ بسن ۸۷ سالگی در راولپندی فوت کرد.

مرحوم تحسین جعفری در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ در دهکده منگنار در کشمیر نزدیک پونچهہ بدنیا آمد. وی سردبیر روزنامه های هفتگی "کشمیر" و "آزاد کشمیر" بود و مقاله های وی در روزنامه ها و مجلات معروف کشور از جمله مجله وحدت اسلامی انتشار می یافت. از مؤلفات وی به نثر و نظم اردو "سرمایه نجات" و بهتر پیاسے(هفتاد و دو نفر تشنه) و مسلک شبیر و اقبال و سچی کهانیان (قصه های راست) و معاون ریاضی (کتابی در ریاضی)، جغرافیای پونچهہ، سفینه نجات، جنت سوزان، سُچّےموتی (گوهرهای اصیل) و چراغ مصطفوی منتشر و بعضی ازکتابهای وی هنوز انتشار نیافته است. کتاب وی به نام "پوشه تهئر" بزبان کشمیری جزو کتابهای درسی بخش کشمیر شناسی در دانشگاه پنجاب می باشد. وی پنج پسر به نام آقایان نثار جعفری و سرگرد (بازنشسته) رفیق جعفری (شاعر و ادیب و خطیب) و مقصود جعفری (استاد زبان انگلیسی و شاعر اردو و انگلیسی و فارسی و مشاور نخست وزیر کشمیر آزاد) و شفیق جعفری و انوار حسین جعفری که همه ادیب و سخنور هستند و یک دختر دارد.

اداره دانش از پروفسور مقصود جعفری و سایر بازماندگان مرحوم تحسین تسلیت نموده، خواستار آمرزش و تعالی مراتب و درجات مرحوم از درگاه خداوند متعال می باشد.

شعری که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در رثای مرحوم سروده‌اند، جداگانه در همین شماره منتشر می گردد.

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

تحسین نامه

در رثاءِ درگذشت الحاج سرفراز حسین خان تحسین جعفری رحمة الله علیه رحمةً واسعةً

تحسین جعفری چو برفت از جهان ما   گریان و غمزده همه یاران باوفا
گشته خزان، گل و گلزار و گلستان   از رفتن ادیب و سخندان خوشنوا
تحسین جعفری که دلش زنده بود و خوش   آه و دریغ و درد که رفت ازمیان ما
شیرین زبان و نوحه گر و مرثیه نگار   تحسین جعفری گل یارانِ باصفا
مقصود جعفری که بُوَد پور آن بزرگ   مرگ پدر زده به دلش زخم جان گزا
تاریخ فوت او به حروف جُمل بُود   اینگونه از سخنور افسرده بینوا
"تحسین جعفری همه با سالک طریق"   پیوسته در طریق محبت زده عصا
"مهر عروج آیینهٔ اسرار جعفری"   تاریخ هجری آمده از درگه خدا
۱۴۱۵ هـ ق
"تحسین جعفری سر دولت مشام پاک"   تاریخ عیسوی شده در نغمه جان فزا
۱۹۹۵ م
همواره جان و دل طلبد یار رفته را   یعنی که گوش جان همه دارد از و صدا
جنّات عدن و دوحهٔ طوبیٰ و جوی شیر   یا رب نصیب حضرت تحسینِ ما نما

پیمانگر محبت و یارانِ جعفری
دارد نوای ناله و زاری ازین "رها"

ظہیر زیدی: اسلام آباد

میر تقی میر اور ان کی فارسی شاعری

میر محمد تقی میر خلف ارشد میر محمد علی متقی کا شرفائے اکبر آباد (آگرہ) میں شمار ہوتا تھا سراج علی خان آرزو جو زبان فارسی کے معتبر اور مسلم الثبوت محقق تھے نے "گلزار ابراہیمی" میں لکھا ہے کہ میر کا ان سے دور کا رشتہ تھا اور عوام میں خان آرزو کے بھانجے مشہور تھے۔ چونکہ خان آرزو کی ہمشیرہ میر کی سوتیلی ماں تھیں۔(۱)

میر کی ولادت ۱۱۳۵ھ اور وفات ۱۲۳۵ھ یا ۱۲۲۵ھ بمطابق ۱۸۰۸ء ہوئی (۲) میر کا قد میانہ لاغر اندام، گندمی رنگ تھا۔ ہر کام متانت اور آہستگی سے کرتے تھے، بات بہت کم اور آہستہ آواز میں نرمی کے ساتھ، ضعیفی نے ان صفتوں کو اور بھی قوی کر دیا تھا۔

میر کی عمر ابھی ۱۱ سال کی تھی کہ ان کے والد کا انتقال ہو گیا، ان کی صوفیانہ ریاضتوں کا ذکر میر نے اپنی آپ بیتی (۳) میں کیا ہے، میر کے منہ بولے چچا امان اللہ درویش جو کہ میر کے والد کے جگری دوست تھے بھی رحلت کر گئے جنکا میر کو بے حد رنج تھا، بچپن کے ان واقعات نے ان کے ذہن پر رنج والم کے دیرپا نقوش ثبت کئے جن سے ان کی شاعری حدر درجہ متاثر ہوئی، والد کی وفات کے بعد ان کے سوتیلے بھائی محمد حسین نے بھی ان کے سر پر دست شفقت نہ رکھا، چنانچہ عمر ۱۱ سال اور بقول آسی و شاہ سلیمان ۱۴ یا ۱۷ سال کی تھی جب میر بڑی کسمپرسی کے عالم میں بسلسلہ معاش ۱۱۴۳ھ کے اواخر میں دہلی منتقل ہوئے (۴) دہلی میں نواب صمصام الدولہ رئیس دہلی نے جو میر کے والد کے قریبی دوست تھے اپنی سرکار سے ایک روپیہ روزینہ مقرر کر دیا، مگر نواب صمصام بھی نادر شاہ کی جنگ میں مارے گئے تو میر کا روزینہ بند ہو گیا اس کے بعد میر اکبر آباد واپس آگئے مگر اس مرتبہ یہاں آکر اور زیادہ پریشان ہوئے اور پھر دوسری بار دہلی آگئے (۵) اس بار اپنے سوتیلے ماموں سراج الدین علی خان آرزو کے پاس ٹھہر کر تحصیل علم کیلئے کوشاں ہوئے۔ اس امر میں اختلاف ہے کہ خان آرزو میر کے استاد تھے، میر نے ایک جگہہ اسکا اعتراف کیا ہے، (۷) مگر دوسری جگہہ اس امر پر خاموش رہے (۸) اور لکھا ہے کہ انہوں نے دہلی میں میر جعفر عظیم آبادی اور امروہہ کے میر سعادت علی سے تعلیم حاصل کی۔ بہرحال قرین قیاس یہ ہے کہ خان آرزو نے جو اس زمانے کے ادبا اور شعراء کے مرجع تھے میر کو کچھ نہ کچھ فیض ضرور پہنچایا ہو گا، میر محمد حسین اکبر

آبادی نے بھی اسکی تائید کی ہے (۹)

زندگی کے ناگفتہ بہ حالات کی وجہ سے میر پر جنون کی کیفیت طاری ہو گئی تھی جسکی شدت علاج و معالجہ سے دور تو ہو گئی مگر ان تلخ تجربات نے ذہن پر مستقل اور دیرپا اثرات چھوڑے۔(۱۰) میر بھی اہل کمال لوگوں کی طرح مفلوک الحال رہے۔ میر کو اپنے آگے کسی کی بلندی جچتی نہ تھی، اپنی تنک مزاجی کے سبب میر تمام زندگی راحت وآرام سے محروم رہے اس پر بھی اپنے حال پر فخر کرتے تھے، اگرچہ دہلی میں شاہ عالم کے دربار اور شرفا کی محافل میں میر کی بڑی عزت کی جاتی تھی اور ان کے جوہر کمال اور نیکی اطوار کی وجہ سے سب ان کا احترام کرتے تھے، مگر اپنی مفلوکیت کی بنا پر میر نے ۱۱۹۶ھ میں دہلی کو خیر باد کہا اور لکھنؤ کیلئے روانہ ہوگئے، روانگی کے وقت میر کے پاس گاڑی کیلئے کرایہ تک نہ تھا۔ ناچار ایک شخص کے ساتھ شریک راہ ہوگئے، راستے میں اس نے میر سے گفتگو کی تو میر نے اسکو ایسا کرنے سے یوں کہہ کر منع کیا کہ صاحب میری زبان کو خراب نہ فرمائیں۔

میر نے لکھنؤ پہنچ کر ایک سرائے میں قیام کیا، وہاں معلوم ہوا کہ ایک مشاعرہ ہے، میر غزل لکھ کر مشاعرے میں شریک ہوئے، میر کی وضع قطع پرانی، کھڑکی دار پگڑی، پچاس گز کا جامع، ایک پورا تھان پتولئے کا کمر میں بندھا، ایک رومال سنہری پٹڑی دار تہہ کیا ہوا کمر میں آویزاں، مشروح کا پاجامہ جس کے عرض کے پائچے، ناگ یعنی انی دار جوتی جسکی ڈیڑھ بالشت اونچی نوک، کمر میں ایک طرف تلوار دوسری طرف کٹار اور ہاتھ میں جریب، غرض کہ جب محفل مشاعرے میں داخل ہوئے تو شہر لکھنؤ کے نئے انداز، نئی تراشیں، بانکے، ٹیڑھے جوان جمع، میر کو دیکھکر سب ہنسنے لگے، یہ غریب الوطن، زمانے کے ہاتھ شکستہ، بہت دل تنگ ہوئے اور عجیب مایوسی کے عالم میں ایک سمت بیٹھ گئے۔ جب شمع میر کے سامنے آئی تو پھر لوگوں نے ان کو دیکھا اور کانا پھوسی کرنے لگے، کچھ نے ازراہ مزاح میر کا وطن دریافت کیا تو میر نے یہ قطع فی البدیہہ کہہ کر غزل میں شامل کر لیا:

کیا بودوباش پوچھو ہو پورب کے ساکنو — ہم کو غریب جان کے ہنس ہنس پکار کے
دلی جو ایک شہر تھا عالم میں انتخاب — رہتے تھے منتخب ہی جہاں روزگار کے
اسکو فلک نے لوٹ کے ویران کر دیا — ہم رہنے والے ہیں اسی اجڑے دیار کے

لکھنؤ میں میر کی شہرت آگ کی صورت پھیل گئی، میر کی خبر نواب آصف الدولہ کو بھی ہوئی، نواب نے مبلغ ۲۰۰ روپیہ ماہانہ وظیفہ دینا شروع کر دیا، میر نے لکھنؤ میں بھی اپنی

تنک مزاجی کو ترک نہ کیا، نواب صاحب نے غزل کی فرمائش کی، میر نے تین دن تک نواب کی فرمائش پوری نہ کی نواب نے یاددہانی کرائی، میر نے تیوری بدل کر کہا جناب عالی غلام کی جیب میں تو بھرے ہی نہیں کہ کل آپ نے فرمائش کی آج غزل حاضر کر دے، نواب نے کہا خیر میر صاحب جب طبیعت حاضر ہو گی کہہ دیجیئے گا۔ ایک دن نواب نے بلا بھیجا، جب پہنچے تو دیکھا نواب حوض کے کنارے کھڑے ہیں، ہاتھ میں چھڑی ہے، پانی میں لال سبز مچھلیاں تیرتی پھرتی ہیں، آپ تماشہ دیکھ رہے ہیں، میر کو دیکھ کر بہت خوش ہوئے اور کہا میر صاحب کچھ فرمایئے، میر نے غزل سنانی شروع کی، نواب سنتے جاتے تھے، نواب کہتے جاتے تھے کہ ہاں پڑھئے، آخر چار شعر پڑھکر میر ٹھہر گئے اور بولے پڑھوں کیا، آپ تو مچھلیوں سے کھیلتے ہیں، متوجہ ہوں تو پڑھوں، نواب نے کہا جو شعر ہو گا آپ متوجہ کر لے گا۔ میر کو یہ بات زیادہ ترنا گوار گذری۔ غزل جیب میں ڈال کر چلے گئے اور پھر جانا چھوڑ دیا چند روز کے بعد ایک دن بازار میں چلے جاتے تھے کہ نواب کی سواری سامنے سے آ گئی، دیکھتے ہی نہایت محبت سے بولے کہ میر صاحب آپ نے تو بالکل ہمیں چھوڑ دیا۔ کبھی تشریف بھی نہیں لاتے میر نے کہا بازار میں باتیں کرنا آداب شرفا نہیں، یہ کیا گفتگو کا موقع ہے، غرض بدستور اپنے گھر بیٹھے رہے اور فقر و فاقہ میں گذارہ کرتے رہے۔ آخر ۱۲۳۵ھ میں فوت ہوئے اور سو برس کی عمر پائی۔ ناسخ نے تاریخ کہی کہ "واویلا مرد شہہ شاعراں

تصانیف (۱) کلیات نظم اردو جس میں غزلیات کے ۶ دیوان، چند صفحے جن پر میر نے فارسی کے عمدہ متفرق اشعار پر اردو مصرعے لگا کر مثلث اور مربع کیا ہے جو میر کی ایجاد ہے چار قصیدے منقبت میں، ایک نواب آصف الدولہ کی تعریف میں، چند مخمس، ترجیع بند، رباعیات، مستزاد، ۲ واسوخت، ایک ہفت بند ملا حسن کاشی کی طرز پر شاہ ولایت کی شان میں، مثنویاں (۲) نکات الشعرا۔ (۳) ذکر میر (۴) دیوان فارسی (۵) فیض میر (۶) مراثی۔

میر کی غزلوں سے منتخب کردہ اشعار کے بارے میں کہا گیا ہے کہ وہ ان کے ۲، نشتر ہیں، مگر یہ قیاس ہی ہے، اس لئے کہ انکا جو شعر پڑھا جاتا ہے وہ ان ۲، میں شمار کیا جاتا ہے (۱۲) میر نے زبان اور خیالات میں جسقدر فصاحت اور صفائی پیدا کی اتنا ہی بلاغت کو کم کیا ہے یہی سبب ہے کہ غزل اصول غزلیت کے لحاظ سے سودا سے جو ان کے ہم عصر تھے بہتر ہے میر کا صاف اور سلجھا ہوا کلام اپنی سادگی میں ایک انداز رکھتا ہے اور فکر کو لذت بخشتا ہے، اسی وجہ سے خواص میں معزز اور عوام میں ہر دل عزیز ہے، حقیقت میں میر نے سوز کا رنگ لیا مگر ان کے یہاں فقط باتیں ہی باتیں ہیں، میر نے ان میں مضمون داخل کیا اور گھریلو

زبان کو متانت کا رنگ دیکر محفل کے قابل کیا، چونکہ مطالب کی وقعت، مضامین کی بلند پروازی، الفاظ کی شان و شکوہ، بندش کی چستی، لازمہ قصاید کا ہے وہ طبیعت کی شگفتگی اور جوش و خروش کا ثمر ہوتا ہے اسواسطے میر کے قصیدے کم ہیں، انہوں نے طالب سخن پر روشن کر دیا، کہ قصیدہ اور غزل دونوں میدانوں میں دن رات کا فرق ہے اور اسی منزل میں آکر سودا اور میر کے کلام کا حال کھلتا ہے۔

امراء کی تعریف میں قصیدے نہ کہنے کا یہ بھی سبب تھا کہ توکل اور قناعت انہیں بندے کی خوشامد کی اجازت نہ دیتی تھی یا خود پسندی اور خود بینی جو انہیں اپنے میں غرق کئے دیتی تھی وہ زبان سے کسی کی تعریف نکلنے نہ دیتی تھی چنانچہ کہتے ہیں اور خوب کہتے ہیں:۔

مجھکو دماغ وصف گل و یاسمن نہیں	میں جوں نسیم بادہ فروش چمن نہیں
کل جا کے ہم نے میر کے در پر سنا جواب	مدت ہوئی کہ یاں وہ غریب الوطن نہیں

میر کی زبان شستہ، کلام صاف، بیان ایسا پاکیزہ جیسے باتیں کرتے ہیں، دل کے خیالات جو کہ سب کی طبیعتوں کے مطابق ہیں محاورہ کا رنگ دیکر باتوں باتوں میں ادا کر دیتے ہیں اور زبان میں خدا نے ایسی تاثیر دی ہے کہ وہی باتیں ایک مضمون بن جاتی ہیں، اسی واسطے ان میں بہ نسبت اور شعراء کے اصلیت کچھ زیادہ قائم رہتی ہے بلکہ اکثر جگہ یہی معلوم ہوتا ہے گویا نیچر کی تصویر کھینچ رہے ہیں۔یہی سبب ہے کہ دلوں پر اثر بھی زیادہ کرتی ہیں، وہ گویا اردو کے سعدی ہیں عاشق مزاج شعراء کی رنگینیاں اور خیالات کی بلند پروازیاں ان کے مبالغوں کے جوش و خروش سب کو معلوم ہیں مگر اسے قسمت کا لکھا سمجھو کہ ان میں میر کو شگفتگی یا بہار عیش و نشاط یا کامیابی وصال کا لطف کبھی نصیب نہ ہوا۔وہی قسمت کا غم جو ساتھ لائے تھے اسکا دکھڑا سناتے چلے گئے جو آج تک دلوں میں اثر اور سینوں میں درد پیدا کرتے ہیں کیونکہ ایسے مضامین اور شعراء کے لئے خیالی تھے، ان کا کلام صاف کہدیتا ہے کہ جس دل سے نکل کر آیا ہوں وہ غم و درد کا پتلا ہی نہیں حسرت و اندوہ کا جنازہ بھی تھا۔ ہمیشہ وہی خیالات لبے رہتے ہیں جو دل پر گذرتے تھے وہی زبان سے کہہ دیتے تھے اور سننے والوں کیلئے نشتر کا کام کر جاتے تھے۔ان کی غزلیں کہیں شربت اور کہیں روح افزا ہیں، مگر چھوٹی چھوٹی بحروں میں فقط آب حیات بہاتے ہیں۔جو لفظ منہ سے نکلتا ہے تاثیر میں ڈوبا ہوا نکلتا ہے۔

مولانا حالی کا خیال ہے کہ اردو میں سب سے پہلے میر نے عشقیہ قصے بصورت مثنوی

لکھے ۔ عبد السلام ندوی نے دعوی کیا ہے کہ میر مثنوی کے موجد ہیں اور انکا عمدہ نمونہ پیش کرتے ہیں (۱۴) مگر یہ رائے درست نہیں ۔ میر کی مثنویوں سے پہلے بھی اردو میں ہر قسم کی مثنویاں دکن میں موجود تھیں اور زبان اور لہجے کے تفاوت کے باوجود دکن کی مثنویاں کافی کامیاب ہیں ۔ (۱۵)

"گلشن بے خار" میں میر کا تذکرہ اس طرح کیا گیا ہے۔

میر تخلص افصح فصحا اشعر شعرا سخنور عالیمقام محمد تقی نام از اہل اکبر آباد خواہر زادہ سراج الدین علیخان آرزو ست لطافت با طبعش ہمزاد است و با کلامش حرف عیر زمزمہ بلبل و فغان خاد طوطی ناطقہ شکر بارش رونق بازار غنا دل شکستہ و صفر خامہ گلستان نگارش نالہ بر لب مرغ بستانی بستہ صفحہ خیالش بجلوہ ریزی لالہ عذاران افکار والا دیز چون اندیشہ عاشق قطعہ گلزار است و رشحہ قلمش در شگفانیدن گلہای مضامین تازہ ہمرنگ ابر نوبہار تسدآہ دردناک بتاثیر یک مصراع او نیست و ہزار عزائم تسخیر ہم نسون نیم بیتش گو حلاوت سخنش بکام مشتاقان گوارا تر از شہد لعل شکر بار است و نمک گفتارش بمذاق شوریدہ طبعان با مزہ تر از پستہ تبسم دلدار [illegible] اگر سحر است سحر حلال است و فکرش اگر از قوت کمتسبی است از چہ اعجاز [illegible] تطبیہ [illegible] م دارد [illegible] مثنوی گوئی گو [illegible] پایہ پست و بلند کہ در کلامش [illegible] در رطب و یابس کہ در ابیاتش [illegible] و از نثرش نیکلی کہ گفتہ اند فرد شعر گرا [illegible] از باشد بی بلند و پست نیست + در ید بیضا ہمہ انگشتہا یکدست نیست + و [illegible] سخن درینباب تحت ترجمہ مرزا رفیع سودا گذشت و لنہایت چیدہ و سرہ ست فلتید کرششش دیوان ریختہ با اصناف سخن نظم کرد مسدس کہ بمضامین واسوخت گفتہ تازہ شہرت بر رو دارد از اقسام شاعری در قصیدہ فکر خوشی ندا شتہ چند انکہ غزلش بلند مرتبہ تر است ہمچنان قصیدہ اش پست پایہ تر در بد و حال بشاہجہان آباد آمد تمتع نیافتہ ناکام برگشتہ در لکھنو بسر رانید و باحتیاج از سرکار نواب وزیر الممالک بہا درمی یافت

ہمہ ہران جا بسیر ملک بعدم شتافت دیوانہا یش ملاحظہ شد

میر کو نہ صرف اپنے زمانے میں کامیابی اور معراج حاصل ہوئی بلکہ آتے زمانے تک میر کی شاعری کو سند حاصل رہے گی ۔ میر کو ہر زمانے کے شعراء نے خراج تحسین پیش کیا ہے، مثلاً ناسخ کہتے ہیں: آپ بے بہرہ ہے جو معتقد میر نہیں ۔

غالب: ریختہ کے تمہیں استاد نہیں ہو غالب کہتے ہیں اگلے زمانے میں کوئی میر بھی تھا

میر کی فارسی شاعری:

میر نے اردو شاعری کی بدولت شہرت حاصل کی اور اسکا چرچہ بجا ہوا اگر میر نے فارسی شاعری میں بھی کمال حاصل کیا ہے ۔ اور جیسے جیسے زمانہ آگے بڑھتا جائیگا ان کی فارسی شاعری کے بھی جوہر کھلتے جائیں گے اور یہ بھی اپنے نقطہ عروج پر پہنچ جائے گی ۔ انشاء اللہ

مولانا امتیاز علی خاں عرشی: نقوش، میر تقی میر نمبر ۳ ص ۸-۷ پر رقمطراز ہیں:

رضا لائبریری رام پور میں میر تقی میر کے کلیات کا ایک بہت اچھا نسخہ محفوظ ہے ۔ اس میں نکات الشعراء کے علاوہ ان کی نظم و نثر سارا کام ایک تا چھپے اردو دیوان، دیوان فارسی، فیض میر اور ذکر میر شامل ہیں، دیوان اول کے خاتمے (ورق ۲۴۷ ب) میں کاتب نے لکھا ہے ۔ ۱۷

"دیوان اول سن تصنیف میر محمد تقی صاحب بتاریخ بست و ہفتم شہر رمضان سنہ یکہزار دوصد و چہل و پنج ہجری بخط بدربط فقیر حقیر پر تقصیر بندہ شیخ لطف علی حیدری حسب فرمائش مرزا صاحب کرم گستر مرزا قنبر علی صاحب، دام اشفاقہ، اختتام پذیرفت" کلیات کے آخری ورق (۸۲۳ ب) میں لکھا ہے ۔

الحمد اللہ کہ بفضل ایزد مستعان و عنایت آئمہ علیہ الصلوات والسلام کلیات میر محمد تقی میر صاحب غفر اللہ ذنوبہ بتاریخ مسلخ شہر رمضان المبارک سنہ یکہزار و دوصد و چہل و شش ہجری بروز دوشنبہ یک روز باقی ماندہ از خط بدربط احقر العباد شیخ لطف علی حیدری بپاس خاطر فرمائش مرزا قنبر علی صاحب زاد اشفاقہ صورت اختتام پذیرفت"

ان دونوں تحریروں سے معلوم ہوتا ہے کہ شیخ لطف علی حیدری نے مرزا قنبر علی صاحب کیلئے ایک برس اور دو یا تین دن میں اسے لکھا اور ۲۹ رمضان ۱۲۴۶ھ (۱۲ مارچ ۱۸۳۱ء اسکی تاریخ اختتام تھی ۔

اس کی کتابت بھی اہتمام سے کی گئی ۔ چنانچہ ذکر میر کو چھوڑ کر اور سب کتابوں کے شروع میں خوبصورت طلائی لوح اور پوری کتاب میں رنگین جدول کھینچی گئی ہے پوری

کتاب کے اوراق کی تعداد ۸۲۳ ہے اور فل اسکیپ ناپ کا ۱۷ استری مسطر کام میں لگایا گیا ہے کتابی کیڑوں نے اسے پڑھنے کی کوشش کی مگر شاید میر کی قنوطیت نے ان کے کام و دہن پر اچھا اثر نہ کیا اس لئے کتاب کے صفحے بد نمائی سے اور اشعار کے لفظ قطع و برید سے محفوظ رہے

اس کلیات کے فارسی حصہ (دیوان ـ فیض میر ـ ذکر میر) کے بارے میں صرف اتنا کہنا ہے کہ اس میں ذکر میر کا پہلا ایڈیشن شامل ہے، جو میر صاحب نے پچاس سال کی عمر میں لکھا تھا اور نسخہ مطبوعہ کے صفحہ ۱۲۸ کی سطر ۴ کے اس مصرع پر ختم ہوتا ہے۔

"این شامت اعمال قیامت بسر آورد"

ہمارے نسخہ میں اس مصرع کے بعد حسب ذیل عبارت بھی پائی جاتی ہے جو دوسرے ایڈیشن میں حذف کر دی گئی۔

"چنانچہ ظاہر است حسام الدین خاں در حقیقت از میارفت، چرا کہ بدست دشمنان جانی افتادہ است تا مقدور زندہ نخواہند گذاشت پیشتر اختیار خداست کہ او بر ہمہ چیز قادر است۔

احوال فقیر از سہ سال آنکہ چون قدر دانی درمیان نیست، و عرصہ روزگار بسیار تنگ است، توکل بخدائی کریم کہ او رزاق ذی القوۃ المتین است کردہ بخانہ نشستہ ام ظاہراً اسباب با اعزہ چند مثل ابو القاسم خاں برادر خورد عبد الاحد خاں مجد الدولہ و وجیہ الدین خاں برادر حسام الدین خان و بیرم خان صاحب، خلف الصدق بہرام خان کلاں کہ در آدمی روشی یکتائی روزگار خود اند و قطب الدین خاں پسر سعد الدین خاں خانساماں اگر چہ سنش کم است اما فہم درستی دارد و خالی از سعادت مندی نیست و قاضی لطف علی خان کہ او میانہ می زید، گاہ گاہ ملاقات کردہ می آید، خواہ از دست ایشان اتنفاعی برسد یا نرسد، مایۂ توکل ہمیں صاحبانند و گاہی اینچنیں ہم اتفاق میشود کہ کسی فقیر و شاعر و متوکل دانستہ بطریق نذر چیزی میفرستند محل شکر است اکثر قرضداری میباشم و بعسرت تمام بسر میکنم" (ورق ۸۱۵-۸۱۶ الف)

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری اپنے مقالہ بہ عنوان: (میر کا دیوان فارسی، قلمی و غیر مطبوعہ ایک تعارف (نقوش) میں لکھتے ہیں:

فارسی کے بلند پایہ شاعر، ممتاز ناقد اور ماہر لغات سراج الدین علی خاں آرزو (متوفی ۱۱۶۰ھ) نے اپنے تذکرہ شعر فارسی مجمع النفائس (سال تصنیف ۱۱۶۴ھ) میں میر کی فارسی شاعری کو درج ذیل الفاظ میں سراہا ہے:

"میر محمد تقی المتخلص بہ میر... در اول بہ مشق اشعار ریختہ، کہ بزبان اردو شعریست بطرز فارسی توغل بسیار نمودہ، چنانچہ شہرہ آفاقست، بعد آن بگفتن اشعار فارسی بطرز خاص گردیدہ، قبول خاطر ارباب سخن، و دانایان این فن گشت، طبعش بہ مضامین تازہ و غیر مبتذل معنی پرداز است و اشعار او بہ لطافت ادا و انداز، از بسکہ ذہن مناسب و طبع ثاقب یافتہ، در ابتدائی مشق شعر رتبہ سخن را بہ پایہ اشتہار رسانید... ہرچند میر دیوان مختصر دارد، اما غزلہای دردمندانہ و عاشقانہ می گوید"۔

آرزو کے بعد اکثر و بیشتر اردو اور فارسی تذکرہ نگاروں نے میر کی فارسی شاعری کی تعریف کی ہے، قیام الدین حیرت نے ۱۱۷۲ھ میں ہندوستانی فارسی شعرا کا تذکرہ مقالات الشعرا.. کے نام سے مرتب کیا، میر نے انہیں فارسی اشعار اپنے ہاتھ سے لکھ کر تذکرے میں شامل کرنے کیلئے بھیجے تھے مؤلف تذکرہ کے الفاظ یہ ہیں:

"در فارسی ہم مہارتی پیدا کردہ، چند شعر خود را بخط خود نگاشتہ برای صاحب خداوند دادہ بود کہ داخل تذکرہ بنمایند.

مصحفی میر کی فارسی شاعری کے بارے میں لکھتے ہیں:

"دعوی فارسی چنداں نہ دارد، اگرچہ فارسی کم از ریختہ نمی گوید، می گفت کہ دو سال شغل ریختہ موقوف کردہ بودم، در آن ایام قریب دو ہزار بیت فارسی صورت تدوین یافتہ"

بہت سے لوگ میر کے فارسی کلام سے واقف نہیں ہیں، ان کی نظر سے نکات الشعرا، ذکر میر اور فیض میر گذری ہیں، لیکن دیوان فارسی نہیں، یہ دیوان ہنوز غیر مطبوعہ ہے، اسکے چند مخطوطات ادبیات اردو حیدرآباد، رضا لائبریری رامپور اور جناب سید مسعود حسن رضوی کے کتاب خاتون میں محفوظ ہیں ایک بیاض قلمی مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کے کتاب خانے میں ہے، ایک نسخہ شاہان اودھ کے کتب خانے میں بھی تھا اس میں ۱۲۰۴ ہجری کی تاریخ بھی درج تھی۔ اس میں ۲۴ صفحات تھے ہر صفحے میں ۱۸ شعر، رباعیات و فردیات ۴۰ صفحات پر مشتمل تھیں، یہ دیوان کہاں ہے کچھ معلوم نہیں۔

متذکرہ بالا مخطوطات میں نسخہ ادبیات اردو حیدرآباد بہت ہی پرانا ہے، یہ میر کی حیات میں نقل کیا گیا تھا۔ ترقیمہ کی عبارت یہ ہے:

"تمام شد دیوان فارسی از میر تقی میر بدست لالہ دولت رام بتاریخ چہارم ذی قعدہ ۱۱۹۲ھ موافق ۲۰ جلوس والا بحسب فرمایش شیخ محمد شکر اللہ تحریر پذیرفت"

نیر مسعود: (ابتدائیہ، دیوان میر فارسی، نقوش میر تقی میر نمبر ۲ (ص ۳۸-۳۷) میں میر

کے بارے میں لکھتے ہیں:

کوئی ساٹھ برس پہلے والد مرحوم پروفیسر مسعود حسن رضوی ادیب کو میر کی غیر مطبوعہ تحریروں کا ایک مجموعہ ملا جسکا ذکر انہوں نے اسطرح کیا:

"ایک زمانہ ہوا کہ اودھ کے شاہی کتب خانوں کی فہرست میں میں نے ذکر میر کا نام دیکھا، حضرت میر کی خود نوشتہ سوانح عمری کی زیارت کیلیئے دل بے چین ہو گیا، میں ان دنوں قدیم اور کم یاب کتابوں کی تلاش میں لکھنؤ کی گلیوں کی خاک چھانتا پھرتا تھا، میری آنکھیں ذکر میر کو ڈھونڈتی تھیں لیکن اسکا پتا کہیں نہ لگتا تھا طلب صادق کی کشش دیکھیئے کہ ایک مدت کے بعد مجھے میر کی غیر مطبوعہ اور نہایت کم یاب تصنیفوں کا ایک مجموعہ ہاتھ آگیا اس مجموعہ میں ذکر میر بھی تھا، میر کا فارسی دیوان بھی تھا اور رسالہ فیض میر بھی تھا"

تذکروں میں میر کی فارسی کے متعلق خود میر کے دو قول ملتے ہیں۔ مصحفی میر کے حالات کے ذیل میں لکھتے ہیں۔ "می گفت کہ دو سال شغل ریختہ موقوف کردہ بودم در آن ایام قریب دو ہزار بیت صورت تدوین یافتہ"۔ دوسرا قول سعادت علی خاں ناصر نے نقل کیا ہے:

"اور میر صاحب یہ شعر فارسی پڑھتے تھے اور کہتے تھے۔

"روئے تراشگاف دری (ے) گر نظارہ کرد ... اے یار رشک بین کہ دلم پارہ پارہ کرد

دیوان میں یہ شعر اس طرح سے آیا ہے

"چشمے بہ یک طرف کہ دلم رشک پارہ کرد، روے تراشگاف درے گر نظارہ کرد"

شیخ علی خریں بیشتر یہ شعر مجھ سے پڑھواتے تھے اور وقت رخصت ایک اشرفی دیتے تھے اور یہ اتفاق ایک ہفتہ میں دو روز ہوتا تھا".... میر کا فریں سے صرف ایک مطلع برفی ہفتہ دو اشرفیوں کی خطیر رقم وصول کرتے رہنا یوں بھی قرین قیاس نہیں ہے۔

مصحفی کے بیان کے مطابق میر اپنے فارسی شعروں کی تعداد ۲ ہزار کے قریب بتاتے ہیں لیکن ان کے فارسی دیوان میں شعروں کی تعداد پونے تین ہزار سے متجاوز ہے، اس فرق کی کئی توجیہیں ممکن ہیں، یا تو میر کی یادداشت نے دھوکا کھایا یا مصحفی سے نقل قول میں غلطی ہوئی۔ یا میر ۲ سال کے اندر قریب ۲ ہزار شعر کا فارسی دیوان تیار کر لینے کے بعد بھی گاہے گاہے فارسی میں شعر کہتے رہے۔ دیوان میر مخطوطہ ادیب میں جا بجا حاشیوں پر غزلیں بڑھائی گئی ہیں۔ ممکن ہے یہ غزلیں فارسی گوئی کے اس ۲ سالہ دور کے بعد کہی گئی ہوں اور

دیوان کی ترتیب اول میں شامل نہ ہوں۔

اس سوال کا تشفی بخش جواب ملنا مشکل ہے کہ میر کی فارسی گوئی کہ وہ دو سال کون سے تھے، فیض میر میں میر کا کوئی فارسی شعر نظر نہیں آتا۔ اگرچہ انہوں نے دوسروں کے شعر درج کئے ہیں۔ لیکن ذکر میر میں انہوں نے اپنے بھی فارسی شعر درج کئے ہیں، فیض میر کا زمانہ تالیف معلوم نہیں ذکر میر آصف الدولہ کے عہد میں تمام ہوئی اور اس زمانے میں میر دانتوں کی تکلیف سے عاجز آکر انہیں نکلوا چکے تھے، اسکا ذکر کرتے ہوئے انہوں نے اپنا یہ شعر لکھا ہے:

روزی خود را بہ رنج از درد دندان می خورم نان بخون تر می شود چون لقمہ نان می خورم

میر کے دیوان فارسی کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ جو مضامین انہوں نے اردو میں باندھے ہیں وہی بے کم و کاست فارسی میں بھی ملتے ہیں، ان اشعار میں بھی میر کی وارفتگی اور سوز و گداز کی مثالیں ملتی ہیں۔

میر فارسی کے ممتاز شعرا۔ میں سے ایک ہیں، اردو کی طرح میر کو فارسی میں بھی ہر صنف میں قدرت حاصل ہے، بد قسمتی سے میر کے فارسی کلام پر تذکرہ نگاروں نے کوئی توجہ نہیں دی، ہاں ۱۹۲۸ء میں رام پور کے "نیرنگ خیال" میر نمبر میں میر کے فارسی کلام کے عنوان سے ایک مقالہ شایع ہوا تھا، ۱۹۴۳ء میں ڈاکٹر ابو اللیث صدیقی نے "میر کا فارسی کلام" کے عنوان سے ایک مضمون لکھا، جناب محمود حسن قیصر امروہوی نے "میر بحیثیت شاعر" ایک مضمون لکھا میر کے فارسی دیوان میں ۵۲۱ غزلیں، ۱۰۳ رباعیات اور ایک مسدس ہیں۔ غزلیں ردیف کے اعتبار سے درج ذیل ہیں:۔

الف ۔۵، ب ۔۶، ت ۔۸۵، ث ۔۱، ج ۔۱، چ ۔۱، ح ۔۱، خ ۔۲، د ۔۱۳۳، ر ۔۱۶، س ۔۴، ز ۔۷، ش ۔۱۶، ص ۔۱، ض ۔۱، ط ۔۲، ظ ۔۱، ع ۔۲، غ ۔۲، ف ۔۱، ق ۔۲، ک ۔۴، ل ۔۹ م ۔۶۵، ن ۔۲۸، و ۔۱۵، ہ ۔۱۹، ی ۔۴۵

میر صاحب کی فارسی غزلوں کو انشاء اللہ آئندہ تحریر کیا جائیگا، سردست میر کا فارسی میں مسدس (ترجیع بند) حضرتِ علیؑ مشکلکشا کی مدح میں "در منقبت" درج ذیل کیا جاتا ہے:۔

در منقبت

تاثیر شد ز ناله نفس بی سرایت است
کی از کسم بغیر تو چشم حمایت است
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
دیری ست کز جفایی سپهر ستم شعار
نی دست بر تدارک و نی آشنا و یار
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
یک ره به سربیا و به خاکم عیان نگر
چشمی کشا و این مژه خون فشان نگر
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
ای آن که بعد ختم رسل جانشین تو ای
قیوم عرش و حامی شرع متین تو ای
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
کس را در این زمانه خیال کمال نیست
یاری گری ز اهل جهان احتمال نیست
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
تا چند سر به سنگ زنم گر بیه سر کنم
لطفی که در ممانعت غم جگر کنم
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
از اضطراب دل زنظرها فتاده ام
تو خود سوار دولت ای و من پیاده ام
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
دل داغ و سینه چاک و جگر خون ز غم
مراست
نالم اگر نه پیش تو پس داد رس کجاست
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
امید دارم از تو که امداد من کنی
چون وقت خاص دست دهد یاد من کنی
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است
ختم است بر تو بعد نبیؐ خوبی صفات

دل تنگیم ز چرخ به اقصای غایت است
از خاک بر گرفتنم اکنون رعایت است
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
هر دم ز دیده می رودم بحر بی کنار
چون موج گشته ام همگی حیرتی کار
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
دستم بنه به سینه و دل را تپان نگر
لطفی نما و حال من خسته جان نگر
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
نور سپهر و رونق روی زمین تو ای
یعنی که جرم پوش و نیایش گزین تو ای
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
دارم اضطراب و کسی را خیال نیست
این یک دو روزه مهلت ما جز و بال نیست
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
تا کی به آه و ناله شب خود سحر کنم
رحمی که با ثبات به کنجی بسر کنم
هنگام دست گیری و وقت عنایت است
بر خاک آستان خسان رو نهاده ام
پسند پائمال حوادث چو جاده ام
هنگام دست گیری ووقت عنایت است
هنگامهٔ عجب ز فلک بر سرم بپاست
مگذار ناامید که از تو امید ماست
هنگام دست گیری ووقت عنایت است
یک گونه پاس خاطر ناشاد من کنی
رحمت به آه و ناله و فریاد من کنی
هنگام دست گیری ووقت عنایت است
ذات تو یاد می دهد از جلوه های ذات

سہل است پیش قدرت تو حل مشکلات — عاجز نوازی کہ بیابم زغم نجات
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نہایت است — ہنگام دست گیری ووقت عنایت است
کوہ وقار بود کہ ممنون ہر خسی ست — بہر تلاش نان بہ در ناکس و کسی ست
ذلت بے تنبہ میر این قدر بسی ست — بخشائشی کہ بی دل و بی یار و بی بسی ست
یا مرتضی علی کرمت بی نہایت است — ہنگام دست گیری ووقت عنایت است

۱۔ آب حیات ص ۲۱۶۲۔ مقدمہ کلیات میر ص ۳۸، ۳۔ ذکر میر مطبوعہ انجمن ترقی اردو مقدمہ ص ۲۔۱، ۴۔ انتخاب کلام میر ص ۳، ۵۔ آسی کلیات میر ص ۱۵، ۶۔ خان آرزو انگریزی در کتب خانہ پنجاب یونیورسٹی، ۷۔ تذکرہ نکات الشعراء، ۸۔ ذکر میر ۹۔ محاکات الشعراء، ۱۰۔ ذکر میر۔ مثنوی خواب وخیال، ۱۱۔ میر صاحب نواب آصف الدولہ کی فرمائش پر لکھنو گئے تھے اور نواب سالار جنگ کی وساطت سے انہیں زاد راہ بھی دیا گیا تھا۔ اس لئے یہ درست نہیں کہ ان کے پاس گاڑی کا کرایہ تک نہ تھا اور میر صاحب بجائے سرائے کے لکھنو میں نواب سالار جنگ کے یہاں مقیم رہے۔ ۱۲۔ آب حیات، ۱۳ مقدمہ شعر و شاعری ۱۴۔ شعر الہند، ۱۵۔ مقدمہ گلشن عشق، ۱۶۔ گلشن بے خار ص ۲۱۰، ۱۸۔ ۱۷نقوش میر تقی میر نمبر ۳ ص ۷، ۱۹دستور الفصاحت ص ۲۳، ۲۰ایضاً ۲۱عقد ثریا ۲۲اودھ کیٹیلاگ ص ۵۰۹ مطبوعہ کلکتہ، ۲۳فیض میر مرتبہ مسعود حسن رضوی ادیب ۱۹۲۹ء، ۲۴نقوش میر تقی میر نمبر ۳، ۲۵۔ ایضاً۔ ص ۵۸، ۴۳، ۲۶۔ ایضاً ص ۲۲۷۔ ۲۲۴۔
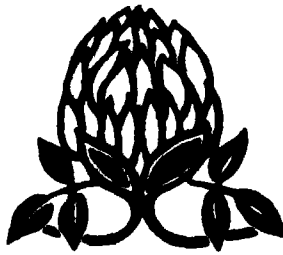
۴۹، کوثر بلاک، اعوان ٹاون
ملتان روڈ، لاہور، ۵۴۵۷۰
فون نمبر: ۸۳۳۲۰۵

استدراک

محترم المقام جناب ڈاکٹر سید سبط حسن صاحب رضوی

سلام مسنون:

امید ہے کہ آپ خیریت سے ہوں گے۔ مجلہ دانش کی حالیہ اشاعت (موسم بہار ۱۹۹۴ء نمبر ۳۷) میں جناب رشید نثار اپنے مقالہ "پروفیسر آغا صادق مرحوم" میں رقمطراز ہیں:

یہاں ان کے خاندانی نسب اور تعلق کا ذکر باعث دلچسپی ہوگا کہ ان کے مورث اعلیٰ سید محمود مکی سلسلہ (امام) نقی علیہ السلام سے متعلق تھے اور جب اولاد علی علیہ السلام کو سب و شتم کا نشانہ بنایا گیا تو سید محمود عرب سے وارد سندھ ہوئے۔ بعد ازاں بھکر میں اقامت گزیں ہوئے۔ بالآخر ڈیرہ سیداں کپور تھلہ میں آباد ہوگئے۔ مذکورہ سادات بھاکری کے جدامجد تھے آغا صادق کے مطابق سادات کا یہ سلسلہ، لدھیانہ، جالندھر، فیروزپور، گورداسپور امرتسر (کے اضلاع) تک پھیلا ہوا تھا (ص: ۱۵۶، دانش)۔

مجھے جناب رشید نثار کی مندرجہ بالا سطور کے بارے میں کچھ عرض کرنا ہے۔

سید محمود مکی اسلامی دنیا اور انساب کے سلسلہ کتب کی معروف شخصیت ہیں، شیر سواران کے اسم گرامی کا حصہ ہے جناب حکیم سید عبدالحی الحسنی لکھنوی، اپنی مشہور کتاب نزہۃ الخواطر (جز اول) میں جناب سید محمود مکی شیر کا شجرہ نسب یوں بیان کرتے ہیں۔

سید محمود مکی شیر سوار بن سید محمد شجاع بن سید محمد ابراہیم بن سید ابوالقاسم بن سید زید بن سید ہارون بن سید عقیل بن سید اسمعیل بن سید ابوالحسن علی المختار اصغر (علی الاشقر) بن سید ابو عبداللہ جعفر الثانی الذکی بن الامام ابوالحسن سید علی النقی علیہ السلام۔

جب سید محمود مکی شیر سوار سندھ میں پہنچے تو اس وقت بکھر / بھکر نام کا وہاں نہ کوئی گاؤں تھا اور نہ قصبہ، بلکہ جیسا کہ روایات بیان کی جاتی ہیں اور کتب انساب میں مرقوم ہے کہ وہاں پہنچ کر سید محمود نے گائے (بقر) ذبح کی جس سے بقر سے بکھر / بھکر بن گیا جو آج سکھر ہے آپ بکھر ہی میں اقامت گزیں ہوئے دریاؤں کے سنگم پر واقع اس قصبہ نے تاریخ سندھ میں قلعہ بکھر کے نام سے کافی اہمیت اختیار کر لی تھی، یہی وجہ ہے کہ اس شہر میں کئی نامور اہل قلم

اور درویشوں کا تذکرہ تاریخی کتب میں محفوظ ہے۔ یہیں سید صاحب مرحوم سکھر ٹکٹ ہوسٹ کے بالکل سامنے مدفون ہیں اور ساتھ ہی آپ کی زوجہ محترمہ کی قبر اطہر بھی ہے اس لئے یہ لکھنا درست نہیں کہ سید صاحب ڈیرہ سیداں میں پہنچے بلکہ آپ کی اولاد میں سے کوئی بزرگ وہاں پہنچے ہوں گے جنہوں نے ڈیرہ سیداں آباد کیا ہوگا۔ شجروں میں آپ کے اخلاف کی جدول یوں دی گئی ہے۔
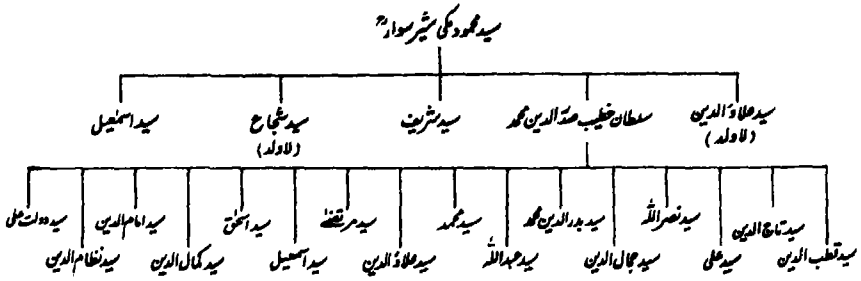
جناب سلطان خطیب صدر الدین محمدؒ اور ان کی زوجہ محترمہ کا مرقد بھی سکھر اور روہڑی کے اس پل کے قریب کے بنا ہوا ہے جو دونوں شہروں کے ملانے کے لئے تعمیر کیا گیا ہے وہیں کوئٹہ جانے والی ریل کا پل بھی بنا ہوا ہے درمیان میں درختوں اور جھاڑیوں کے جھنڈ میں مرقد ایک چار دیواری میں تعمیر کیا گیا ہے سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کو زندہ پیر کے نام سے یاد کیا جاتا ہے اور آپ کی کرامات کے بارے میں بہت سے واقعات بیان کئے جاتے ہیں۔ حکیم سید عبدالحی الحسنی لکھنوی سلطان خطیب سید صدر الدین محمد کا ذکر بھی اپنی کتاب کی پہلی ہی جلد میں کرتے ہوئے بیان کرتے ہیں کہ ان کے اخلاف پورے ہندوستان (و پاکستان) میں پھیلے ہوئے ہیں اور ہماری دانست میں جناب پروفیسر آغا صادق بھی اسی سلسلہ نسب کی ایک کڑی تھے کیونکہ اسی علاقہ (کپور تھلہ، جالندھر وغیرہ) میں مشہور قصبہ جگراؤں میں بھی سادات بھاکریہ موجود تھے اور انہیں میں ارسطو جاہ سید رجب علی بھی تھے جو انیسویں صدی کے مشہور سکالر عالم دین اور فرنگی سرکار کے میر منشی (چیف سیکرٹری) کے عہدہ پر فائز تھے۔ مشہور اردو شاعر سید عابد علی عابد بھی اسی شاخ کے گل سر سبد تھے جناب سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی نسل سے مشہور پنجابی شعراء سید وارث شاہ و مصنف قصہ ہیر رانجھا (جنڈیالہ شیر خان ضلع شیخوپورہ) سید فضل شاہ نواں کوٹی (نواں کوٹ ملتان روڈ لاہور) سید اکبر شاہ (موضع گنھ برابر نزد زکریا یونیورسٹی ملتان اور فلمی گیت نگار سید تنویر نقوی (لاہور) بھی ہوئے ہیں اس فقیر کو بھی یہ فخر حاصل ہے کہ اس کا تعلق بھی

بھاکری سادات سے ہے اور میری جنم بھومی آلو مہار شریف (سیالکوٹ) ہے بھاکری سادات کا سلسلہ پورے ہندوستان میں پھیلا ہوا تھا۔ مشرقی پنجاب کے علاوہ ٹھٹھ قادر شاہ (شیخوپورہ سنکھترہ۔ کوٹلی سیداں سید کالے شاہ (سیالکوٹ) ٹبہ بوٹے شاہ (گجرات) اوچ شریف (بہاولپور) پہاڑپور، (دامحل وڈیرہ غازیخان) شاہ دی ڈھیری (ٹیکسلا) کیمبل پور شہر، ہزارہ ڈویژن کے کئی دیہات جھنگ، ملتان کے ضلعوں کے کئی دیہات اور جموں (مقبوضہ کشمیر) میں بھی اس نسل کے کثیر لوگ آباد ہیں راجستھان اور بھارت میں اس نسل کے لوگ آج بھی آباد ہیں اور نقل مکانی کر کے آنے والے کافی لوگ کراچی اور سندھ میں آکر آباد ہو چکے ہیں گویا اپنے ہی گھر لوٹ آئے ہیں سندھ کے سادات میں بھی یہ نسل موجود ہے اور عجیب بات ہے کہ روہڑی میں آباد اس نسل کے لوگ اپنے نام کے ساتھ سید لکھنے کے ساتھ ساتھ نام کے بعد خان بھی لکھتے ہیں جیسا کہ سرسید احمد خان لکھا کرتے تھے ممکن ہے خانی کسی خطاب کا حصہ ہو جو آج تک اس شاخ میں رائج ہے۔

رضوی اور کرمانی سادات کے بارے میں بھی یہی رائے ہے کہ وہ بھی دسویں امام حضرت علی النقی علیہ السلام کی نسل سے ہیں نقوی سادات کے موضوع پر سید مقصود نقوی برادر خورد پروفیسر ڈاکٹر سید سہیل بخاری نے ریاض الانساب المعروف بہ گلزار نقی اور پروفیسر سید جلیل نقوی نے تاریخ بروالہ سیداں، لکھ کر وقیع کام کیا ہے لیکن اس سلسلہ میں تحقیق کی ہنوز گنجائش ہے کیونکہ جس انداز میں سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی اولاد میں سولہ فرزند دکھائے گئے ہیں اتنی اولاد ہونا بعید از قیاس بہر حال نہیں تاہم ہماری دانست میں آپ کے بیشتر فرزندوں کے نام کے ساتھ محمد ضرور لکھا جاتا ہے۔ جس طرح سید بدرالدین محمد ایک ہی بزرگ ہیں اور ان کا مرقد مبارک اوچ شریف میں ہے۔ اسی طرح بقیہ نام بھی اسی انداز میں ہوں گے لیکن قلمی نسب ناموں کو تحریر کرتے وقت اس جانب پوری طرح دھیان نہ دینے کی وجہ سے ایک ایک نام کو یقیناً دو الگ الگ نام سمجھ لیا گیا ہو گا اور نام اور لقب اکٹھا لکھنے کی بجائے دو الگ الگ نام کر دیئے گئے یا ایسا سمجھ لیا گیا لیکن اس میں شبہ نہیں ہے کہ سید سلطان خطیب صدرالدین سید محمد کثیر الاولاد تھے اور انساب کی تمام کتب میں ان کے بارے میں یہی درج ہے اور اس زمانے میں بھی سادات عظام سے متعلق افراد کی نسلی تعداد دیکھ کر جناب سلطان خطیب صدر الدین محمد کے کثیر الاولاد ہونے پر یقین لانا پڑتا ہے سید ناصرالدین محمود بن مخدوم سید حسین جہانیان جہانگشت بن سید احمد کبیر بخاری بن سید جلال الدین حیدر سرخ بخاری کی اولاد ۲۸ افراد پر مشتمل تھی اس

لئے اس قسم کی کثیر الاولادی کی کئی مثالیں مل جاتی ہیں یہ سطور جناب ڈاکٹر رشید نثار کی تحریر سے پیدا ہونے والے شبہ کو دور کرنے اور صحیح صورت حال سے آگاہ کرنے کے خیال سے لکھی گئی ہیں تاکہ پیدا شدہ ابہام دور ہو سکے اور تحریر کا مسطورہ بالا حصہ کہیں غلط حوالوں کے طور پر قبول نہ کر لیا جائے۔

فقط والسلام

سید سبط الحسن ضیغم
۵/اگست ۱۹۹۴ء

جلسۂ تودیع آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی :

۱ -کیهان فرهنگی ، فاصلهٔ انتشار دو ماه آبان ، آذر و دی ماه ، بهمن و اسفند ماه ، ۱۳۷۳ ، شماره ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲
خیابان فردوسی ،کوچه شهید شاه چراغی ، مؤسسه کیهان ، دفتر کیهان فرهنگی ، شماره صندوق پستی ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵، تهران، ایران

۲ -کیهان اندیشه : فاصله انتشار دو ماه . مهر و آبان . آذر و دی ۱۳۷۳ - شماره ۵۷۹۵۶ - نشریهٔ مؤسسه کیهان قم ، خیابان حجت شماره ٤٥ -

۳ -آئینهٔ پژوهش : مرداد ، شهریور و مهر ، آبان . شماره دوم و سوم . فاصلهٔ انتشار دو ماه قم خیابان شهداء (صافیه) کوچه ۱۵ ، پلاک ۵، صندوق پستی ۳۶۹۳ / ۷۱۸۵ م -ایران

٤ - شعر : مهر ، مرداد و شهریور ، شماره دوازدهم و سیزدهم ، فاصلهٔ انتشار دو ماه ، مجلهٔ شعر ، صندوق پستی ۱۶۷۷ - ۱۵۸۱۵ - تهران -ایران

۵ -اقبالیات : شماره : ۱۲ ، اقبال اکادمی پاکستان ۱۱۶ -میکلوڈ روڈ لاهور

۶ - نشریه انجمن دوستداران فارسی : ماهنامه، شماره ، ۳، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لطیف آباد حیدرآباد - سند

۷ - سروش : ماهنامهٔ ، ربیع الثانی ، جمادی الثانی ١٤١٥ ، ادارهٔ مطبوعات پاکستان - اسلام آباد

۸ - آشنا : ماهنامه، آذر و دی ۱۳۷۳ ، خیابان شهید بهشتی ، بنیاد اندیشه اسلامی طبقه ٤ - تهران

۹ - شعر ، سال دوم ، شماره ۱۶ ۱۳۷۳ - تهران صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۱۶۷۷

اردو

۱ - سب رس : ماهنامه ، شماره ۲ ، ۳، ٦٤ دی ١٤٣ بلاک بی ، تیموریه (نارتھ ناظم آباد) کراچی ۷٤۷۰۰

۲ - خواجگان : (ماهنامه) شماره ۵۳ جلد ۲،۵ ۱۰،۹ -کالج روڈ، جی -او -آر، شاهراه قائداعظم، لاهور

۳ - صدق : ماهنامه، جنوری ۱۹۹۵ "اسد اکیڈمی" میراکتب خانه حضرو (اٹک)

٤ - طلوع افکار : دسمبر ، جنوری ۱۹۹۵، ۲۸ / ایچ رضویه سوسائٹی کراچی - ۷٤٦۰۰

۵ - قومی زبان : ماهنامه جلد ۲۷، ۶۷ شماره ۳ ، ۵ ، ۶ ،۷، انجمن ترقی اردو ڈی ۱۵۹ ، بلاک ۷ ، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰

۶ - تجدید نو : ماهنامه ، شماره ۲ ، ۳ ، ۷ ، راوی بلاک ، علامه اقبال ٹاؤن لاهور

۷ - شمس الاسلام : ماهنامه ، شمار ۲ ، ۳ ، ٤ ، ۷ ، مجلس مرکزیه حزب الانصار بهیره (سرگودها)

۸ - انجمن وظیفه پاکستان : ماهنامه ، جلد ۲۹ شماره ۸ ،۱۱، انجمن وظیفهٔ سادات و مومنین پاکستان ، فیض رود لاهور

۹ - اخبار اردو : ماهنامه ، جنوری ، فروری ، مقتدره قومی زبان اسلام‌آباد

۱۰ - احقاق الحق : ماهنامه شماره ۲ ، ۶ ، ۹ ، ۹ ، ۱ ، ۷ ، جلد ۶ شماره ۷ جولائی ۱۹۹۵ مرکز تحقیقات اسلامیه بلاک ۲ ، سرگودها

۱۱ - الشریعه : ماهنامه ، جلد ۲ ، ۶ شماره ۲ ، ۳ ، ۶ ، الشریعه اکادمی مرکزی جامع مسجد گوجرانواله

۱۲ - اکرام المشائخ : سه ماهی ، جلد ۵ شماره ، ۱ ، خانقاه عالیه چشتیه ، ڈیره نواب صاحب ضلع بهاولپور

۱۳ - علم کی دستک : سه ماهی ، اقبال نمبر ، علامه اقبال اوپن یونیورسٹی اسلام‌آباد

۱٤ - شمس و قمر : ماهنامه جلد ۵ شماره ۶ ، ۱۰ ،۱۲، ۲۵۸ ، شاه فیصل کالونی حیدرآباد

۱۵ - الاصول العشره : تالیف نجم الدین کبری ، مجلس تحقیق و تالیف فارسی گورنمنٹ کالج لاهور

۱۶ - معارف : ماهنامه، جنوری ، فروری ، مارچ اپریل ، جون ، دارالمصنفین ، شبلی اکیڈمی ، اعظم گڑھ، بهارت

۱۷ - خیرالعمل : ماهنامه ، جلد ۱۷ شماره ۶ ، ۹ ، ضیغم السلام اکیڈمی ، ۶۶ ، قاسم روڈ نیو سمن آباد ، لاهور

Echo of Islam & Oct 1994 No. 124 Echo of Islam , P.O Box 14155 - 3897 Tehran - Iran

Hamdard Islamic US, Vol. XVIII - XVII Sfr-win 1995 No. 1 - 4

Bait ul Hikmah at Madinat Al-hikmah, Muhammad bin Qasim avenue Karachi - 74700

Friend's Pesshective Vol. No. 11, Rawalpindi

۱۸ - انتظار ، جلد ۱ شماره ۳ ، ٤ ،۵، مئی جون /جولائی ۹۵، فلیٹ نمبر ۱ پلاٹ ۵، پلازه مارکیٹ G - 8/1 - اسلام‌آباد

١٩ -المبلغ : جلد ٤:٤ ، شماره ٣، ٦ ، ٧ اپریل جون ، جولائی ، ١٩٩٥ ، محمدیه پبلشرز دارالسلام محمدیه سرگودها

٢٠ -کنز الایمان : جلد ٥ ، شماره ٣ ، ٤ ، مئی جون ، ١٩٩٥ دهلی روڈ صدر بازار لاهور چهاؤنی.

٢١ -فکر و نظر : سه ماهی ، شعبان ، شوال و ذوالقعده و ذوالحجه ١٤١٥ / محرم ١٤١٦ اپریل / جون ١٩٩٥ شماره ٤ ١٤١٥ هـ ادارهٔ تحقیقات اسلامی - بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام‌آباد

٢٢ - همدرد صحت : ماهنامه ذی الحجه ١٤١٥ محرم الحرام ١٤١٦ صفر المظفر همدرد فاؤنڈیشن - ناظم آباد -کراچی ٧٤٦٠٠

٢٣ - سپوٹنک : ماهنامه ، جلد ٦ ، شماره ٥ ، مئی ١٩٩٥ ، ماهنامه سپتنک چوک ریگل ، دی مال لاهور ٥٤٠٠

٢٤ - دی ایجوکیشن میگزین : ماهنامه ١٦اپریل ، ٦ مئی ١٩٩٥ ، جلد ٢ شماره ، ٧ ، ٨ ، این دبلیو ٣٣ ، نزد اصغر مال کالج راولپندی

٢٥ - خبرنامه اکادمی : جلد ١٢ ، شماره ١٠ ، اپریل ١٩٩٥ ، اکادمی ادبیات پاکستان ، اسلام‌آباد

٢٦ - نئی نئی باتین : عورت اور پرده سلسلهٔ اشاعت نمبر ٥ ، ٦ ادارهٔ مسعودیه ٦/٢ ، ای - ٥ ، ناظم‌آباد ، کراچی ، پاکستان

٢٧ - هومیوپیتهی ، ماهنامه ، شماره ٦ ، جلد ١٢ ، جون شماره ٧ جلد ١٢ جولائی اگست شماره ٨، جلد ١٢، ١٩٩٥ ، جی /٢٠٠ لیاقت روڈ ، راولپنڈی

٢٨ - درویش : ماهنامه : جلد ٧ شماره ٦ ، المصطفی ، هومیو کلینک ، ٥٤ ، عبدالکریم روڈ لاهور

٢٩ -کنزالایمان : جلد ٥ شماره ٥ جولائی ١٩٩٥ ، ماهنامه کنزالایمان ، دهلی روڈ صدر بازار لاهور کینٹ.

٣٠ - تنظیم المکاتب : جون ، جولائی ، تنظیم المکاتب گوله گنج لکهنؤ - هند

٣١ - الاعتصام : هفت روزه، جلد ٤٧، شماره ٢٦، ٢٧ و ٢٨، جولائی ١٩٩٥، شیش محل روڈ، لاهور

٣٢ - اقبال : جلد ٤٢، اپریل ١٩٩٥ شماره ٢، بزم اقبال، ٢-اقبال روڈ، لاهور

Iqbal Review : Journal of the Iqbal Academy of Pakistan, April 1995 Vol:36, No.I, Iqbal Academy, Lahore

٣٤ - پاک نبی کی پاک زندگی : ادارهٔ اشاعت و تبلیغ اسلام، پشاور

مجموعۂ مقالات

کانفرنس افکار و نظریاتِ حضرت امام خمینیؒ

۵-۶ جون ۱۹۹۴ء

زیر اہتمام

خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران-لاہور

۴-مین گلبرگ روڈ — لاہور

۴۸۶

سر زمین انقلاب

(سفر نامہ)

سید علی اکبر رضوی

ناشر

جاوداں

THE

MUSLIM UMMAH

AND

IQBAL

MUHAMMAD ASHRAF CHAUDHRI

National Institute of Historical and
Cultural Research
Islamabad — Pakistan
1994

ادبی زاویے

ڈاکٹر گوہر نوشاہی

مجلس فروغ تحقیق، اسلام آباد

Islamic culture is no where to be seen. It is true that there is some sort of semblance of unity among the Muslims and efforts have been made to institutionalise this unity in the form of Organisation of Islamic Countries. At every international event concerning Muslims, the Muslim masses react spontaneously and simultaneously in the same manner which shows that there are elements of unity of Islamic culture throughout the world. But as far as the true spirit of Islamic culture, the love of knowledge, observation, experimentation etc. are concerned, these are no where present. The institution of Ijtihad has been inactive for the last five centuries. On the whole, the Islamic countries are on defensive vis-a-vis the onslought of Western cultural invasion. There is, however, a spirit of Islamic renaissance which can be seen throughout the world but this force has not yet been harnessed and channelised in the form of institutions for the benefit of Muslim Ummah.

REFERENCES

1- Reconstruction of Religious Thought in Islam. Allama Muhammad Iqbal, published by Javed Iqbal, Lahore, 1982. p. 131.
2- Ibid - p. 128.
3- Ibid - p. 128.
4- Ibid - p. 129-130.
5- Ibid - p. 131.
6- Ibid - p. 131.
7- Ibid - p. 132-133.
8- Ibid - p. 135.
9- Ibid - p. 138.
10- Ibid - p. 138.
11- Ibid - p. 139.
12- Ibid - p. 139.
13- Reconstruction, p. 140.
14- Ibid - p. 140.

of time and the concept of life as continous movement in time"

25. Quran says: "And We have created you all from one breath of life".

26. Towards the end of this lecture Iqbal analyses Spangler's book "The decline of the West"in which the author has tried to emphasise that each culture has its own peculiarities and is completely isolated from all other cultures. Spangler was of the view that anti-classical spirit of Eureopean culture was not due to the influence of Islam which, to him, has Magian spirit. Iqbal emphatically refutes this viewpoint. He thinks that it is true that some of the Magian ideas have imperceptably influenced the thought of Muslims like perpetual attitude of expectation, constant looking forward to the coming of ... the Messiah etc. but, according to Iqbal these are not the essential part of Muslim thought and that Spangler has miserably failed" to appreciate the cultural value of the idea of finality of Prophethood in Islam"

27. Hence in this lecture Iqbal has provided the sound intellectual philosophical basis of separateness and uniqueness of the Muslim cultural identity throughout history. He feels that this cultural identity was brought out because of the teachings of holy Quran which gives the maximum importance to the pragmatic approach towards the life and gives rise to the method of experimentation and observation. At the same time it lays emphasis on the accuracy of information. Its whole attitude was in complete contradiction to the Greek philosopy and science. Iqbal also rejects the Spangler's idea of Islamic culture being influenced by the Magian thought and his assertion on exclusiveness of European culture. According to Iqbal there might be some Magian influence on Islam but the true Islamic spirit is anticlassical and the same spirit was given to the modern European culture by the history of Islamic influence.

28. As far as the cultural situation in Pakistan and Islamic world is concerned, unfortunately the true spirit of

immeterial beings and the space of God".

17. He also explains the differences of all those kinds of space and goes on to tell that in space the movement takes time. he has described the space and time in connection with Iraqi's view. This is a lengthy discussion and needs separate treatment. However, Iqbal concludes the discussion with the asserion that "all lines of Muslim thought converge on a dynamic conception of the universe".(2)

18. The second important source of knowledge according to Quran is history. "It is one of the most essential teachings of Quran and the nations are collectively judged and suffered for their misdeeds here and now.(3)

19.- The Quran says "But as far those who treat our signs as lies, we gradually bring them down by means of which they know not and though lengthen their days, verily, my strategem is effectual (7:181:83).

20. Again the holy Quran says: "Traverse thou earth then and see that hath been the end of those who falsify the signs of God" (3:137)5.

21. In the same connection of rise and fall of nations during the period of history there is very vivid verse of holy Quran which is very meaningul and thought provoking,"Every nation hath its fixed period."(7:34)

22. Iqbal feels that the whole spirit of Ibn-e-Khuldun's views of history must have been received from the Quran.

23. Quran has given the most fundamental principle of historical criticism." (1)

> "O Believers. if any bad man comes to you with the report clear it up at once. (49-6).

24. Iqbal says that Muslims have used this principle of Holy Quran while reporting the sayings of Holy Prophet(Peace be upon him). He feels that the growth of historical sense in Muslims is due to the Quran. that is why the man like Ibn-i-Ishaq, and Mas'udi were produced by the Muslim civilisation. The holy Quran clearly depicts the unity of human origin and gave the sense of the reality

10. According to sprangler the ideal of Greeks was proportion not infinite. But the ideal of Muslims as revealed in higher Sufism is the possession and enjoyment of the infinite. That is why Asharites developed different kinds of a atamism to overcome the difficulties of perceptual space. Nassir Tusi was the first to realise the necessity of abandoning perceptual space. However. Alberuni was the first to see "insufficiency of static view of the universe.

11. Iqbal is of the view that the transformation of the Greek concept of number from pure magnitude to pure relation really begins with Khawrazmi's movement from Arithmetic to Algebra. Iqbal also emphasises that the idea of evolution could be traced in the Muslim scholars. It was Jahiz who for the first time noted the changes in the life of birds caused by migration. Later on Ibn-i-Maskwaih gave it the form of more definite theory and adopted it in his theological work - Al Fayuz-ul-Asghar. Ibn-i-Maskwaih also differentiated between plant and animal life and differences between different species of plants and animals.

12. But it is really religious Psychology. as in Iraqi and Khwaja Mohammad Parsa, which brings us much nearer to our modern ways of looking at the problem of space and time.

13. According to Iraqi, the existence of some kind of space in relation to God is clear from the following verses of the Quran.

14. Dost thou not see that God knoweth all that is in the Heavens and all that is in the Earth. Three persons speak not privately together. but He is their fourth; nor five but He is their sixth; nor fewer nor more: but whereever they be He is with them' (58:7).

15. We created men, and we know what is soul whispereth to him, and we are closer to him than His neck-vein" (50-15)

16. Iqbal is of the view that there are three kinds of space "The space of material bodies, the space of

foredoomed to failure and it is what follows their failure that brings out the real spirit of the culture of Islam, and lays the foundation of modern culture a in some of its most important aspects.(3)

6. Iqbal thinks that the intellectual revolt of Islamic thinkers against Greek philosophy manifested itself in all departments of thought. He quotes the specific example of the Metaphysical thought of the Asharites . According to Iqbal Nizam was the first to formulate the principle of doubt as the beginning of all knowledge.

7. Ghazali further "amplified it in his revivication of the sciences of religion and prepared the way of Descarte's method. But according to Iqbal Ashraqi and Ibn-i-Tamimiyya under took "Systematic refutation of Greek logic". Abu Bakr Razi was the first to criticise Aristotle's first figure followed by John Stuart Mill in our own times. Ibn-i-Hazm in his " Scope of Logic" emphasised sense perception as the source of knowledge. Iqbal also quotes the discoveries of Al-Beruni, Al-Kindi, Ibn-i-Haitham etc., and their influence on the western, thinkers, philosophers and scientists. For example, Roger Bacon followed the foot steps of Muslim thinkers and scientists. He also quotes from Briffault's 'Making of Humanity' to prove that experimental method was actually learned by him from the Muslim Universities of Spain and he really imbibed the knowledge of Arabic and Arabic Sciences.(4)

8. As the Islamic concept is that knowledge must begin with the concrete because it is "the intellectual capture of and power over the concrete that makes it possible for the intellect of man to pass beyond the concrete. As the Quran says 'O, company of Djin and Man, if you can ever pass the bounds of Heaven and the Earth then, pass them'. But by power alone shall ye over pass them. ' (55.33)1 .

9. According to Iqbal the thought of limit to a perceptual space and Time staggers the mind. The mind must overcome serial time and the power vacuity of perceptual space. As the Quran Says, " And Varily Towards thy God is the Limit".2

his words " the first important point to note about the spirit of Muslim culture then is that for purposes of knowledge it fixes its gaze on the concrete, the finite. It is further clear that the birth of the method of observation and experiment in Islam was due not to a compromise with Greek thought, but to prolonged intellectuall warfare with it."ق، In this lecture he has also talked about the theories of nationalism. He says that the growth of territorial nationalism with its emphasis on what is culture and national chracteristics has tended rather to kill the broad human element in the art and literature of Europe. "

3. As far as the theme of finality of the institution of Prophethood and its importance in the cultural and intellectual evolution of Muslim community is concerned, we need a separate treatise to elaborate on its influence as a source of knowledge. Hence leaving it aside, the other two most important sources of knowledge according to Quran are Nature and History.

4. The Quran sees the "signs of the ultimate reality in the 'Sun', the 'Moon', 'the lengthening out of shadows', 'the alternation of day and night', 'variety of human colour and tongues, 'the alternation of the days of success and reverse among peoples' in fact in the whole of nature as revealed to the sense perception of man. And the Muslim's duty is to reflect on these signs and not to pass by them 'as if he is deaf and blind', for he 'who does not see these signs in this life will remain blind to the realities 'of the life to come'.(2)

5. This appeal to the concrete combined with the slow realization that, according to the teachings of the Quran, the universe is dynamic in its origin, finite and capable of increase, eventually brought Muslim thinkers into conflict with Greek thought which, in the beginning of their intellectual career, was studied by them with so much enthusiasm. Not realizing that the spirit of the Quran was essentially anti-classical and putting full confidence in Greek thinkers, their first impulse was to understand the Quran in the light of Greek philosophy which enjoyed theory and was neglectful of fact. This attempt was

By: Athar Qayyum Raja

THE SPIRIT OF ISLAMIC CULTURE AND PRESENT MUSLIM WORLD! IQBAL'S VIEW

Iqbal is one of those great personalities of the Muslim world who emphatically asserted the relevance of Islam in their respective times. He deserves to be ranked with great Muslim thinkers, philosophers and academicians like, Imam Ghazali, Shah Waliullah, Syed Jamaluddin Afghani and Mohammad Abduhu. The task before Iqbal was the hardest, as during his life-time, the Muslim world was completely subjugated except Turkey, and even it was cut to the size and confined to the Turkey of today. Never before were the Muslims so helpless and passive in world affairs - politically, intellectually and culturally. In this back-drop, Iqbal took the ardous task of creating a sense of self-realization in Muslims and imbibed in them the true spirit of their separate identity in each and every field of life. He provided the philosophical basis for this gigantic task in his epoch-making work "The Reconstruction of Religious Thought in Islam" which is a collection of his seven lectures on different aspects of Islam .

2. The fifth lecture of 'Reconstruction' is entitled as "The Spirit of Islamic Culture". In this lecture Iqbal has dealt with the contribution of Islamic scholars and academicians in the field of knowledge and learning and tried to analyse all those ideas which provide the basis of Islamic culture and philosophy. In these fundamental ideas of Islam, Iqbal has accorded the basic importance to the idea of finality of prophethood. Iqbal has given it the fundamental significance in the development of Islamic culture and philosophy. He thinks that in this idea there is an underlying meaning of the completeness of human intellect in the sense that now it could take advantage of its own resources. Iqbal thinks that we have the right to analyse mystic experience as the source of knowledge. In

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER, 1995
(SERIAL NO. 41)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

انقلاب و معنویت

به مناسبت شانزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱٤۹ - ۲۱.۲.٤ - ۲۱

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانش شماره ۴۰

سخن دانش

بخش فارسی :

بسمه تعالی

سخن دانش

شماره ۴۰ دانش زمانی منتشر می شود که بهار انقلاب اسلامی ایران متقارن شده است با بهار نزول قرآن مجید و عید الفطر ۱۴۱۵ هجری. اداره دانش بدین مناسبت تبریکات صمیمانه را خدمت قاطبه ملت اسلامی وکلیه خوانندگان گرامی تقدیم داشته، اتحاد و یک جهتی عالم اسلام را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید. جشنهای با شکوهی توسط رایزنی فرهنگی و خانه‌های فرهنگ سفارت جمهوری اسلامی ایران و انجمن های ادبی و فرهنگی و دینی پاکستان در سر تا سر این مملکت بمناسبت شانزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران برگزار شد و علماء و دانشمندان و نمایندگان سیاسی و استادان محترم مراکز فرهنگی درین جلسات مقاصد و ابعاد مختلف انقلاب اسلامی و خدمات دولت جمهوری اسلامی طی پانزده سال گذشته روشن ساختند.

همچنین در اواسط ماه مارس جلسه سران کشورهای عضو اکو (سازمان همکاری اقتصادی) در اسلام‌آباد برگزار شد که در آن جلسه حجت الاسلام والمسلمین آقای سید علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری اسلامی ایران نیز شرکت و بیانات مهمی ایراد فرمودند.

موقعی که این مجله زیر چاپ بود خبر الم انگیز سانحه ارتحال ناگهانی حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی فرزند ارجمند و دانشمند امام راحل آیت الله العظمی حضرت روح الله خمینی رحمت الله علیه تمام عالم اسلام را محزون و سوگوار گردانید و در سرتاسر جهان اسلامی از جمله پاکستان مجالس ترحیم برگزار شد. مجله دانش به خانواده گرامیقدر آن مرحوم و کلیه ملت ایران و مسلمانان جهان صمیمانه تسلیت عرض می نماید.

باید در پایان اضافه کرد که مجله دانش مثل سابق همچنان از اسلام‌آباد منتشر میگردد و اداره از نویسندگان و شاعران محترم مستدعی است که حسب سابق باکمال لطف با این مجله همکاری نمایند.

مدیر دانش
زمستان ۱۳۷۳ و بهار ۱۳۷٤
ژانویه - آوریل ۱۹۹۵
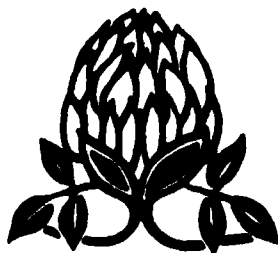
سفر حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی به پاکستان

رئیس جمهوری اسلامی ایران حجة الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، جهت شرکت در کنفرانس سران کشورهای عضو اکو روز ۲۲ اسفند ۱۳۷۳ وارد اسلام آباد شد.

رئیس جمهور پاکستان آقای فاروق احمد خان لغاری وزرای فدرالی، سفیر جمهوری اسلامی ایران و شخصیتهای برجستهٔ سیاسی در فرودگاه بین المللی اسلام آباد از حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی خوش آمد گفتند.

حجة الاسلام رفسنجانی هنگام اقامت خود در اسلام آباد با رؤسای جمهور پاکستان، افغانستان، ترکیه و ترکمنستان دیدار نمود.

نخست وزیر پاکستان خانم بی نظیر بوتو با حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی دیدار کرد و پیرامون روابط صمیمانه دو کشور و مسایل مشترک جهانی و منطقه ای با ایشان مذاکره نمود.

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در کنفرانس سران کشورهای عضو اکو شرکت کرد و طی سخنانی برای تحکیم روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشورهای عضو تاکید نمود.

حجة الاسلام رفسنجانی در ضیافتهایی که آقای لغاری و خانم بی نظیر به افتخار رؤسای جمهور و شخصیتهای شرکت کننده در کنفرانس سران کشورهای عضو ایکو ترتیب داده بودند نیز شرکت نمود.

سخنان وحدت آمیز رئیس جمهور اسلامی ایران حجته السلام هاشمی رفسنجانی در جمع علمای شیعه و سنی در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران ۲۴، اسفند ۱۳۷۳

والّذینَ جاهدُوافینا لَنهدینّهُم سُبُلَنا

خیلی خوشحال هستم که علمای اسلام، شیعه، سنی در چنین جمعی اینجا حضور دارند و این می تواند نمونه خوبی از وحدت باشد در دنیای اسلام

امروز بیش از هر روز دیگری مسلمانها نیاز به محبت دارند، امروز بیش از هر زمان دیگر تفرقه و کینه توزی فرقه‌ای گناه و برای اسلام ضرر دارد، چرا؟ برای اینکه مسلمانها بیدار شدند. بعد از انقلاب اسلامی ایران آگاهی و امید در مسلمانها پیدا شده هم شیعه و هم سنی، در مصر، الجزائر، لبنان، حتی بوسنی همه جا مسلمانها به عنوان اسلام جهاد می کنند. هیچ وقت اینجور نبوده است.

در پاکستان، کشمیر، افغانستان، تاجیکستان و... هشیاری مسلمانها باعث خشم کفار، نسبت به مسلمانها شد و آنها به مسلمانان حساس شدند. اگر درگذشته دنیای غرب و آمریکا اتحاد شوروی را در برابر خود می دیدند.امروز خودشان می گویند که اسلام در مقابل ما می باشد! در این شرایط واقعاً اگر ما متفرق شویم و اتحاد نداشته باشیم بهترین هدیه را به استعمارگران داده‌ایم.

آنها از اینکه درکراچی و جاهای دیگر مسلمانها همدیگر را می کشند لذت می برند، پول زیاد خرج می کنند تا نزاع تبدیل به فتنه خونین شود. واقعاً امروز مطرح کردن مسایل اختلافی یک گناه کبیره است، من هیچ خیری نمی بینم در مطرح کردن اختلافها، صدها سال پیش اختلاف برسر خلافت بود و مطرح کردن آن امروز درست نیست، امروز خود اسلام و قرآن مطرح است تحت اختلافات دردی را دوا نمی کند. همهٔ مذاهب اختلافات فقهی در مسایل فروع دارند، ولی ما نباید با این مسائل باعث متفرق شدن و ضعیف شدن خودمان بشویم. واقعاً علمای شیعه و سنی در پاکستان موجب افتخار ما هستند، آنها از نزاع مبرا هستند، متأسفانه افراد معدودی هستند در میان هر دو طرف که باعث اختلاف می شوند.

در سراسر دنیا مسایل وجود دارد ولی خبرهای کوچک پاکستان را رادیوهای بزرگ دنیا مطرح می کنند. این اختلافها با هیچ منطقی قابل قبول نیست، شما علما و بزرگان باید صریح بگویید که این اختلاف ها خارج از اسلام است.

چونکه امروز قرآن و قبلهٔ ما در خطر است، چرا سر مسایل جزئی خودمان همدیگر را بکشیم

در دنیا هیچ کشوری به ایران مثل پاکستان نزدیک نیست، هم مردم هم حکومت

مطمئن ترین مردم برای ما مردم پاکستان هستند. وقتی خبر می آید که در پاکستان اختلاف هست، قلب ما می لرزد، دل ما می شکند.

در ایران هم آدمهای نادان، مسایل شیعه سنی را مطرح می کنند، اما خیلی ضعیفتر و کمتر از اینجا هستند. خوشبختانه، در پاکستان نزد اکثریت مردم مسئله شیعه و سنی حل شده. من دیشب با نخست وزیر شما صحبت می کردم ایشان گفتند: مادرم و همسرم شیعه هستند خودم سنی، گفتم: چه تفاوت هست؟ گفت: آنها افطار دیرتر می کنند و من زودتر، آنها در نماز دست را می اندازند و من دست را می بندم. وقتی که در یک خانواده اینطور است چرا در یک محله، یک شهر و مملکت این گونه نشود؟

ما ۱۰ کشور (عضو اکو) در جلسه اسلام‌آباد تصمیمات مهمی گرفتیم، مساحت این ۱۰ کشور ۷ میلیون کیلومتر مربع و جمعیت آنها ۳۰۰ میلیون نفر می باشد، آنها بهترین ذخایر را دارا هستند و همکاری های خوبی با هم خواهند داشت.

ما لوله های گاز به پاکستان متصل می کنیم تا که هر خانه در پاکستان احساس کند که از گاز ایران گرم و روشن می شود. راه آهن کرمان و زاهدان وصل می شود، شما به اروپا از طریق ایران مسافرت خواهید کرد. بانک مشترک و بالاشگاه مشترک ایجاد خواهد شد. چند شرکت ایرانی برای گاز، پل و جاده کار می کنند، درکراچی مقابل خانهٔ خانم بی نظیر یک شرکت ایرانی پل می سازد، شما اگر به ایران بیایید با شما هم رفتار این چنینی خواهیم داشت و ایران خانه شماست.

مسئلهٔ تاجیکستان که زخم و دمل چرکین بر پیکر جهان اسلام شده با اتحاد حل می شود نه با زور، برای مسئلهٔ کشمیر هم باید متحد شویم با مسلمانهای دیگر که کشمیریها حق خود را به دست آورند، در خود هند هم اگر مسلمانها متحد می شوند مسایل آنها حل خواهد شد.

ما می خواستیم وقت بیشتری برای شما بگذاریم، اما خبر رسید که حال حاج سید احمد آقا خمینی خوب نیست، من زودتر عازم تهران هستم که ایشان را درحیاتشان ببینم. من خاضعانه خیلی شکر می کنم که قبول زحمت کرده آمدید اینجا و توفیق زیارت علمای و مؤمنین فراهم آمد، تشکر می کنم و سلام رهبر بزرگوارمان را خدمت شما ابلاغ می نمایم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

زندگی نامه و گزیده ای ازبیانات مهم آیت الله العظمی آقای حاج سیدعلی حسینی خامنه ای درمورد مرجعیت

حضرت آیت الله آقای حاج سید علی حسینی خامنه ای ، رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۳۹ (۱۳۵۸ قمری) در شهر مشهد ، بزرگترین شهر مذهبی ایران ، واقع در شمال شرقی کشور در خانواده ای از دو سو روحانی چشم به جهان گشود ، ودوران کودکی خرد ر، در همان دیار گذراند.

معظم له در بالا ترین دوره های علوم دینی تا سال ۱۹٦٤ در حوزه علمیه قم و سپس تا سال ۱۹۷۰ در سن سی و یك سالگی در حوزه علمیه مشهد تحصیل کرده است .

رهبر انقلاب اسلامی ایران دردوران حکومت شاهنشاهی از شاگردان نزدیك

امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی قدس الله نفسه الزکیه و از سرشناس ترین و معتبرترین بنیانگذاران مبارزات مسلمانان ایران بوده اند. این مبارزات از سال ۱۹۶۲ باحرکت حضرت امام خمینی نور الله مرقده الشریف ، شکل جدیدی به خود گرفت.

ایشان تنها در سالهای بین ۱۹٦٤ تا ۱۹۷۸ جمعاً سه سال از عمر خود را در زندانهای مخوف رژیم پهلوی و بعد حدود یکسال را در سخت ترین شرایط و در بدآب و هوا ترین نقاط ایران در تبعید بسر بردند.

درسال ۱۹۷۸ در حالی که از تبعید باز می گشتند و در اوج مبارزات مردم مسلمان ایران ، همراه چندتن از دوستانشان رهبری مبارزات مردم خراسان (این استان یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین استانهای کشور است) را به عهده گرفتند.

در سال ۱۹۷۸ به هنگام عزیمت حضرت امام خمینی ، رهبر کبیر انقلاب اسلامی به پاریس، به عضویت شورای انقلاب منصوب شدند و پس ازتشکیل دولت جمهوری اسلامی ایران ، نمایندگی شورای انقلاب در ارتش و معاونت امور انقلاب وزارت دفاع ملی را به عهده گرفتند و سپس به فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شدند. دراین زمان ازسوی حضرت امام خمینی ، مامور اقامه نماز جمعه تهران گردیدند و در سال ۱۹۸۰ از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شدند و در همین سال پس از تشکیل شورای عالی دفاع به سمت نمایندگی حضرت امام خمینی در این شورا منصوب گردیدند.

ایشان در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۱ پس از یك نطق مهم در مجلس شورای اسلامی - که به عزل بنی صدر از ریاست جمهوری منجرشد - در یکی از محلات فقیرنشین شهر تهران در حالی که پس از نماز جماعت ، برای مردم شیفته و مومن سخنرانی می کردند ، موردسوء قصد منا فقین قرار گرفتند و از ناحیه دست و سینه به شدت مجروح شدند و درمیان تاثر و تاسف عمیق

مردم تهران و باتلاشی چشمگیر به بیمارستان منتقل گردیدند و به نحو معجزه آسائی از مرگ نجات یافتند ، اما هنوز دست ایشان بهبودی کامل خود را باز نیافته است-

• رهبر مسلمانان جهان در سال ۱۹۸۱ پس از شهادت دومین رئیس جمهوری اسلامی ایران کاندیدای ریاست جمهوری شدند و در سپتامبر همین سال با ۹۵٪ کل آراء مردم ایران (مجموع آراء ۱۶/۸۴۷/۷۱۷/ بود) به عنوان سومین رئیس جمهوری منتخب مردم انتخاب گردیدند-

ایشان در سال ۱۹۸۵ برای دومین بار به مدت چهار سال به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران ازسوی مردم انتخاب گردیدند-

معظم له در طول دورانی که عهده دارریاست جمهوری اسلامی ایران بوده اند ، ضمن سفر به کشور های مختلف آسیای ، آفریقائی و اروپائی، دوبارنیزدر مجامع بین المللی جهان شرکت کرده و به تشریح اهداف و مواضع قاطعانه و صریح جمهوری اسلامی ایران مبنی بر سیاست : نه شرقی و نه غربی "و" نفی نظام سلطه " پرداخته اند . ایشان بار اول درسپتامبر سال ۱۹۸۶ در هشتمین کنفرانس سران کشورهای عضوجنبش غیرمتعهدها در هراره ، سران حاضر در این کنفرانس را به بازنگری به اصول جنبش عدم تعهدواجرای واقعی آن اصول سوق داده‌اند و بار دوم نیز در سپتامبر سال ۱۹۸۷ در چهل و دومین مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک به ایرادسخنرانی پرداختند. ایشان در دو نطق تاریخی و پرشور خود در این دو مجمع جهانی که مورد توجه خاص حاضرین قرار گرفت ، ضمن تشریح دستاورد های انقلاب اسلامی ایران و توطئه های استکبار جهانی علیه ملت قهرمان شهید پرور ایران مواضع شجاعانه و قاطعانه جمهوری اسلامی ایران در خصوص مسائل مهم جهانی از قبیل : نفی نظام سلطه ، دفاع از حقوق سیاه پوستان آمریکا ، کمک عملی به کشور های خط مقدس جبهه مبارزه علیه آپار تاید، احیای صندوق کمک به سیاهپوستان آفریقای جنوبی،

حمایت از مبارزات حق طلبانه ملتهای فلسطین ، لبنان ، افغانستان و نامیبیا محکومیت تجاوزات آشکار واعمال غیر انسانی رژیم های دست نشانده ای همچون رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی ، رژیم اشغالگرقدس و رژیم متجاوز عراق و دیگر مسائل جهانی رابیان داشته و دولتهای جهان را به رعایت حقوق مردم و رعایت اصول معنوی و تقوائی و پیروی ار احکام الهی دعوت کرده اند.

معظم له در دوران ریاست جمهوری عهده دار سمتهای دیگری نیز از قبیل : ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی ، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام ، ریاست شورای عالی پشتیبانی جنگ و ریاست شورای عالی سیاستگزاری بازسازی کشور بوده اند . (تشکیل چهار مجمع اخیر باحکم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بوده است)

ایشان همزمان با آغاز جنگ تحمیلی باحضور در جبهه های مختلف جنگ و خطوط مقدم جبهه ، همواره به بررسی مسائل و سازماندهی نیروهاپرداخته اندو در دوران تصدی ریاست جمهوری نیز چندین بارکه دوبار آن در اوج در گیریها و تجاوزات رژیم عراق علیه ج . ا.ایران بوده است ،حضوری موثر در جبهه های جنگ تحمیلی داشته اند.

رهبر انقلاب اسلامی ایران ازدواج کرده اند و شش فرزند (۲ دختر و ٤ پسر) ثمره ، این ازدواج است.

تالیفات رهبر جمهوری اسلامی ایران

حضرت آیت الله خامنه ای به زبانهای عربی ترکی تسلط دارند و علاوه برنویسندگی ، ازصاحبنظران شعر و ادب می باشند.

ایشان دارای تالیفات متعددی درزمینه های علوم اسلامی و تاریخی می باشند که برخی ترجمه و برخی تالیف است .

از ترجمه هامی توان: " آینده در قلمرو اسلام "ادعانامه ای علیه تمدن

غرب" و "صلح امام حسن (ع)" را نام برد.
و از تالیفات " نقش مسلمانان در آزادی هند" "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن " "صبر " از ژرفای نماز" "درست فهمیدن اسلام " " زندگی امام صادق علیه السلام" و مجموعه سخنرانی درباره امامت وهمچنین کتاب "مواضع ما" راباهمکاری شهید آیت الله دکتر بهشتی ، شهید دکتر باهنر (نخست وزیر پیشین ایران) وحجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی به رشته تحریر در آورده است که کتاب اخیر در جهت تغذیه سیاسی و اجتماعی حزب جمهوری اسلامی از جهت تفکر فلسفی ، نگاشته شده و همچنین کتاب دیگری باعنوان " هنراز دیدگاه سید علی خامنه ای" است که تلخیصی از مباحث ایشان پیرامون مساله هنرمی باشد .

معظم له بعد از رحلت جانگداز حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۱۴ شمسی (۲۹ ژوئن ۱۹۸۹) توسط مجلس خبرگان به رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران انتخاب شدند که این انتخاب مورد حمایت قاطع اعاظم علما و مشایخ و بزرگان جهان اسلام و اقشار مختلف مردم قرار گرفت.
پس از رحلت آیت الله العظمی اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارزتهران ایشان را به عنوان مرجع تقلید شایسته دانسته و معرفی نمودند لذا بدینوسیله قسمت هایی از بیانات معظم که درباب مرجعیت ایراد نموده اند در ذیل درج می گردد.

بیانات مهم آیت الله العظمیٰ خامنه ای در مورد مرجعیت

پس از رحلت آیت الله العظمی اراکی دشمنان اسلام تبلیغ کردند که در جامعه ایران دیگر کسی که شایسته مرجعیت باشد نیست. مردم دیدند در مقابل چشم

خودشان که ناگهان فهرستی از علمای شایسته مرجعیت از طرف خبره‌های فن منتشر شد البته آقایان ۵ - ۶ نفر را معین کردند. معرفی کردند خوب اینطور مصلحت دانستند که ۵ - ۶ نفر را بگویند آخر صد نفر را که نمی شود گفت اما من به شما عرض کنم امروز در حوزه علمیه قم کسانی که لایق مرجعیت هستند اگر بخواهیم بشمریم از صد نفر هم بیشتر است لایق مرجعیت هم هستند. در همین حوزه قم - شش نفرشان حالا آن بزرگانی بودند که آنها اسم آوردند فقط آنها نیستند دو نفرشان را جامعه روحانیت مبارز اسم آورد اما فقط آنها هم نیستند صد نفر هستند حداقل. دشمنان می گفتند آقا ریشه های کهن تمام شد! نسل علمای بزرگ -تمام شد! شما چه می فهمید علمای بزرگ کی هستند حوزه ها چه هستند؟ این آقایان سیاستمداران انگلیس و آمریکا و خبرگزاری های دنیا واضح ترین مسائل ملت ما را نمی توانند تحلیل کنند واضح ترین مسائل ملت ما را نمی توانند بفهمند و تحلیل کنند اگر می توانستند تحلیل کنند و بفهمند اینقدر شکست نمی خوردند از ملت ایران قادر به تحلیل نیستند آن وقت وارد اظهار نظر در امر حوزه‌ها می شوند که از پیچیده ترین مسائل است. اهل حوزه می داند چه کسی لیاقت دارد چه کسی ندارد شما چه می فهمید که علمای بزرگ نسل آنها برافتاده است یا برنیفتاده است. بعد از رحلت امام خمینی (ره) چهار مرجع درجه یک از دنیا رفته اند. البته بیشتر اما آن چهار نفری که خیلی معروف بودند. مرحوم آیت الله العظمی اراکی - آیت الله العظمی گلپایگانی ... خویی .... مرعشی این چهار نفر غیر از مرحوم اراکی که صدوسه سال سن داشت بقیه حول و حوش ۹۰ سال سن داشتند یعنی در سال ۱۳۴۰ که مرحوم آیت العظمی بروجردی از دنیا رفت این آقایان ۹۰

ساله چند ساله بودند ؟ نزدیک ۶۰ سال حول و حوش ۶۰ بودند الان ۸۰-۹۰ سالشان بود. ۳۳ سال قبل از این بین ۵۰ و ۵۷ و ۵۸ سال و ۶۰ تا ۶۲ - ۶۳ سال سن‌شان بود همیشه همین طور است آن روزی که مرحوم آقای خوئی . مرحوم آقای گلپایگانی . مرحوم آقای مرعشی برای مردم بعنوان مرجع معرفی شدند سن‌شان از این کسانی که امروز به عنوان مرجع معرفی شدند بعضی کمتر بود بعضی هم سن اینها بودند تقریباً چه چیزی بی خود می گویند دهان خود را باز می کنید و می گوئید نسل علمای حوزه تمام شد! شما چه می دانید علمای حوزه چه کسانی هستند چه هستند ؟ نسل آنها کدام است که بی خود اظهار نظر می کنید ؟ این هم یک حرف - یک حرف دیگر اینکه شروع کردند کسان خاصی را به اسم معرفی کردن مثلاً" فلان کس از همه بالاتر است برای مردم مسلمان حکم دادن و فتوی صادر کردن را آغاز کردند . در امر مرجعیت مردم از همه چیز سخت گیرتر هستند و حق آن هم همین‌است . من هم به شما عرض میکنم عزیزان من در امر مرجعیت سخت گیر باشید مبادا احساسات شما را به یک سمتی بکشانند. سخت گیر . همان طور شرعی که وجود دارد - شاهد عادل آن هم نه یک نفر دو نفر - آن هم نه دو شاهد عادل شاهد عادل خبره. این کارد که بشناسد - او باید شهادت بدهد که فلان کس جائزالتقلید و شایسته تقلید است که بشود از او تقلید کرد- آن وقت این آقایان از ملت ایران که درکار تقلید این قدر سخت گیر است توقع دارند که هر فساق و فجاری را که رادیوی بی بی سی و صهیونیستی را ادارد می کنند گوش کنند. آنها می گویند که فلان آقا از همه بهتر است مردم بروند از فلان آقا تقلید کنند ! عجب خیال باطل - آن کسانی که آنها اسم آوردند اگر هم شانس اندکی داشتند که عده ای به آنها مراجعه

کنند بعد از آنی که آنها اسم آوردند بدون تردید این شانس آنها کم شد عده‌ای از مردم این کشور که اکثریت مومن کشور ماست از بس دروغ شنیده‌اند از این رادیوهای بیگانه، از بس خباثت از اینها دیدند هرچه آنها بگویند برعکس می کنند. اگر آنها گفتند از فلان کس تقلید کنید از او تقلید نمی کنند. اگر به کسی توصیه کردند گفتند از او تقلید نکنید مردم از او تقلید می کنند این عادت مردم ماست. عادت درستی هم هست امام رضوان الله تعالی علیه هم می فرمود که رشد در خلاف این رادیوهای بیگانه و تبلیغات دشمن است. طرفی که آنها می روند بدانید که آن طرف. طرف باطل است . طرف ضدش طرف حق است مردم ما با این موضع گیری ها به دهن تبلیغات خصمانه دشمن در قضیه مرجعیت زدند بنده واقعا" باید از مردم ایران تشکر کنم که زبان شکرگزار واقعا" از شما ملت ایران ندارم خیلی در این قضیه رحلت مرحوم آیت الله العظمی اراکی و موضع گیری ها حضور در تشییع و حضور در نماز و حضور در مجالس فواتح - واقعا" ملت ایران سنگ تمام گذاشتند. از آقایان قم و تهران هم که یک فهرستی درست کردند از کسانی که مردم می توانند از آنها تقلید کنند و دادند به مردم از آنها هم واقعا" باید تشکر کرد به وظیفه خودشان اینجا عمل کردند. البته نمی شود گفت او نهایی که در این فهرست نیستند از آنهایی که در این فهرست هستند کمترند من نمی توانم این را عرض کنم. اکنون اگر شما بروید قم حداقل صد نفر را می توانید پیدا کنید که می شود اسمشان را فهرست کرد گفت آقا از این می شود تقلید کرد از آن می شود تقلید کرد عجله ای ندارند. بر خلاف گفته دشمن که اینطور وا نمود

میکردند که جنگ قدرتی در ایران برسر مرجعیت است. اینطور نیست خوب،کافر همه را به کیش خود پندارد. اینها خودشان برای در دست گرفتن یک قدرت کوچک در این کشورهای اروپائی در آمریکا و این جاهایی که با تمدن مادی اداره می شود برای شهردار شدن در فلان ایالت و فلان شهر برای گرفتن فلان کرسی نمایندگی حاضرند همه مقدسات را زیر پا بگذارند تا به این مقام بر سند. خود آنها اینطوری هستند. افسوس می خورم من که شما مردم عزیز فرصت ندارید برخی از نوشته ها و اطلاعاتی را که ما با آن سروکار داریم. ببینید و بدانید که چقدر دنیا در مقام پرستی و جاه طلبی سطحش نازل است همین شخصیت هایی که می بینید در دنیا منظم و مرتب و با کروات اتوکشیده با لبخندهای مصنوعی جلوی دوربین های تلویزیونی ظاهر می شوند اینها برای گرفتن مقام و پست   به همه جنایت هایی که ممکن بود حاضر شدند دست بزنند. اغلب آنها اینطور هستند. بنده یک کتابی خواندم درباره حادثه ای در آمریکا یک کتاب کاملا" مستند و صحیحی یک موارد عجیب و تکان دهنده ای را مطرح و بیان می کند که برای تصدی آن پست چه گروههایی تشکیل شدند و چگونه با هم جنگیدند. خیال می کنند آنها در ایران هم این طوری است فکر می کنند مرجعیت هم اینطوری است . اقا اشتباه کردید هیچ جنگ قدرت و هیچ دعوایی در این جا وجود ندارد. در باب مرجعیت آن کسانی که با وجود شایستگی یک کلمه ای از خودشان نمی آورند سالهای می گذرد بعد از ۳۰ سال چهل سال به فکر آنها می افتند می روند پیش آنها اصرار می کنند ، بعد از اصرار رساله می دهند مثل آیت اللهالعظمی اراکی. ما زیاد داریم ، همین الان در قم کسانی هستند از همین عده ای که شایسته مرجعیت هستند اگر هزاران

نفر بروند پیش آنها بخواهند آنها را بکشانند در میدان می گویند ما نمی آئیم آقا هستند بحمد الله هستند، کسانی هستند که بر زبان هم جاری نمی کنند . خودشان را هم اعلم از همه می دانند غالبا" مجتهدین خود را اعلم از دیگران می دانند (غالبا") اما با وجود اینکه خود را اعلم از دیگران می دانند این حرف را حتی بر زبان جاری نمی کنند.
این جوری هستند اینها . حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند و بیایند در میدان، پس از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی همین امام بزرگواری که شما دیدید دنیا را متوجه به خود کرد و مشت او چنان گنجایش داشت که می توانست بشریت را در مشت بگیرد همین آدم رساله نداد رفت در خانه نشست هرچه اصرار کردند رساله نداد . بندد خودم جزو کسانی بودم) که به ایشان عرض کردم آن وقت جواب نمی داد ایشان می گفت هستند آقایان تا اینکه بالاخره یک عده‌ای رفتند و امام را وادار کردند فتوای ایشان معلوم بود رساله ایشان را تنظیم کردند و دادند بیرون از این قبیل فراوان هستند همین الان کسانی هستند از بزرگان در گوشه و کنار حوزه ها . سی سال پیش ۲۰ سال پیش اینها شایسته بودند که اسمشان آوردد شود. نه خودشان اسم خود را آوردند و نه به آنهایی که می شناختند اجازه این کار را دادند، چه جنگ قدرتی است ؟
بیشترین کاری که ممکن است در کسانی که در حد مرجعیت هستند کسی انجام بدهد این است که تعدادی رساله خود را چاپ کند بگذارد در خانه‌اش اگر کسی آمد بگوید این هم رساله من بگیر و برو. بیشترین کاری می کنند این است کار دیگری نمی کنند. رادیوها را پر کردند که آقا جنگ قدرت . جنگ قدرت . از جمله حرف های بی اساسی که خواستند در

این تبلیغات نشان بدهند یکی هم این بود که می خواستند بگویند اکثریت علما و بزرگان حوزه های علمیه . اینها با دخالت دین در سیاست مخالفند پس با حکومت اسلامی و ولایت فقیه مخالفند اکثریت اینها هستند. خوب طی چند روز گذشته مشخص شد خوب بفرمائید اینها هم اکثریت که اعلامیه دادند لیست دادند اینها اکثریت هستند همین هایی که . امروز اسمشان در لیست است و مطرح است اینها اکثریت هستند. البته در روحانیت هم آدم ناباب هستند ما نمی گوئیم نیستند. در روحانیت هست. در کسبه هست . درمیان دانشگاهی ها هست. در ارتش هست. در دستگاههای مختلف در همه جا وجود دارد آدم ناباب. در روحانیت هم هست. هستند در روحانیت آدم هایی که نان امام زمان را خوردند . نمک امام زمان را خوردند. نمکدان امام زمان را شکستند. با راد امام زمان مخالفت کردند هستند ما نمی گوئیم نیستند. بروند رادیوهای بیگانه هرچه می خواهند با آنها مصاحبه کنند. آنها دد تا کتاب هم حاضرند بنویسند و فحش بدهند به همه مقدسات جمهوری اسلامی نه اینکه نیستند. هستند اما اولا" بسیار کمند ثانیا" منفور ملت ایران هستند. منفور مسلمانان انقلابی هستند شما خیال می کنید این کسانی که رادیو های بیگانه و دستگاههای استکباری برای مرجعیت دل به آنها بسته اند در داخل ایران اینها کسانی هستند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ایران قرار بدهند آیا ملت اینها را آرام می گذارد ؟ ملت ایران از خائنین نمی گذرد. تا امروز هم نگذشته است در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت

یک نکته را من لازم است عرض کنم. خواهش می کنم برادران وخواهران عزیز ما این مطلب را بدون احساسات گوش کنند. آن

روزی که در مجلس خبرگان پس از رحلت امام رضوان الله تعالی علیه . همان روز اول که بنده هم عضو مجلس خبرگان بودم بحث کردند و بالاخره اسم این بنده حقیر به میان آمد بحث کردند چه کسی را انتخاب کنیم اتفاق کردند بر روی این موجود حقیر وضعیف را براین منصب خطیر انتخاب بکنند. من مخالف کردم. مخالفت جدی کردم . نه اینکه می خواستم تعارف کنم نه. او می داند خودش که در دل من چه گذشت در آن لحظات رفتم آنجا ایستادم گفتم آقایان صبر کنید اجازه بدهید (این حرفها ضبط شدد موجوداست هم تصویر آن جلسه و صدای آن) شروع کردم. بد استدلال کردن که من را انتخاب نکنید به این مقام گفتند نه هرچه اصرار کردند قبول نکردم هرچه من استنکاف کردم آقایان مجتهدین . فضلا در آنجا بودند استدلال های من را جواب دادند من قاطع بودم که قبول نکنم ولی بعد دیدم که چاردای نیست چاردای نیست چرا چاردای نیست . چرا که به گفته این افرادی که من به آنها اطمینان دارم این واجب متعین شدد است در من ، یعنی اگر این بار را برندارم این بار زمین خواهد ماند. در این بود کد گفتم قبول می کنم چرا چون دیدم بار بر زمین می ماند. بعد از قبول گفتم خدایا توکل بر تو خدا تا امروز کمک کردد است. قبل از آن هم همین طور بود. من دو دوره انتخاب شدم به ریاست جمهوری در هر دو دوره من قبول نمی کردم. دوره اول دوستان گفتند که‌اگر تو قبول نکنی این بار بر زمین می ماند (من تازه هم از بیمارستان آمدد بودم گفتند کسی نیست ناچار شدم) ، دوره دوم خود امام به من فرمودند که در تو متعین است من رفتم خدمت ایشان گفتم آقا من قبول نمی کنم دیگر این دفعه من نمی آیم میدان. گفتند در شما متعین است. یعنی واجب

واجب کفائی نیست مستقیما" بر شما واجب است واجب عینی است. من واجب عینی اگر باشد از زیر هیچ باری دوش خودم را خالی نمی کنم عزیزان من. در این قضیه مرجعیت موضوع این جوری نیست. بار بر زمین نمی ماند. متوقف به فرد نیست این قضیه اقایان فهرست دادند این حقیر را در آن فهرست آوردند اما اگر از من سئوال میکردند من می گفتم نکنید این کارها را. بدون اطلاع من این کار را کردند. من بعد از آن که اعلامید آنها صادر شدد بود خبردار شدم و الا نمی گذاشتم حتی من بد تلویزیون اطلاع دادم گفتم اگر آقایان ناراضی نمی شوند. اعلامید آنها را که می خوانند اسم من را نخوانید. بعد گفتند نمی شود تحریف اطلاعیه است آقایان نشسته اند چند ساعت جلسه کردد اند نمی شود. لذا دادند من حالا بد شما عرض می کنم ملت عزیز. عزیزان من آقایان محترم و بزرگانی که از گوشد و کنار بد بندد پیغام می دهند رسالد و یا چد بدهید. من بار فعلی ام خیلی سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسئولیت های عظیم دنیائی مثل بار چند تا مرجعیت است. این را شما بدانید. چند تا مرجعیت را اگر روی هم دیگر بگذارند بارش ممکن است بد این سنگینی بشود تازد ممکن است گمان هم‌نمی کنم. الان ضرورتی نیست بله اگر العیاذ و بالله وضع بد جایی می رسید که من می دیدم چاره‌ای نیست می گفتم عیبی ندارد من با همه ضعف و فقری که دارم به فضل پروردگار آنجائی که ناچار باشم یعنی ضروری باشد ده تا بار این طوری را حرفی نداشتم روی دوش خودم بگذارم اما الان این طوری نیست الان نیازی نیست این همه مجتهدین هستند بحمدالله حالا من قم را اسم آوردم، غیر از قم هم هستند. مجتهدینی هستند افراد شایسته‌ای هستند چه

لزومی دارد که حالا این بار سنگین را که خدای متعال گذاشته است بر دوش نحیف این فقیر ضعیف این بار را هم بگذارند. رویش احتیاجی به این معنا نیست پس این کسانی که اصرار می کنند آقا رساله بدهید توجه بکنید من برای خاطر این است که استنکاف می کنم از قبول بار مسئولیت مرجعیت. چون هستند آقایان بحمدالله نیازی به این معنا نیست - البته خارج از ایران حکم دیگری دارد بار آنها را من قبول می کنم چرا برای خاطر اینکه آن بار را گر من برندارم ضایع خواهد شد.

امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می کنم برای اینکه چاره‌ای نیست مثل همان جاهایی دیگر هست که ناگزیر هستیم اما در داخل ایران هیچ احتیاج نیست وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فدا خود ناظر و حافظ و نگهبان حوزه های علمیه است. حافظ و پشتیبان علمای بزرگ است. هدایت کننده دل های مراجع و دل های مردم است. امید است خدای تبارک و تعالی این مرحله را هم برای مردم ایران مرحله مبارکی قرار دهد.

والسلام علیکم و

رحمت ا... و برکاته
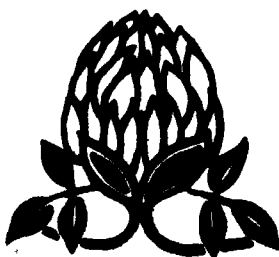
دکتر سید محمد تقی علی عابدی (دانشگاه لکهنؤ)

شیخ مرتضی انصاری و صراط النجاة

در تاریخ اسلامی از لحاظ ارتقاء فقه و اصول ، قرن سیزدهم را می شود به عنوان عهد زرین نام برد. چون در همین قرن، در فقه و اصول کتبی پرارزش و گران سنگ چون کشف الغطاء و رسائل (فرائد الاصول) و مکاسب و مانند اینها نوشته شد که این کتب امروز هم برنامه درسی حوزات علمیه قرار گرفته است.

بدین خاطر دربارهٔ قرن سیزدهم گفته اند:

قرن سیزدهم یکی از قرن پرثمر و پربار علمی در جهان اسلام است شخصیتها و فحول نامی عامی و فقهی به عرصه ظهور رسیدند که نمونه ای از آنها شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ هـ) سرآمد روزگار در فقه و اصول بودند و افرادی از مدرسه علمی این شخصیتها به ظهور پیوستند که همیشه افتخار شاگردی این‌مکتب را داشتند (۱)

در همین قرن علمایی چون علامه وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ هـ.ق) سید مهدی بحرالعلوم (متوفی ۱۲۱۲). شیخ محمد تقی (متوفی ۱۲۴۸) شیخ جعفر (۲) (متوفی ۱۲۲۸) . شیخ محمد حسن (متوفی ۱۱۶۱). میرزا ابوالقاسم (۳) (متوفی ۱۲۹۲) و میرزای بزرگ شیرازی (۴) (متوفی ۱۳۱۲) بودند. این بزرگان بودند که فقه و اصول را گسترش دادند و رونق بخشیدند (۵)

شهید مرتضی مطهری از بین علمای قرن سیزدهم از همه شیخ مرتضی انصاری (رد) را مهمتر شمرده و می نویسد. (۶)

" در صد ساله اخیر مهمترین شخصیت اصولی که همه را تحت الشعاع قرار داده و علم اصول را وارد مرحله

جدیدی کرد، استاد المتاخرین حاج شیخ مرتضی انصاری است.

و حسین مدرسی طباطبائی نوشت :

" شیخ مرتضی انصاری دانشمند و متفکر بزرگ حقوقی این قرن متوفی ۱۲۸۱ بنای اصول فقه را تجدید کرده (۷)، این مهمترین شخصیت قرن سیزدهم و بانی مکتب جدید در اصول (۸) شیخ مرتضی انصاری در روز عید غدیر سال هزار و دویست و چهارده هجری قمری (۱۲۱۴ هج) در دزفول متولد شد (۹) و این حسن اتفاق عجیبی است که تاریخ تولد شیخ (۱۸ ذیحجه ۱۲۱۴ هـ) مطابق لفظ غدیر در حساب ابجدی می باشد و پدر ایشان شیخ محمد امین (۱۰) یکی از وعاظ و مروجین شریعت مقدسه زمان خود بود. و مادر ایشان دختر شیخ یعقوب انصاری (۱۱) بود که یکی از باتقوی ترین و پرهیزگارترین زنان زمان خود شمرده می شد و نسب (۱۲) ایشان به صحابی بزرگ پیغمبر اسلام (ع) جابر ابن عبد الله انصاری که یاور حضرت علی (ع) در غزوات بوده و اولین زائر قبر سید الشهداء و تا امام باقر(ع) از ائمه کسب فیض نموده، می رسد.

شیخ مرتضی انصاری منسوب به صحابی بزرگ وقتی به جهان چشم گشود پدر و عموی ایشان شیخ حسین انصاری مشغول خدمت به علوم آل محمد (ص) بودند. برای همین است که از پنج سالگی پدر آموزش قرآن را همراه با کسب معارف به وی آغاز نمود. شیخ در همان وقت حساب، نحو، صرف، بلاغت، عروض، منطق، کلام و فلسفه را نیز نزد پدر فرا گرفت و علم فقه و اصول را نزد عموی خود شیخ حسین انصاری آموخت و به مهارت تام بر این علوم دست یافت و به زودی در سن شانزده سالگی به مرتبه عالیه اجتهاد نائل گشت

(۱۳).

درباره استعداد و صلاحیت علمی ایشان مطالبی نقل شده (۱۴) که یکی از آنها به این شرح است که شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۳۲ هجری همراه پدر ایشان برای زیارت عتبات مقدسه به کربلاء رسیدند. و در آن زمان به فیض وجود علامه وحید بهبهانی. کربلا مرکز بزرگ علماء شیعه بود که در آن دانشمندانی مثل شیخ یوسف بحرانی و سید مجاهد و سید علی طباطبائی علماء بزرگ وجود داشتند. یک روز به سفارش شیخ حسین انصاری شیخ مرتضی انصاری به همراه پدر در درس خارج سید محمد مجاهد شرکت کردند و تصادفا در آن روز بحث سید مجاهد مسئله حرمت و وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام زمان (عج) بود و بحث می کردند که نماز جمعه واجب تخییری است یا واجب تعیینی. بعد از مقداری بحث سید مجاهد فرمود : در زمان غیبت نماز جمعه حرام است. شیخ انصاری که به درس گوش می داد اجازه تکلم خواست و ادله ای بر وجوب نماز جمعه در زمان غیبت سطرح نمود وقتی این ادله را سید مجاهد پذیرفت و گفت که نماز جمعه واجب است. شیخ انصاری شروع کرد به رد این ادله و ادله مخالف را ارائه کرد که متعلق به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت بود. پس از ذکر این استدلال و ایرادات سید مجاهد متوجه تبحر علمی و استعداد و صلاحیت این جوان هیجده ساله شد. و از پدر شیخ درخواست اقامت ایشان در کربلا را نمود تا شیخ در دوران توقف در کربلا بتواند از علماء آن دیار کسب فیض نماید (۱۵) در این باره شهید مرتضی مطهری می نویسد وآنگاه همراه پدر به عتبات رفته علماء وقت که

نبوغ خارق العاده او را مشاهده کردند از پدر ایشان خواستند که او را نبرد. شیخ چهار سال در عراق توقف نمود و از محضر اساتید بزرگ استفاده کرد. (۱۶) و در نتیجه به درخواست سید مجاهد و علمای دیگر شیخ محمد امین شیخ مرتضی انصاری را در کربلا معلی برای تحصیل علم گذاشت و شیخ انصاری در دوران توقف چهار ساله خود در کربلا از درس سید مجاهد و شریف العلماء مازندرانی استفاده کرد (۱۷) و بعد مراجعت به وطن خود نمود و بعد از دو سال ماندن در وطن خود دوباره مراجعت به کربلاء معلی نمودند و در درس شریف العلماء شرکت کردند[۱۸] و در همین اثناء برای زیارت و سرقد مطهر حضرت امیرالمومنین (ع) بد نجف اشرف مشرف شدند و در آنها از شیخ مرتضی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء تا یک سال استفادد کردند[۱۹] بعد از این به وطن مراجعت نمودند و در سال ۱۲۴۰ هجری قمری برای زیارت روضد امام هشتم حضرت رضا (ع) همراد برادر خود شیخ منصور انصاری به مشهد مقدس رفتند در ضمن این سفر مدارس بروجرد اصفهان و کاشان را هم دیدند و در بروجرد با شیخ اسد الله بروجردی. در کاشان) با ملا احمد نراقی و در اصفهان با سید محمد باقر رحمتی ملاقات نمودند (۲۰) و از ملا احمد نراقیِی شیخ این قدر متاثر شدند که تا سد سال از ایشان مشغول کسب فیض بودند (۲۱) و استاد و شاگرد با هم انس شدیدی گرفتند. وقتی شیخ خواست از ایشان جدا بشود ملا احمد نراقی فرمود من در کلید مسافرتها بیش از پنجاد مجتهد را دیدم اماهیچ کدام چون شیخ انصاری عظمتی این گونه نداشت (۲۲) استفادهای که من از این جوان نمودم بیش از استفادد ای بود که او از من نمود. باز ایشان گفت

من در مسافرتهای مختلف بیش از پنجاه مجتهد مسلم دیدم که هیچ یک از ایشان مانند شیخ انصاری نبودند (۲۳) از این کلام استاد شیخ می شود تا حدی به مقام علمی شیخ پی برد.

بعد از سه سال کسب فیض از ملا احمد نراقی. شیخ همراه برادرش به مشهد رسیدند و در آنجا ضمن چهار یا پنج ماه زیارت مرقد مطهر از محضر اساتید هم استفاده هائی می کردند بعد از آن به اصفهان (۲۴) و تهران (۲۵) سفر کردند.

و در این جاها هم از استادان علم استفاده و کسب فیض کرده و شیخ بعد از این سفرهای علمی در سال ۱۲۴۴ هجری (۲۶) همراه برادر خود شیخ منصور انصاری بد دزفول برگشتند و شروع بد درس و تدریس و تالیف کردند (۲۷) بعد از چندی در سال ۱۲۴۸ (۲۸) هجری قسری پدرشان فوت کردند و شیخ انصاری در سال ۱۲۴۹ هجری به نجف اشرف برای تحصیل علم بیشتر دوباره تشریف بردند و در آنجا از شیخ علی بن جعفر و از شیخ محمد حسن کسب علم می کردند (۲۹) تا اینکه در سال ۱۲۶۶ (۳۰) شیخ محمد حسن فوت کرد و شیخ انصاری مرجع تقلید شدند و تا پانزده سال بر این منصب عظیم الشان بودند و در همین زمان تدریس و تالیف را مشغول بودند و نمونه‌های گرانقدر از اخلاق خویش تقوی به جای گذاشت (۳۱) بالاخرد در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۱ هجری دارفانی را وداع گفتند و به رحمت مالک حقیقی خود پیوستند و نماز جنازه شان را مطابق وصیت‌خودشان سید علی شوشتری خواندند و در جوار مولای خویش در نجف اشرف مدفون گردیدند و بعد از وفات شیخ در اشعار متعددبه زبان عربی و فارسی تاریخ فوتشان را استخراج کردند یکی را شیخ

محمد علی کمونه در عربی چنین استخراج کرده :
مد توفی المرتضی رب السوّری
و یکی الدین علیه اسفاً
قلت ان الله قد اسکنه
من جنان الخلد ارّخ غرفاً (۳۲)
علاود بر این در زبان فارسی یک قطعه یافت می شود که تاریخ تولد و تاریخ وفات شیخ از آن استخراج می شود و این تاریخ را برادر شیخ ، شیخ منصور انصاری استخراج نموده :
غدیر عام تولد فراغ عام وفات (۳۳)
۱۲۱۴ هج - ۱۲۸۱ هج
این عالم بزرگ عمر پر برکت خود را در درس و تدریس و تلاش و جستجو و تصنیف وتالیف سپری نمود و در اصول مسلک جدیدی را بناد نهاد که بدین سبب ایشان را به خاتم الفقها ٔ و المجتهدین ملقب کردند (۳۴) ایشان بعد از خود دو دختر (۳۵) و بیشتز از **سیصد** شاگرد (۳۶) و کتابهای متعددبه یادگار گذاشت در تصنیفات ایشان تقریبا" سی کتاب را مولف کتاب(فقهای نامدار شیعه)نام برده (۳۷) که از آنها رسائل و فرائد الاصول . و مکاسب مهمتر از همه است که از لحاظ بحثهای استدلالی فقه و اصول مهمترین کتب این فن است. علاود از اینها مبحث الاستصحاب نجاة العباد. بقیة الطالب و حواشی بر کتب ملا احمد نراقی (۳۸) علاود از این فهرستی که کتاب فقهای نامدار شیعه نام بردد چند کتاب مهم دیگر نیز از شیخ موجود است از جمله آنها بر تصنیف سید محمد بن محمد هاشم تقوی لکهنوی به نام رساله فی صلاة المسافر (۳۹) در بعضی جاهلـ به دست شیخ حواشی مفیدی نوشته شدد است که صاحب الذریعه

اشارد ای به آن فرمودد. مصنف نجوم نوشته که سید محمد بن محمد هاشم لکهنوی شاگرد شیخ بود و نیز ایشان نوشته که سید محمد بن محمد فی بعضی از افادات شیخ را به نام تحریرات و تقریرات نوشته. (۴۰) و بر آن کتاب هم حواشی شیخ به دست خود شیخ موجود است و علاود بعضی از مجموعه های فتاوای شیخ نیز موجود است یکی از آنها به نام لوامع النکات است (۴۱) که مجموعه سخنرانی های شیخ است این شیخ محمود بن جعفر عراقی (متوفی ۱۳۰۸ هج) جمع نمود. و کتاب البیع و الخیارات (۴۲) که مجموعه تقریرات شیخ است که یکی از شاگرد از ایشان جمع نمود و علاود کتاب القضاة (۴۳) یکی از مجموعد تقریرات شیخ است کد این را محمد تقی تنکابنی و حسین بن محمد حسن موسوی جداگاند جمع نمودند و از تقریرات شیخ القضاء و الشهادات (۴۴) کتاب الوقف (۴۵) کتاب الزکود (۴۶) و مطارح الانظار (۴۷) نیز است کد آنها را بترتیب میرزا حسن آشتیانی محمد ابراهیم رشتی. حسن علی تهرانی مشهدی و میرزا ابوالقاسم کلانتر جمع نمودند و تقریرات صلود (۴۸) را یکی از شاگردانشان جمع نمود و تقریرات طهارت (۴۹) را چهار نفر از شاگردان ایشان جدا جدا جمع نمودند کد دو نفر از آنها محمد شفیع ابن محمد سعید گیلانی و یعقوب بن مقیم بار فروش است. علاود از مجموعد های تقریرات بعضی از فتواهای شیخ هم جمع شدد است مثل اصول الدین و فروعه (۵۰) اصول الدین و جمله من فروعه (۵۱) رساله سوال و جواب (۵۲) رساله عملیه (۵۳) و صراط النجاة (۵۴) این همه در زبان فارسی است که اینها را بالترتیب محمد تقی بن محمد باقر شریف یزدی ، میرزا علی بن رستم

تبریزی، محمد یوسف استرآبادی حائری، علی بن محمد تستری و محمد علی یزدی جمع نمودند.
این فهرست تقریرات و سخنرانی و فتواها از بعضی از کتب یافت می شود. نیزاین هم معلوم می شود که این نسخه ها در کتابخانه های دانشگاه استان قدس رضوی، ملک ،آیة الله مرعشی نجفی، مجلس، گوهر شاد، مدرسه حجتیه، آیه الله گلپایگانی، مسجد اعظم و کتابخانه امیرالمومنین موجود است.
این نسخه ها به صورت غیر مطبوع (چاپ نشده) دور از هند در کتابخانه های ایران و عراق موجودند و من تا این وقت که مشغول نوشتن این مقاله هستم هنوز آنها را ندیده ام چون در ایران و عراق برای دیدن و مطالعه نسخه های خطی خودش این قدر ضوابطی دارد خیلی وقت صرف در همین می شود لذا راقم فقط به یک نسخه در دسترس صراط النجاة اکتفا نمود).
درباره رساله عملیه شیخ انصاری به نام صراط النجاة حسین مدرسی طباطبائی چنین می نویسد: صراط النجاة فارسی گرد آورده محمد علی یزدی چاپ تهران ۱۳۱۹ وجز آن. (۵۵) و نیز این هم نوشته که نسخه های فعلی اش در کتابخانه حجتیه و کتابخانه گلپایگانی و کتابخانه مسجد اعظم موجود می باشد. شماره های آنها به ترتیب این است ۲۴۲۰/۰۱۵۸۸۰۶۱۹ ذکر اینها در فهرست جلد ۱ ص ۱۹ و ص ۵۵۷ و در جلد ۲ ص ۶۸ می باشد و نیز مصنف نوشته که این رساله در عربی نیز ترجمه شده که نسخه خطی اش در کتابخانه امیر المومنین علیه السلام و ذکرش در الذریعه جلد ۱۵ ص ۳۸ و ۳۹ موجود است.
الذریعه درباره صراط النجاة **می نویسد:**
صراط النجاة رساله عملیه فارسیه از فتاوای شیخ

انصاری ابن مجید امین دزفولی متوفی سنه ۱۲۸۱ هـ.ق که کرارا به چاپ رسیده که آنرا حاج محمد علی یزدی جمع نموده و حواشی دارد.

*و دربارهٔ عربی اش چنین می نویسد :

صراط النجاة عربی که حاوی فتاوای شیخ انصاری می باشد بعد از وفات شیخ به عربی ترجمه شده و بر حاشیه اش حاشیه میرزا رشتی بد رمز (ح ب) و حاشیه میرزا شیرازی و حاشیه شیخ محمد نجف که مرتب بر یک مقدمه و فصول و خاتمه است نسخه اش در کتابخانه امیر المومنین علیه السلام در نجف یافت می شود (۵۶) از این دو عبارت الذریعه معلوم می شود که محمد علی یزدی صراط النجاه را جمع نموده که حاشیه هایی دارد و بعد از وفات شیخ این کتاب به عربی ترجمه شد و بر او سه نفر شاگردان شیخ به زبان عربی حاشیه نوشتند این رساله دربارهٔ تقلید یک مقدمه ای و فصول و خاتمه ای دارد و در کتابخانه امیرالمومنین علیه السلام در نجف موجود است.

به هر حال دو نسخه از این کتاب پیش نظر نویسنده بوده که یکی از آنها چاپ کربلاء معلی و دیگری چاپ بمبئی (هند) می باشد تفصیل نسخه اول در صفحه اول فهرستی است که در او تقلید مجتهد. نجاسات، شرائط وضو. تیمم. غسل. احکام دماء ثلاثه. شرائط نماز. روزه، خمس. زکواه. عقد و نکاح. طلاق. ظهار و غیر ها که مجموعا" ۵۵ فصل دارد: در صفحه دوم سه عبارت و دو مهر است عبارت اول و مهر از شیخ انصاری است که چنین نوشته : ولاباس بالعمل بهذه النسخه ان شاء الله . قرره الحقر مرتضی النصاری و عبارت دوم از گردآورنده صراط النجاة محمد علی یزدی می باشد. ایشان نوشته است :

والحمد الله رب العالمین که به توفیق خداوند کریم و نظر التفات سید المرسلین و آل طاهرینش در نیکوترین زمان (ماه مبارک رمضان) و در نیکوترین مکان (کربلا و نجف اشرف) اعلم العلماء و افقه الفقهاء و علم الهدی مجتهد العصر و الزمان جناب حاجی شیخ مرتضی انصاری سلمه الله تعالی به نفس نفیس خود به نظر کیمیا اثر خودرساله را اصلاح فرمودند بد قسمی که نوشتند در حاشیه آن که نیافتم مخالفتی در آن و به مهر خود مزین فرمودند و این نسخه شریفه را با آن نسخه مطابق و مقابله صحیح شد تا مؤمنین و مؤمنات بهره‌مند و ناجی و رستگار شوند و این حقیر سراپا تقصیر اقل الحاج حاجی محمد علی یزدی را با والدینش به دعاء خیریاد نمایند. (مهر و امضاء) از عبارت فوق معلوم می شود که رساله را بعد از جمع نمودن ایشان به خدمت شیخ بردند و شیخ خودشان این رساله را دیدند و اصلاح فرمودند و تحریرا" تصدیق به صحت آن نمودند و در مهر محمد علی نوشته شدد البعد محمد علی و قابل تذکر است کد شیخ محمد علی یزدی از اصل یزدی بود کد بعدا" ساکن کربلاء شد و در همان جا این نسخه را جمع نمودد و خدمت شیخ برد. و عبارت سوم در همان صفحه ظاهرا" بعد از چاپ رساله نوشتد شدد و عبارت این است و ایضا" بعد از چاپ با نسخه اصلی مقابلد کردم.

این عبارت به جوهر قرمز نوشته شدد و بعد از او اسم نویسندد نوشته نشدد احتمالا نویسندد حود محمد علی یزدی باشد. چون بعد از چاپ شدن به مقابلد کردن به نسخه اصلی ترمیم و اصلاح شده و بودن نسخه اصلی پیش خود محمد علی یزدی قرین قیاس است و

بعید است نزد کسی دیگر باشد. و در دیباچهٔ رسالهٔ عملیه این عبارت موجود است.

" بسم الله الرحمن الرحیم "

الحمد الله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین.

اما بعد:

چون مرجع احکام شریف انام در این ایام میمنت فرجام سرکار حجة الاسلام و نخبة العلماء العظام و الفقهاء الکرام و المجتهدین الفخام مرتضی الامام و خلیفة بالحق علی کافه الانام فی جمیع احکام الحلال و الحرام مرجعة الخواص و العوام کهف الحاج و علم التقی حاج شیخ مرتضی انصاری دام ظله العالی بود و جناب حضور با هر النور سرکار ایشان مدتی مشرف بوده و از ایشان مسائل مهم حلال و حرام در حق مقتدین از عوام از عبادات و عقود و ایقاعات اخذ و ثبت نموده و آنها را به نظر کیمیا اثر ایشان رسانده و حکم به صحت و جواز عمل به آنها فرموده و به خط و مهر شریف خود آن را مزین فرموده است تا آنکه آنها عمل نمایند و خود را از ورطه هلاکت به سرمنزل نجات برسانند. پس جمعی از ارباب تقوی و پرهیزگاری به مساعدت یکدیگر آن را به چاپ رساندند تا منفعت آن عام و طریق نجات انام از سخط و غضب خداوند علام و وسیله شفاعت پیغمبر آخرالزمان و ائمه اکرام (ص) گردد و به صراط النجاة مسمی گردید و مرتب شد به مقدمه و چند فصل و مقدمه و از یک عبارت دیگر معلوم می شود که محمد علی یزدی همه مسائلی را که از جناب شیخ سلمه شنیده شده است و از اقوال سائر علماء ذکر کرده

است ص ۱۴۳ و از خاتمة الطبع این رساله معلوم می شود که شیخ این رساله را در ماه رمضان المبارک سال ۱۲۷۴ هـ.ج به مقام کربلا معلی نگاه کرد و اصلاح کرد. علاوه شیخ محمد ابن محمد حسین خوانساری چنین نقل کرده: رساله شریفه در کربلا معلی در شهر مبارک رمضان ۱۲۷۴ هجری جناب سالک سبیل طریقت و حقیقت و مروج مسائل و شریعت خیر الحاج حاج محمد علی یزدی الاصل و کربلا مسکن نهایت دقت و تأمل و اهتمام را درخصوص تصحیح و مقابله این رساله نمودند از نسخه صحیحه مهری و مامون ازشائبه غلطجناب خیر الحاج حاج شیخ مرتضی انصاری سلمه الله تعالی فی الدارین بد نفس نفیس خود مزین فرمودند بعد امن در آن نظر کردم و اگر خللی داشت اصلاحش کردم و امید چنان است که عامل بد این رساله فائز و رستگار و ناجی از سخط و عذاب حضرت کرد گار خواهد بود. ان شاء الله راقم الحروف اقل الحاج میرزا محمد بن محمد حسین خوانساری اللهم اغفرلنا و الوالدینا و لجمیع المومنین و المومنات بحق محمد و آله الطاهرین در کربلا نوشته شد (صفحه ۱۵۰) از این نوشته ها معلوم می شود و می توان به ضربی قاطع گفت. که این رساله در حیات شیخ به چاپ رسیده بود در آن حالی که در پیش نظر راقم الحروف نسخه بوده که سی سال بعد از وفات شیخ چاپ شد.

درهمین رساله در صفحه اول علاوه از صراط النجاة اسم دیگرش به نام هزار مسئله هم موجود است و در خاتمه الطبع نیز همین اسم یافت می شود که تمام شد رساله مبارکه (مسئله) که مشهور به هزار مسئله است ص ۱۰۴ البته در دیباچه کتاب اسمش همان صراط النجاة است. در ص ۲ گفته و به صراط النجاة مسمی

گردیده و در صفحه ۲ همین کتاب دو سه عبارت چاپی موجود است اول آنها این است .
بسم الله الرحمن الرحیم
*لاباس بنالعمل بهذه النسخه الشریفه ان شاء الله تعالی . حرره الاحقر محمد حسن حسینی.
ولی چون این عبارت قریب همان عبارت اول است که شیخ خودشان نوشتند لهذا این عبارت را می شود عبارت خود شیخ دانست. نه عبارت محمد حسینی . و در همین نسخه عبارت دوم عبارت محمد حسینی است که نوشته :
" بسم الله الرحمن الرحیم "
مسئله با حواشی که حضور بر آن نوشته ان شاء الله تعالی بی عیب است و عامل به آن ان شاء الله تعالی معذور است و در موارد اشکال و تامل و احتیاط مطلق رجوع به غیر اعلم " با رعایت الا علم فا لاعلم " می توان کرد. حرره الحقر محمد حسن الحسینی تحریرا" فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۱۰ هـ.ج
از این عبارت معلوم می شود که عمل بر این رساله موجب ثواب و درست است و این نیز معلوم می شود که میرزا محمد حسن حسینی بر این رساله حاشیه نوشته و در جای جای این رساله این حواشی یافت می شود. این حاشیه به زبان فارسی است اما از عبارت الذریعه معلوم می شود که این حاشیه به زبان عربی نوشته شده است.
ممکن است حاشیه عربی در حاشیه نسخه عربی صراط النجاة در مکتبه امیرالمومنین (ع) در نجف اشرف موجود باشد. وعبارت سوم که از میرزای رشتی و یا میرزا محمد حسن حسینی می باشد چنین است :

" بسم الله الرحمن الرحیم "
شهد بعض الثقات بمقابلة الحواشي والمتن یدی الاحقر "محل مهر سرکار میرزا" در این نسخه نسبت به نسخه اول اضافاتی نیز می باشد مثلا" در آخر رساله درباره تارک الصلاة احادیثی از جامع الاخبار و ارشاد القلوب آورده شده و در ۴ صفحه آخر بعضی از سئوالات پرسش شده از میرزا محمد حسین حسینی نیز آورده شده و در پایان چنین می نویسد : تمت الرساله مسائل متفرقه ای که از سرکار حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن حسینی دام ظله العالی سئوال کردند و ما در آخر این رساله ملحق کردیم تا آنکه مؤمنین منتفع شوند. ص ۱۰۱.
این رساله با سعی فراوان مولوی حیدر عل کشمیری و اهتمام آقای شیرازی و آقای محمد علی شیرازی در ۱۰ شعبان سنه ۱۳۱۰ هـ.ق در بمبئی (هند) انتشار یافت کد در آن سئوالاتی که از میرزای شیرازی پرسیدد شدد جمع گردیدد.
و این عبارت خاتمة الطبع آن شاهد بر این مطلب است :
تمت بحمد الله الکریم در بهترین وقتی از اوقات و خوشترین ساعتی از ساعات تمام شد.
این رساله مبارکه مشهور به هزار مسئله مع ملحقات که سئوال و جواب سرکار حجد الاسلام جناب حاجی میرزا محمد حسن حسینی دام ظله بوده باشد. حسب الاشاره جناب مستطاب فضائل مآب مولوی حیدر علی کشمیری به سعی و اهتمام جناب مبادی آداب حاجی آغا شیرازی و آقای محمد علی طاهر شیرازی در بندر معمورد بمبئی صورت طبع پذیرفت به تاریخ ۱۰ شعبان سنه ۱۳۱۰ هـ صفحه ۱۰۴.

علاوه از این دو نسخه سابق دربارهٔ یک نسخه مطبوعه دیگر نیز از کتاب حسین مدرسی طباطبائی مقدمه‌ای بر فقه شیعه کلیات و کتاب شناسی معلوم می شود این نسخه در تهران در سال ۱۳۱۹ انتشار یافت. و این هم امکان دارد که با توجه به فواید بسیار این رساله قبل یا بعد از این نیز منتشر شده باشد. شایان ذکر است که در این مقاله قطعه نظر از مضمون کتاب صراط النجاة فقط بر تعاریف و شناخت کتاب اکتفا شده که بر محتوای کتاب چیزی گفتن یک موضوع جداگانه ای است و قبل از قلم فرسائی بر این موضوع باید فتوای علما مراجع تقلید ملاحظه بشود لذا در این مقاله از این موضوع بحث نشده. در این جا بعنوان نمونه یک مسئله از این کتاب را عرضه می کنیم. که شیخ در یک مسئله . تقلید از دو مجتهد را جائز دانسته است. مسئله: جائز است تقلید دو مجتهد با ساوی بودن ایشان به شرط این که مسئله ای که تقلید کرد عدول نکند به دیگری مثلاً" اگر یکی چهار فرسخ را سفر نداند و روزه مستحبی را در سفر حرام بداند و یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزهٔ مستحبی را در سفر جائزبداند. شخصی چهار فرسخ برود و روزه مستحبی بگیرد ضرر ندارد در این صورت تقلید مجتهد شده است (نسخه اول ص ۶ نسخه دوم ص ۵۰۴ و حال اینکه اینجانب (نویسنده) در رساله های عملیه حضرت امام خمینی (متوفی ۱۹۸۹ م) سید محسن حکیم (متوفی ۱۹۷۰) سید ابوالقاسم خوئی (متوفی ۱۹۹۲) چیزی درباره تقلید دو مجتهد در یک مسئله نیافتم. لذا بحث از محتوای صراط النجاة وقتی مفید است که با رساله های عملیه مقایسه و مطالعه شود و این یک موضوع جداگانه ای است.

* * * * *

دکتر حسن شادروان- (ایران)
عضو هیأت علمی دانشگاه

امام محمد غزالی (ایران شناسی)

اندیشه های والای انسانی و انقلابی امام غزالی را به نحوی بعرض کمیسیون رساندم و همچنین در تحقیقات ایرانشناسی خود به دانشگاه نیوپورت کالیفرنیا کتاب های انتسابی به ابو حامد را که مجعول اند و سفرهای غیر واقعی آن متکلم و اندیشمند پرآوازه ایرانی را که هرگز انجام نداده است، نظرم را قاطعانه اعلام نمودم از جمله مسافرتهای وی به شام و قدس و حجاز که طبق کتاب (المنقذ من الضلال) سازش ندارد. ویا آنکه بعضی از محققین نوشته اندفلانی که از آشنایان غزالی است گفته است... مثلاً ابن الجوزی می گوید: غزالی بعد از ترک تدریس دانشگاه و نظامیه بغداد به ریاضت و سیاحت پرداخت، دروغ است و بقصد دیدار یوسف بن تاشقین صاحب مراکش به مصر رفت و یك چند هم در اسکندریه بود بی اساس زیرا مقارن اوایل قرن ششم غزالی در خراسان بوده است و طبق تحول فکری و روحی که برای وی ایجاد شده بود از نزدیکی با امیران عصر پرهیز می کرد و اینگونه نقل روایات ما را به تحقیقات ایرانشناسان غربی مردد می کند که به مجرد روایات بدون درایات بسنده می کنند و جاعلان اینگونه شایعات می خواهند صدق دعوی غزالی را مبنی بر ترك دنیا و عزلت و انزوا گزینی را جلوه دهند لذا در ایرانشناسی و شرح حال متفکری بزرگ چون امام محمد غزالی باید به روایاتی مستند و معتبر چون ابن سمعانی، ابن اثیر، و ابن خلکان و ابن عساکر توجه خاص نمود و بدون توجه به حوادث عصر غزالی (عهد سلجوقیان) و انگیزه تحول فکری وی شناخت ابعاد فلسفی-کلامی- و

تعلیماتی او محال خواهد بود. اما شرق شناسی که درباره امام غزالی تحقیقاتی انجام داده اند اهم آنها از این قرارند.

۱- آسین پالاسیوس ۲- مونتگامری و ات افکار کلامی غزالی

۳- او برمان ٤- ونسینگ افکار فلسفی غزالی ٥- ماك دو نالد

٦- بگلی جنبه های تعلیمی غزالی ۷- بارون کارا-فرانسوی

۸- مارگرت اسمیت انگلیسی درباره غزالی کتاب سودمندی نوشتند.

علل و انگیزه تحول فکری امام غزالی:

یکی از علل و انگیزه های دگرگونی روحی غزالی را می توان قتل خواجه نظام الملك در رمضان ٤٨٥ هجری و مرگ سلطان چهل روزی بعد از آن دانست چه آنکه در شهر شایعه شده بود باطنی ها خواجه را به تحریك سلطان کشته اند لذا غزالی که قبلاً هم از باطنی ها نفرت داشت با شایعه این مسئله به دستگاه خلیفه نیز که دستگاه دسیسه گرو توطئه گر است بدبین شد چه بس ممکن است نظیر این حادثه بر سر او آید لذا ابو حامد به تضاد درونی دچارگردید و بر طبع حساس و روح لطیف و پاك او گران آمد و انزوا گزید.

۲- دیگر از عوامل پناه به تصوف و عرفان و ترك دربار خلیفه و مقام استادی دانشگاه نظامیه همانا وعظ نافذ و سخنان دلکش و روح پرور ابوالحسن عبادی صوفی صافی بود. دو سال بعد از ورود غزالی به بغداد واعظی شور انگیز صوفی که از جام عرفان می صاف نوشیده بود پس از زیارت خانه خدا وارد بغداد شد و در نظامیه به موعظه خلق پرداخت (٤٨٦هجری) بقدری اژدحام خلق شد نظامیه گنجایش نداشت لذا در محله وسیع تری بنام (قراح ظفر) مجلس وعظ برپاگردید بقدری سخنان عبادی نافذ بود که در روح و روان مردم انقلاب و تحول ایجاد کرد که همه از محل وضو او کوزه آب به تبرك می بردند این عبادی سحار خراسانی بود و طبعاً ابوحامد

هم از داشتن چنین نابغه هم وطن احساس غرور می کرد لذا در اعماق قلبش تمایل به تصوف و عرفان و الگو قرار دادن ابوالحسن عبادی و راه و رفتار او حاصل گشت لذا غزالی با (هجرت درونی) فیلسوفی ضد فلسفه شد باعث هجرت اندیشه های از شك و سوسه اهل مدرسه و به آرامش و یقین اهل خانقاه پناه بردن وی گردید وقتی (تهافته الفلاسفه) را می نوشت می خواست پس از طرح مسائل فلسفی بدانشجویان بفهماند که بدون امعان نظر تسلیم افکار فلاسفه یونانی نشوند و در شناخت و نقد و بررسی و فهم مقاصد فلاسفه بادقّت بکوشند و مقاصد امثال کندی و فارابی را درك کنند. لذا (مقاصد الفلاسفه) را نوشت و ثابت کرد که فلسفه مثل حساب و منطق نیست که بدون چون چرا پذیرفته شود کونو انقاد الکلام باشید. اگرچه هم وی در المنقذ من الضلال از آفات منطق نیز سخن می گوید. باآنکه غزالی به تصوف و عرفان و انزوا پناه برده بود.

تقریباً تمایل به اشراق و تصفیه و تزکیه داشت لیکن در آخرین کتاب خویش بنام (الجـام الـعوام) تصـدیق و اعـتراف می کند که «ادراك حقیقت از طریق برهـان عقلی غیر ممکن نیست نهایت آنکه جز تعداد معـدودی بدان نمی رسند»

اثر رفتار نقادی امام غزالی بر علم شناخت در اروپا:

امام غزالی یك فیلسوف نقاد یك مخالف فلسفه مشاء و بنیانگذار مکتب شنـاخت جدید گردید Episteology که بعدا در اروپا رنه دکارت Rene Decart و لاك و هیوم و کانت مطرح کردند کاخی که غزالی بنیاد نهاد فیلسوفان اروپا در آن نشستند.

۳- هنگامی که روح پاك و حساس غزالی می بیند که خلافت و زعامت که آنهمه مقدس و موثر در سرنوشت و بهبود اوضاع مسلمان است آلت دست

هوسهای زنانه ای نظیر (ترکان خاتون) بانوی ملکشاه که خود دختر خاقان آل افراسیاب بود می شود و هر وقت سایه ملکشاه و خواجه را دور می بیند یکه تاز میدان می شود و می خواهد به اهداف زنانه خود شاهزاده محمود فرزند خرد سال خویش را ولیعهد ملکشاه اعلام کند و وقتی خواجه نظام الملك را مخالف مقصدش می بیند با دسیسه ای او را بقتل میرساند و خواجه خدمتگذار قربانی چنین توطئه ای می شود و سلطان هم در شکارگاه مسموم می گردد. و نیز بعد از مرگ ملکشاه در مذاکره هایی که بین خلیفه و ترکان خاتون می شود رای علما و فقها و استادان نظامیه را می خواهند (مشطب فرغانی) از ترکان خاتون حمایت می کند و (امام غزالی) از خلیفه تسپس نمی دانیم چگونه خلیفه و ترکان خاتون با همدیگر به کنار می آیند که (محمود) خردسال به جانشینی سلطان بنشیند بشرطی که ترکان خاتون از ادعایی که درباره خلافت (جعفر) داشت منصرف شود. آری یك زن میخواست هم اهرم سلطنت (محمود) و هم اهرم خلافت (جعفر) را در دست خود داشته کنترل کند آیا در چنین عصر و زمانی که نسائهم قبلتهم می شود فیلسوف عالیقدر و متکلمی پارسا و استادی فرزانه چون غزالی می شد در تحکیم چنین زمامدارانی بکوشد و موجب رونق بازار آنان گردد؟ حاشاو دور باد-لذا از بس که در زمانه کسی اهل راز نیست. اظهار درد خویش به دیوار می کنم مصداق غزالی می شود و به تصوف می گراید. امّا درباره مؤلفات غزالی می توان به کتاب پر ارج و گرانسنگ (مؤلفات غزالی) تألیف عبدالرحمن بدوی بزبان عربی و کتاب موریس بویژ M.Buyyes بزبان فرانسه مراجعه نمود اگرچه هر دو ماخذ خالی از سهو نیستند.

نفوذ آراء غزالی در تصوّف ایرانی از دیدگاه ایرانشناسی:

آراء و عقائدی که غزالی ابر از نمود فقها و متکلمان را بر خود بشوراند

زیرا مسائل فقهی را در رابطه خداشناسی بطوری که فقهای عصرش عنوان می کردند آنقدر مهم نمی دانست که سالها عمر صرفش گردد و یا مباحثات کلامی را به روش آن عصر جز مشتی مناظرات غلبه ای نمی دانست که به جدل منجر می گردید لذا با بی اعتنائی می نگریست از این رو هم کلام و هم فقه و فلسفه را کنار گذاشت زیرا عاری از جاذبه یافت. و آراء تصوف و عرفانی او تأثیری شگرف در شهاب الدین سهروردی و عبدالقادر گیلانی گذاشت وقتی که عبدالقادر گیلانی در حدود سن ۱۸ سالگی به بغداد وارد شد غزالی همان سال استادی نظامیه را ترک گفت و گرایش عمیق به تصوف در او ظاهر گشته بود و این جوان ۱۸ ساله محضر امام غزالی را درك کرده و نتیجه نهائی استادی نظامیه را در کلام نافذ خود به دانشجوی جوان خود انتقال داد.

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست   خام بودم پخته شدم سوختم

لذا در (فتوح الغیب) عبدالقادر آثار تعلیمات غزالی کاملاً یافت می شود. و نیز تأثیر فکر وی در کتاب (عوارف المعارف) سهروردی است که هم نشانه هایی از تأثیر (احیاء العلوم غزالی) را در آن می توان یافت. همچنین محی الدین بن عربی، امام یافعی، شاه نعمت الله ولی عارف ایرانی همگی در تصوف از غزالی الهام گرفته اند.

امام غزالی در سال (۵۰۵ هـ)* قمری فوت کرده و در روزهای آخر عمرش گفت: «به علم کلام مشغول نشوید اگر من می دانستم کلام مرا به کجا می کشاند هرگز بدان اشتغال نمی جستم» بخاطر همین نفوذ آراء او در تصوف ایرانی و جهانی ابن الجوزی، ابن تیمیه، ابن قیم الجوزیه و تعدادی از حکما و فقها وی را مورد تخطئه و نکوهش قرار دادند. امّا نظر اینجانب همانطور که در دانشگاه کالیفرنیا اعلام کردم تصوف کنونی رایج متبادر به ذهن و احیاناً دکانداری نبود بلکه احیاء ساده زیستی زمان و عصر صحابه و رسول اکرم(ص) اسلام و ایران باستان (راستی-پاکی-پندارهای نیك) انسانی

*ـ فرهنگ معین--ج ۵، دائرة المعارف اسلامیه ج-۲/۱٤

بود. مراد از تصوف مثبت الهی است و عشق به خلق و انسانهای محروم از هر ملل و نژاد است نه تصوف منفی.

ترسیم منحنی تحول اندیشه سیاسی غزالی:

یکی از مسائل مهم بررسی و ترسیم منحنی تحول اندیشه سیاسی غزالی در رابطه با تاریخ اندیشه سیاست در ایران اینست که غزالی برخلاف بسیاری از نمایندگان بزرگ اندیشه ایرانی توانست سیاسی آرمانی خود را بر مبنای واقعیت های اجتماعی و سیاسی تدوین کند نه آرمانگرایی که فقط در جهان ذهن وجود داشته دلیل واضح بیان خود استاد نظامیه است که در نصیحة الملوك آورده است. (از حاتم اصم نقل می کند که او را پرسیدند که از چیست ما آن نمی یابیم که پشینگان یافتند. گفت زیرا که پنج چیز از ما فوت شده است: یکی استاد ناصح و دیگر یار موافق و سه دیگر جهد دایم، چهارم کسب حلال، پنجم زمانه سازگار) و دلیل بر اینکه امام غزالی تصوف مثبت داشت نه منفی آنست که علما و فقهای بیدار را پشتوانه استوار و مرشدان و معلمان سیاستمدران و سلاطین می داند نه علمای منزوی و بی تفاوت را «والفقیه هوالعالم بقانون السیاسه و طریق التوسط بین الخلق اذا تنازعوا بحکم اشهوات فالفقیه هو معلم السلطان و مرشده الی طریق سیاسه الخلق لینتظم باستقامتهم امور هم فی الدنیا..... و لذلك قیل الدین و الملك توء مان والدین اصل و السلطان حارس و مالا اصل له فمهدوم و مالا حارس قضائع» امام غزالی و سیر منحنی تحول اندیشه او یك واقعه عینی و معنوی fait spiritual تلقی نمود که در (ایران شناسی) مقام والایی را احراز نموده است.

منابع و مأخذ:

۱- نصیحة الملوك: امام محمد غزالی به تصحیح استاد علام جلال الدین همایی مؤسسه نشر هما تهران ۱۳٦۷هـ.

۲- فرار از مدرسه: دکتر عبدالحسین زرین کوب مؤسسه انتشارات امیر کبیر

تهران ١٣٦٤

٣- در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، سیّد جواد طباطبائی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی نشر فرهنگ اسلامی تهران ١٣٦٧

پانویس:

١- البته بنقل دکتر عبدالحسین زرین کوب در (فرار از مدرسه) نوشته اند بعضی از سخنانش را فقهاء نپسندیدند، مجلس وعظ او را تعطیل کردند وقتی او را از شهر راندند از آن انبوه مستمعان هیچ کس به یاری او برنخاست این نمونه ای از بیوفائی مردم زمانه او بود که بی تأثیر در دگرگونی تفکر و رفتار او نبوده است.

٢- منهاج العابدین ابو حامد غزالی-ترجمه عمر بن عبدالجبار سعدی ساوی به تصحیح و تعلیق احمد شریعتی-امیر کبیر سال ٦٥.

٣- فرار از مدرسه: دکتر عبدالحسین زرین کوب چاپ امیر کبیر ١٣٦٤ صفحه ٤. ٢

٤- نصیحة الملوك ص ٢٣٥ به تصحیح علامه جلال الدین همایی

٥- فاتح العلوم، به نقل از محمد عبدالمعز نصر، ص ٤٥٧ و احیاء العلوم ربع عبادات ترجمه محمد خوارزمی-انتشارات علمی و فرهنگ ١٣٦٤

٦- تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، سید جواد طباطبائی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی-تهران ١٣٦٧.

پروفیسر دکتر سلطان الطاف علی-کویته

سلطان التارکین حمیدالدین حاکم(رح) و دیوان گلزار حاکمی

(۵۷۰هـ-۷۳۷هـ/۱۱۷٤م-۱۳٦۸م)

شیخ حمیدالدین، کنیت ابوحاکم و لقب سلطان التارکین از صوفیاء و شعراء شهیر بلوچستان بوده است. در شعر حاکم تخلص می کرد. ذوق شعر ارفع و عارفانه می داشت و از حیث صوفی صافی در سائر پاکستان شناخته می شود.

صاحب کتاب «آب کوثر» می نویسد که حاکم شاه(رح) یکی از مریدان ناموران شیخ رکن الدین ابوالفتح(رح) بود و استاندار کیچ مکران بوده. روزی ترک دنیا نموده و خرقه طریقت از شیخ گرفت. پس از آن به مواضعات میان اچ و سکهر مامور تبلیغ اسلام و رشد و هدایت مردمان گشت در سال ۱۳٦۸م فوت کرد و مزارش در نواح بهاولپور مرجع خلائق است.(۱)

مولانا نور احمد فریدی در کتاب «تاریخ ملتان» می نویسد که وی بادشاه کیچ مکران بود، تخت و تاج را ترک نموده درویشی اختیار کرد. پیر فرح بخش شجره نسبش در «اذکار قلندر» اینطور نوشته است:

حمیدالدین حاکم بن سلطان بهاء الدین بن سلطان قطب الدین بن سلطان رشیدالدین بن سلطان بوعلی بن شیخ موسی بن شیخ ابوطاهر بن شیخ الشیوخ ابراهیم بوالحسن علی بن شیخ محمد بن شیخ یوسف بن شیخ محمد عمر بن شیخ عبدالوهاب بن حضرت زید بن زیاد بن ابوسفیان حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف رحمهم الله علیهم اجمعین.(۲)

مولانا فریدی می افزاید «سلطان التارکین از مرشد خود قطب الاقطاب شاه رکن عالم هفتادونه سال بزرگ بوده و بیشتر زندگی (بعد از بیعت) در

خدمت مرشد خود بسر نمود. بدوران مسافرت به دهلی و سندھ بهمراهی آن فیوضات گرفت. بعد از انتقال شاه رکن عالم(رح) در ملتان ماند و طبق وصیت مرشد فرائض بطور لاله شیخ صدرالدین محمد ادا نمود. در صد و شصت و هفت سالگی بروز ۱۲ ربیع الاول سال ۷۳۷ھ رحلت کرد. (۳)

گوئی ازین آمار ظاهر می شود که سال ولادت شیخ حاکم(رح) ۵۷۰ھ بوده. صاحب «تذکره صوفیای بلوچستان» هم نوشته است که تولدش بتاریخ ۱۲ ربیع الاول ۵۷۰ھ/۱۱۷٤م در کیچ مکران اتفاق افتاد. (٤)
تدفین شیخ در خانقاه مرشدش در ملتان اولین بار شده ولی عزیزان و وارثان صندوق جدش را به موی مبارك در نواح بهاولپور بردند و آنجا بخاك سپردند. (۵)

در مورد خلفای شهیر شان شیخ رکن الدین حاتم(رح) (نابرادرش) نامبرده شده است. شیخ نورالدین و شیخ تاج الدین از پسرانش معروف بودند. عدهٔ مریدانش هنگفت بوده. درمیان مریدانش مردان غیب، اهل طیر، اهل سیر، علماء، عباد، اوتاد، نجباء، غوث و قطب هم بودند.(٦) از احفادش قطب العالم شیخ عبدالجلیل(۷) و حضرت شاه موسی(۸) دارای مقام عالی بودند. (۹)

در کتاب «ذکر کرام» آمده است که شیخ حاکم بدوران حکمرانی خود روزانه در باغی استراحت قیلوله می کرد. روزی چون در باغ آمد، دید که کنیزی بنام نونیت بربسترش همی خسپد. حاکم(رح) خشمگین گردید و حکم صادر فرمود تا کنیز را شلاق بزنند. ولی آن کنیز بر هر یك ازان شلاق می خندید. پرسیدند که ازین زدوکوب چرا خنده می کنی. گفت من که یکبار براین آرامگاه استراحت کردم اینقدر تازیانه خوردم و آنانکه همواره بر همچنین آرامگاه استراحت نمایند بچه انجام خواهند رسید. ازین جواب شیخ حاکم(رح)

خیلی متأثر گشت و سلطنت خود را ترک کرده زهد و ورع اختیار نمود.(۱۰)

مؤلف کتاب «تذکره حمیدیه» در دیباچه کتاب می نویسد:

«می گوید فقیر حقیر شهرالله ابن رحمة الله بن تماجی بن کالولانگاه که چون سلطان سکندر لودهی (تخت نشین(جلوس) ۸۹٤هـ/۱٤۸۸م) فوجهای لشکر بمقابله حشم دشمن شکن سلطان السلاطین سلطان حسین لانگاه (ف ۹۰۸هـ/۱۵۰۲م) فرستاد و آن بادشاه عادل که او را حضرت ذوالجلال برمسند شوکت ابدالآباد داراد، به این کمترین ضعیف اخلاص صادق داشت بنا برآن تکلیف نمود که وقت این است باید که بدعای ظاهراً و باطناً ممد و دستگیر من باشی-آخرالامر چون این فقیر را بندگئ آبائی و اجدادئ بخاندان قدوة السالکین سلطان التارکین، قطب العالمین، غوث السالکین، بدرالطریقة، برهان الحقیقت، عمدة الابرار، قدوة الاخیار، حضرت عارف، عاشق، حمیدالملت و الشرع والدین مخدوم شیخ حمیدالدین حاکم(رح) بوالغیث.قریشی الهنکاری آل رسول الله الهاشمی بود، در آن روضه متبرکه رفته مشغول گشتم و بشارت برای بادشاه حضرت عالمیان امام المسلمین، سلطان السلاطین، سلطان حسین لانگاه خلدالله عمره و ملکه، یافتم و بدیده باطن در عالم مشاهدات به لقای مبارك او مشرف و معزز گشتم. و دقائقات حقائق که عقده آن کشوده نمی شد از خدمت آن حل کردم و در همان اثنا آنچه به لسان بزرگان از حسب و نسب حضرت ایشان مسموع گشته بود بروی قلم آوردم تا جلابخش قلوب سالکان باشد، بدان که وی از کبار مشائخ سندھ است و در خوارق و کرامات شانی عظیم داشت. و در تسلیم و رضا بی بدل و از هنگام صدر حیات تا وقت وفات هیچ تغیری در حالت شریف وی راه نیافت. قائم اللّیل و صائم الدهر می بود و در هیچ نفسی از انفاس غفلت و خطره راه نیافته و به هیچ تقیّدات دنیاوی نه پرداخته و از خلفاء کبار بندگی قطب العالم رکن

الـملت والـدین شیخ ابوالفتح فیـض الـلّه قریشی الاسـدی الملـتانی رحمة اللّه علیه بود. (۱۱)

شیخ حاکم(رح) از بزرگان کبیر همچو شیخ شهاب الدین سهروردی(رح) (ف ۶۳۲هـ/۱۲۳۴م) شیخ بهاء الدین ملتانی(رح) (ف ۶۶۱هـ/۱۲۶۳م) شیخ صدرالدین عارف (ف ۶۸۵هـ/۱۲۸۶م) شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی(رح) (ف ۷۳۵هـ/۱۳۳۵م) و حضرت سیّد احمد توخته ترمذی(رح) (ف ۶۰۲هـ/۱۲۰۵م) اکتساب فیض کرد. (۱۲) شیخ پس ازان به منومبارک قیام پذیر گشت. باری دهلی هم رفت و آنجا سمت قبله برای مسجدی بنا کرده سلطان التمش را درست کرد. گفتند که سلطان دختر خود را در عقد شیخ داد و سیورسات گرانبهایی هم اعطا نمود. ولی شیخ چون یکی از دارنده اقطاع را روزی در حالت مخموری دید فرمان اقطاع خود را بدرید تا اولادش از حصول دنیا و حبّ دنیا تباه نگـردد. وی همه غلامان خود را هم آزاد کرد. راجه منو و اولادش بردست شیخ اسلام قبول کردند و نسلا بعد نسل مجاور خانقاه شیخ گشتند. (۱۳)

شیخ شهراللّه لانگاه روایتی از شیخ عثمان سیّاح را نقل می کند که سلطان التارکین حضرت حاکم مصنف یکصد و بیست کتاب بوده، مثلاً در فقه بخارا، در صرف پنج گنج (کتاب درسی معروف) در تفسیر نیام(؟) و در نظم گلزار وغیر هم نوشته شده ولی بدست ما متأسفانه بجز گلزار (دیوان حاکمی(رح)) دیگر هیچ کتاب موجود نیست. غلام دستگیر نامی یکی از نسخه خطی که مکتوبه چهار و شصت و پنج سال بعد از شیخ حاکم(رح) نقل شده بود مرتب کرده و بچاپ رساند. ظاهراست که این نقل در نقل نسخه خطی حتماً احتمال اغلاط دارد. امّا از خواندن این دیوان پیدا می شود که کلام حاکم(رح) واقعاً بلیغ است. نامی بلحاظ نسبت کیچ مکران با حضرت

سلطان حمیدالدین حاکم یك جدول فرمانفرمایان راهم آورده است که ذیلاً نقل می گردد.

فرمانروایان کیچ مکران. (١٤)

عرب-ازعهد حضرت عمرفاروق(رض)تا . . ٢هـ/ ٨١٥م (عهدمعتصم عباسی)

بلوچ-از . . ٢هـ/ ٨١٥م تا . . ٤هـ/ ٩. . ١م (که از سلطان بدرالدین حاکم سیستان هزیمت خورده بر مکران تسلّط یافتند)

مشائخ هنکاری- از اولاد شیخ ابراهیم ابوالحسن علی هنکاری (ف ٤٨٦هـ/ ٩٣. ١م)

از . . ٤هـ/ ٩. . ١م تا ٦٢٦هـ/ ١٢٢٨م تخمیناً

١- سلطان ابوعلی بن شیخ موسی بن شیخ ابوطاهر بن حضرت ابوالحسن هنکاری(رح)

٢- سلطان رشید الدین

٣- سلطان قطب الدین

٤- سلطان بهاء الدین(از ٥٧١هـ/ ١١٧٥م)

٥- سلطان شهاب الدین (از ٥٨١هـ/ ١١٨٥م)

٦- سلطان حمید الدین حاکم(رح) (از ٥٨٣هـ/ ١١٨٧م)

٧- سلطان ابوالبقاء (از ٥. ٦هـ/ ٩. ١٢م)

٨- ملك غلام سرور (٦٢٦هـ/ ١٢٢٨م تخميناً)

یکی از نامه مولوی عبدالله هوت قاضی کیچ مکران بنام مخدوم کرم شاه جانشین میانوالی قریشیان (نواح بهاولپور) محرره ٨ ربیع الاول ١٣٤٨هـ اخذ می شود که بعد از یورش تاتار اولاد حضرت هنکاری(رح) باردگر به کیچ مکران تسلط یافته بود ولی بجهت خانه جنگی میان شان بلوچیان بمعاونت بوسعیدی شه قاسم خان عرب حاکم مسقط فرمانفرمائی بدست کردند و ایشان

بهمراهی امرای مکران به بمپور و ذرک مراجعت نمودند و بر مکران ایرانی تسلط یافتند. ایشان به لقب بزرگ زاده شهرت یافتند و بر ذرک که تحت شاه ایران بوده سلطه گرفتند. بعد از ملوك هنکاریان بلوچیان هم درخانه جنگی گرفتار شدند درین حین از ۱۵ تا ۱۷ قرن میلادی اولاد لال سنگهہ پسر سندر سنگهہ راجپوت از لاهور و جودهپور نقل مکانی کرده به مکران آمدند. این جا سه پشت بعد مشرف به اسلام شدند چون مذهب ذکریان زیاد شهرت یافت ایشان در اتباع آنان آمدند و درپنجگور بمقام گجك مسکنت گزیدند. بهمین جهت این خانواده راجپوت به گجکی مشهور شد. گچکیان در دو شاخ منقسم اند. یکی کیچ یا دینارزئی گچکی و دیگر پنجگور یا عیسای زئی گچکی. این گچکیان از هنکاریان مکرانی ایران کمك یافتند و حاکم پنجگور را قتل کرده فرمانفرما شده تا چهار پشت تسلط یافتند. چون این گجکیان درخانه جنگی ضعیف شدند و ناتوان گشتند از جانب ایران غارتگری آغاز شد، ناچار (تحت) حمایت نواب قلات آمدند. (۱۵)

قلعه متو مبارك شش فرسنگ (۹ کیلومتر) در شمال رحیم یار خان موجود است. این قلعه یکی از شش قلعه رای سیهاسی دوم است. خرابه های برج و بیت تا نشانهای خندق تا هنوز دیده می شود. یکی ازان یکصد و پنجاه سینتی متر بلند و بالا تا هنوز دیده می شود. دیوار شهر شش صد ذراع است. این دیوارها خیلی مستحکم و ضخیم است. در تاریخ مراد آمده است که این قلعه در زمان عیسی علیه السلام هنس کرور برای مسکنت مادر خود بنا کرده بود. ازین جهت قلعه متو یعنی قلعه برای مادر مشهور گشت. در زمان راجه بهوج سلطان محمود غزنوی ازین راه مسافرت سومنات کرد. چون راجه علیه غزنی سدّراه شد این قلعه را لشکر غزنوی تاراج کرد. (۱۶)

در آغاز صده هفتم هجری سلطان التارکین شیخ حمیدالدین حاکم(رح)

حکمرانی کیچ مکران را ترک نمود و نیایش سیّد احمد توخته ترمذی(رح) در لاهور رحلت بجهان باقی نمود مسکنت وی منو گردید. در منو جوگی مشرف به اسلام شد و راجه رای لکهه سج مع برادر خود هلّورای و هندورای و فرزندانش حلقه بگوش اسلام شدند. بهرٌ طور چون منو را نسبت شیخ حاکم(رح) شد به منو مبارك معروف گشت. همین جا محوط مزار سلطان حاکم(رح) یافته می شود. در همین احاطه مزار ههای قاضی رفیع الدین عباسی جد مادری شیخ حاتم، شیخ نورالدین بن حاکم و شیخ ابوالفتح بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ شهاب الدین واجد حضرت عبدالجلیل لاهوری(رح)) واقع است. اندرون قلعه ساختمانهای پخته و بزرگ اولاد حاکم(رح) نظاره قشنگ میدارد. (۱۷)

شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی(رح) مرشد سلطان حمیدالدین حاکم(رح) بودند و شیخ حاکم(رح) در دیوان خود موسوم به «گلزار حاکمی» منقبت ها در وصف شان نوشته است. طبق «انوار غوثیه» شیخ رکن الدین(رح) از بطن بی بی راستی در خانه شیخ صدرالدین ملتانی(رح) بتاریخ ۹ رمضان المبارك ۲۴۹هـ/۱۲۵۱م) متولد شدند. همین سال چهل و چهارمین سال ترك سلطنت شیخ حاکم(رح) بود. اصلاً شیخ حاکم(رح) بر بنایی ارشاد شیخ شهاب الدین سهروردی(رح) (ف ۲۳۲هـ/۱۲۳۴م) منتظر ظهور شان بوده. حضرت حاکم(رح) بیك رشته عم مرشد خود هم بوده. امّا سائر زندگانی خود در خدمت مرشد بسر نمود. شیخ رکن الدین بتاریخ ۹ جمادی الاوّل ۷۳۵هـ شب جمعه مطابق ۵ ژانویه ۱۲۳۵م ازین جهان فانی به آن جهان باقی انتقال نمودند و شیخ حاکم هم بعد از وفات مرشد تا دو سال زیست و در مولتان جان را بجان آفرین سپرد. چنانکه گفته شده بالآخر بار دوم در منو مبارك سپرد خاك شد. شیخ رکن الدین مرید بامراد حضرت حاکم(رح) را

خلافت اعطا نمودند و آن شیخ نام مرشد خود را در طریقت باوج بلندی درخشان کرد. (۱۸)

سیّد حسام الدین راشدی در دیباچه کتاب حدیقة الاولیاء می آورد که سیری در احوال سلطان التارکین(رح) کتاب انتخاب لطائف سیر تصنیف قاضی جیون بسیار جمع شده است.(۱۹) متأسفانه این تصنیف مذکوره بدست نیامده است. البته در متن کتاب «حدیقة الاولیاء» داستانی درباره ملاقات سلطان تغلق با شیخ رکن الدین ملتانی(رح) باینطور آورده شده است:

«بعد از مدتی (سلطان تغلق) بادل نشیط و حصول مراد از خطّه سند مراجعت نموده در حوالئ دهلی رسید. و در بیرون دهلی قصری داشت سنگی و بغایت زیبا و رنگین. در آن نزول اجلال فرمود. از استماع قدوم وی اکابرو اعیان شهر دهلی باستقبال وی تشریف بردند. در آن اثناء شیخ حاکم قریشی به حضرت شیخ فرمود که مقتضاي آیه کریمه. و اطیعوالله و اطیعوالرسول واولی الامر منکم. باید که باستقبال او مبادرت نمود. بعد ازان حضرت شیخ و شیخ حاکم قریشی در پیش تغلق برفتند و باوی مصافحت نمودند و در آن روز سلطان تغلق موائد اطعمه بگسترانیده و صدای ضیافت بگوش هوش صغیر و کبیر و وضیع و شریف در داده، همگنان دست به تناول اطعمه در از کردند و طعام خوردند» قصّه کوتاه درین دعوت طعام از زبان سلطان تغلق سخن ناشایسته واقع شد و شیخ رکن الدین(رح) دست از طعام کشید و بیرون رفتند. سلطان در عقب شیخ دوید ولی شیخ هیچ توجّه نکرد و فرمود-«شستم تغلق را ازین جهان و ازان جهان و نواختیم سلطان محمد را درین جهان و هم در آن جهان»- بقدرت حضرت محوّل الاحوال ذوالجلال صاعقه بر آمد که بیك طرفته العین بارگاه معلای فلك سلطان تغلق واژگون ساخت و تغلق در شیب خانه ها بهلاکت رسید. و سلطان محمد بن سلطان تغلق بر مسند سلطنت

دهـلی بنشست». (۲۰)

بعد از نظری بر احوال شیخ سلطان التارکین حمیدالدین حاکم(رح) برجسته ترین اثر وی که اینک همین یك از آثارش بدست ماست به بینیم. این دیوان شیخ حمیدالدین حاکم است که به نام «گلزار حاکمی» موسوم شده است. این دیوان در حدود ۲٦۰۰ بیت دارد. آغاز دیوان از حمد و مناجات باری تعالی عز و شانه آغاز می شود و بر بیست و نه صفحه گسترده شده است. ازان بعد سلسله های نعت رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم بر بیست صفحه آمده است. با سوم دیوان در مدح و منقبت شیخ رکن الدین ملتانی بر بیست و چهار صفحه آورده است. درین باب نعت رسوّل مقبول صلی الله علیه وآله وسلّم را هم مکرر آمده است. این سلسله وجدانی خیلی جاذب و پرتأثیر است. باب چهارم در بیان ترجیع بند عشق حقیقی و فروداشت آن بنام شیخ رکن الدین قدس الله سره العزیز نوشته شده. باب پنجم بر غزلیات خیلی عالی و وجد آورنده حاوی است.

منتخبات حمد و مناجات:

این نامه را ز دل که کنون ساز می کنم / بـرنـام ذوالجـلال سـر آغـاز می کـنـم

حمـد آن خدای را که جهان را بیافریـد / بـر حمـد او زبـان بسخـن باز می کنـم

چون در دل خراب من است گنج حبّ او / القاب خویش عاشق جان باز می کنم

من حاکم ام ولی چوهوا خواه سعـدی ام / مو را ز فضل رونق شیراز می کنم(۲۱)

کـریـمـا بـادشـاهـابـی نـیــازی / رحیم و محسن و مسکین نـوازی

غـفـور و مـکـرم و سـتـار عـیـبـی / شـکـور و مـفـضـل و عـلاّم رازی

تو مر درمانـدگان را دسـتگـیـری / تو مر بیچارگـان را چـاره سـازی

بفضلـت کـار خـود بـایـد سـپـردن / که بی غفلت نگردد کارسازی(۲۲)

ای بادشاه مرسلان ای سیّد خیرالبشر

ای سرفراز مقبلان و ای سرورنیکو سیر

احمد رسول الله تونی در چرخ عزت مه توئی

و از جمله شاهان شه تونی پیشت همه بسته کمر

نامت محمد(ص) آمده شرعت مویّد آمده

ملکت مخلّد آمده معصوم از خوف و خطر

بوالقاسمت کنیت عطا لقب شریعت مصطفی

وصف جمیلت مجتبا در راه دینی راهبر

هم در عجم هم در عرب پیغامبری عالی نسب

دینت سعادت را سبب شجر سیادت را ثمر(۲۶)

منتخبات از مدح در وصف شیخ رکن الحق والدین ابوالفتح(رح)

ما که رو در ملک درگاه احد آورده ایم

وقت پاك شیخ رکن الدین مدد آورده ایم

شاه ملك قرب بوالفتح است فیض الله

آبر و از خاك درگاهش به ید آورده ایم

گوهر تاج سر اهل کرامت ذوالکرم

آنکه از وصفش بجای یك ز صد آورده ایم

بردرت از عاجزی و زاری و بیچارگی

آنچه کز مسکینیٔ ما می سزد آورده ایم(۲۷)

منتخبات غزلیات و وعظ و نصیحت

من عاشقم سر مستم از دارنیندیشم　　پروانه جان بازم از نارنیندیشم

گر بار بلا هر دم عشق تو نهد برمن　　من بنده سر مستم از بار نیندیشم

چون طالب دیدارم ز اغیار چه غم دارم　　چون عاشق گلزارم از خارنیندیشم

گونی چو تونی عاشق برخیز ز جان حاکم　　خودکار همین کار است زین کارنیندیشم(۲۸)

دلم از عشق دیوانه شد و دیوانه تر بادا
بجان بازیٔ خود مردانه شد مردانه تر بادا
بسان داستان و قصه فرهاد و هم مجنون
حدیث عشق من افسانه شد افسانه تر بادا
پریشان شد دلم از خانمان خویش برگشته
بکوه و دشت او بی خانه شد بی خانه تر بادا
بگشت از آشنائی آشناء خویش چون حاکم
ز نفس خویش هم بیگانه شد بیگانه تر بادا (۲۹)

خلاصه همه غزلیات رنگ عشق حقیقی دارد و هر مصرع پر از میوه پند و نصیحت هم است. شعراء صوفیای ما بعد در تتّبع شعر و فکرش آثار بیش بها بجایی گذاشته اند. حضرت امیر خسرو دهلوی(رح) (۶۵۲هـ/۱۲۵۱م) - (۷۲۵هـ/۱۳۲۵م) که هشتاد و دو سال بعد از شیخ حاکم(رح) متولّد شد در تتبع شیخ غزلیات هم نوشته بود. مثلاً خسرو(رح) می نویسد:

دلم درعاشقی آواره شد آواره تر بادا　　تنم از بیدلی بیچاره شد بیچاره تر بادا(۳۱)

همچنین چنانکه شیخ حاکم غزلی مر قوم کرده بود:

گر نه بینم دلربائی خویش را　　شکرها گویم خدای خویش را

در تتبّع همین غزل امیر خسرو(رح) هم می نویسد:

بسکه انـدر دل فـرو بردم هـوای خویش را
شعله افزون تر بر آمد سوز داغ خویش را(۳۲)

البته امیر خسرو(رح) در تتبّع شیخ حاکم(رح) کار قابلی و خوبی نموده است و قابل تحسین است. چیزی خاصّه کـه در کلام شیخ حاکم(رح) دیـده می شـود و بگـونیـم که درین باب امتیاز هم دارد اینـسـت که شیخ(رح) در شعـر خود هـر جـا با عشق حقیقی کار می ورزد و هیـچ کنـایه با عشق مجاز یا کنایه مجازی درآن نمی بینیم. همین چیز از جمله صوفیای متاخر در کلام حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز (۱۰۳۹هـ/۱۶۲۸م-۱۱۰۲هـ/۱۶۹۱م) همی بینیم که فقط با عشق حقیقی کار دارند و هیچ اشاره یا کنایه ای به مجاز ندارند. شیخ حاکم واقعاً مرد کامل و عابد و عارف بود و مقتضای توجه اش طلب مولی و حبّ رسول صلی الله علیه وآله وسلّم بوده.

فهرست منابع

۱- آب کوثر- شیخ محمد اکرام-لاهور ۱۹۹۰م، ص ۲۶۷

رك - ذکـر کـرام (در حـالات بـزرگـان بهاولپور) -مـولـوی حفیـظ الـدین حفیظ ص ۱۰۳-۱۰۶

۲و۳- تاریخ ملتان-مولانا نور احمد فریدی، ملتان ۱۹۷۱م، ۱ : ۲۶۵

٤- تذکره صوفیای بلوچستان-دکتر انعام الحق کوثر-لاهور ۱۹۷۶م،ص۱۲۸

گلزار حاکمی-دیباچه پیر غلام دستگیر نامی-لاهور ۱۹٤٦م،ص٥

٥و٦- تاریخ ملتان، مولانا نور احمد فریدی-ملتان ۱۹۷۱م، ۱:۲٦٦

رك-تذکره حمیدیه (اردو) ص ٥٤

۷- در لاهور مدفون است. ۸- در پندی شیخ موسی مدفون است.

۹- تاریخ ملتان-مولانا نور احمد فریدی-ملتان ۱۹۷۱م، ۱:۲٦٦

۱۰-تذکرہ صوفیای بلوچستان-دکترانعام الحق کوثر، لاہور ۱۹۷۶م،ص۱۲۹
۱۱- تذکرہ حمیدیہ - شہر اللہ لانگاہ، ۱۹۱۵م، ص ۴۲
۱۲و۱۳-گلزار حاکمی-دیباچہ غلام دستگیر نامی-لاہور ۱۹۴٦م ،ص۵ (ہ)
۱۴- " " " " " ۷(ز)
۱۵- " " " " " ۸(ح)
۱٦- " " " " " ۹(ط)
۱۷- " " " " " ۱۰(ی)
۱۸- " " " " " ۱۱(یا)
۱۹- حدیقة الاولیاء، سیّد عبدالقادر تتوی-کراچی ۱۹٦۷م، ص۵۲
۲۰- " " " " ص ۳۱-۳۵
۲۱- گلزار حاکمی(دیوان)-حمیدالدین حاکم(رح)-لاہور۱۹۴٦م، ص ۱
۲۲- " " " " " ص ۴
۲۳- " " " " " ص۵
۲۴- " " " " " ص۱۷
۲۵- " " " " " ص۱۸
۲٦- " " " " " ص۴۱
۲۷- " " " " " ص۵۱
۲۸- " " " " " ص۹۸
۲۹- " " " " " ص۱۰۷
۳۰- " " " " " ص۱۱۰
۳۱- انتخاب غزلیات خسرو - مرتبہ سیّد وزیرالحسن عابدی-لاہور۱۹۷۹م، غزل۱۳، ص ۱۰-غزل ۱٦-ص ۱۲

* * * * *

قصیده در منقبت

امیرالمومنین حضرت علی ابن ابی طالب علیہ السلام

از نور روی اوست که عالم منور است
حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است

سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است

زوج بتول باب امامین مرتضا
سردار اولیاء و وصی پیمبر است

مسند نشین مجلس ملک ملایکه
در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است

هر ماه ماه نو به جهان مژده میدهد
یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است

اسکندر است بنده او از میان جان
چوبک زن درش به مثل شاه قیصر است

گیسو گشاده گشت معطر دماغ روح
رو را نمود و عالم ازان رو منور است

جودش وجود داد به عالم از آن سبب
عالم به یمن جود وجودش مصور است

خورشید لمعه ای است ز نور ولایتش
صد چشمهٔ حیات و دو صد حوض کوثر است

نزدیک ما خلیفهٔ برحق امام ماست
مجموع آسمان و زمینش مسخر است

مداح اهل بیت به نزدیک شرع و عقل — دنیا و آخرت همه او را میسر است
نفرت به دشمنان علیؑ گر کنی رواست — می کن مگو که این سخنی بس مکرر است
گویی که خارجی بود از دین مصطفیؐ — خارج مگو که خارجی شوم کافر است
هر مؤمنی که لاف ولای علیؑ زند — توقیع آل آل به نامش مقرر است
با دست جود او چه بود کان مختصر — با همتش محیط سرایی محقر است
او را بشر مخوان تو که نور خدا است او — او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
طبع لطیف ماست که بحری است بیکران — هر حرف از این سخن صدفی پر ز گوهر است
هر بیت ازین قصیده که گفتم به عشق دل — میخوان که هر یکی ز یکی خوب و خوشتر است

سید که دوستدار رسولؐ است و آل او
بر دشمنان دین محمدؐ مظفر است
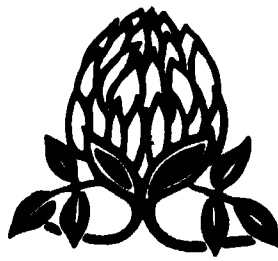
از میر عبدالعزیز
مدیر "انصاف"

بحضور شاہ ہمدان میر سید علی ہمدانی

آفتاب ولایت ایمان — خادم دین حق شہِ ہمدان
نام پاک مبلغ اسلام — اہل کشمیر راست حرز جان
قوم را داد نغمۂ توحید — در منادر صنم شدہ لرزان
دادہ اوراد را چنین ترتیب — اہل خطہ کنند ورد زبان
مرکز دین ہست در کشمیر — خانقاہ حضور والا شان
کرد نابود کفر از کشمیر — شد طلوع ستارۂ ایمان
کرد معدوم بت پرستی را — اللہ اللہ بما چہ کرد احسان
آدمی راہ کج گرفتہ بود — دام و دد را دوبارہ کرد انسان
کرد تبلیغ دین احمدؐ او — خطہ را داد دولت ایمان
وادی گل بدین منور شد — ورنہ کشمیر بود کفرستان
ہمہ کشمیر را مسلمان ساخت — بعد ازان رفت سوی بلتستان
نور بخشیدہ اہل تبت را — روی خود کرد سوی ترکستان
نطق شیرین بلبل ہمدان — کرد تسخیر ملت افغان

نور اسلام جلوه افشان شد | آشکار است رحمت یزدان
چون بیامد بخطه از ایران | شاه همدان صاحب ذی‌شان
ملک کشمیر مرده نعشی بود | در تن مرده او دمیده جان
تیرگی دور کرد از کشمیر | داد ما را ثقافت و ایمان
وای افسوس گلشن کشمیر | خسته و خوار گشت هم ویران
حال ما را نگاه کن ای شاه | ای که خوابیده ای تو در ختلان
کفر بارِ دگر مسلط شُد | ملت کاشمیر شد بی جان
بهر آزادی مسلمانان | کن دعایی بحضرت یزدان
سعی هایی که ما کنیم اے پیر | نیست مشکور نزد رب جهان
آن تکاپو که در سفر کردیم | سوی منزل مرا نداد نشان
وان عمل ها که سرزده از ما | بُرد مارا بشهر خاموشان
گو خدا را که تا شود الحاق | ارض کشمیر را به پاکستان

ای که ما را تو پیر پیرانی
اے علمدار نور یزدانی
یعنی آن بانیٔ مسلمانی
میر سید علی همدانی

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

به مناسبت ۱۲۳ سال وفات

میر ببر علی انیس خوش سخن

آمد آن گویندهٔ اسرار عشق کربلا — آمد آن جویندهٔ راه شهیدان بلا

آن انیس خوش سخن از باغ فیض‌آباد دل — مرد میدان مراثی شهسوار نینوا

بار دیگر آمد آن میر بزرگ لکهنوی — شمع محفل گشته و روشنگر راه خدا

از کلامش خون چکد بر چهرهٔ کشمیر عشق — شبنم رنگین بُوَد در باغ و گلشن هر کجا

مقتل شاه شهیدان اتحاد مسلمین — این بود روح بیان و لفظ عرفان و نوا

مؤمنان جویندهٔ فیض خدایی هر کجا — چهره ها رخشان بود از جام مستان وفا

آمد از کوی محبت آن انیس خسته دل — شهرهٔ عشق حسینی گشته پیمان صفا

در سلام او بود سوز دل و اشک روان — جسم و جان ما شود ترسان و لرزان از جفا

مقصد و راه انیس اسلام ناب مصطفیٰ — کربلا شد مقصد و راه و انیس جان ما

هر کسی دارد به دل شوق دبستان انیس — می رسد از لکهنوٴ بر گوش جان ما صدا

با لب عطشان انیس خوش سخن خاموش شد — لاله های سرخ و گلگون پرورانده بهر ما

من "رها"یم رهسپار دشت پاک کربلا

هم سفر با من انیس و دوستان باصفا

سید حسنین کاظمی
اسلام آباد

غزل

کفر زلفش چو هویدا شده هر جا، چکنم | باخدا اگر نه سپارم دل و دین را، چکنم
خوش ندارد، بت من عشق و تمنای مرا | نشوم گر بدرش، ناصیه فرسا، چکنم
این نه چیزی است که بر سنگ زنم هر بتان | از کسی بشکند این شیشهٔ تقوی، چکنم
سالها گشته که مامور حراست هستم | دل اگر می برد آن شوخ به یغما، چکنم
حور و انگور بهشتی و شراب کوثر | زاهدا گو سر محشر که به اینها، چکنم
آتش عشق بسر دارم و بر پایش دل | پاسخی گر ندهد، حسن دلآرا، چکنم
روزها میگذرانم به پرستاریٔ دل | در دل اگر بکشاند شبِ یلدا، چکنم
شورشی در سر پُر درد چو گشته برپا | نزنم، گر دل شوریده به دریا، چکنم
رنج داده است اگرچه بدل و جان مرا | آید آن شوخ اگر بهر مداوا، چکنم
میشود گم، سر و پایم، چو به دیدار صنم | آید از پیش من آن حسن سراپا، چکنم
یادِ یاران وفا ار بسرا غم آید | نیز آتش بزند در دل شبها، چکنم
درد و غم داده بمن گرچه هزاران دنیا | فکرم اینست که من با غم دنیا، چکنم
قطره ای خوردم از آن آب حیاتت جانا | اشکها گم شده بر ساحل دریا، چکنم
قلب من گشته چو آما جگه عشق خدا | ار نیارم به لبم حرف تمنا، چکنم
رنج ها دیده ز عشق تو اگرچه تن ها | شاد شیدا تو بفرما، من تنها، چکنم

دکتر رئیس نعمانی دانشیار بخش مطالعات اسلامی - دانشگاه همدرد
دهلی نو

قطعۂ تاریخ وفات پروفسور رشید الظفر
رئیس دانشگاه همدرد، دهلی نو

روشن دل و بلند نگاه و شگفته رو | افسوس آن رشید خجسته گهر بمرد
مردی که بود مایۂ صد افتخار قوم | آن مرد فکر و دانش و صاحب نظر بمرد
محبوب مردم عرب و ناز اهل هند | بیگانه از فریب دل همدگر بمرد
می راند تند قافلۂ علم و فن کرحیف | مردی که بود راهنما در سفر بمرد
بزم جهان به تیرۂ "همدرد" تار گشت | آن شمع نور بار که پیش از سحر بمرد
واحسرتا که نیمۂ شب آن چراغ هوش | تابید آفتاب وش و چون شرر بمرد

تاریخ مردنش دل محزون من رئیس
با "آه" "گفت" "وای رشید الظفر بمرد"

۱۹۸۸
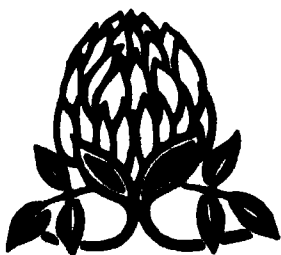
دکتر سید محمد اکرم "اکرام"
لاهور

تاریخ بشر

آه تاریخ بشر پُر باشد از فغفورها — هر طرف ضحاک ها می بینم و شاپورها
گر یکی شاپور میرد جای او گیرد دگر — با بسی شمشیرها و با بسی شیپورها
پردهٔ ناموس انسان راهمه کردند چاک — عادها، شدادها، چنگیزها، تیمورها
بارها از دست شاهان خاک و خاکستر شدند — اصفهان ها، طوس ها، ری ها و نیشابورها
هیچ مادر بچه یی مجبور در عالم نزاد — تحفهٔ جبارها باشند این مجبورها
نام امراض خطرناک سند فرعون و یزید — در جهان مُرد آدمی از درد این ناسورها
ای بسا سرها که می سازند جا بر نیزه ها — وی بسا تن ها که می سوزند در تنورها
عالمان گویند حرف دین به میل خویشتن — جابران سازند بهر حفظ خود دستورها
از عنایات عمیم آمران مستبد — می شوند اندر جهان رنجور تر رنجورها
مرده ها را منقبت خوانند و گلباران کنند — زنده ها را کشته بسپارند اندر گورها
هر طرف در جنگ می باشند از بهر هوس — عده یی مغروها با عده یی معذورها
کشته گردیدند مظلومانه بردار ستم — از پی خوشنودی شاهان بسی منصورها
آدمی شد مسخره از حاکمان مسخره — دفتر ما شد سیه از کار این کافورها
مانع شاهان نمی گشتند اگر پیغمبران — در جهان جایی نمی ماند از پی بی زورها

آه "اکرام" این شکایت با که گویم در جهان
آسمان آیینه دار است از برای کورها

پوهاند رشاد
خیرخانه ، کابل

دعوت بهار

باز به گیتی بهار غالیهٔ تر بریز
عنبر خالص ببیز، نافه اذفر بریز
باز به هر دشت و در خلعت مخمل بپوش
باز به کوه و کمر، لوء لوی خوشتر بریز
باز به زال زمین، تازه جوانی ببخش
باز به کام زمان آب سکندر بریز
باز به فرق نشاط طرهٔ طوبی بنه
باز به جام هوس چشمهٔ کوثر بریز
باز به خوبان باغ ساز تجمل بیار
باز به دامان راغ لالهٔ احمر بریز
باز به این خاک تار مشعل سینا فروز
باز برین بوم شوم، بال هما پر بریز
باز به آغوش بحر کام صدف درگرفت
ابر حمل زود آ، پر در و گوهر بریز
باز زخواب گران حسن طبیعت بخیز
بلبل شوریده را روح به پیکر بریز

—

باز به راغ و دمن، لاله شرر در فگن
باز به باغ و چمن شعله و اخگر بریز

باز به رغم خزان جود طبیعت بجوش
برگل و برگ و گیاه شوشهٔ اختر بریز

باز صبا مست شو در بدل بوسه یی
دامن هر غنچه را صرّهٔ از زر بریز

مطرب شیرین ادا زخمه به بربط بزن
ساقی گلگون قبا، باده به ساغر بریز

شاهد رشک بهار، نغمه بخوان پای کوب
نخوت ناهید را سر بزن و بر بریز

باز شهنشاه حسن جلوهٔ رویت نما
ملک هوس فتح کن در قدمت سر بریز

از حسدت آتشی در دل خورشید زن
وز نگهت ماه را مایهٔ جوهر بریز

باز به محفل بیا عاشق دل سوخته
خون رقیب طرب از دم خنجر بریز

باز به عشق بتان داد جوانی بده
شعله به مسند بزن، خاک بر افسر بریز

باز به بزم حیات رونق و رنگی بیار
نقش خوشی طرح کن، خاک به بستر بریز

نواب بہادر یار جنگؒ

مدحت

اے کہ ترے وجود پر خالق دوجہاں کو ناز
اے کہ ترا وجود ہے وجہ وجود کائنات
اے کہ ترا سرنیاز حدِ کمال بندگی
اے کہ ترا مقام عشق قرب تمام عین ذات
خوگر بندگی تھے جو تیرے طفیل میں ہوئے
مالک مصر و کاشغر وارث دجلہ و فرات
تیرے بیاں سے کھل گئیں تیرے عمل سے حل ہوئیں
منطقیوں کی الجھنیں فلسفیوں کی مشکلات
مدحت شاہ دوسرا مجھ سے بیاں ہو کس طرح
تنگ مرے تصورات پست مرے تخیلات

صاحبزادہ سید نصیر الدین نصیر
گولڑہ شریف

نعت

ملی ہے شافعؐ یوم نشور کی نسبت — مرا نصیب، کہ پائی حضورؐ کی نسبت
قصور وار جو میں ہوں، تو وہ کرم گستر — کرم ہے ان کا فراواں قصور کی نسبت
تمام نسبتیں تخلیق کا سبب نہ بنیں — جو کام آئی تو ان کے ظہور کی نسبت
جمال مصطفویؐ سے کھُلے کلی کے نصیب — گلوں کے ہاتھ لگی، رنگ و نور کی نسبت
درِ حبیبؐ خدا کا غلام ہوں میں بھی — قریب تر ہے مرے اتنی دور کی نسبت
ضرور آتش دوزخ مآل ہے اُن کا — جنہیں ہوئی نہ میسر حضورؐ کی نسبت
مجھے مدینے میں لے آئی بیخودی میری — ہے لاشعور مناسب، شعور کی نسبت
وہ دل کہ جن میں نہ ہو ان کے ذکر کی دولت — کہیں زیادہ ہیں ویراں، قبور کی نسبت

نصیر صدق و صفائے رسولؐ کے آگے
فروغ پا نہ سکی مکر و زُور کی نسبت

عطا حسین کلیم

نعت

ہر دور کا سرمایہ ہے فیضانِ محمدؐ
معراج ہے انسان کی، عرفانِ محمدؐ

ہے فقرِ علیؑ، فقرِ محمدؐ ہی کی تصویر
حسنِ عمل فاطمہؑ ہے شانِ محمدؐ

کردارِ حسینؑ عکس ہے کردار نبیؐ کا
اقوالِ حسنؑ، حاملِ برہانِ محمدؐ

کمتر نہ ہمیں سمجھو، کہ وابستۂ نسبت
کچھ بھی سہی پر ہیں تو غلامانِ محمدؐ

کرتا ہوں کلیمؔ آلِ محمدؐ کی گدائی
اس در سے ہوا ہے مجھے عرفانِ محمدؐ

(بشکریہ ماہنامہ ہومیوپیتھی فروری ۱۹۹۵ء)

سرور انبالوی

مہر درخشاں حضرت علیؑ

تازہ ترے خیال سے ایماں ہے یا علیؑ
تیرا غلام خسرو دوراں ہے یا علیؑ

جو شمع تو نے اپنے لہو سے جلائی تھی
وہ شمع آندھیوں میں فروزاں ہے یا علیؑ

وہ خاک جس نے چوم لیے ہیں تیرے قدم
وہ خاک ہم کو تخت سلیماں ہے یا علیؑ

دنیا کو تیری خاک کفِ پا کی ہے تلاش
تو ہی علاج گردش دوراں ہے یا علیؑ

قوت سے تیری پرچم اسلامیان بلند
ہیبت سے تیری کفر بھی لرزاں ہے یا علیؑ

ذرّوں کو تو نے ہمسرِ خورشید کر دیا
تیری نگاہ مہر درخشاں ہے یا علیؑ

شیرِ خدا بھی تو ہے، ولی بھی، امام بھی
عالم پہ تیرا سایۂ داماں ہے یا علیؑ

تری نظر میں کوثر و تسنیم موجزن
تیری گلی میں خلد کا ساماں ہے یا علیؑ

تیری نظر سے گلشن ہستی میں ہے بہار
صحرا بھی تیرے دم سے گلستاں ہے یا علیؑ

تو نے جبین وقت پہ لکھی وہ داستاں
تاریخ حرّیت کا جو عنواں ہے یا علیؑ

آجا کہ پھر زمانے کو تیری تلاش ہے
دنیا میں آج حشر کا ساماں ہے یا علیؑ

کیا مدح ہو سرور سے اے مرتضیٰؑ تری
شاید یہی نجات کا ساماں ہو یا علیؑ

یعقوب علی رازی
پشاور

روز فتح انقلاب اسلامی ایران

یہ وہ دن ہے کہ اس دن حق نے باطل پر فتح پائی
خدا کے نور نے ایران میں کی جلوہ آرائی
اسی دن انقلاب زندگی نے لی تھی انگڑائی
اسی دن قلب انسانی میں روح عصر در آئی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن کفر کا پندار ٹوٹا تھا
یہ وہ دن ہے کہ اس دن جبر پہ چھائی شکیبائی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن بتکدوں میں بت گرے سارے
خدا کے دین کی طاقت نے اپنی شان دکھلائی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن نعرۂ اللہ اکبر سے
جہاں میں نعرۂ تکبیر کی ہیبت نظر آئی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن کج کلہ سر جھک گئے سارے
اکڑ گردن کی ٹوٹی مجرموں نے کی جبیں سائی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن پرچم اسلام لہرایا
خدا کی سرزمیں ایران پر عظمت نظر آئی
یہ وہ دن ہے کہ اس دن جوش زن تھا خوں شہیدوں کا
ہر اک چہرے پہ سرخی نور کی سج کر نکھر آئی
یہی دن نشأۂ ثانیہ اسلام تھا رازیؔ
اسی بائیس بہمن کو ہے تاریخی پذیرائی

کتابهای تازه

۱- فرق الشیعه(اردو)

این کتاب تألیف دکتر اسد اریب استاد و نویسنده فاضل اردو است. قبل ازین وی چند کتاب دیگر به عنوان بچون کا ادب (در تحقیق و نقد ادب کودکان)، الف سے ی تك(از الف تا ی، در تاریخ ادب کودکان)، نئے رحجانات(گرایشهای نو در ادب کودکان) نقد انیس، زمانه سفر مین هے (روزگار در حال سفر است، سفرنامه)، کانٹوں پر زبان(زبان روی خارها، مجموعه مقالات تحقیقی)، مسئله تقلید و ارشاد الاریب (گوشه ای از تاریخ فرق)، مؤلف محترم درین کتاب شرح فرقه های شیعه را در هشت باب آورده است، فهرست منابع که در آخر کتاب آمده می رساند که که وی از کتب مهم تاریخ و تذکره مانند الارشاد مفید والفرق بین الفرق بغدادی و الملل و النحل شهرستانی و تاریخ طبری و تاریخ اعثم کوفی و تاریخ ابوالفدا و اعیان الشیعه و فرق الشیعه نوبختی و مروج الذهب وغیره استفاده کرده است. این کتاب دارای ۲۳۲ و بهای آن ۱۱۰ روپیه و امسال بطبع رسیده است. کتابی است مفید برای کسانی که می خواهند اطلاعات مختصر درباره فرقه های شیعه را بزبان اردو بدست آورند.

۲- بیسوین صدی اور جدید مرثیه (اردو)

کتاب بیسوین صدی اور جدید مرثیه(قرن بیستم و مرثیه جدید) تألیف دکتر هلال نقوی استاد زبان اردو اصلاً رساله دکتری وی است که مؤلف از دانشگاه کراچی گزرانده است. این کتاب مستطاب نقد مفصل مرثیه ها است که در قرن اخیر بزبان اردو سروده شده است که مؤلف در آن درباره مرثیه اردو از آغاز تا عصر حاضر مفصل در ده باب بحث کرده و در آخر بعضی اطلاعات اساسی درباره ۱۰۱۳ مرثیه چاپ نشده و ۲۷ مرثیه چاپ شده گردآورده و درپایان کتاب فهارس بسیار مفید بویژه درباره مجموعه ها و

تذکره ها و مجلاّت و روزنامه هایی که در آن مرثیه ها بطبع رسیده آورده که از اکثر آنها در تألیف این کتاب استفاده کرده است. این کتاب دارای ۹۹۲ صفحه است و بهای آن پانصد (۵۰۰) روپیه و از انتشارات وقف محمدی لندن کراچی و در فوریه ۱۹۹٤ بچاپ رسیده است. کتابی است گرانقدر و بسیار سودمند برای علاقمندان به مرثیه نگاری که می خواهند درباره گرایشهای نو در زمینه مرثیه نگاری در ادب اردو اطلاعات مفصل و مستند بدست آورند، چون مؤلف فاضل نه تنها از محققان عالی مرتبه اردو است بلکه از مرثیه گویان معروف و ممتاز زبان اردو هم می باشد که چندین مجموعه مرثیه و سلام وی بچاپ رسیده است.ما به نویسنده فاضل و ناشران این کتاب تبریک گفته، توفیق بیشتر آنان را از درگاه خدای متعال مسئلت می نمائیم.

۱ـ اذان مقتل (اردو)

مجموعه پنج مرثیه اردو محقق ممتاز و مرثیه گوی معروف معاصر و استاد زبان دکتر هلال نقوی که توسط وقف محمدی لندن کراچی در فوریه ۱۹۹٤م در ۲۱٤ صفحه بطبع رسیده است. مرحوم جوش ملیح آبادی از شعرای بزرگ معاصر و مرثیه گویان جدید که به علّت شعر انقلابی خود به لقب شاعر انقلاب شهرت یافته در ذیل پیشگفتار درباره دکتر هلال می نویسد: «اینجانب راویت شکنی (دکتر هلال) را درین صنف سخن یعنی در زمینه مرثیه نگاری مورد تحسین قرار می دهم چون وی مردم را توسط مرثیه خود به گریه و زاری وادار نکرده بلکه آنان را بیدار کرده. امام حسین(ع) رهنمای یك فرقه یا گروه مخصوص نیست بلکه وی راهبر تمام کائنات است. هلال نقوی فکر بکر و ندرت بیان خود را با مقتضیات عصر حاضر مربوط نموده بطرز و سبك جدیدی ارائه داده است. وی در اوائل سیر تکامل شعر خود، مقامی را احراز نموده که تاریخ ادبیات اردو نمی تواند او را فراموش کند.

همچنین کیفی اعظمی از استادان معروف شعر جدید اردو در پیشگفتار

خود که در ابتدای این کتاب آمده درباره دکتر هلال چنین اظهار نظر کرده است.

« هلال نقوی تمام ذخیره عظیم مرثیه های اردو که وی دارد ، مورد مطالعه قرار داده، به تاریخ آن نظر عمیقی انداخته و رموز و علائم آن را درک کرده، موازین حك و سنجش آن را تعیین نموده است. وی کاری انجام داده که خود شبلی (مؤلف معروف شعرالعجم و موازنه انیس و دبیر) هم نکرده یعنی وی خودش مرثیه های جدیدی را سروده است... بنا بر این وی نه تنها راز دان مرثیه است بلکه خالق آن هم هست».

این مجموعه پنج مرثیه را شاملست بزبان اردو به عنوان هاتهـ (دست)، چراغ، آواز (صدا)، حُر و طاقت که هر کدام از مرثیه های عالی جدید اردو می باشد. شاعر این مرثیه ها به سبك قدیم مسدس سروده است امّا دست ابتکاری هم زده، یعنی مصرع سوم را با مصرعهای اوّل و دوّم و چهارم هم قافیه نیاورده است بلکه به قافیه جداگانه آورده است چون بنظر وی التزام آوردن هر چهار مصرع اوّل در مسدّس ضروری نیست بلکه معمولاً قافیه در مصرع سوم اضافی و غیر از قافیه پیمایی چیز دیگر نیست. بنا براین بقول پروفسور مجتبی حسین دکتر هلال را می توان جزو مرثیه گویان غیر مقلّد شمار کرد و بقول استاد مرحوم دکتر احسن فاروقی، قدرت کامل دکتر هلال برزبان مضامین فراوان و جالبیت صنعات عروضی به اثبات می رساند که وی از ابتدای زمان سخن وری خود، جزو استادان کهنه مشق قرار گرفته است».

بهای این کتاب ۱۵ روپیه است. باکاغذ سفید و کتابت و طباعت بسیار دلکش و جالب نظر.

منتخب کلمات امام خمینیؒ (اردو)

۴ - مجموعهٔ اقوال امام خمینی است که موسسه تنظیم و نشرآثار امام خمینی ، امور بین الملل ترجمه اردو آن را در ۲۷۶ صفحه بطبع رسانیده است این کتاب دارای چهار قسمت - قسمت اول مشتملست بر ٤ فصل در بارهٔ مسائل دبنی مانند معرفت عبودیت ، انبیاء الهی، دین و تبلیغ اسلام ، نماز و حج و اخلاق حسنه و مفاسد اجتماعی، قسمت دوم دارای ٦ فصل است دربارهٔ موضوعاتی مانند قیام لوجه الله، انقلاب اسلامی، دولت اسلامی، احزاب ، نظم و قانون ، سیاست خارجی ، مسنکبربن و ابرقدرتها ، انجمنهای بین الملل و حقوق انسانی ، جنگ و دفاع و قسمت سوم دارای چهار فصل است دربارهٔ موضوعاتی مانند انسان شناسی و تاریخ و تبلیغات و هنر و ورزش و آموزش و برورش و حفوق زن در اجتماع و عدالت اجتماعی ، کاروکارگر ، بازاروسرمایه و قسمت چهارم دربارهٔ امام خمبنی و توضیحات است بهای این کتاب ۱۰۰ روپیه می باشد کتابی اسب بسیار مفبد برای کسانی که علاقمند به عقاید امام خمبنی در مورد موضوعات دبنی و اجتماعی می باشند ۰

۵.کلمات قصار امام خمینیؒ (انگلیسی)

ترجمهٔ انگلیسی مجموعهٔ اقوال امام خمینی است که شرح آن در سطور فوق گذشت ۰ این کتاب دارای ۱۱۰ صفحه است و توسط موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، امور بین الملل در پاکستان ۱۹۹٤ م بطبع رسیده است نشانی ناشر بقرار زیر است خیابان یا سر ، شماره ۳ ، خیابان شهید باهنر ، تهران

حج (اردو)

کتابی است دربارهٔ عقاید امام خمیی دربارهٔ حج که موسسه تنظیم و نشرآثار امام خمینی امور بین الملل ، ترجمه آن را در شوال ۱٤۱٤ هج در ۲۰۰

صفحه طبع و نشر نموده است این کتاب دارای ده فصل است دربارهٔ حقیقت حج ، حج و عبادت ، حج یک اجتماع اسلامی برای مطرح نمودن مسائل سیاسی مسلمانان ، حج و برات ، حج مقام انقلاب ، حج و فرمانروایان سعودی، حج و بیداری مسلمانان وکلمات قصار امام دربارهٔ حج، بهای این کتاب ۵۰ روپیه (غیر مجلد) و ۶۰ روپیه (مجلد) است. در این کتاب امام فلسفه و حقیقت حج و مقصد و منظور از حج را برای عموم مسلمانان شرح داده است و از بن لحاظ دارای اهمیت خاصی است برای هدایت و تربیت مردم در مورد ارزش دینی و سیاسی و اجتماعی حج که تاکنون از انظار آنان پنهان بوده است .

رزم خیرو شر (فارسی)

۶ - مجموعهٔ کلام فارسی دکتر سید اکرام حسین عشرت پاکستانی است که توسط رایزنی فرهنگی ، سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد ۱٤۰ صفحه ۱۳۷۳/۱٤۱٤/۱۹۹٤ م طبع و نشره شده است در آغاز کتاب دکتر علیرضانقوی طی عنوان " بزشک شاعر " دکتر عشرت را معرفی نموده و مختصات شعر فارسی وی را شرح داده است ۰ این کتاب دارای چهاربخش است بخش اول دربارهٔ سرگذشت محمد و آل محمد (ص) مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در ذکر نیاکان رسول اکرم (ص) و باب دوم در ذکر رسول الله و وابستگانش و باب سوم در ذکر علی بن ابی طالب و باب چهارم در ذکر دوستان و باب پنجم در ذکر دودمان وی می باشد بخش دوم دربارهٔ انقلاب ایران و افغانستان و بخش سوم در تذکره مردان بزرگ علامه اقبال و قاید اعظم (محمد علی جناح) و تیوفی و هوشی من و امام خمینی است و بخش چهارم دربارهٔ آویزش عشق راسنباز و عقل حیله گر و بخش پنجم در مسائل مختلف ادبی و سیاسی و شخصی مولف می باشد

سبک شعر دکتر عشرت سبک جدید فارسی و زبانش نیز فارسی ساده و روان امروزه ایران است البته گاهی وی تحت تاثیر سبک اقبال لاهوری قرار گرفته است و شعر معروف اقبال به عنوان خطاب به جوانان عجم را تضمین نموده است که شاید بهترین تضمین است که تاکنون شعرا برین شعر نموده اند ۰ شعر

وی همه اش دلکش و جالب و زیبا و موثر و مهیج می باشد و این حقیقت را باثبات می رساند که هنوز شمع شعر فارسی در پاکستان روشن است و شعرایی توانا مانند دکتر عشرت احساسات و جذبات خود را بدین زبان شیرین بیان و شعرهایی بدین خوبی و زیبایی می سرایند ۰

قبل ازین کتابی به عنوان " سخن ناشنیده " در ٤٧٤ صفحه بسال ۱۹۸۹ میلادی بچاپ رسیده است که مجموعهٔ اشعار اردو و پنجابی دکتر عشرت است که وی در عرض پنجاه سال گذشته سروده است ۰

آثار شاه همدان (اردو)

۷ ـ مولف این کتاب محمد رضا اخوندزاده و ناشر آن برات لائبریری برف چهن خبلو بلتستان است که در فوریه ۱۹۹۵ م در ۱۲۸ صفحه نشرنموده است مؤلّف در این کتاب آثار میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان موجود در بلتستان را بیان کرده و سعی نموده است باذکر اقوال مختلف پژوهشگران و دانشمندان ثابت کند که شاه همدان نه سنی بود و نه شیعه بلکه مسلک وی کبرویه بود که د رزمان شاه همدان " همدانیه " خوانده می شد چنانکه وی در دو رساله خود به نام داودیه و طالقانیه به سلسله طریقت خود اشاره کرده است همچنین مولف ادعا کرده است که نوربخشیه و همدانیه و کبرویه و سهروردیه و جنیدیه و معروفیه مسلک واحدی است که مفهوم و معنی واحدی را دارد ۰ این کتاب دارای ۸ عکس رنگی بعض آثار تاریخی بلتستان که مربوط به موضوع این کتابست می باشد ۰ در پایان کتاب فهرست ٤٥ کتاب آمده است که مولف در تالیف این کتاب ازان استفاده کرده است بهای این کتاب ۵۰ روپیه است بعضی مطالب این کتاب برای کسانی که دربارهٔ شاه همدان تحقیقاتی بعمل می آورند جالب و مهم است .

المشرقی و ایک مجاهد علامه مشرقی (اردو)

۸- این هر دو کتاب دربارهٔ شرح حال و آثار و افکار علامه مشرقی موسس حزب معروف " خاکسار " می باشد که رشید نثار ادیب و شاعر راولپندی که مدنی از وابستگان فعال این حزب بوده تالیف نموده است. کتاب اول دارای ۱۰۶ صفحه است که عکس مولف در پشت جلد کتاب آمده است وطی آن مؤلّف بعض توضیحاتی دربارهٔ این حزب و موسس آن علامه مشرقی داده و به بعضی افکار علامه مشرقی اشاره کرده است و آن را با افکار بعضی دانشمندان و فلاسفه غرب مقایسه نموده است این کتاب را انجمن ادبی اسلام آباد راولپندی ۱۹۹۲ م طبع و نشر نموده است - بهای این کتاب ۴۰ روپیه است.

کتاب دوم را هم انجمن ادبی اسلام آباد راولپندی در ۱۹۹۴ م طبع و نشرنموده است مؤلّف در این کتاب افکار علامه مشرقی را توضیح داده و جهات مختلف شخصیت وی را روشن ساخته است و بعضی اوضاع سیاسی کنونی پاکستان را مورد انتقاد شدیدی قرار داده است. این کتاب دارای ۱۰۰ صفحه می باشد که عکس مؤلّف در پشت جلد کتاب آمده است بهای این کتاب ۵۰ روپیه است هر دو کتاب برای کسانی که علاقمند به کسب اطلاعات دربارهٔ "حزب خاکسار" و افکار موسس آن علامه مشرقی می باشند، جالب و مهم است.

سیاح لامکان (اردو)

۹- این کتاب را حاجی مولوی صوفی ابوالفیض قلندری سهروردی در معجزات حضرت رسول اکرم (ص) بویژه دربارهٔ معراج آنحضرت تالیف نموده است و به بعضی اعتراضات مخالفین جواب داده و حکایات نادره دربارهٔ معراج آورده است مولف در پایان کتاب بعضی صفات رسول اکرم (ص) را بیان نموده است

این کتاب را بنیاد سهروردیه لاهور در ۱۹۹٤/۱٤۱٦ م در ۲۱٤ صفحه طبع و نشر نموده است . بهای این کتاب که چاپ چهارم است ذکر نشده است . این کتاب برای کسانی که می خواهند درباره معراج نبی (ص) اطلاعات مفصلی بدست بیاورند دارای اهمیت خاصی می باشد .

میان محمد بخش (اردو)

۱۰ - این کتاب را جواد حسین جعفری دربارهٔ میان محمد بخش صوفی معروف و صاحب سیف الملوک ترتیب داده وطی آن بعضی مقالات در جهات مختلف اثروی " سیف الملوک " و افکار عرفانی و اخلاقی وی را که ظاهرا" در کنگرهٔ محمد بخش که در ۱۹۹٤ در شهر میرپور (کشمیر آزاد) تشکیل شد ارائه شده جمع آوری نموده است نویسندگان این مقالات سید ضمیر جعفری و دکتر غلام حسین اظهر و رانا فضل حسین‌وسید محمود آزاد و دکتر صابر آفاقی و پروفسور افتخار مغل و پروفسور جاوید اطهر و محمد سعید اسعد و دکتر انعام الحق جاوید و پروفسور مقصود جعفری می باشد کلیه این مقالات بزبان اردو است غیز از آخرین مقاله که بزبان انگلیسی می باشد این کتاب را آکادمی کشمیر مظفرآباد. (کشمیرآزاد) در ۱٦٥ صفحه در دسامبر ۱۹۹٤ م طبع و نشر کرده است - بهای این کتاب ۱۲۰ روپیه است .

(سید علی رضا نقوی)
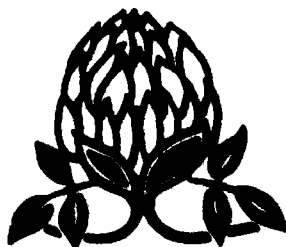
اخبار فرهنگی

• پیام آقای فاروق احمد خان لغاری رئیس جمهوری اسلامی پاکستان بمناسبت برگزاری کنفرانس بین المللی (ادبی) علامه اقبال (ره)

این امر موجب خوشحالی است که رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ا. ایران با همکاری انجمن دوستی ایران و پاکستان و انجمن فارسی بمناسبت روز تولد مفکر پاکستان، شاعر مشرق حضرت علامه محمد اقبال کنفرانس ادبی علامه اقبال را برگزار می کند.

روابط پاکستان و ایران بعنوان دو کشور برادر و همسایه الگویی برای سراسر جهان است، بین این دو کشور از قرنها روابط دوستی وجود دارد و هر دو کشور روابط دینی، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و بازرگانی دارند بزرگترین وسیله ارتباط (بین دو کشور) زبان فارسی بوده است.

فارسی تا چندین قرن زبان رسمی این منطقه بوده است. علامه اقبال همین زبان را وسیله قرار داده و بوسیله آن به جهان اسلام و جهان بشریت درس اخوت و برادری داد. لازم است که از شعر فارسی و اردوی اقبال زبانهای ملل دیگر جهان آشنا شوند تا اینکه مقام و شخصیت اصیل حکیم الامت علامه محمد اقبال در سطح جهانی شناخته شود.

این امر موجب خرسندی است که بزرگترین رهبر عصر حاضر و بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران حضرت (امام)خمینی(ره) در سخنان خود از شعر و فکر اقبال الهام گرفته و فرمودند: باید مسلمانان از ساحل نیل تا بخاک کاشغر

متحد شوند.

بنظرم پس از آزادی کشورهای آسیای مرکزی رؤیای علامه اقبال و مسلمانان جهان در حال تعبیر است.

اینجانب برای برگزاری این کنفرانس به همه شما تبریك عرض می کنم و برای موفقیت این کنفرانس دعاگو هستم.

متن پیام نخست وزیر پاکستان خانم بی نظیر بوتو-بمناسبت کنفرانس بین المللی علامه اقبال (ره)

امروز ملیونها نفر از مردم پاکستان بمناسبت روز تولد مفکر بزرگ اسلام حضرت علامه محمد اقبال به محضر او گل نثار می کنند وی نه تنها رؤیای تشکیل پاکستان را در تصور داشت بلکه همانطوریکه بوسیله اشعار گرانبهای خود مسلمانان شبه قارّه را از خواب گران بیدار کرد، بلکه نهضتی اختیار کرد تا مسلمانان را در یك رشته اتحاد و اتفاق گرد آورد همین نهضت بود که تصوّر ایجاد پاکستان را به یك مملکت زنده تبدیل نمود.

علامه اقبال به ما آموخت که از قرآن رهنمود بگیریم وی در حدود قوانین اساسی اسلام بما درس اجتهاد فکری داد. وی ما را به خودشناسی آشنا ساخته و ما را از فرق بین زندگی عقاب و کرکس آگاه ساخت او علاوه بر عوامل زوال ما مساوات، عظمت انسان و ویژگیها و فرهنگ اخلاق یك ملت خوب را نیز بما شناساند.

پیام اقبال و نقش آن در نهضت مسلمانان شبه قارّه آنقدر عمیق و مؤثر بود که نه تنها ابر قدرتی که در قلمرو او آفتاب غروب نمی کرد، موفق نشد از تأسیس پاکستان جلوگیری کند بلکه اکثریت مردم هندوستان که بنام هند

متحد قصد داشتند مسلمانان این منطقه را به اسارت در آورند نیز نتوانستند ما را از سر منزل مقصود باز دارند.

علامه اقبال نه دیکتاتوری را می پذیرفت و نه سلطه را وی طرفدار دموکراسی بود. دموکراسی که بر حق، صداقت و مساوات استوار باشد. برای آن که حقوق حقه کارگران، زحمت کشان، طبقه مستضعف و کشاورزان تحقق یابد ایشان ضد هر نوع استثمار و قدرت و زورگویی و نیرنگ وحیله بود.

هدف ما نوسازی همان پاکستان است که علامه اقبال در تصور داشت و در اشعار خود آنرا بیان کرد. از خداوند متعال جهت رهنمود در راه تحقق این تصور مسئلت دارم.

امروز بمناسبت روز تولد علامه اقبال بهترین وسیله تجلیل از او همین است که ما طبق فرمودات وی عمل کنیم و کشور پاکستان را طبق آن دیدگاهی که علامه اقبال مطرح کرده بود مستحکم تر نمائیم. آمین

حقوق زن در اسلام

گزارش برگذار سمینار "حقوق زن در اسلام" در لاهور - ۳ آذرماه ۱۳۷۳

همزمان با سالگرد تولد حضرت فاطمه زهرا(ص) و آغاز هفته بزرگداشت مقام زن از سوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور سمینار باشکوهی تحت عنوان حقوق زن در اسلام باشرکت قریب ۵۰ نفراز اساتید دانشگاه، چهره های علمی ، فرهنگی ، تنی چند ازبانوان برجسته لاهور ، انجمن های مختلف مربوط به زنان لاهور وصاحبان مقاله در تاریخ سوم آذر ماه ۷۳ در محل خانه فرهنگ برگذار گردید.

در این سمینار آقای دکتر نسیم حسن شاه رئیس سابق دیوان عالی کشور پاکستان و خانم جمشیدیان استاد زبان انگلیسی و سردبیر مجله انگلیسی زبان "محجوبه" میهمان اعزامی از ایران ، خانم ناصره جاوید همسر فرزند

اقبال لاهوری واز قضات دادگاه عالی لاهور ، حجت الاسلام حافظ ریاض حسین رئیس حوزه علمیه جامعه المنتظر ، آقای اسلم سلیمی از رهبران جماعت اسلامی پاکستان و مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران-لاهور به ایراد سخنرانی پرداختندو صاحبان مقالات ، مقاله خود راقرائت نمودند (۸مقاله)

در آغاز سمینار پس از تلاوت کلام ا...مجید آقای حافظ نیا مسئول خانه فرهنگ ضمن تبریك میلاد مبارك حضرت زهرا (س) و خوش آمدگویی به شرکت کنندگان گذارشی از چگونگی برگذاری سمینار را به سمع حضار رسانید.

سپس آقای اسلم سلیمی نائب امیر جماعت اسلامی پاکستان اظهار داشت :

"خداوند در کتاب هدایت خود حقوق زن را در هزار و چهار صد سال پیش بطور کامل مشخص نموده است، و زن در نظام اسلامی می تواند در توسعه و ترقی جامعه و فعالیتهای سیاسی نقش داشته باشد:

حجت الاسلام حافظ ریاض حسین رئیس حوزه علمیه جامعه المنتظر در سخنرانی خود گفت:

حضرت فاطمه زهرا (س) الگوی زنان عالم است وبانوان باید با الگو قراردادن آن بانوی اسلام (س) دراداره خانواده و جامعه نقش خود را ایفا نمایند."

سخنران بعدی خانم ناصره جاوید اقبال اظهار داشت:

"سراسر زندگی حضرت فاطمه (س) نمونه و الگو است . از ازدواج ایشان با علی علیه السلام گرفته تا پرورش فرزند انی چون حسن علیه السلام و حسین علیه السلام همگی قابل بهره گیری است "

خانم جمشیدیان مهمان اعزامی از ایران در سخنان خود گفت:

"حضرت فاطمه (س) تفسیر واقعی سوره کوثر و مالك خیر کثیر است و مابایستی از او پیروی کنیم."

آقای دکتر نسیم حسن شاه رئیس سابق دیوان عالی کشور پاکستان در سخنرانی خود اظهار داشت:

"در رابطه حقوق زن باید گفت که با اینکه ما این حقوق را در تئوری داریم اما هنوز نتوانسته ایم آنها را بطور کامل به اجرا در آوریم جای خوشحالی است که در ایران به حقوق زن توجه بسیاری شده است."

شایان توضیح است که در کنار این سمینار تعدادی از انجمنهای فعال مربوط به زنان (انجمن) غرفه هایی را برای نمایش فعالیتهای زنان ترتیب داده و کارها و فعالیتهای خود را به نمایش گذاشته بودند.

نگاهی به وضعیت کتاب خانه های عمومی در تهران

کتاب خوانی از نشانه های بارز بالندگی فرهنگ و تمدن و نوید گسترش دانش و قوام آرمانها و استحکام باور ملّت هاست.

در دنیای امروز کتابخانه های عمومی مسئولیت های سنگین تری برعهده دارند زیرا به دلیل تحت پوشش داشتن طبقات و گروههای اجتماعی ناگزیر هستند نیاز های مختلفی را بر آورده سازند و به همین دلیل از آنها با نام قلب جامعه و دانشگاه مردم نام می برند.

تاریخ تأسیس اوّلین کتاب خانه عمومی در شهر تهران به تاریخ اوایل ۱۳٤۰ بر می گردد و بیش از ۳۰ سال که از عمر کتابخانه های عمومی در این شهر می گذرد چنین به نظر می رسد که افزایش این مراکز بارشد جمعیت و توسعه سایر مراکز فرهنگی هماهنگ نبوده و پراکندگی آنها در سطح شهر تهران تناسب با نیاز مراجعان نیست.

بر اساس یك تحقیق آماری که از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران صورت گرفته است فضای کتاب خانه ای موجود در تهران حدود یك دهم فضای استاندارد های بین المللی است.

طبق استاندارد های بین المللی در شهر های بزرگ برای هر ۲ هزار شهروند ۳ عدد صندلی و کتابخانه های عمومی در نظر گرفته می شود. و هر فرد در کتاب خانه حدود ۲ و نیم متر مربع فضا نیاز دارد. در حال حاضر حدود چهار هزار متر مربّع فضای کتاب خانه ای در تهران وجود دارد و با توجّه به جمعیت ۱۰ میلیونی این شهر برای هر....حدود یك دهم فضای استاندارد های بین المللی فضای کتاب خوانی وجود دارد.

با این تحقیق تعداد کتاب خانه های عمومی تهران کمتر از ۳۰ واحد عنوان و فضای کتاب خانه های موردنیاز در این شهر ۳۷/۵۰۰ قطعه مربع بر آورد شده است. کارشناسان می گویند با توجّه اینکه حدود ۷۰ در صد جمعیت ٦ سال به بالای تهران افراد باسواد هستند به راحتی می توان به نیاز این شهر برای احداث کتاب خانه های عمومی پی برد.

لازم به ذکر است که در تهران پیك فرهنگی افتتاح شده است یعنی کتاب به صورت پستی به درب منازل مردم می رود و آنها کتاب مورد علاقه خود را مطالعه و سپس باپست عودت می دهند.

همچنین اطلاع رسانی و دادن محتوی کتاب به صورت کامپیوتری هم در تهران افتتاح شد.

هفته کتاب

مراسم جشن کتاب و انتخاب بیست و چهار کتابدار و هشتاد و هشت عضو نمونه کتابخانه های عمومی در کتابخانه مرکزی پارك شهر تهران برگزار شد.

در این مراسم معاون امور فرهنگی و مطبوعاتی وزیر ارشاد اسلامی با ارائه گزارشی در زمینه کتاب خانه های عمومی گفت: ۲۹۷ نفر در بخش های کتابداری و خدماتی کتاب خانه های عمومی به فعالیت اشتغال دارند.

وی افزود: مکانیزه شدن کتاب خانه ها، ایجاد طرح کتاب خانه های پستی و از رده خارج کردن کتاب هایی که تاریخ استفاده آنها

تمام شده و ارائه خدمات فنی کتابخانه ای از اقداماتی که در هفته کتاب انجام شده است.

همچنین مراسم جشن کتاب دومین هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران از سوی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کرج در سالن رسالت این شهر برگزار شد.

در این مراسم جمع زیادی از علاقمندان به کتاب شرکت داشتند. در این مراسم برگزیدگان مسابقه ها سراسری کتاب خوانی و هنرمندان زن رشته های مختلف هنر های تجسمی کرج معرفی و هدایایی به آنان اجرا شد.

* * * * *

جناب آقای محمود رضا مرندی سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران کا سولهویں جشن انقلاب کے موقع پر اسلام آباد هوٹل میں خطاب

ایران میں اسلامی انقلاب کی سولہویں سالگرہ کے مبارک موقع پر میں سب سے پہلے آپ جملہ حضرات وخواتین کی خدمت میں مبارکباد پیش کرتا ہوں اور اللہ تعالی کی بارگاہ میں تشکر، کہ اس نے اپنے فضل وکرم سے ہم کو کامیابی کی اس منزل تک پہونچایا۔

سولہواں سال انسان کی طبیعی زندگی میں آغاز شباب کا سال ہوتا ہے اور خیر سے اسلامی انقلاب ایران میں اپنی جوانی کے ایام میں داخل ہو رہا ہے کیونکہ سال گذشتہ ہماری برآمدات اور درآمدات میں دیگر سالوں سے کہیں زیادہ اضافہ ہوا ہے اور یہ سب اللہ تعالی کی مدد سے اور اسلامی انقلاب کے قائدین کی خداداد صلاحیتوں کے نتیجے میں یہ کامیابیاں ملت اسلامی ایران کو حاصل ہوئی ہیں اور حقیقت امر یہ ہے کہ جب تک پروردگار عالم کی نصرت اور تائید شامل حال نہ ہو، انسان کچھ نہیں کر سکتا۔

پاکستان ایران کا ہمسایہ ملک ہی نہیں بلکہ ہمارا برادر اور ہمزبان ملک ہے اور ہر مرحلے میں ہماری حمایت کرنے والا ملک ہے ہم ملت نجیب پاکستان اور اس کی ایران کے انقلاب اسلامی سے پرجوش دلچسپیوں کو بڑے احترام کی نظروں سے دیکھتے ہیں۔آپ سے بہتر اور کون جانتا ہے کہ اگر ایران کا یہ انقلاب اسلامی نہ ہوتا بلکہ ملی یا اقتصادی یا علاقائی ہوتا تو مغرب کی استعماری طاقتیں ہماری مخالفت نہ کرتیں اور دوہزار و پانصد سالہ جشن ملوکیت

کی طرح ہماری حمایت کرتیں لیکن ان ، نام نہاد، جمہوری ملکوں نے اور ان کے بے ضمیر حاشیہ نشینوں نے جو اس انقلاب کی مخالفت میں غلط اور گمراہ کن پروپگنڈا شروع کر رکھا ہے وہ صرف اس لیے کہ یہ انقلاب اسلامی ہے اور اسلام کے نام سے ان کی روح لرزتی ہے کیونکہ دین مبین اسلام میں استحصال ، ظلم اور منافقانہ جمہوریت اور مفاد پرستانہ سرمایہ داری کی کوئی گنجائش نہیں ہے جبکہ ان منحرفین ، مترفین اور مستکبرین کے لیے سب کچھ ، یہی ظالمانہ روش ہے جس کی وجہ سے ان کی خاستانہ اور غاصبانہ نگاہیں تمام ممالک کے معدنی اور طبیعی ذخائر پر لگی ہوئی ہیں ۔

لیکن اسلامی انقلاب صرف اہل ایران کے لیے ہی نہیں بلکہ تمام دنیا کے مظلوم ، پامال ، ستمزدہ اور محروم عوام کے لیے ہے جو تعداد کے اعتبار سے سو ، میں ، نوے ہوتے ہیں یہ اسلامی انقلاب ہے ، عوامی انقلاب ہے ، جمہوری انقلاب ہے ، طبقاتی یا اشرافی انقلاب نہیں یہ عوام کو خواص کے مرتبے پر لانے کے لئے اور خواص کو عوام کی صف میں شامل کرنے کے لیے ہے ، بقول شاعر مشرق علامہ اقبال

ایک ہی صف میں کھڑے ہو گئے محمود و ایاز	نہ کوئی بندہ رہا اور نہ کوئی بندہ نواز
بندہ و صاحب و محتاج و غنی ایک ہوئے	تیرے دربار میں پہونچے تو سبھی ایک ہوئے

یہ اسلامی انقلاب کا فیضان ہے جو آج ہر صاحب شعور شخص اور ہر باضمیر انسان اپنی دعاؤں اور نیک تمناؤں کے ساتھ ہمارے ساتھ ہے وہ خواہ مشرق کا ہو ، یا مغرب کا خواہ شمال کا ہو یا جنوب کا اور ہمارے پاکستانی بھائی تو دکھ سکھ میں ہمارے برابر کے شریک رہے ہیں ، اور رہیں گے ان شاء اللہ ، خواہ ہمارے مخالف اور دشمن اسلام طاقتیں کتنا ہی دباؤ کیوں نہ ڈالیں ، لیکن ہم دو قالب یک جان کی طرح ہمیشہ متصل ، متحد ، اور مستحکم رہیں گے اس لیے کہ خدا کی رحمتیں اور اسلام کی برکتیں ہم دونوں کے ساتھ ہیں ۔

ہم اس کو صنعتی انقلاب نہیں کہیں گے ، ہرچند کہ ہماری صنعتوں نے انقلاب کے بعد بڑی ترقی کی ہے ۔ ابھی پاکستان کے رئیس جمہور عزت مآب فاروق احمد لغاری نے ایران سے بلڈوزروں اور کاروں کی درآمد کے معاہدے پر دستخط کئے ہیں ۔ یہ اسلامی انقلاب ہے اسلامی انقلاب اور اسلام ہمہ جہتی انفرادی اور اجتماعی ترقی کا نام ہے اور جنگ وجدال سے بھری ہوئی دنیا کے لیے امن و سلامتی اور عادلانہ بقائے باہمی کا نام ہے ۔

انقلاب اسلامی زندہ باد اور اتحاد ایرانی و پاکستانی پائندہ باد ، والسلام علیکم ورحمت ا.. وبرکاۃ

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه فارسی سخنرانی آقای وسیم سجاد رئیس مجلس سنای پاکستان در جلسهٔ شانزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران در هتل هالیدی ان اسلام‌آباد روز ۹۵/۲/۹ برابر با ۷۳/۱۱/۲۰

جناب آقای مهدی آخوند زاده سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران

مهمانان گرامی، خواهران و برادران

بسیار باعث خرسندی است که بنده بمناسبت شانزدهمین سالگرد شکوهمند انقلاب اسلامی در جشن شادی و مسرت کشور برادر جمهوری اسلامی ایران شریک و سهیم می باشم، من از صمیم دل از طرف خودم و مردم پاکستان خدمت سفیر محترم تبریک عرض می کنم و از خداوند مسئلت دارم که انقلاب اسلامی را با پیروزیهای بیشتری مفتخر گرداند.

حقیقت این است که نهضت تشکیل پاکستان و انقلاب اسلامی ایران دو معجزه بزرگ این قرن است و این هر دو دلیل بر حقانیت دین مبین اسلام و دو موهبت بزرگ الهی است.

ما باید از این دو نعمت از ژرفای قلب تجلیل بعمل آوریم و آن دو را حفظ کنیم چونکه به دست آوردن نعمت کار آسانی است ولی نگه داشتن آن مشکل، خدایی نکند که این نعمت از دست ما ربوده شود.

ما شاهد این واقعیت هستیم که ملت نجیب ایران با نثار خون شهدا - ایثار و فداکاری جوانان، رهبریهای دانشمندان و علما و سعی و تلاش مردان و زنان از انقلاب اسلامی نگهداری می کند.

ما به رهبری امام خمینی (ره)، خفتگان در بهشت زهرا (س) و سمبل کنونی انقلاب حضرت آیت ا... خامنه‌ای و رئیس جمهوری اسلامی ایران حجت

الاسلام رفسنجانی و مسئولین محترم و ملت شهید پرور ایران درود می فرستیم که آنها با اتحاد خود انقلاب اسلامی را به مرحلهٔ پیروزی رساندند و با خون خود منشور آزادی و استقلال را به سلک تحریر در آوردند، و با این عمل خود در این عصر ارزشهای اسلامی را زندگی نوینی بخشیدند. آنها به مردم مستضعف و ستم رسیده جهان درس مبارزه و حوصله دادند و در دلهای پژمرده روح تازه دمیدند.

انقلاب اسلامی در دل همهٔ مسلمانان بلکه همهٔ انسانهای جهان موج بیداری و آگاهی بوجود آورده و به اثبات رسانید که قدرت، حق نمی باشد بلکه حق یک قدرت است. و همین پیام قرآن است الا ان حزب الله هم الغالبون (همانا حزب خدا - غالب خواهد بود).

ثبات گامها، عزم و استقلال و ایمان به خدا و پیامبرش (ص) از عواملی است که باعث شده انقلاب اسلامی امروز در شانزدهمین سال خود گام بنهد.

ما مردم پاکستان، انقلاب اسلامی ایران را دوست داریم چونکه این انقلاب درس وحدت، یک پارچگی و همزیستی را به ما آموخت. این انقلاب الگویی است برای زندگی ما، ما هم در کشور خود که یکی از موهبات خدا است برای پیشبرد این اهداف عالیه سعی می کنیم. ما می خواهیم با اعتلای ارزشهای اسلامی جهت تحکیم کشور و خدمت به مردم گام برداریم.

زبان، فرهنگ و دین دو کشور مشترک است، زبان فارسی ۱۲۰۰ سال زبان مشترک هر دو ملت بوده است. لذا روابط دو کشور دوست و همسایه از روابط سایر کشورها استوارتر و محکم تر است. انقلاب اسلامی، این روابط را بیشتر تقویت داده است.

موفقینهای جمهوری اسلامی ایران موفقیتهای ماست. خرسندی آن خرسندی ما است. جناب آقای سفیر، ما در شادکامی و خرسندیهای شما شریکیم، از خداوند متعال مسئلت داریم که موفقیتهای بیشتری نصیب انقلاب اسلامی بگرداند و وحدت و صمیمیت ایران و پاکستان را تحکیم بخشد. آمین

بازدید دانشجویان فوق لیسانس زبان فارسی دانشگاه بهاولپور، از خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - مولتان

روز جمعه هفتم بهمن ماه ۱۳۷۳، اساتید و دانشجویان فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بهاولپور برای گردش علمی به مولتان رفتند. تعداد آنها و اساتید همراه ۳۵ نفر بود. دراین گروه ها، دانشجویان فوق لیسانس فارسی دانشگاه زکریا که درخانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران مولتان مشغول تحصیل می باشند نیز حضور داشتند باهمکاری انجمن دوستداران فارسی، دانشجویان فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی این خانه فرهنگ برنامه باشکوهی از دانشجویان و اساتید زبان فارسی هر دو دانشگاه که قریب ۷۰ تن می شدند، تشکیل گردید.

دانشجویان دانشگاه بهاولپور پس از بازدید از نقاط مختلف خانه فرهنگ همراه با دانشجوبان دانشگاه زکریا، پیرامون مکالمات فارسی به مسابقه پرداختند. و هر یک، سخنرانی کوتاهی به زبان فارسی ایراد نمودند. این برنامه در صحن چمن خانه فرهنگ، باتلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای خادم حسین دانشجوی فوق لیسانس فارسی سال اول آغاز گردید، آنگاه خانم علوی دانشجوی فوق لیسانس، نعت پیامبر اکرم(ص) را سرود، و آقای الطاف حسین بخاری یکی از دانشجویان ضمن خوش آمد گویی به میهمانان، خدمات علمی و ادبی خانه فرهنگ را ستود. یکی از دانشجویان سال دوم بنام سعادت بلوچ مسئوولیت صحنه گردانی جلسه را بر عهده داشت. دانشجویان یکی پس از دیگری مطالبی را ایراد نمودند. آنگاه برخی از اساتید پیرامون نحوه تدریس زبان فارسی و وضعیت بورس های تحصیلی توضیحاتی دادند.

آقای شهر یار قیصر، دانشجوی فوق لیسانس فارسی سال اول دانشگاه بهاولپور ضمن تشکر از پذیرایی خانه فرهنگ، گفت: ماهمگی به قدری تحت تاثیر قرار گرفته ایم، که آرزو می کنیم، مدرک تخصصی خود را در زبان و

ادبیات فارسی اخذ نمائیم ۰ در خاتمه ، مسئوول خانه فرهنگ ضمن برشمردن برخی از ارزشهای والای اسلامی به تبیین کلمه روشنفکر پرداخته ، و تفاوت آن را در فرهنگ او مانیستی و فرهنگ اسلامی بیان نمودند ۰

دین اسلام بما تعلیم اخوت و اتحاد می دهد و همین باید هدف زندگی ما باشد. رئیس خانه فرهنگ (ایران) این بیانیه را طی خطابه خود که بمناسبت بازدید دانشجویان فارسی (فوق لیسانس سال اول) از خانه فرهنگ اسراد فرمودند ۰ ایشان به دانشجویان فارسی تاکیداً گفتند که باید زندگی های خود شان را در قالب اسلامی بریزند، تابتوانند بطور کامل خدمتی به کشور و ملت انجام بدهند. آنگاه کلیه دانشجویان در محل خانه فرهنگ به صرف نهار دعوت شدند ۰

در مذاکره ای که تحت انجمن دوستداران زبان فارسی تشکیل داده شده بود دانشجویان (آقایان و خانمها) گروه فوق لیسانس فارسی از دانشگاه اسلامیه بهاولپور و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران مولتان آقای مهدی قلی رکنی ، دکتر حسین بخاری ، شهریار نقوی، ظهیر الحسن و سعادت علی انصاری دارند اظهار نظر می کنند ۰
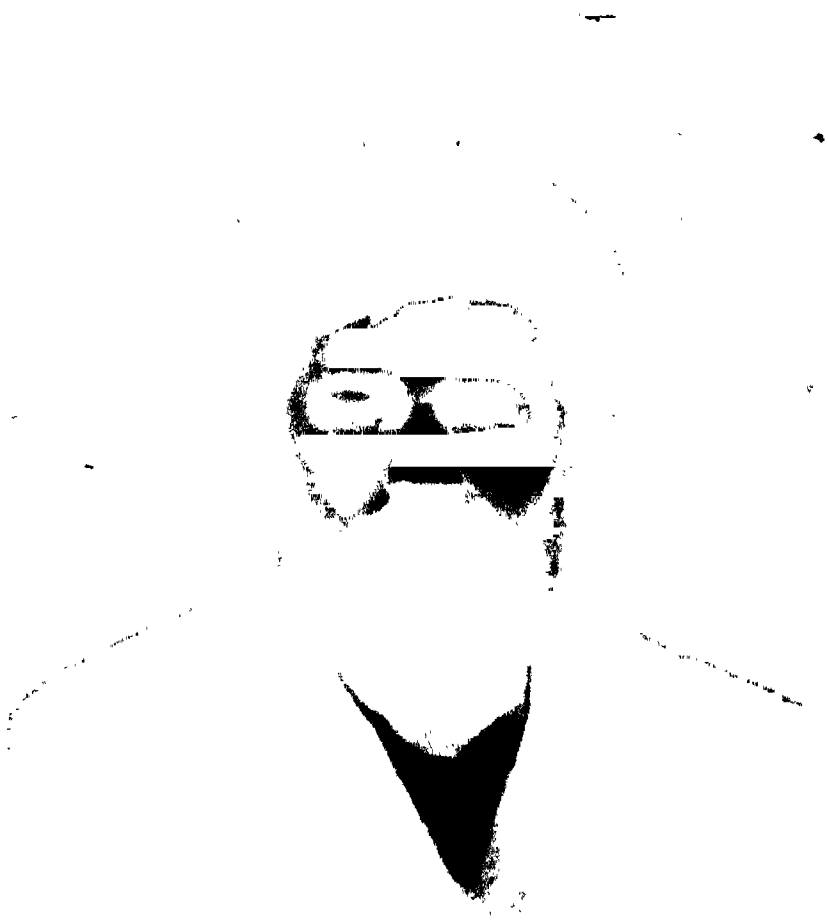
وفیات

سانحه ارتحال حاج آقا سید احمد خمینی (ره)

روز جمعه ۱۷ مارس ۱۹۹۵ برابر با ۲۶ اسفند ماه ۱۳۷۳ هجری شمسی و ۱۵ شوال ۱٤۱۵ هجری قمری حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا سید احمد خمینی فرزند دلبند امام خمینی رضوان الله تعالی علیه دعوت خالق حقیقی خویش را لبیک گفته از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت و قاطبه ملت اسلامی ایران و کلیه عالم اسلام را به دریای حزن و عزا نشانید. انا الله و انا الیه راجعون. مرحوم اقا سید احمد خمینی از مؤثر ترین عناصر انقلاب اسلامی از طفولیت سرباز فداکار برای نهضت اسلامی بوده و اتمام عمر خود را در مجاهدت خستگی ناپذیر در راه توسعه و تحقق مفاهیم و ارزشهای اسلامی صرف نمود. در زمان حیات پدر مهربان خود، وی همواره مرید اطاعت شعار و مشاور کارگزار و همکار لائق و فداکار بود که تلاشهای صمیمانه وی در راه انقلاب اسلامی همیشه مورد تحسین و تقدیر امام قرار می گرفت و پس از رحلت رهبر عظیم انقلاب نیز در پیشرفت آرمان و اهداف انقلاب اسلامی ایران نقش مؤثری داشته و موجب اتحاد و هماهنگی عناصر مختلف دولت اسلامی بوده، و خدمات ارزنده وی درین راه حساس و پرخطر بسیار مهم و فراموش نشدنی است.

بمناسبت این سانحه الم‌انگیزی مجالس ترحیم روز ۱۹ مارس در جامعه اهلبیت و در ۲۰ مارس در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی و در هتل اسلام‌آباد و باهتمام امام حسین کونسل دشواری امام حسین (ع) و در ۲۳ مارس در حسینیه جدید بلتستانیان اسلام‌آباد باهتمام وقف محبان آل عبا و سایر مراکز فرهنگی و دینی پاکستان برگزار شد.

اداره دانش وفات المناک حاج سید احمد خمینی را به خانواده گرامی و ملت سوگوار ایران و کلیه جهان اسلام تسلیت عرض و از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید که روح پرفتوح آن مرحوم را در جوار اعلی علیین قرار دهد.
آمین

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

۱۹۹۵.۲.۱۹م = ۱۳۷۳.۱۲.۲۸ ه‍.ش

قطعهٔ مادهٔ تاریخ

به مناسبت درگذشت فقید سعید سید بزرگوار حجة الاسلام والمسلمین الحاج احمد آقا خمینی فرزند ارجمند مرحوم مبرور مغفور خلد آشیان حضرت آقای آیت الله العظمی روح الله الموسوی الخمینی رضوان الله تعالیٰ علیهما رهبر و بانی جمهوری اسلامی ایران.

سرزمین حزب الله این زمان مویه کنان — از غم فوت حفید حضرت روح اللمان

ناگهانی درگذشت آن سید سادات دین — احمد بن روح الله، یادگار عاشقان

ملت ایران اسلامی غمین و اشکبار — زین مصیبت مؤمنان، افسرده و بسعه زنان

یا غیاث المستغیثین احمد آمد پیش تو — تحت اسلام دین، آن گلبن عرش آشیان

قلب محزون و زبان الکن چه گویم ای خدا — مؤمنان بر تربت احمد، همه گریه کنان

احمد آمد همدم و همراه یاران علی (ع) — حافظ قرآن و آثار نبوت ضمان

آخرین پور خمینی رهبر مستضعفین — لالهٔ سرخ الٰهی گشت و رفت از این جهان

رحمت و غفران حق باد ابر آن مرد بزرگ — جای او بادا همار ره در بهشت جاودان

هاتف آورده وفاتش را به تاریخ جمل — هجری و شمسی شده همراه میلادی چنان:

"بلبل رنگین گلزار خمینی احمد" است — رهرو راه محبت ساکن باغ جنان

۱۴۱۵ ه‍.ق

"معدن فیض و کرم احمد" بود تاریخ او — او که اکنون گشته در خاک سیه از ما نهان

۱۳۷۳ ه‍.ش

"خنده پیشانی خمینی احمد مهمان نواز" — مؤمنان را میزبان شد در بهشت عاشقان

۱۹۹۵م

شو خموش این دم "رها" نبود مجال گفتگو
گلشن اسلامیان پژمرده و گشته خزان

آه مجاهد لکهنوی

ادیب دانشمند و سخنور خردمند آقای مرزا مجاهد لکهنوی در روز هجدهم ماه مارس ۱۹۹۵ میلادی ازین جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی شاعر ماهر، نوحه نویس برجسته و مرثیه گوی معروفی بود. همچنین وی معاون مدیر ماهنامه "طلوع افکار" کراچی بود و همواره درکارهای مذهبی مشغول بود. مرحوم مجاهد فرزند عالمی بزرگ و خودش هم از علوم دینی بهره وافری را برده بود و در تأسیس انجمن ظفر الایمان و انجمن عابدیه کاظمیه که گروه معروف ماتمیان کراچی بود، زحمت کشیده بود.

اداره دانش به کلیه اعضای خانواده محترم مرحوم تسلیت عرض کرده از خداوند متعال مغفرت و بخشایش مرحوم را خواستار است.
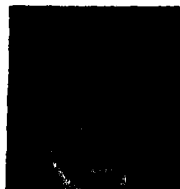
میر سید حامد زیدی درگذشت

روز بیست و هشتم مارس ۱۹۹۵ سید محمد زیدی معروف به "میر صاحب" یکی از مریان نوجوانان و عاشق فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی بود و صدها بیت حافظ و سعدی و غالب و اقبال و انیس و دبیر را حفظ داشت. وی رئیس انجمنهای ادبی و مذهبی پیشاور بود و همچنین سرپرست مجله هفتگی "ذوالفقار" پیشاور بود. میر صاحب در سن ۸۸ سالگی پس از خدمات برجسته دینی و ملی و فرهنگی چشم خود را از جهان فانی بربست.

مرحوم سید حامد زیدی عابد شب زنده دار، باذل و فیاض و خوش اطوار بود و خانه او همیشه برای پذیرائی و میزبانی علمای پاکستان و ایران آماده بود و همچنین شرف میزبانی آیت الله محمد حکیم و آیت الله سید مهدی حکیم و آیت الله رشتی داشت. اداره دانش خدمت دکتر محمد عابد، سید محمد احمد و سید محمد زاهد، فرزندان "میر صاحب" تعزیت و تسلیت می گوید و برای روح پرفتوح او طلب مغفرت و جوار رحمت می کند.

درگذشت سید ابرار حسین شیرازی

روزنوامبر ۱۹۹۴ برابر با ۹ اذر ماه ۱۳۷۳ هـش و ۲۶ جماری الثانی ۱۴۱۵ هـق اقای سید ابرار حسین شیرازی دبیرکل افتخاری انجمن سادات و مومنین پاکستان و مدیر ماهنامه های المنتظر والهادی و حامی بزرگ اتحاد بین المسلمین و کارگزار فعال دین اسلام جهان فانی را پدرود گفت. انا لله و انا الیه راجعون.

مرحوم شیرازی خدمات ارزنده ای را برای تشیید علائق دینی و روابط فرهنگی بین الملل اسلامی انجام داده و همواره به فکر کمک و اعانت مراکز امور خیریه و دینی بوده و تمام عمر خود را در تکمیل همین هدف عالی صرف کرد. دانش به خانواده محترم آن مرحوم و کلیه مومنین تسلیت گفته فضل و رحمت خداوند را برای روح پاک وی خواستاراست.
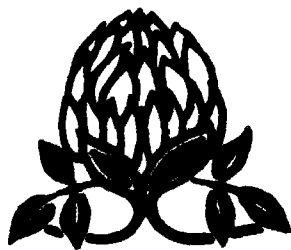
ڈاکٹر عمر کمال الدین کاکوری
ریسرچ ایسو سی ایٹ دانشگاہ لکھنؤ

صوفیائے کاکوری کی فارسی خدمات

اودھ کی بستیوں میں قصبہ کاکوری اپنی گوناگوں خصوصیات کی بنا پر اہمیت کا حامل رہا ہے۔ مختلف علوم و فنون میں اہل کاکوری کی خدمات نیز متعدد علمی، ادبی، سیاسی اور مذہبی تحریکوں میں ان کی شمولیت محتاج تعارف نہیں ہے۔

زیر نظر سطور میں کاکوروی کے چند صوفیائے کرام کی فارسی خدمات کا تعارف کرایا جارہا ہے جنہوں نے خلق خدا کی فیض رسانی کے ساتھ ساتھ ایسے علمی و ادبی آثار یادگار چھوڑے ہیں جو بجا طور پر بعض اکیڈمیوں کے تخلیقی و تحقیقی سرمایہ پر فوقیت رکھتے ہیں، اختصار کو ملحوظ خاطر رکھتے ہوئے ان کے مختصر سوانحی کوائف اور تصانیف کے تعارف پر اکتفا کی جاتی ہے۔

۱۔ سعدی کاکوروی:

حضرت مخدوم محمد کمال الدین سعدی (م ۳/ ذی الحجہ ۹۰۲ھ / ۱۵۱۳ع) (۱) قاضی شیخ محمد بندگی من اللہ صدیقی چشتی کے بیٹے تھے قاضی صاحب نے ان کا نام اپنے پیر و مرشد حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی کے نام پر سعدی رکھا تعلیم و تربیت قاضی جمال خضر اور والد محترم سے پائی اور سلسلہ عالیہ چشتیہ میں اجازت و خلافت بھی والد محترم نے عطا کی (۲)

سعدی کاکوروی اپنے زمانے کے ممتاز دانشور، عالم و فاضل اور صوفی تھے۔ فن قرأت میں انہیں مہارت تامہ حاصل تھی اور انہوں نے اس فن کی مشہور کتاب "شاطبی" کی تشریح، نہایت عمدہ پیرایہ میں "نافع سکندر شاہی" کے نام سے کی تھی۔ کتاب کے دیباچہ سے اندازہ ہوتا ہے کہ یہ کتاب سکندر لودی کے عہد حکومت میں لکھی گئی:

"بہ عنایت ملک الجبار ایں شرح را تمام کردم و نام ایں "نافع سکندر شاہی نہادم" (۳)

قطعہ تاریخ وفات از قیصری کاکوروی

کمال الدین محمد شفیع سعدی	کہ بود عارف بسر علم و سلوم
بہ ماہ آخریں در روز سویم	زفانی رفت سوئ حی قیوم
بہ فکر حال و سالش قیصری بود	ندائے آمدش از سر مکتوم
فنا در خدمت و در بندگی شد	نہ چوں خواتند رو را شاہ و مخدوم (۴)

۲۔ مخدوم شیخ بھیکہ یا بھکاری :

حضرت مخدوم امیر نظام الدین قاری معروب بہ شیخ بھیکہ یا بھکاری ۸۹۰ھ / ۱۴۸۵ء میں کاکوری میں پیدا ہوئے (۵) تعلیم و تربیت والد محترم امیر قاری سیف الدین اور مولانا ضیاء الدین محدث مدنی کے علاوہ متعدد دوسرے علماء کرام سے پائی (۶) اور سلسلہ عالیہ قادریہ میں امیر سعید ابراہیم حسنی حسینی سے مرید ہوئے جنہوں نے اجازت وخلافت سے سرفراز کیا مخدوم صاحب کے فضل و کمال کا شہرہ دور دور تک تھا ارشاد و تلقین اور درس و تدریس کی مشغولیت کے باوجود آپ نے تصنیف و تالیف کا سلسلہ بھی جاری رکھا آپ کی فارسی تصانیف مندرجہ ذیل ہیں۔

۱۔ ترجمہ و شرح ملہمات قادری: یہ رسالہ مخدوم صاحب نے تصوف سے متعلق تین سوالوں کے جواب میں کھلا تھا جس کے سائل غالباً آپ کے کوئی خلیفہ ہیں اس کا مخطوطہ ۱۹۲۰ء میں حضرت مولانا شاہ تقی حیدر قلندر کو کتب خانہ انوریہ کاکوروی میں دستیاب ہوا تھا، انہوں اس کو مع اردو ترجمہ کے "تحفۂ نظامیہ" کے نام سے مطبع سرکاری ریاست رام پور سے شائع کیا جواب کم یاب ہے، اس کی افادیت کے پیش نظر ڈاکٹر مسعود انور علوی "کوا کب" میں اس رسالہ کو مکمل نقل کر دیا ہے (۷)

مذکورہ رسالہ کے علاوہ آپ کے چند مکتوبات "کشف المتواری فی حال نظام الدین قاری" اور "مطالب رشیدی" (مصنفہ شاہ تراب علی قلندر) میں طبع ہوئے ہیں۔

مخدوم صاحب کی وفات اکانوے برس کی عمر میں آٹھ ذی قعدہ ۹۸۱ھ / ۱۵۷۴ع کو ہوئی (۸) مزار شریف محلہ جھنجھری روضہ میں ہے۔ تاریخ وفات پر قل بھی ہوتا ہے، قطعہ تاریخ وفات مندرجہ ذیل ہے۔

چوں نظام الدین قاری نیک عام	یافت باشاہ بھکاری عرف عام
ہم بہ شیخ بھیکہ شہرت یافتہ	بود در یاد الٰہی شادکام
ہشتمین ذی قعدہ آن مخدوم ما	یافت با مخدوم خود وصل مدام
چون اب وجد در گذشتہ این جہاں	سال ہجری آمد آں نام نظام (۹)

۴۔ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر:

حضرت شاہ محمد کاظم قلندر و متولد ۱۱۵۸ھ / ۱۷۴۵م (۱۰) شاہ محمد کاشف علوی کے صاحبزادے تھے معقولات و منقولات کی تعلیم مولوی عبد العزیز کاکوروی، ملا حمید الدین محدث کاکوروی، ملا حمد اللہ سندیلوی، اور مولانا سید غلام یحیٰ بہاری وغیرہ سے حاصل کی (۱۱) تعلیم سے فراغت کے بعد والد کے حکم کے مطابق اپنے ماموں بخش ابو البرکات بنیاد (م ۱۲۰۲ھ / ۱۷۸۸ء) (۱۲) کے ہمراہ فوج میں ملازمت حاصل کرنے کی غرض سے گورکھپور گئے وہیں پر سید شاہ باط علی قلندر (م ۱۱۹۶ء) (۱۳) کا ذکر سن کر عقیدت پیدا ہو گئی اور ان کی خدمت میں حاضر ہو کر مرید ہو گئے، پیرومرشد نے مرید کی استعداد عالی کو دیکھتے ہوئے خلافت کبری سے سرفراز کیا آپ نے مسند ارشاد پر متمکن ہو کر بڑی تعداد میں لوگوں کو فیض پہنچایا۔

شاہ صاحب کے ادبی آثار میں فارسی تصانیف کے علاوہ ان کے ہندی دیوان، نغمات الاسرار معروف بہ سانت رس " ہے۔ جس میں بہت سی غزلیں حضرت امیر خسرو کے طرز پر ملتی ہیں جن کا ایک مصرع فارسی کا اور دوسرا ہندی کا ہے۔

۱۔ معمور داشتن اوقات: اس رسالہ کو شاہ صاحب نے اپنے ایک مرشد خاص محب علی خاں کے لئے لکھا تھا جس میں قبل فجر سے بعد عشاء تک کے اوراد و وظائف، نفل عبادتوں کے فضائل، اور وظائف کا ذکر ملتا ہے۔

۲۔ مجمع الفوائد: یہ مخطوطہ چودہ سطری ایک سو تراسی صفحات پر مشتمل اور ستاون فوائد پر منقسم ہے۔

مکتوبات: شاہ صاحب کے خطوط کا مجموعہ " مفاوضات کے تاریخی نام سے حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر نے ترتیب دیا جو ۱۹۱۱ء میں مطبع سرکاری ریاست رام پور سے چھپا خطوط کی تعداد دو سو سے بھی زائد ہے۔

یہاں شاہ صاحب کی ایک غزل نمونہ کے طور پر نقل کی جارہی ہے جس کا پہلا مصرع فارسی کا اور دوسرا ہندی کا ہے۔

با من و تو بود وقتی اتحاد خوش بہم	تب رہے لاگے گرے نیارے رہے سب دکھ سے ہم
ناگہاں کردی جدا ہم خود شدی اندر حجاب	اب کہاں وہ سکھ ملے پایا بھرم کا جب جنم

شاہ صاحب کا انتقال تریسٹھ برس کی عمر میں ۲۱ / ربیع الثانی ۱۲۲۱ھ مطابق ۱۸۰۶ء میں ہوا (۱۵)

شاہ کاظم از این جہاں بست رخت ہستی بجانب اعلی
از خدا زیر افسر طوبی مسکنے یافت جنت الماوی (۱۶)

۴۔ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر:

شاہ تراب علی قلندر ابن شاہ محمد کاظم قلندر کی پیدائش ۱۱۸۱ھ / ۱۷۶۸ء میں کاکوروی میں ہوئی (۱۷) تعلیم و تربیت والد محترم کے علاوہ ملا قدرت اللہ بلگرامی، مولوی معین الدین بنگالی مولانا حمید الدین محدث کاکوروی، قاضی القضاۃ نجم الدین علی خاں بہادر ثاقب کاکوروی اور مولانا فصل اللہ ساکن نیوتنی سے پائی (۱۸) چون برس تک خلق خدا کی فیض رسانی میں مشغول رہنے کے بعد چوتھی جمادی الاول ۱۲۷۵ کی شب میں انتقال ہوا از مولوی عبد الستار کاکوروی۔

نہ رحلت کرد آں شیخ المشائخ جنید از دہر رفت و رفت شبلی
اگر خواہند تاریخ وصالش بگو سال وفاتش ذات قدسی (۱۹)

شاہ تراب علی قلندر بیک وقت صوفی و عالم اور ادیب و شاعر سطور ذیل میں انکی چند فارسی تصانیف کا مختصر تعارف کرایا جارہا ہے۔

۱۔ اصول المقصود: فن تذکرہ رس یہ کتاب اصلاً شاہ محمد کاظم قلندر کے رہے جس میں سلسلہ عالیہ قلندریہ کے تمام بزرگوں اور شاہ صاحب سے فیض یافتہ لوگوں کا تذکرہ ہے پانچ سو چھتیس صفحات کی متوسط تقطیع کی اس کتاب کے سنہ تالیف ۱۲۲۶ھ جو ۱۳۱۲ھ میں منش امتیاز علی کے اہتمام سے آسی پریس لکھنؤ میں چھپی۔

۲۔ اسناد المشیخت: فن تصوف سے متعلق ایک سو اکاون صفحات پر مشتمل یہ مخطوطہ بخط مؤلف کتب خانہ انوریہ خانقاہ کاظمیہ کی زینت جس میں امور بیعت و ارادت کی تفصیل درج ہے۔

۳۔ تعلیم الاسماء: اوراد و اعمال وظائف کی تفصیلات پر مشتمل تین سو چھیاسٹھ صفحات کا یہ مخلوطہ کتب خانہ انوریہ کاظمیہ میں محفوظ ہے

۴۔ شرائط الوسائط:

۵: شجرات سلسلہ ثمانیہ:

۶: فتح الکنوز:

۷: کشف المتواری: "کشف المتواری فی حال نظام الدین القاری نامی کتاب متوسط تقطیع

کے دو سو چار صفحات پر مشتمل ہے۔
۸۔ مطالب رشیدی: شاہ صحاب کی یہ تصنیف طرز معاشرت اور اخلاقی تعلیم پر مشتمل ہے اسی کے ساتھ ساتھ اس میں شریعت و طریقت کے مسائل بھی بیان کئے گئے ہیں۔آپ کی تصانیف میں اسی کتاب کو بہت شہرت اور مقبولیت حاصل ہوئی۔تین سو ستر صفحات کی اس کتاب کا اردو ترجمہ شاہ مطفی حیدر قلندر نے کیا ہے۔
۹۔ مجاہدات الاولیاء:
۱۰۔ مقالات الصوفیہ: اس کتاب میں شاہ صاحب نے صوفیاء کرام کے ارشادات واقوال کو "نفحات" "رشحات" اور "تذکرۃ الاولیاء" وغیرہ سے لے کر جمع کیا ہے
۱۱۔ مکتوبات شاہ مجا قلندر:
شاعری: شاہ صاحب کو واہب العطایا نے ذوق شعروشاعری بھی عطا کیا تھا۔آپ کے دواوین فارسی، اردو اور ہندی تینوں زبانوں میں شائع ہوئے فارسی میں پہلے آپ کا تخلص شہید تھا پھر تراب ہو گیا۔کلام میں تصوف کی چاشنی ملتی ہے بعض غزلوں میں حافظ اور مولانا روم کا رنگ جھلکتا ہے۔بہت سی غزلیں شعرائے متقدمین کی زمینوں میں بھی پائی جاتی ہیں دیوان میں شامل غزلوں کی تعداد دو سو گیارہ ہے جس میں سولہ سو سے بھی زائد اشعار ہیں۔نمونہ کے طور پر ایک غزل کے چند اشعار اور کچھ متفرق اشعار ملاحظہ ہوں۔

نہ غم خوارم غم دارم ، نہ دلدارم ، نہ دل دارم — نہ در خیرم ، نہ بی خیرم ، زود کارم ، نہ بی کارم
نہ مجبورم ، نہ مختارم ، نہ منصورم ، نہ عطارم — نہ مخمورم ، نہ سرشارم ، نہ بیہوشم ، نہ ہشیارم
نہ در شہرم ، نہ ویرانہ ، نہ در مسجد نہ بت خانہ — نہ در بزمم نہ کاشانہ ، نہ در دارم نہ دیوارم
نہ شیرینم نہ فرہادم ، نہ قمری ام ز شمشادم — نہ پا بندم نہ ز زادم ، نہ درد اسے گرفتارم
تراب از خود ہمہ محوم ، نہ در سکرم نہ در صحوم — نہ اہل منطق ولخوم نہ از علمائے اخیارم (۲۰)
سنبل نہ پیچ و تاب ز زلف سیاہ کیست — نرگس کشودہ چشم بہ شوق نگاہ کیست (۲۱)
دلا خود را بزلف مشک شامی مبتلا کردی — خطا کردی ، خطا کردی ، خطا کردی ، خطا کردی (۲۲)
ہر زماں از جور و ظلم تازہ اش — با من او را امتحانی دیگر است (۲۳)

۵۔ حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر:

شاہ حمایت علی قلندر ابن شاہ محمد کاظم قلندر ۱۱۸۵ھ / ۱۷۶۹ء میں پیدا ہوئے (۲۴) والد محترم اور برادر بزرگ شاہ "تراب علی قلندر کے علاوہ حکیم محمد حیات، مولوی قاسم علی مولوی حیدر علی خیرآبادی سے تعلیم حاصل کی آخر میں قصبہ ربوہ جا کر مولانا ذوالفقار علی نقشبندی سے ہدایہ وغیرہ پڑھ کر دستار فضیلت سے سرفراز ہوئے (۲۵) شاہ محمد کاظم قلندر کے علاوہ مولانا

ذوالفقار علی نقشبندی، شاہ ابو سعید رائے بریلوی، حاجی امین الدین محدث کاکوروی اور شاہ تراب علی قلندر نے اجازت بیعت و خلافت سے سرفراز کیا مولانا ذوالفقار علی نقشبندی کی وصیت کے مطابق سماع باوجود شوق کے نہیں سنتے تھے (۲۶) آپ کا انتقام اکتالیس برس کی عمر میں ۲۵/ رجب ۱۳۳۶ھ کو ہوا (۲۷) خانقاہ کاظمیہ میں درس و تدریس کا باقاعدہ آغاز آپ کے زمانے میں ہوا (۲۸)

شاہ حمایت علی قلندر کی تصانیف حسب ذیل ہیں۔

۱۔ رکاز الاصول: سید علی اکبر الہ آبادی کی مشہور کتاب " فصول اکبری " جو عربی زبان کے صرف کے قواعد کے بیان میں ہے اور اب تک مدارس کے ابتدائی درجوں کے نصاب میں شامل ہے اس کی نہایت عمدہ شرح شاہ صاحب نے جو اپنی نفع رسانی کے سبب مطبع نول کشور اور دیگر مطابع سے متعدد بار شائع ہو چکی ہے

۲۔ معدن علوی: تعویذات و نقوش پر مشتمل یہ مخطوطہ دو سو چھیاسٹھ صفحات پر مشتمل ہے اور اس کی تالیف ۱۲۰۶ھ میں ہوئی ۔ یہ کتاب شاہ صاحب کی تصنیفات میں منفرد حیثیت کی حامل ہے۔

۳۔ ملہم الصواب فی انحاء طریقۃ اولی الالباب: اس کتاب میں شاہ صاحب کے سلاسل ثمانیہ یعنی سلسلہ قادریہ، قلندریہ، چشتیہ، سہروردیہ، فردوسیہ، مداریہ، طیفوریہ اور نقشبندیہ کے سلوک کو نہایت تفصیل کے ساتھ بیان کیا ہے، اس فن میں یہ نہایت عمدہ اور جامع تصنیف ہے۔ اس مخطوطہ کے سنہ تالیف ۱۲۲۳ھ ہے اور سنہ کتابت ۱۲۲۶ھ ہے

۴۔ نور لاریب: " نور لاریب فی ترجمۃ فتوح الغیب "

۶۔ حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر:

شاہ تقی علی قلندر ابن شاہ تراب علی قلندر ۱۷/ رجب ۱۳۱۳۔ ۱۷۹۸ء کو کاکوروی میں پیدا ہوئے (۲۹) تعلیم و تربیت شاہ حمایت علی قلندر، شاہ حیدر علی قندر، مولانا محمد مستان کاکوروی، حاجی امین الدین محدث کاکوروی اور ملا محمد عظیم اصفہانی سے حاصل کی (۳۰) آپ کو والد محترم شاہ تراب علی قلندر کے علاوہ برادر بزرگ شاہ حیدر علی قلندر (م ۱۲۸۴ھ) سے سلاسل ثمانیہ میں اجازت حاصل تھی ان حضرات کے علاوہ شاہ انشاء اللہ قلندر (م ۱۲۵۱ھ) خلیفہ شاہ محمد کاظم قلندر سے بھی اوراد و اعمال و اشغال کی اجازت حاصل تھی۔ ارشاد و

تلقین کے ساتھ ساتھ آپ نے مسند تدریس کو زینت بخشی اور تقریباً ساٹھ برس تک مجلس علم و فضل گرم رکھی ۔ آپ کا انتقال ۱۷/ رجب ۱۲۹۰ھ کو ہوا قطعہ تاریخ وفات مندرجہ ذیل ہے ۔

از غلام احمد شہید امیٹھوی

تقی علی مرشد اہل دین ۔ زماں شبلی عہد خویش
گل از خرمن فیض او خوشہ چیں ۔ بہار از گلستان او مستفیض
رسیدی ندای شہید حزین ۔ دم فکر سال وصالش زغیب
جنید آمدہ در بہشت برین (۳۱) ۔ سزد گر بگوئی بتاریخ او

شاہ صاحب کی فارسی تصنیف روض الازہر فی مآثر القلندر " ہے جو اصلاً شاہ تراب علی قلندر کا ملفوظ ہے اور مقدمہ اور دس لطائف پر مشتمل ہے اور ہر لطیفہ کو مختلف وصلوں میں بانٹا گیا ہے "روض الازہر" کے مآخذات کی فہرست بہت طویل ہے ۔

اس کتاب کی تصنیف کے دوران شاہ صاحب لطیفہ نہم "در ذکر سماع غنا" تک پہنچے تھے کہ ان کا انتقال ہو گیا اور اس کی تکمیل ان کے شاگرد خاص مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر نے " حوض الکوثر تکملہ روض الازہر " کے نام سے کی جو بڑی تقطیع کے سات سو چورانوے صفحات پر محیط ہے اور ۱۳۳۹ھ میں مطبع سرکاری ریاست رام پور اور اصح المطابع لکھنو، سے شائع ہوئی ۔(۳۲)

۷ ۔ حضرت مولانا شاہ علی اکبر قلندر :

آپ کی ولادت ۱۱/ ربیع الاول ۱۲۴۹ھ / ۱۸۳۳ء کو ہوئی آپ شاہ حیدر علی قلندر ابن شاہ تراب علی قلندر کے صاحبزادے تھے (۳۳) تعلیم و تربیت عم محترم شاہ تقی علی قلندر کے علاوہ مولانا آل احمد محدث بنیرہ مولانا شاہ نعمت اللہ قلندر پھلواروی سے پائی (۳۴) سلسلہ عالیہ قلندریہ میں اجازت بیعت و خلافت والد اور چچا کے علاوہ سید شاہ علی اکبر قلندر سے حاصل کی (۳۵) ارشاد و تلقین کے علاوہ درس و تدریس میں بھی مشغول رہتے تھے آپ کا انتقال ۱۷/ رجب ۱۳۱۴ھ میں ہوا

آپ کی فارسی تصانیف میں ایک کتاب "اصل الاصول فی بیان السلوک والوصول " ہے جو تصوف کے مضامین پر مشتمل ہے جو پہلی بار مطبع گلزار اودھ لکھنؤ سے ۱۲۸۳ھ میں شائع ہوئی اس میں مقدمہ چار فصلیں اور خاتمہ ہے ۔

۸۔ حضرت مولانا شاہ علی انور قلندر:

شاہ علی انور ابن شاہ علی اکبر قلندر ۱۲۶۹ھ میں پیدا ہوئے (۳۷) چار برس کی عمر میں پردادا حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر نے اسم تسمیہ خوانی انجام دی۔ کلام اللہ شریف حافظ محمد علی نابینا ساکن بڑاگاؤں نے حفظ کرایا، ابتدائی فارسی مولوی شریف الدین کاکوروی اور ابتدائی عربی والد محترم سے پڑھی اور جملہ علوم کی تکمیل حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر سے کی۔ آپ کو اجازت بیعت و خلافت والد محترم کے علاوہ شاہ حیدر علی قلندر اور شاہ تقی علی قلندر سے بھی تھی ان حضرات کے علاوہ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر نے پانچ برس کی عمر میں ہی آپ کو مرید کر کے اجازت و خلافت سے نوازا تھا۔ آپ نے خاندانی روایات پر چلتے ہوئے درس و تدریس کی مجلس گرم رکھی اور اس کا سلسلہ وقت وفات تک جاری رہا، شاہ صاحب کی وفات ۲۰/ محرم الحرام ۱۳۲۴ھ کو ہوئی (۳۸)

شاہ صاحب کی بعض تصانیف مندرجہ ذیل ہیں۔

۱۔ الفیض التقی فی حل مشکلات ابن عربی:

شیخ ابن عربی (۶۳۸-۵۶۰ھ) پر علماء ظاہر کے اعتراضات کے جواب میں شاہ صاحب کی یہ تصنیف جو ایک سو چھپن صفحات پر مشتمل اور دو فائدوں و خاتمہ پر مشتمل ہے ۱۲۹۱ھ کی مؤلفہ ہے اور ۱۳۳۰ء میں مطبع سرکاری ریاست رام پور سے چھپی۔

۲۔ القول الموجہ فی تحقیق من عرف نفسہ فقط عرف ربہ:

اس کتاب میں حضرت علیؑ کے مشہور مقولہ "جس نے اپنے نفس کو پہچانا اس نے اپنے رب کو پہچانا" کی تحقیق اور اس کے معانی و مطالب کی تشریح و توضیح ایسے دل نشین اور سادہ طرز سے کی ہے کہ طالبان حق پر توحید و حقائق کے سربستہ راز منکشف ہو جاتے ہیں دو سو باون صفحات پر مشتمل یہ کتاب مطبع اصح المطابع سے ۱۳۲۹ھ میں شائع ہوئی۔

۳۔ جواہر المعارف: شاہ صاحب کے فارسی اور اردو خطوط کا مجموعہ ہے

۴۔ حوض الکوثر تکملہ روض الازہر:

۵۔ حواشی میرزاہد ملا جلال:

۶۔ زواہر الافکار شرح جواہر الاسرار: شیخ مقیم ہروی نے "جواہر الاسرار" نامی رسالہ میں آیات قرآنی و احادیث نبوی کی تفسیر و تشریح سے متعلق چند اشکالات اور تصوف و سلوک

سے متعلق کچھ سوالات تحریر کئے تھے شاہ صاحب نے ان کے مدلل اور محققانہ جوابات دئے اور ان کے علاوہ دوسرے نو سوالوں کے جوابات لکھے۔

۷۔ فاتح الابصار: اس کتاب میں شاہ صاحب نے سلسلہ چشتیہ کے ایک بزرگ کے تصوف سے متعلق گیارہ سوالوں کے اطمینان بخش جوابات تحریر فرمائے ہیں

۸۔ گلدستہ نثر پروین: یہ کتاب شاہ صاحب کے شاگردوں کی انشاء نویسی کی اصلاح ہے جس میں قنوج کے ایک لڑکے کے مشن کی داستان کو مختلف شاگردوں نے اپنے اپنے انداز سے لکھا اور شاہ صاحب نے اس کی اصلاح کی ہے اسی میں نو مضامین فارسی کے ہیں اور نو اردو کے۔

۹۔ تختیہ الصوارف شرح خطبہ العوارف: سلسلہ عالیہ سہروردیہ کے امام الطریقۃ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی (م ۶۳۲ھ) کی شاہ کار تصنیف "عوارف المعارف" کے خطبہ کی نہایت عمدہ تشریح شاہ صاحب نے فارسی میں کی ہے

۱۰۔ حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر: حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر ۱۷۔ شوال المکرم ۱۲۹۹ مطابق ۱۸۸۲ء بروز پنجشنبہ پیدا ہوئے تعلیم و تربیت والد محترم حافظ شاہ علی انور قلندر سے پائی۔

ان کے علاوہ سید ظاہر وتری محدث مدنی اور مولانا فرید الدین خاں محدث کاکوروی نے کتب حدیث کی سند و اجازت سے سرفراز کیا (۴۰) اجازت بیعت و خلافت جد محترم شاہ علی اکبر قلندر اور شاہ علی انور قلندر سے حاصل تھی۔ (۴۱) آپ کا انتقال ۱۷/ ربیع الاول ۱۳۵۴ھ کی شب میں ہوا۔

تصانیف: حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر کی فارسی تصانیف مندرجہ ذیل ہیں۔

ارمغان آزادیہ: یہ رسالہ سلسلہ قلندریہ کے آزادوں کی خرقہ پوشی سے متعلق ہے۔

۲۔ انشائے حیدری:

۳۔ ایضاح تتمہ انتصاح:

۴۔ شجرہ خلیفائیہ: ۱۳۲۶ھ میں آپ نے مولانا شمس الدین ہرگامی کی مرتبہ کتاب "شجرہ خلفائیہ" کی تصحیح شاہ ولایت احمد کی فرمائش سے کی اور چھوٹے ہوئے خلفاء اور ان کی تاریخ و سنہ وفات و مقام مدفن کی تکمیل کی اس کے علاوہ خانوادہ مجتبویہ کے مشہور ترین شعبہ خانوادہ باسطیہ کے شجرہ کا اضافہ کیا۔

۵۔ فیوض سعودیہ مقدمہ فصول سعودیہ: حضرت شاہ مسعود علی قلندر الہ آبادی (م ۱۲۲۱ھ) کی کتاب "فصول سعودیہ"[۳] کو آپ نے ۱۳۲۹ھ میں ترتیب دیا اور اس پر ستائیس صفحات کا مقدمہ "فیوض سعودیہ" کے نام سے لکھا جس میں مصنف کتاب نیز دیگر مشائخ قلندریہ کے حالات تحریر کئے۔

۶۔ مکاتیب حسنیہ: سلسلہ چشتیہ کے مشہور بزرگ خواجہ حسن مودودی چشتی کے تعلیم تصوف پر مبنی مکاتیب کو آپ نے ۱۳۲۶ھ میں ترتیب دیا اور ان کے پینتالیس خطوط کے علاوہ دیگر بزرگوں کے خطوط کا بھی اضافہ کیا۔

۷۔ مواہب القلندر. حضرت مولانا شاہ علی انور قلندر کی کتاب "روضۃ الازہر فی مآثر القلندر" کے تکملہ "حوض الکوثر" پر آپ نے ایک سو سات صفحات پر مشتمل مقدمہ "مواہب القلندر عن یطاء الروض الازہر والحوض الکوثر" لکھا۔

۸۔ مفاوضات: حضرت مولانا شاہ کاظم قلندر و حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر کے مکتوبات کو آپ نے مدون کیا۔

۹۔ نسب نامہ سید العرفا. سلسلہ قلندریہ کے اہم رکن حضرت سید شاہ مجتبی عرف مجا شاہ قلندر کے نسب نامہ کے موضوع پر شیخ محمد افضل کی کتاب کی تصحیح و ترتیب دی اور بہت تحقیق سے ان بزرگوں کے سلسلہ میں معلومات کا اضافہ کیا۔

مذکورہ بالا صوفیائے کرام کے علاوہ شاہ میر محمد قلندر (م ۱۲۴۴ھ) شاہ کرامت علی قلندر (۱۲۶۴ھ) شاہ معصوم علی (م ۱۱۶۲ھ) تاج الدین جذب (م ۱۳۳۳ھ) شاہ نظام الدین قلندر (م ۱۲۷۲ھ)، ملا حمید الدین محدث (م ۱۲۱۵ھ) شاہ تقی حیدر قلندر (م ۱۳۵۹ھ / ۱۹۳۹ء) اور شاہ علی حیدر قلندر (م ۱۳۶۱ / ۱۹۴۷ء) وغیرہم کی تصانیف اور ترجمے بھی اہمیت کے حامل ہیں جن کا ذکر طوالت کے خوف سے نہیں کیا جا رہا ہے۔ اور اس شعر پر یہ مضمون ختم کیا جا رہا ہے۔

نام نیک رفتگاں ضائع مکن تا بماند نام نیکت برقرار

حواشی:

۱۔ سخن وران کاکوروی از حکیم نثار احمد علوی ص ۲۰۲
۲۔ تذکرہ مشاہیر کاکوروی از شاہ علی حیدر قلندر ص ۱۸۷
۳۔ نافع سکندر شاہی از مخدوم کمال الدین سعدی دبہ جوالہ تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۱۸۸۔۱۸۷

۴۔ تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۱۸۶

۵۔ کواکب از ڈاکٹر مسعود انور علوی

۶۔ تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۴۴۲۔ ۱۴۴

۷۔ کواکب ص ۳۹ تا ص ۵۲

۸۔ تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۴۵۶

۹۔ ایضاً

۱۰۔ سخن وران کاکوروی ص ۳۲۳

۱۱۔ ایضاً

۱۲۔ بخشی ابو البرکات بینا ایک خوش فکر شاعر بھی تھے تفصیلی حالات کے لئے ملاحظہ ہو مشاہیر کاکوروی ص ۱۴ تا ۱۶ سخن وران کاکوروی ص ۵۰ تا ۵۲

۱۳۔ تفصیلی حالات کے لئے ملاحظہ ہو اذکار الابرار ص ۲۸۳ تا ص ۳۱۶

۱۴۔ شرح سانت رس از شاہ مجتبیٰ حیدر قلندر ص ۲۴۲۔ ۲۴۱

۱۵۔ تذکرہ گلشن کرم از شاہ تقی انور قلندر ص ۴۵

۱۶۔ تذکرہ شاہیر کاکوروی ص ۳۶۵

۱۷۔ سخن وران کاکوروی ص ۱۳۵

۱۸۔ نزہۃ الخواطر از سید عبد الحی حسنی ج ۷ ص ۱۰۲

۱۹۔ روض الازہر فی مآثر القلندر از شاہ تقی علی قلندر ص ۶۵۵

۲۰۔ کلیات فارسی شاہ تراب علی قلندر ص ۵۶

۲۱۔ ایضاً ص ۲۱

۲۲۔ ایضاً ص ۸۶

۲۳۔ ایضاً ص ۲۶

۲۴۔ تذکرہ گلشن کرم ص ۶۰

۲۵۔ نزہۃ الخواطر ج ۷ ص ۱۴۷

۲۶۔ اصول المقصود از شاہ تراب علی قلندر

۲۷۔ مواہب القلندر از شاہ حبیب حیدر قلندر ص ۹

۲۸۔ تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۱۳۸

۲۹۔ حوض الکوثر از شاہ علی انور قلندر ص ۱۲

۳۰۔ تذکرہ گلشن کرم ص ۶۸

۳۱۔ حوض الکوثر ص ۳۲۷

۳۲۔ اذکار الابرار ص ۲۳۹

۳۳۔ تذکرہ گلشن کرم ص ۱۲۶

۳۴۔ اذکار الابرار ص ۴۶۸

۳۵۔ اذکار الابرار ص ۴۶۹
۳۶۔ تذکرہ مشاہیر کاکوروی ص ۲۷۸
۳۷۔ سخن وران کاکوروی ص ۲۶۱
۳۸۔ تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو تذکرہ گلشن کرم ص ۱۴۹ تا ۱۷۲
۳۹۔ تذکرہ حبیبی از شاہ حبیب حیدر قلندر ص ۵
۴۰۔ تذکرہ گلشن کرم ص ۱۷۸۔۱۷۷
۴۱۔ تذکرہ مشاہیر کاکوری ص ۱۱۰۔۱۰۹
۴۲۔ تذکرہ حبیبی ص ۱۳۰۔۱۲۹

مآخذ و مصادر

۱۔ ارمغان آزادیہ۔ شاہ حبیب حیدر قلندر۔ مخطوطہ
۲۔ اصول المقصود۔ شاہ تراب علی قلندر۔ آسی پریس لکھنؤ ۱۳۱۳ھ
۳۔ اسناد المشیخت۔ شاہ تراب علی قلندر۔ مخطوطہ
۴۔ الدر الملتقطہ فی شرح تحفۃ المرسلہ۔ شاہ علی انور قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۴۳ء
۵۔ القول المختار فی مسئلۃ الجبر و الاختیار۔ شاہ علی انور قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۴۳ھ
۶۔ القول الموجہہ فی تحقیق من عرف نفسہ فقد عرف ربہ۔ شاہ علی انور قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۴۳ھ
۷۔ انتحاح عن ذکر اہل الصلاح۔ شاہ علی انور قلندر اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۲۷ھ
۸۔ انشائے حیدری۔ شاہ حبیب حیدر قلندر۔ مخطوطہ
۹۔ انشائے نظامی۔ شاہ تقی حیدر قلندر۔ مخطوطہ
۱۰۔ ایضاح تتمہ انتصاح۔ شاہ حبیب حیدر قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۲۷ھ
۱۱۔ اذکار الابرار۔ شاہ تقی حیدر قلندر۔ شاہی پریس لکھنؤ ۱۳۵۷ھ
۱۲۔ تذکرہ مشاہیر کاکوری۔ شاہ علی حیدر قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۹۲۷ء
۱۳۔ تذکرہ گلشن کرم۔ شاہ تقی انور قلندر۔ نامی پریس لکھنؤ ۱۴۰۰ھ
۱۴۔ تعلیم الاسماء۔ شاہ تراب علی قلندر۔ مخطوطہ
۱۵۔ تحریر الانور فی تفسیر القلندر۔ شاہ علی انور قلندر۔ مطبع علوی لکھنؤ ۱۲۹۰ھ
۱۶۔ تفسیر سورہ یوسف۔ شاہ علی انور قلندر۔ مخطوطہ
۱۷۔ تعلیمات قلندریہ۔ شاہ تقی حیدر قلندر۔ سلطانیہ برقی پریس لکھنؤ ۱۳۵۰ھ
۱۸۔ تنویر الافق۔ شاہ علی انور قلندر۔ اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۴۲ھ
۱۹۔ تذکرہ حبیبی۔ شاہ علی حیدر قلندر۔ حسن پرنٹنگ پریس لکھنؤ ۱۳۶۰ھ
۲۰۔ تحفہ نظامیہ۔ مخدوم نظام الدین قاری۔ مطبع سرکاری رام پور ۱۹۳۰ء
۲۱۔ ۲۱۔ جواہر المعارف۔ شاہ تقی حیدر قلندر۔ مطبع سرکاری رام پور ۱۳۳۹ھ

۲۲ - حواشی میرزاہد بر ملاجلال - شاہ علی انور قلندر - مخطوطہ
۲۳ - حوض الکوثر - شاہ علی انور قلندر - اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۳۹ھ
۲۴ - رکاز الاصول - شاہ حمایت علی قلندر - مطبع نول کشور لکھنؤ ۱۸۹۸ء
۲۵ - روض الازہر فی مآثر القلندر - شاہ تقی علی قلندر - مطبع سرکاری رام پور و اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۳۱ھ
۲۶ - رشحات انوری - شاہ علی انور قلندر - مخطوطہ
۲۷ - زواہر الافکار - شاہ علی انور قلندر - اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۴۱ھ
۲۸ - سخن وران کاکوروی - حکیم نثار احمد علوی - شوکت علی پرنٹرز کراچی ۱۹۷۸ء
۲۹ - شجرات سلسلہ عالیہ عثمانیہ - شاہ تراب علی قلندر - مطبع نظامی کان پور ۱۲۸۰ھ
۳۰ - شرائط الوسائط - شاہ تراب علی قلندر - مطبع علوی ۱۸۷۶ء
۳۱ - شرح سانت رس - شاہ مجتبیٰ حیدر قلندر
۳۲ - شجرہ خلفائیہ - شاہ حبیب حیدر قلندر - مخطوطہ
۳۳ - فاتح الابصار - شاہ علی انور قلندر - مطبع مصطفےٰ آباد ۱۳۴۰ھ
۳۴ - فتح الکنوز - شاہ تراب علی قلندر - مطبع سرکاری رام پور ۱۳۲۸ھ
۳۵ - فتاوی مولانا محمد نعیم فرنگی محلی - شاہ حبیب حیدر قلندر - مخطوطہ
۳۶ - فیض التقی - شاہ علی انور قلندر - مطبع سرکاری ریاست رام پور ۱۳۲۸ء
۳۷ - فیوض سعودیہ - شاہ حبیب حیدر قلندر - اصح المصابع لکھنؤ ۱۳۲۶ھ
۳۸ - فیوض العارفین - شاہ تقی حیدر قلندر - "الناظر" پریس لکھنؤ
۳۹ - کشف المتواری - شاہ تراب علی قلندر - اصح المطابع لکھنؤ ۱۳۲۸ھ
۴۰ - کشف الاقائق - شاہ علی انور قلندر - مطبع سرکاری رام پور ۱۳۴۳ء
۴۱ - کواکب - ڈاکٹر مسعود انور علوی - نشاط پریس ٹانڈہ ۱۹۸۷ء
۴۲ - گلدستہ نثر پروین - شاہ علی انور قلندر - مطبع انوار احمدی لکھنؤ ۱۹۹۲ھ
۴۳ - ملہم الصواب - شاہ حمایت علی قلندر - مخطوطہ
۴۴ - مکتوبات شاہ بجا قلندر - شاہ تراب علی قلندر - مطبع مجتبائی لکھنؤ
۴۵ - مجموعہ ہفت رسائل قلندریہ - شاہ تقی حیدر قلندر - حسن پرنٹنگ پریس لکھنؤ
۴۶ - مکاتب حسینیہ - شاہ حبیب حیدر قلندر - مخطوطہ
۴۷ - مقاوضات - شاہ حبیب حیدر قلندر - مطبع سرکاری رام پور ۱۳۲۹ھ
۴۸ - محور داشتن اوقات - شاہ محمد کاظم قلندر - آسی پریس لکھنؤ ۱۳۱۲ھ
۴۹ - مجمع الفوائد - شاہ محمد کاظم قلندر - مخطوطہ
۵۰ - مطالب رشیدی - شاہ تراب علی قلندر - حسن برقی پریس لکھنؤ ۱۲۸۱ھ
۵۱ - معدن علوی - شاہ حمایت علی قلندر - مخطوطہ
۵۲ - مجاہدات الاولیاء - شاہ تراب علی قلندر - حسن برقی لکھنؤ - ۱۸۷۶ء

فهرست مجله هائیکه برائی دانش دریافت شد

فارسی

۱-کلك ، ماهنامه فرهنگی تهران صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱٤٥ - تہران ایران.

۲- خبرنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی شماره ، ۲٥ ، دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی تهران ، ساختمان مرکزی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (ایران)

۳- کتاب هفته ، اداره کل چا پ و نشر ، ناشر خانه کتاب ایران.

٤- سروش ، فصلنامه ، محرم ، صفر ۱٤۱٥ هـ ق - ازنشریات اداره مطبوعات پاکستان اسلام آباد.

٥- نشریه انجمن دوستداران فارسی (حیدر آباد سند) شماره ۲، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، ۲۷ -A لطیف آباد شماره ۷ حیدرآباد.

اردو:

۱- خدا بخش لائبریری جرنل (پٹنه) ۸۱ تا ۸۳- ۸٤-۸٦، خدا بخش اورنٹیل پبلیك لائبریری پٹنه -انڈیا

۲- مجله ایرانشناسی سه ماهی شماره ۲-۱ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لاهور

۳- اقبالیات ، سه ماهی ، جولائی ، ستمبر ۱۹۹٤ - اقبال اکادمی پاکستان ، ۱۱٦- میکلوڈ روڈ لاهور

٤- قومی زبان- ماهنامه ، شماره ۱۱ جلد ٦٦ و شماره - ۱ جلد ٦۷ نومبر تا جنوری ۱۹۹۱، انجمن ترقی اردو پاکستان ، شعبه تحقیق ، ڈی - ۱٥۹

بلاک ۷، گلشن اقبال کراچی

۵- مجلہ ۱۹۹٤، ۱۹۹۳، سالنامہ ، انجمن جعفریہ ، سادھوری (رجسٹرڈ) کراچی-

٦- فکر و نظر ، علمی و دینی مجلہ ، سہ ماہی ، جولائی - ستمبر و اکتوبردسمبر ۱۹۹٤، ادارہ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام آباد.

۷- معارف ، ماھنامہ ، شمارہ ستمبر تا دسمبر ، دارالمصنفین ، شبلی اکیڈمی ، اعظم گڑھ ھندوستان.

۸- المعارف ، سہ ماہی ، جنوری تا مارچ ، ادارہ ثقافت اسلامیہ ، ۲ کلب روڈ لاھور-

۹- میثاق ، ماھنامہ ، جلد ، ٤١ شمارہ ١ جنوری ١٩٩٥ ، مکتبہ مرکزی انجمن خدام القرآن - لاھور.

۱۰- درویش ، ماھنامہ ، جلد ٦-۷-٤٤- شمارہ ۱۲-۱-۱ دسمبر تا فروری -۱۹۹٤-۱۹۹۵ ، مکتبہ درویش ٥٤ عبدالکریم روڈ (قلعہ گوجر سنگھہ) لاھور.

۱۱- القائم ، ماھنامہ ، جلد ٦ شمارہ ۱۲ دسمبر ۱۹۹٤ اویس رضا نسیم اتو کے اعوان باٹاپور ، لاھور -

۱۲-شمس الاسلام ، ماھنامہ ، جلد ٦٩ شمارہ ١ ماہ جنوری ١٩٩٥ مرکزی حزب الانصار ، بھیرہ ضلع سرگودھا.

۱۳- صوت الاسلام ، ماھنامہ ، جلد ۱۰ شمارہ ۷ صوت الاسلام ٤٥ بی، پیپلز کالونی ، فیصل آباد.

١٤-اکرام المشایخ ، جلد ٤ شمارہ ۳ ، خانقاہ عالیہ چشتیہ ڈیرہ نواب صاحب ضلع بھاولپور.

۱۵- احقاق الحق ، ماھنامہ ، جلد ٦ شمارہ ٦- جمادی الثانی ١٤١٥ مرکز تحقیقات اسلامیہ بلاک -۲۰ سرگودھا.

١٦-الامیر ، ماهنامه جلد ٦ شماره ٣ و جلد ٦ شماره ٤-جلد ٦ شماره ٨ ستمبرتا فروری - ٢٠ تیکستائل پلازه تیسری منزل محمد علی جناح رود کراچی -

١٧-وحدت اسلامی ، ماهنامه ، شماره ١١٤ جمادی الثانی ١٤١٥ هج/نومبر ١٩٩٤ ، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، کوچه ٢٧ خانه ٢٥ ایف ٢-٦ اسلام آباد.

١٨- خیر العمل ، جلد ١٧ شماره ٥ و جلد ١٧ شماره ٦ جنوری ، فروری ١٩٩٥ ، ضیعم الاسلام اکیدمی ٦٦- قاسم رود نیو سمن آباد لاهور.

١٩- جهان ، ماهنامه جلد ٣ شماره ٢، ماهنامه جهان انترنیشنل اسلام آباد.

٢١- سبیل هدایت ، ماهنامه جلد ٥ شماره ١١ ، ٢١ نومبر ١٩٩٤، بزم ندایے مسلم پاکستان ٣/٨ بی تاون شب لاهور .

٢٢- عظمت ، هفت روزه ، جلد ١ شماره ١١ نومبر ١٩٩٤ ، المنصوره کالونی سانگهر سندهه.

٢٣- سب رس (کراچی) ماهنامه ستمبر تا دسمبر جلد ١٧-١٨ شماره ١١ ،١٢ دی /١٧٣ بلاك بی ، تیموریه نارتهـ ناظم آباد-کراچی.

٢٥- تهذیب ، ماهنامه نومبر ١٩٩٤ کشمیر اکیدمی .

٢٦- شمس و قمر ، ماهنامه ، جلد ٥ شماره ١٤ - ١٥ نومبر دسمبر ١٩٩٤ ، ٢٥٨ شاه فیصل کالونی حیدر آباد.

٢٧- الشریعه ، ماهنامه جلد ٦ شماره ١ الشریعه اکیدمی پوست بکس ٣٣١ گوجرانواله.

٢٩- اقبال سه ماهی ، جلد ٤٢ شماره (١) جنوری ١٩٩٥ ، بزم اقبال ٢ کلب روڈ لاهور.

٣٠- منشور؛ ماهنامه،جلد ، شماره ٨ جنوری ١٩٩٥ کراچی، ٢٦١ سی/١١ سنترل کمرشل ایریا- طارق روڈ PECH کراچی پوسٹ کوڈ ٧٥٤٠٠.

successfully attempted.

Meanwhile, the only sane and judicious advice that could be given to world Muslim community is that which has been offered by the author of "Muslims and Science". The advice simply is that Muslims of the world should go the whole-hog to science without any kind of reservation or hesitation. Because it is as much the part of their heritage as of any other community or group of nations, of the West or the East.

Muslim culture have been fathomed out penetratingly on a rational basis. Many studies have been done in this connection, but unfortunately the result was dismal, preaching reversion to orthodoxy and animus to rationalism, a fundamentally antagonistic approach to the main tenor to be found in Quranic injunctions. Dr. Pervez has rendered great service on behalf of Muslim illumination by focusing on scientific rationalism and by exposing the hollowness of the pseudoscience called by the name of Islamic Science.

It is apt to mention in connection with scientific rationalism that rationalism, in general, has different planes to operate on. Modern rationalism rests on scientific method or inductive way of reasoning, while, on the other hand, philosophical rationalism is based both on inductive as well as deductive method. Both these types of rationalism are opposed to dogmatism and belief-worshipping. And also both of them have come in conflict with orthodox establishments. In the last two centuries, scientific rationalism has achieved astounding success in bringing about revolution in physical, psychic and intellectual conditions and approaches of man.

Science is not the property of any particular cultural pattern or the heritage of any group of nations. Similarly the metaphysic-logical corpus that saw its culmination in the refined ratiocinations of Arab and Muslim philosophers is a collective heritage of humanity in general. These philosophers addressed to the questions that always demanded their answers from inquisitive minds. The questions were about the nature of existence and the essence of things. It is quite obvious that the nature of these problems was not such as could be made amenable to inductive method of research inquiry and experimentations. We could foresee a future when after lessening the sharpness of immediate problems of man, intellectual circles of the world community will realize the need of getting intellectual help from the comprehensive dissertations of Arab and Muslim philosophers in which the answers of perennial problems or questions have been

In other words, the Quran laid down the principle that the validity of any assertion could only be entertained if it is based on valid argument, the same stand that modern science has taken. Scientific method begins with inquiry, discovery of facts and then experimentations that could be repeated, and, in the end, re-examining of these facts, so that a valid theory can be const-ructed. The process of re-examination of ascertained facts is called in logic the process of argumentation to which the Holy Quran has hinted.

At this stage, we must also remind ourselves that the achievements of science are of such a magnitude that they cannot be praised too much, notwithstanding the fact that its discoveries have several times been used for criminal purposes. Before scientific revolution the concept of the universalization of all races of man, thought, with little differences, as correct proved to be a chimera. Now we are living in a world of unimaginably immense expanses in macro and micro level. Thanks to the discoveries that led to this new concept, a huge amount of knowledge called information explosion, became available to modern man. This store of knowledge consists of lot of secrets which this mysterious universe was not ready to divulge to believers of by-gone ages.

These data, provided by science, is by all types of definitions Ilm or knowledge. Every Muslim who has even an elementary acquaintance of Islam knows that it is an ineluctable duty of a Musalman to acquire this knowledge.

From the verse of Quran quoted above, which is representative of several other verses of the sacred Book having similar injunctions, a clean deduction could be made. The deduction is that scientific rationalism is not only consonant with Islamic teaching, but emphatically enjoined on Muslims, in several verses of the Holy Quran.

The scholarly work of Dr. Hoodbhoy has made this subject of scientific rationalism its main theme. And perhaps it is only the first sane study authored by a Musalman in which the causes of intellectual decadence in

anti-rational campaign that unfortunately proved fatal to scientific development, inquiry and research in Muslim lands. Al-Ghazzali mounted his onslaught against causation, principle on which rationalism rests. And thus his book, *Tahafatul Falasifa* became a bible for reactionary forces and the name of Ghazzali an anathema to the succeeding generations of Muslim philosophers. It would not be out of context here to point out that the latest world view of science rests on Quantum theory, which too insinuates the idea that causation is not the necessary constituent of the universe, an unfortunate atavism to what Al-Ghazzali and, afterwards, David Hume had postulated. However, if causation is rejected, then the very raison d'etre of rationalism would collapse. I should not dilate further on this matter as I have discussed thoroughly in my book, A New Concept of the Universe, which awaits publication.

The cardinal principle of philosophy is that the final judgement of the validity of any statement, opinion, and belief can only be given by reason or intellect and not by revelation. Logically this stand came in conflict with opinions and whims of the obscurantists. And thus a polarization developed which continued from Yaqub al Ishaque al Kindi down to Syed Fazle Haq Khayrabadi.

This polarization is still with us between science and faith. Modern science had taken the place of philosophy. While fundamentalists are the progeny of the enemies of philosophy, namely, the Asharites it is indeed highly distressing that the overwhelming majority of Muslim writers who took interest in this subject of polarization gave completely negative reactions which were diametrically in contradiction to the fundamental spirit of Islam and pragmatically speaking, horribly detrimental to the future of Muslim nations. In this connection a fact must be noted that is only the Holy Quran in the whole history of religious literature that clearly threw a challenge that "Bring forth your valid argument if you think that contention is collect".

Shaykh Abu Ali Sina had pointed out this fact in some of his books.

Indeed scientific methodology, by its very nature is deficient in dealing with highly abstract concept of metaphysics and logic. It is though correct that modern mathematics too has its own highly abstract sphere. But the fundamental difference between the two is that mathematicians pondering over the highly abstract equations themselves do not know which bit or shade of ultimate reality is under their intellectual weighing process. And, remember that here emphasis is on the words, a bit or shade of ultimate reality, and not on material facts that are still unknown.

Having these observations as a backdrop, very pertinent question should creep in our mind. The question is: How come that such a powerful culture that produced history's greatest minds that created a most refined system of metaphysics and logic, could not be able to bring forth its own type of scientific revolution. Albeit this same Arabic philosophy was one of the factors that were responsible for awakening of supine Western culture prior to renaissance.

Many attempts have been made by Muslim and non-Muslim thinkers during the last two hundred years to identify the conditions and causes of the triumph of dogmatism, obscurantism and Mullaism in Muslim society. But I must be bold enough to say that the more convincing and cogently argued disquisition I came across so far, is the one penned by a learned scholar, Arabicist Dr. Pervez Amir Ali Hoodbhoy. Being a keen analyst and a thinker of repute, he developed in his treatise, "Muslims and Science, Religious Orthodoxy and the Struggle for Rationality," a thesis which completely agrees with the view expressed by Muslim philosophers posterior to Abu Hamid al Ghazzali. Dr. Hoodbhoy is perfectly right when he says that Ghazzali was intellectually responsible for the decadence of intellectualism in Muslim culture. It is argued though that abul Hasan Ashary and his followers had started an

constitutional framework.

In spite of the fact that this culture has inherited lot of knowledge from Greco-Roman civilizations, it is curious that it chose its knowledge-paradigm, power and force which is epitomized in the pronouncement of Francis Bacon who is also credited as the founder of modern scientific method. Never in the whole history of humanity this inane approach to knowledge was contemplated before. In ancient cultures, and especially in Greek and Arab cultures, intellectualism always aimed at seeking wisdom by understanding this enigmatic universe. In this connection, it would be interesting to note that Bacon was not only a philosopher but a politician too. Hence power attracted him especially.

Although the beginning of science was not so propitious, yet the revolution created by it is, on balance, a far greater boon to mankind than anything that this wretched species could ever dream of. Yet the real revolution that science produced is not material facilities it provided to homo-sapiens. It consists in reality in the annihilation of old ethos of man, or rather the whole *Weltanschaung* based on whims insufficient knowledge and myths, about the material universe. At this point we must not commit the all-prevalent mistake of thinking that the term, material universe, is synonymous with the existence itself, which is it not.

The latest advances of sub-atomic physics have finally exploded the myth that matter is the ultimate substance of every thing that exists. A well-known fact that every material thing is a form of fossilized energy, whilst proton, a quantum of light energy, is not a material thing being divested of mass that represents matter. From this a clear conclusion can be drawn that energy has primacy over matter. It means that energy is synonymous with existence, not matter. And it means too that avast realm of existence is there behind material things.

Modern science cannot deal with behavioural patterns of this realm, being based on mathematics, which by definition rests ultimately on matter. We remember that

claim uniqueness in their cultural achievement. This, indeed, is a distinction which is not to be found in the history of cultures past or present. This lofty type of ratiocination we could read in the metaphysics of "Kitab-al-Shifa" of Shaikh Abu Ali Sina, and in the celebrated work of the Iranian philosopher Sadruddin Mohammad-Shirazy's "Asfar-i-Arba", a monumental work of more than four thousand pages.

Muslim philosophy is highly recondite and loftily abstruse but not because a certain philosopher has coined his own terms whose meanings were not clearly defined, but simply because the clearly defined meanings are intricately entangled. The above-mentioned tomes are the best specimen of this type of disquisitions. Arab metaphysics, the metaphysics written in Arabic, like any other metaphysics, sometimes uses physics of its age, which is always prone to change. However, this changeable nature of physics does not affect the argumentative thrust of these books, because they deal with concepts that are beyond the gamut of change. Indeed, the very concept of change is included in the subjects discussed in metaphysics. Certainly it is an irony of sociological criticism keeping above facts in view, that Arab culture is being evaluated on the basis of its scientific achievements that is not its main forte and not on the basis of that incomparable intellectual heritage which it bequeathed to humanity, and where we find the acme of rationalistic accomplishments to which the human mind can possibly reach.

It must be emphasized here that what has been said above concerns only a very limited circle of intellectual elite who are interested in the history of thinking process, whilst the revolution wrought by modern science has largely worked on sociological plane. After the renaissance, a very powerful cultural pattern emerged at the horizon of civilizational mosaic of history. Thanks to several fortunate circumstances and favourable trends of history, this new cultural specimen was destined to dominate the whole mankind by the veiy logic of its

BY SYED MOHAMMAD TAQI

MUSLIM CULTURE, PHILOSOPHY AND SCIENCE

During nearly two hundred years or so a cultural avalanche descended on Muslim civilization, rather on all the ancient cultures of the East and West and destroyed their WELTANSCHAUNG in which they lived smugly for thousands of years. In fact, it was a new intellectual cultural movement which chose inductive method of ancient or formal logic as its basis. This inductive method was christened by it as scientific method. This new intellectual movement got its genesis from the awakening caused in 12th and 13 centuries by the advent of Muslim philosophy and logic whose essential characteristic was to challenge all concepts sacred or profane. Excluding Greek culture the chief and main paradigm that identifies Arab or Muslim civilization in the comity of all other cultures and civilizatons, is its whole-hearted devotion to questions concerning metaphysics and logic.

This exclusive interest in matters of high thinking and fine ratiocination that was ever done in world history produced such depth of insight and intellectual profundity that made Arab philosophy supreme example of highest thinking ever done in recorded history. Prior to Arab culture, logic was not fully developed. Indeed, it was in a state of infancy. Modern European culture inherited it with many changes and expansion, additions and elaborations.

However, at the hands of Arabs or Muslim philosophers, it developed to such a vast scale that it has become a new metaphysics in its own right. It is so unusual and extraordinaly a phenomenon that modern philosophers and philosophical schools could not even think of it.

With this amalgamation of metaphysics with logic at the highest Stratun of thinking process ever done by homosapiens, Muslim philosophy was able to produce such master-pieces of human intellect that Arabs could rightly

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204
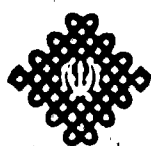
DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

WINTER SPRING 1995
(SL. NO. 40)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.